

قرآن و قیامت

(تفسیر سوره ی قیامت)

سید محمد ضیاء آبادی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسمه تعالی

بدینوسیله از زحمات خالصانه‌ی عزیزان محترم
متصدیان امور فرهنگی بنیاد خیریّه الزهراء (علیها السلام) که اقدام به
طبع مجدد این اثر «قرآن و قیامت» نموده‌اند تشکر و تقدیر
می‌کنم و مزید توفیقاتشان را در نشر معارف اسلامی از
خداوند متعال مسئلت دارم.

سید محمد ضیاء آبادی

۱۳۸۹/۴/۲۴

ضیاء آبادی، محمد، ۱۳۰۹ -

قرآن و قیامت (تفسیر سوره ی قیامت) / تألیف محمد ضیاء آبادی.

تهران: مؤسسه بنیاد خیریه الزهراء ع. ۱۳۸۹.

۷۰۴ ص.

978-600-170-015-6

فیبا

کتابنامه به صورت زیرنویس.

تفاسیر (سوره قیامت)

قرآن، برگزیده ها - ترجمه ها

۱۳۸۹ ق ۴ / ۹۳۲ / ۱۰۲ BP

کتابخانه ملی ایران

۲۹۷/۱۸

۲۰۸۳۷۹۸



قرآن و قیامت (تفسیر سوره ی قیامت)

مؤلف: سید محمد ضیاء آبادی

ناشر: انتشارات بنیاد خیریه الزهراء ع

چاپ اول: ۱۳۸۹

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

شابک: ۶-۰۱۵-۱۷۰-۶۰۰-۹۷۸

قیمت: ۵۰۰۰ تومان

لیتوگرافی: موعود

چاپخانه: غزال

نشانی: تهران - کارگر جنوبی - چهارراه لشگر - خیابان شهید

معیری - کوچه ارجمند - پلاک ۴

تلفن: ۵۵۳۸۰۵۳۴

دورنگار: ۵۵۳۸۴۷۹۰

چاپ و تکثیر این کتاب با حفظ محتوا، رعایت کیفیت و ملاحظه ی موارد ذیل برای دلسوختگان و علاقه مندان به

گسترش معارف دینی با اخذ مجوز کتبی از دفتر امور فرهنگی بنیاد خیریه الزهراء ع. بلامانع است:

۱. در هر نوبت چاپ، تعداد ۱۰ نسخه به آدرس انتشارات بنیاد خیریه الزهراء ع. ارسال شود.

۲. هرگونه تغییر در محتوا و کیفیت ظاهری با اجازه دفتر امور فرهنگی می باشد.

۳. مطالب فوق در هر نوبت چاپ درج شود.

۴. در قیمت گذاری هماهنگی لازم به عمل آید.

فهرست مطالب

عنوان صفحه

بخش اول

۱۹.....	مقدمه‌ی ناشر
۲۱.....	مقدمه‌ی مؤلف
۳۹.....	سرّ افتتاح سوره‌های قرآن با «آیه‌ی رحمت»
۴۰.....	چرا سوره‌ی توبه با آیه‌ی رحمت آغاز نشده است؟
۴۰.....	یکسان بودن معنای ابتداء و استعانت در «باء» بسم الله
۴۱.....	اشکال به استعانت از اسم
۴۳.....	فرق بین رحمن و رحیم
۴۴.....	مفهوم استعانت از مقام رحمان
۴۵.....	زبان حال عالم آفرینش
۴۶.....	آشکارا گفتن «بسم الله...» از علائم ایمان
۴۶.....	بسم الله الرحمن الرحیم، سرلوحه‌ی کتاب خلقت
۴۸.....	شناخت سفیهان مغرور

بخش دوم

۵۳.....	شرح و تفسیر
۵۵.....	قیامت از نظر قرآن به طور اجمال
۵۶.....	نمونه‌ای از آیات قرآن در حتمیت بعث قیامت
۵۷.....	ناتوانی انسان از درک حقیقت قیامت
۶۰.....	اثبات قطعیت رستاخیز از طرق گوناگون

- ۱- قیامت از نظر اصل «حکمت خلقت» ۶۰
- ۲- قیامت از نظر اقتضاء فطرت ۶۳
- عشق به خلود مکنون در فطرت انسان ۶۵
- احساس غربت انسان در این دنیا ۶۷
- ناتوانی «دنیا» از جوابگویی به «ابدیت خواهی» انسان ۶۷
- ۳- قیامت از نظر اصل «عدالت» ۷۲
- مساوی بودن مطیع و متخلف خلاف عدل است ۷۴
- ۴- قیامت از نظر اصل تکامل ۷۸
- ناسازگاری با ناموس «تکامل» ۷۹
- ناموس تکامل در منطق قرآن ۸۳
- تأمل در آینده‌ی انسان ۸۸
- تأثیر اعتقاد به «قیامت» در زندگی بشر ۹۱
- ۱- توسعه در بینش ۹۱
- ۲- تعدیل اخلاق و تهذیب نفس ۹۳
- ۳- مراقبت شدید در عمل ۹۴
- قدرت اصلاحی فوق العاده‌ی اعتقاد به «آخرت» ۹۵

بخش سوم

- شرح و تفسیر ۱۰۱
- بیان یک نکته‌ی ادبی ۱۰۳
- «نفس لوامه» یا نمونه‌ای از رستاخیز قیامت ۱۰۴
- شناسایی نفس لوامه‌ی «اجتماع» ۱۰۶
- چراغ‌های روشن جامعه کیانند؟ ۱۰۷
- مرزبانان کشور ایمان از نظر امام صادق (ع) ۱۱۱
- لزوم برخورداری از چراغ تا طلوع آفتاب ۱۱۲
- تناسب سوگند به «نفس لوامه» با اثبات «قیامت» ۱۱۴

بخش چهارم

- شرح و تفسیر ۱۱۹
- اصل «معاد» عقلی، «کیفیت» آن نقلی ۱۱۹
- جمع آوری استخوان‌های بدن انسان ۱۲۰
- چگونگی مسأله‌ی زنده شدن پس از مرگ ۱۲۳
- منشأ پیدایش شبهه‌ی حیات پس از مرگ ۱۲۴
- اعتقاد صحیح به «خدا» کلید حل مشکلات ۱۲۹
- تجدید خلقت «بنان» نشانه‌ی کمال قدرت خدای سبحان ۱۳۶
- اعتراف یک دانشمند آلمانی به اعجاز قرآن مجید! ۱۳۸
- از سنن الهی، جمع آوردن پراکنده‌ها و پراکنده کردن جمع شده‌ها ۱۳۹
- توجه به چگونگی آفرینش نخستین ۱۴۰
- اصل بقاء ماده به زبان علم ۱۴۲
- منطق قرآن، ملاک است نه نظریات علمی دانشمندان ۱۴۳
- اشاره‌ای به شبهات در امر معاد ۱۵۰
- سخنی از شیخ الرئیس بوعلی سینا در باب معاد ۱۵۲
- تذکر ۱۵۳

بخش پنجم

- شرح و تفسیر ۱۵۷
- چرا بعضی منکر قیامتند؟ ۱۵۸
- علت انکار اصلی «قیامت» از نظر قرآن ۱۵۹
- سبب سرگرم شدن به دنیا و غفلت از آخرت ۱۶۰
- سرستیز با مردان الهی در هر زمان از دیدگاه قرآن ۱۶۳

بخش ششم

- شرح و تفسیر ۱۷۱
- چشم، مظهر حالات درونی انسان ۱۷۲

کدام مراد است: هنگام مرگ یا روز رستاخیز؟.....	۱۷۳
عظمت ماه و خورشید از نظر قرآن	۱۷۴
اثبات همزمانی قرآن با مردم هر زمان	۱۷۷
ماه گرفتگی از شرایط وقوع قیامت	۱۸۳
اجتماع شمس و قمر، نشان دیگری از قیام قیامت	۱۸۴
قانون جاذبه‌ی عمومی	۱۸۴
محلّ فرار کجاست؟!	۱۸۷
معانی گوناگون واژه‌ی «کَلَّا»	۱۸۸
معانی گوناگون واژه‌ی «مستقرّ»	۱۹۰
اطمینان بخشی به رسول مکرم ﷺ	۱۹۲

بخش هفتم

شرح و تفسیر	۱۹۵
مقصود از آیه‌ی شریفه	۱۹۵
تفاوت انسان رشید با فرد سفیه	۱۹۶
چه پرونده‌ی سیاه و شرم آوری!	۱۹۸
به‌به، چه نامه‌ی پر نور و درخشانی!	۱۹۸
افزایش حسنات مردگان از سه راه	۱۹۹
بی خبر بودن انسان از حقیقت اعمال خود در دنیا	۲۰۰
معنا و مفهوم واژه‌ی «نبا»	۲۰۲
خبردهندگان از اعمال انسان در روز قیامت	۲۰۵
ضبط کنندگان «عمل» کیانند؟	۲۰۵
۱- فرشتگان	۲۰۵
۲- کتاب یا نامه‌ی عمل	۲۰۶
خصوصیات نامه‌ی عمل	۲۰۷
سایه‌ی عمل بر سر انسان	۲۰۹

- ۳- کارآگاهان آفاقی یا خبرگیران خارج از وجود انسان ۲۱۲
- ۴- اعضاء و جوارح انسان ۲۱۳
- شهادت اعضاء و جوارح انسان بر «عمل» ۲۱۴
- کیفیت شهادت اعضاء بدن در روز قیامت ۲۱۶
- تجسم اعمال دنیایی انسان در روز قیامت ۲۱۷
- شهادت خدا، فوق تمام شهادت‌ها ۲۲۲

بخش هشتم

- شرح و تفسیر ۲۲۷
- کیفیت جمع آوری قرآن در زمان حیات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ۲۴۲
- تدوین قرآن در عصر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ۲۴۲
- جمع آوری در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله یک اصل عقلی است ۲۴۷
- پاسخ به یک توهم ۲۶۳
- مخدوش بودن ادله‌ی قائلین بر جمع قرآن بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ۲۶۷
- هدف از «جمع عثمانی» رفع اختلاف در قراءات ۲۶۷
- مصونیت کامل قرآن از «تحریف» ۲۷۰
- سرّ جانفشانی برای حفظ یک حرف قرآن ۲۷۲
- رسم الخطّ قرآن شاهی بر مصونیت قرآن از تحریف ۲۷۳
- تفاوت نوع خط بی تأثیر در موضوع ابقاء اصل خط ۲۷۷
- مصونیت قرآن از تحریف با استناد به خود قرآن ۲۷۹
- شگفت انگیز بودن مصونیت چهارده قرنه‌ی قرآن ۲۸۲
- شواهدی روشن بر عدم تحریف قرآن ۲۸۳
- تقریر امام امیرالمؤمنین علیه السلام شاهی قوی بر مصونیت قرآن از تحریف ۲۸۵
- آراء بزرگان شیعه در عدم تحریف قرآن ۲۸۸
- روایاتی که قائلین به تحریف به آنها استدلال نموده‌اند ۲۹۰
- اما مسأله‌ی مصحف امام امیرالمؤمنین علیه السلام ۲۹۵

- آیا قرآن ما نسبت به قرآن امیرالمؤمنین علیه السلام نقصان دارد؟ ۲۹۶
- هدف امیرالمؤمنین علیه السلام از عرضه کردن مصحف خود ۳۰۱
- قرآن، به عین الفاظش سخن خداست ۳۰۲
- درک مقاصد قرآن نیازمند به «بیان» ۳۰۶
- کوتاه بودن فکر بشر از درک حقیقت قرآن ۳۱۳
- «بیان» قرآن در خود قرآن ۳۱۶
- «بیان» قرآن در کنار قرآن ۳۱۷
- رموز پنهانی هر حرفی از قرآن ۳۲۷
- الف: شگفتی آفرینش بدن انسان ۳۲۷
- ب: شگفتی نور خورشید ۳۲۸
- مراتب مختلف فهم کلمات قرآن ۳۳۲
- سرّ رعایت ابهام در قرآن ۳۳۸
- محنت انگیز در عین مصلحت داری ۳۴۱
- سرّ تعبیر صیغهی جمع از علی علیه السلام در آیهی ولایت ۳۴۳
- سبب مبهم آمدن آیات ولایت در قرآن ۳۴۵
- مطلب دوّم: هدایت امت اسلامی به سوی امام ۳۴۸
- استوار منطق شیعه بر اساس منطق عقل ۳۵۱
- اوصافی از امام به بیان امام علیه السلام ۳۵۶
- عقیده‌ی پاک، سرمایه‌ای اصیل برای تأمین حیات جاودان ۳۶۲
- پُشروطها و انا من شُروطها! ۳۶۳
- امام علیه السلام نور نازل شده‌ی از جانب خدای سبحان ۳۶۵
- اشاره به یک نکته‌ی ادبی ۳۷۱
- بازگشت به اصل مطلب ۳۷۳
- هدایت قرآن به سوی امام علیه السلام ۳۷۵
- به این روایت توجه فرمایید ۳۷۷
- طرح یک اشکال و پاسخ به آن ۳۸۰

روایاتی چند در تأیید مطلب	۳۸۶
تقریب دیگر مطلب	۳۸۷
چه بیان روشنی!	۳۸۸
حاصل تأمل در روایت ثقلین	۳۸۹
وضعیت قرآن در عصر غیبت	۳۹۰
خلاصه‌ی کلام	۳۹۲
جمع بین دو دسته از اخبار راجع به تدبیر در قرآن	۳۹۴

بخش نهم

شرح و تفسیر	۳۹۹
شناسایی «دنیا» و «آخرت» لازم است	۴۰۰
اما دنیا	۴۰۱
رمز پدید آمدن انواع مشاغل در دنیا	۴۰۲
رمز پیدایش «پول» و موقعیت آن در دنیا	۴۰۴
سبب پیدایش دزدان و گدایان در جامعه‌ی انسانی	۴۰۵
گونگون بودن دنیانگری انسان	۴۰۷
دو عیب مسلم «دنیا»	۴۱۱
اندیشه کنید تا عبرت بگیرید	۴۱۴
معرفی دنیا از منظر قرآن	۴۱۶
خلود و ابدیت جهان آخرت	۴۲۳
آیاتی از قرآن در توصیف آخرت	۴۲۴
تنوع نعمت‌های بهشتی منطبق با تنوع ادراکات آدمیان	۴۲۶
قطعی بودن نعمت‌های مادی در بهشت از نظر قرآن	۴۳۰
نعمت‌های مادی آخرت، متناسب با عالم خود می‌باشد	۴۳۲
عجز «جنین» از درک لذائذ خارج از رحم	۴۳۳
غیر ممکن بودن تفهیم حقایق اخروی مگر با تعابیر دنیوی	۴۳۵

- تفہیم حقایق «دنیا» به «جنین» از چه راهی ممکن است؟ ۴۳۵
- آمن و آمان و آرامش وجدان، نعمت بزرگ «روحی» ۴۴۰
- اوج ارواح بهشتیان در آسمان «معارف» ۴۴۰
- رضا و خشنودی پروردگار، برترین لذات ۴۴۱
- قضاوت خردمندان واقع بین با عقل سلیم خود ۴۴۲
- اگر فرمودند دوست بدار یعنی تفکر کن ۴۴۳
- امر به «مودت» اهل بیت علیہ السلام و «تبری» از دشمنانشان ۴۴۵
- نکوهش قرآن از دل مردگان آخرت شناس ۴۴۶
- از حیوان صفات انتظاری نیست! ۴۴۸
- دعوت قرآن به تفکر ۴۴۹
- بیان امام امیرالمؤمنین علیہ السلام در باب دلربایی بهشت ۴۵۱
- خاک را با عالم پاک چه نسبت است! ۴۵۲
- نحوه ی نگرش آخرت بینان به «دنیا» ۴۵۵
- لزوم تفکر در شناسایی «آخرت» ۴۵۸
- نه دنیا بیہودہ و نہ حب دنیا مطلقاً مذموم ۴۶۰
- دنیای مذموم از نظر قرآن ۴۶۴
- حب دنیا نیروی درک را فلج می کند ۴۶۵
- اوضاع غم انگیز زمان از نگاه امام علی علیہ السلام ۴۶۷
- اُفّ بر این انسان نماہای حیوان صفت! ۴۶۹
- چهار میلیون پای مصنوعی ۴۷۲
- ہزینه ی سرسام آور اسلحہ سازی در دنیای امروز ۴۷۳
- صعود رفاهی بہ قیمت سقوط ارزش های انسانی! ۴۷۳
- تعبیرات شایان توجّہ قرآن در مذمت دنیا ۴۷۹
- دنیای ممدوح از نظر قرآن ۴۸۲
- توصیف «دنیا» از لسان امام امیرالمؤمنین علیہ السلام ۴۸۴
- بیان نغز و پرمغزی از امیر مؤمنان حضرت علی علیہ السلام ۴۸۶

۴۸۹.....	نمونه‌ای از دستورات تربیتی اسلام
۴۹۲.....	آبادانی دو جهان آخرت بینان
۴۹۴.....	غرض تصحیح بینش انسان نه تحقیر دنیا
۴۹۵.....	مقیاس قرآن برای شناسایی دنیا
۴۹۶.....	انس با قرآن، تنها راه نجات از بیماری حب دنیا
۴۹۹.....	اوج ارادت به قرآن کریم
۵۰۲.....	قضه‌ای بس عبرت‌انگیز
۵۰۴.....	نمونه‌ای از پرورش یافتگان مکتب قرآن
۵۰۶.....	فضیلت فوق العاده‌ی شناخت خدای متعال
۵۰۷.....	روش رسول اکرم ﷺ در مبارزه با تجمل پرستی
۵۱۱.....	مناجات جانسوز امام علی علیه السلام در دل شب
۵۱۳.....	حال نکبت‌بار فرورفتگان در لذات نفسانی
۵۱۵.....	هوشمندی انسان رشید عاقل در همه‌ی مراحل زندگی
۵۱۶.....	دل‌کندن از محبوب‌ها، راه تکامل انسان
۵۱۹.....	دشواری دل‌کندن از دنیا برای شیفتگان
۵۲۲.....	همت دانی کجا و همت عالی کجا؟
۵۲۳.....	کیست که اجازه‌ی خروج به تو نمی‌دهد؟

بخش دهم

۵۲۹.....	شرح و تفسیر
۵۲۹.....	نظر به معنی نگاه کردن
۵۳۰.....	نظر به معنی انتظار
۵۳۰.....	نظر به معنی اندیشیدن
۵۳۰.....	نظر به معنی دیدن و انتظار
۵۳۱.....	ردّ بر «آشاعره» در اعتقاد به دیده شدن خدا در آخرت
۵۳۲.....	کدام یک از معانی لفظ «نظر» صحیح است؟

۵۳۵	نمونه از روایات در ذیل آیه‌ی شریفه
۵۳۷	زیارت رسول اکرم صلی الله علیه و آله زیارت خداست
۵۳۹	تحقیقی از علامه طباطبائی رحمته الله علیه در بحث رؤیت و نظر
۵۵۶	مؤمن همچو «باز» است
۵۵۸	پاسخ به یک اعتراض
۵۵۹	تلذذ جسمانی در بهشت توأم با تلذذ روحانی
۵۶۳	بلندپروازی‌های نابجا، از گروهی پر مُدعا
۵۶۴	وجود اختلاف درجات برای بهشتیان

بخش یازدهم

۵۶۹	شرح و تفسیر
۵۷۰	گوشه‌ای از حالات و عذاب دوزخیان
۵۷۲	انواع عقوبت و عذاب دوزخیان
۵۷۲	الف: عذاب‌های جسمی
۵۷۲	۱- عقوبت مسکن
۵۷۴	۲- جامه‌های آتشین
۵۷۵	۳- خوراک از درخت زقوم
۵۷۶	۴- آشامیدنی از چرک و خون
۵۷۷	ب: عذاب‌های روحی
۵۷۷	۱- تحسّر (حسرت خوردن از اتلاف عمر خود)
۵۷۸	۲- احساس حقارت و ذلّت
۵۸۰	۳- سرزنش و استهزاء از بهشتیان
۵۸۲	۴- مطرودیت از مقام قرب
۵۸۴	توصیف حالات جهنمیان از لسان امام امیرالمؤمنین علیه السلام
۵۸۵	عقوبات جهنّم در مناجات امام سجّاد علیه السلام
۵۸۶	هراس بزرگان از عذاب سوزان قیامت

۵۸۸.....	حیف از این عمر گرانیامه!
۵۸۹.....	چگونگی ارتباط «مجازات اخروی» با «اعمال دنیوی»
۵۹۳.....	تجسم اعمال
۵۹۳.....	تفاوت کیفر دنیا با کیفر آخرت
۵۹۵.....	آیاتی از قرآن در «تجسم عمل»
۵۹۷.....	تعبیر به «جزاء» منافات با «تجسم» ندارد
۶۰۰.....	باز هم آیات دیگری از قرآن در تجسم عمل
۶۰۳.....	ظهور عذاب از درون جان تبهاران
۶۰۵.....	دستگاه ضبط و پرورش «عمل» در عالم خلقت
۶۰۶.....	تعبیر جالب قرآن درباره‌ی عمل انسان
۶۰۷.....	چهار فصل دوره‌ی «عمل» انسان
۶۰۹.....	مردگان با چهره‌ها و حالات گوناگون از قبرها بر می‌خیزند؟
۶۱۴.....	نمونه‌ای از روایات در تجسم اعمال
۶۲۰.....	تجسم اعمال با بهشت و جهنم کنونی منافات ندارد
۶۲۱.....	جاودانگی عذاب کفار و منافقین
۶۲۳.....	مستضعفین استثناء شده‌اند
۶۲۴.....	تناسب کیفر و گناه
۶۳۲.....	چهره‌ی اخروی اعمال بد انسان!

بخش دوازدهم

۶۳۹.....	شرح و تفسیر
۶۴۳.....	استقلال روح و بقای آن از نظر قرآن
۶۵۰.....	آیات مربوط به عالم «برزخ» دلیلی روشن بر بقای روح
۶۵۵.....	شدائد حالات انسان به هنگام مرگ
۶۵۶.....	حالات مُحْتَضِر در بیان امام امیرالمؤمنین (علیه السلام)
۶۵۹.....	مرگ یا «قیامت صغری»!

- ۶۶۲ مجهول بودن حقیقت مرگ
- ۶۶۶ توصیف حالات مرگ به بیان امام امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۶۶۷ موقعیت مرگ از نظر امام حسین علیه السلام
- ۶۶۹ تفاوت مرگ مؤمن با مرگ کافر
- ۶۶۹ «مرگ» شستشوی جان از آلودگی‌های گناهان
- ۶۷۲ مرگ، انقطاع تصرف روح از جسد
- ۶۷۳ اختلال بدن، مستلزم نابودی روح نیست
- ۶۷۴ توضیحی کوتاه درباره‌ی «جسم مثالی»
- ۶۷۶ حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام در کنار مُحْتَضَر
- ۶۸۰ حدیث حارث همدانی
- ۶۸۲ چگونگی حضور معصومین علیهم السلام بر بالین محتضر
- ۶۸۳ مهمترین کار، مبارزه با عوامل وسوسه‌انگیز

بخش سیزدهم

- ۶۸۹ شرح و تفسیر
- ۶۹۲ لجاجت ابوجهل حتی هنگام هلاکت
- ۶۹۳ حضور ابوجهل مَیْشان در هر عصر و دورانی

بخش چهاردهم

- ۶۹۷ شرح و تفسیر
- ۶۹۷ نطفه نشانه‌ای بزرگ از حکمت پروردگار
- ۷۰۰ اثبات حتمیت «معاد» به طور مستدل
- ۷۰۱ تذکار
- ۷۰۱ ای آیاز، آن پوستین را یاد آر!
- ۷۰۴ پایان کتاب

کتاب حاضر «قرآن و قیامت یا تفسیر سوره‌ی قیامت» به لحاظ عمق محتوا، مستندات محکم و اتقان در استدلال از جمله تألیفات برجسته و ممتاز عالم ربّانی حضرت آیت الله ضیاء آبادی مدّظله العالی است که حول محور سوره‌ی قیامت تفسیر و تدوین شده است و برای کسانی که مایلند اطلاعات جامع و مطمئنی در خصوص اثبات معاد و دقائق و حقایق جهان پس از مرگ و نحوه‌ی حشر و نشر آدمیان به دست آورند و در باب جمع‌آوری قرآن کریم و مصونیت قرآن از تحریف و ضرورت وجود امام علیه السلام در کنار قرآن به معارف ناب و کاملی دست یابند.

توصیه می‌شود مطالعه‌ی این کتاب را در اولویّت اوّل خود قرار دهند. زمان تألیف کتاب قرآن و قیامت حدوداً به ۳۲ سال پیش بر می‌گردد که تاکنون توسط چند ناشر چاپ و منتشر شده است و اینک کتاب مزبور پس از بازنگری دقیق توسط مؤلف محترم و انجام برخی ویرایش‌ها به همت دفتر امور فرهنگی بنیاد خیریه الزّهراء علیها السلام به صورت فعلی در دسترس علاقه‌مندان قرار گرفته است.

امیدواریم با نشر هر چه وسیع‌تر معارف ناب قرآن کریم، دانش و بینش عموم مسلمانان ارتقا یابد و دل‌های مستعدّ و قابل شکوفا شوند و با عمل به تعالیم سعادت‌بخش این کتاب آسمانی زمینه‌ی ظهور موفورالسّرور مهدی آل محمّد عجل الله تعالی فرجه الشّریف عاجلاً فراهم گردد. ان شاء الله

دفتر امور فرهنگی

بنیاد خیریه الزّهراء علیها السلام

تابستان ۱۳۸۹

مقدمه مؤلف

عصر فساد

این حقیقت بر کسی پوشیده نیست که دنیای امروز، آنچنان در لجنزار فساد و تباهی غوطه‌ور گشته و آلودگی به انواع رذائل در جمیع شئون زندگی انسان عصر کنونی راه یافته و راسخ شده است که حقاً برای نشان دادن اوضاع و احوال عمومی آن، جز عنوان «عصر فساد» هیچ عنوان دیگری را نمی‌یابیم که نمایانگر جامعی از چهره‌ی نامیمون این عصر مُشعشع و قرن طلایی!! بوده و آن را آنچنان که هست در ذهن خواننده‌ی محترم ترسیم نماید! هر چند عناوین مُشَمِّز کننده‌ی دیگری هم با این عصر مُنفُور، انطباق کامل دارد از قبیل:

عصر فحشاء و بی بندوباری، عصر جنایت و بیرحمی، عصر خیانت و مکاری، عصر سرقت و غارتگری، عصر حیرت و سرگردانی، عصر تشویش و نگرانی، عصر دروغ و پشت هم اندازی، عصر نفاق و دورویی، عصر تهمت و افترا، عصر وحشت و اضطراب، عصر جور و ستم و نظایر اینها که هر چه بگوییم از اینگونه عبارات در نشان دادن وضع اَسَف‌بار زمان، إغراق نگفته‌ایم.

ولی مع هذا عنوان جامع تمام این رذائل نفرت انگیز، همان عنوان «فساد» است که در هر گوشه‌ای از گوشه‌های زندگی به صورتی خاص بروز کرده و در هر قسمتی از قسمت‌های آن، به وضعی مخصوص به آن قسمت توصیف می‌شود.

آری، فساد در همه جا و در همه صورت: فساد در صحنه‌ی فکر و اعتقاد، فساد در زمینه‌ی اخلاق و امور نفسانی، فساد در روابط خانوادگی، فساد در مسائل اجتماعی و حقوقی، فساد در مظاهر غریزه‌ی جنسی، فساد در فرهنگ، فساد در اقتصاد و بالاخره فساد در صحنه‌ی سیاست و مملکت‌داری و ... که جداً دنیای به اصطلاح متمدن امروز

از همه جانب به کجی و انحراف عجیبی افتاده و سیل بُنیانکن «فساد» آن را از همه جهت در هم پیچیده و زیر امواج کوبنده‌ی خود به وضعی رقت‌بار و آسفانگیز در مسیر سقوط و نابودی حتمی به حرکت درآورده است.

این ناله‌های دردناک انسان‌های بینواست که اندکی از بسیارِ آن و یکی از صدها هزار آن در صفحات جرائد و مطبوعات دنیا تحت عناوین گوناگون از: قتل‌های فجیع، سرقت‌های وحشتناک، تجاوزات ناموسی بسیار ننگین و انواع جنایات و جرائم فوق‌العاده موخش و سهمگین منعکس می‌گردد و این همه، اجمالاً روشنگر این واقعیت غیرقابل انکار می‌باشد که امروز، سرتاسر کره‌ی زمین در آتش اضطراب و ناامنی گسترده و عمیق می‌سوزد و اهریمن «فساد» از همه جانب به «بشر» حمله آورده و او را در پنجه‌ی مرگبار خود می‌فشارد و عن‌قریب، آخرین رمق او را هم گرفته و از وی جز جسد بی‌روح و مرداری کثیف و عَفِن چیزی باقی نخواهد گذاشت.

اینک در یک چنین شرایط حساس و اوضاع خطرناکی که برای جامعه‌ی بشر پیش آمده است، وظیفه‌ی انسانی هر فرد بشردوست اصلاح‌اندیشِ سعادت‌خواه است که بی‌هرگونه تعلل و سهل‌انگاری، در مقام مبارزه با اهریمن «فساد» و لاقُلّ در حدّ متوقف ساختن پیشتازی آن برآید و از هر راه ممکن قیامت به انجام وظیفه‌ی انسانی خویشتن نموده و هیچگاه از ادای دین خود به عالم انسانیت دریغ ننماید.

این، یک ضرورت حیاتی است که هیچ انسان مسئول باوجدانی تردید در لزوم و وجوب آن نمی‌کند. مُنتها آنچه که مهم است و غالباً در میان افراد یا گروه‌های اصلاح‌طلب مورد اختلاف نظر واقع می‌شود، مسأله‌ی تشخیص راه و روشی است که بتواند در به ثمر رساندن این مبارزه‌ی مقدّس و جهاد عظیم انسانی مؤثر و مُنتیج باشد و لذا هر کدام از مقامات اصلاح‌طلب بر اساس درک مخصوص خویش دعوت به راهی می‌نمایند و برنامه و دستورالعملی می‌دهند، ولی متأسفانه می‌بینیم آن راه‌ها و آن برنامه‌ها به خاطر نارسایی‌ها که معمولاً در نظریه‌ها و آراء مصلحین عادی موجود

است، به بن بست‌هایی برخورد نموده با نقائصی مواجه می‌شوند و قهراً متوقف گشته و نتیجه‌بخش نمی‌گردد.

و اما ما امت اسلامی که ایمان مسلم به مُصلحی معصوم و منزّه از هرگونه خطا یعنی رسول الله اعظم حضرت محمد مصطفی ﷺ آورده و برنامه‌ای مُتقن و محکم به نام قرآن کریم از جانب خداوند حکیم اتخاذ نموده‌ایم، طبعاً نباید تَحْییری از حیث تشخیص راه و روش داشته باشیم و خدا را هم شکر که نداریم.

همه با هم به پناه قرآن برویم

لذا آنچه که به حکم عقل و شرع مقدّس بر ما واجب است این است که خود را ملزم و موظف بر این بشناسیم که با جدّ و اهتمام شدید به پناه قرآن رفته و از فرامین سعادت‌آفرین آن منشور آسمانی تبعیت نماییم تا از چنگال اهریمن فساد تخلص یافته و برای همیشه از هرگونه انحراف و ضلالت در امان باشیم. همچنان که پیشوای عظیم الشان ما رسول مکرم خدا ﷺ نیز در این باره فرموده است:

(...فَإِذَا التَّبَسَّطَ عَلَيْكُمُ الْفِتْنُ كَقِطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّهُ شَافِعٌ مُشَفِّعٌ وَ مَاحِلٌ مُصَدِّقٌ وَ مَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ قَادَهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَ مَنْ جَعَلَهُ خَلْفَهُ سَاقَهُ إِلَى النَّارِ...)^۱

...هنگامی که فتنه‌ها [حوادث پیچیده‌ی زندگی] مانده پاره‌های شب ظلمانی بر شما مُشَتَبَه گردید [حق از باطل شناخته نشد] به پناه قرآن بروید، چه آنکه قرآن، شافعی است که شفاعتش مقبول است و خبرگزاری است که خبرهایش راست و درست است. هر که قرآن را پیش روی خود قرار دهد، به بهشتش می‌کشانند و هر که آن را پشت سرش بیفکند به سوی آتشش می‌رانند...

غفلت از روز حساب، منشأ اصلی انحراف انسان

اکنون آنچه شایان تأمل و دقت است این است که این کتاب حکیم آسمانی که به حکم خدا و رسولش ملجأ و پناهگاه ما در «عصر فساد» و دور «التباس فتن» معرفی شده است، در مقام توجه دادن پیروان خود به رمز صلاح و ارائه‌ی راه نجات از چنگال اهریمن فساد انگشت روی «عَلَّةُ الْعِلَل» و منشأ اساسی انحراف عمیق بشر نهاده و ریشه‌ی انحراف و ضلالت را موضوع «نسیان روز حساب» و فراموش نمودن روز جزاء و نادیده گرفتن آن تشخیص داده و با بیانی مؤکد و روشن می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾^۱

حقیقت آنکه کسانی که از راه خدا بیرون رفته و گمراه می‌شوند برای آنان عذابی است سخت، بدان سبب که روز حساب را فراموش کرده‌اند.

در آیه‌ی شریفه چنانکه پیداست، فراموشی روز حساب و پروا نداشتن از آن، ریشه و منشأ اصلی هرگونه ضلالت و گمراهی و انحراف از راه خدا نشان داده شده است و حقیقت امر نیز از نظر اعتبارات عقلی و آثار روحی همین است، زیرا پر روشن است که تبعیت از دین و پذیرفتن احکام و تکالیف الهی طبعاً مستلزم محدودیت‌هایی در بسیاری از شئون حیاتی انسان بوده و قهراً محرومیت‌هایی را از نظر برخورداری از لذائذ نامشروع زندگی به دنبال خواهد داشت و لذا اگر پیروی از دین و خودداری از شهوات افراطی نفس و سرکوبی دیو هوس در جهان دیگری دارای اثر نباشد و محرومیت‌های این جهانی در آن جهان به حساب و سنجش گذارده نشود و با رعایت کمال عدالت و احسان جبران نگردد، طبیعی است که آدمی هرگز رضا به ناگامی از زندگی موجود نداده و ابداً حاضر به کف نفس از تلذذات و خوشگذرانی‌های دنیوی

۱- سوره‌ی ص، آیه‌ی ۲۶.

نخواهد شد و از هیچ جنایت و عصیانی تنها به عذر این که زشت و قبیح است و یا به خاطر اینکه مورد نهی خدای حکیم است خودداری نخواهد نمود^۱ و در نتیجه تمام احکام و قوانین آسمانی، در مجتمع بشری از اثر افتاده و به هیچ وجه در تنظیم امور و حفظ حقوق و حدود جامعه‌ی انسان نقشی نخواهند داشت.

بنابراین، نبوّت پیامبران الهی و تشریع آسمانی، آنگاه از نظر هدایت انسان و تنظیم حیات بشری ممکن است دارای اثر گردد و نقش آدم‌پروری و انسانسازی را به خوبی و در حدّ کمال ایفاء نماید که موضوع «معاد» و حیات پس از مرگ و حساب روز جزا و کیفر و پاداش جاودانی آن سرا در متن خود ادیان و مذاهب با ادله‌ی قطعی، ثابت و روشن گردد. ایمان به «قیامت» در حدّ ایقان و اعتقاد جزئی غیر قابل تردید در دل‌ها رسوخ یابد تا افراد انسانی که به حکم جبلّت و فطرت، طالب عزّ و سعادت جاودان و گریزان از ذلّ و شقاء و بدبختی بی‌پایان می‌باشند، از خوف عذاب‌های عظیم دوزخ و به رجاء نیل به سعادت‌های دائم و همیشگی بهشت آخرت، از هرگونه تخلف از فرامین الهی برحذر بوده و در انجام وظایف دینی که همان برنامه‌ی تأمین سعادت هر دو جهانی است کوشا باشند و به عشق وصول به کامیابی‌های جاوید آن جهان، متحمل محرومیت‌ها و ناکامی‌های مُوقَّت و زودگذر این جهان که بر اتباع از تکالیف الهی نصیبشان می‌گردد، بشوند و از پیش آمدن هرگونه ناملازمات و گرفتاری‌ها که همیشه و در هر زمان بر سر راه دینداران مجاهد و دفاع‌کنندگان از حریم حق بوده است و خواهد بود، نهراسند و از تحمّل آن بیتابی ننمایند، سهل است، بلکه با شوقی وافر و جانی سرشار از شور و نشاط و فَرَح، به استقبال شَدائد و سختی‌ها بروند و هر دم زیانشان مترنّم به این کریمه‌ی قرآن گردد که:

۱ - البتّه اقلّیت بسیار معدود نادرالوجودی که خدا را «حیّاً» (نه طعماً و خوفاً) می‌پرستند از بحث ما که بر محور اکثریت دور می‌زند، مستثنی هستند.

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا﴾^۱ أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَاباً خُضْراً مِنْ سُنْدُسٍ وَاسْتَبْرَقٍ مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِشِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقاً^۲؛

به راستی آن کسانی که ایمان [به خدا و آخرت] آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، محققاً ما، اجر کسی را که نیکوکار باشد، تباه نمی‌کنیم. برای آنان، بهشت‌های جاودانه‌ای است نه‌رها از زیرشان در جریان است. در میان آن جئات، آراسته به زیورهای طلایی بوده و جامه‌هایی سبزرنگ از دیبای رقیق و ضخیم می‌پوشند و بر تخت‌ها تکیه می‌زنند، خوب پاداشی است بهشت و نیکو آرامگاهی است جنت.

همچنین به یاد گفتار شورانگیز امامشان امیرالمؤمنین علی علیه السلام افتاده و زیر لب

زمزمه کنند:

(...صَبَرُوا أَيَّاماً قَصِيرَةً أَغْقَبَتْهُمْ رَاحَةً طَوِيلَةً، تِجَارَةٌ مَرْبُحَةٌ يَسَّرَهَا لَهُمْ رَبُّهُمْ...)^۲؛

...[آخرت‌شناسان روشندل] چند روز کوتاه [دنیا] را به صبر و شکیبایی [و تحمل انواع شدائد در راه بندگی] به سر رسانند [تا] در پی آن، آسایش طولانی [بهشت همیشگی] را دریابند. این عمل، تجارت پرسودی است که پروردگارشان [با ارسال رسول و انزال قرآن و ارائه‌ی راه عبودیت] برایشان میسر نموده است...

اعتقاد به معاد در مکتب تربیتی قرآن

به همین جهت است که می‌بینیم قرآن حکیم برای طرح برنامه‌های تربیتی خود در مسیر هدایت کامل انسان، موضوع «معاد» و اعتقاد به روز حساب و قطعیت ثواب و

۱- سوره‌ی کهف، آیات ۳۰ و ۳۱.

۲- شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۴۱۰، خطبه‌ی ۱۸۴.

عقاب عالم آخرت را همانند مسأله‌ی «توحید» و اعتقاد به «خدا» یک زمینه‌ی بسیار لازم و ضروری نشان داده و ضمن صدها آیه از آیات شریفه‌اش با بیاناتی کاملاً صریح و جدی و قاطع به بحث از «قیامت» و اوضاع و احوال آن پرداخته و سرنوشت نهایی انسان‌ها را که برای بعضی «بهشت» و برای بعضی دیگر «جهنم» خواهد بود به طرز بی‌سبب و جالب و روشن تشریح نموده است.

نمونه‌ای از اسامی و اوصاف قیامت در قرآن

قرآن کریم برای توجّه دادن انسان به عظمت و بزرگی روز «قیامت» و واداشتن وی به تفکر در شرایط و احوالی که در آن صحنه برایش تحقّق خواهد یافت، تعبیر و اوصافی عجیب به منظور نشان دادن اوضاع آن روز عظیم آورده و از آن صحنه‌ی پر ماجرا به اسامی گوناگون یاد فرموده است که از آن جمله است این اسامی و اوصاف:

﴿يَوْمُ الْقِيَامَةِ، يَوْمُ الْبَعْثِ، يَوْمُ الْحَشْرِ، يَوْمُ الْجَمْعِ، يَوْمُ الدِّينِ، يَوْمُ الْحِسَابِ، يَوْمُ التَّلَاقِ، يَوْمُ التَّنَادِ، يَوْمُ التَّغَابُنِ، يَوْمُ الْفُضْلِ، يَوْمُ الْخُلُودِ، يَوْمُ تُبْلَى السَّرَائِرِ، يَوْمُ الطَّامَةِ الْكُبْرَى، يَوْمُ الصَّاحَةِ، يَوْمُ السَّاعَةِ، يَوْمُ الْوَاقِعَةِ، يَوْمُ الْقَارِعَةِ، يَوْمُ الْحَاقَّةِ، يَوْمُ الْآزِفَةِ، يَوْمُ الْحَسْرَةِ، يَوْمُ النَّدَامَةِ، يَوْمُ التَّفَحُّةِ، يَوْمُ الرَّجْفَةِ، يَوْمُ الزَّادِفَةِ، يَوْمُ التُّشُورِ، الْيَوْمُ الْآخِرُ، الْيَوْمُ الْمَوْعُودِ، الْيَوْمُ الْمَشْهُودِ، الْيَوْمُ الْحَقُّ...﴾؛

اینک که ما در «عصر فساد» در شرایطی بسیار پرمسئولیت و سنگین از نظر تبلیغ فرامین قرآن و ارشاد بندگان خدا به سر می‌بریم، با اندکی تأمل در طرز تفکر و اخلاق و اعمال مردم عصر، این حقیقت بر ما مکشوف می‌گردد که مهمترین عامل انحراف، بلکه اگر بگوییم تنها عامل انحراف نسل کنونی انسان از راه خدا، همانا غفلت از روز جزا و به تعبیر قرآن «نسیان روز حساب» است و بس، اغراق نگفته‌ایم؛ همچنان که قرآن حکیم می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ
الْحِسَابِ﴾^۱

هر چند به صورت ظاهر، عوامل گوناگون فراوانی از قبیل: تبلیغات سوء بیگانگان و نقشه‌های تخریبی استعمارگران و نشریه‌های بدآموز از مجلات و کتاب‌های ضد دین و منافای اخلاق و فقدان تعلیم و تربیت صحیح در خانواده و اجتماع و سپس بی‌حجابی زنان و پخش آوازهای مهیج و ارائه‌ی صحنه‌های مُحَرَّک از طریق سینما و تلویزیون و رادیو و ده‌ها موجبات دیگر «فساد» دست به هم داده و این انحراف عمیق و گسترده را در مجتمع بشری به وجود آورده است. ولی با این همه باز ما می‌گوییم: از نظر تحلیلی که بنگریم ریشه‌ی اصلی و منشأ اساسی پیدایش این همه عوامل گمراهی و سبب گسترش و رواج روزافزون آنها در جوامع انسانی، همانا بی‌خبری انسان‌ها است از جریان سیر و سرنوشت خطرناکشان در جهان پس از مرگ!

آری، اگر می‌بینیم مردم (مسلمان و غیر مسلمان) با حرص و ولعی شدید دنبال دنیا می‌دوند و برای نیل به منافع مادی از اقدام به هیچ کاری (از حلال و حرام) استنکاف نمی‌کنند و اگر می‌بینیم رباخواری و رشوه‌خواری و انحاء اختلاسات و دزدی‌ها علنی گشته و اصلاً قبح خود را از دست داده و به صورت یک امر عادی و رسمی درآمده است و اگر می‌بینیم خانواده‌ها حتی خانواده‌های - به قول خود - مسلمان و شیعه‌ی امامان! از وارد نمودن هرگونه وسایل گناه و ضد عفاف به داخل زندگی نمی‌پرهیزند و از اختلاط مرد و زن به عنوان مَجْمَع فامیلی و اِتِّبَاع از «مُد» روز استیحا‌شی نمی‌نمایند و اگر می‌بینیم زن‌ها حتی زن‌های (به پندار خود) باایمان و تابع قرآن! با پرده‌دری‌های رُسوا، دامن به آتش شهوت مردان و جوانان می‌زنند و مردها نیز با پشت پا زدن به قیود اخلاقی و ایمان، تن به انواع رذائل شرم‌آور ننگین می‌دهند و اگر می‌بینیم مؤسّسات

۱- سوره‌ی ص، آیه‌ی ۲۶.

فسادآموز و وسایل اغواگر از سینما و تأثر و تلویزیون^۱ و نوشته‌های مُخَرَّب ایمان و اخلاق، علی‌الدوام در حال افزایش و وسعت‌گیری عجیب می‌باشند و هر جا هم که یکی از این شبکه‌های ابلیسی بر سر راه مردم نهاده می‌شود دیوانه‌وار از هر سو به سمت آن سرازیر می‌گردند و همچون کعبه‌ی آمال، آن را مطاف خود می‌سازند.

آری، اینها و صدها نظایر این امور اگر در اجتماع ما و دیگر مجتمعات دیده می‌شوند، از نظر دقیق ریشه‌یابی، معلول غفلت مردم از «روز حساب» است که بر اثر توجه نداشتن این بشر نادان و سرگردان نسبت به سرنوشت فوق‌العاده سنگین و خطیری که سرانجام به دنبال اخلاق و اعمال کنونی دنیوی‌اش دام‌گیرش خواهد گردید در فضای زندگی‌اش راه یافته و رو به فزونی می‌رود!

وظیفه‌ی بسیار مهمّ راهنمایان روحانی

لذا امروز یکی از وظایف بسیار مهمّ و لازم اصلاح‌طلبان از طبقه‌ی روشندان و واقع‌نگر روحانی که تصدّی پست بسیار حسّاس «هدایت» را به جانشینی پیغمبران خدا در عصر خود به عهده دارند، همین است که با الهام گرفتن از منطق آسمانی قرآن حکیم، از راهی که ممکن است و مؤثّر به روشن ساختن اصل اصیل «معاد» و قطعیت «روز حساب» در سطح افکار عمومی مردم بپردازند و ایمان به کیفر و پاداش و «بهشت» و «جهنّم» آخرت را در دل‌ها بنشانند تا گروه‌هایی مؤمن به روز حساب پرورش داده و از طریق آنان موجبات جلوگیری از پیشتازی عامل «فساد» را تقویت نمایند و این همان وظیفه‌ی «تبشیر» و «انذار» است که وظیفه‌ی مقطوع و مسلّم انبیاء و رجال آسمانی علیهم‌السلام و پیروان آنان در هر زمان بوده است و می‌باشد، چنانکه خدا در شأن پیامبران عظیم‌الشأن خود می‌فرماید:

۱- البته غرض تقبیح برنامه‌های تخریبی و ضدّ عفاف آن مؤسسات است، نه خود آن سازمان‌ها که ممکن است در مسیر عقل و ایمان افتاده و عالی‌ترین وسیله‌ی ارتقاء انسان در جهات مادی و معنوی بشوند.

﴿وَمَا تُرْسِلَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ﴾^۱

پیامبران را نمی فرستیم مگر اینکه مُبَشِّر و مُنْذِر باشند.

و درباره‌ی شخص رسول اکرم ﷺ فرموده است:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا﴾^۲

تو را [ای رسول گرامی] نفرستادیم مگر اینکه مُبَشِّر و نذیر باشی [نیکان را به

بهشت جاودان بشارت داده و بدان را از عذاب‌های بی پایان برحذر داری].

و نسبت به اُمت اسلامی نیز فرموده:

﴿فَلَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا

قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾^۳

پس چرا از هر طایفه، گروهی نمی‌روند که تفقه در دین کنند [معارف و احکام

خدا را بیاموزند] و وقتی به قوم خود باز می‌گردند، آنان را انداز نمایند [با نشر

معارف و احکام دین و ذکر عواقب شوم تخلف از فرامین خدا مردم را از طریق

فساد تحذیر نمایند] تا شاید آنان بترسند و از کجروی بپرهیزند.^۴

این آیه‌ی شریفه هم با بیانی تحریض‌آمیز از اُمت اسلامی می‌خواهد که قیام به

وظیفه‌ی «تفقه» در دین و سپس «انذار» غافلین بنمایند.

سبب و چگونگی نگارش این کتاب

این بنده‌ی ناچیز کمترین نیز بر اساس مطالب گذشته و از باب امثال امر رسول

الله اعظم ﷺ خود را موظف دیدم که در این روزگار تاریک و دوران پر از فتن، به پناه

قرآن رفته و از همان راه که قرآن نشان می‌دهد در حد استعداد کم و امکانات اندک خود،

۱- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۴۸.

۲- سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۵۶.

۳- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۲۲.

۴- ترجمه‌ی آیه بنا به روایتی است که از علل الشرایع از امام صادق علیه السلام نقل کرده است.

در مقام تنبیه و انداز دیگران از عواقب شوم این زندگی پر از فساد و گناه برآیم. به همین جهت و روی اشتیاق وافر که از خود نسبت به قرآن کریم احساس می نمودم، قسمت عمده‌ی شغل خود را اختصاص به بحث در پیرامون آیات شریفه‌ی قرآن دادم.

مدّت مدیدی گذشت که در این مدّت با استمداد از عنایات حضرت حق و ولیّ اعظمش (روحی فداه) به فحوص و مطالعات پی گیر دربارهی قرآن شریف از خلال خود آیات کریمه و روایات مأثورّه از ائمه‌ی اهل البیت علیهم السلام و بیانات بزرگان از اهل تفسیر و حدیث اشتغال می ورزیدم و ضمناً اندوخته‌های فکری خویش را در جلساتی که به عنوان بحث اخلاقی و اعتقادی و تفسیر قرآن و مطالب دیگر دینی تشکیل می شد، طرح نموده و آنگاه آنچه را که شایسته‌ی ضبط و ثبت، تشخیص می دادم به رشته‌ی تحریر درمی آوردم. تا آنکه این تصمیم از رهگذر الطاف خفیه‌ی حضرت حق (تعالی شأنه العزیز) در فکرم به وجود آمد که یادداشت‌های مربوط به «قرآن» و «معاد» را جمع و تنظیم نموده و در صورت امکان (إن شاء الله) به طبع برسانم و در دسترس طالبان این سنخ از مطالب بگذارم، باشد که این بی بضاعت نیز از لطف عمیم رب کریم، مشمول این آیه از قرآن عظیم واقع شوم که:

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ...﴾^۱

باید از شما [مسلمانان] گروهی باشند که دعوت به خیر بنمایند...

و برای اینکه مطالب بر اساس بحث قرآنی مستقیم تعقیب شده باشد، در نظر گرفتم که یکی از سوره‌های قرآن را به عنوان زمینه‌ی اصلی بحث و مبنای ثابت گفتار انتخاب کنم و لذا سوره‌ی مبارکه‌ی «قیامت» را که از سوره‌های کوتاه قرآن شریف است متناسب با این نظر دیدم که هم مطالب مربوط به «قرآن» در آن سوره‌ی کریمه آمده و هم مباحث راجع به «قیامت» در آن به صورت جامع و مؤجز ذکر شده است. از

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۰۴.

اینرو دست تمسک به ذیل عنایات ملکوتی آن روح و وحی الهی^۱ زدم و به پناه آن ملجأ آسمانی رفتم بدان امید که «سوره‌ی قیامت» در «روز قیامت»، با تجلی آن جهانی‌اش «شافع» این مُذنب عاصی گردیده، «رافع» من در درجات بهشتی شود. چنان که نقل شده است از امام کاظم علیه السلام که:

(قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: عَدَدُ دَرَجِ الْجَنَّةِ عَدَدُ آيِ الْقُرْآنِ فَإِذَا دَخَلَ صَاحِبُ الْقُرْآنِ الْجَنَّةَ قِيلَ لَهُ: اقْرَأْ وَارْقُ لِكُلِّ آيَةٍ دَرَجَةٌ، فَلَا تَكُونُ فَوْقَ حَافِظِ الْقُرْآنِ دَرَجَةً)؛^۲

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: تعداد درجات بهشت به تعداد آیات قرآن است، پس چون صاحب قرآن [کسی که در دنیا ملازم و مونس قرآن بوده است] داخل بهشت گردد به او گفته می‌شود: قرائت [قرآن] کن و به هر آیه‌ای درجه‌ای بالا برو، پس بنابراین، بالاتر از حافظ قرآن درجه‌ای نباشد.

و لله الحمد و له المنة که توفیقاتش شامل حال گردید و این سؤمین اثر از آثار قلمی این ناچیز به این صورت مشهود تنظیم شد و از باب عرض اخلاص و ادب به عنوان یک هدیه‌ی بسیار کوچک و بی‌ارزش تقدیم آستان اقدس صاحب الزمان و عدیل القرآن، امام حجت بن الحسن (روحی و ارواح العالمین لِتُرَابِ مَقْدَمِهِ الْفِدَاء) گردید و امید آن دارم که لطف و عنایتی از آن حضرت شامل روح «پدرم» که همزمان با ختم این کتاب، به کتاب عمر و حیات دنیوی‌اش خاتمه داده شد، بشود.

﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ﴾؛^۳

سید محمد ضیاء آبادی

۱۳۹۸ هجری قمری

۱۳۵۷ هجری

۱- «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا»: سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۵۲.

۲- در نسخه‌ی بحار، «واقأ و اقرأ» است و ظاهراً نصحه تصحیف شده باشد و ما خبر را مطابق نقل «مجمع البحرین» آوردیم؛ ماده‌ی (رقا).

۳- سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۴۱.

سُورَةُ الْقِيَمَةِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَمَةِ ۖ وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ ۖ أَيَحْسَبُ
 الْإِنْسَانُ أَنْ تَجْمَعَ عِظَامَهُ ۖ بَلَىٰ قَدَرِينَ عَلَىٰ أَنْ تُسَوَّىٰ بَنَانُهُ ۖ بَلْ
 يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجَرًا مَّامَهُ ۖ يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمِ الْقِيَمَةِ ۖ فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ
 ۖ وَخَسَفَ الْقَمَرُ ۖ وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ ۖ يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ
 أَتَيْنَ الْمَفْرُ ۖ كَلَّا لَا وَزَرَ ۖ إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ ۖ يُنَبِّئُ الْإِنْسَانُ
 يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ ۖ بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ ۖ وَلَوْ أَلْقَىٰ
 مَعَادِيرَهُ ۖ لَا تَحْرِكُهُ بِهِ لِسَانُكَ لِتَعْجَلَ بِهِ ۖ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ
 وَقُرْآنَهُ ۖ فَإِذَا قَرَأَهُ فَانْبِعْ قُرْآنُهُ ۖ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ ۖ كَلَّا
 بَلْ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ ۖ وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ ۖ وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ ۖ
 إِلَىٰ رَبِّهَا نَظَرَةٌ ۖ وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بِاسِرَةٌ ۖ تَنْظُرُ أَنْ يَفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ ۖ
 كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَافِيَ ۖ وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ ۖ وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ ۖ وَالنَّفْسُ
 السَّاقُ بِالسَّاقِ ۖ إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ ۖ فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّىٰ
 ۖ وَلَكِنْ كَذَبَ وَتَوَلَّىٰ ۖ ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ يَتَمَطَّىٰ ۖ أَوَلَىٰ لَكَ
 فَأُولَىٰ ۖ ثُمَّ أَوَلَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ ۖ أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى ۖ
 أَلَمْ يَكُنْ نَفْثَةً مِّنْ مَّيِّ يَمْنَىٰ ۖ ثُمَّ كَانَ عِلْقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّىٰ ۖ فَجَعَلَ مِنْهُ
 الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ ۖ أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَدَرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ ۖ

ترجمه‌ی سوره‌ی قیامت

به نام خداوند بخشنده مهربان

سوگند یاد می‌کنم به روز قیامت ﴿۱﴾ و سوگند یاد می‌کنم به جان ملامت کننده ﴿۲﴾ آیا انسان گمان می‌برد که استخوان‌های او را پس از مردن و متلاشی گشتن [جمع آوری نخواهیم کرد؟] ﴿۳﴾ آری [جمع می‌کنیم استخوان‌های او را] در حالی که توانا هستیم بر این که [حتی] سر انگشتان او را به طور کامل بسازیم ﴿۴﴾ بلکه انسان می‌خواهد در طول حیات خود در گناه و فجور آزاد باشد ﴿۵﴾ [و لذا از روی تمسخر و تکذیب] می‌پرسد: روز قیامت کی خواهد بود؟ ﴿۶﴾ پس در آن هنگام که چشم خیره شود [مضطربانه به هر سو بچرخد از شدت دهشت، جایی را نبیند] ﴿۷﴾ و ماه، بی نور و منخسف گردد ﴿۸﴾ و خورشید و ماه جمع شوند ﴿۹﴾ در آن روز، انسان می‌گوید: کجاست فرار [یا محلّ فرار]؟ ﴿۱۰﴾ نه چنین است، پناهگاهی نیست ﴿۱۱﴾ در آن روز، استقرار [یا محلّ قرار] منحصرأً مربوط به پروردگار تو می‌باشد ﴿۱۲﴾ در آن روز، به انسان خبر داده می‌شود آنچه را که پیش فرستاده و واپس انداخته است ﴿۱۳﴾ البتّه انسان، بر خودش [شاهدی] بیناست ﴿۱۴﴾ هر چند، عذرهای خود را پیش افکند ﴿۱۵﴾ مَجْنُبَانِ زبان خود را به آن، که شتاب در آن بنمایی ﴿۱۶﴾ زیرا که بر عهده‌ی ماست جمع کردن و خواندن آن ﴿۱۷﴾ پس چون [ما] قرائت نمودیم [تو] قرائت آن را پیروی نما ﴿۱۸﴾ سپس محققاً بر عهده‌ی ماست بیان

نمودن و روشن کردن آن ﴿۱۹﴾ نه چنین است، بلکه دوست می‌دارید زندگی
زودگذر [دنیا] را ﴿۲۰﴾ و وا می‌گذارید [رها می‌کنید] آخرت را ﴿۲۱﴾ چهره‌هایی در
آن روز [روز قیامت] شاداب و درخشان و خُرمند ﴿۲۲﴾ که به [نعمت‌های]
پروردگاشان نگرنده‌اند ﴿۲۳﴾ و چهره‌هایی در آن روز، غَبُوس و پریشان‌حالد ﴿۲۴﴾
که می‌دانند درباره‌ی آنان کار کمرشکنی انجام خواهد یافت ﴿۲۵﴾ باز ایستید [دنیا را
بر آخرت، ترجیح دهید] وقتی، جان به بالای سینه و چنبر گردن برسد ﴿۲۶﴾ و گفته
شود کیست علاج‌کننده [یا کیست بالا برنده]؟ ﴿۲۷﴾ و یقین کند [مُحتضر] که آن،
هنگام جدایی است ﴿۲۸﴾ و ساق به ساق پیچیده شود ﴿۲۹﴾ در آن روز،
سوق [بازگشت دادن] به سوی پروردگار تو می‌باشد ﴿۳۰﴾ پس نه تصدیق کرد و نه
نماز خواند ﴿۳۱﴾ ولیکن تکذیب کرد و روگردانید ﴿۳۲﴾ آنگاه به سوی یارانش [یا
کسانش] رفت؛ در حالی که به خود می‌بالید و تَبَخُّر می‌نمود ﴿۳۳﴾ وای بر تو [ای
انسان مکذّب] پس وای بر تو ﴿۳۴﴾ سپس وای بر تو و باز هم وای بر تو ﴿۳۵﴾ آیا
انسان گمان می‌برد که بیهوده و مهمل واکذاشته می‌شود؟ ﴿۳۶﴾ آیا او نطفه‌ای نبود از
مَنِّی که [در رحم] ریخته می‌شود؟ ﴿۳۷﴾ سپس خونِ بسته‌ای گردید و [خدا] او را
آفرید و کاملش گردانید ﴿۳۸﴾ و از وی دو جفت نر و ماده قرار داد ﴿۳۹﴾ آیا
این [آفریننده‌ی توانا] قادر بر این نیست که مرده‌ها را زنده کند؟! ﴿۴۰﴾

(بخش اول)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

– توضیحاتی راجع به «آیهی رحمت» بسم الله الرحمن الرحيم:

– سرّ افتتاح سوره‌های قرآن با «آیهی رحمت».

– چرا سوره‌ی توبه با «آیهی رحمت» آغاز نشده است؟

– یکسان بودن معنای «ابتداء» و استعانت در «باء» بسم الله...

– اشکال به «استعانت از اسم».

– فرق بین «رحمان» و «رحیم».

– مفهوم استعانت از مقام «رحمان».

– زبان حال عالم آفرینش.

– آشکارا گفتن «بسم الله» از علائم ایمان.

– شناخت سفیهان مغرور.

بسم الله الرحمن الرحيم

به نام خداوند بخشنايندهی مهربان

سرّ افتتاح سوره‌های قرآن با «آیهی رحمت»

ای نام تو بهترین سرآغاز

زیبنده‌ترین نامی که سزاوار است سرلوحه‌ی همه‌ی کارهای مهم (الهی و انسانی) قرار گیرد، نام خدای بزرگ است که ذات اقدسش «لَمْ يَزَلْ وَلَا يَزَالُ»^۱ و افاضات ربّانیه‌اش، دائم و جاویدان است. لذا به‌رهی هر موجودی از دوام و بقاء و میمنت، به نسبت ارتباطی است که با آن «حیّ لایموت» دارد و خود را به دامن رحمت «رحمانیه» و «رحیمیه» او می‌افکند تا به بقایش باقی باشد و از برکاتش مبارک گردد.

(عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حَدَّثَنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَنَّهُ

قَالَ: كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يُذْكَرْ فِيهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَهُوَ أَبْتَرُ)^۲

از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل شده است که رسول خدا ﷺ به من خبر داد از خداوند عزّوجلّ که فرموده است: هر کار مهمّ و ارزنده‌ای که در آن «بسم الله

الرحمن الرحيم» ذکر نشود [به نام خدا آغاز نگردد] ناقص و ناپایدار خواهد بود.

(قال أبو عبد الله عليه السلام: لا تدع بسم الله الرحمن الرحيم وإن كان بعد شِعْرٍ)^۳

امام صادق علیه السلام فرموده است: «بسم الله الرحمن الرحيم» را ترک مکن، هر چند

بعد از آن شعری باشد.

یعنی: هر کاری اگرچه خواندن یک بیت شعر باشد، سزاوار است که با «بسم الله

الرحمن الرحيم» آغاز شود.

۱- یعنی همیشه بوده است و پیوسته خواهد بود. هستی‌اش نه آغاز داشته است و نه پایان خواهد داشت.

۲- تفسیر صافی، طبع قدیم، ص ۱۹، ذیل سوره‌ی فاتحه‌ی کتاب و بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۲۴۲.

۳- تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۶، شماردی ۱۵.

حال، این کتاب خدا و سوره‌های آن که حاوی عالی‌ترین مطالب ارزنده‌ی آسمانی و اصیل‌ترین برنامه‌های هدایت و تأمین سعادت جاودانه‌ی انسانی است، از هر «امر ذی بالی»^۱ ذی بال‌تر و برای ابتداء ذکر «بِسْمِ اللَّهِ...» از هر عملی شایسته‌تر است. به همین جهت تمام سوره‌های این کتاب کریم (به استثناء سوره‌ی توبه) با «آیه‌ی رحمت» و آیه‌ی نورانی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آغاز گردیده است تا امر «هدایت انسان» و تأمین سعادتش با اتّکال به مقام رحمت و اسعوی حضرت حق به ثمر برسد و از برخورد با هرگونه آفت رادعه‌ای در امان باشد.

چرا سوره‌ی «توبه» با «آیه‌ی رحمت» آغاز نشده است؟

چون سوره‌ی توبه با آیاتی شروع شده است که نمایانگر غضب بوده و حاکی از اعلان جنگ با مشرکین و تنفر از پیمان‌شکنان خیانت‌پیشه می‌باشد، طبعاً معلوم است که تناسب با پخش نوای رحمت و گستردن دامن مهر و عطوفت نخواهد داشت. چنان که از امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام منقول است:

(لَمْ يَنْزِلْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عَلَى رَأْسِ سُورَةِ بَرَاءَةٍ لِأَنَّ بِسْمِ اللَّهِ لِلْأَمَانِ وَالرَّحْمَةِ وَنَزَلَتْ بَرَاءَةٌ لِرَفْعِ الْأَمَانِ بِالسَّيْفِ)^۲

از آن نظر که سوره‌ی براءت در مقام رفع امان نازل گردیده و بِسْمِ اللَّهِ... آیه‌ی رحمت و امان می‌باشد؛ لذا این آیه، در رأس آن سوره نازل نشده است [چه آنکه رحمت تناسب با غضب ندارد].

یکسان بودن معنای «ابتداء» و استعانت در «باء» بِسْمِ اللَّهِ...

«باء» بِسْمِ اللَّهِ... احتمال دو معنی دارد:

۱- «ابتداء» یعنی آغاز نمودن و شروع به کاری کردن.

۲- «استعانت» یعنی کمک خواستن و یاری طلبیدن.

مشهور بین مفسّرین، این است که «باء» بِسْمِ اللَّهِ... به معنای «ابتداء» می‌باشد^۳ و مقدّر

۱- دارای اهمّیت.

۲- تفسیر مجمع البیان، سوره‌ی توبه.

۳- تفسیر تبیان و مجمع البیان و المیزان و البیان، ذیل سوره‌ی فاتحة الكتاب.

چنین است: «أُبَدِّءُ بِسْمِ اللَّهِ؛ یعنی شروع می‌کنم به نام خدا. برخی هم معتقدند که به معنای «استعانت» می‌باشد^۱ و تقدیر این است: «أَسْتَعِينُ بِسْمِ اللَّهِ» یعنی یاری می‌طلبم از نام خدا.

ولی آنچه به نظر می‌رسد این است که نتیجتاً فرقی بین این دو معنی نیست، زیرا کسی که کار خود را به نام خدا (منبع علم و حیات و قدرت لایزال) آغاز می‌کند داعی و انگیزه‌اش جز استعانت و استمداد از مرکز قدرت بی‌پایان، چیز دیگری نخواهد بود.

مخصوصاً با توجه به اینکه خدا را در این مقام، به صفت «رحمت» توصیف می‌کند که ریشه و اصل تمام افاضات و مواهب حق (جلّ و علا) همانا صفت «رحمانیت» و «رحیمیت» او (تَعَالَى شَأْنُهُ الْعَزِيز) می‌باشد. ضمن روایتی که از امام عسکری علیه السلام نقل شده است می‌فرماید: (يَقُولُ بِسْمِ اللَّهِ، أَيْ: أَسْتَعِينُ عَلَى أُمُورِي كُلِّهَا بِاللَّهِ)؛^۲ (بنده‌ی مُنْقَطِع از ماسوی) می‌گوید: «بسم الله...» یعنی یاری می‌طلبم بر تمام امورم از خدا.

همچنین آن حضرت ضمن همان روایت می‌فرماید: مردی به امام امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد:

(أَخْبِرْنِي عَنْ بَسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مَا مَعْنَاهُ؟)

مرا باخبر ساز از بسم الله الرحمن الرحيم که معنای آن چیست؟

امام علیه السلام بعد از شرحی که راجع به اسم مقدّس «الله» داده است می‌فرماید:

(فَقُولُوا عِنْدَ افْتِتَاحِ كُلِّ أَمْرٍ صَغِيرٍ أَوْ عَظِيمٍ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، أَيْ: أَسْتَعِينُ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ بِاللَّهِ)؛^۳

پس بگویند در آغاز هر کاری بزرگ یا کوچک «بسم الله الرحمن الرحيم» یعنی یاری می‌طلبم بر این کار از خدا.

اشکال به «استعانت» از اسم

اما موضوع استعانت به اسم که از نظر بعض اعظام مورد اشکال واقع شده و فرموده‌اند: آنچه صحیح است، استعانت به ذات مقدّس الله است نه استعانت به «اسماء الله» و

۱- به نقل تفسیر المیزان و البیان، ذیل سوره‌ی فاتحه الكتاب.

۲- تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۱۲، شماره‌ی ۵۰.

۳- همان.

دیگر آنکه چون «بسم الله الرحمن الرحيم» کلام خداست لازمه‌اش استعانت و یاری خواستن خدا خواهد بود و آن، با غنای ذاتی حق منافات دارد.^۱

در جواب عرض می‌شود: از آن نظر که اسم از حیث دلالت بر «مُسَمًی» اندکاک در «ذات» دارد و دارای استقلال نمی‌باشد، در واقع استعانت به اسم همان استعانت به ذات است. یعنی آنچه که «مُسْتَعَان» حقیقی است، ذات اقدس حق می‌باشد نه «اسماء» کریمه‌اش بالاستقلال. لذا می‌بینیم در قرآن کریم به «تسبیح اسم» و «ذکر اسم» و «دعاء به اسم» امر صریح شده است که:

﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾^۲

تسبیح کن اسم پروردگار بلند مرتبه‌ات را.

﴿وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ...﴾^۳ و یاد کن اسم پروردگارت را...

﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا...﴾^۴

و برای خداست اسم‌های نیکوتر، پس او را به آن اسم‌ها بخوانید...

در صورتی که می‌دانیم آنچه که «مُسَبِّح» و «مَذْكُور» و «مَدْعُو» حقیقی می‌باشد ذات اقدس حق است نه «اسماء» کریمه‌ی او (تعالی شأنه) چنانکه می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا ۖ وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا﴾^۵

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را بسیار یاد کنید و او را صبح و عصر تسبیح گوید.

﴿ادْعُوا رَبَّكُمْ...﴾^۶ پروردگار خود را بخوانید...

دیگر آنکه وقتی کلام خدا به عنوان «تعلیم» و «تأدیب» عباد از خدا صادر شد، دیگر تالی فاسدی نخواهد داشت که لازمه‌اش استعانت خدا به خودش باشد و با غنای ذاتی او نسازد. چنانکه در آیه‌ی «إِنَّا كُنَّا نَعْبُدُ وَإِنَّا كُنَّا نَسْتَعِينُ» نمی‌گوییم خدا «عابد» و «مُسْتَعین»

۱- تفسیر البیان، ص ۳۰۲.

۲- سوره‌ی اعلی، آیه‌ی ۱.

۳- سوره‌ی مزمل، آیه‌ی ۸.

۴- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۸۰.

۵- سوره‌ی احزاب، آیات ۴۱ و ۴۲.

۶- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۵۵.

است بلکه می‌دانیم که خدا به‌منظور تعلیم راه و رسم عبادت و عرض نیاز به درگاه خودش به نیابت از بندگان، به این آیه و دیگر آیات شریفه‌ی قرآن که جنبه‌ی دعا و عبادت دارد تکلم نموده و سوره‌ی «حمد» را مثلاً به عنوان «ثناء» بر خدا و اظهار تذلل و عبودیت و «دعاء» در حال نماز، از جانب خود نازل فرموده است. به همین منوال است «استعانت» در «بسم الله الرحمن الرحيم» که از جانب «خَلَق» استعانت حقیقی بوده و از جانب خدا به‌منظور تعلیم عباد و آموزش بندگان نازل شده است. «وَاللهُ هُوَ الْعَالِمُ بِالْضَّوَابِ»

فرق بین «رحمن» و «رحیم»

کلمه‌ی «رحمن» صیغه‌ی مبالغه است و دلالت بر کثرت «رحمت» دارد و کلمه‌ی «رحیم» صفت مُشَبَّه و دلالت بر لزوم و ثبات «رحمت» می‌کند و شاید به همین مناسبت است که مفسرین می‌گویند:^۱

رحمت «رحمانیه» خداوند عام است و شامل مؤمن و کافر و بلکه جمیع کائنات از جماد و نباتات و حیوان می‌باشد که وجود و حیات و انواع رزق و مواهب گوناگون از هر قبیل به عموم خَلق جهان اعطا می‌فرماید، چنانکه فرموده است:

﴿...وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ...﴾^۲

...رحمت من، همه چیز را فراگرفته است...

اما رحمت «رحیمیه» او مختص به اهل ایمان است که در دنیا توفیق تقوا و در آخرت تنعم به نعيم مُقیم و فردوس برین نصیبشان می‌سازد و لذا دنبال رحمت واسعه‌اش می‌فرماید:

﴿...فَسَأْأَلُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ...﴾^۳

...پس به طور حتم، آن [رحمت] را ثابت و باقی می‌گردانم برای کسانی که تقوا پیشه کنند...

از این آیه‌ی مبارکه می‌شود فهمید که رحمت «مکتوبه» و ثابته که همان رحمت «رحیمیه» است، اختصاص به «متقین» دارد و آن هم در آخرت که عالم ثابت و باقی است، تجلی خواهد داشت و اما غیر متقین که در دنیا مشمول رحمت واسعه و عامه‌ی «رحمانیه»

۱- به تفسیر صافی و مجمع البیان و تبیان، ذیل سوره‌ی فاتحه‌الکتاب رجوع شود.

۲- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۵۶.

۳- همان.

بوده‌اند در جهان ابدی که مستحقّ عذاب می‌باشند طبعاً بی‌بهره از رحمت «رحیمیه» حق بوده و از آن مُنْقَطِع خواهند شد.

مفهوم استعانت از مقام «رحمان»

تردیدی نیست در اینکه انسان از حیث ذات، دارای فقر و نیاز است، یعنی در وجود و تبعات وجود، احتیاج به خارج از خود دارد. دست «وَهَّاب» و مقام «رحمان» و بخشاینده‌ای را می‌طلبد تا لباس هستی به قامت وی بپوشاند و انواع حوایج و نیازمندی‌های او را برطرف سازد که بدون افاضه و امداد از مقام بخشنده و رحمان، نه وجودی خواهد داشت و نه کمالی از کمالات هستی به سراغش خواهد رفت. این نیازمندی و فقر ذاتی، نه فقط در مورد انسان صادق است، بلکه سراسر عالم امکان از ذره‌ی نامرئی گرفته تا عظیم‌ترین کهکشان‌ها و اجرام سماوی، مجرد و مادی، یکپارچه نیاز و اِفتِقار می‌باشد. بر هر که بنگری به همین درد مبتلاست. آثار فقر و احتیاج، بر جبین جمله‌ی موجودات «ممكن»^۱ مشهود و دست حاجت و نیاز از سراسر عالم، به سوی مبدأ لایزال و خالق بی‌نیاز بی‌همتا دراز است.

﴿يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾^۲

هر که در آسمان‌ها و زمین است، در حال سؤال از او [و در مقام عرض نیاز به درگاه او] می‌باشد...

یک شاخه‌ی گل، با آن طراوت و نازک کاری‌های عجیب و عطر نشاط‌انگیزش به زبان حال می‌گوید: «بسم الله الرحمن الرحيم»؛ من «استعانت» جست و کمک گرفته‌ی از مقام «رحمانم». به طور حتم، مقام «وَهَّاب» و بخشنده در عالم هست که به من هستی بخشیده و این همه لطایف و دقایق صُنْع را در صفحه‌ی وجود من ترسیم فرموده است و گرنه من همان خاکم که بودم.

یک طاووس با آن هیأت زیبا و خلقت خیره‌کننده‌اش شهادت می‌دهد که قطعاً دست رحمتی در کار است که مرا اینچنین پرورانیده و این مواهب اعجاب‌انگیز را به من عطا فرموده است و گرنه من همان نطفه‌ی پست و منفوری هستم که بودم.

۱- «ممكن الوجود» آن موجودی است که وجود از غیر به او رسیده است و خود در ذات خودش فاقد هستی است و جز خدا هر چه هست، ممكن الوجود است.

۲- سوره‌ی رحمن، آیه‌ی ۲۹.

همچنین تمام موجودات عالم، وضع و حالشان به همین منوال است فقرشان ذاتی و ثروتشان عَرَضی است. بنابراین «باء بسم الله...» که نمایانگر خاصیت «استعانت از مقام غناء و اعطاء» است با برجسته‌ترین خطوط که همان خط طبیعت و خلقت می‌باشد، بر جبین هر مخلوقی نقش بسته و کل کائنات از جماد، نبات، حیوان، انسان، زمین و آسمان، به زبان حال آفرینش و فطرت، فریاد می‌زنند «بسم الله الرحمن الرحيم» یعنی شهادت می‌دهیم که به طور مسلم در عالم، «رحمان» و بخشاینده‌ای هست که تمام آنچه را که در ظاهر و باطن ما دیده می‌شود از وجود، حیات، علم، اراده، قدرت، انواع کمالات و آلاء و نِعَم، همه را «او» به ما داده است و او خود، موجودی است که «غنی بالذات» است، یعنی هر چه دارد از خود دارد. او خودش عین وجود است و عین حیات، عین علم و عین قدرت و خلاصه او صِرْفُ الوجود است و عَيْنُ الْکَمال.

نه اینکه او هم مثل ممکنات، از خود، فقیر باشد و محتاج به غیر. ابداً، حاشا و کلاً. زیرا در این صورت، او هم به گداخانه‌ی عالم امکان می‌افتاد و همدوش گدایان، دست افتقار و نیاز به سوی موجود دیگری دراز می‌کرد! و حال آنکه به حکم بدیهی عقل، بالاخره باید این سلسله‌ی محتاجان منتهی به موجودی شود که هر چه دارد، از خود داشته و ذاتاً «غنی مطلق» باشد تا بتواند این همه دارایی، ثروت، نعمت و انواع گوناگون برکات هستی را به دامن عالم بریزد و بی استمداد از غیر خود (که تصوّر غیر او به لحاظ استقلال در وجود و غنای ذاتی محال است) عالمی چون بحر مواج از جلّوات محیرالعقول کمال و جمال ایجاد نماید.

آری، این ندا از باطن هستی بلند است که:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾^۱

ای مردم! شما فقیران و نیازمندان به خدا هستید و خدا هموست که بی‌نیاز و ستوده است.

زبان حال عالم آفرینش

جمله‌ی کوتاه و در عین حال بسیار عمیق و پرمعنای «بسم الله الرحمن الرحيم»

۱- سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۱۵.

تاروپود بافته‌های «مادّیین» را از هم گسسته و رشته‌های آنها را پنبه می‌سازد، زیرا خیلی روشن نشان می‌دهد که می‌بینید زبان حال عالم آفرینش، زبان فقر است و استعانت یعنی در ذات خویش از خود هیچ ندارد و هر چه دارد، دیگری به او داده است.

حال، آیا این دهنده نباید در ذات خود دارا و «غنی» باشد تا قادر بر «افاضه» و اعطای وجود و تبعات وجود از حیات، علم، اراده، قدرت، عقل، شعور، ادراک و مشیت باشد؟ آری، به طور قطع و مسلّم باید دارا و واجد هرگونه کمال از کمالات وجودی باشد تا در مقام افاضه و اعطاء و «رحمانیت» نسبت به غیر برآید و گرنه بدیهی است که: ذات نیافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش



خشک ابری که بود ز آب تهی ناید از وی صفت آب دهی

آشکارا گفتن بسم الله... از علائم «ایمان»

در روایات ما آمده است که: آشکارا گفتن «بسم الله الرحمن الرحیم» از علائم و نشانه‌های ایمان است.^۱

آری، همچنان که سراسر پهنه‌ی هستی به طور جهر و آشکار خبر از رحمت «رحمانیت» خالق سبحان داده و انواع مواهب و عطایای پروردگار خود را بی‌پرده و بالعیان، روی سر گرفته و حسب الامر «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ»^۲ که فرمانی است مطاع، همگی حدیث نعمت می‌کنند و آیه‌ی رحمت می‌خوانند، همچنین بر هر مسلمان پیرو قرآن نیز لازم است که با جهان خلقت، هماهنگی کند و با عموم موجودات، هم‌زبان گردد. جَهْرًا «آیه‌ی رحمت» بخواند و آشکارا «بسم الله الرحمن الرحیم» بگوید. یعنی اعتراف به «فقر ذایی» خویش نمودن و «رحمانیت» و بخشایشگری آفریدگار مهربان خود را «به طور علَن» متذکر شود.

بسم الله الرحمن الرحیم، سرلوحه‌ی کتاب خلقت

بنابراین، نه تنها سرلوحه‌ی سوره‌های قرآن و اولین آیه از کتاب «شریعت»، «آیه‌ی رحمت» و آیه‌ی نورانی «بسم الله الرحمن الرحیم» است، بلکه با اندکی تأمل و دقت می‌بینیم

۱- سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۹۶.

۲- سوره‌ی ضحی، آیه‌ی ۱۱، یعنی خبر از نعمت پروردگار ده.

که سرلوحه‌ی عالم خلقت و نخستین آیه از کتاب «طبیعت» نیز، تجلّی اسم مبارک «رحمان» و واقعیت عینی «بسم الله الرحمن الرحيم» است.

قرآن حکیم که کتاب هدایت و راهنمای انسان به رموز سعادت است، با افتتاح سوره‌های خود به نام خدای رحمان و رحیم، این واقعیت بسیار اصیل و اساسی را نشان انسان می‌دهد که: هان، بیدار باش و توجه کن. پی به ریشه‌ی خلقت و راز هستی ببر. بدان که سرچشمه‌ی فیاض تمام کمالات وجود از هر قبیل که هست، مقام «رحمانیت» و بخشایشگری الله (عزّ و علا) می‌باشد. چنانکه خود فرموده است:

﴿...وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ...﴾^۱

...رحمت من همه چیز را فرا گرفته است...

آری، آنچه که سرتاسر کائنات را از نیستی و عدم به وجود آورده و از نقص، رو به کمال می‌برد، موجی از بحر مواج رحمت حضرت رحمان است که به هر موجودی، از آن رشح‌ای رسیده و در نتیجه هم خود آن موجود، از عدم به وجود آمده و در مسیر کمال افتاده است و هم وسیله‌ی ایجاد و تکمیل موجود دیگری گردیده و مجرای فیض و رحمت حضرت رحمان واقع شده است.

تمام این نعمت‌ها، جمال‌ها و کمال‌ها که عالم را پر کرده، همه آثار رحمت موجودات کامل می‌باشد که به موجودات ناقص رسیده است و می‌رسد.

پدران و مادران، بر فرزندان ناتوان رحمت دارند، دانایان بر نادانان، ثروتمندان بر مستمندان، نیرومندان بر ضعیفان، بالاخره، ابر و باد و مه و خورشید و فلک، همه در کار بذل رأفت و افاضه‌ی رحمتند. آنگاه این همه رحمت در همه جای جهان، قطره‌ای می‌باشد از اقیانوس بیکران رحمت پروردگار مهربان که در حدیث آمده است از رسول خدا ﷺ:

(إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ مِائَةٌ رَحْمَةٍ وَإِنَّهُ أَنْزَلَ مِنْهَا وَاحِدَةً إِلَى الْأَرْضِ فَقَسَمَهَا بَيْنَ خَلْقِهِ بِهَا يَتَعَاطَفُونَ وَيَتَرَاحَمُونَ وَآخَرُ تِسْعًا وَتِسْعِينَ لِنَفْسِهِ يَرْحَمُ بِهَا عِبَادَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. وَرُوي: إِنَّ اللَّهَ قَابِضٌ هَذِهِ إِلَيَّ تِلْكَ فَيَكْمُلُهَا مِائَةً يَرْحَمُ بِهَا عِبَادَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ)^۲

۱- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۵۶.

۲- تفسیر مجمع البیان، سوره‌ی فاتحه‌ی کتاب، معنای «بسم الله الرحمن الرحيم».

خدا را صد رحمت است که تنها یک قسمت از آن صد رحمت را به زمین نازل کرده و در بین خلق خود تقسیم نموده است و بر اثر همان [یک صدم] رحمت است که خلاق عالم به یکدیگر تعاطف می‌ورزند و با هم به مهربانی و رحمت تلاقی می‌نمایند و نود و نه قسمت آن را برای خود تا روز قیامت تأخیر انداخته است که با آن به بندگان خود ترحم فرماید. روایت شده است که خدا این [یک صدم] را به آن [نود و نه صدم] می‌افزاید تا روز قیامت درباره‌ی بندگان با رحمت کامله‌ی [صد در صد] خود در مقام ترحم برآید.

پس هر چه که هست، در «باء» بسم الله الرحمن الرحيم می‌باشد که دریچه‌ی فیض است و دستاویز «استعانت» از مقام «رحمان» (جلّ شأنه العزیز).

«باء» بسم الله الرحمن الرحيم را که به دست ما داده‌اند، در حقیقت دریچه‌ی فیض و باب رحمت بی‌منتها به روی ما گشوده و ما را به استعانت و استمداد از مقام رحمان و بخشایشگر مهربان دعوت نموده‌اند. آری، اتکاء به قدرت لایزال مبدأ هستی و مرتبط ساختن هرگونه عمل به سرچشمه‌ی حیات و بقاء سرمدی به منظور به دست آوردن آرامش روح و طمأنینه‌ی قلب و تأمین سعادت ابدی، چه به عنوان «ابتداء» و افتتاح به نام «الله» (جلّ جلاله) باشد و چه به صورت «استعانت» و یاری طلبیدن از مقام «رحماتیت» و «رحیمیت» او (تعالی شأنه العزیز) صورت گیرد، وظیفه‌ی عقلانی هر انسان عاقل واقع بین است که شعارش در همه حال و در همه کار و در همه جا «بسم الله الرحمن الرحيم» می‌باشد.

ای نام تو بهترین سرآغاز	بی نام تو نامه کی کنم باز
ای کارگشای هر چه هستند	نام تو کلید هر چه بستند
ای یاد تو مونس روانم	جز نام تو نیست بر زبانم
ای مقصد همت بُلندان	مقصود دل نیازمندان

شناخت سفیهان مغرور

مشتی سبک مغر بی‌خرد، از شدت فرورفتگی در لجنزار جهل و سفاهت، از گفتن «بسم الله الرحمن الرحيم» و افتتاح به نام خدا در رفتار و گفتار خود عار دارند و گویی که این عالی‌ترین نشان معرفت و رُقاء فکری را علامت انحطاط عقل و ضعف نیروی درک

می‌شناسند و شأن خود را أَجَلّ از این می‌دانند که در کارها و فعّالیت‌های زندگی، «ابتداء» به نام خدا نمایند و کمک از قدرت نامتناهی مبدأ هستی بخواهند. اینان، به راستی که چقدر در ضلالت و گمراهی به سر می‌برند و نتیجه‌ای هم جز محرومیت از برکات بی‌پایان نصیبشان نمی‌گردد و غیر از خود به کسی صدمه‌ای نمی‌زنند.

﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٌ ﴿١﴾ أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَىٰ ﴿٢﴾﴾^۱

حقیقت آنکه، انسان به سبب اینکه خود را بی‌نیاز [از خدا] می‌پندارد طغیان نموده و از مرز خود تجاوز می‌کند.

آری، انسان جاهل چنین است که تا آثار «غناء» در خود دید و خویش را بی‌نیاز انگاشت، تجاوزگری پیش گرفته و سرکش می‌شود. معده و روده‌اش که از چغندر و شلغم پر شد، نعره و عربده‌اش گوش فلک را کر می‌سازد. اما همین که شکم، خالی گشت و شلغم و لبوی به دست نرسید، آن دم بیا و حال نزارش بین که همچون سگ سگ به پهلوی خورده‌ای، دُم لای پاهای کرده و زوزه کشان، پوزه به خاک می‌مالد و با ذلت بی‌حد، تَبْصَبُّص^۲ می‌کند.

﴿قَتَلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ ﴿٣﴾ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ ﴿٤﴾ مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ ﴿٥﴾﴾^۳
گشته باد انسان، چه ناسپاس و ناگرونده است [انسان]، از چه چیز آفرید او را [خدا]؟! از نطفه‌ای آفرید او را و سپس اندازه‌اش داد.

یا عجبا، همه‌ی موجودات سر به آستان «بِاسْمِ اللَّهِ...» بر نهاده‌اند و از مقام بخشنده‌ی حضرت «رحمان» تقاضای «رحمت» و بذل عنایت می‌کنند و از این راه، هر یک به کمال مخصوص به خود نائل می‌شوند. اما یالالاسف که این انسان مسکین بر اثر جهل و غرور و نَحْوَت بیجا، روی از «بِاسْمِ اللَّهِ...» بر تافته و از «باب الفیض» اعراض نموده و خود را اینچنین محروم از برکات بی‌پایان خدا گردانیده است!

هست کلید در گنج حکیم

بسم الله الرحمن الرحيم

نام خدای است بر او ختم کن

فاتحه‌ی فکرت و ختم سخن

۱- سوره‌ی علق، آیات ۶ و ۷.

۲- تبصص به معنای چاپلوسی و تملق است.

۳- سوره‌ی عبس، آیات ۱۷ تا ۱۹.

(بخش دوم)

لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَمَةِ ﴿١﴾

– توضیحاتی راجع به کلمه‌ی «لا» در لَا أُقْسِمُ و کلمه‌ی «یوم».

– قیامت از نظر قرآن به طور اجمال.

– ناتوانی انسان از به درک حقیقت قیامت.

– اثبات قطعیت «رستاخیز» از طرق گوناگون:

۱- قیامت از نظر اصل «حکمت خلقت».

۲- قیامت از نظر اقتضاء «فطرت».

۳- قیامت از نظر اصل «عدالت».

۴- قیامت از نظر اصل «تکامل».

– تأثیر اعتقاد به «قیامت» در زندگی بشر.

۱- توسعه در بینش.

۲- تعدیل اخلاق و تهذیب نفس.

۳- مراقبت شدید در عمل

لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ

سوگند یاد می‌کنم به روز قیامت.

شرح و تفسیر:

مفسرین در کلمه‌ی «لا» در «لَا أُقْسِمُ» سخنانی دارند و وجوهی ذکر کرده‌اند که ما ضرورتی در نقل آنها نمی‌بینیم، زیرا آنچه مقطوع است و مسلم، این است که غرض در آیه‌ی شریفه، قسم خوردن برای نشان دادن حتمیت موضوع «بَعث» و «حَشْر» آدمیان پس از مرگ و رسیدگی به حساب اعمال و سپس کیفر و پاداش دادن به آنان می‌باشد و لذا از کلمه‌ی «لا» هر معنی فهمیده شود، در معنای جمله‌ی «لَا أُقْسِمُ» که در مورد قسم آمده است تأثیری نخواهد داشت؛ بلکه فرضاً «لا» را «لَا نَافِيَه» هم بگیریم، باز نفی قسم در مورد اقتضاء قسم (چنانکه برخی گفته‌اند)^۱ مؤکد قَسَم است و اَوْقَعَ در نفس می‌باشد.^۲

چه آنکه در این صورت دلالت بر این دارد که «قیامت» و «نفس لَوَّامِه» از نظر عظمت موقعیت، در حدی است که قسم خوردن به آن نیز قاصر از ارائه‌ی آن حد از جلالت و مکرمت می‌باشد و دارای مرتبه‌ی فوق قَسَم است و نتیجتاً تأکید و استواری بیشتری را در انشاء قسم می‌رساند؛ همچنان که در سوره‌ی واقعه آمده است: ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ ۖ وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ﴾؛^۳ که با وجود نفی قسم (البته بنابراین که «لا» نافی باشد، نه جزء کلمه‌ی قَسَم و نه زائده‌ی مُفْهِم تأکید چنانکه بعضی گفته‌اند) اثبات قسم نموده و می‌فرماید: پس قسم نمی‌خورم به جایگاه‌های ستارگان و اگر بدانند این قسمی است بس بزرگ و عظیم.

۱- تفسیر «فی ظلال القرآن» و «کشاف».

۲- یعنی پذیراتر و استوارتر و پایدارتر در دل انسان است.

۳- سوره‌ی واقعه، آیات ۷۵ و ۷۶.

بنابراین، نه تنها صورت «نفی قسم» منافات با قسم ندارد، بلکه از نظر تفهیم عظمت مطلب، بسی اَبَلغ و زَساتر از صورت «اثبات» است. کلمه‌ی «یوم» در لغت عرب که مُرادف با کلمه‌ی «روز» در زبان فارسی است با قرائن مختلف، در معانی مختلف استعمال می‌شود. نه اینکه در همه جا، مراد از «یوم» معنای «روز» در برابر «شب» باشد که فاصله‌ی زمانی بین طلوع و غروب آفتاب و مولود حرکت وضعی کره‌ی زمین است تا در نتیجه به این اشکال برخورد کنیم که عالم قیامت در عین حالی که عالم به هم خوردگی اوضاع کُرات و منظومه‌ها و اختلال نظم طبیعی آسمان و زمین و دگرگونی ابعاد و مدارات کواکب و نجوم است چگونه مُتصوّر است که «روز» در کار باشد و «یوم» تحقّق پذیرد؟

خیر، مراد از «یوم» در همه جا، روز به معنای معهود در ذهن ما نمی‌باشد، بلکه معانی مختلف دارد، از جمله‌ی آن معانی، مطلق «وقت» است^۱ و قطعه‌ای از «زمان» که هر چند آن وقت و آن قطعه‌ی از زمان برابر با هزارها و میلیون‌ها سال باشد و هر چند طلوع و غروب ماه و خورشید و گردش زمین در کار نباشد.

بلکه همین قدر که بُرْهه و دورانی محقّق شود، اطلاق کلمه‌ی «یوم» بر آن صحیح است. همچنان که در زبان فارسی نیز به هر مرحله و دورانی از مراحل عُمر و دوران‌های زندگی، کلمه‌ی «روز» اطلاق می‌شود بدون اینکه نظری به معنای اصطلاحی روز و توجّهی به طلوع و غروب خورشید و حرکت کره‌ی زمین در میان باشد. مثلاً می‌گویند: روزی بر من گذشت که در اوج عزّت و اقتدار بودم، امروز هم بر خود می‌بینم که به ذلّت و خواری افتاده‌ام. بدیهی است که منظور از روز عزّت و اقتدار، دوران گذشته‌ی عمر است که چه بسا چهل سال و پنجاه سال امتداد داشته است و مقصود از روز ذلّت و خواری هم دوران فعلی عمر است که ممکن است سال‌های متمادی را فرا بگیرد.

کلیم شاعر نیز می‌گوید:

افسانه‌ی حیات دو روزی نبود بیش

آن هم «کلیم» با تو بگویم چسان گذشت

یک روز، صرف بستن دل شد به این و آن

روز دگر به کندن دل زین و آن گذشت

۱- المنجد: الوقت مطلقاً.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید:

(وَإِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَلَا حِسَابَ وَغَدًا حِسَابٌ وَلَا عَمَلٌ)^۱

امروز، روز عمل و کار است در حالی که حساب و بازخواستی در میان نمی‌باشد و فردا روز حساب و بازخواست است در حالی که فرصتی برای کار و عمل نخواهد بود.

روشن است که امام علیه السلام در این بیان، تمام دوره‌ی عمر دنیا را در نظر گرفته و کلمه‌ی «یوم» را در آن معنی به کار برده است و از عالم قیامت نیز تعبیر به فردا که روز بعد از امروز می‌باشد فرموده است.

مسأله‌ی خلقت آسمان و زمین در «شش روز» نیز که در قرآن آمده است^۲ به همین معنی که گفته شد توجیه و تفسیر می‌شود؛ یعنی مراد از «شش روز» شش «دوران» است که طی آن تدریجاً آسمان‌ها و زمین و آنچه که محتوای آنهاست تکون یافته است. حالا مقصود از دوران‌های ششگانه چیست و طول مدّت هر دورانی چه مقدار است؟ از حساب دقیق بشر بیرون است و چنانکه باید، در بیانات بزرگان دین نشان داده نشده است. پس جهان قیامت که دورانی از دوران‌های حیات انسانی و قطعه‌ای از قطعات عالم هستی امکانی است، روی مفهوم وسیعی که برای «یوم» اتخاذ شده است، اطلاق کلمه‌ی «یوم» بر آن صحیح است که «یوم القيامة» است و روز «قیام» و رستاخیز عمومی مردم برای حساب و جزاء در پیشگاه خداوند عادل و حکیم است. ﴿يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۳ که طول مدّت آن به بیان قرآن برابر با «پنجاه هزار سال» است، چنانکه می‌فرماید:

﴿تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ﴾^۴

«قیامت» از نظر قرآن به طور اجمال

از جمله‌ی حقایق مسلمه‌ی قرآنی که با کمال صراحت و وضوح، از آیات کریمه‌اش به دست می‌آید به طوری که ابداً مجالی برای کوچکترین شک و ریب درباره‌ی آن

۱- شرح نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۴۲.

۲- «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ»، سوره‌ی سجده، آیه‌ی ۴.

۳- سوره‌ی مطففین، آیه‌ی ۶.

۴- سوره‌ی معارج، آیه‌ی ۴.

نمی‌ماند، مسأله‌ی وجود عالم دیگری بعد از این دنیا به نام عالم آخرت و قیامت می‌باشد که انسان پس از مرگ و سپری گشتن عمر این جهانی‌اش، در آن عالم به حیات و زندگی مخصوصی خواهد رسید که بر حسب واجد بودن وی اعمال و ملکاتی را که در دنیا به دست آورده و در خزانه‌ی جاننش ذخیره نموده است، سراسر زندگی‌اش سعادت و نعمت و بهجت دائم خواهد گردید و یا به درکاتی مملو از شقاء و بلا و بدبختی بی‌پایان مبتلا خواهد شد و به بیان دیگر آنچه که در این جهان، بذراخلاق و عمل در زمین نفس و روح خود پاشیده است، در آن جهان «میوه‌ی» تلخ و یا شیرین آن را خواهد چشید. درست مانند کشاورزی که در فصلی بذر می‌افشاند و در فصل دیگری محصول «کشت» خود را بر می‌دارد.

«حتمیت این حقیقت از نظر قرآن تا حدی است که روز قیامت را مُقَسَّم به^۱ قرار داده و سوگند به آن یاد کرده است که: ﴿لَا أَقْسَمُ بِیَوْمِ الْقِیَامَةِ﴾؛ چه آنکه طبعاً در مُحاورات عُرف عُقلاء، قسم به موضوع مقطوع و مسلمی می‌خورند تا مطلب مشکوک دیگری را ثابت نمایند. یعنی «قیامت» آنچنان مقطوع است و مسلم که برای رفع شک و استبعاد از نفوس آدمیان، نسبت به «حشر» و «بَعث» ابناء بشر، جا دارد که «مُقَسَّم به» واقع شده و سوگند به حقیقت آن یاد گردد و بالحنی قاطع و محکم گفته شود: قسم به قیامت که قیامت، واقع شدنی است و اِتِّحَاد «مُقَسَّم عَلَیْهِ» و «مُقَسَّم به» نیز دلیل بر تأکد مقطوعیت موضوع از نظر متکلم و گوینده می‌باشد.

نمونه‌ای از آیات قرآن در حتمیت بعث قیامت

تصریح به قطعیت رستاخیز و قیامت در قرآن کریم با بیانات مکرر آمده است. از جمله به این آیات توجه شود:

﴿وَيَسْتَنبِئُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قُلُّ إِي وَ رَبِّی إِنَّهُ لَحَقٌّ...﴾^۲

از تو [ای پیغمبر] می‌پرسند که آیا آن [قیامت] حق است؟ بگو: آری به

پروردگارم قسم به طور مسلم آن حق است...

﴿...لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِیَامَةِ لَا رَیْبَ فِیْهِ وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا﴾^۳

۱- آنچه که بدان سوگند می‌خورند.

۲- سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۵۳.

۳- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۸۷.

...هر آینه قطعاً شما را به روز قیامت، جمع خواهد کرد. در آن تردیدی نیست

و کیست راست گفتار تر از خدا؟

﴿رَعِمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّيُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ...﴾^۱

کسانی که کفر ورزیده‌اند، پنداشته‌اند که هرگز برانگیخته نخواهند شد، بگو:

آری قسم به پروردگارم هر آینه قطعاً مبعوث خواهید گشت و سپس به آنچه

که [در دنیا] انجام داده‌اید حتماً خبر داده خواهید شد...

﴿ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ...﴾^۲ این [رستاخیز قیامت] روز حق است...

ناتوانی انسان از درک حقیقت «قیامت»

اگرچه بحث و کنجکاوی در شناخت گنه «قیامت» برای انسان بحثی بسیار جالب و شیرین است و لذا همیشه و در هر زمان از راه‌های گوناگون، با حرص و ولعی تمام به فُحص درباره‌ی آن پرداخته و با بیتابی و اشتیاق فراوان جلو رفته است و انصافاً در این راه به دقائق و لطائف عالی‌ای هم برخورد نموده و با حقایقی بس لطیف و عمیق آشنا گردیده است. ولی مع ذلک کُلّه، آنطور که باید به مقصد نرسیده و خود را از درک آن حقیقت علیا، آنچنان که هست عاجز و ناتوان دیده است و حقّ مطلب نیز همین هست، زیرا مرحله‌ای که نسبت به عالم و آدم به منزله‌ی «انسان کامل» نسبت به «نطفه» و مانند «میوه» نسبت به «هسته» است، چگونه ممکن می‌شود که برای انسان دنیایی با نیروهای ادراکی محدود و نارسایش که مخصوص این عالم و متناسب با مُدَرکات این جهان است، قابل درک و تعقل باشد؟ حاشا و کلاً.

«نطفه» در مرحله‌ی نطفه بودن، از احاطه‌ی به مرحله‌ی «انسان» و درک آن قاصر است و «هسته» نیز تا هسته است، از حقیقت «میوه» و طعم و رنگ و بوی آن بی‌خبر است. یک دانه‌ی «تخم گل» وقتی به حقیقت «گل» پی می‌برد و از خاصیت ویژه‌ی آن باخبر می‌گردد که خود، تحوّل یافته و در صورت یک شاخه‌ی زیبا پر از گلبرگ‌های خوشرنگ معطر بشکفتد و خود، بوته‌ی گل بشود؛ «نطفه» در آن هنگام آگاه از حقیقت معنای انسان گردیده و از خصایص جسمی و روحی آن مطلع می‌شود که خود، طیّ مراحل نموده و قدم به عالم

۱- سوره‌ی تغابن، آیه‌ی ۷.

۲- سوره‌ی نبا، آیه‌ی ۳۹.

اسرارآمیز انسانی بگذارد و کریمه‌ی «...ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ...»^۱ درباره‌اش تحقق خارجی یافته و خود، انسان گردد.

آری، انسان هم وقتی می‌تواند به حقیقت و کُنه «قیامت» آنچنان که هست واقف شود و توانای درک تمام جزئیات و خصوصیات آن گردیده و ظرف وقوع آن را که عین واقعیت آن است وجدان نماید که از این تنگنای عالم دنیا و محدوده‌ی ادراکات ناقصه‌اش بیرون رفته و از مرحله‌ی بی‌منتهای عالم «آخرت» سر برآورد و «قیامت» را با همه چیزش بالعیان ببیند و بالوجدان بیابد. رو قیامت شو قیامت را ببین.

﴿وَ إِذَا رَأَيْتَ ثُمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكًا كَبِيرًا﴾^۲

در آن هنگام که ببینی آنچه را که در آنجا است، می‌بینی زندگی‌ای خوش و سلطنتی بزرگ را، یعنی «دیده‌ی قیامت» لازم است تا «چهره‌ی قیامت» را چنانکه هست ببیند و لذا از نظر قرآن، علم به «کُنه» رستاخیز و «وقت» وقوع آن، از علوم مختصه‌ی به ذات اقدس حق (جلّ جلاله) می‌باشد که خود فرموده است:

﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ...﴾^۳ محققاً نزد خداست علم قیامت...

﴿وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۴ قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ...؛

می‌گویند: این وعده‌ی [قیامت] کی خواهد بود اگر راستگو هستید. بگو: همانا علم [به آن] در نزد خداست...

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا﴾^۵ فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا ﴿إِلَىٰ رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا﴾^۵

از تو [ای پیغمبر] می‌پرسند که قیامت، چه وقت واقع می‌شود؟ تو در چه [وضع و حال] از ذکر و یاد آن هستی؟ سرانجام آن [دانستن کُنه و وقت وقوعش] به پروردگار تو مربوط است.

یعنی حقیقت رستاخیز و کُنه قیامت با شرایط کنونی دنیایی که انسان‌ها واجد آن

۱-سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی ۱۴.

۲-سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۲۰.

۳-سوره‌ی لقمان، آیه‌ی ۳۴.

۴-سوره‌ی ملک، آیات ۲۵ و ۲۶.

۵-سوره‌ی نازعات، آیات ۴۲ تا ۴۴.

می‌باشند در خور ادراک احدی نمی‌باشد تا بتوانند به ظرف وقوعش که عین واقعیت آن و مساوی با فناء اشیاء است پی ببرند و آگاه از زمان تحققش گردند.

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱

از تو [ای رسول ما] راجع به قیامت می‌پرسند که وقوع آن چه وقت است و قیامت کی برپا می‌شود؟ بگو: حقیقت اینکه علم آن در نزد خدای من است، ظاهر نمی‌سازد آن را به هنگام وقوعش مگر او، سنگین و گران است [تحقق] آن در آسمان‌ها و زمین. نیاید شما را مگر به طور ناگهانی [و بی‌خبر]. از تو سؤال می‌کنند درباره‌ی آن! گویی که تو عالم و آگاهی [نسبت به حقیقت و وقت وقوع آن] بگو: همانا علم آن در نزد خداست. و لکن اکثر مردم نمی‌دانند [که علم به کُنه و وقت قیامت از علوم مختصه به خدا بوده و جز او کسی آگاه از آن نمی‌باشد].

باری، همچنان که بشر از درک حقیقت «مبدأ هستی» (جَلَّتْ عَظَمَتُهُ) عاجز و قاصر است، ولی مع‌الوصف از طرق گوناگون از فطرت و عقل و مشاهده‌ی آثار صُنْع سراسر حکمت، ایمان و یقین محکم به «وجود» او (جَلَّ جَلَالُهُ) پیدا کرده و سجده به پیشگاهش می‌برد و با او راز دل می‌گوید، همچنین آدمی از درک حقیقت «منت‌های هستی» که «قیامت» و «معاد» است، عاجز و ناتوان است. ولی مع ذلک می‌تواند ایمان قطعی به وقوعش پیدا کرده و طبق ادله‌ای که بعداً نمونه‌ای از آنها ارائه خواهد شد (ان شاء الله) مؤمن و معتقد گردد که پس از مرگ، حیاتی خواهد داشت و به کیفر و پاداش اعمال نیک و بدش خواهد رسید و لذا قرآن حکیم نیز از بحث در حقیقت «معاد» اعراض نموده و در همه جا سخن از وجود و وقوعش به میان آورده و برهان بر مقطوعیت و حتمیت آن اقامه می‌فرماید و نمونه‌هایی از وقایع سهمگین و صحنه‌های تکان‌دهنده‌ی آن را نشان بشر می‌دهد تا او

مراقب اعمال و اخلاق خود باشد و خود را مناسب آن روز بسازد که آنچه نافع به حال وی بوده و در خور ادراک او می باشد همین است.

اثبات قطعیت رستاخیز از طرق گوناگون:

۱- قیامت از نظر اصل «حکمت خلقت»

اندکی تفکر در نظام خلقت موجودات جهان، ما را به این اصل مسلم متعترف می سازد که آفرینش هر موجودی به منظور نیل به هدف و غایتی است که آفریدگار حکیم، آن را با حسابی دقیق در نظر گرفته و آن موجود را برای رسیدن به آن غایت تجهیز نموده است. آفتاب با طلوع و غروب منظمش گواهی می دهد که خودش مقصود و هدف نیست، بلکه آلت موقتی است که به منظور نورافکنی و حرارت بخشی آفریده شده است و پس از انقضاء مدت کارش سرد و بی نور خواهد شد.

این کره خاکی که ما روی آن زندگی می کنیم و از دامن آن میوه های لطیف و شیرین می خوریم و آب های صاف و خوشگوار می نوشیم، پیداست که آسایشگاهی است موقت و مؤجل و گذرا برای عائله ی آدمیان که سرانجام به ویرانی می گراید و محتویاتش شادابی و طراوت خود را از دست داده و همچون ذرات پراکنده ی در هوا از هم می پاشد و نابود می گردد و همچنین دست و پا و چشم و گوش و زبان و جمیع جهازات داخل و خارج وجود انسان و بالاخره مجموعه ی مخلوقات جهان با کمال وضوح، همه شاهد گویایی هستند بر اینکه خود، دارای اصالت در خلقت نمی باشند و مقصود اصیل از آفرینش نیستند. بلکه همه جنبه ی آلیت و مقدمیت دارند و طبعاً در مسیر هدف و مقصدی به جریان افتاده و رو به غایت و ذی المقدمه ای در حرکت می باشند و این همان اصل «حکمت» و قانون «اتقان صنع» است که کاشف از وجود مدبری علیم و حکیم می باشد که کارگاه عظیم خلقت را منزّه از هرگونه عبث کاری و بیهوده سازی نشان داده و خالق حکیم را اجل و اکرم (بالا تر و برتر) از این معرّفی می کند که اینچنین دستگاه مجهّز به جهازات شگفت انگیز آسمان ها و زمین را با تمام محتویات فوق العاده مُعْجَب و مُحْیِرش، لغو و بی هدف آفریده باشد و آخر الامر این همه سازمان های عظیم را در هم بریزد و تبدیل به عدم سازد.

درست مانند کودکان بی عقل و تمیزی که برای سرگرمی و بازی، دور هم جمع

می‌شوند و خاک و گل روی هم می‌چینند و به گمان خود خانه می‌سازند و پس از پایان مدّت بازی، همه را بر هم می‌زنند و تمام ساخته‌های خود را ویران می‌کنند و می‌روند! تعالی الله و حاشا که خدای حکیم اینچنین کار کند، دائم و لایزال بسازد و ویران نماید، انسان بیافریند و سپس بمیراند و باز از سر بگیرد. پیوسته کارش همین ساختن و ویران نمودن، زنده کردن و میراندن باشد بی آنکه هدف و مقصد عاقلانه‌ای مناسب با این اساس عظیم و پی‌ریزی متین در نظر گرفته باشد. «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ» و حال آنکه ذات اقدسش خود در کتاب کریمش می‌فرماید:

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَا عِيبَ ۚ مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱

آسمان‌ها و زمین را و آنچه را که ما بین آنهاست، به بازی نیافریده‌ایم، بلکه اساس خلقت عالم حق است [ملازم با ثبات و بقاء است و هدف و غایت مستقرّ و باقی در کار است] و لکن اکثر آنان نمی‌دانند.

آری، این کاروان معظم خلقت که با این طَنْطَنه و طُمْطُرَاق^۲ و جوشان و خروشان به حرکت افتاده و بی هرگونه وقفه‌ای باتجهیزات عجیب حیرت‌زا، پیش می‌رود و بر سر راه خود حوادثی عظیم به وجود می‌آورد و غلغله‌ها برپا می‌سازد، حتماً و قطعاً هدفی بسیار عالی و درخشان دارد و رو به مقصدی بی‌نهایت وسیع و دامنه‌دار می‌رود که آنجا باید بار خود را فرو نهد و زندگی و حیات اصلی خود را آغاز نماید. چنانکه خالق حکیم می‌فرماید:

﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾^۳

آیا گمان کرده‌اید که شما را لغو و عبث آفریده‌ایم و شما به سوی ما بازگشت داده نمی‌شوید؟

نه، به حقیقت قسم که چنین نیست. ما را در این عالم سراسر حکمت، لغو و عبث نیافریده‌اند و در این باغستان وجود، درخت هستی ما را بیهوده و بی هدف نکاشته‌اند.

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّبَكَ رَبِّكَ الْكَرِيمُ ۖ الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ

۱- سوره‌ی دخان، آیات ۳۸ و ۳۹.

۲- فز و شکوه.

۳- سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی ۱۱۵.

فَعَدَّلَكَ فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ^۱؛

ای انسان! چه باعث شده که نسبت به پروردگار کریمت که تو را در خلقتی
تام و معتدل آفریده و صورت و اندامی حکیمانه و موزون به تو عنایت کرده
است، مغرور گشته‌ای؟

﴿كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالَّذِينَ﴾^۲

نه چنین است [اغترار به کرم در کار نیست] بلکه اساس کار و علت انحراف
شما تکذیب روز جزا و انکار قیامت کبری است.

ولی مطمئن باش ای انسان که روز «لقاء خدا»^۳ خواهد رسید.

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾^۴

ای انسان، تو به طور مسلم با رنج و کوشش دائم به سوی پروردگارت در تکاپو
هستی و سرانجام به دیدار او خواهی رسید [ثواب و عقاب او را خواهی دید].

پس مشاهده‌ی قانون «حکمت» در سراسر عالم که هر موجودی برای نیل به «غایت»
مطلوبی به وجود آمده است، دلیلی است روشن بر اینکه مجموعه‌ی عالم، برای هدف و
غایت مقصود، صورت هستی به خود گرفته که بعد از انقضاء مدّت عمر طبیعی^۵، سر از
جهانی بی‌نهایت وسیع و درخشان و بی‌پایان بر می‌آورد و هر انسانی به میزان سرمایه‌های
روحی که از این عالم برده است، به حیات خود در آن جهان ادامه می‌دهد و در غیر این
صورت، یعنی اگر مرگ، پایان زندگی انسان باشد، بی‌شک دستگاه خلقت، دستگاهی لغو
و بیهوده و بی‌هدف خواهد بود و این، خلاف حکمت پروردگار حکیم است.^۶

۱- سوره‌ی انفطار، آیات ۶ تا ۸.

۲- همان، آیه‌ی ۹.

۳- یعنی دیدار خدا و مراد جزا و مکافات اعمال است.

۴- سوره‌ی انشقاق، آیه‌ی ۶.

۵- همه چیز عالم دارای «اجل» و مدّت محدود معینی است که به پایان خواهد رسید، چنانکه خدا می‌فرماید: «مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى...» (سوره‌ی احقاف، آیه‌ی ۳)، یعنی: نیافریدیم آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان آنهاست مگر به حق و مدّتی معین...

۶- البته توجه داریم که بحث «معاد» و «قیامت» بعد از اعتقاد به «مبدأ حکیم» است.

۲- قیامت از نظر اقتضاء فطرت

چنانکه در بحث «حکمت» گذشت، مطالعه‌ی نظام خلقت ما را معترف و «مُدْعَن» به این حقیقت می‌سازد که این دستگاه حکیمانه‌ی آفرینش برای هر موجود و پدیده‌ای، غایتی مخصوص در نظر گرفته و آن موجود را با حساب و اندازه‌گیری خاصی در مسیر غایت خود افکنده و نیل به آن غایت را معیار ارزش وجود آن موجود و رمز حکیمانه بودنش قرار داده است، به طوری که اگر آن هدف و آن غایت مطلوب، عاید این موجود نگردد و منتهی‌الیه سیر آن واقع نشود، وجود این موجود، لغو و پوچ و بی‌ارزش خواهد بود. حال، از جمله‌ی موجودات بزرگ جهان، انسان است که مظهر و نمونه‌ی جامعی از جمیع محتویات جهان کبیر و عالمی پر از اسرار و عجایب خلق می‌باشد و با اندکی غور و تأمل در روابط حیاتی او و عالم هستی، به خوبی روشن می‌شود که چه وابستگی و ارتباط عمیقی بین تقاضاها و خواست‌های فطری انسان با انواع نعم و مواهب جاریه‌ی در متن جهان موجود است، به طوری که اگر یکی از آن نعم و مواهب خلقت، در رشته‌ی نظام طبیعت جا خالی نموده و از سلسله خارج شود، نظام زندگی انسان مختل گشته و خواستی و یا «خواست‌هایی» از تمنیات غریزی‌اش ارضاء نشده می‌ماند و قهراً از نظر خلقت، لغو و بی‌ثمر می‌گردد.

مثلاً می‌بینیم تقاضای آب و حال آب خواهی (تشنگی) در وجود بشر هست که به صورت خواهش تکوینی، از دستگاه آفرینش، آب می‌طلبد و از آن طرف می‌بینیم که نظام خلقت نیز بی‌درنگ، آب صاف و زلال مناسب با مزاج آدمی و به قدر حاجت او مهیا نموده و در دسترس و می‌گذارد.

«جنین» تا در عالم «رحم» است، مزاجش متناسب با غذای شیر نیست و تقاضای شیر ندارد و لذا شیر هم بی‌جهت به او عرضه نمی‌شود و پستان مادر، خالی از شیر است، بلکه غذای مناسب با بئیه‌ی او در عالم رحم، خون است و خون هم در داخل رحم برایش آماده است. اما همین که به عالم خارج رحم منتقل شد و انقلاب و تحوّل در مزاج کودک به عمل آمد، تقاضای شیر در او پیدا می‌شود و خواهان شیر می‌گردد. آنگاه می‌بینیم که نظام حکیمانه‌ی خلقت با توجّهی دقیق به خواست این میهمان نورسیده‌ی محتاج به غذا، غذای شیر را در پستان مادر فراهم نموده و بی‌هرگونه تأخیر و تعلّل به او عرضه کرده و رفع نیاز از

او می‌نماید و چون مدّتی گذشت و مزاج، از شیر بی‌نیاز گردید و نان و گوشت طلبی آغاز کرد و دندان‌های برنده و کوبنده در دهان طفل روید، در آن موقع است که دستگاه علیم و حکیم خلقت نیز با رعایت تناسب و توازن کامل، شیر را در پستان مادر می‌خشکاند و نان و گوشت و سبزی و انواع غذاهای دیگر برای ارضاء غریزه‌ی گرسنگی و غذاخواهی وی آماده می‌سازد و در حدّ وفور در اختیارش می‌گذارد و همچنین می‌بینیم تقاضای حادّ «غریزه‌ی جنسی» را در وجود آدمیان چه مرد و چه زن نهاده است و از آن طرف با رعایت تناسبی دقیق از جهات گوناگون جسمی و روحی ازواج و همسران از جنس مخالف را آفریده و در دسترس آنان (اگر موانع مصنوعی سر راهش نیاید) گذارده است.

اینها نمونه‌ای از هماهنگی کامل «عرضه» و «تقاضا» در دستگاه حکیمانه‌ی خلقت است که در برابر و ازای هر تقاضایی از درون انسان، عرضه‌ای کافی از بیرون وجود او و از متن جهان به عمل آمده است.

و از همین رشته‌ی تفکر در نظام وجود، این نتیجه‌ی عالی به دست می‌آید که هر چه به صورت میل و علاقه‌ی فطری در وجود انسان موجود است، روی اصل مسلم «حکمت» باید آن چیز مطلوب و مورد میل و علاقه‌ی فطری انسان نیز به طور حتم و قطع در خارج از وجود او و در متن عالم هستی موجود باشد که انسان، سیر طبیعی خود را به سمت آن توجیه کرده و برای رسیدن به آن مطلوب فطری خود تلاش نماید و در غیر این صورت، وجود آن میل و علاقه در فطرت انسان، لغو و بیهوده خواهد بود و تقاضایی بدون عرضه خواهد ماند و این، پر واضح است که سازگار با قانون «حکمت» نمی‌باشد و لذا مشاهده می‌کنیم چون میل به آب و غذا در وجود ما هست، در عالم هستی نیز آب و غذا بر اساس میل ما موجود است. احتیاج به نور و هوا در ما هست در عالم هم نور و هوا به قدر کافی آفریده شده است. میل به اتخاذ همسر در نهاد ما مکنون است و لذا همسران موافق و مناسب با تمایل فطری ما، در عالم خارج از وجود ما نیز موجود است و خلاصه آنکه موضوع تطابق و تکافؤ عرضه و تقاضا بین انسان و جهان (تا آنجا که بشر، قدرت تطبیق خواست‌های فطری انسانی را با مواهب موجود در جهان دارد) در همه جا روشن و مشهود است و مقتضای حکمت دستگاه صنع و تدبیر پروردگار حکیم همین است.

عشق به «خلود» مکنون در فطرت انسان

حال، از جمله امیال روانی و تقاضاهای فطری که خدای حکیم در وجود انسان آفریده است، «میل به بقاء دائم» و «عشق به خلود» است. یعنی انسان بر حسب طبع اولی و خواهش فطری خود می‌خواهد و می‌کوشد که برای همیشه زنده بماند و علی‌الدوام از لذات موجودات لذت‌بخش جهان برخوردار گردد و هرگز رو به زوال و فنا نرود و بر اساس همین تقاضای خلود و «ابدیت خواهی» فطری است که انسان از «مرگ» به معنای فنا و نیستی گریزان است و از تصوّر پیش آمدن آن در مسیر حیاتش شدیداً متنفر و بیزار. در صورتی که اگر راستی، انسان برای «فنا» آفریده شده بود و کمالش در مرگ به معنای نیستی بود، حتماً ریشه و بذر این کمال در فطرت وی نهاده می‌شد و آتش عشق به مرگ از درونش شعله می‌کشید و همچون سایر امیال درونی که آدمی را با حرص و ولع فراوان به سوی آب و غذا و نور و هوا و همسر و فرزند می‌کشند، عشق به مرگ نیز او را با ولعی مفرط به سوی نیستی و نابود شدن می‌کشید و با میل و علاقه‌ای شدید، خود را به آغوش عوامل مرگ و فنا می‌افکند و از تماس با آنها لذت می‌برد.

در حالتی که کاملاً مطلب به عکس است و انسان نه تنها عشق به مرگ و نابود شدن ندارد، بلکه شدیداً با عوامل مرگ و نابودی مبارزه می‌کند و با وحشت تمام از هیولای «نیستی» می‌گریزد و خود را به پناه موجبات حیات و بقاء می‌افکند و دست به دامن هر عامل احتمالی در راه ابقاء حیات و تمدید آن می‌زند. تا آنجا که حتی انسان‌های ملحد بی‌دین که در مرحله‌ی فکر و زبان، منکر مبدأ و معاد می‌باشند و اعتقاد به روح و بقای روح ندارند، مع هذا عشق و علاقه‌ی مفرطی به بقای «نام نیک» و ذکر جمیل از خود نشان می‌دهند و حتی المقدور می‌کوشند از خود اثری باقی بگذارند که پس از مرگشان موجب ذکر و یاد و ثنایشان گردد. در صورتی که اگر راستی، انسان با مرگ نابود می‌شود و از بین می‌رود، پس نام نیک و ذکر و ثناء به چه کسی فایده می‌بخشد و برای چه کسی می‌ماند؟ زیرا بر فرض فنا و نابودی انسان پس از مرگ، دیگر کسی و «انسانی» نیست تا برای او و به نفع او چیزی بماند و لذا به فرموده‌ی بعض بزرگان^۱ این، جز یک پندار موهوم و خرافی،

۱- صاحب تفسیر المیزان.

چیز دیگری نخواهد بود.

ولی نظر به همان واقعیتی که در گذشته بیان شد که: «هیچ عشق و میل ریشه دار انسان، بیهوده و لغو ایجاد نشده است» همین میل به بقای «نام نیک» و ذکر جمیل که همه‌ی انسان‌ها - اعم از معتقدین و منکرین معاد - دارند، دلیل روشنی است بر اینکه انسان، به طور ناخودآگاه، خود را برای همیشه باقی و هست می‌داند و وجود انسان، فطرتاً یک وجود باقی و جاویدان است و به عبارت دیگر، معلوم می‌شود بذر «خلود» و هستی «بقاء» در اعماق زمین وجود انسان نهاده شده است و انسان در عمق وجدانش آن را تصدیق دارد و آثار آن نیز گاه و بیگاه از خلال افکار و گفتارش نمایان می‌شود و احیاناً چنانکه اندیشمندان و محققین می‌گویند، یک قسمت قابل توجهی از مظاهر تمدن بشری بر اساس همین عقیده‌ی به بقای پس از مرگ، به وجود آمده است از قبیل «اهرام» مصر با آن بناهای شگفت‌انگیز و نگهداری آبدان مردگان به وسایل گوناگون و دیگر آثار باستانی مصر و آشور و بابل و غیره که همه، تجلیات مختلفی است از خصیصه‌ی «ابدیت خواهی» انسان در عالم فطرت و این خود دلیل واضحی است بر اینکه انسان بر حسب سازمان خلقت در مسیر «بقاء» افتاده است نه در مسیر «فناء». آمده است تا همیشه بماند، نیامده است که به نابودی گراید.

در بیان امام صادق علیه السلام اشاره به این حقیقت شده است:

(قَالَ رَجُلٌ لِّجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنَّا خُلِقْنَا لِلْعَجَبِ قَالَ: وَ مَا ذَاكَ اللَّهُ أَنْتَ؟ قَالَ: خُلِقْنَا لِلْفَنَاءِ، فَقَالَ: يَا ابْنَ أَخٍ خُلِقْنَا لِلْبَقَاءِ وَ كَيْفَ يَفْنَى جَنَّةٌ لَا تَبِيدُ وَ نَارٌ لَا تُحْمَدُ؟ وَلَكِنْ قُلْ: إِنَّمَا نَتَحَوَّلُ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ؛^۱

مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: آقا، ما برای امر شگفتی آفریده شده‌ایم. فرمود: آن چیست خدا خیرت دهد؟ گفت: برای فنا و نابود شدن خلق شده‌ایم. فرمود: ای پسر برادر، برای بقا و ماندن آفریده شده‌ایم و چگونه فانی می‌شود بهشتی که فنا نمی‌پذیرد و آتشی که خاموش نمی‌گردد؟ ولیکن بگو: از خانه‌ای به خانه‌ای تحول می‌یابیم.

این نکته‌ی ارزنده و شایان توجه را نویسنده‌ی کتاب «روح الدین الاسلامی» از

۱- تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۲۰۶، نقل از علل الشرایع.

«نورمان فنسنت بیل» نقل می کند که: خدا هرگاه بخواهد انسان را به حقیقتی قانع سازد، توجّه به آن حقیقت و فکر سازش با آن را در سرزمین غرائز و فطرت او غرس می نماید. و حقیقت آنکه شوق به حیات جاودان، هر چند در عالم دیگر باشد، در درون همه ی انسان ها به صورت یک نوع احساس عمومی تحقّق دارد، طوری که نمی توان با نظر استخفاف و سرسری بدان نگریست و به طور قطع آن حقیقتی که ما با این قوّت و استحکام به سوی آن می تازیم و اشتیاق به آن را در اعماق وجود خود می یابیم باید دارای یک ریشه و اصل اساسی در عالم هستی باشد تا انعکاس آن در فطرت انسان بارز گردد.^۱

احساس غربت انسان در این دنیا

این همه ناله های درد آلود و سوز و گدازهای جگرسوز و غم انگیز که در طول تاریخ بشر از حلقوم انسان های حسّاس لطیف الطّبع از حکما و عرفا و شعرا، بلکه انبیاء و اولیای خدا ﷺ به صورت وعظ و انذار و مناجات و دعا و شعر و غزل برخاسته و در گوش ها طنین افکنده و قلب ها را به ارتعاش آورده است، همه بدین سبب است که به قول «غزالی» انسان، خود را در دنیا غریب و «نامتجانس» با این جهان فانی دیده و از همه چیز آن خسته و دلگیر می شود و همچون آدم غریب دور از وطنی که در دیار غربت، تنگاتنگ غروب و فرا رسیدن ظلمت شب، به یاد وطن مألوف و عزیزان مأنوس افتاده و طوفان غم در فضای قلبش برمی خیزد و امواج کوبنده ی غصّه و اندوه از همه جانب بر روحش هجوم می آورد، ناچار به کنجی خزیده و به گوشه ی خلوتی پناه برده و آه از دل پردرد سر داده و از فراق وطن و عزیزان و دورماندگان از وی می نالد و می گرید.

آری، دنیا برای عارفان واقع بین و حقیقت شناس، مانند شامگاه دیار غربت برای غریب دور افتاده از وطن است که پیوسته با آه و ناله و افغان قرینند تا آنگاه که به وطن مألوف رسیده و آرام بگیرند.

ناتوانی «دنیا» از جوابگویی به «ابدیت خواهی» انسان

پس بی تردید، «حبّ بقاء» و «عشق به خلود» در فطرت انسان موجود است و انسان برای تحصیل بقاء، دائماً در تلاش و تکاّپو است. این حقیقت در جای خود درست و مسلّم

۱- روح الدّین الاسلامی، ص ۱۱۵ و ۱۱۶.

است، ولی از طرفی هم می‌بینیم عالم «دنیا» با تمام محتویاتش قادر بر جوابگویی این خواهش فطرت انسان یعنی تقاضای «خلود» و «بقاء جاودان» نمی‌باشد.

دنیا، با محدودیت همه جانبه‌ای که دارد و بالعیان، در مسیر زوال و فناء است، هرگز ظرفیت این را نخواهد داشت که جلوه‌گاه ابدیت بوده و انسان را به آرزوی «خلود» و حیات جاودان نائل سازد. چه آنکه بدیهی است که یک حقیقت نامحدود، در یک ظرف محدود نمی‌گنجد و مطلوب محدود، پاسخگوی طالب نامحدود نمی‌باشد و هم در صورت کثرت طالبین، طبیعی است که غوغاء و ضوضاء برمی‌خیزد و تصادم‌های خطرناک و زیانبار به وجود می‌آید. این همه اصطکاک تمثیلات زورمندان بشری در صحنه‌ی دنیاطلبی، بر اساس همین است که بر اثر یک اشتباه عمیق فکری، دنیا را مطلوب اصیل خود دانسته و آنگاه عشق به خلود و ابدیت خواهی را که در کمون «فطرت» دارند، در راه دنیاطلبی به کار انداخته‌اند؛ مانند جمعیت تشنه‌ای که از باب مثل، در دست هر کدام یک ظرف هزار لیتری هست و جملگی دنبال آب می‌گردند و آب هم مثلاً بیش از یک لیتر در دسترس نیست، طبیعی است که در این شرایط، تشنگان بر سر و روی یکدیگری می‌پزند و جنگ و ستیز و غوغا به وجود می‌آورند و جسم و روح خود را می‌آزارند.

﴿وَيُلْ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٌ ۖ الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَ عَدَدَهُ ۖ يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ﴾^۱

وای بر هر عیب‌جوی هرزه‌زبان، همان کس که مالی جمع کرده و دائم به حساب و شماره‌اش سرگرم است. می‌پندارد که مالش او را پاینده و جاوید خواهد ساخت.

آری، انسان در اصل آرزوی «خلود» و «ابدیت طلبی» صائب است و حقیقت‌خواه. اما در پندار اینکه مال دنیا، موجب اخلاص است و ابدیت آفرین، سخت در اشتباه است و خطاکار و روی همین اشتباه و خطاست که یک عمر در این عالم به زعم خود دنبال سعادت و خوشبختی می‌دود و خون دل‌ها می‌خورد، ولی عاقبت تشنه‌جان داده و آرزوی سعادت جاوید را به گور می‌برد. تمام قدرتمندان جهان با دیدگان حسرتبار از این سراخت

۱- سوره‌ی همزه، آیات ۳ تا ۱۳.

بر بسته و رفته‌اند و به آنچه که عمری در آرزوی آن بوده‌اند از سعادت دائم نرسیده‌اند.
 این حقیقت در گفتاری بدیع از شاعری شیرین سخن، نیکو بیان شده است که می‌گوید:
 به مصر رفتم و آثار باستان دیدم
 به چشم آنچه شنیدم ز داستان دیدم
 بسی چنین و چنان خوانده بودم از تاریخ
 چنین فتاد نصیبم که آن چنان دیدم
 به روزگار بَرَد ارمغان مسافر دهر
 سفر گزیدم و بسیار ارمغان دیدم
 گذشته در دل آینده آنچه پنهان داشت
 به مصر - از تو چه پنهان - که در عیان دیدم
 شدم به موزه‌ی مصر و ز عهد عاد و ثمود
 هزار وصله ز فرعون باستان دیدم
 تو کاخ دیدی و من خفتگان در دل خاک
 تو نقش قدرت و من نَعش ناتوان دیدم
 تو تخت دیدی و من بخت واژگون از تخت
 تو صخره دیدی و من سُخره‌ی زمان دیدم
 تو تاج دیدی و من مُلک رفته بر تاراج
 تو عاج دیدی و من مِشت استخوان دیدم
 تو عکس دیدی و من گردش جهان بر عکس
 تو شکل ظاهر و من صورت نهان دیدم
 تو سکه دیدی و من در رواج سکه سکوت
 تو حلقه من به نگین نام بی نشان دیدم
 تو چشم دیدی و من دیده‌ی حریصان باز
 هنوز در طمع عیش جاودان دیدم
 میان این همه آثار خوب و بد به مَثَل
 دو چیز از بد و از خوب توأمان دیدم

یکی نشانه‌ی قدرت یکی نشانه‌ی حسرت

که بازمانده ز دیوان خُسروان دیدم

به راستی، ما اگر گوش دل به فریاد مردگان و زیر خاک خفتگان بدهیم خواهیم شنید که همه می‌گویند: ما هنوز در طمع عیش جاودان هستیم و تشنه‌ی حیات بی‌پایان، ما همه، ناکام مرده‌ایم و به مقصد نرسیده‌ایم.

حال، اندکی بیندیشیم آیا این تقاضای «خلود» و میل به «بقای دائم» که به صورت یک استعداد اصیل و خواهش فطری در درون ذات ما مکنون است و نشانه‌های آن را در تمام شئون زندگی و از خلال تمام اعمال حیاتی خود می‌یابیم، آیا این در واقع جز یک آرزوی پوچ و جز یک خواهش موهوم، مانند هوس‌های زودگذر کودکان و نامعقول، چیز دیگری نیست؟ آیا این حال طلب و میل به بقاء، منشأ هیچ اثری نبوده و کاشف از هیچ واقعیت عینی خارجی نمی‌باشد؟

نه، حتماً و قطعاً چنین نیست، زیرا در این عالمی که کوچکترین ذره‌ی جسمانی و لطیف‌ترین احساس روانی، بر اساس حکمت و مصلحت آفریده شده و به‌منظور نیل به هدف و غایت مطلوبی در جریان افتاده است، چگونه ممکن است یک چنین تقاضای بارز و استعداد اصیل و ریشه‌دار انسانی لغو و عبث آفریده شده باشد و برای همیشه آن تقاضای فطری بشری، بی‌عرضه بماند؟ و اِلَیَّ الْاَبَدِ آن استعداد بارز آدمی در مرتبه‌ی استعداد باقی‌مانده و هرگز به سرحدّ «فعلیت» نرسد؟ حاشا و کلاً.

(سُبْحَانَكَ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا. ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ)؛

خدا منزّه از این است که «استعداد» میوه شدن، به هسته بدهد، ولی هرگز هسته را به سرحدّ میوه شدن نرساند! آدمی را تشنه‌ی آب بسازد، ولی ابداً آب در عالم نیافریند! خیر، این کار لغو است و با اصل مسلم حکمت نمی‌سازد. بلکه وجود «عطش» در انسان دلیل وجود آب است و استعداد هر کمالی در گُمُون ذات هر موجودی شاهد روشن بر لزوم تحقق‌پذیری آن کمال بوده و دورنمایی از واقعیت عینی آن می‌باشد.

همچنین تقاضای «خلود» و خصیصه‌ی «ابدیت خواهی» در انسان نیز کاشف از وجود یک عالم ابدی و حیات جاودانه‌ی سرمدی است که آنجا همه چیز از لذّت و الم، دارای

خلود و همیشگی است و انسان با دارا بودن خاصیت «بقا جویی» و «دائم طلبی» در حال حرکت به سوی آن عالم می‌باشد و تا به آنجا نرسد، تقاضای «ابدیت» و طبع خلود طلبی‌اش ارضا نمی‌گردد و قهراً به غایت مقصوده‌ی از خلقت حکیمانه‌اش نائل نمی‌شود.

به قول سقراط: این بذره‌های بی‌شمار، برای رویدن خود مزرعه‌ای غیر متناهی لازم دارند و باغبان خلقت که برای بذر گل‌ها و گیاه‌های طبیعی، زمین و وسایل رویدن را از هر جهت فراهم ساخته، به حکم فطرت و به داوری قلب انسان که نماینده‌ی آفریدگار است، برای رویدن بذره‌های بی‌پایان شوق و آرزوی انسان نیز سرزمینی فراهم خواهد ساخت و چون مزرعه‌ی زندگی این جهانی ما، گنجایش آن را ندارد، ناچار آن سرزمین در جهان بی‌پایان دیگر خواهد بود.

ما به چشم خود می‌بینیم و با وجدان خود درک می‌کنیم که زندگانی این جهانی ما مانند کتابی ناقص است که چند فصل آن در این دنیا نوشته شده و نتیجه و فصول حساس آن، باقی‌مانده است و از این جهت، ضمیر ما حکم می‌کند که زندگی ما با مرگ و رخت بر بستن از این جهان به پایان نمی‌رسد و باید جهانی دیگر باشد که این کتاب در آن پایان پذیرد و فصل‌های آخر این کتاب در آنجا نوشته و پرداخته گردد.^۱

آری آن جهان، همان جهان بی‌نهایت وسیع «قیامت» و عالم جاودانی آخرت است که قرآن کریم با بیانات جدی و صریح خود درباره‌ی آن بحث کرده و انسان‌ها را برای برخورداری از انواع نعم و مواهب عالی‌ه‌ی آن دعوت به آمادگی می‌فرماید و از اینکه خود را بر اثر آلودگی به گناهان مستحق عذاب‌های دائم آن بسازند بر حذر می‌دارد که:

﴿إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعْرٍ يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ذُقُوا مَسَّ سَقَرٍ﴾^۲

حقیقت آنکه گنهکاران، در گم‌گشتگی و ضلالتی [از بهشت] و آتشی افروخته و شعله‌ور هستند. در روزی که به رو در آتش کشیده شوند [و گفته شود]

بچشید [اثر] برخورد [سوزان] جهنم را.

و از آن طرف:

۱- فرهنگ قصص قرآن، ص ۹۹.

۲- سوره‌ی قمر، آیات ۴۷ و ۴۸.

﴿إِنَّ الْمَتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ ۖ فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾^۱

محققاً پرهیزگاران، در باغ‌ها و [کنار] نه‌هایی [در بهشت جاودان] هستند. در جایگاه راستی نزد خداوندی قادر و توانا.

۳- قیامت از نظر اصل «عدالت»

عدل و عدالت چه به معنای ایجاد توازن و تناسب میان اجزاء یک مجموعه‌ی متشکّل از نظر کمّیت و مقدار آن اجزاء و کیفیت ارتباط آنها با یکدیگر گرفته شود و چه در معنای استحقاق هر شیء و عطا نمودن به هر ذی حقی آنچه را که استحقاق آن را دارد به کار برده شود، در هر حال از لوازم «حکمت» آفریدگار حکیم است. که در نظام صُنْع مُتَقَن او مطلقاً بی‌نظمی و هرج و مرج و گزافه‌کاری و بی‌هدفی راه نمی‌یابد. بلکه هر چه که هست، تعادل در نظامات خلق است و غایت‌نگری در آفرینش و ایصال هر مستحقّی به حقّش و یا هر حقّی به مستحقّش. زیرا روشن است که عدم رعایت اعتدال و توازن در ساختمان یک موجود و یا محروم نمودن یک مخلوق از حقّی که استحقاق آن حق در زمینه‌ی خلقتش نهاده شده است، مُباین و ناسازگار با قانون حکمت حکیم (تعالی شَأْنُهُ الْعَزِيز) می‌باشد. چه آنکه موجود «نا متعادل» طبعاً رو به فساد و تباهی می‌رود و مخلوق مستحقّ محروم از حق به غایت و کمال مقصود از خلقت خود نمی‌رسد و در نتیجه لغوئی و بیهودگی در پیکره‌ی عالم به وقوع پیوسته و اصل مسلم حکمت تبدیل به «لَعَب» و بازیگری می‌گردد و تعالی الله عن ذلک علوّاً کبیراً.

إِذْ مُّقْتَضَى الْحِكْمَةِ وَالْعِنَايَةِ إِیْصَالُ كُلِّ مُمَكِّنٍ لِّغَايَةِ

بنابراین، مقتضای حکمت حضرت حق (جلّ جلاله) عادل بودن او است و عدالت او نیز مستلزم برقرار ساختن تناسب است میان «مقدّمات» و «نتایج» و رساندن هر صاحب حقّی به حقّش. زیرا اگر بنا شود، هر نوع کاری مقدّمه‌ی هر نوع نتیجه‌ای (اعمّ از مناسب و نامناسب) واقع بشود و هر حقّی در دسترس هر کسی (اعمّ از مستحقّ و غیر مستحقّ) قرار گیرد، پیداست که چه عالم ناموزون و اساساً نامعقول و غیر قابل تحمّل، بلکه غیر قابل امکان خواهد بود.

۱- سوره‌ی قمر، آیات ۵۴ و ۵۵.

از باب مَثَل آیا ممکن است هم آتش سوزان، موجب رفع عطش گردد و هم آب سرد و روان؟ برای تغذی انسان، هم نان و گوشت و برنج صلاحیت داشته باشد و هم سنگ و آهن و فولاد و چدن؟ برای پرواز در آسمان هم هواپیما وسیله باشد و هم تَحْتُ الْبُخْرِ و زیردریایی؟ برای رسیدن به «کعبه» هم رفتن رو به عربستان راه باشد و هم رفتن رو به ترکستان؟ نه، چنین نیست! بلکه هر غایتی مناسب با خود مبدئی دارد و هر راهی سر از مقصد خاصی در می آورد.

برقرار ساختن تناسب میان اجزاء خلقت و ارتباط دادن بین «مبادی» و «غایات» و بالاخره، ایصال هر شیء به کمال مطلوبش و «إِعْطَاءُ كُلِّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ» از شئون مُسَلِّمِی عدالت آفریدگار حکیم است که قانون عمومی عالم خلق و برپا دارنده‌ی این همه کُرات و کهکشان‌ها با تمام محتویات عظیم و بی شمار آنها می باشد و کوچکترین تخلف از آن، موجب انعدام و نابودی همه چیز می گردد. این حدیث از رسول خدا ﷺ منقول است:

(بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ)^۱

آسمان‌ها و زمین بر اساس عدل استوار است.

حال، انسان نیز که مانند دیگر موجودات جهان، دارای کمال نوعی مخصوص به خود می باشد و از آغاز تکوّن و پیدایشش در حال حرکت به سوی آن کمال است، به طور حتم، مشمول قانون عمومی عالم یعنی «عدالت» خواهد بود. بلکه او بیش از سایر موجودات تحت نظارت و مراقبت شدید این قانون باید واقع شود. چه آنکه او دارای امتیاز بزرگ «اراده» و «اختیار» است و بر اساس همین امتیاز است که تکامل روحی و اخلاقی در مسیر انسانی را در اختیار خودش قرار داده‌اند. یعنی این خود انسان است که می تواند در مسیر تکامل افتاده و خود را به نهایی ترین درجات سعادت و کمال قرب به خدا ارتقاء دهد و هم خود اوست که می تواند در مسیر ضد کمال افتاده و خویش را به پست ترین ذَرَکات شِقَاء و دوری از خدا و محرومیت بی متنها فرود آورد.

به همین جهت، دستگاه رحمت حضرت «رحمان» در مقام حفظ و حراست انسان از انحراف و خطا، علاوه بر قانون «عدالت تکوینی» که بر عموم کائنات حاکم است، قانون

۱- تفسیر صافی، سوره‌ی رحمن، ذیل آیه‌ی «وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ».

«عدالت تشریعی» را نیز که همان قوانین مربوط به «حقوق» است (اعمّ از حقوق خدا و خلق خدا بر انسان که آن هم با نظر تحلیلی، ریشه‌ی تکوینی دارد) مقرر فرموده و انسان را در عالم اراده و اختیار، موظف به تبعیت از آن نموده است تا بر اثر این تبعیت، در مسیر تکامل انسانی حرکت کرده و با به دست آوردن اعتقادات حقّه و اخلاق فاضله و اعمال صالحه، نائل به کمال و سعادت مطلوب خود گردد.

مساوی بودن «مطیع» و «متخلف» خلاف عدل است

تردیدی نیست در این که همه‌ی افراد بشر تابع قانون «عدالت تشریعی» نمی‌باشند، بلکه غالباً با سوء استفاده از آزادی در اراده و اختیاری که خدا به انسان داده است، تعدی به حقوق بندگان خدا می‌نمایند و از اطاعت فرامین پروردگار رو بر می‌تابند و البته بدیهی است از نظر قانون عدالت عامّ الهی که باید هر موجودی به آنچه که استحقاق آن را دارد برسد و هر مقدمه‌ای به نتیجه‌ای که هم‌سینخ آن می‌باشد منتهی گردد تا محذور بی‌نظمی و هرج و مرج مضافی با اصل اصیل «حکمت» پیش نیاید، لازم می‌شود که نیکوکاران یعنی مؤمنان نیک کردار، به «حیات طیبه» و زندگی خوش نائل آمده و مُتَنَعَم به انواع نِعَم گردند و دسته‌ی کفّار و فسّاق و خلاصه متخلفین از قانون عدالت، مبتلا به سرنوشت شوم و محکوم به انواع عذاب و ناکامی‌های بی‌پایان بشوند.

یعنی هر یک، به نتیجه‌ای مناسب با سنخ حال و کارشان نائل گردند، نه اینکه بدکار و نکوکار، هر دو سرانجامشان یکی بشود که هر دو با هم به سعادت و خوشبختی برسند و یا هر دو سر از شقاء و بدبختی درآورند که این، همان بی‌نظمی و هرج و مرج بی‌حساب است و مَباین با قانون «عدالت» و «حکمت» خالق عادل و حکیم است.

این، از یک سو حقیقتی است در جای خود درست و مسلّم. ولی از سوی دیگر، با کمال وضوح می‌بینیم که در این دنیا به تمام حساب‌ها رسیدگی نمی‌شود و مجازات کافی (از کیفر و پاداش) درباره‌ی متخلفین و مطیعین، اجرا نمی‌گردد. یعنی نه چنان است که تمام اطاعت‌کاران به پاداش بندگی و طاعتشان در این دنیا غرق در نعمت و لذّت گشته و دور از هرگونه رنج و بلا و مصیبت به سر ببرند و نه آنطور که جمیع تبیهکاران و گنه‌پیشگان، در این عالم به کیفر اعمال زشت و اخلاق پلیدشان، مبتلا به انواع بلیات و مصائب

گردیده و محروم از همه گونه تمتّعات و خوشگذرانی‌ها بمانند.

البته جای انکار نیست که بعض گنهکاران، به قسمتی از کیفر دنیوی بعض گناهانشان می‌رسند و آتش «مکافات عمل» دامن بسیاری از جنایتکاران بشری را در همین دنیا با سرعت و شدّتی عبرت‌انگیز می‌گیرد و نابودشان می‌سازد؛ چنانکه قرآن کریم از قصص امت‌های گذشته و سرنوشت شوم «طاغیان» بشر که چوب خیره سری‌های خود را در همین دنیا خورده و نابود گشته‌اند، فراوان آورده است.^۱ کما اینکه بسیاری از نیکوکاران و خدمتگزاران به جامعه‌ی بشری نیز به پاره‌ای از پاداش دنیوی بعض اعمال نیکشان می‌رسند و خیر و سعادت در زندگی این جهانی نصیبشان می‌شود.

البته، این واقعیّتی است در جای خود درست و مورد تصدیق. اما سخن اینجاست که در این دنیا، نه چنین است که همه‌ی گنهکاران در ازای هر گونه جرم و گناهی که مرتکب شده‌اند، به جمیع اقسام مجازاتی که در خور آن جرم و شایسته‌ی آن گناه است مجازات شوند و نه آنچنان که تمام نیکوکاران، در قبال هرگونه کار خیر و طاعتی که انجام داده‌اند، به ثواب‌هایی که مناسب آن خیر و نکویی است نائل گردند، به طوری که در این جهان، نه نیکوکاران رنج و بلایی ببینند و نه گنهکاران لذّتی از زندگی بچشند! بلکه به عکس، غالباً دیده می‌شود که مردم بدکار و ستمگر، از کُفّار و فُسّاق، در دنیا بیش از نیکوکاران به لذّات زندگی رسیده و از خوشی‌های آن، برخوردار می‌شوند و می‌میرند. در حالی که بسیاری از مردم صالح با ایمان، عُمری با ناکامی و محرومیّت از تمتّعات زندگی می‌گذرانند و سرانجام با روحی رنج‌دیده از ناملايمات فراوان، چشم از دنیا می‌پوشند و می‌روند.

حال، اگر راستی زندگی بشر به همین جا خاتمه پیدا کند و انسان‌ها همه در خاک فرو روند و نابود شوند و «مرگ» پایان زندگی بشر باشد و پس از آن نه حسابی در کار باشد و نه کیفر و پاداشی به میان آید؛ یعنی نه آن ستمگر دیوسیرتی که پا روی قوانین الهی (که ریشه از نظام طبیعت و فطرت گرفته است) نهاده و برای نیل به هواهای نفسانی خود، فضایل را کشته و رذایل را پرورانده است و گلوها فشرده و شکم‌ها دریده و دل‌ها سوزانده است، به کیفر و سزای مناسب با روح پلیدش برسد و نه آن انسان پاکدل نیکوسیرت فرشته‌خو که با

۱- به سرگذشت قوم نوح، عاد و ثمود، قوم لوط و قوم شعیب، فرعون و قارون و اصحاب فیل، در سوره‌های «شعرا» و «فجر» و «فیل» رجوع شود.

داشتن همه گونه وسایل طغیان، دست از روش انسانی و بندگی خدا برنداشته و نسبت به تمام حقوق خدا و بندگان خدا وفادار بوده و حقّی از صاحب حقّی تضییع ننموده است و در این راه دندان روی جگر نهاده و انواع شدائد و سختی ها را تحمل نموده و تمام عمر دنیایی خود را با صبر بر محرومیت های بی شمار از جهات جسمی و روحی گذرانده است؛ تنها برای اینکه اطاعت از قانون «عدل» الهی کرده و تخلف از فرامین حقّی آسمانی ننموده باشد.

آری، پس از مرگ، نه آن ستمگر ناپاکدل به کیفر برسد و نه این پرهیزکار روشندل به پاداش نائل شود. اگر مطلب اینطور باشد آیا راستی اینچنین دستگاہی جز این است که یک دستگاہ ظالمانه خواهد بود، سراسر بی نظمی و بی حسابی و هرج و مرج بسیار زشت و ناپسند که از طرفی وضع قانون نموده و امر نهی صادر می کند، تعیین حدود و حقوق می نماید و از طرف دیگر، همه را مطیع و متخلف به نقطه ی واحدی رسانیده و جملگی را به یک چشم دیده و محکوم به سرنوشت واحدی می سازد؟ یعنی هم مسأله ی «تناسب مقدّمه با نتیجه» یک مطلب موهوم و بی اساس از آب درآمده و هم موضوع «اعطاء کُلِّ ذی حَقِّ حَقَّهُ» باطل و پوچ اعلام شده است!! در صورتی که هر دو مسأله از حقایق مسلمّه ی عالم آفرینش و از لوازم حتمیّه ی «حکمت» خلقت است و سنّت جاریه ی پروردگار حکیم که فرموده:

﴿لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ...﴾^۱

...جابجا کردن برای آفرینش خدا نیست، این است دین و روش پابرجا...

پس به حکم «عقل» و «وجدان» و بر حسب اقتضاء قانون «عدالت» عمومی که در جهان باید در ماورای این عالم، عالم دیگری باشد که جمیع افراد بشر، پس از گذشتن از «پل مرگ» در آنجا مجتمع گردند و در موقف حساب و سنجش اعمال بایستند و هر یک، به نتایج فعالیت های فکری و اخلاقی و عملی خود، با رعایت «تناسب» و «توازن» که ناموس طبیعی عالم خلقت است، نائل شوند و هر فرد مُستحقّی به همان حقّی که استحقاق آن را بر اساس آزادی در «اراده» و «اختیار» خود، در زمینه ی روح و وجود خود تحصیل نموده است واصل گردد. اینک به آیات قرآن در زمینه ی استدلال به اصل عدالت توجّه فرمایید:

﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ

مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَىٰ بِهَا حَاسِبِينَ^۱؛

ترازوهای عدل را در روز قیامت می‌نهم. پس به کسی ستمی نخواهد شد و اگر [عملی] به سنگینی دانه‌ی خردلی باشد، آن را [به حساب] می‌آوریم و ما برای حساب [عادلانه‌ی عمل] کافی هستیم.

﴿أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ؟﴾^۲

آیا کسانی را که ایمان دارند و کارهای شایسته کرده‌اند، با آنها که در زمین فساد می‌انگیزند یکسان می‌گردانیم؟ یا پرهیزکاران و نابکاران را با هم مساوی قرار می‌دهیم؟! [حاشا]

﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ۖ وَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾^۳

آیا کسانی که مرتکب اعمال بد شده‌اند، گمان دارند آنها را در ردیف کسانی قرار دهیم که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند که زنده بودن و مردنشان مساوی باشد؟ چه بد داوری می‌کنند! در صورتی که خدا آسمان‌ها و زمین را به حق [و بر اساس عدل] آفریده است تا هر کس به تناسب اعمالی که انجام داده است، جزا داده شود و آنان مورد ستم واقع نمی‌شوند.

در این آیه‌ی شریفه، اثبات قطعیت «معاد» از دو راه شده است، یکی از راه «حکمت» خلقت که داشتن هدف و غایت است و از آن تعبیر به «حق» شده است (خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ) و دیگر از راه «عدالت» که رسیدن هر مستحقّی به حقّش را مستلزم است و از آن تعبیر به جزاء شده است «وَلِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ».

و چون هیچ کدام از «غایت» و «جزاء» به صورت کامل و تامّ الشّرایط در این دنیا تحقّق نمی‌یابد، پس وجود نشأه دیگری لازم است که جوابگوی قانون «حکمت» و

۱- سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۴۷.

۲- سوره‌ی ص، آیه‌ی ۲۸.

۳- سوره‌ی جاثیه، آیات ۲۱ و ۲۲.

«عدالت» حضرت خالق عادل حکیم (تعالی شأنه العزیز) باشد و آن، نشأه «آخرت» است. بنا بر آنچه گفته شد، دیدیم که استدلال به عدالت در اثبات لزوم قیامت یک روش قرآنی بوده و مُستفاد از صریح کلام خداست که موضوع «جزاء عمل» را مورد توجّه قرار داده و سخن از موازین قسط و ترازوهای عدل به میان آورده است و صریحاً می‌فرماید: در دستگاه من، ممکن نیست درباره‌ی کسی به ظلم و خلاف عدالت رفتار شده و کیفر و پاداشی به غیر میزان عدل و حساب عمل به او داده شود و یا آنکه من، فاجر و متقی را به یک چشم دیده و آن دو را از لحاظ جزاء با هم مساوی گردانم.

حال، اندکی تأمل در شرح گذشته و طرز استدلالی که ارائه شد، سستی گفتار بعض نویسندگان معاصر را روشن می‌سازد که می‌گویند: «تمسّک به عدالت برای اثبات لزوم قیامت در قرآن نیامده است و این خود از معجزات بارز قرآن می‌باشد و چنین استدلالی از روی رسوم درباری و دستگاه‌های بشری کپیه شده است».^۱

جواب این سخن در خلال بیانات گذشته روشن شده است و نیازمند به تکرار نمی‌باشد.

۴- «قیامت» از نظر اصل تکامل

قانون تکامل (یعنی حرکت از مرتبه‌ی نقص به سوی کمال) از قوانین مسلّم و تعطیل‌ناپذیر عالم طبع است. تمام کائنات، از کوچکترین ذره تا عظیم‌ترین کرات و کهکشان‌ها، جاندار و بی‌جان، در حال حرکت برای رسیدن به کمال نوعی خود می‌باشند.

دانه‌ی گندمی که در دل خاک می‌رود، بذر گلی که در زمین افشاند می‌شود، نطفه‌ای که در شکم یا تخم یک حیوان و یا در رحم یک انسان قرار می‌گیرد، تمام اینها طبق قانون «تکامل»، به مسیر معینی افتاده و تحت شرایطی خاص، رو به غایتی مخصوص که برای رسیدن به همان غایت، قدم به عرصه‌ی هستی نهاده‌اند، می‌روند. تا یکی تبدیل به سُنبلی پر از دانه‌های فراوان گردد. دیگری به صورت یک بوته‌ی شاداب از گلبرگ‌های زیبا و معطر به روی تماشاگران طرف چمن خندد. سوّمی مثلاً طاووسی دلربا و یا بلبل‌ی شیدا شده و چهارمی یک قامت افراشته و انسانی متفکر و باهوش و زیرک و دانا گردد.

حال اگر فرضاً در میان انواع، افرادی بر اثر برخورد با مانعی متوقّف گشته و در ظاهر

۱- راه طی شده، ص ۱۶۲. با تلخیص در نقل.

راه عدم بیمایند، مع الوصف از حیثه‌ی قانون «تکامل» بیرون نرفته و باز از راه دیگری مجدداً در مسیر اصلی خود افتاده و رو به غایت نوعی خلقت خود می‌روند. این جریان در جزء جزء عالم به چشم می‌خورد و تا آنجا هم که دانش‌پژوهان، با چراغ روشن علم به زوایای تاریک جهان سر کشیده‌اند، در همه جا به پیشسازی قانون تکامل پی برده و تأیید نموده‌اند که به هر حال آنچه مسلم است، این کاروان مُعظم هستی با جنب و جوش و تلاش دائم با تمام ارکان و اجزاء و محتویاتش سرگرم تحوّل و تکامل بوده و طبعاً با هرگونه توقّف و رکود در حال جنگ و نبرد می‌باشد و هر نوع عامل ضدّ تکامل را با قوّت و قدرتی تمام در هم شکسته و آن را در شکم امواج کوبنده‌ی خود هضم می‌کند و نابود می‌گرداند و همچنان به سیر تکاملی خویش ادامه داده و پیش می‌رود تا آنجا که خدا خواسته و این جهان سیال پرغوغا را برای نیل به آن مقصد اعلا به وجود آورده و با تجهیزاتی عجیب به راه انداخته است، واصل شود.

آری در آن نقطه و در آن سرمنزل مقصود است که این کاروان عظیم، بار خود را افکنده و از آن همه غوغا و ضوضاء و جنب و جوش‌های پر سر و صدا که در حال حرکت داشت خلاصی می‌یابد و با آرامشی خاصّ به تمتّع و بهره‌گیری و برخورداری از حیات اصلی خود می‌پردازد و چنان ثبات و استقراری در آن جهان به وجود می‌آید و استعدادها هر چه که هست آنگونه به فعلیت می‌رسد که فردوس نشینان، به فرموده‌ی قرآن:

﴿... لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا﴾^۱

...طالب هیچگونه دگرگونی و تحوّل از آن زندگی نمی‌باشند.

ناسازگاری با ناموس «تکامل»

اکنون ما از خردمندان و صاحب‌نظران می‌پرسیم: آیا اگر راستی این دستگاه عظیم خلقت و این کاروان معظم هستی با این همه تجهیزات عجیب و سازمان‌های شگفت‌انگیزش، به همین جا ختم گردد و بعد از چندی (چنانکه دانشمندان می‌گویند) این کُرات و منظومه‌های شمسی یکی بعد از دیگری سرد و خاموش شوند و تمام مظاهر حیات، تبدیل به موجوداتی مرده و بی‌روح گردند؟ و در این میان، انسان که به قول معروف «گل

۱- سوره‌ی کُف، آیه‌ی ۱۰۸.

سرسبد مخلوقات» و (لا اقل تا آنجا که ما شناخته و دانسته ایم) عالی ترین محصول جهان خلقت است، با آن همه تشکیلات عجیب و شاهکارهای بدیعی که در ساختمان جسم و روح او به کار رفته و کاملاً پیداست که جنبه‌ی مقدماتی برای یک زندگی فوق العاده وسیع دیگری دارد. اگر تمام هدف و غایت خلقت او در همین زندگی بسیار کوتاه عالم دنیا، آن هم چنانکه می‌بینیم مملو از انواع ناملايمات و دشواری‌های طاقت‌فرسا و نیش‌های جانگزا خلاصه گشته و دوران عمر و دفتر حیاتش با «مرگ» بسته شود و تمام آن دستگاه‌های حیرت‌انگیز مغز و اعصاب و قوای درآ که و حساسه‌اش تبدیل به خاک و ذرات خاکش دستخوش امواج باد گردیده و آنچنان نابود شود که گویی هرگز نبوده است!

آیا حقاً در این صورت کاری بر خلاف عقل و حکمت تحقق نیافته است؟ آیا انصافاً ممکن است این رکود و توقف شوم، بلکه این سیر قَهَرایی موحش، با ناموس مسلم و عمومی «تکامل» که در طبیعت عالم آفرینش، ساری و جاری است، موافق و سازگار درآید؟ آیا هیچ امکان این هست که موجودی، عامل پیدایش آثاری ضد آثار خود باشد؟ یعنی توقف از تکامل زاییده شود و «تحرک» تولید کننده‌ی «شکون» گردد؟

نه، حاشا و کلاً. چنین چیزی محال است و هرگز توقف و سکون با طبع قانون تکامل که در جوهر خلقت در جریان است نمی‌سازد. بلکه همانطور که گفتیم این جهان با تمام محتویاتش که از جمله‌ی آن، انسان است دائماً در حال تبدیل و تحول است و لایزال، از نقص رو به کمال می‌رود و در هر مرحله، صورتی کامل‌تر از صورت پیشین به خود می‌گیرد تا سرانجام، مبدل به جهانی شود در نهایت درجه‌ی وسعت و نورانیت و آسایش در حیات و استغراق در کمال، آنگونه که نسبت این جهان سیال و گذرا با آن جهان ثابت و مستقر، همچون نسبت بذر است با ثمر و نسبت نطفه است با انسان و چنانکه می‌دانیم مسلماً نظام قَهَری عالم و سیر جبری خلقت تا هسته و بذر را به سر حد میوه شدن نرساند از کار خود دست بردار نخواهد بود و لذا به وجود آوردن «بذر» در واقع اعلام قطعیت «میوه» را داده است. اساساً «بذر» و ثمر با هم متحدند. بذر همان مرتبه‌ی ناقص میوه است و میوه هم مرتبه‌ی کامل بذر است. تخم، میوه‌ی مجمل است و میوه هم تخم مفصل است. یعنی یک هسته‌ی خرما که در دل خاک می‌رود، در واقع همان درخت پر از شاخ و برگ نخل است با تمام خوشه‌های خرما و رنگ و بو و طعمش. منتهی فعلاً به صورت سربسته و پیچیده و

مُندَمَج جلوه کرده است و چون به حرکت درآمد و رو به تکامل رفت، آنچه در کُمُونش هست، بارز گردیده و تبدیل به درختی بزرگ و مفصل می شود؛ دارای شاخ و برگ فراوان و خوشه های شاداب و رطب.

همچنین نظام آفرینش، با مُتکَوّن ساختن نطفه در رحم، مخلوقیت حتمی انسان را نشان می دهد که سَنّت قاهره ی خلقت تا نطفه را به سر حدّ انسانیت نرساند، دست از کار تکمیل خود بر نمی دارد و در واقع، نطفه و انسان با هم متّحدند. نطفه، همان مرتبه ی ناقص انسان است و انسان نیز مرتبه ی کامل نطفه است. نطفه، انسان مُجمل است و انسان، نطفه ی مشروح و مفصل است و هکذا «دنیا» را که می بینیم با همه چیزش در حال حرکت و انتقال است از همین جا باید پی به حتمیت «آخرت» برده و آن را مقطوعاً مخلوق و موجود مسلم بدانیم. چه آنکه نظام قهری خلقت تا دنیا را به سر حدّ «آخرت» نرساند، از حرکت باز نخواهد ایستاد و از سیر تکاملی خود دست بر نخواهد داشت. دنیا چون «تخم» است و «آخرت» میوه است. دنیا همانند نطفه است و آخرت چون انسان است. دنیا و آخرت با هم متّحدند از سنخ اتحاد میوه و تخم و نطفه و انسان. یعنی «دنیا»، آخرت سربسته و پیچیده است و «آخرت»، دنیای مشروح و مفصل است.

﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا ۖ وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا... يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا﴾^۱

در آن هنگام که زمین، به شدیدترین لرزشش لرزانده شود و زمین، بارهایش را بیرون دهد.... در آن روز [زمین] خبرهایش را باز گوید.

﴿وَ إِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ﴾^۲

و آنگاه که نامه ها گشوده شود.

در حقیقت، «دنیا» مرحله ی پیچیدگی صحیفه های وجود است و دوران ضبط خبر. اما «آخرت» دور «نشر صحائف» است و مرحله ی «پخش خبر».

اینک به بیانی از صاحب نظران در «حکمت و عرفان» توجه فرماید:

(فَلِلْإِنْسَانِ تَوَجُّهُ طَبِيعِيٌّ نَحْوَ الْكَمَالِ وَ دِينٌ إِلَهِيٌّ فَطَرِيٌّ فِي التَّقَرُّبِ إِلَى

۱- سوره ی زلزال، آیات ۴ تا ۶.

۲- سوره ی تکویر، آیه ی ۱۰.

الْمُبْدَءِ الْفَعَالِ وَالْكَمَالِ اللَّاتِقُ بِحَالِ الْإِنْسَانِ الْمَخْلُوقِ أَوَّلًا مِنْ هَذِهِ
الْمَوَادِّ الطَّبِيعِيَّةِ وَالْأَرْكَانِ، لَا يُوجَدُ فِي هَذَا الْعَالَمِ الْأَدْنَى. بَلْ فِي عَالَمِ
الْآخِرَةِ الَّتِي إِلَيْهَا الرُّجْعُ وَ فِيهَا الْغَايَةُ وَالْمُنْتَهَى. فَبِالضَّرُورَةِ إِذَا اسْتَوْفَى
الْإِنْسَانُ جَمِيعَ الْمَرَاتِبِ الْخَلْقِيَّةِ الْوَاقِعَةِ فِي حُدُودِ حَرَكَتِهِ الْجَوْهَرِيَّةِ
الْفُطْرِيَّةِ مِنَ الْجَمَادِيَّةِ وَالنَّبَاتِيَّةِ وَالْحَيَوَانِيَّةِ وَبَلَغَ أَشَدَّهُ الصُّورَى وَتَمَّ
وُجُودُهُ الدُّنْيَوِيَّ الْحَيَوَانِيَّ فَلَا بُدَّ أَنْ يَتَوَجَّهَ نَحْوَ النَّشْأَةِ الْآخِرَةِ وَ يَخْرُجَ
مِنَ الْقُوَّةِ إِلَى الْفِعْلِ وَ الدُّنْيَا إِلَى الْآخِرَةِ ثُمَّ إِلَى الْمَوَلَى وَ هُوَ غَايَةُ
الْغَايَاتِ، مُنْتَهَى الْأَشْوَاقِ وَ الْحَرَكَاتِ (...)^۱

و در جای دیگر می گوید:

(فَالْإِنْسَانُ بِحَسَبِ الْفِطْرَةِ الْأَصْلِيَّةِ يَتَوَجَّهُ نَحْوَ الْآخِرَةِ عَلَى التَّدْرِيجِ وَ
يَرْجِعُ إِلَى غَايَةٍ مَقْصُودَةٍ.... إِذْ نِسْبَةُ الدُّنْيَا إِلَى الْآخِرَةِ نِسْبَةُ النَّقْصِ إِلَى
الْكَمَالِ وَ نِسْبَةُ الطُّفْلِ إِلَى الْبَالِغِ.... فَإِذَا بَلَغَ أَشَدَّهُ الْجَوْهَرِيَّ يَخْرُجُ مِنْ
هَذَا الْوُجُودِ الدُّنْيَوِيِّ إِلَى وُجُودٍ أُخْرَوِيٍّ وَ يَسْتَعِدُّ لِلْخُرُوجِ مِنْ هَذِهِ الدَّارِ
إِلَى دَارِ الْقَرَارِ (...)^۲

خلاصه‌ی مضمون گفتار این فیلسوف بزرگ

انسان به اقتضاء طبیعت و فطرتش در حال حرکت به سوی کمال است و می‌کوشد تا
خود را به «مبدأ فعال» نزدیک کرده و آن کمالی را که از نخست برای نیل به آن خلق شده
است به دست آورد، ولی آن کمال اعلیٰ در این عالم ادنی یافت نمی‌شود، بلکه فقط در
عالم آخرت که رجوع و بازگشت همگان به آنجا و غایت خلق و منتهی الیه سیر این جهان
سیال آنجاست برای وی تحقق می‌یابد.

بنابراین، بدیهی است پس از آنکه انسان، جمیع مراحل سیر تکاملی خود را از جماد و
نبات بودن و حیوان بودن، طی کرد و قدم به عالم انسانی نهاد و سرانجام به سیر دنیوی
خویش در این سرا پایان داد، طبعاً و به ضرورت قانون تکامل باید رو به نشأه آخرت رفته و
از مرحله‌ی «قوه» به سر حد «فعلیت» ترقی یابد و بالاخره به (قرب) خدا که غایه الغایات و

۱- اسفار، طبع قدیم، ج ۴، ص ۸۶۶.

۲- همان.

منتهی‌الیه تمام حرکت‌ها و آرزوهاست نائل گردد...

پس انسان به حکم فطرتش تدریجاً رو به آخرت در حرکت می‌باشد و طبعاً به آنجا که غایت و هدف از خلقت اوست واصل می‌شود... چه آنکه نسبت دنیا به آخرت نسبت نقص به کمال است و نسبت طفل به بالغ... و لذا پس از آنکه به آخرین حد سیر دنیوی رسید، آماده‌ی ارتقاء از این سرا به سرای دیگر که دارالقرار است می‌گردد.

مولوی چه نیکو گفته است:

از جمادی مُردَم و نامی شدم	و از نما مُردم ز حیوان سر زدم
مُردَم از حیوانی و آدم شدم	پس چه ترسم کی ز مُردن کم شدم
جمله‌ی دیگر بمیرم از بَشَر	تا برآرم از مَلاَیکِ بال و پر
و از مَلِک هم بایدم جستن ز جُو	کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ
إِنَّ فِی مَوْتِی حَیَاتِی یَا فَتِی	لَمْ أَفَارِقْ مَوْطِئِی حَتَّى مَتِی
فُرْقَتِی لَوْ لَمْ تَكُن فِی ذَا السُّکُونِ	لَمْ یَقُلْ إِنَّا إِلَیْهِ رَاجِعُونَ

ناموس «تکامل» در منطق قرآن

تا اینجا سخن از ناموس «تکامل» بود از طریق استدلال عقلی.

حال، از دیدگاه قرآن کریم به مطلب می‌نگریم و در تحکیم اساس آن به آیاتی چند از کتاب خدا تمسک می‌جوئیم.

﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾^۱

آیا گمان بردید که شما را [با این همه تجهیزات عجیب از داخل و خارج]

بیهوده و عبث آفریدیم؟ [هدف و غایتی متناسب با این سازمان عظیم خلقت در

کار نیست] و اینکه شما به سوی ما بازگردانده نمی‌شوید؟

در این آیه‌ی شریفه با کمال وضوح، عدم رجوع انسان به سوی خدا (یعنی توقف و قطع حرکت به سوی کمال و بسته شدن دفتر حیات انسان با حادثه‌ی مرگ و خلاصه، عدم تکامل انسان در وجود) مساوی با عبث بودن خلقت و بیهودگی آفرینش انسان معرفی گردیده و اینچنین پندار و گمانی نسبت به آفریدگار حکیم، مورد ذم و نکوهش واقع شده

۱- سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی ۱۱۵.

است. یعنی به طور حتم بدانید که آفرینش انسان بیهوده و بی هدف نبوده است و او باید در مسیر «تکامل» تا حد رجوع و بازگشت به خدا (کمال بی پایان) در حرکت باشد و هرگز با حادثه‌ی مرگ از راه نمی ماند و مُردن، پایان زندگی وی نمی باشد.

﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى ۚ أَلَمْ يَكُنْ نَطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُُمْنَى ۚ

ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى ۚ فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى ۚ﴾^۱

آیا انسان گمان می برد که بیهوده و مُهمَل واگذاشته می شود؟ [بی تکلیف و بی جزا به حال خود رها می گردد؟] آیا او نطفه‌ای نبود از مَنی که [در رَحِم] ریخته می شود؟ سپس خون بسته‌ای گردید و [خدا] او را آفرید [شکل و صورتی مخصوص به او داد] و کامل و معتدلش گردانید [تناسب بین اعضا و جوارح مقرر ساخت] و از وی دو جفت نر و ماده قرار داد.

شرح و توضیح این آیات در آخر همین سوره که مورد تفسیر است خواهد آمد. (ان

شاء الله تعالی)

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ

مِنْ نَطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقَرُّ

فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نَخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا

أَشُدَّكُمْ وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّىٰ وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ

مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَ تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ

رَبَتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ رَوْحٍ بِهِيجٌ ۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّهُ يُحْيِي

الْمَوْتَىٰ وَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۚ وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ

أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ ۚ﴾^۲

ای مردم، اگر درباره‌ی رستاخیز [قیامت] در ریب و شکّی هستید، پس [به

کیفیت آفرینش خود توجه نمایید که] حقیقت آنکه ما شما را از خاکی

آفریدیم. آنگاه از نطفه‌ای، آنگاه از خونی بسته، سپس از پاره گوشتی صورت

گرفته و نگرفته [کامل الخَلْقَة و ناقص] تا بیان کنیم برای شما [قانون تکامل

۱- سوره‌ی قیامت، آیات ۳۶ تا ۳۹.

۲- سوره‌ی حج، آیات ۵ تا ۷.

خلقت و امکان بعث قیامت را]. آنچه را که بخواهیم [از جنین‌ها] تا مدّتی معین [تمام دوران حمل] در رَجَم‌ها مُستقرّ می‌سازیم، آنگاه شما را به صورت طفل [از رَجَم] بیرون می‌آوریم، سپس [شما را می‌پروریم] تا به شدّت و کمال قوّت خود برسید. و بعضی از شما [در سنین اوایل یا اواسط عمر] می‌میرد و بعضی از شما به پست‌ترین دوران عمر [نهایت پیری] می‌رسد که بعد از [آن همه] دانایی چیزی نداند و زمین را [فصل زمستان] خشک و بی‌گیاه می‌بینی، پس همین که آب را بر آن نازل کنیم می‌جُنبد و بر می‌آید^۱ و از هر نوع [گیاه] بَهَجّت‌زا و نشاط‌انگیز می‌رویاند. این جریانات [تطوّرات انسان در رحم و تکامل نبات در مَهْد زمین] بدان جهت تحقّق می‌یابد که خدا همو حق است و او زنده می‌کند مرده‌ها را و او بر هر چیز تواناست و به طور حتم قیامت آمدنی است. شکی در آن نیست و محقّقاً خدا کسانی را که در قبرها هستند، زنده و مبعوثشان می‌گرداند.

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ۖ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ۖ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ۖ ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ۖ ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ ۖ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ﴾^۲

به‌راستی که انسان را از چکیده‌ای از گِل آفریدیم. آنگاه او را نطفه‌ای در قرارگاهی مَنیع و مُناسب [پرورش] قرار دادیم. سپس نطفه را خون بسته‌ای ساختیم. آنگاه خون بسته را گوشت پاره‌ای گردانیدیم و گوشت پاره را استخوان‌ها ساخته و استخوان‌ها را گوشت پوشانیدیم. پس از آن او را به صورت خلق دیگری پدید آوردیم. پس بلند مقام و دائم البرکات است خدا که بهترین آفریدگاران است. باز حقیقت آنکه شما بعد از این [مراحل و طیّ قسمتی از طریق تکامل] مردنی هستید [سرانجام می‌میرید] و سپس شما محقّقاً

۱- کلمه‌ی «وَبَتَّ» به معنای «اِئْتَفَخَتْ» ترجمه شده است (تفسیر کشاف) و «اِئْتَفَخَ» یعنی: باد کردن و برآمدن که گویی زمین مانند

زنان آبستن شکمش بر می‌آید.

۲- سوره‌ی مؤمنون، آیات ۱۲ تا ۱۶.

روز قیامت برانگیخته می‌شوید.

در این آیات شریفه نیز سخن از تطوّرات تکامل «انسان» و «نبات» به میان آمده و حرکت انسان از مرحله‌ی خاک تا به عالی‌ترین مراحل دنیوی اش «أَشَدُّ» که سنّ کمال قوت اعضاء و نیروهای آدمی است، نشان داده شده است و همچنین تبدّلات اجزاء خشک و افسرده و بی‌جان زمین در اندام بندرها و هسته‌های نباتی، تا سر حدّ اهتزاز و رویش انواع گیاهان و ریاحین، نمودار گردیده است.

آنگاه این دو جریان که دو نمونه از مجاری قانون «تکامل» است، شاهد بر امکان «قیامت» و زنده گشتن مرده‌ها در روز «جزاء» ارائه شده است که می‌فرماید: «لَتُبَيِّنَنَّ لَكُمْ؛» یعنی تشریح مراحل سیر وجود از صورت خاک مرده تا صورت یک انسان زنده، برای این است که شما یقین به «تَحَوُّل» مجدّد اجزای خاکی آدمیان پس از مرگ پیدا کنید و بدانید «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ؛» این سیر تکاملی منظم، مسبّب از «حَقِیَّت» خدا و غایت‌دار بودن دستگاه خلقت است و رها کردن آن پیش از وصول به هدف، مُنافی با حَقِیَّت حق است و هم روشنگر این واقعیت می‌باشد که «أَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى؛» خدا علی‌الدوام به «احیاء مَوْتی» و زنده کردن مُرده‌ها در کار است. و «أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛» قدرت او محدود به حدّی نبوده و در هیچ مرتبه‌ای از مراتب «تکمیل» و تکامل به «توانایی» مطلقه اش عجز و فتوری راه نمی‌یابد و برای او «تجدید» حیات، دشوارتر از تأسیس آن نمی‌باشد، بل «هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ».^۱

بنابراین، طبیعی است که با مشاهده‌ی این آثار و توجه داشتن به تحوّل عمومی جهان، اعتقاد جازم پیدا می‌کنید بر اینکه رستاخیز، آمدنی و زنده گشتن مردگان حتمی است.

﴿أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ﴾؛

نتیجه آنکه: در این نوع از آیات شریفه‌ی قرآن، نشأه «قیامت» در قیافه‌ی آخرین مرحله‌ی یک «سیر تکاملی منظم» ارائه گردیده و مخصوصاً در مواضع عدیده‌ای صریحاً موضوع زنده شدن انسان‌ها پس از مُردن و در دل خاک رفتن، تشبیه به «احیاء زمین و رویدن انواع نباتات بر اثر نزول باران» شده است و با این تشبیه بسیار رسا، مسأله‌ی بعث و حیات مجدّد انسان، یک جریان صد در صد طبیعی و حتمی الوقوع و مسلّم به دنبال مراحل قبلی خلقت،

۱- سوره‌ی روم، آیه‌ی ۲۷، یعنی آن بر وی آسانتر است.

نشان داده شده است، تأمل در آیات ذیل، این واقعیت را با کمال وضوح ارائه می دهد.

﴿وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَٰلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾^۱

و اوست آن کسی که بادهای را می فرستد در حالی که بشارت دهنده‌ی [باران] رحمت او هستند تا همین که حامل ابرهای سنگین بار [از آب فراوان] شدند، می رانیم آن [ابر] را به سوی سرزمینی مُرده، آنگاه آب را بر آن سرزمین نازل می سازیم. سپس به سبب آن آب از انواع ثمرات [از زمین] بیرون می آوریم، همین طور هم مُردگان را [از قبرها] خارج می سازیم [این تشبیه از آن نظر آوردیم] که شاید شما متذکر شوید.

﴿...فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَٰلِكَ النُّشُورُ﴾^۲

...پس زمین را پس از مرگش به سبب آن [باران] زنده کردیم. همچنین است نُشُور [برانگیختگی انسان در رستاخیز].

﴿...فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلَدَةً مَّيِّتَةً كَذَٰلِكَ تُخْرَجُونَ﴾^۳

...پس زنده کردیم به سبب آن [آب آسمان] سرزمین مرده‌ای را. اینچنین بیرون آورده می شوید [از قبرها برمی خیزید].

﴿وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا ۖ ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا﴾^۴

و خدا شما را از زمین رویانیده است و یانیدنی شگفت انگیز. سپس شما را به زمین بر می گرداند و [مجدداً] شما را [از زمین] بیرون می آورد، بیرون آوردنی بس عجیب.

در سوره‌ی واقعه پس از اشاره به خلقت انسان از «منی» و «تکون» او به قدرت قهاره‌ی حضرت حق (جَلَّتْ عَظَمَتُهُ) سخن از مرگ و حیات بعد از مرگ وی به میان آمده است و می فرماید:

۱- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۵۷.

۲- سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۹.

۳- سوره‌ی زخرف، آیه‌ی ۱۱.

۴- سوره‌ی نوح، آیات ۱۷ و ۱۸.

﴿نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ۖ عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَ نُنْشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ ۖ وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ﴾؛^۱
 ما، در بین شما مرگ را مقدر نمودیم و ما، مغلوب [هیچ عاملی که جلوگیری از مرگ شود] نمی‌باشیم. بر این اساس که [به سبب مرگ] افرادی مثل شما را در جای شما قرار داده و شما را در آنچه نمی‌دانید [از خلقت اخروی که از خصوصیات آن بی‌خبر هستید] ایجاد بنماییم و محققاً نشأه اول را [که دنیا است] دانسته‌اید. پس چرا متذکر نمی‌شوید [و در آن نمی‌اندیشید تا از تحقق این نشأه معلوم، به امکان آن نشأه نامعلوم پی ببرید].

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید:

(عَجِبْتُ لِمَنْ أَتَكَرَّرَ النَّشْأَةَ الْأُخْرَىٰ وَ هُوَ يَرَى النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ)؛^۲
 شگفت دارم از کسی که نشأه دیگر را [که نقطه‌ی نهایی و هدف از سیر کمالی است] انکار می‌کند در حالی که او نشأه نخستین را [که مراحل اولیه‌ی تکامل است] می‌بیند.

یعنی انسان عاقل هوشمند، از دیدن «سیر تکاملی» عالم متوجه حتمیت دنباله‌ی آن گردیده و انقطاع و توقف و بریده شدن در بین راه را منافای با طبع جهان و ضد ناموس «تکامل» در خلق می‌شناسد و قهراً به وجود عالم دیگری که مُنتَهی الیه «سیر تکاملی» دستگاه آفرینش و غایت اصلی خلقت انسان است، معتقد می‌گردد.

تأمل در آینده‌ی انسان

این نکته بسی شایان دقت و توجه است که خالق انسان، انسان را طوری آفریده و نیروها و استعدادهایی عجیب در او به ودیعت نهاده است که اگر سیر خود را تحت نظام معین الهی به پایان برساند در افقی قرار می‌گیرد که اراده و خواستش متصرف در عالم می‌گردد و در عین مخلوقیت تصرفات خالقانه از وی صادر می‌شود.
 آری انسان، نظر به حقیقت عالیه‌ی انسانی اش اجل و اکرم از این است که در حیات

۱- سوره‌ی واقعه، آیات ۶۰ تا ۶۲.

۲- نهج البلاغه، باب الحكم، حکمت ۱۲۱.

خود نیازمند به موجودات پایین تر از خودش باشد. در سرما، به پناه آتش رفته و در گرما، به پنکه و کولر و بادبزنی محتاج گردد. در راهپیمایی و طی مسافتات، احتیاج به اسب و الاغ و شتر یا اتومبیل و هواپیما و دیگر اینگونه وسایل پیدا کرده و در مقام تحصیل نور و روشن نمودن گوشه‌های تاریک زندگی به چراغ و شمع و برق و خورشید و ماه اظهار حاجت بنماید.

خیر، انسان که حائز عنوان «خليفة الله»^۱ گردیده و با فرمان «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ»^۲ مسجود فرشتگان آسمان واقع شده است، باید در حد ذات خود دارای این شایستگی و صلاحیت عظیم باشد که تمام نیروهای فعاله‌ی عالم در برابر وی خاضع شوند و جملگی سر به فرمان وی فرود آورند. ابر و باد و مه و خورشید و فلک، همه در رِبَقَه‌ی طاعت او در آیند و او فرماندهی کلّ قوا گردد. نه اینکه «انسان» با آن همه عنوان، در پنجه‌ی این موجودات بی‌جان اسیر گشته و هر دم روی نیاز به آستان این و آن نهاده و اظهار تذلل و افتقار به پست تر از خود بنماید!

حال اگر می‌بینیم این عالیجناب، حضرت والای انسان فعلاً به تمام این موجودات بیجان نیازمند است. در زمستان به آتش و انواع وسایل گرمازا و در تابستان به آنحاء و وسایل تبرید احتیاج فراوان دارد. شمع و چراغ اگر نباشد در تاریکی به زحمت و وحشت دچار می‌شود. مسافت‌های دور را بی‌استمداد از مرکب‌های گوناگون از جماد و حیوان نمی‌تواند طی کند. آری، تمام این نیازمندی‌های فعلی انسان به جهان خارج و پایین تر از خودش برای این است که هنوز سیر خود را به پایان نرسانیده و نیروها و شایستگی‌های نهفته‌ی در ذاتش بارز نشده است. فعلاً در جناح سفر است و زندگی‌اش زندگی موقت است. از باب مَثَل:

یک جوان دانشجوی رشته‌ی مهندسی مثلاً مسافرت به یک کشور دور از وطن نموده و آنجا که مرکز علمی است، به ادامه‌ی تحصیل در رشته‌ی مخصوص به خودش می‌پردازد تا آن نیرو و استعداد نهفته‌ی در باطنش به «فعلیت» رسیده و او نتیجتاً مهندسی متخصص در قسمت ساختمان گردد و بتواند در پرتو آن تخصص فنی و ملکات عالی‌ه‌ی

۱- اشاره به این آیه است: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً» (سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۰) وقتی پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین، خلیفه و جانشین قرار می‌دهم.

۲- یعنی: پس وقتی خلقت او را کامل گردانیده و از روح خود در وی دمیدم، شما [فرشتگان] در برابرش به سجده درآیید. (سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۲۹ و سوره‌ی ص، آیه‌ی ۷۲).

علمی که به دست آورده است، نقشه‌هایی بسیار بدیع و زیبا طرح نموده و طبعاً بناهایی باشکوه و مجلل و محکم به وجود آورد.

البته این جوان محصل تا زمانی که رشته‌ی تخصصی‌اش را تکمیل نکرده، طبیعی است که قدرت بر ایجاد ساختمان‌های عالی و محکم نخواهد داشت و حتی در مدت مسافرت تحصیلی خود نیز یک اطاق بسیار محقر دور از تجمل و زیور اجاره کرده و در آن با اثاث مختصری که مناسب با زندگی یک مسافر است، دوران آموزشی خود را خواهد گذرانید. در حالی که واضح است این جوان روی آن استعداد عالی که در وجودش نهفته است، شأنش اجل از این است که در یک اطاق محقر خشت گلی زندگی کند و روی حصیر بخوابد و در پرتو نور شمع و چراغ پیه‌سوز بنشیند. اما در جواب هر کس که در این مورد به او اعتراضی کند می‌گوید: من که هنوز زندگی اصلی و همیشگی خود را شروع نکرده‌ام، من فعلاً مسافر و در حال تحصیل می‌باشم و این هم که می‌بینید، زندگی موقت هفت هشت ده ساله‌ی دوران تحصیل من است. اصل زندگی من باید در وطن آغاز گردد. آنجا که رسیدم، مهندسی عالیقدر و درس خوانده‌ام. طراحی قابل و نقشه‌ریزی ورزیده‌ام. آنجا است که نقشه‌هایی بدیع، طرح کرده و ساختمان‌هایی عظیم می‌سازم؛ مهمانسراهای باشکوه و سالن‌های مجلل به وجود می‌آورم و آنها را به انواع تجملات و نقش و نگارها و نورافکن‌ها می‌آرایم و خلاصه یک زندگی بسیار مرفه و دلپسند در آنجا تشکیل داده و آنچنان که با شئون علمی و اجتماعی من مناسب باشد به سر می‌برم.

حال انسان نیز در این جهان، وضعش به همین منوال است که فعلاً می‌بینیم او به صدها و هزارها وسیله و ابزار، از جماد و نبات و حیوان برای تأمین خوراک و پوشاک و مسکن و دیگر نیازمندی‌های زندگی‌اش محتاج است. با اینکه می‌دانیم انسان موجودی است که استعداد عجیب تصرف و نفوذ در کائنات در وجودش به ودیعت نهاده شده است و جداً شأن او اجل از این است که در حیات خویش احتیاج به مادون خود داشته باشد و لذا می‌فهمیم این انسان، آن انسان به معنای واقعی کلمه‌اش نمی‌باشد. یعنی هنوز قیافه‌ی اصلی خود را به خود نگرفته و به آخرین نقطه‌ی خویش نرسیده است. او فعلاً دوران مسافرت تحصیلی خود را طی می‌کند تا عالی‌ترین مقامات راقیه‌ی انسانی را به دست آورده و از این جهان با روحی مجهز به جهاز تصرف در کائنات، به آن جهان که وطن اصلی و

قرارگاه دائمی انسان هاست منتقل شود. آنجا دیگر میدان، میدان انسان است. بهشتیان به هر چه که مشیتشان تعلق بگیرد، در آنجا برای آنان فراهم است: ﴿لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا...﴾^۱. آری:

باش تا صبح دولتش بدمد کاین هنوز از نتایج سحر است
صبر کنید تا این شب دِجور «دنیا» به پایان برسد، صبح «قیامت» دمیده و روز بزرگ انسان فرا برسد. روزِ انسان، روزی است که:

﴿...فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ...﴾^۲

هر چه خواهد دلش همان بیند و آنچه بیند دلش همان خواهد

تأثیر اعتقاد به «قیامت» در زندگی بشر

انسان معتقد به زندگی جاودانی پس از مرگ، از جهات گوناگون و شئون مختلف به صفات عالی‌ای متصف می‌گردد و انقلاب و تحول فوق‌العاده عظیم فکری و اخلاقی و عملی در پرتو اعتقاد به «قیامت» در او به وجود می‌آید که ذیلاً نمونه‌هایی از آن نشان داده می‌شود.

۱- توسعه در بینش

اعتقاد به حیات ابدی و زندگی بی‌پایان پس از مرگ، پیداست که فکر انسان را از تنگنای زندگی بسیار محدود عالم طبع رهایی بخشیده و آماده‌ی انتقال به یک جهان فوق‌العاده وسیع و پهناور دیگری می‌سازد که برای همیشه باید در آنجا زنده بماند و هرگز مرگ و فنا به سراغش نیاید. طبیعی است که صاحب چنین فکری، دارای همّتی عالی خواهد بود و با شور و نشاطی بس عظیم به فعالیت‌های مستمرّ و دامنه‌دار حیاتی خواهد پرداخت و شعاع اندیشه و همّت و فعالیتش از دایره‌ی محدوده‌ی دنیا به طور بی‌نهایت، دورتر رفته و تا آنجا که از قدرت اندازه‌گیری بشر خارج است پیش خواهد رفت.

نه مانند مادّه پرستان کوته‌نظر که خود را موجودی کوچک و محدود می‌بینند و فقط برای تأمین حیات چند روزه‌ی دنیا به فراهم ساختن یک سلسله موجبات برخورداری از لذّات بسیار حقیر و بی‌ارزش حیوانی، خود را سرگرم می‌سازند، شعاع فکر و منطقشان از

۱- سوره‌ی ق، آیه‌ی ۳۵.

۲- سوره‌ی زخرف، آیه‌ی ۷۱.

چهارچوب محدوده‌ی دنیا و لذت‌های زودگذر آلوده‌ی به هزاران ناملایمات و مِحن تجاوز نمی‌کند، نه از عالم روح و لذائذ معنوی انسان خبری دارند و نه از جهان بی‌منتهای قُرب رُبوبی و رضوان الهی سخنی شنیده‌اند. درست، خود را مانند حیوانی می‌شناسند که جز اِشباع شهوات و ارضای غرایز پست بهیمی در این دنیا همی ندارند و پایان کار خود را نیز جز مردن و نابود شدن، چیز دیگری نمی‌دانند! به فرموده‌ی قرآن کریم:

﴿...يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ...﴾^۱

...بهره می‌برند و می‌خورند، آنچنان که چهارپایان می‌خورند...

اما «آخرت‌بینانِ بلند نظر» که با الهام گرفتن از منطق وحی انبیاء علیهم‌السلام عالم بی‌نهایت وسیع و سراسر نور و سرور و بهجت آخرت را معتقد شده‌اند و پیوسته و لایزال «طائر گُلشن قُدس» روحشان، به عشق آن گلستان جاودان در تَب و تاب و پراز سوز و گداز است، به این چنین دون همّتی‌ها و کوتاه‌نظری‌ها لبخند تمسخر می‌زنند و گنج این مِحتّ آباد را نِشِیمن لایق این «شاهباز سِدره‌نشین» نمی‌دانند و با دلی سرشار از شور و نوا می‌گویند:

خرّم آن روز کزین منزل ویران بروم راحت جان طلبم و ز پی جانان بروم
دلم از وحشت زندان سِکندر بگرفت رُخت بر بندم و تا مُلک سلیمان بروم



چه شکرها است در این شهر که قانع شده‌اند

شاهبازان طریقت به شکار مگسی

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش

وه که بس بی خبر از غُلُغُل چندین جَرسی

بال بگشا و صفیر از شجر طوبی زَن

حیف باشد چو تو مرغی که اسیر قفسی

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در وصف این دسته از روشندان می‌فرماید:

(وَلَوْ لَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ
طَرَفَةً عَيْنٍ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ وَ خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ)^۲

۱- سوره‌ی محمد، آیه‌ی ۱۲.

۲- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۸۴.

اگر نبود اجل و مدّتی که خدا [در دنیا] برای آنان مقرر فرموده است، از شوق ثواب و ترس عذاب به قدر یک چشم بر هم زدن، جان در بدنشان قرار نمی گرفت.

آری این جهان بینی وسیع و توسعه‌ی در دایره‌ی فعالیت و نشاط دائم، معلول اعتقاد به قیامت و عالم «خلود» پس از مرگ است که مادّه پرستان کوتاه بین، فاقد آن می باشند.

۲- تعدیل اخلاق و تهذیب نفس

البته روشن است موجودی که از یک سو غریزه‌ی کامجویی و لذت طلبی در درون خود دارد و از سوی دیگر جز همین دنیا و لذّات موجوده و نقدینه‌ی دنیا چیز دیگری نمی شناسد و غیر آن، مطلوبی برای خود نمی داند، طبیعی است تا آنجا که از دستش برآید، در راه ارضای تمایلات نفس «لَا تَقْنَعْ» و بطن «لَا يَشْبَعُ»^۱ خویش می تازد و با هر مانع و رادعی که بر سر راهش بیاید بی هرگونه قید و بند و پروا، می جنگد و از هیچگونه ظلم و اجحاف و تعدی و جنایت عرضی و جانی نسبت به احدی فروگذار نمی کند. طبعاً نتیجه همین می شود که می بینیم، دنیا مانند یک میدان بازی شده است برای زورمندان شکمخواره و طمّاع بشر که بر اثر حُبّ شدید و عشق به دنیا و «تکاثّر» در مال و جاه، اینچنین آتش افروخته اند و صحنه‌ی زندگی را تبدیل به یک میدان جنگ آتش بار سوزان نموده اند، از هر سو شعله‌های مُحْرِقِ حرص و آز بشری است که با داغی و سوزندگی عجیب، سرتاسر جامعه‌ی انسانی را احاطه کرده و تمام شئون زندگی آدمیان را در کام خود کشیده است.

﴿وَوَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾^۲

...راستی که جهنّم محیط بر کفار است.

آری این فساد اخلاق و افساد حیات از آنجا ناشی شده است که آدمی، دنیا را هدف نهایی خود شناخته و غیر این جهان، به جهان دیگر و لذّات برتر و بالاتری پی نبرده است. امّا انسان مؤمن به «قیامت» و معتقد به حیات خالده‌ی «آخرت» که در پرتو نور وحی و قرآن بینشی فوق العاده وسیع و نافذ پیدا کرده و عالمی بی نهایت دامنه دار و روشن، دارای ثبات و اصالت جاودان از دریچه‌ی ایمان مُستَدَل و بصیرت کامل، مشاهده می کند، در واقع خود را

۱- یعنی نفسی که خواسته‌هایش تمامی و شکمش سیرمانی ندارد.

۲- سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۵۴.

همراه کاروان عظیم هستی مانند یک مُهره‌ی کوچک واقع شده در ردیف اجزاء یک کارخانه و یک دستگاه بزرگ ماشینی می‌بیند که همه وابسته‌ی به هم در حال حرکت به سوی یک مقصد اعلای مشترک می‌باشند و هر فردی نیز در این دستگاه عظیم خلقت، دارای وظیفه‌ی خاصی است که باید آن وظیفه را با وظایف مخصوص دیگران بسان همان پیچ و مهره‌های ریز و درشت کارخانه و ماشین منطبق گرداند تا همه با هم به مقصد رسیده و آنجا که تجلّی گاه بسیار روشن اخلاق و ملکات نفسانی آدمی است هر کسی به فضیحت و رسوایی و یا مکرّمَت و سرافرازی فرآورده‌های روحی دنیایی خود دچار و یا مُثاب و بهره‌ور گردد.

﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ﴾^۱

هر کسی در گرو آنچه که انجام داده است می‌باشد.

البته طبیعی است که چنین انسان نافذالبصیره و دوراندیش، ابداً دامن روح عظیم‌القدر خود را به رذیله‌ی بسیار زشت و کریه «تکاثّر» در مال و جاه دنیا نمی‌آلاید و هرگز ساحت اقدس قلب بلند پایه‌اش را که باید کانون حبّ خدا باشد و کشتزار «جنت» و «رضوان» آخرت با آن جلالت و رفعت گردد، چراگاه شیطان پلید و لجنزار عفونت‌زای مشتهیات بطن و فرج حیوانی نمی‌سازد. حرص و بخل و طمع و کبر و نخوت و خودبینی و سایر خوی‌های زشت شیطانی مطلقاً از وجود او رخت بر بسته و در عوض، انواع ملکات فاضله‌ی انسانی را از سخاء و وفاء و قناعت، تواضع و وقار و متانت، صدق و صفا و امانت و بالاخره ایثار و فداکاری و از خودگذشتگی در راه تحصیل رضای خدا و تأمین سعادت عقبا در روح و روانش ثابت و راسخ می‌گردد و جدّاً موجود مبارکی می‌شود که همچون آفتاب تابان، نور علم و حرارت ایمان، به اطراف و جوانب خود پخش کرده و جمعیت‌ها را به سعادت و خوشبختی می‌رساند.

۳- مراقبت شدید در عمل

از آن نظر که روز «قیامت» روز «حساب» و رسیدگی به اعمال انسان است و کوچکترین عمل از اعمال آدمیان از ظاهر و باطن (آشکار و نهان) تحت مراقبت شدید

۱- سوره‌ی مدثر، آیه‌ی ۳۸.

خدای عالمُ السِّر و الخَفِیَّات است و به حکم قانون «عدل الهی» از مجازات «ذره‌ای» فروگذار نخواهد شد؛ لذا انسان معتقد به چنین یوم الحساب و الجزاء، شدیداً مراقب افعال و اقوال (گفتار و کردار) خود می‌باشد و لحظه‌ای از «وارسی و تفتیش» اعمال خود تساهل نمی‌ورزد و در واقع، اعتقاد به قیامت در باطن جان انسان مانند یک پلیس مخفی و نگهبان شدید الاخذ دائمی همراه انسان است که از باریکترین جنبش فکری و خفی‌ترین حرکت مرؤمک چشم آدمی غفلت نمی‌کند و جزئی‌ترین کارهای نهان در پیش او روشن و عیان است. پس نتیجه این شد که: اعتقاد به قیامت در تمام نواحی وجود انسان از فکر و اخلاق و عمل اثر می‌گذارد و او را موجودی عالی همت و کریم النفس و صالح العمل می‌پروراند.

قدرت اصلاحی فوق‌العاده‌ی اعتقاد به «آخرت»

شاید بتوان گفت از نظر سازندگی فرد و اجتماع و ایجاد تحرک توأم با امید و نشاط و نَفخِ رُوح شهامت در ورود به صحنه‌های هول‌انگیز و ایثار به نفس و خود سپر ساختن در برابر آنحاء حوادث خونی در راه دفاع از حریم حق و اسلام و مسلمین، هیچ اعتقادی از اصول عقاید و ارکان معارف دینی به پای اعتقاد به «معاد» و ایمان به «قیامت» نمی‌رسد.

زیرا ایمان به خدا با اینکه مهمترین اصول اعتقادی است اگر توأم با ایمان به عالم آخرت نباشد - درباره‌ی اکثریت مردمی که در صحنه‌ی زندگی دنیا بر اثر محدودیت‌های دینی مُتَحَمِّل محرومیت‌های مادی می‌باشند و از این جهت در برابر کفار و فُسّاق، احساس نقص و کمبود در زندگی خود می‌نمایند و از طرفی نیز از لحاظ معرفت و خداشناسی و درک ارزش ایمان به «مبدأ» به آن حد نرسیده‌اند که فقدان جهات مادی را در جنب ایمان به خدا، «فقدان» ندانند و احساس حقارت ننمایند - کافی نیست.

بلی درباره‌ی این دسته از مردم عادی که تشکیل دهنده‌ی اکثریت جمعیت‌های بشری هستند، تنها ایمان به خدا بدون ایمان به رستاخیز و کيفر و پاداش‌های آن جهان نمی‌تواند تأثیر عمیق و نافذی در قلوب و افکار آنان نموده و آنها را از «تعلق» و دلبستگی به دنیا و لذات آن منقطع سازد و بی هرگونه اضطراب و نگرانی، به تحمّل انواع شدائد و مشکلات در راه دین وادارشان نماید و از هوس‌گرایی و لذت‌طلبی افراطی بازشان بدارد. اما ایمان به «آخرت» که توجّه انسان‌ها را معطوف به عالمی می‌سازد که با نِعَم و

لذات جاودانه‌اش جبران‌کننده‌ی تمام محرومیت‌ها و کمبودهای این جهانی خواهد بود طبیعی است که این ایمان، مایه‌ی تسلیت و آرامش قلب بسیاری از جمعیت‌های محروم گردیده و آنان را مطمئن می‌سازد که در آن جهان تمام نقائص این جهان ترمیم خواهد شد و آنچه را که در اینجا به جهت حفظ گوهر ایمان خود از دست داده‌اند در آنجا، به بهترین وجهی به دست خواهند آورد که:

﴿...وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ وَأَعْظَمُ أَجْرًا...﴾^۱

...آنچه را که برای خودتان پیش می‌افکنید از نیکی، در نزد خدا آن را می‌یابید در حالتی که بهتر و از لحاظ پاداش عظیم‌تر است...

در این صورت است و با داشتن این ایمان است که همگی با طیب خاطر و رضامندی کامل، تن به جمیع شدائد زندگی داده و با قدمی راسخ و قلبی مطمئن و آرام، مشکلات حیات را استقبال می‌کنند و از اقدام به هیچ خیر و کار نیک، از انفاق مال و بذل جان دریغ نمی‌نمایند.

تأییدی از بیان امام چهارم علیه السلام در این باب:

امام سید الشاجدین علیه السلام در دعای ۱۴ صحیفه‌ی سجّادیّه می‌فرماید:

(...وَصَوَّرَ فِي قَلْبِي مِثَالَ مَا ادَّخَرْتُ لِي مِنْ ثَوَابِكَ... وَاجْعَلْ ذَلِكَ سَبَبًا لِقَنَاعَتِي بِمَا قَضَيْتَ، وَثِقَتِي بِمَا تَخَيَّرْتَ)؛

...[بارالها] تصویری از پاداش خود را که برای من [در بهشت] ذخیره کرده‌ای در دلم بیفکن و آن را وسیله‌ی خرسندی من به قضای خود [در این سرا] و سبب طمأنینه و آرامش من به آنچه که [در دنیا برای من] مصلحت دیده و اختیار فرموده‌ای قرار بده...

و هم، آنجا که درباره‌ی مرزبانان و سرحدداران ارتش اسلام دعا کرده و روح ثبات و استقامت را در راه دفاع از حریم دین و نیروی مقاومت در برابر دشمن را برای آنان از خدا می‌خواهد، چنین می‌فرماید:

(وَاجْعَلِ الْجَنَّةَ نُصْبًا أَعْيُنِهِمْ، وَ لَوْحًا مِنْهَا لِأَبْصَارِهِمْ مَا أَعْدَدْتَ فِيهَا مِنْ مَسَاكِنِ الْخُلْدِ وَ مَنَازِلِ الْكِرَامَةِ وَ الْحُورِ الْحَسَنِ وَ الْأَنْهَارِ الْمُطَرَّدَةِ

بِأَنْوَاعِ الْأَشْرَبَةِ وَالْأَشْجَارِ الْمُتَدَلِّیَةِ يَصْنُوفِ الثَّمَرِ حَتَّى لَا يَهُمُّ أَحَدٌ مِنْهُمْ بِالْإِذْبَارِ، وَلَا يُحَدِّثُ نَفْسُهُ عَنْ قَرْنِهِ بِفِرَارٍ؛^۱

[خدایا] بهشت را نَصَبُ الْعَیْنِشان قرار بده [مقابل چشم قلبشان بیاور] و آنچه را که در بهشت آماده ساخته‌ای از مسکن‌های همیشگی و منزل‌های عزّت و خُوران زیبا و نه‌رهای که با انواع آشامیدنی‌ها در جریان است و درختانی که از کثرت میوه‌ها خم گشته است، پیش چشمشان جلوه‌گر ساز تا [بر اثر دل‌باختگی به بهشت و لذات آن] هیچ‌یک از آنان تصمیم رو برگرداندن از دشمن نگیرد و فکر فرار از حریف [جنگی] خود را به خاطر راه ندهد.

از این دو جمله‌ی دعای امام علیه السلام به خوبی استفاده می‌شود که ایمان قطعی به «آخرت» و اشتیاق وافر به نعمت‌های جاودانی آن جهان، نیروی مقاومت در برابر شدائد و مشکلات زندگی را در انسان تشدید کرده و او را تا حدّ بذل جان در راه دفاع از حریم عزّ و شرفش ثابت و محکم نگه می‌دارد و یک نوع آرامش و طمأنینه‌ی روحی به انسان می‌بخشد که اصلاً نقایص و کمبودهای مادی را به عنوان نقیصه و کمبود و محرومیت در زندگی به حساب نمی‌آورد تا به خاطر آن در برابر دشمن از پای درآید. بلکه همچنان با قوّت ایمان تمام در راه نیل به هدف پیش می‌رود و هر رادع و مانعی را که سر راهش برسد اگرچه آن، جان شیرینش باشد با نیروی عظیم یقین بر می‌دارد تا به هدف جاودانی خود نائل گردد.

جانبازی‌ها و از خود گذشتگی‌های مسلمانان صدر اسلام که موجب آنچنان پیشروی اعجاب‌انگیز در جهان گردید، شاهد گویا و روشن «تأثیر شدید اعتقاد به قیامت در انسان» است که به فرموده‌ی قرآن کریم، منطقشان در برابر دشمن این بود:

﴿قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيْنِ...﴾^۲

بگو آیا درباره‌ی ما، جز وقوع یکی از دو نیکی را انتظار دارید؟...

یعنی مسلمانان، بر اثر ایمان قاطعی که به سعادت جاودانه‌ی پس از مرگ خود داشتند در میدان‌های جنگ، با یقین به پیروزی حتمی جلو می‌رفتند و به هیچ عنوان مسأله‌ی «مغلوبیت» در میانشان مطرح نبود. چه آنکه معتقد بودند به هر حال (اعمّ از اینکه

۱- صحیفه‌ی سجّادیه، دعای ۲۷.

۲- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۵۲.

بکشیم یا کشته شویم) ما غالب و پیروزیم. زیرا اگر دشمن را از پا درآوریم، به آرمان مقدّس خود که نشر حقایق اسلام و اِعلاء کلمه‌ی توحید است نائل شده‌ایم و اگر هم به دست دشمن کشته شدیم به حیات جاوید سراسر نور و سرور و سعادت بی‌پایان واصل گردیده‌ایم و لذا «اِخْدَى الْحُسْنَيْنِ» یکی از دو نیکی برای ما مقطوع است و مسلّم.

برای همین نیروی عظیم سازندگی و قدرت اصلاحی اعتقاد به «قیامت» است که می‌بینیم قرآن کریم بحث «معاد» را دوش به دوش بحث «توحید» تعقیب می‌فرماید و از زوایای گوناگون سخن، روزنه‌ها به سوی آن جهان به روی بشر می‌گشاید و او را در هر فرصت مناسبی به تذکّر و اندیشه‌ی آن عالم و اِمامی دارد و از صحنه‌های بهجت‌زا و یا وحشت‌افزای آن، نمونه‌هایی نشان انسان می‌دهد تا حالت غفلت در دلش راه نیابد و از خودسازی برای آن جهان بی‌نهایت عظیم و خطیر کوتاهی ننماید.

(بخش سوّم)

وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ ﴿٢﴾

– توضیحی کوتاه درباره‌ی «نفس» و بیان اقسام آن.

– نفس لَوّامه یا نمونه‌ای از رستاخیز «قیامت».

– شناسایی نفس لَوّامه‌ی «اجتماع».

– چراغ‌های روشن جامعه کیانند؟

– مرزبانان کشور «ایمان» از نظر امام صادق (ع).

– لزوم برخورداری از چراغ تا طلوع آفتاب.

– تناسب سوگند به «نفس لَوّامه» با اثبات «قیامت».

وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ؛

و سوگند یاد می کنم به جان ملامت کننده.

شرح و تفسیر:

مقصود از «نَفْس»، حقیقت ذات انسان و روح و جان آدمی است که بر حسب اختلاف حالاتش متّصف به صفات گوناگون می گردد. گاه «نفس اَماره‌ی بالسوء» است و گاه «نفس لَوَّامه» است و گاه دیگر «نفس مُطْمَئِنَّة» است.^۱

انسان تربیت شده‌ی در مکتب انبیاء و اولیای خدا ﷺ که به مرتبه‌ی آرامش و اطمینان روحی رسیده است و آنچنان نیروی تحفُّظ و مصونیت از لغزش در جانش به وجود آمده که هیچ وسوسه‌ای از وساوس شیطانی در دلش اثر نمی گذارد و هرگز اضطراب و تزلزلی در عقاید و انحرافی در اخلاق و سستی و فتوری در وظایف بندگی و عبودیت در او پیدا نمی شود و همچون کوهی محکم و ریشه دار در وادی ایمان و اخلاص، ثابت و پابرجاست. این انسان، نَفْسش نَفْس «مُطْمَئِنَّة» و روحش، روح آرامش یافته است که «مرضی» خدا بوده و در پایان کار (ان شاء الله) مشرّف به خطاب ذیل خواهد گردید.

﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ۖ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً ۖ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي ۖ وَ ادْخُلِي جَنَّتِي﴾^۲

هان ای جان آرامش یافته‌ی [به خدا] به سوی پروردگارت بازگرد، در حالی که راضی و خشنود [از خدا] و مرضی و مورد خشنودی [نزد خدا] هستی، آنگاه در زمره‌ی بندگان من در آری و در بهشت من داخل شو.

۱- مراتب دیگری هم برای نفس به اعتبار صفات منکوره‌ی در قرآن ذکر کرده‌اند: نفس راضیه و نفس مرضیه و نفس مُلَهَمَه (به کسر هاء و هم به فتح آن) که از آیه‌ی ۲۸ سوره‌ی فجر و آیه‌ی ۸ سوره‌ی شمس اقتباس نموده‌اند و ما به یاری خداوند ذیل آیات ۲۶ تا ۳۰ سوره‌ی قیامت راجع به نفس انسان از لحاظ استقلال و بقای آن پس از مرگ از نظر قرآن بحثی خواهیم کرد.
۲- سوره‌ی فجر، آیات ۲۷ تا ۳۰.

و اما اگر انسان، حالت انقیاد در برابر هواها و تمایلات حیوانی به خود گرفت و مطلقاً تسلیم شهوات و هوس‌های شیطانی گردید، آنچنان می‌شود که هرگز حال ندامت و پشیمانی از تبهکاری‌ها و زشتخویی‌ها در دلش پیدا نمی‌شود و بانگ اعتراض و توبیخ و ملامت از باطن وجودش نسبت به خودش بر نمی‌خیزد، بلکه علی‌الدوام میل و گرایش و رغبت به گناه و عصیان از درونش می‌جوشد، سیئات اخلاقی و عملی در نظرش زیبا و مزین آمده و با شوقی وافر و حرصی شدید برای ارتکاب هرگونه گناه، از خود آمادگی نشان می‌دهد. در این شرایط است که نفس آدمی، نفس «اماره‌ی بالسوء» است و وادارکننده‌ی به بدی‌هاست: ﴿...إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ...﴾^۱

اما انسانی که هنوز آنچنان نشده است که بر اثر انهماک در معاصی و غوطه‌ور گشتن در لجنزار هوس‌ها و تمایلات حیوانی، حالت انفعال و شرمندگی را از دست داده و نیروی توبیخ و ملامت در وجودش مرده باشد. خیر، هنوز این نیرو در وجودش زنده است و هر دم که فریب وسوسه‌ی شیطان خورده و تصمیم گناه می‌گیرد و یا احیاناً مرتکب گناهی می‌گردد، در آن موقع، بانگ اعتراض و انکار از روحش برمی‌خیزد و مانند یک قاضی عادل ناصح، او را به پای حساب و رسیدگی به جرم و جنایت می‌آورد و گنهکار خاطی را شدیداً به باد ملامت و سرزنش می‌گیرد؛ زشتی و قبح یک یک از کرده‌ها و یا گفته‌هایش را نشان او داده و از تکرار آن عمل در آینده بر حذرش می‌دارد.

این انسان، دارای نفس‌لوامه است و روح ایمان به حساب و ترس از عواقب شوم تبهکاری در باطنش زنده است، قوه‌ی قضائیه و مجریه‌اش از کار نیفتاده و قدرت تحذیر و جلوگیری از گناه در وجودش به قوت خود باقی است. البته اینچنین نفسی که واجد سرمایه‌ی بسیار ارزنده‌ی ایمان و تقوا و ترس از خداست، موجودی بس شریف و عظیم است و ارزش این را دارد که خدای علیم و حکیم به آن سوگند یاد نماید و همچون دیگر آیات الهیه‌اش آن را مورد تعظیم و تکریم قرار داده و بفرماید: ﴿وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ﴾؛ قسم به جان ملامتگر انسان که روز قیامت خواهد رسید و کار بشر به موقف حساب خواهد کشید. بعضی گفته‌اند، مراد از «نفس‌لوامه»، مطلق نفس انسان است اعم از مؤمن و کافر، چه آنکه هیچ انسانی نیست

۱- سوره‌ی یوسف، قسمتی از آیه‌ی ۵۳.

مگر اینکه در روز قیامت، خود را ملامت و سرزنش خواهد کرد. آدم مؤمن خوش عمل خواهد گفت: ای کاش بیش از این در امر عبادت و بندگی می کوشیدم و کفّهی حَسَناتم را سنگین تر می ساختم «وَاقِلَّةٌ زَادَاهُ» افسوس که سستی نموده و با توشه‌ی کم آمده‌ام. آدم کافر یا فاسق بدعمل نیز خود را به باد توبیخ و ملامت خواهد گرفت:

﴿...وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا﴾^۱

...می گوید: ای کاش احدی را شریک پروردگارم قرار نمی دادم!

﴿...يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا﴾^۲

...می گوید: ای کاش با پیغمبر، راهی و ارتباطی را پیش می گرفتم.

﴿يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي﴾^۳

می گوید: ای کاش برای زندگی ام پیش می انداختم.

بیان یک نکته‌ی ادبی

جواب قسم در اینجا به داعی اشعار به عظمت و فخامت امر «قیامت»، محذوف است که کلمه‌ی «لَتُبْعَنَّ»^۴ می باشد. یعنی قسم می خورم به «روز قیامت» و سوگند یاد می کنم به «نفس لوامه‌ی» انسان که شما آدمیان به طور قطع و مسلّم مبعوث خواهید گشت و برای رسیدگی به حساب عمل در روز جزا به پا خواهید خاست و چون آیات بعد در مقام بیان حتمیت رستاخیز است، حذف «جوابِ قَسَم» در این مورد اخلاقی به دلالت کلام وارد نمی آورد، بلکه چنانکه گفته شد، دلالت بر تعظیم و تَفْخیم مطلب نیز می نماید. چنانکه در سوره‌ی نَبَأ با تعبیر خاصّ توأم با ابهامی مخصوص می فرماید:

﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ ۖ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ۖ ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ﴾^۵

از چه گفتگو می کنند؟ از آن خبر بزرگ، آن خبری که آنان در آن اختلاف دارند.

۱- سوره‌ی کُف، آیه‌ی ۴۲.

۲- سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۲۷.

۳- سوره‌ی فجر، آیه‌ی ۲۵.

۴- تفسیر مجمع البیان.

۵- سوره‌ی نَبَأ، آیات ۱ تا ۵.

باز ایستند، به زودی خواهند دانست. باز هم باز ایستند به زودی خواهند دانست.

با اینکه ممکن بود گفته شود: (عَنْ يَوْمِ الْقِيَامَةِ يَتَسَاءَلُونَ)؛ یعنی: آیا از روز قیامت سخن می‌گویید؟ ولی با به کار بردن ابهام در تعبیر، پیداست که چه فخامت توأم با رُعبی عجیب در امر «قیامت» در دل‌ها به وجود می‌آورد که اگر صریحاً اسم «قیامت» برده می‌شد، دلالت بر آنچنان فخامت و سَطَوَت نمی‌نمود. حال، اینجا هم حذف «جوابِ قسم» در عین اینکه مخلّ به دلالت کلام نمی‌باشد مُفْهِم «فخامت» مطلب نیز می‌باشد.

«نفسِ لَوّامه» یا نمونه‌ای از رستاخیز قیامت

بی‌تردید از نظر «حکمت» قرآن، تناسبی میان «قیامت» و «نفسِ لَوّامه‌ی» انسان، موجود است که در مقام «قَسَم» با هم مُقارن آمده و همدوش یکدیگر واقع شده‌اند و شاید آن تناسب از این جهت باشد که: روز قیامت، صحنه‌ی پرده‌برداری از روی اعمال ننگین آدمیان و عیان نمودن اسرار گنهکاران است. ﴿يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ﴾؛^۱ روزی است که حقایق پنهان را به طور آشکار و عیان نشان داده و پرده از روی جنایات انسان‌ها بر می‌دارد و جنایتکاران خطاکار را سرکوفت می‌دهد: ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِشُوا رُءُوسِهِمْ عِندَ رَبِّهِمْ...﴾؛^۲ اگر ببینی آن هنگامی را که گنهکاران در حضور پروردگارشان سر به زیر و ذلیلند. روزی است که ستمگران دست‌های خود را از شدّت ندامت و پشیمانی به دندان می‌گزند: ﴿وَيَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيْهِ...﴾؛^۳ در میان آتش سوزان جهنّم فریاد می‌کشند: ﴿...يَا لَيْتَنَّا أَطَعْنَا اللَّهَ وَ أَطَعْنَا الرَّسُولَ﴾؛^۴ ای کاش خدا و پیغمبر را اطاعت کرده بودیم. بالاخره روز قیامت، روز «حسرت» و ندامت است که فرموده: ﴿وَأُنذِرُهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ...﴾؛^۵ و بترسان ایشان را از روز حسرت و نیز روز «تغابن» است که می‌فرماید:

﴿...ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ...﴾؛^۶

...این [روز قیامت] روز ظهور غَیْب و زبَان و حُسران است...

۱- سوره‌ی طارق، آیه‌ی ۹.

۲- سوره‌ی سجد، آیه‌ی ۱۲.

۳- سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۲۷.

۴- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۶۶.

۵- سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۳۹.

۶- سوره‌ی تغابن، آیه‌ی ۹.

همچنین «نفس لوّامه» در عالم وجود انسان که از آن، در اصطلاح «روانکاو» تعبیر به نیروی «وجدان» می‌شود، در حدّ خود نمونه‌ای از صحنه‌ی لرزاننده و طوفان‌خیز قیامت است که خدای مّان از باب تفضّل و احسان، در باطن وجود هر فردی قرار داده است تا در هر لحظه‌ای از لحظات زندگی دنیایی به هنگام پیشامد مقتضی، تشکیل «مَحکَمه‌ی قضایی» داده و انسان خطاکار را به خطا و اشتباهش واقف سازد و وی را در آتش توبه و ندامتش بسوزاند و بالمال او را از آتش کُبرای قیامت برهاند.

آری خدا با ذکر «نفس لوّامه» در ردیف «یوم القیامة» و قسم یاد کردن به آن، ما را متوجه این نکته می‌سازد که بدانید از نظر رحمت و عطوفتی که به شما دارم و می‌خواهم به طهارت و تهذیب نفس خود بپردازید و گرفتار عذابهای شدید آخرت نگردید؛ در همین دنیا و در باطن وجود خود شما، دستگاه عظیمی که نمونه‌ی دستگاه رستاخیز عمومی عالم است قرار داده‌ام که در خلوتخانه‌ی وجود خودتان، دور از دیده‌ی کسان و مرئی و مسمّع دیگران تشکیل «مَحکَمه‌ی قضایی» می‌دهد و زشتی‌های اخلاقی و عملی را با عواقب شوم و دردناک آن، نشان شما داده و سرزنش‌ها می‌کند و آتش‌های پشیمانی و ندامت در درون جانتان مُشتعل می‌سازد و حال توبه و استغفار در شما به وجود می‌آورد.

آری این دستگاه «ملامت» که خدا به نام «نفس لوّامه» در وجود انسان قرار داده است، آیت رحمت و نشانه‌ی مغفرت است که آدمی پیش از رسیدن به «قیامت» تحت تأثیر «نفس لوّامه‌ی» خود واقع شده و در آتش «ندامت» بسوزد تا گرفتار آتش قیامت نشود و اگر (العیاذبالله) این نیروی «ملامت» داخلی بر اثر پیروی از هوای نفس و آلودگی مُفرط به گناه، از کار باز ایستد و آنچنان تیرگی و قساوت، دل را بگیرد که بانگ بیدارباش‌های «نفس لوّامه» در آن دل سخت اثر نگذارد، نتیجه آن می‌شود که چنین انسان فاقد نیروی «ملامت» با کمال بی‌پروایی در لجنزار گناه و معصیت، غوطه‌ور می‌گردد و همچنان با آلودگی پیش می‌رود تا آنکه ناگهان به خود می‌آید که صحنه‌ی رستاخیز عمومی جهان برپا گشته و شراره‌های آتش دوزخ او را در کام خود فرو کشیده است: ﴿...حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَّطْنَا فِيهَا...﴾؛^۱ تا همین که قیامت به طور ناگهانی به سراغشان آمد

می‌گویند: ای حسرت و افسوس ما بر اِهمال و تفریطی که درباره‌ی این جهان نمودیم.

شناسایی نَفْسِ لَوَّامِهِ «اجتماع»

اینجا تذکر این نکته را بی تناسب نمی‌بینیم که بدانیم همچنان که یک فرد انسان، دارای «نفس اماره» و «نفس لَوَّامه» می‌باشد که هم بانگ دعوت به اتّباع و پیروی از شهوات حیوانی در فضای قلبش بلند می‌شود و هم ندای توبیخ و ملامت و انتقاد از تسلیم گشتن در برابر تمایلات افراطی، از باطن جانش برمی‌خیزد.

همچنین یک جامعه و یک امت نیز دارای «نفس اماره» و «نفس لَوَّامه» می‌باشند که هم منادیان فسق و فجور و شهوت در میان آنان نداها سر داده و ابناء بشر را دعوت به پیشتازی در مسیر گناه و عصیان می‌نمایند و هم داعیان الی الله و خوانندگان به سوی خدا و تقوا و فضیلت و انسانیّت بانگ وعظ و نصیحت و ارشاد و هدایت سر داده و مردم را به خویشنداری و کَفِّ نفس از گناه و می‌دارند و به راه‌های خیر و صلاح و سعادت جاودان دعوت می‌نمایند و همانطور که یک فرد انسان اگر نفس لَوَّامه‌اش بمیرد و نفس اماره‌اش زنده شود، چنین فردی سر به وادی فسق و فجور و خیانت می‌گذارد و عاقبت با ذلّت و خواری در میان درّه‌های شقاوت و بدبختی سرنگون می‌گردد.

همچنین یک جامعه نیز چنانچه «نفس لَوَّامه»‌اش کشته شود، یعنی صنف «روحانیّت» مسئول و دعوت کننده‌ی به صدق و عفاف و امانت در میانشان تضعیف گشته و بال و پر شکسته شوند و بر اثر تبلیغات سوء بیگانگان و بیگانه‌پرستان در نظرها فاقد ارزش و عاری از احترام گردند و از آن طرف، گروه شهوت‌انگیزان فضیلت‌کش رذیلت‌پرور که «نفس اماره‌ی» اجتماع هستند روی کار آیند و بال و پر گیرند و بر اثر تشویق و تقویت زورمندان و زراندوزان به اوج عزّت و شهرت نائل شوند؛ تا آنجا که در همه جا سخن از هنرمندان و هنرپیشگان یعنی مردان دُنْبِک‌زن و زن‌های رقاصه و آوازه‌خوان در میان باشد که به قول آنکه گفته است:

در محیطی که هنرپیشه به مُطرب گویند

خاکِ عالم به سر هر چه که صاحب هنر است

آری اینچنین جامعه و ملّتی به طور مسلّم رو به فنا و بدبختی می‌رود و سرانجام

محکوم به مرگ توأم با ذلت و خواری گشته و دیر یا زود از صفحه‌ی جهان نام و نشان قومیت و ملیتش محو و نابود می‌گردد و جداً بساط عزت دیرینه‌اش برچیده می‌شود. بنابراین، باید توجه داشت که آقایان علمای دینی و مقامات روحانی مسئول که منصب پیروی و جانشینی پیغمبران عظام و ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام را در هر عصری به عهده دارند، به منزله‌ی «نفس لؤامه» اجتماع بشرند و علی‌الدوام بانگ اندازشان در میان مردم بلند است.

دستگاه «روحانیت» در عصر کنونی، بزرگترین عامل نهی از گناه و جلوگیری از عصیان است و همچون وسیله‌ی «اطفائیه» و دستگاه آتش نشانی است که لایزال در این محیط آتش گرفته و سوزان، آذیر خطر می‌کشد و بانگ بیدارباش سر می‌دهد و مردم را از عواقب شوم و خطرناک این آتش دامن گسترده‌ی فساد اخلاق مدهش باخبر می‌سازد و اعلام می‌دارد که به هوش باشید ای مسلمانان! اگر اندکی غفلت نموده و آسوده بخوابید، این آتش بی‌ایمانی و بی‌عفتی، یکباره همه چیز شما را می‌بلعد و نسل‌های بعدی شما به کلی بی‌خبر از «نفس لؤامه» و رهبران روحانی گردیده و یکجا به دامن «نفس امّاره» و پشیمانان وادی شهوت و هرزگی می‌افتند و در آن صورت است که با کمال بی‌پروایی پشت پا به جمیع مقدّسات اسلامی و انسانی زده و تمام شئون زندگی شما را به آتش می‌کشند و دنیا و عقبای شما را می‌سوزانند.

چراغ‌های روشن جامعه کیانند؟

خداوند حکیم برای ستارگان آسمان، خصائص و اوصافی ذکر فرموده است که از جمله این امور است:

۱- چراغ‌های روشنی هستند که زینت بخش این آسمانند، چنانکه می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ...﴾^۱

و محققاً [ما] نزدیکترین آسمان را به وجود چراغ‌هایی مُزین نموده و آراسته‌ایم...

۲- وسیله‌ی راه‌یابی گم گشتگان در ظلمات برّ و بحر می‌باشند که می‌فرماید:

﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ...﴾^۲

۱- سوره‌ی ملک، آیه‌ی ۵.

۲- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۹۷.

او[خدا] کسی است که ستارگان را برای شما قرار داده است تا به وسیله‌ی آنها در تاریکی‌های خشکی و دریا راه یابید...

۳- وسیله‌ی «رجم» و سنگسار نمودن شیاطینند؛ چنانکه فرموده است:

﴿...وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ...﴾^۱

...ما آنها را [ستارگان را] وسایل رجم [و سنگسار کردن] شیاطین قرار داده‌ایم...

این واقعیتی است برای همگان محسوس که ماه و ستارگان آسمان، نورافکن‌هایی هستند که در پرتو نور خود، صفحه‌ی تاریک زمین را روشن نموده و ظلمت وحشتزای شب‌های تار را از محیط زندگی ابناء بشر می‌زدایند و علاوه بر این، زیبایی و جمال دلربا و نشاط‌انگیزی به صفحه‌ی آسمان می‌بخشند که تماشای آن، چشم را پرفروغ و دل‌ها را مملو از سرور و شمع می‌گرداند و ارواح را به جنبش و اهتزاز در می‌آورد و اما فایده‌ی دیگری که خالق علیم و حکیم جهان در باره‌ی ستارگان آسمان نشان می‌دهد، موضوع «رجم شیاطین» است. هر چند این حقیقت، تفصیلاً و به طوری که تمام جهات و خصوصیات مطلب واضح شود، در آیات قرآن و بیانات رسول اکرم ﷺ و ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام تشریح نشده است (لابد لزومی هم نداشته و مصلحتی در بیان ندیده‌اند). ولی ما همین قدر از بیان قرآن پی می‌بریم که خدا مخلوقاتی به نام «شیاطین» دارد که موجوداتی شریر و فسادانگیزند و احیاناً برای جلوگیری از افساد آنها تحت شرایط خاصی با وسایل مخصوصی از ناحیه‌ی ستارگان و اجرام آسمانی که در قرآن تعبیر به «شُهَب»^۲ یا «شهاب ثاقب»^۳ یا «شهاب مبین»^۴ شده است، رجم (سنگسار) می‌شوند. اما آیا به چه صورت و کیفیتی این جریان انجام می‌شود نمی‌دانیم.

البته توجهاتی مثبتی بر اساس برخی فرضیه‌های علمی شده است،^۵ اما چون به مرحله‌ی تحقیق علمی نرسیده است نمی‌توان آنها را مَحْمُول آیات قرآن قرار داد. ولی آنچه

۱- سوره‌ی ملک، آیه‌ی ۵.

۲- سوره‌ی جن، آیه‌ی ۸.

۳- سوره‌ی صافات، آیه‌ی ۱۰.

۴- سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۱۸.

۵- به کتاب «الهيئة والاسلام» رجوع شود از ص ۲۶۲ تا ۲۶۹ و نیز بعید نیست که موضوع «رجم شیاطین» ضَرْبُ المَثَل باشد برای تقریب به ذهن و به اصطلاح مشهور، تشبیه معقول است به محسوس، چنانکه صاحب تفسیر «المیزان» احتمال داده است.

مسلم است این است که ما از نظر ایمان به قرآن، ایمان به واقعیت این جریان داریم و معتقدیم که شیاطین و عناصر فتنه‌انگیز و مفسد در آسمان دنیا (یعنی نزدیکترین آسمان‌ها به زمین) به وسیله‌ی «مصاییح» و ستارگان فروزان، طرد و رجم می‌شوند و به مقاصد شوم خود نمی‌رسند.

حال، این حقیقتی است که در محیط اجتماع بشر نیز دارای واقعیت مشهود است، یعنی هر جا که چراغ‌های علم و مصاییح هدایت روشن است، آنجا شیاطین و عوامل اضلال و اغواء نمی‌توانند قدم بگذارند و فسادانگیزی نمایند، بلکه به محض بروز در صحنه‌ی اجتماع و جو حیات بشر فوراً با یک شعاع خیره‌کننده‌ی علم و «شهاب ثاقب» ایمان که از ناحیه‌ی مصاییح الهیه و پاسداران شریعت قرآن به سوی آن اغواگران ضلال‌انگیز و گمراه کن ارسال می‌شود، به زانو در می‌آیند و با نهایت ذلت و خواری از میدان در می‌روند.

در طول تاریخ چهارده‌قرنه‌ی اسلام، اینگونه طرد و رجم‌ها که از طریق زبان و قلم و کیاست و هوشیاری دانشمندان و علمای دینی درباره‌ی اتباع شیطان و عناصر اضلال و افساد، انجام شده است و در هر عصری جمعیت‌های کثیری در پرتو نور علم و هدایت آن مشعل‌های فروزان از خطر وحشتناک انحراف از صراط مستقیم سعادت و افتادن در مهالک بدبختی و شقاوت دائم نجات یافته‌اند و به سعادت جاویدان رسیده‌اند، بیرون از حد شمار است.

در هر زمان که شیطانی یا شیطان‌هایی به انواع حیَل در میان امت اسلامی سر برآورده و خواسته‌اند دستبرد به خزائن ایمان و سرمایه‌های حیاتی مردم مسلمان بزنند و تنها مایه‌ی شرف و کرامت انسانی و حیات جاودانی آنها را به تاراج ببرند، ناگهان از هر طرف مورد حملات پی‌گیر پاسداران دین «كَانَها رُجُومٌ لِلشَّيَاطِينِ» واقع شده‌اند، تار و پود اوهاشان از هم گسسته و نقشه‌های خائنانه‌ی شیطانیشان نقش بر آب گردیده است: ﴿وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا...﴾^۱؛ و از این طرف نیز در هر عصری که این چراغ‌های روشن و مصاییح نورافکن جامعه‌ی اسلامی بر اثر تبلیغات سوء بیگانگان و یا سستی و فتور مسلمانان و یا هر سبب دیگری، به کم‌فروغی گراییده و گوشه‌گیری گزیده و مُنْعَزَل از

اجتماع گردیده‌اند، میدان برای تاخت و تاز ایادی ابلیس و مجریان برنامه‌های شیطان، بلامانع گشته و به فرموده‌ی قرآن کریم:

﴿حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ﴾^۱

مانند قوم «یاجوج و مأجوج» وحشیان غارتگر آدمخوار که سد را شکسته و چراغ‌ها را خاموش دیده‌اند، به‌منظور نیل به منافع مادی خود از هر گوشه و کنار و زوایای تاریک و ظلمانی، سر برآورده و با حرص و ولعی فراوان بر مردم بی‌پناه فاقدالسلاح و بی‌ساز و برگ مسلمان هجوم آورده‌اند و با بی‌رحمی و قساوت خارج از حد، دست به غارت و یغماگری زده و از کوچکترین تا بزرگترین انواع جنایت و خیانت که در وسع و قدرتشان بوده است نسبت به آن بینوایان کوتاهی ننموده‌اند و از راه‌های گوناگون برای هدف شوم خویش در اشاعه‌ی فحشاء و ترویج فساد و هرزگی کوشیده و دختران و زنان را از جامه‌ی عفت و حیا بیرون برده و جوانان را به منجلاب نکبت و بدبختی و سقوط همیشگی کشانیده‌اند.

نتیجه آنکه شیرازه‌ی زندگی خانواده‌ها از هم پاشیده و پایه‌های استقلال ملی و امنیت عمومی فرو ریخته و یک نوع هرج و مرج وحشتناک همه‌جانبه‌ای سرپای امت را فراگرفته است و از همه خطرناکتر اینکه گوهر گرانبهای «ایمان» و «تقوا» که تنها سرمایه‌ی سعادت و حیات انسانی در دنیا و آخرت است، به قیمت بدبختی و هلاک ابدی از دست بشر ربوده شده است.

﴿...أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾^۲

...هان، در بلا افتاده‌اند و به‌راستی که جهنم محیط بر کافران است.

آری: (صَدَقَ اللَّهُ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ وَ لَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَ جَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ...)؛ نه تنها آسمان بالای سر ما انسان‌ها مزین به وجود ستارگان فروزان و مسلح به «رجوم شیاطین» است، بلکه آسمان محیط و جو زندگی اجتماعی ما نیز به لطف و نعمت حق، مزین به وجود مصابیح علم و روشن به چراغ‌های پر نور ایمان و فضیلت است که قلم و زبان و انواع برکات وجودشان در هر زمان و در میان هر امتی «رجوم شیاطین» و قطع کننده‌ی ایادی ابلیس و پاسدار حریم قرآن بوده است و می‌باشد و لذا امت اسلامی در هر

۱-سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۹۶.

۲-سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۴۹.

عصری موظف به حفظ و حراست این «مصایح» عظیم الشان الهی می‌باشند و باید از هر راهی که می‌توانند مراقبت نمایند تا روزنه‌ای برای وزش بادهای مخالف در اجتماعشان به وجود نیاید و شعله‌های حیات بخش آن چراغ‌های علم و ایمان را به خاموشی نکشاند. چه آنکه سایر تشکیلات و تأسیسات از هر قبیل و تحت هر عنوانی که هستند از: سازمان‌های فرهنگی و بهداری، اقتصادی و نظامی، سیاسی و حقوقی، اگر عاری از برنامه‌ی قرآن و هدایت پیغمبران علیهم‌السلام باشند، نه تنها نمی‌توانند عناصر اضلال و عمال شیطان را از صحنه‌ی اجتماعات بشری دور کنند و جوّ زندگی را مظهر از لوث فساد و شیطنت سازند، بلکه احیاناً خود همین تشکیلات وسیع و منظم نیز مولد شیطان‌هایی بس شریر و خطرناک می‌گردند و جدّاً صحنه‌ی حیات بشر را مملو از فساد و وحشت و اضطراب گردانیده و از جسم و جان آدمیان سلب آرامش و آسایش می‌نمایند.

آری، به انصاف اگر داوری کنیم باید بگوییم: تمام اختراعات و ابتکارات بشری چنانچه بدون رعایت برنامه‌ی وحی الهی و هدایت انبیاء علیهم‌السلام و پاسداران مقامات روحانی باشد، به طور حتم، مخرب کاخ سعادت انسان خواهد بود، نه مصلح عالم انسان. ﴿وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾؛ آنان که نسبت به خدا کفر می‌ورزند و برنامه‌ی خالق خود را پشت گوش افکنده و بیراهه می‌روند، به طور قطع باید در عذاب دردناک زندگی و محیط پرفشار جهنمی بسوزند و بنالند و بعد از مرگ نیز به عذاب‌های شدید پایان‌ناپذیر آخرت دچار گردند.

مرزبانان کشور «ایمان» از نظر امام صادق علیه‌السلام

(بِإِسْنَادٍ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ علیه‌السلام، قَالَ: قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ علیه‌السلام: عُلَمَاءُ شِيعَتِنَا مُرَابِطُونَ بِالتَّغْرِ الَّذِي يَلِي إِبْلِيسَ وَ عَفَارِيَّتَهُ يَمْنَعُونَهُمْ عَنِ الْخُرُوجِ عَلَى ضُعَفَاءِ شِيعَتِنَا وَ عَنْ أَنْ يَتَسَلَّطَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ وَ شِيعَتُهُ النَّوَاصِبُ، أَلَا فَمَنْ انْتَصَبَ لِذَلِكَ مِنْ شِيعَتِنَا كَانَ أَفْضَلَ مِنْ جَاهِدِ الرُّومَ وَ التُّرُكَ وَ الْخَزَرَ أَلْفَ مَرَّةٍ لِأَنَّهُ يَدْفَعُ عَنْ أَذْيَانِ مُحِبِّينَا وَ ذَلِكَ يَدْفَعُ عَنْ أَبْدَانِهِمْ)؛^۲

۱- سوره‌ی ملک، آیه‌ی ۶.

۲- بحارالانوار، ج ۲، ص ۵، شماره‌ی ۸.

سند حدیث به امام عسکری علیه السلام رسیده و آن حضرت از امام صادق علیه السلام نقل فرموده اند که: علمای شیعه‌ی ما، سرحدّ دارانی هستند که بر سر مرزها و حدود و ثغور ایمان مردم مستقر گشته‌اند و با کمال هشیاری از هجوم ناگهانی شیطان و اتباعش جلوگیری می‌نمایند و ضعفای شیعه را در پناه قدرت علم و ایمان خود از فتنه‌ها و وسوسه‌های ابلیس و یارانش در امان نگه می‌دارند. نویدا که متصدیان این منصب، به نزد خدا هزار هزار بار از مجاهدین با روم و ترک و خزر افضل و با ارزش‌ترند، زیرا سربازان مجاهد در میدان نبرد با اعداء از جسم مسلمانان دفاع می‌نمایند اما دانشمندان و مرزبانان روحانی، دفاع از گوهر ایمان مردم نموده و حافظ ادیان آنان می‌باشند.

لزوم برخورداری از چراغ تا طلوع آفتاب

طبیعی است، فضا هر چه تاریکتر و ظلمت، دامنه‌دارتر گردد، به وجود شمع و چراغ احتیاج بیشتری پیدا می‌شود و قهراً وسایل روشنی‌بخش و نورافکن در آن فضا عزیزالوجودتر و عالیقدرتر می‌گردد و نیز بدیهی است که ما، هرگز به هنگام شب به عذر اینکه شب است و موقتاً خورشید در پس پرده و عالم تاریک است، دست از زندگی نمی‌کشیم و گوشه‌ای نمی‌گیریم که فعلاً با تاریکی بسازیم و به انتظار طلوع آفتاب بنشینیم. خیر، بلکه به هنگام شب نیز به زندگی محتاجیم، به کار و فعالیت و رفت‌وآمد و نشست و برخاست و معاملات و معاشرت احتیاج فراوان داریم و لذا ناچار باید دست به کار تهیه‌ی شمع و چراغ و نورافکن‌های قوی و عظیم بشویم تا در روشنایی آنها به زندگی برسیم و خود را از آسیب دزدان و ددان و انواع آفات و حوادث در امان نگه داریم تا آنگاه که آفتاب طالع گردد و با نور خود همه جا را روشن سازد.

اینک بر همه کس واضح است که فضای زندگی کنونی ما در اثر استتار آفتاب عالم انسان، وجود اقدس نیر اعظم، امام زمان (ارواح العالمین فدا) به غایت تاریک گشته و روز به روز هم بر تاریکی آن افزوده می‌شود و قهراً هولناکتر می‌گردد. دهشت و اضطراب عجیبی دل‌های صاحب‌دلان را سخت می‌لرزاند و آنها را از آینده‌ی وحشتناکتری می‌ترساند و از طرفی هم ما نمی‌دانیم که طول مدّت این «شب ظلمانی» چه مقدار خواهد بود و

«آفتاب» ما، تا کی در پس پرده‌ی استتار و احتجاب خواهد ماند؟

بنابراین، نمی‌شود گفت که فعلاً گوشه‌ای بنشینیم و با ظلمت شب بسازیم تا سپیده‌ی صبح بَدَمَد و آفتاب طالع گردد! خیر، دزدهای عیار و شیاطین طرار، در کمینند و از ظلمت شب بسی خوشحالند، از گوشه‌نشینی و انزوای پاسداران دین کاملاً به نفع خویش استفاده نموده و نقشه‌های تخریبی خود را در زمینه‌ای آماده و حاضر، با فراغت خاطر پیاده می‌کنند و سرمایه‌های حیاتی مردم را به غارت می‌برند.

آری، در چنین شرایط و اوضاع، احتیاج امت اسلامی به چراغ‌های روشن و مصابیح پرفروغ وجود علماء بیدار دل و مسئول، بیش از پیش احساس می‌شود و لذا موظف می‌باشند بدون هرگونه دِرَنگ و تَسامح، خود را به پرتو نور هدایت آنان که مُقْتَبَس از مشكاة انوار نبوت و ولایت اهل بیت عصمت علیهم‌السلام است بیفکنند و با حبّ و علاقه‌ای شدید بر گرد این شمع‌های فروزان بچرخند و از نور علم و هدایتشان برخوردار گردند تا آنگاه که خدا خواهد، سپیده‌ی صبح فرج طالع شود و آفتاب عالم آرای وجود اقدس امام حجت بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف از پس پرده‌ی غیبت ظاهر گردد و ظلمت‌ها را در پرتو نور خود هضم کرده و دنیا را مملوّ از نورانیت عقل و ایمان و عدل و داد بنماید.

(يَمْلَأُ اللَّهُ بِهٖ الْاَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا)^۱

حاصل آنکه «نفس لَوّامه» در وجود انسان، دستگاه نهی و جلوگیری از گناه است و آدمی را با ملامت‌های پی‌درپی خویش از آلودگی به گناه و نتیجتاً از ابتلاء به عذاب الیم قیامت در امان نگه می‌دارد و هکذا علمای کرام و مقامات عالی‌ی روحانی و دانشمندان در مجتمع مسلمین، دستگاه نهی از گناه و منصب انذار از عواقب شوم طغیان بر خدا را متصدی می‌باشند و مانند ستارگان آسمان، هم زینت‌بخش آسمان زندگی اجتماعی بوده و هم چراغ‌های روشن بر سر راه‌های پر آشوب دنیا هستند و راهنمای گم‌گشتگان و هم تیرهای کشنده و «شهاب‌های ثاقب» بر علیه فسادانگیزان و «رَجُومٌ لِلشَّيَاطِينِ» اغواگران می‌باشند و بالاخره در میان اجتماع آدمیان، کار «نفس لَوّامه» را در وجود انسان انجام می‌دهند و امت اسلامی را از آلودگی‌های دنیا و عذاب‌های آخرت دور می‌سازند.

۱- منتخب الاثر، ص ۷۶، از رسول خدا صلی الله علیه و آله.

(كَثَرَ اللَّهُ أَمْثَالَهُمْ وَ أَنَارَ اللَّهُ بُرْهَانَهُمْ)؛

تناسب سوگند به «نفس لوّامه» با اثبات «قیامت»

باز هم نظر به حکمت قرآن، باید تناسبی میان «مُقَسَّمٌ بِهِ» (آنچه به آن سوگند یاد می کنند) و «مُقَسَّمٌ عَلَيْهِ» (آنچه برای آن قسم می خورند) باشد تا عظمت موقعیت امر اول، دلیل بر لزوم حتمیت امر دوم بشود.

در اینجا مُقَسَّمٌ بِهِ «نفس لوّامه» است و مُقَسَّمٌ عَلَيْهِ، وقوع حتمی «بعث و قیامت» یعنی قسم به روح ملامتگر انسان که رستخیز قیامت، شدنی است و برانگیخته شدن انسان برای ادامه ی حیات جاودان، موضوعی مسلّم و قطعی است. اکنون باید دید آیا چه تناسبی است بین «نفس لوّامه»ی انسان و حیات همیشگی و مُخَلَّد و عَالَمِ نِیل به کمال جاودان. بعد از تأمل و تطبیق خصایص مکنونه در نفس بشر با حقایق بارز شونده ی در «دائرالقرار» و «جَنَّتِ الْخُلْد» که به فرموده ی قرآن کریم:

﴿...وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ...﴾^۱

...آنان در آنچه که دلشان می خواهد [در بهشت] دائم و همیشه هستند...

﴿...وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ...﴾^۲

در بهشت آنچه دلتان می خواهد برای شما موجود است، به این نتیجه می رسیم که آری، تناسبی بسیار عمیق و ریشه دار بین نفس لوّامه ی انسان و عالم «عُقَبَى الدّار» در کار است، به طوری که وجود نفس لوّامه، خود، دلیل روشن بر قطعیت وقوع «یوم القیامه» است و رمز این دلالت، همانا موضوع «نا آرام» بودن انسان است در مسیر «تکامل» و خصیصه ی «لوّام» بودن یعنی ملامتگری اوست نسبت به خودش در هر مرتبه ای از مراتب سعادت که به پندار خود در دنیا به دست می آورد.

یعنی این حالت در طبیعت و خلقت انسان مَرکُوز است که به هیچ درجه ای از درجات کمال که در دنیا به دست آورده است و می آورد، قانع نمی شود و «بس» نمی گوید و دائماً خود را به سبب توقّف و رکود در یک مرحله از مراحل خیر و سعادت (واقعی یا

۱- سوره ی انبیاء، آیه ی ۱۰۲.

۲- سوره ی فضلت، آیه ی ۳۱.

خیالی)، «ملامت» می‌کند و برای رسیدن به مرحله‌ی بالاتری از کمال آماده می‌گردد. آری، تکاثر مطلق بر روح بشر حاکم است و جِلَّتْ ذاتش بر «حَبِّ ازدیاد» استوار است، «افزون طلبی» با فطرت او عجین شده است! نه از جمع مال اشباع (سیر) می‌گردد و نه بَشَطِ قدرت در سراسر ارض، إقناعش می‌نماید. در مراحل تحصیل معارف و علوم و حِکَم نیز پیداست که مرزی نمی‌شناسد و حِدَّ «یَقِفُ» نمی‌فهمد، دائماً در تلاش است و لایزال می‌کوشد که در مسیر «طلب» بتازد و از مدارج عُلوّ و رُقاء به طور لایتناهی بالا برود تا نقطه‌ای که خودش هم از تصوّر آن عاجز است. ارتقاء یابد و «آنچه اندر وهم ناید آن شود».

حال، آیا این حال «طلب» در وجود بشر لغو است؟ یا آیا این «حرص و ولع» که متناسب با یک حیات لایتناهی است، مربوط به همین زندگی بسیار محدود و موقتِ دنیا است؟ حاشا و کلاً سبحان الله و تعالی که خِیاطِ علیم و حکیم جهان، لباس بسیار بلند «ابدیتِ طلبی» را به قامت بسیار قصیر «حیاتِ موقت» دنیا پیوشاند و چنین کار لغو عاری از حکمت، از مُقَدَّرِی علیم و مُدَبِّرِی حکیم صادر گردد! نه چنین است، بلکه وجود همین «نفس لَوَّامه» و روح کاوشگر افزون‌طلب انسان در عالم دنیا، برهانی استوار و دلیلی متین است بر لزوم تحقّقِ عالمی وسیع و عریض در مرحله‌ی بعد از این دنیا که:

﴿...عَرَضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ...﴾^۱

...وسعت آن [به قدر] آسمان‌ها و زمین است...^۲

تا بتواند این نَفْسِ ناآرام بشر را آرام گرداند و سَوَرَتِ «لَوَّامِیت» او را در هم شکسته و عرصه‌ی نامحدود خود را برای جلوه‌گر ساختن خواسته‌های نامحدود او مهیا سازد و به وی ارائه نماید.

پس سوگند قرآن به «نفس لَوَّامه» در مقام اثبات حَتْمِیتِ روز «قیامت»، در عین اینکه نشان دهنده‌ی عظمت و شرافت «نَفْس» است، مَعَ الوصف استدلالی لطیف و احتجاجی بلیغ بر مُسَلِّمِیتِ «بُعْث» انسان پس از مرگ و تَرْتَبِ تَكْوُنِ «دارالسلام» بر وجود «نفس ملامتگر» انسان می‌باشد. مشروح این مطلب در مباحث مربوط به ادله‌ی «اثبات قیامت» گذشته است.

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۳۳.

۲- این تعبیر کنایه از نامتناهی بودن آن جهان است.

(بخش چهارم)

أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يَجْمَعَ عِظَامَهُ ﴿٣﴾ بَلَىٰ قَدَرِينَ عَلَىٰ أَنْ تُسَوَّىٰ بَنَانُهُ ﴿٤﴾

- اصل «معاد» عقلی، «کیفیت» آن نُقْلَی.
- جمع آوری استخوان های بدن انسان.
- چگونگی مسأله ی زنده شدن پس از مرگ.
- منشأ پیدایش شبهه ی حیات پس از مرگ.
- ارائه ی «قدرت مطلقه» در عالم، پاسخ روشن...
- اعتقاد صحیح به «خدا» کلید حلّ مشکلات.
- تجدید خلقت بنان نشانه ی کمال قدرت خدای سبحان.
- اعتراف یک دانشمند آلمانی به «اعجاز» قرآن.
- از سنن الهی، جمع آوردن پراکنده ها و پراکنده کردن جمع شده ها.
- توجه به چگونگی آفرینش نخستین.
- اصل بقاء «ماده» به زبان علم.
- منطق «قرآن» ملاک است نه نظریات علمی دانشمندان.
- اشاره ای به «شُبُهَات» در امر معاد.
- سخنی از شیخ الرئیس بوعلی سینا.

أَيُّهَا الْإِنْسَانُ أَنْ لَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ ﴿١﴾ بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ
 آیا انسان گمان می‌برد که استخوان‌های او را [پس از مُردن و متلاشی گشتن] جمع‌آوری
 نخواهیم کرد؟ آری [جمع می‌کنیم استخوان‌های او را] در حالی که توانا هستیم بر اینکه [حتی]
 سر انگشتان او را به طور کامل بسازیم.

شرح و تفسیر:

این دو آیه‌ی مبارکه از جمله آیاتی هستند که می‌شود در مقام اثبات «معاد جسمانی»
 به آنها تَمَسُّک کرد.

اصل «معاد» عقلی، «کیفیت» آن نقلی

البته به این نکته باید توجه داشت که اصل مسأله‌ی «لزوم حیات پس از مرگ» و
 «ضرورت بعث و رستاخیز قیامت» در ردیف مسائلی است که تنها راه اثبات آن، راه عقل
 است و فطرت، همانگونه که در گذشته مشروحاً بیان شد و اما مسأله‌ی «کیفیت بعث و
 چگونگی طور حیات انسان در قیامت» که آیا «جسمانی محض»^۱ است؟ یا «روحانی صرف»^۲
 و یا مانند همین صورت دنیایی‌اش «متشکل از جسمانی و روحانی» است، یعنی: روح متعلق به
 بدن دنیوی، مبعوث خواهد شد و قهراً به تنعم یا تألم جسمی و روحی خواهد رسید.^۳

در هر حال، این مطلب در زمره‌ی مطالبی است که انصافاً نظر دادن درباره‌ی آن
 بدون کمک گرفتن از راهنمایان معصوم از انبیای عظام و ائمه‌ی کرام علیهم‌السلام بسیار دشوار و
 جداً دور از احتیاط می‌باشد و لذا با توجه به امکان اشتباه و احتمال ضلالت در دید
 صاحب‌نظران (که خود اختلاف آراء آن بزرگان، دلیل گویا بر خفاء حقیقت مطلب از

۱- عقیده‌ی کسانی است که استقلالی برای روح قائل نمی‌باشند (اسفار، ج ۴، طبع قدیم، ص ۸۷۳).

۲- عقیده‌ی بسیاری از فلاسفه‌ی پیشین است (همان مصدر).

۳- این نظر مقطوع قرآن کریم است.

چشم‌انداز فکری آنان تلقی می‌شود) طبیعی است که نظریاتشان در این باب از صلاحیت سندیت و مستمسک بودن خواهد افتاد و ارزش یک اعتقاد صد در صد درست و مقطوع در باب معارف را از دست خواهد داد. بنابراین تنها راه ایضاح این مسأله و اشباه آن که مربوط به عوالم غیبی بعد از مرگ است، طریق روشن «وحی» و بیان بسیار واضح «قرآن» و گفتار عاری از خطای رسول خدا ﷺ و ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام می‌باشد و بس و خوشبختانه، آیات قرآن و بیانات معصومین علیهم‌السلام در این زمینه، به قدری روشن است که مجالی برای ارباب توجیه و تأویل باقی نمی‌گذارد، بلکه با کمال وضوح، دلالت بر این دارد که:

انسان، در رستاخیز قیامت، با همین بدن دنیوی مبعوث خواهد شد و با همین بدن در بهشت یا جهنم به کيفر و پاداش اعمال نیک و بدش خواهد رسید. نهایت در یک سطح بسیار عالی‌تر و بعد از تحولاتی بسیار عجیب و شگفت‌آور که فعلاً درک آن درجه از ارتقاء و تحولات، از وسع کنونی ما بیرون است.

جمع‌آوری استخوان‌های بدن انسان

اینک اندکی در آیه‌ی مورد بحث و تفسیر، تأمل فرمایید که چگونه از «بعث» انسان در قیامت، تعبیر به «جمع عظام» یعنی «گردآوری استخوان‌ها» شده است؟ بدیهی است جمع کردن و گردآوردن اجزای پراکنده‌ی چیزی، وقتی صحیح است که عین همان اجزای پراکنده جمع‌آوری بشود و گرنه واضح است که به ایجاد ابتدایی چیزی، جمع و گردآوری گفته نمی‌شود و نیز به جمع کردن اجزای چیز دیگری (هر چند مشابه باشد) جمع آن شیء نخستین صدق نمی‌کند. در حالتی که قرآن کریم با کمال صراحت توجه را در موضوع حشر انسان برده است روی «بدن» متلاشی گشته و «اجزای» پراکنده‌ی آن بدن و می‌گوید:

﴿أَيُخْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ لَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ﴾؛

آیا انسان چنین می‌پندارد که ما استخوان‌های بدنش را جمع‌آوری نخواهیم کرد؟

﴿بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ﴾؛

آری، ما استخوان‌های پراکنده‌ی بدنش را جمع می‌کنیم و از نو آن را می‌سازیم.

آنچنان کامل که حتی سرانگشتانش را هم عین صورت نخست تنظیم می‌نماییم.

بعض مفسرین^۱ در مورد نزول این دو آیه آورده‌اند: مردی به نام عدیّ ابن ابی ربیعہ در مکه همسایه‌ی پیغمبر اکرم ﷺ بود. او روزی نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: ای محمد، مرا خبر ده که روز قیامت کی و چگونه خواهد بود؟ آن حضرت درباره‌ی اوضاع و احوال قیامت شرحی دادند. عدی گفت: ای محمد ﷺ، من اگر قیامت را با چشم هم بینم باور نمی‌کنم. آخر چگونه ممکن است این استخوان‌های پوسیده و پراکنده را مجدداً جمع کنند و از نو انسان بسازند؟ در پاسخ وی این دو آیه نازل شد: ﴿إِیْحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ لَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ﴾ بلی قادرین علی أَنْ نُسَوِّی بَنَانَهُ؛ و همچنین در شأن نزول آیات آخر سوره‌ی «یس» نقل کرده‌اند^۲: که: مردی به نام «ابی بن خَلَف» یا «عاص بن وائل سَهْمی» استخوان پوسیده‌ای را از جسد انسان مرده‌ای نزد رسول خدا ﷺ آورده و آن را در دست خود مالید و خاک کرد و ذرات آن را بر باد داد، آنگاه با غروری تمام فریاد زد:

﴿...مَنْ یُحْیِ الْعِظَامَ وَ هِیَ رَمِیمٌ﴾^۳

...چه کسی قادر است این استخوان‌های پوسیده و خاک شده را زنده کند؟

در پاسخ این سخن، وحی خدا بر رسول مکرم نازل شد که:

﴿قُلْ یُحْیِیْهَا الَّذِیْ أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلِیمٌ﴾^۴

بگو [ای رسول ما] همان کس که نخستین بار آن استخوان‌ها را ایجاد کرد [از خاک

آفرید] همو، بار دیگر آنها را زنده می‌کند و او به هرگونه آفریدنی داناست.

تأمل و دقت در آیات شریفه کاملاً نشان می‌دهد که آنچه که در مورد انکار و استبعاد افراد مُعْتَرَض بوده است، موضوع «عظام» و «احیاء» آن یعنی استخوان‌های بدن مرده و تجدید حیات آن بوده است و جوابی هم که قرآن داده و آفرینش نخستین را دلیل بر خلق مُجَدَّد گرفته است، عیناً مربوط به همان عظام است که ضمیر «یحییها» و «انشأها» به آن برمی‌گردد و با وضوح تمام، مسأله‌ی «احیاء العظام» و زنده کردن همان استخوان‌ها را پس از جمع‌آوری آنها که مورد استبعاد و انکار آن مردم بوده است، اثبات می‌کند و بسیار واضح

۱- تفسیر گازر، ج ۱۰، ص ۲۲۱ و تفسیر صافی، در همین سوره ذیل همین آیه.

۲- تفسیر مجمع البیان و صافی و گازر در سوره‌ی یس.

۳- سوره‌ی یس، آیه‌ی ۷۸.

۴- همان، آیه‌ی ۷۹.

و روشن می‌فهماند که:

اولاً: انسانِ قیامتی، روح مجرد عاری از جسم نیست، بلکه دارای بدن متشکل از «عظام» و مناسبات عظام است.

ثانیاً: بدن آن جهانی‌اش نیز ترکیب شده‌ی از ذرات و موادّ بدن این جهانی‌اش بوده و جمع آمده‌ی از استخوان‌های پوسیده و پراکنده‌ی همین جسم عنصری‌اش می‌باشد، نه بدن و جسم «اختراعی» مولود نفّس قیامتی.^۱

آری، جدّاً تدبّر در استفهام تعجّب‌آمیز منکرین معاد در حالتی که استخوان‌های پوسیده و ذرات پراکنده‌ی آن را نشان داده و نسبت به حیات مُجدّد آن، اظهار استبعاد می‌نموده‌اند و سپس آمدن جواب مثبت قرآن روی همان «عظام» و استخوان‌های «رمیم» و متفرّقه الاجزاء و «اضافه‌ی» آن، به «ضمیر» راجع به انسان به تعبیر «عظامه» و آوردن کلمه‌ی «جمع» و «احیاء» و نسبت دادن هر دو به «عظام» به‌منظور نشان دادن کیفیت «بعث» انسان و شناساندن «انسان مبعوث» و موادّ متشکله‌ی پیکرِ آخروی‌اش، هر انسان مُنصفی را مُدّعِن و معتقد به قطعیت «جسمانی بودن معاد» از نظر قرآن می‌سازد؛ آن هم جسمانی به همان معنی که گفته شد، یعنی مجدّداً جسم دنیوی‌اش در محشر مورد تعلّق روحش قرار گرفته و از هر دو جنبه‌ی «جسمانی و روحانی» یا محکوم به عذاب و یا مُنتعم به نِعَم بی‌پایان خدا خواهد گردید.

البته این را هم بدانیم، موضوع جسمانیت معاد به این معنی که بیان شد هیچگونه منافاتی با تغییر شکل و دگرگونی صورت‌های آدمیان در محشر ندارد که بنا بر مُستفاد از بعض روایات در روز قیامت، انسان‌ها به شکل و صورتی محشور می‌شوند که متناسب با ملکات روحی و اعمال نیک و بدشان می‌باشد و لذا قهراً با شکل و صورت دنیویشان فرق خواهد داشت.

چنانکه از بعض احادیث استفاده می‌شود که برخی از دوزخیان به صورت خرس و خوک و الاغ و بعضی به شکل بوزینگان و مورچگان محشور می‌گردند و دندان بعضی از کفّار مانند کوه اُحُد دیده می‌شود و هکذا... و مع الوصف آنچنان مشخصات فردیشان محفوظ است که هر کس، هر کسی را به هر شکل و صورتی ببیند او را می‌شناسد و

۱- اشاره به نظریه‌ی «صدرالمُتألّهین» در معاد جسمانی است، اسفار، طبع قدیم، ج ۴، ص ۸۷۸.

می‌گوید این همان آدمی است که در دنیا او را می‌شناختم.^۱

بنابراین ممکن است و احتمال این معنی می‌رود که بگوییم: سرّ اینکه قرآن حکیم از انسان‌های اُخروی در یک مورد تعبیر به «مِثْلُهُمْ»^۲ یعنی «مثل انسان‌های دنیوی» فرموده است، همین باشد که انسان اُخروی در عین اینکه از لحاظ ماده‌ی اوّلیه‌اش با انسان دنیوی عینیّت و اتّحاد دارد (چنانکه از آیات گذشته با کمال وضوح استفاده شد) در عین حال، از نظر شکل و صورت ظاهری‌اش «مثل» بدن دنیوی خود می‌باشد نه عین آن. زیرا در دنیا به صورت انسان بوده و در آخرت مثلاً به صورت خوک آمده است، ولی مع ذلک، جهات مشخصه‌ی فردیه‌اش محفوظ است که به محض دیدنش او را می‌شناسد و به خصوصیات پیکر دنیوی‌اش پی می‌برند. «وَاللّٰهُ هُوَ الْعَالِمُ بِالْضُّوَابِ».

چگونگی مسأله‌ی زنده شدن پس از مرگ

مهمترین اشکالی که از ناحیه‌ی منکرین معاد در عهد نزول قرآن طرح می‌شده و مسأله‌ی زنده شدن پس از مرگ را برای انسان غیر قابل باور نشان می‌داده است و شاید تاکنون نیز آن اشکال، در بعض افکار ناپخته و ناآگاه از منطق علم و دین باقی باشد این است که: بدن انسان، پس از اینکه متلاشی گشت و استخوانش پوسید و مبدّل به ذرات خاک و خاکش دستخوش امواج باد و هر ذره‌اش به گوشه‌ای رفت، از قُللِ جبال و اَعماقِ بحار و در لابه‌لای صدها و هزارها ذرات دیگر ناپدید گردید و مُضْمَجِل شد، آیا چگونه ممکن است این ذرات پراکنده که در ابهامات زمان و مکان و میلیاردها محتویات جهان، مخلوط و ممزوج گردیده است، مشخصاً جمع‌آوری شده و بار دیگر به حیات نوین و زندگی مجدّد برگردد و همان انسان اوّلی بشود!

آری، این اشکال است که قرآن کریم از زبان منکرین «حیات پس از مرگ» به تعبیرات گوناگون در مواضع متعدّده‌ای از بیانات خود آورده است. یک جا می‌فرماید:

﴿...فَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ ۖ إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ

۱- به کتاب «علم‌البقین» مرحوم فیض، ص ۲۰۰، رجوع شود.

۲- «أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ» (سوره‌ی یس، آیه‌ی ۸۱) یعنی: آیا آن کسی که آسمان‌ها و زمین را آفریده است قادر بر این نیست که مانند آنها [انسان‌ها] را بیافریند؟ آری قادر است و او آفرینگار داناست.

بَعِيدٌ»^۱؛

... کافران گفتند: این، چیز عجیبی است آیا وقتی مردیم و خاک شدیم [باز زنده می شویم]؟ این باز گشت دوری است.

و در جای دیگر می فرماید:

﴿وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا﴾^۲؛

انسان می گوید: آیا وقتی مُردم، باز در آینده زنده گشته و از قبر بیرون آورده خواهم شد؟

یک جا نشان می دهد که جهل توأم با غرور نابجا، کار انسان را به آنجا می رساند که سخن از «معاد» را سخنی ناشی از جنون می پندارد و آدم معتقد به معاد را آدم دیوانه‌ی عاری از عقل و خرد می خواند! چنانکه می فرماید:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُنْبِئُكُمْ إِذَا مُرِّقْتُمْ كُلَّ مُمَرِّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾^۳ أَفْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ...»^۳؛

کسانی که کافر شده‌اند [از روی تمسخر و استهزاء، به مردم] می گفتند: آیا می خواهید شما را به مردی رهنمایی کنیم که می گوید: شما پس از آنکه مُردید و ذرات جسمتان متفرق و پراکنده گردید، از نو زنده خواهید شد؟ آیا او [محمد ﷺ با این سخن] به خدا دروغ می بندد یا جنون بر وی عارض شده است؟...

منشأ پیدایش شبهه‌ی حیات پس از مرگ

اکثر شبهاتی که نسبت به امور خارق‌العاده و حقایق غیبیه، مانند حیات پس از مرگ، نزول وحی، شق القمر، معراج پیغمبر ﷺ، طول عمر امام عصر علیه السلام و غیبت آن حضرت و انحاء معجزات و خوارق عادات انبیاء و اولیای خدا علیهم السلام در اذهان توده‌ی مردم پیدا می شود و هضم و پذیرش آن، بر آنان دشوار می گردد؛ منشأ و سبب واحدی دارد و آن این است که توده‌ی افراد بشر عادی، بر حسب جریان مستمر زندگی، از یک طرف انس با

۱- سوره‌ی ق، آیات ۲ و ۳.

۲- سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۶۶.

۳- سوره‌ی سبأ، آیات ۷ و ۸.

قدرت‌های محدود مادی پیدا کرده‌اند و همان را میزان مقدوریت و معیار امکان تحقق هر مطلبی می‌دانند و تمام مطالب غیر عادی را که به گوششان می‌رسد، با همان میزان در معرض سنجش قرار داده و با همان معیار ارزیابی می‌کنند و وقتی می‌بینند با آن میزان نمی‌خواند و مقدور آن قدرت نمی‌باشد، طبعاً منکر واقعیت آن مطلب شده و آن را اساساً غیر قابل امکان می‌پندارند.

و هم از طرف دیگر چون دائماً پیدایش موجودات و حوادث و وقایع را در داخل نظام و در بطن سلسله‌ی علل و معلول‌های عادی و طبیعی دیده‌اند، این جُمود فکری در آنها پیدا شده و معتقد گردیده‌اند که اساساً آنچه که در عالم، واقعیت دارد همان است که در مسیر علل و اسباب عادی افتاده و دنبال یک سبب و علت طبیعی واقع شده باشد و هر چه که در خارج از این نظام ادعا شود، عاری از حقیقت بوده و در ردیف اوهام و خرافات است و به همین جهت در تمام امور خارق‌العاده که از لوازم معتقدات دینی و ایمان به غیب می‌باشد، اینگونه مردم، دچار شک و تردید و اضطراب می‌شوند و از پذیرفتن آن به وحشت می‌افتند.

حال، این قیافه‌ی ردّ و انکار اگر از ناحیه‌ی منکرین خدا و غیر معتقدین به «عالم غیب» اظهار شود طبیعی بوده و جای تعجبی نیست. اما عجیب اینجاست که این حال شک و تردید و اضطراب در قبول، از ناحیه‌ی دینداران و خداشناسان نیز احیاناً بروز کرده و جداً موجب حیرت می‌گردد.

آنها نیز از تصوّر و تصدیق معراج جسمانی پیغمبر اکرم ﷺ و سؤال و جواب در برزخ، معاد جسمانی، طول عمر خالی از شکست نیروهای بدنی امام عصر علیه السلام و اَشباه این امور خارق‌العاده که قرآن، نظایر آنها را فراوان نشان داده است، سرپیچی نموده و در قبول آن مردّد می‌شوند.

آری، این خداشناسان با آن خداشناسان، یک «قَدْر جامع مشترکی» دارند و آن، «خداشناسی» است! چه حرف عجیبی «خداشناس خداشناس!» طُرْفَه معجونی است! آیا این سخن، تناقض نیست؟ خیر، هرگز هم تناقض نیست. زیرا آن آدم خداشناس به قول خود که در فکر جامد و راکدش موجودی را تصوّر کرده که مانند انسان مسکین، دارای قدرت محدودی است که فقط در چهارچوب علل و اسباب طبیعی می‌تواند کار کند و خارج از نظام علل و معلول‌های عادی، خارج از مرز قدرت اوست، آن چنانکه قوم یهود گفتند:

﴿...يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ...﴾؛^۱

...دست خدا [العیاذ بالله] بسته است...

او هم می گوید: دست خدا (العیاذ بالله) در غُلّ و زنجیر علل و اسباب عادی «مغلول» است و قدرت او در حصار نظام طبیعی «محصور» است! آری، این آدم خداشناس به قول خود، در واقع خداشناس واقعی است، زیرا آن موجود محدود القُدرة و مَغْلُولُ الْيَدِ که در فکر ناقص خود ساخته و آن را خدا پنداشته است، خدا نیست.

آنچه پیش تو غیر از آن ره نیست غایت فهم تو است الله نیست
پس در حقیقت، این دسته از خداشناسان، با آن دسته از خداشناسان، در انکار خدای حقیقی یکسانند! چه آنکه هر دو دسته، خدای قادر مطلق مَبْشُوطُ الْيَدِ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيم را منکرند.

﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾؛^۲

اکثر آنان که ایمان به خدا می آورند ایمانشان با [مرتبه ای از] شرک توأم است.
خلاصه آنکه: انسان (اعم از کافر و مؤمن ناقص الایمان) بر اثر انس با قدرت های محدود بشری و اعتیاد به نظام علل و اسباب عادی، نوعی جُمود و رُکود در فکرش به وجود آمده است که از تصوّر امور خارق العاده و تصدیق حقایق خارج از سنت جاریه ی عالم طبع وحشت می کند و در نظرش بسیار بعید و دور از حقیقت می آید.
مثلاً از یک طرف می بیند: این بشر اندیشمند دانش پژوه، پس از هزاران سال سعی و تلاش علمی و متراکم ساختن افکار نوابغ و دانشمندان، تازه به درجه ای از علم و صنعت رسیده است که می تواند هواپیما بسازد و در مدّت کوتاهی از یک گوشه ی کره ی زمین به گوشه ی دیگرش برود یا اندکی بالاتر رفته و دستی به کره ی ماه برساند. آن وقت از این طرف می شنود که: پیروان قرآن می گویند: در حدود سه هزار سال پیش، یک نفر انسانی به نام سلیمان عليه السلام بر بساطی می نشست و باد به فرمان وی آن بساط را با سر نشینانش حرکت می داد و هواپیمایی می نمود و در ظرف یک روز آن مقدار از مسافت را می پیمود که یک

۱- سوره ی مائده، آیه ی ۶۴.

۲- سوره ی یوسف، آیه ی ۱۰۶.

اسب سوار در ظرف دو ماه می توانست آن مسافت را طی کند.^۱

همچنین می شنود که در چهارده قرن قبل، رسول خدا حضرت خاتم الانبیاء ﷺ با نبود وسایل فضاوردی امروز، با مرکبی خاص، در یک شب به آسمان ها بالا رفته و سیر فضایی مخصوص خود را به پایان رسانده و سالماً به زمین بازگشته است. آری انسان امروز، اینگونه مطالب دور از جریان عادی طبع را از زبان گروه دیندار مؤمن به عالم «غیب» می شنود، آنگاه پیش خود می گوید: ای عجب، این چگونه ممکن است که بشر هزار سال و سه هزار سال قبل که هنوز از این وسایل و مخترعات علم و صنعت، در آن زمان سخنی به میان نبوده است، دست به چنین کارهای اعجاب انگیز زده باشد؟! و هم می بیند مثلاً پدرش با گذشت زمان و گردش روز و شب پیر می شود و اعضای بدن و نیروهای بیهوش رو به ضعف و سستی رفته و در نتیجه به سن هشتاد و نود سالگی با جسمی فرسوده و ناتوان در حالتی که عاقل از جمیع فعالیت های زندگی شده است به چنگال مرگ تدریجی می افتد و از بین می رود و او هر چه می کوشد جلوی تأثیر زمان را بر روی پدر گرفته و او را از چنگال ضعف و سستی و پیری برهاند نتیجه ای نمی گیرد، نه تنها پدر، بلکه تمام اقویاء و نیرومندان جهان را به حکم تاریخ مسلم عالم می بیند که به کام پیری و بیماری و مرگ افتاده و رفته اند.

آنگاه از مؤمنین به مکتب اهل بیت رسول ﷺ می شنود که معتقدند یک شخصیت عظیم انسانی به نام **امام حجت بن الحسن** (عجل الله تعالی فرجه الشریف) پس از گذشت بیش از هزار و دویست سال از عمر شریفش کوچکترین فتور و سستی در قوای بدنش و اعضای تنش راه نیافته است و همچنان به صورت یک مرد چهل ساله ی شاداب با شدت استحکام قوا زنده است و تا روزی که خدا برای ظهور حضرتش خواسته است هر چند هزار سال پس از این باشد در پناه خدا به همین نشاط و قوت اعضای بدن باقی خواهد ماند.^۲

او از شنیدن این سخن تعجب کرده و با حیرتی تمام می گوید: یعنی چه؟ مگر این چنین چیزی هم ممکن است که یک فرد انسان با بدن مُتَشَكَّل از گوشت و پوست و استخوان و سلول و عصب، با گذشت زمان و گردش لیل و نهار اصلاً پیر نشود و کوچکترین نشانه ی سستی و ناتوانی در اعضای بدنش ظاهر نگردد و باز هم می بیند حیوانی

۱- به تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه ی ۱۲ سوره ی سبأ و بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۶۶ رجوع شود.

۲- منتخب الاثر، ص ۲۸۵.

یا انسانی می‌میرد، بدنش متلاشی گشته و خاک می‌شود، ذرات خاکش دستخوش امواج باد و هر ذره‌اش به جایی رفته و هیچ و پوچ و نابود می‌گردد، آن وقت می‌شنود که قرآن می‌گوید: تمام این ذرات پراکنده‌ی ناپیدا، روزی جمع خواهد گشت و مجدداً به صورت انسان‌هایی زنده که اول بوده‌اند خواهد درآمد. او از شنیدن این سخن نیز به حیرت افتاده و از خود، تعجب کنان می‌پرسد یا لَعَجِب، مگر می‌شود؟

﴿...أَ إِذَا مِثْنَا وَ كُنَّا تُرَاباً وَ عِظَاماً أَ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ﴾^۱

... آیا وقتی مردیم و خاک و استخوان شدیم، آیا به طور حتم، ما برانگیخته می‌شویم؟

﴿وَ قَالُوا أَ إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَ إِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ...﴾^۲

گفتند: آیا وقتی در زمین گم و ناپدید شدیم، آیا به طور حتم، ما در آفرینشی نوین خواهیم درآمد؟...

ارائه‌ی «قدرت مطلقه» در عالم، پاسخ روشن به تمام اینگونه سؤالات است.

آری، همیشه یک علامت سؤال (؟) توأم با تعجب و حیرت، بر جبین فکر انسان نقش بسته است که آیا هست قدرتی در این عالم که بتواند این نوع کارهای خارق‌العاده و دور از جریان عادی عالم طبع را انجام داده و بر آن لباس تحقّق ببوشاند؟ مرده‌های در دل خاک پوسیده را بار دیگر زنده کرده و از نو انسان بسازد؟ انسانی را بدون هرگونه وسایل عادی از لابه‌لای عوائق مرگبار فضائی گذرانیده و تا دور دست‌ترین نقاط آسمان، بالا برده و سالم به زمین بازگرداند؟ انسان دیگری را متجاوز از هزار سال آنچنان در برابر انواع حوادث و سوانح دهر و طبیعت در امان نگه دارد که کوچکترین خلل در بُنیهِ، و سستی در قوا و نیروهای وجودش راه نیابد و وو...؟ قرآن حکیم، به تمام اینگونه سؤالات گسترده و دامنه‌دار انسان یک جواب قاطع و کوتاه می‌دهد که:

﴿...إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۳

﴿...إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾^۴

۱- سوره‌ی واقعه، آیه‌ی ۴۷.

۲- سوره‌ی سجده، آیه‌ی ۱۰.

۳- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۴۸.

۴- سوره‌ی مجادله، آیه‌ی ۷.

بلی، الله (جلّ جلاله) بر هر چیزی تواناست و الله (جلّ جلاله) به هر چیزی داناست. البته تردیدی نیست در اینکه قدرت‌های محدود بشری و عوامل ناقص مادی، از انجام اینگونه امور خارق‌العاده و خارج از جریان طبیعی عاجز می‌باشند. اما آنچه که به صورت یک وظیفه‌ی حتمی و ضرورت عقلی بر انسان فهمیده و عاقل لازم است، اعتراف به این واقعیت مقطوع جهان هستی است که «قدرت» در عالم، منحصر به این قدرت‌های ناقص و محدود نمی‌باشد.

بلکه قدرتی که خالق و به‌وجود آورنده‌ی تمام این قدرت‌هاست، آن قدرت، قدرتی نامحدود و بی‌پایان است، حدّ و مرز و حصری برای او متصور نیست و لذا هر چه را که بخواهد و مشیتش به ایجاد آن تعلق بگیرد و عقلاً «محال» و «مُمتنع» نباشد، بی‌درنگ، جامه‌ی تحقق و هستی بر آن می‌پوشاند و از عدم به وجودش می‌آورد. ممکن نیست چیزی قادر بر جلوگیری از نفوذ اراده و قدرت او گردد.

﴿...يَفْعَلْ مَا يَشَاءُ﴾؛^۱ ﴿...يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ﴾؛^۲

﴿...لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ...﴾؛^۳

مشیت او در همه چیز نافذ و فرمان او در همه جا جاری است؛ پادشاهی مطلق عالم از آن او و شکر در برابر هر نعمت، در انحصار اوست و او بر هر چیزی تواناست. خود ذات اقدسش در مقام وصف قدرت مطلقه‌اش می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾؛^۴

همانا کار او این است هر چه را که خواهد به‌وجود آورد به آن می‌گوید: موجود شو؛ پس آن [بدون توقف] موجود می‌شود.

اعتقاد صحیح به «خدا»، کلید حل مشکلات

همان‌طور که وجود تمام کائنات در پرتو نور وجود «خدا» مَحْوَ است و استقلال در هستی برای هیچ موجودی متصور نیست، بلکه آنچه که هستی دارد، «خدا» و «فعل» خداست:

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۴۰.

۲- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۱.

۳- سوره‌ی تغابن، آیه‌ی ۱.

۴- سوره‌ی یس، آیه‌ی ۸۲.

﴿إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا﴾^۱

نیست هر آنکه در آسمان‌ها و زمین است مگر اینکه با حالت [فقر و] بندگی، خاضع در پیشگاه رحمان است.

همچنین تمام مسائل و مطالب، در مسأله‌ی «توحید» و اعتقاد به «خدا» پیچیده و مندرج است و بحث استقلالی جُدا از مسأله‌ی «خدا» نخواهد داشت. یعنی ما پس از آنکه در مسأله‌ی «توحید»، اعتراف به وجود خدا نمودیم که لایتناهی و نامحدود از جمیع جهات است و علم و قدرت بی‌پایان و حیات نامحدود، عین ذات اقدس اوست. دیگر سایر مسائل و مطالبی که تحقّقش نیازمند به قدرت فوق طبیعی است، خود به خود حلّ شده است و تردید نمودن در امکان آن نامعقول است.

مسأله‌ی معراج پیغمبر اکرم ﷺ و انشقاق کره‌ی ماه به اعجاز آن حضرت و طول عُمر امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و پیر نشدن آن حجت کبرای خدا با مرور زمان و غایب بودن وی از چشم مردم و حیات پس از مرگ انسان و رستاخیز قیامت، تمام اینها از فروغ مسأله‌ی «توحید» و از شئون قدرت مطلقه و نامتناهی حضرت حق (جلّ شأنه العزیز) می‌باشد. همین قدر که مطلبی، امکان عقلی‌اش مسلم شد و از طرفی هم مُخبرِ صادق، خبر از وقوعش داد، دیگر راهی برای انکار یا تردید در تحقّق آن مطلب باقی نمی‌ماند.

آری با توجّه دادن بشر به «خدا» و قدرت نامحدود او، هرگونه شبهه و اشکالی در امر «معاد» و «معجزات» و «بلیات» نازله‌ی بر امت‌های طغیانگر، کاملاً حلّ می‌گردد و با تابش نور ایمان به خدا، تمام ظلمت‌های شبهات از فضای فکر بشر برچیده می‌شود و نابود می‌گردد. همچنان که با تابش نور وجود خدا (الله نور السموات والارض)^۲ تمام ممکنات از ظلمت «عدم» به نور «وجود» آمده‌اند؛ همچنین با تابش نور ایمان به خدا در فضای جان بشر، تمام حقایق معارف از ظلمت جهل و شک و انکار، به نور علم و تصدیق و اذعان، در می‌آیند و برای انسان، واضح و روشن می‌شوند. تمام مشکلات مربوط به «معاد» و «معجزات» و «خوارق عادات»، تنها با مسأله‌ی توحید در خور تفسیر و توجیه کامل و جامع است. آنان که نسبت به بسیاری از حقایق دینی از اصول و فروغ با نظر شک و تردید

۱- سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۹۳.

۲- سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۵.

می‌نگرند و گرفتار وسواس در تصدیق می‌باشند، بی شک و تردید در مسأله‌ی «توحید» و «خداشناسی» کامل، لنگی و نقص دارند و به ضعف در اعتقاد و تهی دستی از تحقیق صحیح در «معرفه الله» دچارند: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾؛^۱ به ظاهر، مؤمن به «الله» و معتقد به «خدا» محسوب می‌شوند، اما در باطن جان، مبتلا به نوعی شرک می‌باشند و موجود محدودی را به غلط «خدا» پنداشته و درباره‌ی آن به گفتگو و جدل می‌پردازند.

﴿مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾؛^۲

خدا را چنانکه باید، نشناخته‌اند، حقیقت آنکه خدا [بی‌نیایت] توانا و قاهر است.

بنابراین آنچه سزاوار و در درجه‌ی اول اهمیت است، تحقیق و بررسی در مورد «عالم غیب» است. یعنی چه خوب است ما به جای اینکه بر خود فشار آورده و در مقام برآیم که معجزات و خوارق عادات انبیاء و اولیای خدا ﷺ و جریانات عالم پس از مرگ را از نظر قوانین مادی و علوم طبیعی یا بر اساس براهین عقلی و فلسفی توجیه و تفسیر بنماییم و طبعاً به علت نارسا بودن این سنخ استدلال در بن‌بست‌های غیر قابل حل، به مضیقه و اختناق مبتلا بشویم و نتیجتاً بر حیرت خود و دیگران بیفزاییم.

آری به جای این عمل، بکوشیم از راه ادله و براهین منطقی، وجود عالم قهار «ماوراء طبیعت» و به اصطلاح قرآن حکیم، عالم غیب را که اصیل‌ترین اصول ادیان آسمانی، همان ایمان به عالم «غیب» است برای مردم ثابت کنیم و اعتقاد به آن جهان وسیع و بی‌پایان و قوای لایتناهای آن را در دل‌ها ایجاد نماییم و تمام حقایق خارج از مسیر علل و اسباب عادی و سنن طبیعی را مستند به آن عالم و قوای قاهره‌ی آن عالم بسازیم تا در تنگنای عالم ماده و طبیعت به فشار نیفتیم و موجب سرگردانی و تحیر خود و دیگران نشویم.

البته منظور این نیست که تنها حقایق خارج از مسیر علل طبیعی، مستند به عالم «غیب» می‌باشند و باقی موجودات، از استناد به آن عالم مستغنی هستند. خیر، مطلب این نیست، زیرا مسلم است که تمام کائنات اعم از حوادث معلوم العلل و حقایق مجهول العلل همه، ریشه از عالم «ملکوت» گرفته‌اند و جملگی به افاضه‌ی مبدأ غیبی (جلّ جلاله) به فیض هستی رسیده‌اند و می‌رسند.

۱-سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۱۰۶.

۲-سوره‌ی حج، آیه‌ی ۷۴.

﴿فَسُبْحَانَ الَّذِي يَبْدِئُ مَلَكُوتَ كُلِّ شَيْءٍ...﴾^۱

منزه [از هرگونه نقص] است آن کسی که به دست اوست ملکوت هر چیزی...

﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ﴾^۲

نیست چیزی مگر اینکه خزینه‌های آن نزد ماست و فرود نمی‌آوریم آن را مگر به مقدار معلومی.

از کوچکترین ذره‌ی جسمانی تا عظیم‌ترین مجردات روحانی، طرّاً فیض گرفته از «مبدأ فیاض» (تعالی شأنه العزیز) می‌باشند.

﴿...وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾^۳

...پنهان نمی‌شود از پروردگار تو به قدر سنگینی ذره‌ای نه در زمین و نه در آسمان و نیست چیزی کوچکتر از آن و نه بزرگتر مگر اینکه در کتابی روشن [نوشته و مضبوط] است.

بلکه منظور این است که طریق افاضه و ایجاد خدا (جلّ جلاله) منحصر به طریق علل و اسباب طبیعی (که ما آن را می‌شناسیم) نیست که نتیجتاً هر چه به خارج از این مسیر افتاد، دور از حقیقت و موهوم تلقی گردد. خیر، او (جَلَّتْ عَظَمَتُهُ) دست قدرت و ابداعش بی‌نهایت وسیع و عریض است و راه‌های ایجاد و انشائش بی‌حدّ و بی‌حساب است.

﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ...﴾^۴

پروردگار تو آنچه را بخواهد می‌آفریند و بر می‌گزیند...

منتهی، یکی از مجاری ایصال فیضش به کائنات، همین مجرای علل و اسباب طبیعی و نظام مشهود و عیان است که حفظ انضباط و روابط در زندگی انسان‌ها و احتراز از هرج و مرج در شئون حیاتی، مرهون همین نظام است. ولی نه اینکه راه وصول فیض خدا به جهانیان، محصور در این نظام معهود باشد و بس. خیر، بلکه او قادر بر افاضه و ابداع از

۱- سوره‌ی یس، آیه‌ی ۸۳.

۲- سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۲۱.

۳- سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۶۱.

۴- سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۶۸.

طُرُق گوناگون از عیان و نهان است. البتّه ما منکر این نیستیم که هر پدیده و حادثه‌ای معلول علّت و مسبّب از سببی است، بلکه آنچه که ما منکرش هستیم این است که علّیت و سببیت در انحصار نظام طبیعت محسوس باشد و لاغیر!

آری ما معتقدیم که علل و اسباب حوادث، گاهی برای ما مشهود است و طریق اثرگذاری آنها در هر حادثه‌ای معلوم است و گاهی هم علل و اسباب حوادث از درک ما غایب است و کیفیت ربط آنها با حوادث گوناگون برای ما مجهول است و ما پس از اینکه از طریق ادلّه و براهین منطقی، معتقد به وجود عالم بی‌نهایت وسیع «ماوراء طبیعت» و به اصطلاح قرآن، عالم «غیب» و «ملکوت» گردیدیم و راه‌های افاضه‌ی حضرت حق را مشتمل بر «غیب» و «شهود» دانستیم، دیگر از نظر تفسیر امور خارق‌العاده و نامفهوم از لحاظ جریان طبیعی، دچار شکّ و تردید و اضطراب نخواهیم شد و تمام آنها را با طمأنینه و آرامش خاطر، به عللی که غایب از حسّ و ادراک عادی بشری است، مستند خواهیم ساخت.

﴿...كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ﴾^۱

...اینچنین خدا آنچه را خواهد انجام می‌دهد.

ای گرفتار سبب بیرون مپر	لیک عَزَلِ آن مُسَبِّبِ ظَن مَبِر
هر چه خواهد آن مُسَبِّبِ آورد	قدرت مطلق سبب‌ها بَر دَرَد
لیک اغلب بر سبب راند نَفاد	تا بداند طالبی جُستن مُراد
هست بر اسباب اسباب دگر	در سبب مَنگَر در او آفکن نَظَر
این سبب‌ها بر نظرها پرده‌ها است	که نه هر دیدار صُنْعش را سزااست
دیده‌ای باید سبب سوراخ کن	تا حُجُب را بَرکَند از بیخ و بُن
تا مُسَبِّبِ بیند اَندر لامَکان	هرزه بیند جَهد و اسباب دکان
انبیاء در قطع اسباب آمدند	معجزات خویش بر کیوان زدند

خلاصه، تا مسأله‌ی ایمان و اعتقاد به عالم «غیب» و «ماوراء طبیعت» در مغز مردم روز حلّ نشود، در تمام مسائل اعتقادی به بن‌بست خواهند رسید و راه حلّی پیدا نخواهند کرد. به همین جهت است که می‌بینیم قرآن حکیم در هر جا بحثی از قیامت و رستاخیز عظیم

محشر و زنده شدن مجدد انسان‌ها به میان می‌آورد و یا از معجزات و خوارق عادات پیغمبران علیهم‌السلام و اهلاک امت‌های طاغی پیشین سخن می‌گوید، قبل از آن یا بعد از آن بحث، به بحث درباره‌ی خدا و احاطه‌ی علم و قدرت او (جلّت عظمته) می‌پردازد و آیات و نشانه‌های روشنی از «قدرت مطلقه‌ی مبدأ» قهار هستی نشان می‌دهد تا با تمرین تفکر مستمر در آثار صنع قدیر علیم حکیم، تدریجاً زنجیرهایی که بر اثر انس با قدرت‌های محدود مادی و سروکار داشتن با علل و اسباب عادی به پای فکر بشر بسته شده و او را در قفس تنگ و محدود عوامل طبیعی محبوس نموده است باز شود و مرغ فکر انسان در فضای بلند و لایتناهای توحید و خداشناسی به پرواز درآید و تا آنجا که بی‌نهایت از افق محدود عالم ماده و طبیعت بالاتر است و فوق زمان و مکان است، اوج بگیرد و با قدرت مطلقه و نامحدود «مبدأ» لَمْ یَزَلْ و لَا یَزَالْ هستی آشنا گردد.

در آن موقع است که علامت سؤال (؟) توأم با تعجب و حیرت، از جبین فکر بشر محو می‌شود و سراپا یقین و ایمان گردیده و سر تسلیم و رضا در برابر «خدا» فرو می‌آورد و کمترین شک و تردیدی در کار حق تعالی به قلب خود راه نمی‌دهد. چه آنکه می‌بیند آفتاب حق بر همه جا تابیده و بر همه چیز هستی داده است و آنچه که در فکر و ادراک بشر بگنجد یا نگنجد در ساحت قدرت او (جلّ و علا) می‌گنجد و به محض اراده و خواست او لباس تحقّق و وجود می‌پوشد.

تصدیق می‌شود: اوست که عوامل قهار طبیعت را آفریده و به هر یک خاصیتی داده است و هم اوست که از هر یک بخواهد سلب خاصیت نموده و بی‌اثرش می‌سازد. اوست که آتش آفریده و خاصیت «سوزاندن» به آن داده است و هر دم که بخواهد سلب خاصیت کرده و شعله‌های سوزان آتش را تبدیل به لاله و ریحان می‌گرداند.^۱

اوست که دریا آفریده و امواج پرتلاطم آب را فرو کِشده و مهلک قرار داده است، وقتی که بخواهد همان دریای مواج را زیر پای پیغمبر و اتباعش به صورت جاده و راهی هموار در می‌آورد که امواج متراکم آب بسان کوه‌های گران از هر دو جانب راه ایستاده و

۱- اشاره به داستان ابراهیم خلیل علیه‌السلام و آتش نمرودی است که در قرآن آمده است: «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ» (سوره انبیاء، آیه ۶۹)، گفتیم: ای آتش! سرد و سلامت باش بر ابراهیم.

قطره‌ای بر سر آن رهگذران نریزد تا آنان به سلامت بگذرند و به ساحل برسند.^۱

اوست که ساختمان بدن انسان را قابل تأثر و انفعال از گذشت زمان آفریده و او را طبعاً در مسیر پیری و ضعف تدریجی قوا افکنده است و هم اوست که ساختمان بدن حجت کبری و ولی اعظمش امام حجت بن الحسن (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را طوری ساخته است که هرگز متأثر از مرور زمان نگردیده و رو به پیری و ضعف قوا نرود. اوست که انسانی مرکب از عناصر گوناگون و مجهز به جهازات شگفت‌انگیز حیرت‌زا به وجود می‌آورد و پس از انقضای عمر موقت دنیایی وی، او را می‌میراند و تبدیل به خاکش می‌سازد و هم اوست که بار دیگر آن ذرات پخش و پراکنده‌ی انسان را جمع‌آوری نموده و از نو زنده‌اش می‌گرداند و به کیفر و پاداشش می‌رساند. آیا این چنین تصرف و تصرف و دگرگون ساختن از ناحیه‌ی آن قدرت بی‌پایان در صحنه‌ی طبیعت، تعجب‌زا و شگفت‌آور است؟

﴿وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَإِذَا كُنَّا تُرَاباً أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾^۲

اگر تو را عجب می‌آید [از کار منکران] پس عجب از گفتار آنان [بسی به مورد

است که می‌گویند] آیا وقتی خاک شدیم باز از نو آفریده خواهیم شد؟

﴿وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا ۖ أَوْ لَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكْ شَيْئاً﴾^۳

انسان [از روی تعجب] می‌گوید: آیا وقتی من مُردم، باز در آینده از قبر، زنده

بیرون آورده می‌شوم؟ آیا این انسان به یاد نمی‌آورد که پیش از این، چیزی

نبود و ما او را آفریدیم [از عدم به وجودش آوردیم]؟

حال در سوره‌ی مورد تفسیر (سوره‌ی قیامت) نیز برای دفع استبعاد از فکر بشر، تکیه

به مسأله‌ی «قدرت» نموده است که:

﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنَّنَا نَجْمَعُ عِظَامَهُ ۖ بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ﴾

۱- اشاره به داستان عبور حضرت موسی (علیه السلام) و قوم وی از دریاست که قرآن کریم می‌فرماید: «فَأَوْخَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَضْرِبْ بِعَصَاكَ الْيَمْرَ ۖ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فُوْقٍ كَالطُّوْدِ الْعَظِيمِ» (سوره‌ی شعراء، آیه‌ی ۶۳)، به موسی (علیه السلام) وحی کردیم که عصای خود را به دریا بزن، پس دریا شکافته شد و هر پاره‌ای از آن مانند کوهی بزرگ گردید.

۲- سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۵.

۳- سوره‌ی مریم، آیات ۶۶ و ۶۷.

آیا انسان چنین می‌پندارد که ما هرگز استخوان‌های او را جمع نخواهیم کرد؟ آری ما، قادر و توانا بر این کار می‌باشیم و آنچنان قدرت ما، دقیق و لطیف و عمیق است که حتی سرانگشتان او را نیز به طور تمام و کمال می‌سازیم. یعنی انسان را با تمام خصوصیات نخستین صورت خلقتش که در دنیا داشت بر می‌گردانیم و از کوچکترین عضو و باریکترین شکل و هیئت عضوی فروگذار نمی‌کنیم و حتی موج‌های لطیف و خطوط دقیق سرانگشتانش را به همان ترتیب اولش تجدید می‌نماییم.

تجدید خلقت «بنان» نشانه‌ی کمال قدرت خدای سبحان

«بنان» در لغت به دو معنی آمده است: انگشتان^۱ - سرانگشتان^۲.

آیه‌ی شریفه در میان تمام اعضاء و جوارح انسان با آن همه کثرت و اعجاب در خلقت که دارند، «بنان» یعنی انگشتان یا سرانگشتان را بالخصوص اسم برده و تجدید خلقت آن را پس از مرگ، نشان کمال قدرت، معرفی فرموده است و این شاید از آن نظر باشد که خصوصیات عدد و کیفیت ترکیب و ترتیب و تفاوت در بلندی و کوتاهی انگشتان که در معرض دید همه کس قرار گرفته و عارف و عامی از فواید عجیب و شگفت‌انگیز آن باخبرند، از نشانه‌های بارز قدرت توأم با علم و حکمت خالق مَنّان می‌باشد که چگونه به انواع حوائج و نیازمندی‌های بسیار خفّی و لطیفی که تا در طول زندگی برای انسان پیش نیاید خود انسان نیز توجّهی به آن ندارد، دقیقاً توجّه شده و آنگاه با اندازه‌گیری مخصوص و تناسب‌بینی عجیب به اقسام جهازات گوناگون از داخل و خارج تجهیز گردیده است که حقّاً در خور اندیشه و شایان تفکر است.

با آنکه «انگشتان»، همه در ردیف یکدیگر برادروار ایستاده‌اند و همچون غلامان مطیع چُست و چابک بی‌اُجر و مُزد، آماده‌ی خدمتند. ولی در عین حال چنان نیستند که از هر جهت تشابه در خلقت داشته و خالی از تفاوت باشند. آخر، نه مگر انسان در زندگی محتاج به افعال گوناگون و حرکات مختلف است و لذا به حکم ضرورت، طبیعی است که باید عاملان و کارپردازان نیز متفاوت در خلقت بوده و هر یک به وسایل و ابزار کار

۱- مفردات راغب و المنجد و لسان العرب.

۲- المنجد و لسان العرب.

مخصوص به خود مجهّز باشند. به همین جهت می‌بینیم انگشت «ابهام» با شکل خاصّ و ممتازی که دارد در فاصله‌ی معینی بیش از فواصل دیگر انگشتان قرار گرفته است، به طوری که می‌تواند در کمال سهولت و آسانی بچرخد و خود را به تمام نقاط کف دست برساند و در مواقع ضرورت و انجام کارهای گوناگون به کمک سایر انگشتان بشتابد و با هر یک از آنها به قدر حاجت در تماس لازم باشد و حال آنکه چنین وسعت میدان کار و آزادی در عمل برای دیگر انگشتان مقرّر نشده است و هم مشاهده می‌کنیم که انگشت‌ها به هنگام هر کاری از کارهای مختلف، از دادن و گرفتن و قبض و بسط و جذب و دفع و انحاء حرکات لطیفه و اعمال طریفه به اشکال گوناگون در می‌آیند؛ با به هم پیوستن و از هم جدا گشتن و خم و راست شدن و باز و نیم باز بودن و انبساط و انقباض پیدا کردن، مشکلات بزرگی را حل می‌کنند و رفع حوائج بسیار می‌نمایند.

گاه در هم فرو رفته و در آغوش یکدیگر فشرده می‌شوند و به صورت «مشت گره کرده» بر سر و گردن دشمن فرود می‌آیند؛ گاه دیگر مُنبَسَط گشته و مانند «طبق» حامل اشیاء می‌شوند؛ گاهی به حالت نیم باز، در کنار هم قرار گرفته و همچون کاسه‌ای وسیله‌ی خوردن و آشامیدن می‌گردند، در شرایط دیگری هم کار «جاروب» می‌کنند و هم به کار «پارو» می‌خورند؛ هم برای «اخذ» و گرفتن چیزی مورد استفاده واقع می‌شوند و هم وسیله‌ی «اعطاء» و دادن شیء قرار می‌گیرند.

دیگر آنکه می‌بینیم هر انگشتی دارای سه بند است (به استثنای «شست» که دو بند دارد) و بند آخر، به طرزی جالب و زیبا به سلاح «ناخن» مسلّح گشته است که علاوه بر جنبه‌ی زیبایی و جمالی، از نظر برخورد های فراوان که سرانگشت‌ها با اجسام گوناگون دارند، ناخن‌ها تکیه‌گاه خوب و ستون محکم و محافظ لازمی هستند که به هنگام تماس با اشیاء خشن در حفاظت انگشتان تأثیر مسلّم دارند و بر نیروی مقاومت آنها می‌افزایند و مخصوصاً در بعضی از کارهای دقیق و صنعت‌های ظریف و التقاط و برچیدن اشیاء ریز، ناخن، تنها وسیله و ابزار کار است که بدون آن، هم سر انگشتان در معرض آفات فراوان واقع می‌شوند و هم دست عاجز از کار می‌گردد.

اینها که بیان شد، نمونه‌ی بسیار ناچیزی است از فواید و مصالح خارج از شمار این عضو به ظاهر کوچک جسمانی انسان که هر چه بر نیروی اکتشافی علم و تحقیق بشر

افزوده شود، درِیچه‌های تازه‌تری به عالم اسرار و حکمت خلقت آن گشوده می‌گردد و افکار دقیق و کنج‌کاو دانشمندان را در برابر شاهکار بدیع و ریزه کاری‌های لطیفی که در چگونگی تشکیل «بنان» و تنظیم خطوط بسیار باریک و موج‌های تو در تو و به هم پیچیده‌ی سر انگشتان، به کار رفته است به حیرت و اعجاب وا می‌دارد. تا آنجا که می‌گویند:^۱ از مشخصات فردی هر انسان، موج‌های باریک و خطوط مارپیچ نوک انگشتان دست اوست. یعنی خطوط سر انگشت هر فردی منحصر به خود او می‌باشد و در این خصوصیت تشابهی میان دو نفر انسان وجود ندارد^۲ و به همین جهت، طریق «انگشت نگاری» که ساده‌ترین و در عین حال روشن‌ترین راه ضبط هویت و شخصیت هر فردی است، در دنیای علم و تمدن مورد توجه واقع شده است که در موارد تحکیم اقراریر و تصحیح اسناد و مدارک و احراز هویت اشخاص و شناختن مجرمین، معمولاً به در محاکم و مقامات قضایی و غیر آن قرار گرفته و راه انکار بعد از اقرار را به روی تجاوزگران بسته است و به گفته‌ی «دکتر الکسیس کارل» «اثر انگشت، امضای حقیقی ماست».^۳

اعتراف یک دانشمند آلمانی به «اعجاز» قرآن مجید!

«طنطاوی» در تفسیر خود، ذیل همین آیه می‌گوید: دوست من «محمود بک سالم» که اکثر دوران زندگی‌اش را در اروپا و فرانسه گذرانده است، ضمن یک سخنرانی در یک مجمع عظیم مصری چنین گفت:

چندی پیش یک دانشمند آلمانی، مسلمان شد؛ وقتی از سبب گرایش او به اسلام پرسیدند، گفت: علت اسلام من این آیه از قرآن بود: ﴿بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ﴾؛ چه آنکه من دیدم مسأله‌ی انحصار خطوط سر انگشت هر فردی به خودش و عدم تشابه بین افراد بشر در این خصوصیت و متداول گشتن موضوع «انگشت نگاری» در محاکم قضایی بر اساس همین جهت، از مُکَشِّفات علمی عصر اخیر است و تا پیش از اواخر قرن نوزدهم میلادی، حتی در مراکز علمی و دانش پژوهی اروپا نیز از این مطلب، نام و نشانی به میان

۱- تفسیر طنطاوی، ذیل همین آیه.

۲- البته هر فرد انسان به طوری که از گفتار دانشمندان به دست می‌آید از جهات عدیده‌ای دارای مشخصات فردی و صفات مخصوص و منحصر به خود می‌باشد که یکی از آنها خطوط سر انگشتان است.

۳- انسان، موجود ناشناخته، ص ۲۶۸.

نبوده است، تا چه رسد به اینکه عرب عصر جاهلی، پی به این حقیقت علمی برده و آن را به زبان آورده باشد. حال که می‌بینم قرآن، در زمان حکومت «جهل» و بی‌خبری و دوازده قرن پیش از توجه دانشمندان بشری پرده از روی این واقعیت موجود در کارگاه خلقت برداشته است، پس به طور یقین پی می‌برم که «قرآن» کلام خداست، نه کلام بشر و همین موجب ایمان و اسلام من گردید.

بنابراین می‌شود همین جهت و خصوصیت قابل توجه را هم دخیل در اهتمام به ذکر «بنان» در آیه‌ی شریفه قرار داد که (محتماً) اشاره به این باشد که قدرت ما، در حفظ هویت افراد بشر و اعاده‌ی شخصیت جامع‌الاطراف هر فردی در قیامت تا آنجاست که می‌توانیم آنچنان بدن‌هایی دنیایی را بعد از مرگ و تفرق اجزاء و متلاشی گشتن ذراتشان بار دیگر، حیات داده و با جمیع جزئیات و خصوصیات قبل از مرگ، به صحنه‌ی «محشر» بیاوریم که حتی خطوط بسیار باریک سرانگشتانشان نیز که حافظ شخصیت هر فردی است محفوظ بوده و کاملاً مساوی با خطوط بدنی دنیایی یعنی عین همان باشد!

﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ لَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ ۖ بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ﴾؛

از سنن الهی، جمع آوردن پراکنده‌ها و پراکنده کردن جمع شده‌ها

این انسان کنونی که مجموعه‌ی فراهم آمده‌ای است از عناصر گوناگون و ترکیب شده‌ی از اجزای فراوان، بدیهی است که از اوّل پیدایش به همین صورت جامع و کامل نبوده، بلکه ذرات وجود او با فواصل بسیار زیاد و دور از هم، پراکنده در همه جای عالم بوده است. مگر نه اینکه مبدأ تکون انسان، «نطفه» است و نطفه هم عصاره‌ای است از لقمه‌های غذا که مرگب از نان و گوشت و برنج و سبزی و انواع حبوبات و مواد دیگری است که آنها در آغاز به صورت آب و خاک و نور و هوا در آکناف جهان پخش بوده است.

دست قدرتی به کار افتاده و آن ذرات متشتت دور از هم را با علمی وسیع و تقدیری دقیق، از دامن اشعه‌ی آفتاب و امواج هوا و قطرات باران و اعماق دریاها و صخره‌های کوهستان و ریشه‌ی گیاهان و شیرهی درختان و دانه‌ها و میوه‌ها جمع آوری کرده و به صورت لقمه‌ای مشتمل بر انواع مواد غذایی درآورده و از مسیر خاص تحویل دستگاه هاضمه داده است. آنجا هم تحولاتی به وجود آمده و عاقبت، داخل خون گردیده و در تمام

نقاط بدن پخش شده است. یعنی بار دیگر «تَجْمَعُ» اجزاء، مبدل به «تَفْرُقُ» گردیده و هر جزئی به شکل ویژه و با خاصیت مخصوصی، به گوشه‌ای از زوایای بدن منتقل شده است. سپس مجدداً از تمام آن مواد پراکنده در اصقاع بدن، شلاله‌گیری به عمل آمده و نُطفه‌ی انسان ساخته شده است. یعنی از نو «تَفْرُقُ» به «تَجْمَعُ» گراییده و سرانجام، بعد از طئی مراحل دارای نظم و حساب، به صورت یک پیکر انسان زنده‌ی جامع‌الاجزاء از مادر تولد یافته است. بار سوم باز پس از انقضای عمر دنیوی، انسان می‌میرد و جسمش تبدیل به خاک و خاکش به زوایا و اقطار جهان پخش می‌گردد. یعنی مجدداً مشکله‌ی تَفْرِیقِ مُجْتَمِع و تَشْتِیتِ مُؤْتَلَف پیش می‌آید.

تا اینجا چنانکه دیدیم اجزای وجود جسمانی انسان، در مراحل سیر خود مکرراً دستخوش امواج «تَشْتِیت» و «تَفْرِیق» بوده و چندین بار تحت حساب دقیق و منظمی از «تَفْرُق» به «تَجْمَع» آمده و سپس از «تَجْمَع» رو به «تَفْرُق» رفته است.

بنابراین چه استبعاد از اینکه برای آخرین بار که روز «حشر» و «معاد» است همان قدرت علیم و حکیمی که در مراحل پیشین بر اساس حکم و مصالح عالی‌ه‌ی الهیّه، «جمع متفرقات و تفریق مجتمعات» دأب و دیدنش^۱ بوده است، مجدداً همان اجزای پراکنده‌ی انسان را از زوایای جهان، جمع‌آوری نموده و از نو به صورت انسان جامع و کامل درآورد؟ ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ لَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ ۖ بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ﴾^۲

توجه به چگونگی آفرینش نخستین

قرآن حکیم در ردّ منکرین اعاده‌ی انسان به صورت اوّلین‌اش می‌فرماید:

﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ﴾^۲

آیا درباره‌ی آن «منیی» که در «رحم» می‌ریزند تفکر نموده‌اید؟

تا از سرگذشت مراحل پیشینش به تطوّرات و دگرگونی‌های بعد از ایش پی ببرید و بفهمید آن کس که مُشتتات را جمع کرده و انسان ساخته است، همان کس بار دیگر

۱- دأب: و دیدن:

۲- سوره‌ی واقعه، آیه‌ی ۵۸.

متفرقات پیکر انسان را جمع کرده و انسان خواهد ساخت.

﴿قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ...﴾^۱

بگو: استخوان‌های خاک شده را آن کسی زنده می‌کند که بار اول همو آنها را

از عدم به وجود آورده است...

﴿نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ﴿۱﴾ عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ
أَمْثَالَكُمْ وَ نُنشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۲﴾ وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا
تَذَكَّرُونَ﴾^۲

ما، مغلوب [هیچ قدرتی] نمی‌شویم و قادر بر این هستیم که افرادی مثل شما را

در جای شما قرار داده و شما را در آنچه که نمی‌دانید [از خلقت اخروی] ایجاد

نماییم و محققاً نشأه اول را [که دنیا است] دانسته‌اید، پس چرا متذکر نمی‌شوید؟

آن قدرتی که شما را از عالم «رحم» به عالم «دنیا» کشید در حالتی که شما بی‌خبر از

این عالم بودید، همان قدرت است که شما را از این «نشأه» به «نشأه» دیگری خواهد کشید

در حالتی که فعلاً بی‌خبر از وضع و حال آن نشأه می‌باشید. شما که از تطورات عالم

نخستین، باخبر شده‌اید و چگونگی آفرینش «موجود مسبوق به عدم» و «تجمع بعد از تفرق»

را مشاهده نموده‌اید، پس چرا متذکر این «سنت جاریه‌ی» در عالم نمی‌گردید؟

این جهان و آن جهان زاید ابد هر سبب مادر، اثر از وی ولد

چون اثر زاید آن هم شد سبب تا بزاید او اثرهای عجب

این سبب‌ها نسل بر نسل است لیک دیده‌ای باید مَنور نیک نیک

﴿وَ يَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَاتَ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا ﴿۱﴾ أَوْ لَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ

أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئًا ﴿۲﴾ فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَ الشَّيَاطِينَ ثُمَّ

لَنُخْضِرَّنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا﴾^۳

انسان [از روی تعجب] می‌گوید: آیا من پس از اینکه مُردم [از خاک] زنده

بیرون آورده می‌شوم؟ آیا انسان به یاد ندارد که در گذشته، چیزی نبوده و ما

۱- سوره‌ی یس، آیه‌ی ۷۹.

۲- سوهی واقع، آیات ۶۰ تا ۶۲.

۳- سوره‌ی مریم، آیات ۶۶ تا ۶۸.

خلقش کرده‌ایم؟ حال، به پروردگارت قسم [ای رسول مکرم] که به طور قطع آنها را با شیاطین جمعشان خواهیم کرد. آنگاه همه را در حالی که به زانو درآمده‌اند در گرداگرد جهنم حاضرشان خواهیم ساخت.

﴿أَفَعَيَّنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ...﴾^۱

آیا ما، در آفرینش نخستین [که نظام مشهود جهان را از عدم به وجود آوردیم] هیچ عاجز شدیم [تا از تجدید خلقت انسان در قیامت، در مانده و عاجز شویم، حاشا]...

﴿...كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدًّا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ﴾^۲

...آفرینش را همانگونه که نخستین بار آغاز نموده‌ایم [مجدداً به همان سهولت و آسانی] [عاده‌اش می‌کنیم] [و جهان و جهانیان را پس از [فناء، به آفرینش دوم بر می‌گردانیم] وعده‌ای است کرده‌ایم و وفای به آن به عهده‌ی ماست، به طور مسلم ما انجام دهنده‌ی آن می‌باشیم.

﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَغْيَ بِخَلْقِهِنَّ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ بَلَىٰ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۳

آیا ندیدند [نیندیشیدند] خدا آن کسی که آسمان‌ها و زمین را آفرید و از آفریدن آنها ناتوان نگردید، تواناست بر اینکه مرده‌ها را زنده کند. آری محققاً او بر هر چیزی تواناست.

اصل بقاء ماده به زبان علم

هر چه زبان علم گویاتر می‌شود و چراغ دانش فروزان‌تر می‌گردد، بهتر و عالی‌تر می‌تواند حقایق ریشه‌دار اسلام را بیان نماید و پرده از روی اسرار معارف و احکام آسمانی قرآن بردارد. آری بر خلاف انتظار ماده‌پرستان مغرور تا آنجا که نورافکن علم توانسته است اشعه‌ی خود را بفروشد و با پژوهش‌ها و کاوش‌های پیگیر و دامنه‌دار علمی به کشف دقائق و اسرار بپردازد، دیده است یالِّلَعَجَب، بیانات روشنگر دینی، قرن‌ها پیش از او جلوتر رفته و

۱- سوره‌ی ق، آیه‌ی ۱۵.

۲- سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۱۰۴.

۳- سوره‌ی احقاف، آیه‌ی ۳۳.

پاسداران دین در پرتو آفتاب وحی با حقایق برتری آشنا بوده‌اند و پیروان خود را بی‌رنج کاوشگری‌های صَعْبُ الْمَنَال و در عین حال مُمْكِنُ الْخَطَاۃ علمی و فلسفی! به چشمه‌سارهای صاف خالی از کدورت معارف و شناخت «مبدأ و معاد» و اقسام محتویات عالم هستی آنچنان که هست رسانیده‌اند!

راهی را که دانشمندان بشری، طی قرن‌های متمادی با پای چوبین استدلال‌ات فلسفی و یا تجربه و آزمایش‌های علمی می‌پیمایند و سرانجام از نظر احتمال اشتباه و خطا که در محصولات فکری و تجربی خود می‌دهند از اظهار نظر قطعی خودداری نموده و آراء و نتایج افکار خود را به صورت فرضیه و تئوری مطرح می‌کنند. یعنی نظریات علمی خود را در مسیر تکامل افکار آیندگان دیده و طبعاً از دادن یک نظر صد در صد قطعی غیر قابل تخطئه پرهیز می‌نمایند. آری این راه را باورداران وحی و نبوت و تسلیم شوندگان در برابر قرآن و عترت تنها با یک «اسلام» و تصدیق و پذیرش، بدون هرگونه رنج و تعب پیموده‌اند و عقیده‌ی خود را نیز با اطمینانی تمام و قاطعیتی صد در صد دارای احکام و اتقان اظهار نموده‌اند و می‌نمایند و ابداً ترس زلزله و انهدام از ناحیه‌ی افکار متکامل آیندگان نسبت به اساس عقیده و ایمان خویش درباره‌ی حقایق عالم به خود راه نمی‌دهند و با کمال قوت ایمان و یقین می‌گویند:

﴿...إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ ۖ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ
تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾^۱

...حقیقت اینکه آن [قرآن] کتاب قاهری است که باطل نه از پیش‌رو و نه از پشت سر، راه بدو نمی‌یابد [واقعیت گذشته و آینده‌ی جهان، همان است که قرآن نظر داده است و می‌دهد] چه آن که آن، فرود آمده‌ی از جانب حکیمی ستوده است.

منطق قرآن، ملاک است نه نظریات علمی دانشمندان

بنابراین اگر نظریه‌ای از نظریات علمی دانشمندان بشری، با حقیقتی از حقایق قرآنی و عقیده‌ای از عقاید مسلمة دینی موافق درآمد، در این صورت وظیفه‌ی علم و

صاحب‌نظران علمی است که بس شوق و شعف از خود نشان داده و احساس عظمت و رفعت از این فتح علمی و کشف حقیقی در خود بنمایند و سر به آسمان عزّ و افتخار و شرف بسایند و جدّاً به روشنی فکر و سلامت نیروی عقل خود ببالند که راه صحیح درک حقیقت را به درستی و سلامت پیموده‌اند، از ضلالت و کجروی‌های فکری در امان مانده و سالمّاً به مقصد رسیده‌اند و به گوشه‌ای از حقایق عالی‌ه‌ی قرآن که نشان دهنده‌ی واقعیات اصیل جهان است پی برده‌اند. نه این که این نظریه‌ی علمی مثلاً مایه‌ی افتخار قرآن و پیروان قرآن باشد که آنها به جای دیگران، طبل شادی بکوبند و اظهار شعف بنمایند که الْبِشَارَةُ الْبِشَارَةُ: قرآن ما یا گفتار امامان ما علیهم‌السلام آن چنان اصیل است که مورد تصدیق فلان دانشمند یهودی یا مسیحی یا فلان روان‌کاو طبیعی مسلک دَهْری مَشْرَب واقع شده و گفتار خدا و سفیران خدا با نظریه‌ی علمی آن پیشتازان میدان علم و صنعت موافق درآمده است!

درست مانند این که یک آدم جاهل و بی‌سوادى بر حسب اتّفاق درباره‌ی یک مطلب غامض علمی سخنی مطابق با حق و صواب بگوید و آن سخن با نظر دانشمندی عظیم و حکیمی جلیل و متین موافق درآید. آنگاه اتباع و پیروان آن عالم جلیل، غریو شادی سر داده و جشن بگیرند که هله ای یاران به عظمت و جلالت مقام علمی مقتدا و پیشوای عظیم الشّان ما پی ببرید، آنچنان نظرش صائب و علمش محیط است که با گفتار آن مرد جاهل عامی، مطابق درآمده است!

آیا انصافاً این عمل تجلیل از شخصیت آن عالم و حکیم محسوب می‌گردد؟ یا به عکس، تحقیر مقام او و توهین به شأن رفیع وی تلقی می‌شود؟

آری بشر جایز الخطا که هزاران اشتباه و غلط در سیر فکری او محتمل است، اگر اتّفاقاً راه تفکر خود را به سلامت پیموده و سرانجام با منطق قرآن که وحی خدا و مصون از هرگونه خطاست موافق درآمد، طبیعی است که او باید به خود ببالد و از این توافق فکری با کتاب حق مشعوف گردد و صدها آفرین به نیروی درک و تعقلش بگوید؛ نه این که حاملان وحی خدا و اتباع امامان معصوم علیهم‌السلام از خطا به این تطابق نظر بنازند و آن را ملاک اصالت مذهب خود بدانند! چه آن که رمز اصالت منطق قرآن در خود قرآن است که فرود آمده از مبدأ لَمْ یَزَلْ و لایزال هستی است. مبدئی که نظام‌بخش به کائنات و آفریدگار نوامیس طبیعی است. لذا قرآن تنها نسخه‌ی اصل و میزان صحیح در بیان حقایق وجود است

و سایر افکار و آراء علمی و فلسفی از هر قبیل که باشد باید عرضیه‌ی به قرآن گردد تا ملاک صحت و بطلان‌شان روشن شود و در صورت مابینت یک یا چند نظریه‌ی علمی مثلاً با نصوص قرآن (به فرض وقوع) بدیهی است که باید حکم به بطلان آن نظریات داده شود که یا دانشمندان در سیر علمی خود دچار اشتباه شده‌اند و به خطا رفته‌اند و یا آن که هنوز نیروی درک آن حقیقت در فکر بشر کنونی پیدا نشده و ممکن است در آینده و تدریجاً در مسیر تکامل فکری پیش رفته و قادر بر درک آن بشوند و یا الی الابد توانایی درک آن را در خود نیابند.

بنابراین اگر گاهی دیده می‌شود که بعضی از گویندگان بزرگ و یا نویسندگان و دانشمندان دینی برای اثبات اصالت و حقیقت اصلی از اصول و یا حکمی از احکام شرع مقدس اسلام به آراء و نظریات علمی دانشمندان بشری استناد می‌نمایند این نه از آن جهت است که آنها مرعوب علم و دانش بشری واقع شده‌اند و می‌خواهند وحی را با سیر فکری دانشمندان منطبق سازند و از آنها صحه بگیرند، خیر چنین نیست. بلکه آن بزرگان می‌بینند در میان مردمی واقع شده‌اند که توده‌ی آنان مرعوب تکامل علمی و پیشرفت صنعتی دنیای مادی گردیده‌اند و به کلی از درک معنای وحی و نبوت و امامت عاجز و از شناخت موقعیت فوق طبیعی قرآن ناآگاه و بی‌بهره‌اند؛ تا آنجا که صلاحیت و اهلیت بیان حقایق عالم وجود را منحصر در افکار دانشمندان علوم طبیعی دانسته و اکتشاف علمی آنان را میزان صحیح در تفسیر کائنات می‌شناسند و نتیجتاً به هرگونه سخن که بر می‌خورند و با هر نوع عقیده‌ای که مواجه می‌شوند فوراً برای تشخیص صحیح یا ناصحیح بودن آن، سراغ آراء و نظریات صاحب‌نظران در فنون و رشته‌های علوم مادی می‌روند و از آنها نظر می‌طلبند و در صورت عدم توافق، در قبول آن عقیده و حکم ابراز تردید می‌کنند و یا با قاطعیتی تمام آن را باطل و بی‌اساس اعلام می‌نمایند، اگرچه گوینده‌ی آن سخن و صاحب آن عقیده و حکم (العیاذ بالله) پیغمبران و امامان علیهم‌السلام یعنی نمایندگان خاص حضرت حق باشند. نَسْتَجِیرُ بِاللّٰهِ مِنَ الْجَهْلِ وَالْعَمٰی.

جای آن است کله خون موج زند در دل لعل

زین تغابن که خرف می‌شکند بازارش

این است که بعض نویسندگان و گویندگان از دانشمندان دینی که با این گروه مردم

خودباخته و جاهل مواجه می‌شوند از باب ضرورت و ناچاری از طریق جدال حسن به حکم آیه‌ی «و جادلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»^۱ وارد شده و احکام و عقاید حقّی اسلامی را با آراء و تحقیقات علمی دانشمندان که مورد تصدیق توده‌ی مردم روز است تطبیق و تفسیر می‌نمایند تا شاید از این راه بتوانند افکار مرعوب و به اصطلاح «غریزده‌ی» نسل جدید را به خضوع در پیشگاه وحی و نبوّت و امامت وا دارند. هر چند این کار برخلاف میل باطنی و ایمان قلبی خود آن بزرگان می‌باشد، ولی چه می‌شود کرد؟ این هم یک نوع ابتلا و گرفتاری عصری است که فعلاً پیش آمده و حقیقت وارونه گشته است، «اصل»، انقلاب به «فرع» پیدا کرده و فرع مبدّل به اصل شده است! و چاره‌ای هم جز مماشات و مدارا با مردم این چینی در این شرایط کنونی به نظر نمی‌رسد.

چون که با کودک سر و کارت فتاد پس زبان کودکان باید گشاد

آری ما هم معتقدیم از نظر دفع استبعاد و تقریب به اذهان نسل جوان و یا ایجاد حال طمأنینه و آرامش در قلوب اهل ایمان، نیکو است که عطف توجّهی به بررسی‌ها و کاوشگری‌های علمی ارباب دانش بشود و از تحقیقات علمی و تجربی آنان که در حدّ خود دارای ارزش و احترام بسیار بوده و شایان تقدیر و تکریم می‌باشند در راه تفهیم و آشنا نمودن مردم با اصالت و حکمت قرآن و گفتار امامان علیهم‌السلام استعانتی حاصل گردد. تا مسأله‌ی اعجاز قرآن و فوق‌الطبیعه بودن موضوع وحی و نبوّت و امامت در افکار مردم نخواستگی که خود را در جُنب مظاهر علم و صنعت روز باخته‌اند، مسلّم گشته و از سورت انکار و یا شکّ و استبعادشان کاسته شود.

البته این کار از آن نظر که بیان شد کاری است بسیار ارزنده و نیکو، و ترغیبات مؤکّدی که در لسان آیات و روایات درباره‌ی تحصیل علم و تفکر در عالم کون و فحوص در زمین و آسمان رسیده است شاهد گویای مطلب است. امّا مشروط به این که این عمل توأم با حزم و احتیاط و رعایت اطراف و جوانب کار انجام پذیرد و به اصطلاح از دست به عصا راه رفتن غفلت نشود. یعنی هرگز این غرور، دامنگیر کسی نگردد که افکار و نظریات علمی دانشمندان بشری را حقّ محض و صددرصد مُصیب به واقع پندارد تا حدّی که آنها را

۱- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۱۲۵؛ یعنی با آنان به روشی که بهتر است مجادله کن.

با قاطعیتی تمام مفسر واقعی قرآن خدا دانسته و احکام و معارف حقّی آن کتاب عزیز الهی را با نتایج فکری و تجربی جایزالخطای آنان توجیه نماید.

چه آنکه افکار دانشمندان بشری به حکم طبیعت مشمول قانون تکامل است و مآلاً در معرض انهدام ارکان و تغیر و تبدل قهری قرار خواهد گرفت. اما حقایق قرآن به (استثنای یک سلسله مقرّرات مربوط به اوضاع اجتماعی و اقتصادی و نظامی و نظایر آن که طبعاً بر حسب تحوّل زندگی عصری، قابل تغیر می باشد و اختیار تنظیم و تطبیق آن با احکام ثابتۀ شرع مقدّس به دست حاکم شرعی و ولیّ امر مسلمین داده شده است) حقایقی است ثابت و عاری از هرگونه خطا و منزه از هر نوع اشتباه و لذا تقریر و توجیه احکام و معارف قرآن با معیار و میزان آراء علمی دانشمندان، یکی از خطرات بزرگش همین است که اگر زمانی بر اساس ناموس طبیعی تکامل افکار، آن آراء علمی دگرگون شود و ناصحیح از آب درآید، طبعاً ناصحیح بودن احکام و معارف قرآن را (العیاذ بالله) در نظر بسیاری از مردم عاری از ثبات نظر، مسلم خواهد نمود و از این راه لطمه ای شدید و صدمه ای عظیم بر عقیده و ایمان، مردم ناپخته ی در ایمان وارد خواهد ساخت.

به همین جهت ما در عین حالی که خود را برای بهتر فهمیدن آیات معارف قرآن که مربوط به حقایق ریشه دار عالم کون است، طبق دستور خود قرآن حکیم موظّف به تفکر و تحقیق علمی و استفاده ی از تتبّعات و بررسی های دانشمندان بزرگ بشری می دانیم؛ مع الوصف از نظر ایمان و اعتقاد به حقّیت قرآن و اتقان و احکام بیاناتش هیچ گونه نیازی به نتایج فکری و آراء علمی دانشمندان در خود نمی بینیم و اصالتی در این مرحله (مرحله ی عقیده و ایمان به صدق و حقّیت قرآن) برای سیر فکری و محصولات تجربی آنان قائل نمی باشیم و ردّ و قبول آنها را به چیزی نمی گیریم. چه آنکه ما قرآن را وحی و گفتار خدای منزه از هرگونه خطا می دانیم و آراء علمی را محصول فکر ممکن الاشتباه و تراوش مغزی بشر جایزالخطا می شناسیم. ما قرآن را آسمانی و علم بشر را زمینی می دانیم.

به همین جهت تا آنجا که نظریات علمی دانشمندان با اصول معارف و احکام متقنه ی «قرآن» موافق درآمد، تسلیم آن گشته و از صاحب نظران تقدیر و تکریم می نماییم، ولی همین که نظریه ای با نصوص قرآن مباینت نشان داد، آن را با قاطعیتی تمام از حیز اعتبار انداخته و از ارزش علمی و واقع نگری ساقطش می شناسیم، هر چند آن نظریه از

متفکرترین مغزهای دانشمندان جهان تراوش کرده و مقبول تمام صاحب‌نظران عالم باشد. چه آن که مَباین با «حق» جز «باطل» چیز دیگری نخواهد بود.

﴿...فَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ...﴾^۱

...بعد حق، جز ضلال و گمراهی چه خواهد بود...؟

حال، از جمله‌ی آراء علمی که بیان شده و تا حدی با اصل «معاد» قرآن موافق درآمده است، مسأله‌ی «بقای ماده» است که به وسیله‌ی یک دانشمند شیمیست فرانسوی به نام «لاوازیه» در جهان علم عرضه شده و سپس تکمیل گردیده و با تعبیری واقعی تر به صورت «بقای ماده - انرژی» بیان شده است. یعنی فکر بشر، بعد از سیر در مراحل گوناگون علمی و پیمودن راه‌های پر پیچ و خم تجربی، تقریباً در اواخر قرن نوزدهم میلادی به اینجا منتهی شد که: مواد جهان دارای «بقاء» و «ثبات» است. فناء و نابودی ابداً در «ماده‌ی» عالم راه ندارد. آنچه که موجود و معدوم می‌شود، اشکال و صوری است که عارض بر «ماده» می‌شود و بعد از چندی از بین رفته و شکل و صورت دیگری جای آن را می‌گیرد.

از باب مثل، ما اگر درختی را بسوزانیم می‌بینیم شعله‌های آتش از آن برخاست و توأم با مقداری دود در هوا پراکنده و ناپدید گردید و اندکی هم خاکستر در زمین باقی ماند؛ پیش خود فکر می‌کنیم درخت به آن بزرگی در اثر سوختن، تبدیل به مشتی خاکستر شد و سایر اجزایش به کلی نابود گردیده و از بین رفت. در صورتی که چنین نیست و اصل علمی «بقاء ماده» این مطلب را منکر است و می‌گوید: خیر، هیچ چیز از اجزای آن درخت و ذره‌ای از ذرات آن نابود نشده و از بین نرفته است، بلکه تنها کاری که بر اثر سوختن آن صورت گرفته این است که: «مُرْكَبٌ مُنْحَلٌّ گردیده» و «اِئتلاف»، انقلاب به «افتراق» پیدا کرده است.

اجزای ترکیب یافته‌ی درخت، از هم جدا گشته و در لابه‌لای ذرات هوا و زمین پراکنده شده است و اگر وسیله و ابزار مناسب و کافی به دست آید و بشود آن اجزاء و ذرات پراکنده‌ی در زمین و هوا را جمع‌آوری کرد و با هم ترکیب نمود، از نو، همان درخت اوّل بی هرگونه کم و کاست از حیث طول و عرض و ضخامت و شاخ و برگ و دیگر

خصوصیات تحقق ثانوی پیدا خواهد کرد.

پس بنابراین «اصل علمی»، در مسأله‌ی «مرگ انسان» نیز «بدن» متلاشی می‌شود و اجزایش از هم جدا و ذراتش در لابه‌لای خاک‌ها و امواج هوا و اندام گیاهان و ابدان حیوانات و احیاناً در ساختمان بدن انسان‌های دیگر پراکنده می‌گردد و صورت ترکیبی خود را به کلی از دست می‌دهد. اما آنچه مسلم است، از محدوده‌ی عالم «ماده» خارج نمی‌شود و فانی نمی‌گردد و به اصطلاح قرآن در «کتاب حَفِیْظ»^۱ جهان کاملاً مَضْبُوط و مَحْفُوظ است و به هنگام لزوم، از اعماق اقطار و اکناف جهان بیرون کشیده می‌شود و از نو به همان صورت اولیّه‌ی انسان با تمام مشخصات فردیّه‌اش بی‌کوچکترین کم و کاست بر می‌گردد. اعلام این «اصل علمی» به جهان، در واقع اعلام «انکار فنا» و شهادت به «بقاء ابدی» انسان است از زبان «علم» و راهیابی دانش بشری است به گوشه‌ای از اسرار و حقایق لطیفه‌ی «قرآن حکیم» که می‌فرماید:

﴿...فَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ ۖ أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ ۖ قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِیْظٌ﴾^۲

... کافران گفتند: این چیز عجیبی است، آیا وقتی مُردیم و خاک شدیم [مجدداً زنده می‌شویم] این بازگشتی است دور [از عقل، نه، تعجیبی ندارد] ما محققاً آنچه را که زمین از آنها می‌کاهد دانسته‌ایم و نزد ما کتابی است [لوح محفوظ]^۳ که حافظ و نگهدارنده است [جزئیات تمام اشیاء و تفصیل جمله‌ی موجودات را].

آیه‌ی شریفه به استفهام تعجب آمیز و استبعاد عامیانه‌ی مردم کافر، جواب می‌دهد که اینان می‌پندارند تفرّق اجزاء و متلاشی گشتن ذرات بدنشان موجب این می‌شود که آنان از قلمرو علم و قدرت ما خارج گردند و ما دیگر نتوانیم اجزاء بدن آنها را جمع‌آوری نموده و به حیات نوین بازشان گردانیم؛ ولی این، پنداری است باطل و استبعادی است نابجا. چه آنکه ما خوب می‌دانیم، زمین، از اجساد آنان چه مقدار می‌کاهد و می‌دانیم آن

۱- سوره‌ی ق، آیه‌ی ۴.

۲- سوره‌ی ق، آیات ۴۲ تا ۴۴.

۳- تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۳۶۸.

ذرات کم شده از ابدان به کجاها می روند و به چه شکل و صورتی در می آیند، جزء ساختمان چه موجوداتی می شود؛ تمام این تفصیل و جزئیات در «لوح محفوظ» (علم ما) و کتابی که نزد ماست کاملاً مضبوط و از کم شدن و گم گشتن مصون است. لذا هرگاه بخواهیم می توانیم آن ذرات پراکنده و ناپدید را در هر کجا و به هر صورتی که هستند جمع آوری کنیم و بار دیگر به صورت اولش برگردانیم.

این بیان - چنانکه پیداست - قانون علمی «بقاء ماده» را امضاء نموده و صحت آن را تصدیق می فرماید.

اشاره‌ای به شبهات در امر معاد

معمولاً به دنبال بحث «معاد»، شبهاتی را مطرح می کنند و جواب‌هایی می دهند از قبیل «شبهه‌ی آکل و مأکول» و «کمبود موادّ زمینی برای نوسازی ابدان انسان‌های اخروی» و نظایر اینها که در کتاب‌های مفصل مربوط به معاد در جریان بحث و بررسی قرار گرفته و پاسخ‌های گوناگون از جانب دانشمندان فنّ «عقاید» داده شده است.

البته ورود در این مطالب به جای خود، دارای حلاوت و شیرینی مخصوص بوده و حقّاً شایسته‌ی تشریح و حلّ و جواب می باشد، ولی چون ترس این می رود که سخن به درازا کشیده و کتاب از طور متعارف خود خارج شود لذا از ورود به بحث در آن خودداری کرده و علاقمندان را به کتب مربوطه‌ی به این باب ارجاع می نمایم.^۱

و ما تنها به یک نکته اشاره می کنیم و از این بحث می گذریم و آن نکته اینک: ما مسأله‌ی «مرگ» و «حیات در عالم برزخ» و سپس «نفخ در صور» و «عود ارواح بر اجساد در عالم حشر» و همچنین دیگر حقایق مربوط به جهان آخرت از: «صراط و میزان و حساب اعمال و بهشت و جهنّم و خلود در عذاب و نعمت»، تمام این مسائل را از متون آیات صریح «قرآن» به دست آورده و در مرکز اعتقاد و یقین قطعی خود نشانده‌ایم بی شک و تردید. اما راجع به خصوصیات و چگونگی این حقایق مقطوع و مسلم، چه بسا دلیل‌های قاطع و روشنی از ناحیه‌ی قرآن و معصومین علیهم‌السلام به دست ما نرسیده است و این نیز یا از آن

۱- به کتاب «کفایة الموحّدين» ج ۴، از ص ۱۸۷ تا ۲۰۱ و کتاب «معاد و جهان پس از مرگ» تألیف آقای ناصر مکارم، از ص ۳۱۹ تا ۳۴۰ و کتاب «به سوی جهان ابدی» تألیف آقای زین العابدین قربانی، از ص ۲۸۴ تا ۳۳۰ رجوع شود.

جهت است که ضرورتی برای درک و فهم آن مطالب در کار نبوده و لذا ائمه‌ی دین علیهم‌السلام به شرح و بیان آن نپرداخته‌اند و یا اساساً آن حقایق از سطح نیروهای ادراکی انسان دنیایی برتر بوده و در یک افق بسیار عالیت‌تر قرار گرفته‌اند و لذا مادام که انسان در تنگنای قوای محدود و دنیوی واقع شده است از درک آن حقایق نامحدود طبعاً قاصر و عاجز خواهد بود تا وقتی که بر اثر «تکامل» در وجود و «اشتداد» جوهر روحش به آن جهان منتهی گردد و آنگاه با شرایط آن جهانی‌اش به درک خصوصیات و چگونگی آن واقعیات فوق‌العاده وسیع و عظیم آخرت توانا شود.

حال، اینجا هم آنچه مسلم است و مورد اعتقاد قطعی ماست، موضوع «جمع‌آوری» اجساد متلاشی‌گشته و اجزای پراکنده‌ی آنها و سپس «نوسازی» انسان‌ها در عالم حشر است. اما دیگر، آیا این «جمع‌آوری» و «نوسازی» به چه کیفیت انجام می‌شود و قدرت نامحدود خدا از چه طریقی دست به این کار عجیب می‌زند و ذرات به هم مخلوط گردیده و «آکل و مأکول» یکدیگر واقع شده را چگونه از هم ممتاز گردانیده و از همین «مواد خاکی محدود زمین» بدن‌های بسیار خارج از حد شمار را می‌سازد و ارواح را به آنها بر می‌گرداند و آن جهان فوق‌العاده برتر از سطح فکر و وهم و خیال ما را به وجود می‌آورد؟ جداً مطلبی است که آنچنان که هست در ظرف ادراک و تصوّر ما نمی‌گنجد و انصافاً هم نظر قاطع و قانع‌کننده‌ای در این باب از کسی نرسیده است. آنچه هم گفته‌اند، اگرچه با دقت‌ها و بررسی‌های عمیق اظهار نظر نموده‌اند، اما مع ذلک کله، جز «فرضیه» و «احتمال» و «شاید اینچنین باشد» و «ممکن است آن چنان تصوّر شود» چیز دیگری به میان نیاورده‌اند.

البته باید تصدیق کرد که: **نظر به محدودیت فکر و قوای ادراکی انسان در این جهان، هم عروض «شبهات» به اذهان بشری در اینگونه مطالب مربوط به آن جهان، طبیعی است و هم نارسا بودن «پاسخ‌ها» و مبهم ماندن «حلّ شبهات» طبیعی خواهد بود و همیشه باید این دو واقعیت را در نظر داشت تا سکون و آرامش قلبی در این قبیل موارد حیرت‌زا به دست آید:**

۱- از یک طرف «علم» و «قدرت» ما، بسیار محدود و ناچیز است تا آنجا که باید به راستی، تعبیر به «جهل» و «عجز» شود.

۲- از طرف دیگر «علم» و «قدرت» و «هستی» خدا، نامحدود و بی‌پایان است که به

هیچ عنوان تحت اندازه گیری و تقدیر فکر بشر در نمی آید.

بنابراین، در عین اینکه اصل مسأله‌ی «جمع» و «احیاء» ابدان انسان‌ها در آن جهان برای ما معلوم و مقطوع است، مع الوصف، رمز کار خدا و کیفیت نوسازی بدن‌ها در روز قیامت برای ما مجهول و غیر مکشوف است و در عین حال تمام زحمات و تدقیقات و بررسی‌های فکری دانشمندان برای حلّ مشکلات و پاسخ به شبهات، اگرچه هم، راهی به واقع نبرند، اما چون به طور قطع دارای فایده‌ی دفع استبعاد و شکستن سؤرت اعتراضات از سوی ملحدین می‌باشد، در خور تقدیر و تشکر فراوان است. شکرالله سعیهم.

سخنی از شیخ الرئیس «بوعلی سینا» در باب معاد

بوعلی سینا در قسمت «الهیات» کتاب «شفاء» راجع به «معاد جسمانی» که به طور وضوح از «نصوص قرآن» به دست می‌آید (البته به همان معنای از جسمانیّت که تشریح شد) بیان مُنصفانه‌ای دارد. او می‌گوید:

(يَجِبُ أَنْ يُعْلَمَ أَنَّ الْمَعَادَ مِنْهُ مَا هُوَ مَنْقُولٌ مِنَ الشَّرْعِ وَلَا سَبِيلَ إِلَى اثْبَاتِهِ إِلَّا مِنْ طَرِيقِ الشَّرِيعَةِ وَ تَصْدِيقِ خَبَرِ النَّبُوَّةِ وَ هُوَ الَّذِي لِلْبَدَنِ عِنْدَ الْبَعْثِ.... وَ قَدْ بَسَطْتُ الشَّرِيعَةَ الَّتِي آتَانَا بِهَا نَبِيُّنَا وَ سَيِّدُنَا وَ مَوْلَانَا مُحَمَّدٌ ﷺ حَالِ السَّعَادَةِ وَ الشَّقَاوَةِ الَّتِي بِحَسَبِ الْبَدَنِ وَ مِنْهُ مَا هُوَ مُدْرَكٌ بِالْعَقْلِ وَ الْقِيَاسِ الْبُرْهَانِي وَ قَدْ صَدَّقَتْهُ النَّبُوَّةُ وَ هُوَ السَّعَادَةُ وَ الشَّقَاوَةُ الثَّابِتَانِ بِالْقِيَاسِ اللَّتَانِ لِلْأَنْفُسِ وَ إِنْ كَانَتِ الْأَوْهَامُ هَهُنَا تَقْصُرُ عَنْ تَصَوُّرِهِمَا)؛^۱

خلاصه‌ی ترجمه‌ی این گفتار آنکه:

باید دانسته شود، علاوه بر معاد روحانی که همان سعادت و شقاوت روحی و آلام و لذائد نفسانی است و از طریق برهان عقلی ثابت شده و از جانب شرع و نبوت نیز مورد تصدیق قرار گرفته است، نوع دیگری از معاد از طریق شرع مقدّس به ما رسیده است که برای اثبات حقیّت آن، راهی جز راه شرع و تصدیق گفتار صادر از مقام نبوت در دست نداریم و آن موضوع «بعث بدن»

۱- شفاء، ج ۲، ص ۴۳۳ و بحار الانوار، ج ۷، ص ۵۰.

و بازگشت جسم انسان است که پیغمبر و آقا و مولای ما حضرت محمد ﷺ ضمن شریعت حقّ‌ای که از جانب خدا برای ما آورده است، مسأله‌ی سعادت و شقاوت بدنی را که همان درک آلام و لذائذ «جسمانی» است به طور گسترده و روشن توضیح داده و مشروحاً بیان نموده است.

این فیلسوف بزرگ نیز چنانکه از کلامش به دست می‌آید، عقیده‌اش این است که هر چند ما نمی‌توانیم مسأله‌ی «معاد جسمانی» را (به همان معنی و تفصیلی که گذشت) از طریق اقامه‌ی «برهان عقلی» ثابت نماییم! ولی به حکم عقل، موظفیم در مقابل «وحی» و «نبوّت» که طریق ادراکی «فوق عقل» و برتر از سطح «تفکّر بشری» است، تسلیم گردیده و «جسمانیت» معاد را به همانگونه که قرآن حکیم نشان داده و پیغمبر اکرم ﷺ و اوصیاء کرامش علیهم‌السلام بیان فرموده‌اند، تصدیق نماییم و به حتمّیت آن «ایمان» آورده و «اعتقاد» قطعی داشته و به حقیّت آن معترف باشیم.

تذکر

به این نکته باید دقیقاً توجّه داشت که قادر نبودن «عقل» بر اثبات «معاد جسمانی» غیر از قاطع بودن عقل است بر امتناع آن و فرق بین این دو مطلب، بسیار روشن است و باید کاملاً توجّه و دقّت شود که خلط بین آن دو سخن پیش نیاید. یعنی چنانکه مشروحاً گذشت، «عقل» به هیچ وجه از نظر «قدرت مطلقه‌ی» پروردگار، استحاله و امتناعی برای «حشر اجساد» و «احیاء ابدان» در روز قیامت نمی‌بیند. منتهای امر آنکه ممکن است از لحاظ محدودیت ادراکش نتواند دلیل روشنی در مقام «اثبات» و تصویر «کیفیت» آن بیاورد و یا اینکه از پاره‌ای شبهات که در این باب القاء شده است، نتواند پاسخ قانع کننده‌ای بدهد (دقّت فرمایید).

(بخش پنجم)

بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجَرًا مَّا مِهِ ﴿٥﴾ يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَمَةِ ﴿٦﴾

– توضیح مفردات:

– چرا بعضی منکر قیامتند؟

– علّت اصلی انکار «قیامت» از نظر قرآن.

– سبب سرگرم شدن به دنیا و غفلت از آخرت.

– سرّ ستیز با مردان خدا و رجال الهی در هر زمان...

بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ ۚ يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ
بلکه انسان می خواهد در طول حیات خود در گناه و فُجور آزاد باشد [ولذا از روی تمسخر و
تکذیب] می پرسد: روز قیامت، کی خواهد بود؟

شرح و تفسیر:

«بَلْ» کلمه‌ی «اَضْرَاب» است و در اینجا دلالت بر بطلان مطلب سابق و صحّت مطلب
لاحق می نماید.

«فَجُرَ» در لغت به معنای ایجاد شکاف وسیع و دریدگی در چیزی است.^۱
«فُجُور» یعنی دریدن پرده‌ی دین و بی پروایی در عصیان و ارتکاب گناه.^۲
«امام» یعنی سمت جلو و پیش رو، و اینجا مراد، زمان آینده و مدّت عمر و
مادام الحیاة است.^۳

خداوند حکیم در دو آیه‌ی پیشین در مقام تَخَطُّی پندار نابجای انسان، به صورت
توبیخ در قیافه‌ی استفهام، از سبب انکار «قیامت» پرسید که آیا انسان در این باره چنین
می پندارد که استخوان‌های پراکنده‌ی او پس از مرگ، امکان تجمّع و گرد آمدن نخواهد
داشت؟ سپس فرمود: آری ما (خدای جهان آفرین که این همه کائنات را از عدم به وجود
آورده ایم) قادر بر این کار می باشیم آنچنان که حتّی سر انگشتان او را هم می توانیم به طور
کامل بسازیم. بنابراین، انسان عاقلی مُنصف، با دیدن آثار بسیار روشن قدرت بی پایان مبدأ
هستی که لایزال در مجالی «آفاق» و «انفُس» عالم و آدم متجلی است نمی تواند در امکان
«احیاء عظام» و «جمع متشتّتات» ابدان مرده‌ی آدمیان تردیدی داشته، قادر بر ایجاد نخستین

۱- مفردات راغب.

۲- همان.

۳- تفسیر المیزان.

را عاجز از ایجاد مُجَدِّد بدانند.

نه، هرگز نمی‌تواند در این باره به شک و ارباب و احیاناً به نفی و انکار گراید. بلکه به طور مسلّم به حکم «عقل»، اعتراف به «امکان» مطلب نموده و آنگاه از طریق «وحی» اذعان به «قطعیت» آن خواهد داشت و هم به هماهنگی با قرآن مجید خواهد گفت: ﴿بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ﴾.

چرا بعضی منکر قیامتند؟

حال، اینجا سؤالی طرح می‌شود که: اگر انسان به حکم عقل و بر اساس تفکر در جوانب گوناگون از نظامات جهان، چاره‌ای جز اعتراف به حقیقت «رستاخیز» و «بعث» پس از مرگ ندارد، پس روی چه میزان دیده می‌شود که بسیاری از انسان‌ها و چه بسا برخی از دانشمندان و صاحب‌نظران در علوم، از در انکار در می‌آیند و پشت پا به حکم «عقل» و منطق «وحی» زده و عالم حتمی الوقوع قیامت را در ردیف افسانه‌های کهن و به فرموده‌ی قرآن جزء «اساطیر الاولین»^۱ می‌شمارند؟!

در جواب این سؤال گفته می‌شود: اعراض و انکار بشر نسبت به مسائل مربوط به «قیامت» و به طور کلی نسبت به «معارف حقّه‌ی آسمانی» و «وظایف دینی» علل و موجبات گوناگون و متعدّد دارد و ما ذیلاً به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- نداشتن فرصت و مجال کافی برای تفکر در این امور از نظر استغراق اوقات حیات در تأمین و توسعه‌ی زندگی مادی.

۲- فقدان شرایط تعلیم و تربیت دینی از دوران کودکی و به وجود آمدن جوّ خاصّ بی‌خبری تا آخر عُمر از حقایق معنوی.

۳- مشاهدۀ تضادّ و تناقض بین «مسموعات» به نام «مذهبی» دوران صباوت در دامن والدین و مربیان جاهل و بین معلومات بعدی مُکَنَسَب از مراکز علمی، بدون اینکه خود، در مقام تحقیق و تعمّق لازم و صحیح برآمده و حق و باطل را از هم جدا کرده و رفع تناقض بنمایند.

۴- بعضاً در مقام حق‌جویی و پی‌گیری از مطالب دینی به اشتباه خطرناکتری

۱- به سوره‌های: انعام، آیه‌ی ۲۵ و انفال، آیه‌ی ۳۱ و نحل، آیه‌ی ۲۴ و مؤمنون، آیه‌ی ۸۳ و فرقان، آیه‌ی ۵ و نمل، آیه‌ی ۶۸ و احقاف، آیه‌ی ۱۷ و قلم، آیه‌ی ۱۵ و مطففین، آیه‌ی ۱۳ رجوع شود.

افتاده‌اند! به این معنی که افکار و عقاید آمیخته‌ی به اوهام و گفتار و رفتار توأم با هزاران خطا و انحراف جمعی از مردم جاهل متدین نما را، به غلط، مظهر اسلام و نمایندگی احکام و تعالیم عالیه‌ی «قرآن» تشخیص داده و بدون هیچگونه مجوز عقلی انسانی، پایه‌ی تحقیقات دینی خود را روی آن نهاده‌اند، آنگاه ناجوانمردانه و یا احمقانه به اسلام و قرآن تاخته‌اند. در صورتی که هر انسان محقق با انصافی در مقام تحقیق درباره‌ی هر مکتبی، خود را موظف به این می‌داند که به متون اصلیه و اسناد و مدارک قطعیه‌ی آن مکتب مراجعه کرده و آنگاه بر کُرسی قضاوت در «اصالت» یا عدم «اصالت» آن مکتب بنشیند. نه اینکه افکار و اعمال توده‌ی مردم نادان را معیار درک مبانی و میزان شناسایی تعالیم یک مذهب بشناسد و آنگاه به داوری درباره‌ی آن مذهب پردازد.^۱

علت اصلی انکار «قیامت» از نظر قرآن

در میان علل و موجبات فراوان که برای انکار و اعراض بشر نسبت به مسائل مربوط به «قیامت» می‌توان شمرد، یک علت - که اگر آن را «علّة العلل» بنامیم - اغراق نگفته‌ایم - بیش از سایر موجبات و علل، پرده روی عقل و بصیرت انسان می‌افکند و آدمی را از تفکر در بسیاری از موضوعات اصیل حیاتی باز می‌دارد و جداً نیروی تشخیص و تمیز آدمی را فلج می‌سازد و آن موضوع «اتباع هوئی» و «اراده‌ی فجور» است.

یعنی انسان بر حسب اقتضای طبیعت اولّیه‌اش که هم مرز با حیوان است و هنوز از نظر «تربیت»، تحوّل و انقلاب آدمی در وجودش به عمل نیامده است، تابع هوای نفس و مطیع تمایلات حیوانی خود می‌باشد و همی جز اشباع شهوات و سیر در مسیر «فجور» و ارضای هوس ندارد و از طرفی هم بدیهی است که اعتراف به «قیامت» و اقرار به «کیفر و پاداش» روز «جزاء» با آزادی در فجور و اتباع هوئی نمی‌سازد و قهراً با هوسبازی‌های انسان هوسران، اصطکاک پیدا کرده و او را از انواع تجاوزکاری‌ها بر حذر می‌دارد و لذا طبیعی است که انسان «گنه پیشه» و مقهور هوس، چاره‌ای جز این نمی‌بیند که برای حفظ آزادی خود در مسیر عصیان و گناه، جداً پا بر سر منطق عقل نهاده و از در انکار «قیامت» درآید و

۱- برای پی بردن به موجبات دیگر انحراف بشر از مسیر ایمان به حقایق دینی، به کتاب «علل گرایش به مادیگری» تألیف آقای مطهری رجوع شود.

با وقاحتی تمام و لحنی آمیخته با تمسخر و استهزاء بگوید: (أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ)؛ قیامت یعنی چه و روز قیامت یعنی کی؟ چه کسی دیده چنین روزی را؟ از کجا که چنان باشد؟ آری از چنین انسان مُنحط سبک مغزی، جز چنین گفتار سست و بی وزنی، توقع دیگری نباید داشت.

﴿يَلُ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ ۚ يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ﴾؛

این آیه‌ی شریفه در واقع پاسخی است که قرآن حکیم به سؤال سابق که در آیه‌ی قبل گذشت می‌دهد که فرمود: ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ لَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ﴾؛ و با این جواب، پرده از راز تَخَلُّف انسان از منطق عقل و فطرت سلیم در موضوع «قیامت» بر می‌دارد. یعنی نه چنین است که انسان بر اساس «تعقل» و اعمال نیروی فکر و اقامه‌ی «برهان و دلیل» انکار قیامت نموده و یا گمان به عدم امکان حیات پس از مرگ پیدا کرده باشد. خیر، چنین نیست. بلکه این میل شدید انسان به «فجور» و تمایل مفرط وی به کامجویی بی قید و بند از مُشْتَهَات نفسانی است که پرده بر چهره‌ی «عقل» افکنده و بینایی از چشم «بصیرت» و واقع‌بینش گرفته و او را بسان آدم مَسْت لایعقل، به گفتن این چنین سخن واهی نامعقول ضدّ «فطرت» سالم انسانی واداشته است که بگوید: (أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ).

سبب سرگرم شدن به دنیا و غفلت از آخرت

ما وقتی در زندگی روزمره‌ی مردم مطالعه می‌کنیم می‌بینیم اکثریت آنان تمام عمر خود را صرف تأمین حوائج زندگی مادی می‌کنند تا آنجا که گویی جز فراهم ساختن اَنْحَاءِ تَجَمُّلات روزافزون معاش از خوراک و پوشاک و مسکن و مرکب، وظیفه و کار دیگری در این جهان ندارند! ابداً عشق و علاقه‌ای به شناختن احوال و شئون مربوط به حیات ابدی و جریانات پر از اسرار عالم پس از مرگ، از خود نشان نمی‌دهند و خود این مطلب، یعنی به تمام قُوا غرق در حیات زودگذر مادی گردیدن و از حیات روحی و زندگی جاودان بی‌خبر ماندن، آیا نشانه‌ی بی‌خردی و سفاهت انسان نیست؟

سفیهانه‌تر از این جریان، کار دسته‌ی دیگری است که می‌بینیم وسایل زندگی مرفّه‌ی دارند و ساعت‌ها از شبانه‌روز خود فارغ از هرگونه فعالیت‌های لازم برای تأمین معاش می‌باشند و این عذر را ندارند که از کثرت اشتغال به کار، مجال تفکر و فحوص در امور

روحی و معنوی برای ما نمانده است و می‌توانند از این اوقات فراغت خود استفاده کرده و در مقام تحقیق و تفکر و بررسی برآیند و راهی از مغز و فضای قلب خود به سوی عالم معنی و حیات ابدی خویشتن بگشایند و از فهم حقایق دلربای آن جهان نیز لذت‌های روحی ببرند و نشاط جاودانی بگیرند.

ولی یالالاسف که به جای همه‌ی اینها عمر عزیز و گرانبمایه‌ی خود را در راه مطالعه‌ی داستان‌های بی‌سروته یا تماشای فیلم‌های فسادآموز ضایع و پوچ می‌کنند و ساعات متوالی در غوغای سرسام آور و فضای مسموم میخانه‌ها و قمارخانه‌ها و قهوه‌خانه‌ها و دیگر اماکن فساد به سر می‌برند، ساعت‌ها در صف سینما برای تهیته‌ی بلیط پشت کردن می‌ایستند یا در پی یافتن و دیدن کالاهای لوکس و تجملی، مدت‌ها از این خیابان به آن خیابان می‌روند و فروشگاه‌ها را یک به یک زیر پا نهاده و از خیاط‌ها و متخصصین مُد، دیدن می‌نمایند و...و...و... صدها از این قبیل کارهای پوچ و بی‌اساس، بلکه مضرّ و مُفسد از این مردم صادر می‌شود و نشان می‌دهد که چگونه در وادی غفلت و بی‌خبری افتاده‌اند و در دریای بیهوشی غوطه می‌خورند و نمی‌فهمند که هدف از خلقت انسان، سوق دادن اوست به سوی آخرت و حیات جاودانی و پی‌ریزی یک زندگی سراسر لذّت و نشاط و نعمت‌های پایان‌ناپذیر، آن هم به دست خود انسان از راه تفکر در طریق رسیدن به آن زندگی و اجرای برنامه‌ی مخصوص پیمودن این راه.

از اینجا می‌توان پی برد، بین آن دسته‌ای که در راه رسیدن به این هدف عالی، حتّی از دادن جان دریغ نمی‌کنند و آن کسانی که حتّی زحمت تفکر در آن را هم به خود روا نمی‌بینند چه تفاوت عظیم و چه فاصله‌ی بسیار دوری است و راستی باید گفت، این دسته‌ی دوّم یعنی آنها که نمی‌خواهند از سرنوشت حیات و آینده‌ی خویش اطلاعی به دست بیاورند، فاقد همه‌گونه احساسات انسانی می‌باشند و در حقیقت، دیوان و غولانی هستند که به ظاهر شکل و صورت انسانی دارند! وگرنه انسان فهیم و درّاک که سلامت عقل و فطرت خود را از دست نداده است تا از سرنوشت آینده‌ی خود مطلع نگردد و ابهامات زندگی پَسینش را با چراغ تفکر و تحقیق و تدبّر روشن نسازد، طمأنینه و آرامش خاطری در خود نمی‌یابد و جدّاً لقمه‌ی نان و شربت آبی به گوارایی از گلویش پایین نمی‌رود و الاّ گفتن این جمله‌های مستانه که: «ای بابا خوش باش و فکر نکن، فردا را کی

دیده است؟ دمی را عشق است»، کار ابلهان و سبک مغزان جهان است. دمی را خوش بودن و سرگرم زمان حال گشتن که هنر نیست. بلکه این شأن کودکان بی عقل و تمیز و پست همّتان دیوانه‌وش است. هنر و کمال آدمی در این است که دستگاه اندیشه و فکر خود را به کار انداخته و نیروهای ادراکی خود را یکجا متمرکز سازد و بیندیشد تا راهی صحیح به سوی آینده‌ی خود پیدا کرده و خبر از جریانات پس از مرگ خود بگیرد.

ما که پیروان «وحی» و قرآن حکیم می‌باشیم بحمدالله در پرتو نور چراغ «عقل»، خود را به در خانه‌ی پیغمبر اکرم و عترت طاهره‌ی آن حضرت ﷺ رسانده و بر اثر راهنمایی‌های آن راهبران معصوم از سرنوشت آینده‌ی خود و جریانات پس از مرگ خود تا حدّی باخبر شده‌ایم. می‌دانیم به محض انقضای عمر دنیایی ما، چه حوادثی پیش می‌آید و چه صحنه‌هایی بهجت‌زا و یا وحشت‌افزا بر سر راه ما پیدا می‌شود؛ اگر مؤمن صالح باشیم چه خواهیم دید و اگر فاجر و طالح باشیم چه به روزگار ما خواهد رسید.

آری، ما به برکت نور «وحی» از وقایع آینده‌ی سیر خود باخبر می‌باشیم و همین علم و اطلاع از جریان‌های عالم بعد از مرگ است که مردم بیدار و هوشیار را در زندگی دنیا تعدیل نموده و از هرگونه انحراف فکری و عملی باز می‌دارد و جامعه‌ای را به راه صلاح و تقوا و عفت و آدمیت برده و امتی امین و صادق‌القول و درستکار می‌پرورد.

ولی صد افسوس که امروز اینگونه افکار «آخرین» و مآل اندیش، افکار کهنه و ارتجاعی به حساب آمده است! و از آن طرف اوهام سفیهانه و نابخردانه‌ی عیاری و عیاش‌پیشگی، رمز تمدّن و روشنفکری محسوب شده است! و در نتیجه، نسلی به‌وجود آمده که جز تأمین شهوات حیوانی و ارضای هوس‌های بی‌قیدوبند نفسانی، خواسته و همّ دیگری ندارند. همه جا مظاهر ظلم و ستم، بی‌عفتی و دزدی، غارتگری و آدم‌کشی جلوه‌گر است. نه جان و مال مردم، محترم و نه عرض و ناموس در امان است. حال، آیا کدام فکر و کدام روش، سفیهانه و احمقانه است؟ این یا آن؟ به فرموده‌ی قرآن کریم:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱

وقتی به آنان گفته می‌شود، ایمان بیاورید آنچنان که مردم ایمان آورده‌اند، می‌گویند آ یا بپذیریم و باور کنیم، آنچنان که بی‌خردان پذیرفته و باور کرده‌اند! هان که آنان بی‌خردند، ولیکن نمی‌دانند.

سرستیز با مردان الهی در هر زمان، از دیدگاه قرآن

در مواضع متعدده از بیانات حکیمانه‌ی قرآن به این نکته بر می‌خوریم که علت اصلی سرپیچی انسان‌ها از دعوت آسمانی پیغمبران و سبب مبارزات پی‌گیر و دامنه‌دار زراندوزان و زورمندان بشری با رجال الهی از نظر قرآن، همانا «اتباع هوی» و عشق به آزادی بی‌قیدوبند در میدان «هوس» بوده است و می‌باشد. از باب نمونه، به این آیات شریفه توجه فرمایید:

﴿...أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ﴾^۱

...آ یا هرگاه پیامبری به سوی شما آمد با آن [شریعتی] که موافق با دلخواه شما نمی‌باشد، تکبر ورزیده و آنگاه گروهی را تکذیب کرده گروهی را می‌کشید؟! ﴿...كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ﴾^۲ ...هرگاه پیامبری، چیزی [آیینی] را که مطابق با دلخواهشان نمی‌باشد برای آنان آورد، دسته‌ای را تکذیب کردند و دسته‌ای را می‌کشند.

﴿فَإِنْ لَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ...﴾^۳

پس اگر [دعوت] تو را اجابت ننمودند، بدان که محققاً دنبال اهواء خود می‌روند و چه کسی گمراه‌تر از آن کسی است که از هوای نفس خود تبعیت کند بدون اینکه از جانب خدا هدایتی به او برسد...

﴿كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مُجُنُّونٌ ۖ أَتَوَاصَوْا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ﴾^۴

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۸۷.

۲- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۷۰.

۳- سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۵۰.

۴- سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۵۲ و ۵۳.

همچنین [که این قوم تو را ساحر و مجنون می خوانند ای رسول ما] هیچ پیامبری نیامد در میان کسانی که پیش از اینان بوده اند مگر اینکه گفتند ساحر یا دیوانه است! آیا [این اقوام مکذب] یکدیگر را به تکذیب رسل توصیه کرده اند؟ [خیر] بلکه آنان گروهی سرکش و طغیانگرند [سرّ تکذیب و مخالفتشان با انبیاء و مردان خدا همانا طغیان هوس است و اتباع هوی].

پیامبران خدا با تعلیمات آسمانی خود می کوشند که قانون حق و عدالت و تقوا را حاکم بر جسم و روح بشر سازند و تمام شئون زندگی او را در مسیر صدق و عفاف و حق بینی و انسان دوستی جلو ببرند و مانع هرگونه اجحاف و تعدی و ستم گردند، تا «حیات طیبه» در دنیا و «سعادت جاودان» در آخرت برای ابناء بشر فراهم آورند. ولی چون اکثریت مردم محکوم غرایز حیوانی بوده و از تن دادن به محدودیت حق و عدالت می گریزند و بی خبر از رمز سعادت انسانی می خواهند به همان آزادی و بی بندوباری در ارضای تمایلات نفسانی خود باقی باشند و به هر سو که بخواهند بتازند و کسی مانع انواع تجاوزات آنان نسبت به هرگونه حقوق ضعیفان از مال و جان و ناموسشان نشود. لذا طبیعی است که تصادم و اصطکاک شدید میان این دو گروه (اسیران هوی و مردان خدا) به وجود می آید و از مرحله «تمسخر» و «تکذیب» مردان الهی شروع می شود تا به مرحله ی در آتش سوختن و در خاک و خون غلطیدن و سرها بر فراز نی رفتن و انواع مصائب و محن بر عزیزان خدا وارد آمدن منتهی می گردد و مع الأسف که توده ی مردم نادان در ردّ و قبول مطالب اجتماعی و مسائل مربوط به زندگی، در حصار تقلید از طبقه ی اشراف و ارباب «زور و زر» می باشند، همان طبقه ای که قرآن کریم از آنان تعبیر به «مَلَأَ» فرموده است و «مَلَأَ» چنانکه «راغب» در «مفردات» آورده است، آن طبقه ی ممتاز از اجتماعند که با شکوه و جلال ظاهری خویشان، دل و دیده ی مردم ظاهرین را پر کرده و آنها را در هر رأی و عقیده ای به دنبال خود می کشانند و با خود همصدا می سازند.^۱ اینک نمونه ای از آیات شریفه ی قرآن در این مورد:

﴿قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ...﴾^۲

۱- «الْمَلَأُ جَمَاعَةً يَجْتَمِعُونَ عَلَى رَأْيٍ فَيَمْلَأُونَ الْعَيْنَ رُوءًا وَ مَنْظَرًا وَ النَّفْسَ بَهَاءً وَ جَلَالًا». (مفردات، ص ۴۹۰).

۲- سوره ی اعراف، آیه ی ۷۵.

ملاً از قوم او [صالح علیّه السلام] همان کسانی که خود را برتر می‌دیدند، به مستضعفین از آنان که ایمان آورده بودند گفتند:...

﴿...قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ...﴾^۱

گفت [مؤمن آل فرعون] ای موسی حقیقت آنکه، ملاً درباره‌ی تو با یکدیگر مشورت می‌کنند که تو را بکشند.

﴿قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ﴾^۲

...ملاً از قوم فرعون گفتند: به راستی که این [موسی] ساحری است دانا.

آری، در همه جا و در تمام اعصار، استتکاف و سرپیچی از قبول دعوت مردان خدا و رجال الهی، ابتدا از جانب «ملاً» و گروه چشم پرکن جامعه یعنی صاحبان «زور و زر» آغاز گردیده و سپس تدریجاً سایه بر افکار توده‌ی خود باخته و مرعوب «ملاً» افکنده است و احیاناً کار به آنجا کشیده که اینان روح طغیان و عصیان را به «لَطَائِفُ الْحِيل» در میان فرقه‌هایی از دانشمندان دنیادوست بی‌ایمان! نیز سرایت داده و آنگاه از طریق آنان به مبارزات (به ظاهر علمی) با منطق «وحی» پرداخته‌اند و برای ادامه دادن به زندگی آلوده و ننگین ضدّ انسانی خود، فلسفه‌ها بافته و مسلک‌ها به وجود آورده‌اند و با ایجاد اختلافات و نبردهای فکری و عملی در میان اُمت واحده و تولید کشمکش‌های خونین، توحید کلمه را که اساس دعوت انبیاء علیهم السلام است از دست پیروان آنان گرفته‌اند و قهراً دسته‌ای «مُنْكَر» و دسته‌ای «شَاكْ» و دسته‌ای «تَارِكُ الْعَمَل» و بالاخره جمعیتی «مُسْتَضْعَف» و «قَاصِرُ الْبُيُوت» در تمام شئون دینی به وجود آمده و «اُمت واحده» تبدیل به «اُمم» و فرقه‌های ضدّ هم گردیده و همه با هم به سوی «دَارُ الْبَوَار» و هلاک دائم و شقاء بی پایان رهسپار شده‌اند.

غرض آنکه، تعارض و تصادم انسان‌های بی‌دین با برنامه‌های اصلاحی پیغمبران علیهم السلام و راهنمایان «روحانی» در هر زمان، نه از آن جهت است که مثلاً رشد عقلی یافته‌اند و از حیث فکر روشن شده و از راه «تعقل» و محاسبات منطقی به سستی و بی‌پایگی دین و تعلیمات انبیاء علیهم السلام بی‌اعتنا گشته‌اند. خیر، این چنین نیست.

زیرا اگر حقیقت مطلب این بود، یعنی اگر علّت اعراض بشر از دین، رشد عقلی و

۱- سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۲۰.

۲- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۰۹.

روشنی فکر او و سبب ایمان و گرایشش به مکتب انبیاء علیهم السلام انحطاط عقل و ضعف نیروی تفکر وی می‌بود، پس می‌بایست طبعاً تمایل و گرایش انسان‌های اعصار گذشته مانند قوم «نوح و عاد و ثمود» و نظایر آنان نسبت به دین و شریعت در کمال سهولت و خالی از هرگونه تَمَرّد و عصیان انجام پذیرفته باشد و در هر عصری به نسبت دوری آن عصر از عصر «علم» و ترقی بشر، قشرهای وسیعی از جمعیت‌های نادان و ضعیف‌الدِّرک، به پیغمبران گرویده و تسلیم بلاقید آنان شده باشند و همچنین به عکس به نسبت سیر زمان در تکامل علم و «تعالی فکر» از ارزش و مقبولیت انبیاء کاسته شده و با مقاومت‌های انسان‌های «تکامل یافته» مواجه شده باشند و خلاصه آنکه باید هیچ پیغمبری در عصر «جهل» تکذیب نگردیده و هیچ پیغمبری هم در عصر «علم» مورد تصدیق واقع نشده باشد و حال آنکه واقع مطلب کاملاً به عکس است و اوراق تاریخ بشر هر چه به عقب بر می‌گردد و از عصر علم دورتر می‌شود، تَمَرّد و عصیان بشر را از پذیرفتن آیین «وحی» و منطق انبیاء علیهم السلام شدیدتر و در سطحی وسیع‌تر نشان می‌دهد که با وحشیانه‌ترین شکل معارَضَه، با رسولان خدا درافتاده‌اند و آن ناصحان مُشَفِّق را به انواع مَصائب و بلایا مبتلا ساخته‌اند.

ولی متقابلاً در اعصارِ رو به کمال آمده می‌بینیم که استعداد پذیرش دعوت «وحی» و روح انقیاد و خضوع در برابر «داعیان حق» در مجالی فکر و بیان و قلم انسان‌های روشندل و فهمیده، به صورت محسوس و عیان بارز گردیده و هر چه زمان پیش می‌رود از شدتِ خشونت و حدّت طغیان بشر در مقابل ادیان حقّه‌ی آسمانی کاسته می‌شود و انسان متکامل و دانشمند در برابر انبیاء و سفیران راستین خدا فکراً و منطقاً خاضع‌تر می‌گردند و در زمینه‌ی اعتراف به وجود خدا (وجود مطلق و مبدأ حکیم هستی) که هسته‌ی مرکزی دعوت پیغمبران است، کتاب‌ها و مقالات مُستَدَلّ و مُبرَهّن از ناحیه‌ی جمعیت متفکر روشن و طبقه‌ی دانشمند صاحب نظر نوشته شده است و می‌شود^۱ و علیرغم گروه نادانی که گسترش دامن علم و ارتقاء فکر کنجکاو بشر را مستلزم انکار خدا و تکذیب انبیاء علیهم السلام می‌پندارند و بی‌دینی را محصول مسلّم دانشمندی و لازم لاینفک روشنفکری انسان می‌شمارند.

آری علیرغم این دسته‌ی ناپخته و خام، از مَطَّلَع افکار دانشمندان عالی مقام، آفتاب

۱- کتاب «اثبات وجود خدا» را می‌شود از این نوع کتاب‌ها معرفی کرد که به قلم چهل تن از دانشمندان بزرگ معاصر که در رشته‌های مختلف علمی تخصص دارند نوشته شده است.

«توحید» و ایمان به وجود آفریدگار علیم و حکیم جهان طالع گردیده و ارزش و بهای حقیقی دستگاه «تعقل و تفکر» انسان را به ثبوت رسانیده است و با صدایی رسا در عالم علم و پژوهشگری ندا در داده که: اگر نیکو بیندیشید! «علم»، شما را ناچار از آن خواهد کرد که به خدا «ایمان» داشته باشید.^۱

بنابراین، سرّ عمده‌ی انحراف گروه‌هایی از طبقات گوناگون انسان‌ها در هر عصری از مسیر پیغمبران خدا ﷺ، همان است که قرآن کریم اشاره به آن فرموده است:

﴿كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ ۖ أَتَوَاصَوْا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ﴾^۲

طغیان شهوات و تجاوز میل و هوس انسان از مرز اعتدال است که ایجاب تکذیب رسل نموده و هر ناصح مُشَفِّقی را به صورت دشمن خونخوار آدم و راهزن سعادت وی نشان می‌دهد و هر حقیقت ضدّ هوس را در نظرش بی‌اساس و عاری از همه نوع ارزش و مقدار ارائه داده و او را در راه نیل به تمایلات نفسش به ارتکاب هرگونه جنایت و انکار هر حقیقتی وا می‌دارد.

چه آنکه بدیهی است، اقرار به «خدا» و اعتراف به روز «جزاء»، انسان را وا می‌دارد که التزام به «حلال» و «حرام» و اجتناب از مشتهیات افراطی داشته باشد و این هم پیداست که بر بشر مفتون هوس و اسیر هوای دل، چنین التزامی بسی دردناک و دشوار است. «مرلین گرانت اسمیت» دانشمند نجوم و ریاضی، جمله‌ای دارد که مناسب با مقام است، می‌گوید:

«آیا خدا وجود دارد؟ جواب این سؤال، تولید مسئولیت بزرگی برای فرد در برابر خالق و ممنوع خود می‌کند. لذا در گفتن جواب باید جانب احتیاط را رعایت کرد! اگر خدایی وجود دارد نمی‌توان او را به مفهوم ساده‌ی خالق یا صانع قبول کرد؛ بلکه سلطان واجب‌الاطاعه‌ای باید دانست که تمام بشر محکوم به اطاعت از اوامر او نسبت به رعایت حال ممنوع و عبادت معبود می‌باشند».^۳

آری، انسانِ اسیر دام هوس که طبعاً مشمئز از عبادت خدای می‌باشد، چاره‌ای جز این ندارد

۱- از «لورد کلوین» بزرگترین علمای فیزیک جهان، (اثبات وجود خدا، ص ۳۹، ط ۳).

۲- سوره‌ی ذاریات، آیات ۵۲ و ۵۳.

۳- اثبات وجود خدا، ص ۱۷۱، ط ۳.

که منکر «یوم الحساب» شود و روز جزا را به استهزاء و تمسخر بگیرد و با غروری تمام بگوید:

﴿هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ ۖ إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ﴾^۱

چه دور [از عقل] است و به غایت دور است آنچه [قیامت] که به آن وعده داده می شوید. نیست زندگی مگر [همین] زندگی دنیای ما، می میریم [بعضی از ما و بعض دگر] زنده می شویم [در دنیا] و دیگر ما [پس از مرگ] زنده نخواهیم شد و برانگیختگان از خاک نخواهیم بود.

﴿بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ ۖ يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ﴾

بله، انسان برای اینکه آزاد در «فُجُور» و بلامانع در ارضای هوس باشد تمسخرکنان می گوید: روز قیامت چه روزی است؟ یعنی آزاد باش و ولش کن، افسانه است!!؟

سرّ تکرار لفظ «انسان» در این آیه و آیات شریفه‌ی بعد که چهار بار «اسم ظاهر» به جای ضمیر آمده است، همانا شدّت توییخ و مبالغه‌ی در سرکوفت دادن این موجود «عاقل!» و «فهمنده!» به نام «انسان!» است.^۲

۱- سوره‌ی مؤمنون، آیات ۳۶ و ۳۷.

۲- اقتباس از تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۱۹۰.

(بخش ششم)

فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ ﴿٧﴾ وَخَسَفَ الْقَمَرُ ﴿٨﴾ وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ ﴿٩﴾
يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفَرُّ ﴿١٠﴾ كَلَّا لَا وَزَرَ ﴿١١﴾ إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ ﴿١٢﴾

- چشم، مظهر حالات درونی انسان.
- کدام مراد است: هنگام «مرگ» یا روز «رستاخیز»؟
- عظمت ماه و خورشید از نظر قرآن.
- اثبات همزمانی قرآن با مردم هر زمان.
- پیشگویی از پژوهشگران آخرالزمان.
- ماه گرفتگی از شرایط وقوع قیامت.
- اجتماع شمس و قمر، نشان دیگری از قیام قیامت.
- توضیح.
- قانون جاذبه‌ی عمومی.
- محلّ فرار کجاست؟
- معانی گوناگون واژه‌ی «کَلَّا».
- معانی گوناگون واژه‌ی «مُسْتَقَرُّ».
- اطمینان بخشی به رسول مکرم ﷺ.

فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ ﴿١٠٠﴾ وَ خَسَفَ الْقَمَرُ ﴿١٠١﴾ وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ ﴿١٠٢﴾ يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفَرُّ ﴿١٠٣﴾ كَلَّا لَا وَزَرَ ﴿١٠٤﴾ إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ ﴿١٠٥﴾

پس در آن هنگام که چشم خیره شود [مضطربانه به هر سو بچرخد و از شدت دهشت، جایی را نبیند] و ماه، بی‌نور و مُنخسف گردد و خورشید و ماه، جمع شوند. در آن روز، انسان می‌گوید، کجاست فرار [یا محلّ فرار]؟ نه چنین است، پناهگاهی نیست. در آن روز، استقرار [یا محلّ قرار] منحصرّاً مربوط به پروردگار تو می‌باشد.

شرح و تفسیر:

آیات شریفه‌ی فوق، اشاره به قسمتی از «علائم» و «اَشْرَاط»^۱ قیامت دارد. در گذشته بیان شد که قرآن حکیم از نظر رعایت ضعف نیروی درک بشر و مصالح دیگر، از بحث در «حقیقت» معاد و تعیین «وقت» آن، سکوت نموده و در همه جا که سخن از «بعث» و «نُشُور» انسان به میان آورده است، محور بحث و مَصَبِّ استدلال خود را مسأله‌ی «وجود» معاد و «حتمیت» وقوع قیامت قرار داده و ضمناً در خلال بحث خود، نمونه‌هایی از «وقایع» و «حوادث» سهمگین و تکان‌دهنده‌ی آن صحنه‌ی هول‌انگیز را ارائه می‌دهد و علم به «کنه» رستاخیز و «وقت» وقوع آن را، از علوم مُختَصّه‌ی به ذات اَقْدَس حق (جلّ شأنه العزیز) و خارج از حیطه‌ی درک بشر می‌داند و لهذا در این سوره‌ی شریفه نیز از جواب به سؤال انسان که به صورت «إِنَّا يَوْمَ الْقِيَامَةِ» آمده و پرسش از وقت وقوع قیامت شده است، اعراض نموده و به جای آن، به بیان مطالب مهمّی که توجّه دادن انسان به آن مطلب لازم است می‌پردازد و آن، موضوع تحولات و دگرگونی‌های هراس‌انگیز و وحشتزای جهانی است که مقارن و یا قریب به وقوع «قیامت» تحقّق خواهد یافت.

۱- اَشْرَاط جمع «شَرَط» است یعنی علامت (مجمع البحرین).

«فَإِذَا بَرَقَ الْبَصَرُ»: ای شَخْص و تَحَيَّرَ مِنْ شِدَّةِ الْفَزَعِ: ^۱ وقتی چشم از شدت ترس و تحیر باز بماند، به طوری که به هم نیاید، می گویند: «بَرَقَ الْبَصَرُ». «بَرَقَ وَ بَرَقَ، يُقَالُ فِي الْعَيْنِ إِذَا اضْطَرَبَتْ وَ جَالَتْ مِنْ خَوْفٍ». ^۲ وقتی چشم از ترس و اضطراب به هر سو بچرخد و آرام نگیرد، گفته می شود: بَرَقَ - به کسر یا به فتح راء.

چشم، مظهر حالات درونی انسان

در میان اعضای بدن، چشم از لحاظ نشان دادن حالات درونی انسان حساسیت ویژه‌ای دارد. حتی موقعی که لب‌ها به منظور پوشاندن اسرار درونی آدمی ساکت و بی حرکت می‌نشینند و زبان در کام می‌کشند، در همان موقع «دیدگان» بر خلاف میل انسان با زبانی گویاتر از «زبان» به سخنگویی و افشای اسرار می‌پردازند و بی هرگونه پرده‌پوشی از اعماق قلب انسان، صادقانه خبر می‌دهند و باطن را با کمال صدق و صفا ظاهر می‌سازند! آنچنان که حالت شهوت و غضب، مهر و خشونت، دشمنی و محبت، ترس و امنیت، تأثر و تعجب، مسرت و اندوه، انکار و پذیرش، رضایت و کراهت و دیگر حالات روحی، در آئینه‌ی چشم و نگاه انسان به خوبی مشاهده و محسوس می‌گردد. ^۳

بنابراین، اگر «چشم» را «آئینه‌ی باطن» بنامیم، از جهاتی خالی از لطف و تناسب نخواهد بود و لهذا می‌شود از این راه به گوشه‌ای از اسرار «عنایت» قرآن حکیم به موضوع «بصر و ابصار و دیدگان» برای نشان دادن میزان «عذاب» و فشار انسان در حین «مرگ» و روز «قیامت» پی برد که چرا قرآن کریم در مواضع متعدد وقتی می‌خواهد آئینه و مظهری از عذاب وارد بر انسان و دگرگونی حالات درونی وی را نشان بدهد، «دیدگان» و چشم‌های انسان را برای این کار انتخاب نموده و می‌فرماید:

﴿...إِنَّمَا يُؤَخَّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ﴾؛ ^۴

...همانا به تأخیر می‌افکند [خدا، کیفر] آنان [ستمگران] را به روزی که چشم‌ها

در آن روز [از وحشت و اضطراب] باز و متحیر می‌مانند.

۱- مجمع البحرین، (برق).

۲- مفردات راغب، (برق)، ص ۴۲۰.

۳- اقتباس از کتاب «آئینه‌ی باطن» اثر جرجی زیدان، ص ۷۰.

۴- سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۴۲.

در جای دیگر فرموده است:

﴿...يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ﴾^۱

...می‌ترسند [مردان الهی] از روزی که دل‌ها و دیده‌ها در آن روز [از وحشت]

دگرگون و مضطرب می‌شوند.

در این آیه چنانکه می‌بینیم کلمه‌ی «القلوب» و کلمه‌ی «الابصار» با هم ذکر شده‌اند، چه آنکه «دل» مرکز انقلاب و دگرگونی از عذاب است و «چشم» مظهر و آینه‌ی حالات دل است. باز هم می‌فرماید:

﴿قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ﴾^۲

دل‌هایی در آن روز، مضطرب و پریشانند [در حالتی که چشم‌های آنان

(صاحبان آن دل‌ها) فروشکسته و ترسانند.

در این آیه نیز اضافی «ابصار» به ضمیر «قلوب»، اشاره‌ی روشنی به ارتباط بسیار نزدیک «دیده» و «دل» دارد که «اضطراب» دل را در آینه‌ی چشم و «حیرت» آن نشان می‌دهد. در سوره‌ی مورد بحث (سوره‌ی قیامت) نیز سخن از دگرگونی «چشم» از وحشت انقلاب جهانی به میان آورده و فرموده است: ﴿فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ﴾؛ در آن هنگام که «چشم» خیره و باز بماند و از ترس به هم باز نیاید.

کدام مراد است: هنگام «مرگ» یا روز «رستاخیز»؟

در میان مفسرین اختلاف است که آیا مراد از این آیه‌ی شریفه، حال احتضار و موقع اشراف به مرگ است که انسان با دیدن ملک‌الموت و یقین به مرگ آنچنان به فزع می‌افتد که چشمش باز و فراخ می‌گردد و از ترس، مژه بر هم نمی‌زند، گردش چشم از حال طبیعی خارج می‌شود، تعادل حرکات و سکّات خود را از دست می‌دهد، با دهشت و اضطرابی عجیب به چپ و راست و بالا و پایین می‌چرخد که گویی متحیرانه از همه جا فریادرس می‌طلبد یا مقصود، ترس و وحشت فوق‌العاده‌ای است که روز «رستاخیز» از دیدن منظره‌های هولناک عرصه‌ی «محشر»، عارض بر انسان می‌شود که با چشم‌های از حدقه

۱- سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۷.

۲- سوره‌ی نازعات، آیات ۸ و ۹.

بیرون آمده و وحشتزده، آنچه را که در دنیا باورش نشده بود، در آنجا بالعیان می بیند و از هول آن مناظر کوبنده و سهمگین، خود را می بازد؟

در اینکه آیا کدام یک از این دو معنای فوق الذکر مراد است در میان مفسرین اختلاف است. البته بعید نیست از نظر وحدت سیاق آیات قبل و بعد که مربوط به «قیامت» است قول دوم، أرجح باشد. چنانکه در جای دیگر قرآن نیز این حالت را از حالات عارضه‌ی بر انسان در روز «قیامت» نشان داده است و می فرماید:

﴿...إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ ۚ مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُؤُسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ﴾^۲

...همانا به تأخیر می افکند [خدا، کیفر] آنان [ستمکاران] را، به روزی که چشم هادر آن روز [از ترس] خیره و حیران می شود [در حالتی که مردم ظالم به سوی دوزخ] شتابندگانند، سرهای خویش به بالا گرفته [قدرت خم شدن و زیر پانگریستن ندارند] چشم هایشان [از شدت دهشت] به سویشان بر نمی گردد [پلک هابه هم نمی آید و مژه هابه هم نمی خورد] دل هایشان ترسان و هراسان است.

﴿وَحَسَفَ الْقَمَرُ ۚ وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ﴾؛

خسوف «ماه» و اجتماع «خورشید و ماه» نیز از جمله‌ی تحولات مربوط به «یوم الثُّور» است.

عظمت ماه و خورشید از نظر قرآن

قرآن حکیم مکرراً در مقام ارائه‌ی آثار ربوبیت حضرت باری تعالی (شأنه العزیز) و مظاهر تدبیر حکیمانه‌ی او (جلّ جلاله) سخن از «ماه» و «خورشید» به میان آورده و آن دو «نیر» تابان آسمانی را با آنحاء تطورات اعجاب انگیزی که عارض بر آنها می گردد و نتیجتاً نظامات دقیق حیات بخشی را در عالم باعث می شوند، دو «آیت» روشن از آیات علم و حکمت آفریدگار جهان نشان داده و انسان ها را به تفکر در عظمت خلقت و آثار

۱- تفسیر مجمع البیان، ذیل همین آیه.

۲- سوره‌ی ابراهیم، آیات ۴۲ و ۴۳.

۳- تفسیر مجمع البیان، ذیل همین آیه.

۴- همان.

شگفت‌انگیز آنها دعوت نموده و فرموده است:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ...﴾^۱

از آیات [و نشانه‌های حکمت و قدرت] او شب و روز و خورشید و ماه است...

متجاوز از سی مورد در قرآن، با بیانات گوناگون به «شمس» و «قمر» اشاره رفته و گاهی مجتمعاً و گاه منفرداً ذکر از این دو کوکب به میان آمده است.^۲

اگرچه پژوهش‌های علمی دانشمندان و راهیابی آنان به اعماق فضا، بشر را با ستارگانی به مراتب عظیم‌تر از «ماه» و «خورشید» آشنا کرده است تا آنجا که می‌گویند بسیاری از ستارگانی که در سینه‌ی صاف آسمان به صورت نقطه‌هایی از نور ضعیف دیده می‌شوند، در واقع صدها و هزارها برابر خورشید روشنایی دارند و روشنایی خورشید در برابر آنها مانند روشنایی کرم شب‌تاب در برابر ماه و روشنایی شمع در مقابل خورشید است. مثلاً ستارگان «پروین» که سیصد سال نوری از ما فاصله دارند، هر یک، هزار بار از خورشید درخشان‌تر هستند و ستاره‌ی «سهیل» نود هزار برابر خورشید نور دارد و بالاخره در میان اختران شبگرد آسمانی ستارگانی کشف گردیده است که صد میلیون و هزاران میلیون بار نورانی‌تر از «خورشید» می‌باشند.^۳

ولی مع الوصف می‌بینیم قرآن روی «ماه» و «خورشید» عنایت بیشتری دارد و آن «دو نیر» را از لحاظ نشان دادن آثار توحیدی و علائم قرب «قیامت» و به هم خوردگی نظام کیهان مورد توجه قرار داده و از سایر اجرام کیهانی با آن همه کثرت خارج از شمار توأم با عظمت و بزرگی فوق حد تصور، سخنی به میان نمی‌آورد جز به صورت اجمال و اشاره‌ی کوتاه، مانند: ﴿...وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِ...﴾^۴؛ ﴿وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ﴾^۵؛ ﴿وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ﴾^۶؛ که اشاره به مسخر بودن انجم و ستارگان آسمان به امر خدا و سپس تیره گشتن آنها و از هم پاشیدنشان در رستاخیز عمومی جهان شده است و شاید این تخصیص به ذکر

۱- سوره‌ی فصلت، آیه‌ی ۳۷.

۲- از باب نمونه به این سوره‌ها رجوع شود: انعام ۹۶، اعراف ۵۴، یونس ۵، ابراهیم ۳۳، طه ۱۳۰، یس ۳۹، قمر ۱.

۳- جهان آفرین، ص ۲۴۵.

۴- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۵۴.

۵- سوره‌ی تکویر، آیه‌ی ۲.

۶- سوره‌ی انفطار، آیه‌ی ۲.

و اهتمام شدید درباره‌ی «شمس» و «قمر»، از آن جهت باشد که «ماه» و «خورشید» در میان اجرام سماوی، بیش از دیگر کواکب برای زمینیان مشهود و عیان بوده و در تنظیم شئون حیات آدمیان، مؤثر بسیار روشن و محسوس می‌باشند.

به طوری که عموم مردم از عالم و جاهل آن دو را می‌شناسند و از منافع و برکات وجودیشان روز و شب برخوردارند، طلوع و غروب و خُشوف و اِنجِلایشان را همگی می‌بینند و از ظلمت وحشت‌انگیز فقدانشان و نورافشانی چهره‌های تابانشان جملگی با خبرند، با دور و نزدیک گشتن «خورشید» و «بدر» و «هِلال» شدن «ماه» بسیاری از شئون زندگی و روابط اجتماعی و وظایف دینی خود را تنظیم می‌نمایند.^۱

اما سایر اجرام و کُرّات آسمان که در نقاط بسیار دوردست «فضا» واقع شده‌اند و جز با سِرِ انگشت علمِ کاوشگران «فضایی» (آن هم با ابزار و وسایل مخصوص فنی در مراکز ویژه‌ی علمی) نه پی به وجودشان می‌شود برد و نه آگاهی از سنخ کار و منافعشان می‌توان به دست آورد. طبیعی است که با این شرایط، در بحث مربوط به «توحید» و «قیامت» که یک بحث عمومی و همگانی است، یعنی با تمام طبقات بشر از عالم و جاهل باید به میان نهاده شود و توجّه توده‌ی مردم به آثار و علائم «مَبْدَأ و معاد هستی» به طوری که قابل درک عموم باشد، مَعطوف گردد، چنانکه هدف قرآن کریم هم همین است و کتاب هدایت «عامّه ناس» است و اختصاص به طبقه‌ی مخصوصی ندارد و فرموده: ﴿...هُدًى لِلنَّاسِ﴾.^۲

آری، طبیعی است که در این زمینه و با این شرایط، سخن از اجرام کیهانی غائب از ابصار و دور از اُفق افکار اکثریت قریب به اتفاق ابناء بشر به میان آوردن و انحاء نظامات دقیق مُبْتَنًی بر تحقیقات عمیق علمی آنها را به عنوان طریق خداشناسی ارائه نمودن، برخلاف مُقتضای حال سخن گفتن است و از قانون «بلاغت» دور افتادن که احیاناً مایه‌ی حیرت اکثریت مردم گردیده و طبعاً موجب نقض غرض خواهد بود.

۱- چنانکه در قرآن کریم به پاره‌ای از این منافع اشاره شده است: «هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَ الْقَمَرَ نُورًا وَ قَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ...» (سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۵) اوست آن کسی که آفتاب را رخشان و ماه را تابان قرار داد و سیر ماه را در منازل تعیین نمود تا بدین وسیله شماری سال‌ها و حساب اکارها را برای تنظیم امور معاش و معاد خود ابدانید.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۵.

اثبات همزبانی قرآن با مردم هر زمان

البته ما می‌دانیم و اعتقاد به این داریم که لطائف و دقائق مربوط به حقائق کائنات از «آفاق» و «أنفس» در لابه‌لای آیات قرآن که کلام حکیم علی‌الإطلاق است به طور لایتناهی موجود است، چنان که رسول خدا ﷺ فرمود:

(...وَلَهُ ظَهْرٌ وَبَطْنٌ... لَا تُحْصَى عَجَائِبُهُ وَلَا تُبْلَى غَرَائِبُهُ)^۱

...قرآن ظاهری دارد و باطنی دارد... عجائب آن به شماره و احصاء در نمی‌آید

و غرائب آن کهنگی بر نمی‌دارد.

هر دم از این باغ بری می‌رسد تازه‌تر از تازه‌تری می‌رسد

اساساً مقتضای خاتمیت شریعت بیضاء محمدی ﷺ و معجزه‌ی خالده بودن قرآن نیز همین است که به موازات سیر تکاملی افکار و عقول بشری بر تجلیات انوار علوم آسمانی خود بیفزاید و در هر عصری به تناسب استعداد و اهلیت مردم آن عصر، پرده از روی قسمتی از خزائن بی‌پایان خود بردارد و صاحب‌نظران روشن و پژوهشگران صاحب‌دل را در برابر قدرت علمی خارج از مجرای علل و اسباب طبیعی خود به خضوع آورده و آنان را از طریق تفوق خارق‌العاده‌ی علمی اعجاب‌انگیزش به نبوت و رسالت حقّی آورنده‌اش مدّعن و معترف گردانند. چنان که در طول این چهارده قرن که از زمان نزول این کتاب آسمانی می‌گذرد، در هر دوره‌ای که نهضت تازه‌ی علمی به وجود آمده و دانشمندان بشری به اکتشافات تازه‌تری از حقایق هستی راه یافته‌اند و با ابزار ویژه‌ی فنی به کاوش در اطراف زمین و آسمان و شناخت حالات گوناگون کائنات از جماد و نبات و حیوان و انسان پرداخته و طبعاً به کشف اسراری از نهان جهان نائل گشته‌اند، با کمال حیرت دیده‌اند که قرآن کریم در همان رشته‌ی علمی ممتاز زمان، گوی سبقت را از دانش پژوهان عصری ربوده است و ضمن تعقیب هدف مخصوص به خودش که هدایت افکار و عقول آدمیان به سوی مبدأ و معاد هستی می‌باشد به منظور ارائه‌ی آثار «توحید» و نشانه‌های «حکمت» در جهان خلقت، تطفلاً به قسمتی از بدایع صنّع و عجایب خلق اشاره نموده و به طور رمز به ریشه‌ها و اصول اساسی مکتشفات علمی آن زمان تنبّه‌ی داده است^۲ و آن چنان تعبیرات

۱- المحجة البيضاء، ج ۲، ص ۲۱۲.

۲- در این باب به کتب مربوطه مانند: «روح الدّین اسلامی» و «المعجزة الخالدة» و «اولین دانشگاه و آخرین پیامبر» و «باد و باران در قرآن» (مهندس بازرگان) رجوع شود.

حکیمانه در این باب به کار برده و انواع لطائف و دقائق علمی را در قالب بسیار ساده و کوتاه جمله‌ها و کلمات فصیح و دلنشین گنجانیده است که به حق، مایه‌ی اعجاب سخن‌شناسان نکته‌سنج عالم می‌گردد.

گویی انبوه معانی در لابه‌لای یک کلمه یا یک جمله‌ی کوچک هم چون «غنچه‌ی گل» مکنون است و در هر عصری به موازات تقاضای عقلی و نیاز علمی مردم آن عصر، آن غنچه شکوفا گشته و یک پرده از حقایق مستوره‌ی خود را مکشوف نموده و در بازار تعقل ارباب نظر عرضه می‌دارد تا شامه‌ی ارواح صاحب‌دلان با بصیرت را از عطر فرح‌بخش و نشاط‌انگیز طرائف و لطائف آسمانی‌اش معطر سازد و از این راه **اعجاز علمی** خود را در جمیع ازمینه و اعصار به مَنَصّه‌ی ظهور آورده و در نتیجه عائله‌ی بشر را تا روز قیامت در مقابل مکتب سازنده و انسان پرورش، به قبول و پذیرش وا دارد و جملگی را از آبشخور ماء معین و آب حیات هدایتش سیراب گردانیده و انسان‌ها را در هر دو جهان، به اوج عزّت و سعادت برساند.

و لهذا می‌بینیم آنجا که می‌خواهد در مقام ارائه‌ی آثار «ربوبیت» و «تدبیر»، اشاره به موضوع «مرکب‌ها» و وسایل نقلیه نماید، تصریح به اسم «اسب و الاغ و آستر» نموده و سایر مرکب‌ها را که خارج از حیطه‌ی درک عموم و مخصوصاً مردم عصر نزول بوده است، با جمله‌ی «ما لا تعلمون»^۱ یعنی «آنچه که نمی‌دانید» یا تحت عنوان «مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ»^۲ یعنی «همانند کشتی آنچه که سوار می‌شوند» تذکر داده و می‌گذرد که مُحْتَمَلاً می‌توان گفت، ایماء به پیدایش مصنوعات روز از هواپیما و موشک و سفینه‌های فضایی و نظایر اینها که به دست آیندگان به وجود خواهد آمد، می‌باشد و هم وقتی این کتاب عظیم آسمانی می‌خواهد توجّهی به مسأله و قانون مسلم «زَوْجِيَّت» در تمامی اشیاء جهان آفرینش بدهد که: ﴿وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ...﴾^۳؛ می‌فرماید:

﴿سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ

۱- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۸: ﴿وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْخَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾: اسب‌ها و استرها و درازگوش‌ها را آفرید تا سوار بر آنها شوید و زینتی باشد برای شما و می‌آفریند چیزی را که نمی‌دانید.

۲- سوره‌ی یس، آیه‌ی ۴۲: ﴿وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ﴾: و آفریدیم برای آنان مانند کشتی، چیزی را که بر آن سوار شوند.

۳- سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۴۹، یعنی: از هر چیزی دو جفت [نر و ماده یا متقابل] آفریدیم.

مِمَّا لَا يَعْلَمُونَ^۱؛

منزه [از هر نقص] است خدایی که تمام جفت‌ها را آفرید [آفرینش تمام کائنات را بر اساس قانون ترکیب و زوجیت تحقق بخشید] از آنچه که زمین آن را می‌رویاند [نبات و حیوان] و از خود آدمیان و از آنچه که نمی‌دانند [از وجود و کیفیت پیدایش و تولید نسلشان بی‌خبرند].

آن دسته‌ی از موجودات را که از سطح درک عمومی خارجند و پی بردن به وجود و حالات آنها نیازمند به وسیله و ابزار فنی مخصوص می‌باشد، مانند موجودات ذره‌بینی و سلول‌ها و میکروب‌ها و خصائص شگفت‌انگیز هر یک از آنها همه را با جمله‌ی سربسته و در عین حال، جامع «ما لا یعلمون» نشان می‌دهد تا هم مردم نادان که فاقد ابزار درک حقایق پنهانند، مبتلا به تحیر و اضطراب فکری نشوند و به همانچه که در ظاهر می‌بینند و می‌فهمند اکتفا نمایند و هم طبقه‌ی دانش‌پژوه کاوشگر، با شنیدن این جمله از قرآن به تکاپو و تلاش افتاده و از عوالم پنهان خبری گیرند و در نتیجه، هم «مجهولات» خود را تبدیل به «معلومات» نمایند و هم به پیشگویی و واقع‌نمایی اعجاز‌آمیز قرآن مُعترف گردند که می‌فرماید:

﴿سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ...﴾^۲

نشانه‌های [حکمت و قدرت] خود را در مجموعه‌ی جهان و در خود آنان نشان‌شان می‌دهیم تا روشن شود برای آنها که او [خدا یا قرآن] حق است...^۳

می‌توان گفت: این آیه‌ی شریفه در مقام بشارت از تکامل فکری آیندگان و بر اثر آن روشن‌تر شدن و «حقیقت» قرآن و قطعیت وجود یک مدبر علیم و حکیم در جهان هستی است که هر چه بر عمق و وسعت کاوشگری‌ها و بررسی‌های علمی دانشمندان بشری افزوده شده و اسرار تازه‌تری از جهان و انسان به دست آورند، به همان نسبت تجلیات علم و حکمت اعجاز‌آمیز از بطون آیات شریفه‌ی قرآن بیشتر گردیده و افکار پژوهندگان علمی را به وحدت و یکتا بودن آفریننده‌ی جهان و گوینده‌ی قرآن متوجه‌تر و معتقدتر می‌سازد.

۱- سوره‌ی یس، آیه‌ی ۳۶.

۲- سوره‌ی فصلت، آیه‌ی ۵۳.

۳- یادآور می‌شود که «آیات» در آیه‌ی شریفه، به معنای دیگر هم تفسیر شده و روایاتی هم ذیل آن رسیده است که «آیات» را حمل به آیات تخویفیه کرده‌اند و «تبیین حق» را نیز به ظهور حضرت قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) تطبیق نموده‌اند، به تفسیر نورالثقلین و برهان و المیزان (بحث روایی) رجوع شود.

در این زمینه حدیثی نیز از امام سجّاد علیه السلام رسیده است و اینک آن حدیث:
 (سُئِلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام عَنِ التَّوْحِيدِ، فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ
 يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ،
 اللَّهُ الصَّمَدُ وَالْآيَاتِ مِنْ سُورَةِ الْحَدِيدِ إِلَى قَوْلِهِ: وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ
 الصُّدُورِ فَمَنْ رَامَ مَا وَرَاءَ هُنَالِكَ هَلَكَ)؛^۱

از حضرت سجّاد علیه السلام درباره‌ی توحید پرسش کردند، امام علیه السلام فرمودند: خدا می‌داند که در آخر الزّمان [دوران نزدیک به قیامت] اقوامی پژوہشگر و عمیق‌اندیش می‌باشند، لذا سوره‌ی توحید و آیاتی چند از سوره‌ی حدید را تا «و هو علیم بذات الصدور» نازل فرمود. پس هر کس غیر آنچه را که در آنجاست [سوره‌ی توحید و آیات حدید] طلب کند هلاک می‌شود [در اعتقاد به ضلالت افتاده و روی نجات نمی‌بیند].

این حدیث اگرچه از نظر بعض دانشمندان، نوید تکامل علمی بشر را داده و ضمناً روشن شدن بعض آیات قرآن را موکول به دوران تعمق فکری آیندگان نموده است و در واقع لسان مدح و تمجید از متعمّقین آخر الزّمان دارد.^۲

ولی آنچه که با تأمل در جمله‌ی آخر حدیث «فَمَنْ رَامَ مَا وَرَاءَ هُنَالِكَ هَلَكَ» هر کس غیر آنچه را که آنجاست طلب کند، هلاک شود به نظر می‌رسد، این است که حدیث شریف در مقام «تحدید» تفکر درباره‌ی خدا و جلوگیری از خوض و کنجکاو‌ی در مسائل مربوط به «ذات» اقدس حق و توصیف او (جلّ شأنه العزیز) با عقول ناقصه و افکار کوتاه بشری است. چنان که روایات کثیره‌ای در این باب آمده و فرموده‌اند:

(إِيَّاكُمْ وَالتَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ فَإِنَّ التَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ لَا يَزِيدُ إِلَّا تِيهًا...)^۳

امام صادق علیه السلام فرمود: بهره‌یزید از تفکر در [ذات] خدا، چه آن که تفکر در ذات خدا جز ضلالت و حیرت فکری نتیجه‌ی دیگری نخواهد داد.

۱- توحید صدوق، ص ۲۸۳ و ۲۸۴ و بحار الانوار، ج ۳، ط جدید، ص ۲۶۴ و تفسیر صافی، ذیل سوره‌ی توحید و تفسیر برهان، ذیل سوره‌ی توحید، با اندکی اختلاف در عبارت.

۲- گفتار فلسفی، کوکب ۱، ص ۱۶۷.

۳- بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۵۹.

آنچه در روایات دیگر مورد ترغیب و تأکید واقع شده است، تفکر در آثار صنع و مظاهر قدرت و حکمت خداست که فرموده‌اند:

(لَيْسَتِ الْعِبَادَةُ كَثْرَةُ الصَّيَامِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّمَا الْعِبَادَةُ كَثْرَةُ التَّفَكُّرِ فِي أَمْرِ اللَّهِ)؛^۱

امام حسن عسکری علیه السلام فرمودند: عبادت [تنها] زیادی روزه و نماز نیست. [بلکه] عبادت، همانا زیاد اندیشیدن در کار خداست [مراد مطالعه‌ی آیات و نشانه‌های علم و حکمت و قدرت اوست که موجب ازدیاد معرفت و محبت و شوق در عبادت او می‌گردد].

بنابراین، حاصل مضمون حدیث مورد بحث این می‌شود که چون خدا می‌دانست در آخر الزمان مردمی مُتَعَمِّق و کاوشگر در همه چیز عالم هستی (حتی در ذات نامحدود خدا!) به وجود می‌آیند و به خود اجازه‌ی خوض در مطالب مربوط به ذات و صفات ذاتی حضرت حق داده و با حریت و استقلال فکری تمام به مو شکافی‌های عجیب به نام توحید و معرفه‌الله می‌پردازند و قهراً به جهت نامحدود بودن «خدا» و محدود بودن «عقل» دچار هزاران ناروایی‌ها در امر خداشناسی گردیده و سرانجام از نیل به سعادت محروم و به شقاء دائم محکوم می‌شوند و لذا خدا برای جلوگیری از این طغیان فکری ناروا و نشان دادن حدّ تعمق و تفکر در شناسایی آن ذات بی‌همتا سوره‌ی توحید و آیات اوّل سوره‌ی حدید را نازل فرمود تا اندیشمندان و متعمّقین درباره‌ی خدا اکتفا به همان وصف و بیان قرآن نموده و در ارائه‌ی اسماء و صفات خدا از مرز بیان خدا تجاوز ننمایند و خود را سرگرم با اقوال و متکلمین و بافته‌های مُتَفَلْسِفین نسازند که در غیر این صورت دچار ضلالت‌ها گردیده و به هلاک دائم مبتلا خواهند شد. امام صادق علیه السلام ضمن نامه‌ای که در جواب مکتوب «عبدالرحیم قصیر» که سؤال از مذهب صحیح توحید کرده بود، این جمله را مرقوم فرموده‌اند:

(وَاعْلَمْ رَحِمَكَ اللَّهُ أَنَّ الْمَذْهَبَ الصَّحِيحَ فِي التَّوْحِيدِ مَا نَزَلَ بِهِ الْقُرْآنُ مِنْ صِفَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ... تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَصِفُهُ الْوَاصِفُونَ وَلَا تَعْدُ الْقُرْآنُ فَتَضِلَّ بَعْدَ الْبَيَانِ)؛^۲

بدان [خدا تو را رحمت کند] که مذهب درست و راه صحیح توحید همان است

۱- تحف العقول، ص ۳۶۲.

۲- بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۶۱ و ۲۶۲.

که قرآن به آن نازل گردیده و خدا را بدان گونه وصف فرموده است. خدا بالاتر و برتر از آن است که وصف کنندگان و صفش می کنند. از [حدّ] قرآن تجاوز ممکن که به گمراهی بعد از بیان، دچار خواهی شد.

مؤید این که حدیث مزبور (حدیث متعمقین آخر الزمان) راجع به همین مطلبی است که بیان شد. این است که مرحوم صدوق (رض) آن را در «باب ادنی ما یُجزی عن معرفّة التّوحید» آورده است، در بابی که پایه های اساسی توحید و معرفّة الله را از لسان روایات ارائه می دهد.^۱ و علامه‌ی مجلسی (رض) هم آن را در «باب التّهی عن التّفکر فی ذات الله تعالی و الخوض فی مسائل التّوحید» ذکر کرده است، آنجا که احادیث نهی از تفکر در ذات و منع از خوض در مسائل عمیق‌ی خارج از طوق بشر را جمع آوری نموده است و نیز ذیل همین حدیث می فرماید:

(ظَاهِرُهُ الْمُنْعُ عَنِ التَّفَكُّرِ وَ الْخَوْضِ فِي مَسَائِلِ التَّوْحِيدِ وَ الْوُقُوفُ مَعَ التَّصَوُّصِ)؛^۲

باز می گردیم به اصل بحثی که داشتیم:

غرض آن که قرآن کریم در عین حال که «معجزه‌ی خالده» و آیت «خاتمیت» پیغمبر اکرم ﷺ است و باید تا روز قیامت قدرت اعجازش از جهات گوناگون و از جمله از نظر احاطه به دقائق علوم و رموز دانش‌های بشری کاملاً محفوظ بماند و در هر زمان طالبان حق و متحرّیان حقیقت را از زلال منابع سرشارش سیراب گردانند و از این راه آنان را به راه خدا بیفکند؛ چنان که بحمد الله تاکنون چنین بوده است و می باشد و بعد از این نیز به خواست خدا چنین خواهد بود.

﴿...لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنِ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنِ بَيِّنَةٍ...﴾؛^۳

ولی با وجود تمام اینها چون اکثریت مردم متوجّه به دقائق امور و اسرار خفیه‌ی عالم نمی باشند و سر و کار با رموز علمی ندارند و از طرفی هم قرآن، نظر به هدایت افکار عموم بشر دارد و می خواهد تمام طبقات انسان‌ها را از عالم و جاهل با خدای علیم و حکیم و قدیر

۱- کتاب توحید، ط جدید، ص ۲۸۳.

۲- بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۶۴.

۳- سوره انفال، آیه ۴۲.

آشنا گرداند و آثار وجود و وحدت و علم و قدرت و حکمت او را که شب و روز در معرض دید و شهودشان می‌باشد به آنها بنمایاند و هرگونه عامل استبعاد و انکار را از صفحه‌ی قلب آنان برطرف سازد.

لذا مقتضی است که به هنگام خطاب و القاء سخن به توده‌ی مردم استشهاد به موضوعاتی بشود که محسوس همگان بوده و در خور درک عموم آدمیان باشد، از قبیل کوه و دریا و گیاهان و انواع بهت‌انگیز جانوران و مخصوصاً دو مشعل تابان آسمان (ماه و خورشید) که عموماً در معرض درک و شناسایی افراد بشر می‌باشند و استدلال به آنها در سطح افکار عمومی موافق با قانون «حکمت» است و مطابق با میزان بلاغت.

ماه‌گرفتنی از شرایط وقوع قیامت

حال، از جمله اَشْرَاط و علائم هنگام قیامت «خسوف قمر» است که به دو معنی آمده است.^۱

۱- نابود گشتن خود ماه، چنان که به همین معنی (نابودی خود شیء) است در آیه‌ی:

﴿فَخَسَفْنَا بِهٖ وَ بَدَارَہُ الْأَرْضَ...﴾^۲

او را [قارون] و خانه‌اش را در زمین فرو بردیم [نابود کردیم]...

۲- تیره شدن و بی‌نور گردیدن ماه، چنانکه معنای معهود در اذهان ما از «خسوف ماه» در دنیا همین است و البتہ خسوف به معنای دوّم که عارض بر ماه می‌شود در حال عادی و جریان طبیعی که فعلاً موجود است، بر اثر حائل شدن زمین بین ماه و خورشید تحقق می‌یابد که ماه در سایه‌ی زمین قرار گرفته و تاریک می‌شود و در این موقع می‌گوییم: ماه، مُنْخَسِف شد.

اما خسوفی که از علائم و شرایط قیامت است و آیه‌ی شریفه در مقام ارائه‌ی آن می‌باشد، نه آن است که از جهت «حیلولة الارض» و واقع شدن ماه در سایه‌ی زمین حادث می‌شود، بلکه آن، معلول اختلال نظام ستارگان و خاموش گشتن خورشید و تشّت منظومه‌ی شمسی خواهد بود. چنان که آیه‌ی بعدی نیز مؤید همین مطلب است و شرحش می‌آید.

۱- تفسیر فخررازی، ج ۳۰، ص ۲۲۰.

۲- سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۸۱.

اجتماع شمس و قمر، نشان دیگری از قیام قیامت

از دیگر تحولات جهانی که مُقارن و یا قبل از قیام «قیامت» تحقق خواهد یافت، حادثه‌ی «اجتماع شمس و قمر» است که مفسرین، در تفسیر آن، وجوه گوناگون آورده‌اند.^۱ و تنها وجهی که از میان وجوه مختلف تفسیری، به نظر روشن تر می‌رسد، این است که مقصود، اشاره به دگرگونی اوضاع ستارگان و پیدایش اختلال عظیم در نظام ابعاد و مدارات کواکب باشد تا آنجا که «خورشید» از مدار خود خارج گشته و با «ماه» بیوندد و طبیعی است که در این صورت سایر اجرام کیهانی و منظومه‌های شمسی نیز از این تفرق و انبثار و تشتت، مصون نخواهند ماند. همچنان که می‌فرماید:

﴿إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ ۖ وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ ۖ وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ ۖ^۲

وقتی آسمان بشکافتد و ستارگان پراکنده شوند و دریاها به هم راه یابند و با هم بیوندد.

توضیح:

البته می‌دانیم از نظر دانشمندان «هیأت»، تمام این سیارات عظیم و کرات چرخنده در فضا - که هر یک در مسیر و مدار مخصوص به خود در فاصله‌های معینی از یکدیگر، به شناوری در این فضای پهناور آسمان مشغولند و هیچ‌یک کوچکترین تخطی از مسیر خود ننموده و اندک تصادمی با هم پیدا نمی‌کنند. تمام این گوی‌های غلطان بُهت آور آسمان با این نظام دقیق و شگفت‌انگیزی که در وضع فواصل و حرکاتشان برقرار است - در گرو تنظیم دو نیروی مُسَیْطِر یا دو قانون حاکم بر اجسام می‌باشند که یکی قانون «جاذبه‌ی عمومی» است و دیگری قانون «گریز از مرکز».

قانون جاذبه‌ی عمومی

نیروی جاذبه، نیرویی است که حاکم و مسیطر بر کلیه‌ی اجسام می‌باشد و بر اثر آن، تمام اجسام در یکدیگر تأثیر متقابل نموده و هر یک، دیگری را به سوی خود جذب می‌کنند و این جاذبیت و مجذوبیت نیز بر حسب اختلاف اجسام از لحاظ بزرگی و کوچکی جرم و دوری و نزدیکی فاصله مختلف می‌شود. یعنی جسم بزرگتر و نزدیکتر

۱- طالبان تفصیل آن وجوه، به تفسیر کشاف و فخر رازی و گازر رجوع نمایند.

۲- سوره‌ی انفطار، آیات ۱ تا ۳.

جاذبه‌ی قویتری دارد و جسم کوچکتر و دورتر جاذبه‌اش کمتر است و لذا ماه، مجذوب زمین است و زمین و سایر سیارات، اسیر جاذبه‌ی خورشیدند و خورشید و عائله‌اش نیز، مجذوب ستارگان دیگر می‌باشند.

البته طبیعی است اگر تنها همین قانون جاذبه‌ی عمومی در عالم به کار بود و پای نیروی معدّل دیگری به میان نمی‌آمد، تصادمات اجرام عظیم کیهانی موجب اختلال وحشتبار نظام ستارگان می‌گردید و در نتیجه، موجود زنده‌ای در جهان باقی نمی‌ماند.

ولی قانون دیگری در مقابل نیروی «جذب و کشش» وجود دارد به نام قانون یا نیروی «گریز از مرکز» که در تمام اجسامی که حرکت دورانی دارند موجود است و خاصیت این نیرو، تعدیل نیروی جاذبه و در هم شکستن شدّت و سَوَرَت آن و جلوگیری از برخوردهای ویرانگر اجرام سماوی می‌باشد که در نتیجه‌ی کسر و انکسار و تعادل این دو نیرو (جاذبه‌ی عمومی و گریز از مرکز) نظمی دقیق و توازنی عجیب بر سراسر عالم فوق‌العاده عظیم کرات ثابت و سیّار از آنجُم و کواکب و اقمار^۱ حاکم گردیده و میلیون‌ها منظومه و کهکشان و سحابی با نظام و حسابی شگفت‌انگیز، بدون کوچکترین تخطّی و انحراف از مسیر، در مدارات مخصوص به خود در حال چرخیدن و گردیدنند و به تعبیر زیبا و لطیف قرآن هریک در مداری شناورند. ﴿...كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾^۲.

قرآن حکیم نیز، افراستگی و نظام ثابت اجرام سماوی را بر اساس «عَمَدٍ» نامرئی و ستون‌های نادیدنی، استوار می‌داند و می‌فرماید:

﴿اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا...﴾^۳

[خدا] آسمان‌ها را بدون ستون‌هایی که آن را ببینند برافراشت...

و «ستون نامرئی» انطباق روشنی با نیروی «جاذبه عمومی» دارد.

در روایتی که از امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام منقول است، تعبیر بسیار جالبی شده است که می‌فرماید:

۱- دسته‌ای از اجرام سماوی که ذاتاً دارای نور و حرارت می‌باشند و در مرکز منظومه‌ای قرار گرفته‌اند مانند خورشید، به نام «انجُم» یا «ثوابت» خوانده می‌شود و قسمتی که بر گرد یکی از ثوابت می‌گردند و از آن کسب نور و حرارت می‌کنند مانند زمین ما، کواکب یا سیّارات نامیده می‌شوند و آنها که بر گرد سیّارات می‌چرخند مانند ماه، به نام اقمار خوانده می‌شوند. (مطالب مربوط به کرات آسمانی از کتاب «انسان و جهان» اخذ و اقتباس شده است، ص ۴۱ و ۴۲ و ۵۴ و ۵۷).

۲- سوره‌ی یس، آیه‌ی ۴۰.

۳- سوره‌ی رعد، قسمتی از آیه‌ی ۲.

(هَذِهِ النُّجُومُ الَّتِي فِي السَّمَاءِ مَدَائِنُ مِثْلُ الْمَدَائِنِ الَّتِي فِي الْأَرْضِ
مَرْبُوطَةٌ كُلُّ مَدِينَةٍ بِعَمُودَيْنِ مِنْ نُورٍ...)^۱

این ستارگانی که در آسمانند، شهرهایی هستند [اماکن مسکونی] همچون
شهرهایی که در زمینند، هر شهری [هر ستاره‌ای] محکم شده است به سبب دو
ستون از نور...

اینجا هم امام علی^{علیه السلام} افراشتگی ستارگان را در فضای بیکران آسمان و نظام ثابت آنها را
به وسیله‌ی دو عمود نوری یعنی دو ستون نامرئی نشان می‌دهد که ممکن الانطباق با دو
نیروی «جاذبه‌ی عمومی و گریز از مرکز» می‌باشد و با در نظر گرفتن سطح علم و اطلاع
مردم آن روز از نوامیس خلقت و به‌ویژه وضع کرات آسمان، شاید تعبیری برای بیان کردن
این دو نیرو بهتر و رساتر از تعبیر «دو عمود نوری» پیدا نشود.

حال، اگر روزی بر اثر انقضای عمر نیروهای عالم طبع، این ستون (نیروی جاذبه
عمومی) فرو ریزد، طبیعی است که نظام مقرر، مختل می‌گردد، «انجم» و «اقمار» به هم
می‌ریزند، ثابت و سیار، ابعاد و مدارات خود را از دست می‌دهند، سقوط و تصادمی عجیب
در این پهنه‌ی بیکران پر از ستارگان عظیم به وقوع می‌پیوندد که فعلاً تصوّر آن حادثه‌ی
سهمگین و ویرانگر، برای ما بسی دشوار است و اساساً در قالب فکر و ذهن ما نمی‌گنجد.
آری، آن نظام دقیق و متینی که به تقدیر عزیز علیم، آنچنان روی حساب منظمی در
جریان است که:

﴿لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ...﴾^۲

نه در خور خورشید است که ماه را دریابد و نه در امکان شب است که سبقت
بر روز گیرد...

آن نظام، آری همان نظام متقن و محکم، برسد روزی که به هم بریزد، حدود و ثغور
از میان برداشته شود، حریم کواکب و اقمار از بین برود و «جَمْعُ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ» مرز و حدّ
آنچنان بشکند که «شمس» و «قمر» به هم پیوندند و «مهر» و «مه» با هم مجتمع شوند!

۱- مجمع البحرین، لغت کوکب و بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۹۱ و سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۷۴، ماده‌ی «نجم» با انکی اختلافی در عبارت
و ما از مجمع البحرین نقل کردیم.

۲- سوره‌ی یس، آیه‌ی ۴۰.

﴿يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ...﴾^۱

روزی که آسمان را در پیچم مانند پیچیدن طومار، مر نوشته‌ها را...

روشن است که وقتی یک صفحه‌ی کاغذ مکتوب مثلاً لوله و پیچیده شد، دیگر از آن نوشته‌هایش که خطوط و نقوشی بود، اثر محسوس و مشهودی در دیدگاه و منظر دیگران نخواهد ماند که با دیدن و خواندن آن پی به معانی مورد نظر ببرند. هر چند آن خطوط در باطن آن صفحه موجود است و از بین نرفته است، اما برای دیگران ناپیداست. آری، آنچه که در طومار آسمان نوشته است از کلمات و نقوش وجودی موجودات در روز نابود کردن جهان، به دست قدرت خالق سبحان پیچیده شده و بساط آن برچیده می‌شود، طوری که دیگر اثری از وجود و هستی کائنات، مشهود نمی‌ماند جز برای خدا که «عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ» است.

﴿...وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ...﴾^۲

زمین، با جمیع محتویاتش یک قبضه‌ی او و در کف قدرت اوست در روز قیامت و آسمان‌ها به دست قدرت وی در هم پیچیده است [از علل و اسباب و عوامل ارضی و کیهانی در آن روز دیگر عین و اثری باقی نمانده است]...

محلّ فرار کجاست؟!

کلمه‌ی «مَفَرٌ» احتمال دو معنی دارد:

۱- معنای مَصْدَری، یعنی: فرار کردن.

۲- معنای اسم مکان، یعنی جای فرار و محلّی که انسان با پناهندگی به آن محلّ از عذاب و بلا در امان است.

حال، این سؤالی که انسان در روز قیامت دارد و می‌پرسد که کجاست، فرار یا محلّ فرار؟ ممکن است انگیزه و علتش پیدایش حال یأس و نومیدی از رهایی از عذاب باشد و جز اینکه خود را تسلیم حوادث رنجبار آن روز کند، چاره‌ای نبیند و راه دیگری نشناسد. بنابراین، معنای آیه‌ی شریفه، این می‌شود: آن روز انسان وحشتزده‌ی بینوا، از دیدن

۱- سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۱۰۴.

۲- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۶۷.

آن صحنه‌ی پرغوغا و دگرگونی اوضاع جهان، چنان خود را می‌بازد و مأیوس از پیدا کردن راه نجات و محلّ پناه می‌گردد که با روحی ناامید و قلبی مضطرب و نگران می‌گوید: «أَيْنَ الْمَفْرَ؟» دیگر راه فرار از کجا و مکان آمان در کجا؟

یعنی رفتاری مسلّم گشت و هین افتاد مشکل‌ها.

شب تاریک و بیم‌موج و گردابی چنین هائل کجا دانند حال ما سبکباران ساحل‌ها و هم محتمل است که سؤال «أَيْنَ الْمَفْرَ» به معنای اصلی خود باقی باشد و انسان، در آن روز واقعاً در مقام فَحْص «مفرّ» و جستجوی راه فرار برآید و دنبال گریزگاه و مأمنی بگردد؛ دیوانه‌وار از هر کسی بپرسد و رو به هر سویی نماید و هر دم فریاد «أَيْنَ الْمَفْرَ» از خود سر بدهد، ولی نه از کسی جوابی بشنود و نه از سویی راه نجاتی بیابد و این سخن از انسان وحشتزده در آن روز با توجه به اینکه سیطره‌ی حاکمیت خدا از همه جا مشهود است و راه گریز از حکومت حضرت ربّ العالمین از هر طرف مَسدود، کاشف از این است که حالت دهشت و حیرت در روحیه‌ی او چنان مؤثر افتاده و از حال طبیعی و عادی‌اش بیرون برده است که اصلاً توجه به موقعیت خود و جهان پر انقلاب ندارد و جز حوادث موحش و هول‌انگیز چیزی نمی‌فهمد و به غیر از فرار از مهلکه و جستن از پنجه‌ی بلا به چیز دیگری نمی‌اندیشد. تا آنجا که از نگاه به آن مناظر دهشتبار هراس آور، چشمش توانایی دیدن از دست داده و همچون برق زدگان، با بیچارگی و استیصال تمام فریاد می‌زند: «أَيْنَ الْمَفْرَ؟ آه کجا فرار کنم؟ وای به کجا پناه برم؟»

معانی گوناگون واژه‌ی «کلا»

کلمه‌ی «کلا» در قرآن، سی و سه بار استعمال شده است و معنای مشهور و غالب آن، «ردّ و بازداشتن» است که به فارسی معنی می‌شود «نه چنین است» یا «باز ایست». چنانکه اهل لغت می‌گویند:

(كَلَّا، حَرْفٌ مَعْنَاهُ الرَّدُّعُ وَ الزَّجْرُ وَ تَنْبِيهُ الْمُخَاطَبِ عَلَى بَطْلَانِ كَلَامِهِ)؛^۱

کلا، حرف و کلمه‌ای است که معنای آن جلوگیری و منع نمودن است و مخاطب را به باطل بودن گفتارش متوجه ساختن.

البته معانی دیگری نیز برای «کَلَّا» ذکر شده است از قبیل «حَقًّا» یعنی به‌راستی و حقیقت و «هان» که معنای «الّا»ی استفتاحیه است و در مقام تنبیه و جلب توجه مخاطب به کار می‌رود و «آری» که حرف جواب و مُفهم تصدیق است.^۱

بنابراین، باید در هر جا به تناسب مورد استعمال، با توجه به قرائن موجوده‌ی در کلام و مقام معنی شود. چنان که در آیه‌ی مورد بحث، به تناسب آیه‌ی قبل و بعد آن، معنای «انْتَه» یعنی: «خودداری کن» یا «باز ایست» که همان «رَدَع و زَجَر» است و معنای غالبی «کَلَّا» است، مناسبتر است. چه آنکه انسان در روز قیامت بعد از افتادن در کوران آن حوادث کوبنده و سهمگین به دنبال «ملجأ» و «مَنْجی» می‌گردد و راه نجات می‌جوید و «این المَفْرُ» می‌گوید و لذا مقتضی است که در آن موقع و با آن شرایط و احوال به او گفته شود، کَلَّا! نه چنان باشد که تو خواهی، باز ایست از این مقال و درگذر از این سؤال!

(الْوَزْرُ مَا يُتَخَصَّنُ بِهِ مِنْ جَبَلٍ أَوْ غَيْرِهِ مِنْهُ الْوَزِيرُ الَّذِي يُلَجَأُ إِلَيْهِ فِي الْأُمُور)؛^۲

به هر چه که مانند کوه و غیر آن (از قلعه و حصن) شایسته‌ی پناهندگی باشد و انسان بتواند در مواقع شدت به آن پناه ببرد «وَزَر» گفته می‌شود که مشتق از «وَزَر» به معنای ثقل یعنی سنگینی است، از آن نظر که انسان تکیه به آن داده و سنگینی بار خود را بر آن می‌افکند. چنانکه معاون فکری سلطان که در تدبیر امور کشوری استعانت از رأی او می‌شود و بار سنگین اداره‌ی امور مملکتی بر دوش او افتاده و مردم به هنگام نیاز، التجاء و پناه به او می‌برند، وزیر نامیده می‌شود.

پس، لاوَزَر یعنی: آن روز برای انسان پناهگاهی که او را در پناه خود بگیرد و بار سنگین گناه را از دوش او بردارد و وی را از شدائد در امان نگه دارد نخواهد بود. چه آنکه سراسر موجودات جهان از هر که و هر چه که هست، تحت سیطره‌ی قدرت قهّاره‌ی حضرت حق، اسیر و ذلیل است. فرمان در همه جا فرمان خدا و مشیت در همه جا مشیت آن حیّ قدیر است.

﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ ۖ ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ ۖ يَوْمَ لَا

۱- مجمع البحرین.

۲- تفسیر مجمع البیان، ذیل همین آیه.

تَمْلِكُ نَفْسٍ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ^۱؛

چه تو را دانا کرده که روز جزا چیست؟ باز چه تو را دانا کرده که روز جزا چیست؟ روزی است که کسی مالک امر کسی نمی‌باشد [دفع شرّ از احدی یا جلب خیر از بهر کسی در وسع کسی نمی‌ماند] کار، در آن روز [مطلقاً] در انحصار خداست.

و چون بنای کار او در روز جزا بر اساس حکمت بالغه‌اش ارائه‌ی ضعف و زبونی انسان و ایجاد دهشت و حیرت در آدمیان است، لذا محال است آن روز از ناحیه‌ای (بی‌اذن و رضای او) نسیم امنیتی بوزد که رفع وحشت و اضطراب از انسان بنماید. بلکه روبه‌هر سو ببرد، بر ترس و مخافت و ناامنی‌اش بیفزاید. آری لا وَزَرَ آن روز برای بشر ملجأ و مأمنی نخواهد بود.

معانی گوناگون واژه‌ی «مُسْتَقَرّ»

مفسّرین در تفسیر این آیه به لحاظ کلمه‌ی «مُسْتَقَرّ» وجوهی ذکر کرده‌اند:^۲
 ۱- بنابر اینکه مقصود از «مُسْتَقَرّ» حکم ثابت و فرمان مطاع و لازم الاجراء باشد معنای آیه چنین می‌شود: تنها حکم نافذ و فرمان مطاع در روز جزا، حکم خدا و فرمان خداست و احدی جز خدا اراده‌ی نافذی نخواهد داشت. چنان که در جای دیگر قرآن می‌فرماید:

﴿...لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾^۳؛

حکم [حکومت مطلقه] در انحصار اوست و به سوی او بازگشت داده می‌شوید.
 ۲- محتمل است که مراد از «مُسْتَقَرّ» مصیر و مرجع و منتهی‌الیه سیر باشد. یعنی آن نقطه که آخرین مرحله و نقطه‌ی نهایی سیر تکاملی انسان است. چنانکه در مواضع دیگر قرآن نیز این تعبیرات آمده است:

﴿وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَى﴾^۴؛

نهایت و پایان [وجود از هر چه هست که هست] سوی پروردگار توست.

۱- سوره‌ی انفطار، آیات ۱۷ تا ۱۹.

۲- به تفسیر المیزان و مجمع البیان و کشف رجوع شود.

۳- سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۸۸.

۴- سوره‌ی نجم، آیه‌ی ۴۲.

﴿إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ﴾^۱

همانا که بازگشت [همگان] به سوی پروردگار توست.

﴿...إِلَى الْمَصِيرِ﴾^۲؛ ...بازگشت، به سوی من است.

﴿...ثُمَّ إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ...﴾^۳؛ ...سپس به سوی من است بازگشت شما...

این آیات شریفه نشان می‌دهند که انسان به طور جریان تکوینی خود در حال سیر است و منتهی‌الیه سیر و مصیر و مرجع او هم منحصرأ خداست. بنابراین آیه‌ی مورد بحث نیز همین معنی را می‌فهماند به اضافه‌ی این مطلب که هرگز در طول این مسیر، موجودی نمی‌تواند به یاری انسان برخیزد و با ارائه‌ی ملجأ و مهربانی (پناهگاه) به او پناه داده و وی را از سیر به سوی خدا و رسیدن به محکمه‌ی عدل الهی باز دارد.

﴿كَأَلَّا وَزَرًا﴾ إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ؛

نه، هرگز چنین نیست، بلکه منتهی‌الیه سیر انسان به طور مسلم، خداست و آدمیزاد در آن روز که روز حساب و جزاست، چاره‌ای جز «رجوع» به خدا نخواهد داشت و بالاخره سر و کارش با خدای «سریع الحساب و شدید العقاب» خواهد بود.

۳- احتمال این نیز می‌رود که «مستقر» به معنای محل استقرار و مکان برقرار گشتن انسان در عالم آخرت بعد از رسیدگی به حساب اعمالش باشد که:

﴿...فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ﴾^۴؛

...گروهی در بهشت و گروهی در آتشند.

چنانکه خود قرآن نیز در مواردی از بهشت و جهنم تعبیر به «مستقر» یعنی قرارگاه نموده است، از جمله:

﴿أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا...﴾^۵

اهل بهشت در آن روز از حیث قرارگاه بهترند...

۱- سوره‌ی علق، آیه‌ی ۸.

۲- همان، آیه‌ی ۱۴.

۳- سوره‌ی لقمان، آیه‌ی ۱۵.

۴- سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۷.

۵- سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۲۴.

﴿رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ... إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا﴾؛^۱

[بندگان شایسته‌ی حق می‌گویند] ای پروردگار ما، برگردان از ما عذاب جهنم را، به‌راستی که آن [جهنم] بد قرارگاه و بد اقامتگاهی است.

و روی این احتمال، معنای آیه‌ی شریفه چنین می‌شود که روز جزا، کسی حق تعیین جا و مکان برای کسی ندارد، بلکه «مستقر» و محل قرارگیری هر کسی از مؤمن و کافر در اختیار خدا و موکول به امر خداست. ﴿إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ﴾.

اطمینان بخشی به رسول مکرم ﷺ

ممکن است از کلمه‌ی «رَبِّكَ» که خطاب به رسول اکرم ﷺ است، این نکته فهمیده شود که خدا با این بیان، در مقام تسلیت قلب مقدس پیغمبر ﷺ و تهدید قوم مکذّب برآمده است و می‌فرماید: ای رسول ما اینان که امروز از در انکار و تمسخر و استهزاء نسبت به تو در آمده‌اند و دعوت و انذار تو را درباره‌ی روز جزا، موهوم و بی اساس پنداشته و با لحنی توأم با غرور می‌گویند: (آيَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ)؛ مطمئن باش که اینان از حکومت قهار «ربّ تو» بیرون نتوانند شد. بلکه به طور قطع و مسلم، بازگشت کارشان به سوی «پروردگار تو» خواهد بود و آنجا به سزای این نابخردی‌های خود خواهند رسید. چه آنکه «ربّ تو» ای رسول که به حکم مقام «ربوبیت» و تدبیر و تکمیل عالم امکان، تو را به وجود آورده و حضرتت را عهده‌دار ابلاغ رسالت جامع و کاملش نموده است، باید تو را و سپس به طفیل وجود تو، عالم انسان را به هدف و کمال مطلوب و مقرر در علم خود نائل سازد و این خود مقتضی است که مطیعان امر و نهی تو را از متخلفان جدا گردانیده و هر یک را به کیفر و پاداش مناسب با حال و کارشان برساند تا حقیقت معنای «رَبِّكَ» که نماینده‌ی وصف «ربوبیت» درباره‌ی مخاطب - که «رسول» است و جاری سازنده‌ی «ماء معین» دین در عالم است - می‌باشد تحقق کامل پذیرد.

(بخش هفتم)

يُنَبِّئُ الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ ﴿١٣﴾ بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ ﴿١٤﴾
وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ ﴿١٥﴾

- تفسیر و توضیح در جمله‌ی «ما» «قَدَّمَ وَ أَخَّرَ».
- تفاوت انسان رشید با فرد سفیه.
- چه پرونده‌ی سیاه و شرم‌آوری.
- به به، چه نامه‌ی پر نور و درخشانی!
- افزایش حسنات از سه راه.
- بی خبر بودن انسان از حقیقت اعمال خود در دنیا.
- معنا و مفهوم واژه‌ی بناء.
- خبردهندگان از اعمال انسان...
- فرشتگان
- نامه‌ی عمل
- کارآگاهان «آفاقی» یا خبرگیران خارج از وجود انسان.
- اعضاء و جوارح انسان.
- کیفیت شهادت اعضای بدن؟
- بهترین نوع شهادت.
- شهادت خدا، فوق تمام شهادت‌ها.

يُنَبِّئُ الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ ﴿١﴾ بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ ﴿٢﴾ وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ؛
در آن روز، انسان خبر داده می‌شود به آنچه که پیش فرستاده و واپس گذارده است، بلکه
انسان بر خودش شاهی بیناست. هر چند عذرهای خود را پیش افکند.

شرح و تفسیر:

مفسرین، در جمله‌ی «ما قَدَّمَ وَاخَّرَ» به معانی گوناگون اشاره نموده‌اند.^۱ ولی آن معنی که مناسب‌تر از معانی دیگر به نظر می‌رسد و مُستفاد از روایت نیز می‌باشد این است که مراد از «ما قَدَّمَ» اعمال نیک و بدی است که انسان، پیش از مرگ انجام داده و خود مباشر آن بوده است و مراد از «ما اخَّرَ» سنت حسنه و یا سنت سیئه‌ای است که در دنیا از خود باقی گذارده و زمینه‌ای گناه‌انگیز و یا عبادت خیز برای گنهکاران و یا اطاعت کنندگان به وجود آورده است که پس از مرگ وی دائماً در جریان بوده و احیاناً سال‌ها و یا قرن‌های متمادی بر اثر آن سنت و برنامه و رویه‌ای که او بنا نهاده است، مردم، فوج فوج نَسْلاً بَعْدَ نَسْلِ به وادی معصیت و یا به راه عبادت خدا می‌روند و نتیجتاً پیوسته بر حسنات و یا سیئات آن مؤسس و بینانگذار افزوده می‌شود.

مقصود از آیه‌ی شریفه

(عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَوْلُهُ: «يُنَبِّئُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ» بِمَا قَدَّمَ مِنْ خَيْرٍ وَ شَرٍّ وَ مَا أَخَّرَ مِنْ سُنَّةٍ لِيُسْتَنَّ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ فَإِنْ كَانَ شَرًّا كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ وَزْرِهِمْ وَ لَا يَنْقُصُ مِنْ وَزْرِهِمْ شَيْئاً وَ إِنْ كَانَ خَيْرًا كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِهِمْ وَ لَا يَنْقُصُ مِنْ أَجْرِهِمْ شَيْئاً)؛^۲
از امام باقر عليه السلام در آیه‌ی يُنَبِّئُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ رسیده است

۱- به تفسیر المیزان و مجمع البیان و کشاف و روح البیان رجوع شود.

۲- تفسیر برهان، ج ۴، ص ۴۰۶، ذیل همین آیه.

که [انسان در آن روز خبر داده می‌شود] به آنچه از نیک و بد که پیش فرستاده است و آنچه که تأخیر کرده و واپس گذارده است، از سنت [طریقه و راه و رسم و شیوه‌ای] که بعد از او پیروی شود. پس اگر آن طریقه و سنت، طریقه‌ی شرّ و نامرضیّ خدا باشد، به قدر گناه تمام آن کسانی که عمل به آن سنت سیئه نموده و از آن طریقه پیروی کرده‌اند برای مؤسس آن، گناه خواهد بود بدون اینکه از گناه عمل کنندگان، چیزی کاسته شود و اگر راه خیر و طریقه‌ی مرضیه در نزد خدا باشد به قدر تمام اجر و ثواب آن کسانی که پیروی از آن سنت حسنه و شیوه‌ی شایسته نموده‌اند، اجر و ثواب برای آن شخص بنیانگذار و مؤسس خواهد بود، بدون اینکه از ثواب پیروان و عمل کنندگان، چیزی کم گذاشته شود.

تفاوت انسان «رشید» با فرد «سفیه»

بنابراین، چه بسا عاقل و رشیدی که از عمر گرانبمایه و امکانات گوناگونی که داشته است از مال و جاه و علم و بیان و قلم و دیگر اعتبارات اجتماعی بهره‌ی وافیه برده و طبق تقریر کریمه‌ی قرآنیّه که می‌فرماید:

﴿وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا...﴾^۱

در آنچه که خدا به تو داده است [از علم و ثروت و قدرت و صحت و نشاط] طالب خانه‌ی آخرت باش [تحصیل سعادت عقبی بنما] و بهره‌ی خود را از دنیا فراموش مکن [یعنی آنچه که موجب آسایش و برخورداری از نعمت‌های اخروی خواهد بود از دنیا و دارایی دنیوی خود بگیر که حظّ و نصیب تو از دنیا همان خواهد بود و گرنه باقیمانده، صرف این بدن فانی گردیده و در دل خاک خواهد رفت و یا به دست وارث افتاده و رونق بخش زندگی او خواهد شد]...^۲

۱- سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۷۷.

۲- عن امیرالمؤمنین (علیه السلام): «أَبَى لَا تَنْسَ صَحَّتَكَ وَقُوَّتَكَ وَفَرَاغَكَ وَشَبَابَكَ وَنِشَاطَكَ أَنْ تَطْلُبَ بِهَا الْآخِرَةَ». (تفسیر صافی، ذیل آیه‌ی ۷۷ سوره‌ی قصص) از امیرالمؤمنین (علیه السلام) منقول است (در معنای آیه‌ی مزبور) یعنی سلامت و قوت و فراغت و جوانی و نشاط خود را فراموش مکن که باید به سبب اینها تحصیل [سعادت] آخرت بنمایی. و نیز از کلمات آن حضرت است: «إِنَّ لَكَ مِنْ دُنْيَاكَ مَا أَصْلَحْتُ بِهِ مَثْوَاكَ» یعنی: حقیقت آنکه بهره‌ی تو از دنیایت همان است که با آن، منزل خود [آرامگاه اخروی خود] را اصلاح نمایی. (شرح نهج البلاغه‌ی ابن میثم، ج ۵، نامه‌ی ۳۱، ص ۵۷).

آری انسان عاقل و رشید، از قرآن کریم، الهام گرفته و با سعی بلیغ و اهتمام شدید، دست به کار تأسیس مؤسسات خیریه و ایجاد صدقات جاریه از مساجد و مدارس و دارالائتام و طبع و نشر کتاب‌های مفید و نظایر این امور گردیده و از دنیا بهره‌ی عُقبایی خود را به وجه احسن برده است و اینک خود او از دنیا رفته و استخوان‌هایش در دل خاک پوسیده است، اما آثار باقیه و «ما آخر» صالحه‌اش به صورت مسجد و مدرسه یا کتاب و دارالترتیه، همچنان قرن‌ها سرپا مانده و روز و شب بر اثر انجام اعمال عبادی و پرورش افراد نافع و هدایت افکار گم‌گشتگان از طریق آن آثار، علی‌الدوام انوار حسنات فراوان بر فضای برزخ و عالم قبر او می‌تابد و روح و ریحان و جنت نعیم از جانب خدا عائد او می‌گردد.

از آن طرف چه بسا انسان غافل و مغروری که بر اثر جهل و پیروی از شهوات نفس بداندیش، تمام قوا و سرمایه‌های ارزنده‌ی انسانی خود را در راه اشباع تمایلات سرکش حیوانی به کار انداخته و تا آنجا که توانسته است در راه ارضای تمنیات و هوس‌ها پیش رفته و انواع سیئات شرربار انباشته‌ی در جان خود نموده است و بدبختی دردناکتر اینکه اکتفا به همین مقدار از گناه اندوزی و «ما قدم» ننموده، بلکه زمینه‌سازی برای گناه‌زایی بعد از مرگ و «ما آخر» پیش کشیده و با تأسیس مؤسسات فسادآموز از سینماها و رقصخانه‌ها و میخانه‌ها و احیاناً تحت عناوین فریبنده و قلابی آموزشگاه‌های هنری! و خدمات اجتماعی! دست به ایجاد انواع مراکز فحشاء و فساد و جنایت زده و جداً یک حساب جاری دنباله‌داری با شیطان باز کرده و انحاء مواد غذایی برای موالید ابلیس پلید از خود باقی گذارده و رفته است که تا آن پایگاه‌های تبلیغی ابلیس و دارالتغذیه‌ی نوزادگان شیطان سرپاست، انواع و اقسام تبهکاری‌ها و جنایت‌ها در آن اماکن فساد به وجود می‌آید و بر اثر آن، قُوج قُوج از پیر و جوان و مردان و زنان به وادی فحشاء و گناه سوق داده می‌شوند و مآلاً محکوم به هلاک ابد می‌گردند و لذا تا این مراکز سرپاست، دائماً بر سیئات آن بدبخت و بینوا که چنین آثار شومی از خود به یادگار گذاشته و رفته است اضافه می‌شود و روز و شب به قدر گناه تمام گنهکارانی که ریشه از آن اماکن و سُنن سیئه گرفته‌اند برای او جرم و گناه نوشته می‌شود و لا یزال بر کمّ و کیف عذاب و رنج و فشارش افزوده می‌گردد. پس آدمی یک سلسله اعمال نیک و بد دارد که قبل از مرگ، آنها را خود انجام داده و بالمباشرة فاعل آن اعمال بوده است و یک سلسله‌ی دیگر از اعمال نیک و بد دارد که به

طور مستقیم از خود او صادر نشده است؛ بلکه پس از مرگ وی بر اثر اتباع و پیروی دیگران از برنامه و سُنَّتِی که او به جا گذارده است از ناحیه‌ی تبهکاران و یا نیکوکاران پدید آمده و از نظر «سَبَبِیَّت» به حساب او نوشته می‌شود و فاعل بالتَّسْبِیب محسوب می‌گردد.

چه پرونده‌ی سیاه و شرم‌آوری!

روی این حساب، ممکن است کسی در روز قیامت در نامه‌ی عملش صدها هزار زنا و سرقت و قتل نَفْس و شرب خمر ببیند در صورتی که در مدّت عمر دنیایی‌اش هرگز زنا و سرقت و قتل و شرب خمر از او صادر نشده است و راز این کار آنگاه بر او روشن می‌شود که می‌بیند در زمره‌ی اعمال دنیوی‌اش ساختن یک سینما مثلاً بوده است که عشق به پول او را وادار به ایجاد یک چنین کانون فسادى نموده که در آن، روز و شب طّی سالیان دراز، فیلم‌های بدآموز سکسی و جنایی در معرض دید و تماشای مرد و زن قرار داده و راه و رسم دزدی و بی‌عفتی و آدمکشی را با نهایت بی‌شرمی و وقاحت، به پسران و دختران جوان آموخته‌اند و در نتیجه، هزاران دزد و جانی و آدمکش و بی‌عفت در هر روز و شب پرورش داده و بر تعداد جنایتکاران جهان افزوده‌اند و لذا تمام آن جنایات و گناهانی که از آن سینما و لانه‌ی شیطان ریشه گرفته است، علاوه بر اینکه در حساب خود مرتکبین آمده، در نامه‌ی اعمال این مسبّب بدبخت بینوا نیز منعکس گردیده و او را مستحقّ انواع عذاب‌های مربوط به زنا و سرقت و قتل و شرب خمر نموده است.

به همین منوال است آثار شوم غفلت‌زدگی‌های بسیاری از مردم مسلمان که با دست و با میل و رغبت خود، انواع وسایل و ابزار گناه مانند تلویزیون^۱ و آشپاه آن در محیط خانه و خانواده‌ی خود وارد نموده و در دسترس فرزندان و زنان می‌گذارند و از این راه، زمینه برای گناهان «ما آخَر» علاوه بر «ما قَدَم» تعبیه کرده و خود را با ده‌ها گنه‌کار و تبه‌کار دیگر نیز شریک در گناه می‌سازند و با آنها رفیق و هم عذاب می‌گردند. آفرین بر این روح مواسات و همدردی!! که در راه جهنّم نیز نمی‌خواهند رفیق نیمه راه بوده و از کسان خود جدا باشند!

به به، چه نامه‌ی پرنور و درخشانی!

و هم ممکن است انسانی در روز قیامت در نامه‌ی اعمال خود ده‌ها هزار عمره و حجّ

۱- در صورتی که برنامه‌هایش نامشروع و استعماری باشد.

و انواع انفاقات مالی و دستگیری از مستمندان و احسان به یتیمان و هدایت گمراهان مشاهده نماید و حال آنکه اصلاً در دنیا این چنین اعمال نیک و فراوان از او صادر نشده است. آری، آنجا متوجّهش می‌سازند که این همه اعمال شگفت‌آور رُوح انگیز، از برکات و آثار درخشان یک کار شما بوده است و آن، ساختن یک مسجد یا یک مدرسه یا یک حسینیه و یا تألیف یا طبع و نشر یک کتاب مفیدی است که بر اثر ارشاد و هدایت، تعلیم و تربیت، تدریس و تذکر که در آن مراکز و با آن وسایل به عمل آمده است، جمعیت‌های کثیری به صراط مستقیم حق افتاده و رو به خدا رفته‌اند.

از مدرسه دانشمندانی بصیر و مربّیانی خیر تحویل جامعه داده شده و سپس در دامن تعلیم و تربیت آنان نیز میلیون‌ها نفوس آدمیان به نور علم و ایمان روشن گشته و آشنا با معارف آسمانی شده‌اند. از مسجد و حسینیه افرادی خیر و نیکوکار بیرون آمده و دست به ایجاد امور عام‌المنفعه و تأسیس مؤسسات خیریه زده‌اند و بینوایانی را به نوا رسانده‌اند. هزاران نفر از پرتو نور هدایت یک کتاب با حقایق دینی مأنوس و آشنا گردیده و رو به حیات جاودان رفته‌اند و در نتیجه، آن همه اعمال نیک و حسنات فراوان که مولود یک کار شما بوده است، در نامه‌ی اعمال شما هم منعکس شده است.

آری، این است مقصود از «ما آخر» که پس از مرگ عائد انسان می‌گردد و در روز جزا در معرض دید و اطلاع او نهاده می‌شود.

افزایش حسنات مردگان از سه راه

(عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَيْسَ يَتَّبِعُ الرَّجُلَ بَعْدَ مَوْتِهِ مِنَ الْأَجْرِ إِلَّا ثَلَاثُ خِصَالٍ، صَدَقَةٌ أَجْرَاهَا فِي حَيَاتِهِ فَهِيَ تَجْرِي بَعْدَ مَوْتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ صَدَقَةٌ مَوْفُوفَةٌ لَا تُورَثُ، أَوْ سُنَّةٌ هُدًى سَنَّهَا فَكَانَ يَعْمَلُ بِهَا وَ عَمِلَ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ غَيْرُهُ، أَوْ وَلَدٌ صَالِحٌ يَسْتَغْفِرُ لَهُ)؛^۱

بعد از مرگ انسان، اجر و ثوابی به او نمی‌رسد مگر از ناحیه‌ی سه چیز:

- ۱- صدقه‌ای [اثر خیری از قبیل حفر قنات و احداث چاه آب و غرس اشجار و نشر کتاب] که در ایام حیات خود در دنیا به وجود آورده است و همچنان پس

از مرگ او نیز در جریان است و تا روز قیامت در معرض انتفاع و بهره‌برداری مردم می‌باشد و موقوفه‌ای که از خود باقی گذاشته است و به ارث نمی‌رود.

۲- راه و رسم و سنتی از سنن هدایت تأسیس کرده است که هم خود، به آن عمل نموده و هم پس از او، راه عمل و وسیله‌ی هدایت دیگران شده است.

۳- فرزند صالح و شایسته‌ای که برای او استغفار نموده و از خدا آمرزش می‌طلبد.

بی‌خبر بودن انسان از حقیقت اعمال خود در دنیا

ما در خلال آیات قرآن کریم مکرراً به این مضمون بر می‌خوریم که شما، روز قیامت به سوی خدا بازگشت داده می‌شوید و سپس به آنچه که در دنیا انجام داده‌اید آگاه می‌گردید. اینک نمونه‌ای از آن آیات:

﴿...إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^۱

...به سوی من است بازگشت شما، پس شما را به آنچه که می‌کردید آگاهتان می‌سازم.

﴿...فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا...﴾^۲

...پس به طور مسلم مردم کافر را به آنچه که کرده‌اند آگاهشان می‌گردانیم...

﴿...قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّيَنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ...﴾^۳

...بگو آری قسم به پروردگارم محققاً مبعوث می‌گردید و سپس به آنچه که

کرده‌اید آگاهی داده می‌شوید...

﴿يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا...﴾^۴

روزی که خدا آنان را برمی‌انگیزد و آنگاه از آنچه که کرده‌اند باخبرشان می‌گرداند...

﴿...ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ...﴾^۵

...سپس در روز قیامت، از آنچه که کرده‌اند خبردارشان می‌سازد...

۱- سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۸.

۲- سوره‌ی فصلت، آیه‌ی ۵۰.

۳- سوره‌ی تغابن، آیه‌ی ۷.

۴- سوره‌ی مجادله، آیه‌ی ۶.

۵- همان، آیه‌ی ۷.

﴿لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾^۱

محققاً [در دنیا] از این [صحنه‌های تنعم و عذاب که تجسم یافته‌ی اعمال دنیوی است] غافل بودی، آن هم به غفلتی عمیق [که از تنکیر کلمه‌ی «غفلة» استفاده می‌شود] حال، از تو پرده برداشتیم و امروز چشمت تیزبین است.

از این آیات و نظایرشان به دست می‌آید که انسان تا در دنیاست از حقیقت اعمال خود - چنان که هست - آگاهی ندارد و آنها را چنان که باید و شاید نمی‌شناسد و از صورت بازگشت آنها که صورت اصلی و واقعی آنهاست کاملاً بی‌خبر است؛ مانند آدم بی‌اطلاع از قانون فلاح و کشت و زرع که از دیدن یک دانه‌ی گندم یا یک هسته‌ی استخوانی خرما هرگز نمی‌تواند بفهمد که این دانه‌ی ریز، عاقبت تبدیل به یک خوشه‌ی مملو از صدها حبه‌ی گندم خواهد شد و آن هسته‌ی سخت بی‌رنگ و طعم، آخر به صورت نخله‌ای جسیم و طویل پر از شاخه‌ها و برگ‌ها و خوشه‌های خرما‌ی خوشرنگ و شیرین خواهد درآمد.

آری، انسان هم تا در دنیاست نمی‌فهمد این گفته‌ها و کرده‌های فراوانی که روز و شب با کمال سهولت و آسانی از او صادر می‌شود و از مجاری چشم و گوش و دست و پا و زبان و دیگر اعضا و جوارحش در جریان است، حقیقت آینده‌اش به چه شکل و صورتی خواهد تجلی کرد و چه نیش و نوشی به جان او خواهد ریخت. همچنان در حال بی‌خبری است تا دُورِ بروز آن جهان که به منزله‌ی فصل بهار این جهان است فرارسد، تحوُّلی عمیق و اهتزازِ وسیع در جمله‌ی عالم پدید آید، تکانی عجیب و زلزالی غریب به پیکر عمومی عالم اجسام آشکار شود، در آن موقع است که انسان هم مانند دیگر موجودات جهان تکان خورده و از حال «کُمون» به حال «بروز» درآید و آنچه را که در باطن دارد، ظاهر سازد و از کشته‌های دنیایی خود به صورت میوه‌های تلخ و شیرین، باخبر گردد.

﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ ۖ وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ.... عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أُخْضِرَتْ﴾^۲

آنگاه که خورشید در هم پیچیده شود و آنگاه که ستارگان بی‌فروغ گردند یا فرو افتند.... هر کسی آنچه را که آماده و حاضر کرده است خواهد دانست.

۱- سوره‌ی ق، آیه‌ی ۲۲.

۲- سوره‌ی تکویر، آیات ۱۴ تا ۱۶.

﴿إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ ۖ وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَشَرَتْ... عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ
وَ أَخَّرَتْ﴾^۱

آنگاه که آسمان بشکافد و آنگاه که ستارگان فرو ریزند.... هر کسی آنچه را
که پیش فرستاده و واپس گذارده است، بداند.

یعنی انسان، تا در دنیاست نمی داند که چه کاری می کند و برای آینده اش چه چیز
آماده می سازد و به «مستقر» و آرامگاه دائمی اش چه متاعی می فرستد. اما به قیامت که
رسید، آنجا کاملاً از حقیقت کرده ها و گفته های خویش آگاه می گردد و آماده
ساخته های خود را خوب می شناسد و جداً به زشت و زیبای «ما قدم» و «ما آخر» خویش
واقف می شود. آری: ﴿يُنَبِّئُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَ أَخَّرَ﴾؛ بنابراین، چه به جاست که آدمی
گوش به فرمان آسمانی قرآن بدهد که:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتُنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ...﴾^۲

ای ایمان آوردگان، تقوا داشته و جانب خدا را رعایت نمایید و هر کسی باید
بنگرد که چه چیزی برای فردای خود، پیش فرستاده است.

معنا و مفهوم واژه «نبا»

کلمه «يُنَبِّئُ» مشتق از «نَبَأ» است و لفظ نبأ به معنای «خبر» است، اما بنا بر آنچه که از
کتب تفسیر و لغت استفاده می شود غالباً در خبری استعمال می گردد که حاکی از واقعه ای
مهم و یا مطلبی شایان توجه و باعظمت باشد.

«راغب» در مفردات القرآن می گوید:

(النَّبَأُ خَبْرٌ دُو فائِدَةٍ عَظِيمَةٍ)؛

نبأ، خبری است که دارای فایده ای بزرگ باشد.

مجمع البیان، در تفسیر سوره «نبا» در بحث لغت آورده است:

(النَّبَأُ الْخَبْرُ الْعَظِيمُ الشَّانُ)؛

نبأ، خبر عظیم الشان است.

۱- سوره انفطار، آیات ۱ تا ۵.

۲- سوره حشر، آیه ۱۸.

بنابراین از آیه‌ی شریفه چنین می‌فهمیم که آن روز انسان از وقایعی بسیار عظیم و صحنه‌هایی فوق‌العاده خطیر و مهیب آگاه و باخبر خواهد گردید، آنچه را که اینجا در مختله‌اش نمی‌گنجد، آنجا بالغان خواهد دید و از عمق جان خود، طعم کشنده و زهرآگین اعمال زشت خود را خواهد چشید.

آری، مناظر هول‌انگیز هراس‌آوری را مشاهده خواهد کرد که قرآن عظیم اندکی از بسیار آن را از خلال آیات صریح و فوق‌العاده جدی خویش ارائه داده است و اینک نمونه‌ای از آن بیانات آسمانی قرآن:

﴿وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ ۖ سَرَابِلُهُمْ مِنْ قَطِرَانٍ وَتَغْشَى وُجُوهَهُمُ النَّارُ﴾^۱

در آن روز ببینی تبهکاران را در حالی که دست‌هایشان با زنجیرها به گردنشان بسته است. پیراهن‌ها از قطران [روغنی سیاه و بدبو] بر نشان و آتش، چهره‌های آنها را فرا گرفته است.

﴿...إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ...﴾^۲

محققاً ما برای ستمگران آتشی آماده کرده‌ایم که سرپرده‌های آن محیط بر آنهاست و اگر ناله‌ی فریادرس طلبی سر بدهند، با آبی چون مس گداخته به فریادشان رسند که صورتشان را بگدازد و بریان سازد.

﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ ۖ وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ ۖ عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ ۖ تَصْلَىٰ نَارًا حَامِيَةً ۖ تُسْقَىٰ مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ ۖ لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ ۖ لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ﴾^۳

آیا خبر آن بلای عالم‌گیر [محشر] به تو رسیده است؟ چهره‌هایی در آن روز ذلیل و فرو شکسته‌اند [که در دنیا] کارکنان رنجبر بودند. به آتش سوزان درآیند. از چشمه‌ای که آب آن در نهایت درجه‌ی گرمی و سوزندگی است به

۱- سوره‌ی ابراهیم، آیات ۴۹ و ۵۰.

۲- سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۲۹.

۳- سوره‌ی غاشیه، آیات ۷ تا ۱۶.

آنها بنوشانند. طعامی جز ضریع^۱ [که خاری درشت و تلخ است] برای آنها نیست که نه فربه کند و نه از [رنج] گرسنگی نجاتشان داده و سودشان بخشد.

البته طبیعی است که این چنین صحنه‌های وحشتناک برای انسان تبهکار بینوا در روز جزا فوق‌العاده سنگین و شدید است و آگاه ساختن و واقف نمودن او بر این گونه شدائد هول‌انگیز، حَقّاً که انباء از «نبا» عظیم است و لذا می‌فرماید:

﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ ﴿۱﴾ عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ﴾^۱

از چه گفتگو می‌کنند؟ از آن خبر بزرگ.

﴿قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ ﴿۲﴾ أَنتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ﴾^۲

بگو آن خبر بزرگی است. شما از آن رو گردانید [اگر مرجع ضمیر، قرآن یا حدیث توحید باشد، آیه از مورد استشهاد ما خارج است].

بنابراین بسیار واجب و لازم است که آدمی جداً مراقب اعمال خود باشد و موضوع «عمل» را که به طور قطع و مسلم، پی‌ریزنده‌ی کاخ سعادت یا شقاوت جاودانی انسان است، به بازی و سهل‌انگاری نگیرد و موقعیت آن را سبک‌شمارد و نباشد آن چنان که امام امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

(إِنْ دُعِيَ إِلَى حَرْثِ الدُّنْيَا عَمِلَ وَإِنْ دُعِيَ إِلَى حَرْثِ الْآخِرَةِ كَسَلَ كَأَنَّ مَا عَمِلَ لَهُ وَاجِبٌ عَلَيْهِ وَكَأَنَّ مَا وَنَى فِيهِ سَاقِطٌ عَنْهُ)^۳

اگر [انسان نادان] به زراعت و کشت دنیا [آنچه که نفع دنیوی دارد] دعوت شود، عمل می‌کند و اگر به زراعت و کشت آخرت [سعی در راه عبادت] دعوت شود تنبلی از خود نشان داده و کاهلی می‌نماید! گویی آنچه که برای دنیا انجام می‌دهد بر او واجب است [ولذا با جدّ و کوشش تمام دنبال آن رفته و به هیچ وجه از پای نمی‌نشیند] و گویا آنچه که درباره‌ی آن سستی می‌کند [امر آخرت] از او ساقط است [ولذا به اندک بهانه‌ای از اقدام به آن دست برمی‌دارد].

۱- سوره‌ی نبا، آیات ۱ و ۲.

۲- سوره‌ی ص، آیات ۶۷ و ۶۸.

۳- شرح نهج البلاغه‌ی فیض، قسمت دوم از خطبه‌ی ۱۰۲.

خبر دهندگان از اعمال انسان در روز قیامت

کلمه‌ی «يُنَبِّئُو» در آیه‌ی مورد بحث به صیغه‌ی «مجهول» آمده است و دلالت بر این دارد که در روز قیامت، مُنَبِّئِی و خبر دهنده‌ای یا خبر دهندگانی در کارند و آدمی از طریق تنبیه و اخبار او یا آنان به حقایق اعمال خود پی می‌برد و شاید مجهول آوردن «فعل» اشاره به تعدد یا عظمت شأن مُخْبِر و یا مفهوم شدت «انذار» باشد. حال، آیا آن مُنَبِّئِی کیست و کیفیت تنبیه و اخبارش کدام است؟

بنا بر آنچه که از قرآن و روایات استفاده می‌شود، موضوع ضبط اعمال انسان از طرق گوناگون انجام می‌شود و دستگاه‌های «ضبط عمل» در خول و خوش آدمیزاده‌ی مسکین فراوانند که از کوچک و بزرگ اعمال زشت و زیبای وی فروگذار نمی‌کنند. از نهانتین جنبش مغزی و خواطر قلبی‌اش گرفته تا کوچکترین گردش مردمک چشم و حرکت لبش را با دقت تمام تحت نظر آورده و در صحائف مخصوص «عمل» نگه می‌دارند؛ آنگاه همه را روز قیامت در معرض دید انسان قرار داده و از آنچه که گفته و کرده و اندیشیده است باخبرش می‌سازند.

ضبط کنندگان «عمل» کیانند؟

۱- فرشتگان:

قرآن کریم از جمله حفاظ و ضبط کنندگان اعمال آدمیان را نشان می‌دهد که فرشتگان، یعنی موجودات پاک مصون از خطا و پنهان از دیده‌ی انسان می‌باشند که از ظاهر و باطن اعمال آدمی باخبرند، چنانکه می‌فرماید:

﴿وَأِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ ۖ كِرَامًا كَاتِبِينَ ۖ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ﴾^۱

محققاً بر شما نگهبانانی هستند بزرگوار که نویسندگان [اعمال شما] می‌باشند، می‌دانند آنچه می‌کنید.

این نویسندگان حافظ، چنانکه از جمله‌ی «يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ» فهمیده می‌شود، عالم به نیات درونی انسان نیز می‌باشند، زیرا علم به «فعل» از لحاظ طاعت و عصیان وقتی صادق است که

۱- سوره‌ی انفطار، آیات ۱۰ تا ۱۲.

علم به «نیت» فاعل نیز که منشأ پیدایش فعل است تحقق پیدا کند^۱ و هم می‌فرماید:

﴿إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ ۚ مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾^۲

چون دو فراگیرنده که از جانب راست و چپ [انسان] نشسته‌اند [اعمال وی را] فرامی‌گیرند. هیچ سخنی نگویند [انسان] مگر اینکه در نزد او نگهبانی آماده و حاضر است.

در آیه‌ی دیگر می‌فرماید:

﴿أَمْ يَحْسِبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ﴾^۳

یا می‌پندارند که ما، راز و نهانشان را نمی‌شنویم؟ آری [می‌شنویم] و فرستادگان ما [فرشتگان] نزد آنانند [آنچه با یکدیگر راز می‌گویند و در دل پنهان می‌کنند، همه را رسولان ما] می‌نویسند.

در تفسیر آیه‌ی:

﴿...إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا﴾^۴

...به حقیقت که قرآن فجر [نماز صبح] مشهود [هر دو گروه از فرشتگان روز و شب] می‌باشد.

روایات از طریقین (شیعه و سنی) مُستَفِیضاً^۵ رسیده است که نویسندگان اعمال روز از فرشتگان، موقع فرا رسیدن شب بالا می‌روند و نویسندگان اعمال شب پایین می‌آیند و هنگام طلوع فجر، اینان صعود کرده و آنان نازل می‌شوند.^۶

۲- کتاب یا «نامه‌ی عمل»:

در آیات بسیاری از قرآن کریم اسم «کتاب» و «کتابت» در موضوع «حفظ عمل» به میان آمده است و با کمال وضوح، این حقیقت را نشان می‌دهد که برای نگهداری اعمال

۱- تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۳۳۹.

۲- سوره‌ی ق، آیات ۱۷ و ۱۸.

۳- سوره‌ی زخرف، آیه‌ی ۸۰.

۴- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۷۸.

۵- خبری که افرادی از معصوم علیه‌السلام نقل کنند، ولی عددشان به حدّ تواتر نرسد آن خبر را مُستَفِیض می‌گویند.

۶- تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۳۳۹ و تفسیر برهان، ج ۲، ص ۴۳۷، حدیث ۸.

انسان، دستگاه ضبط مخصوص برقرار است و هرگونه عمل از کوچک و بزرگ، آشکار و نهان، در آن ثبت می‌شود و روز قیامت در موقف حساب، عین آن دستگاه که فعلاً ما از ماهیت و کیفیت آن بی‌اطلاعیم به کار افتاده و در برابر انسان گشوده می‌گردد و او را از ریز و درشت اعمالش باخبر می‌سازد و قرآن کریم از آن دستگاه ضبط عمل تعبیر به «کتاب» می‌فرماید:

﴿وُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا...﴾^۱

کتاب، نهاده شود [در دست انسان]^۲ پس گنهکاران را ببینی که از آنچه در آن [کتاب] است ترسان و هراسانند و می‌گویند: ای وای بر ما، این چگونه کتابی است که از کوچک و بزرگ اعمال ما فرو گذار نکرده و همه را جمع و احصاء نموده است.

و هم می‌فرماید:

﴿...وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا﴾^۳

...بیرون می‌آوریم برای او در روز قیامت کتابی را که باز و گشاده‌اش می‌بیند.

آیه‌ی دیگر:

﴿هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^۴

این کتاب ضبط ماست که بر شما گواهی به حق می‌دهد، چه آنکه ما آنچه را که شما [در دنیا] انجام می‌دادید استنساخ می‌نمودیم و از آن نسخه می‌گرفتیم.

خصوصیات نامه‌ی عمل

«کتاب» انسان یا نامه‌ی عمل دارای این خصوصیات است:

الف - این نامه در دنیا پیچیده و سربسته است و در آخرت گشاده و منشور خواهد گشت، چنانکه قرآن می‌فرماید:

۱- سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۴۹.

۲- شاید هم در این آیه مراد کتابی باشد که حاوی پرونده‌های همه‌ی افراد باشد.

۳- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۱۳.

۴- سوره‌ی جاثیه، آیه‌ی ۲۹.

﴿وَ إِذَا الصُّحُفُ نُشِرتْ﴾^۱ و چون نامه‌ها گشوده شود.

﴿...و نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا﴾^۲

ب - «نامه‌ی عمل»، لازم لاینفک انسان است مانند «طوق» یا «قلاده‌ای» که به گردن انسان باشد، در همه جا و در همه حال با آدمی همراه است و از او ابداً جدا نمی‌گردد، چنانکه قرآن حکیم می‌فرماید:

﴿وَكُلِّ إِنسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ...﴾^۳

طائر هر انسانی را ملازم گردنش قرار دادیم...

معنای حقیقی «طائر» پرنده است، ولی در اینجا بنا بر گفته‌ی مفسرین، مراد از آن «عمل» است^۴ که دائماً ملازم انسان می‌باشد و اگر در آیه‌ی شریفه ملازم «گردن» تعبیر شده است، شاید از آن نظر باشد که گردن عضو لازم‌الوجود در بقای انسان بوده و نبودش مساوی با نبود انسان می‌باشد و هم هر چه که بر دور گردن آدم پیچیده باشد در اولین برخورد با دیگران مشهود می‌گردد.^۵

بنابراین، قرآن کریم با این بیان نشان داده است که نامه‌ی عمل، هم همیشه همراه انسان است و هم روز شهود عمل بر همه کس نمایان خواهد گشت و خبر از آینده‌ی زشت و زیبای صاحبش خواهد داد.

﴿وَفِي رِوَايَةِ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ «وَكُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ...» يَقُولُ: خَيْرُهُ وَ شَرُّهُ مَعَهُ حَيْثُ كَانَ لَا يَسْتَطِيعُ فِرَاقَهُ حَتَّى يُعْطَى كِتَابَهُ بِمَا عَمِلَ﴾^۶

در روایت ابی الجارود از امام باقر علیه السلام منقول است که ذیل این آیه‌ی شریفه «وَكُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ...» فرموده‌اند خیر و شرّ او چنان با او ملازم و در همه جا همراه وی قرار داده شده است که قدرت بر جدا شدن از

۱- سوره‌ی تکویر، آیه‌ی ۱۰.

۲- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۱۳.

۳- همان.

۴- به تفسیر مجمع البیان و کشاف و صافی و المیزان رجوع شود.

۵- تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۵۶.

۶- همان، ص ۷۴ و تفسیر برهان، ج ۲، ص ۴۱۱ و تفسیر صافی، ذیل همان آیه.

آن ندارد تا نامه‌ی عمل به او داده شود.

در مفردات راغب می‌گوید:

(كُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ، أَيْ عَمَلُهُ الَّذِي طَارَ عَنْهُ مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ)؛

مقصود از طائر عمل نیک و بد انسان است که از او پریده است [بالای سر او در

پرواز است].

سایه‌ی عمل بر سر انسان

(عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مِنْ غَيْرِ تَعَجُّبٍ، خَلَقَ اللَّهُ مِنْهَا

طَائِرًا يُرْفَرُ عَلَى رَأْسِ صَاحِبِهَا إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ وَيَذْكُرُوا لِقَائِهَا)؛^۱

از امام صادق علیه السلام منقول است که فرمود: هر کس بدون تعجب بگوید «لا اله الا

الله» خدا از آن [کلمه‌ی توحید] پرنده‌ای می‌آفریند که به دور سر صاحب

خود بال و پر می‌زند [آنچنان که گویی می‌خواهد بر او بنشیند]^۲ تا وقتی که

رستاخیز بپا گردد و پیوسته به نفع گوینده‌اش ذکر [خدا] می‌گوید.

چونکه پَرِید از دهانش حمد حق مرغِ جَنّت ساختش رَبُّ الفلق

باش تا روزی که آن فکر و خیال برگشاید بی حجابی پر و بال

از این روایت و اَشباه آن، لطف تعبیر از «عمل» به «طائر» روشن می‌شود. هر چند

آقایان مفسران در توجیه این تعبیر می‌فرمایند: مردم زمان جاهلی را عادت چنین بود که در

کارهای خود «تَقَالُ» به «طَيْر» می‌زدند، یعنی از حالات مختلف پرندگان استنباط نیک و بد

عاقبت کار خود می‌نمودند و به اصطلاح «فال» می‌گرفتند.

مثلاً موقع اقدام به یک کار مهم، پرواز پرنده را از سمت چپ به جانب راست علامت

میمنت و مبارکی می‌دانستند و عکس آن را کاشف از شَأْمَت و نامبارکی می‌پنداشتند. اولی

را «سانح» و دوّمی را «بارح» می‌نامیدند. تا آنکه بر اثر مرور زمان و رسوخ اعتماد به این

عمل، دامنه‌ی اعتقاد به فالگیری از پرنده به دیگر موجودات گوناگون نیز کشانده شد و بر

هر چه که در زعم خود می‌توانستند آن را وسیله‌ی «تَقَالُ» یا «تَشَأْمُ»^۳ بدانند، کلمه‌ی «طائر»

۱- ثواب الاعمال، ص ۲۲.

۲- «رَفَرَفَ الطَّائِرُ: إِذَا حَرَّكَ جَنَاحَهُ حَوْلَ الشَّيْءِ يَقَعُ عَلَيْهِ»، (مجمع البحرین، لغت رفرف).

۳- فال بد زدن.

را اطلاق می نمودند.^۱ چنانکه راغب در مفردات می گوید: (تَطَيَّرَ فُلَانٌ وَ اطَّيَّرَ، اصله التَّفَالُّ بِالطَّيْرِ، ثُمَّ يُسْتَعْمَلُ فِي كُلِّ مَا يُتَفَالُّ بِهِ وَ يُتَشَاءُ قَالُوا اِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ)^۲؛ یعنی معنای اصلی کلمه «تَطَيَّرَ» تَفَالُّ به پرنده بوده است، سپس در هر چه که موجب فال نیک و بد باشد استعمال شده است و می شود تا آنجا که به پیغمبران خدا گفتند: ما به شما فال بد می زنیم. غرض آنکه از آیهی شریفه «وَكُلُّ إِنْسَانٍ لِّلزَّمَانَةِ طَائِرَةٌ فِي عُنُقِهِ» با توجه به معنای معهودی که از کلمه «طائر» در اذهان مردم عصر نزول قرآن بوده است به دست می آید که چیزی با انسان به طور لزوم دائم و همیشگی همراه است که نشان دهندهی میمنت و مبارکی و محسن ختام کار او و یا کاشف از شامت و بدحالی و سوء مآل زندگی اش می باشد و آن همان «نامه‌ی عمل» یا به تعبیر قرآن «کتاب» انسان است که فعلاً غایب از حس و در نهاد انسان پنهان است تا روز جزا که «نهان» به «عیان» آمده و با وضوح تمام برای صاحب خود قابل خواندن خواهد شد که:

﴿اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾^۳

بخوان نامه‌ات را که امروز تو خود برای رسیدگی به حساب خود کافی هستی.

ج - نامه‌ی عمل در روز جزا قابل خواندن برای همه کس خواهد بود.

از آیهی شریفه «اقْرَأْ كِتَابَكَ...» که ترجمه‌اش گذشت به خوبی استفاده می شود که هر انسانی از بیسواد و باسواد، بینا و نابینا، همه در آن روز، آشنا با کتاب خود بوده و قادر بر خواندن آن مکتوب می باشند. چنانکه در آیهی دیگر نیز می فرماید:

﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أَنَسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَٰئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ...﴾^۴

روزی که هر گروهی از مردم را با پیشوا و امامشان می خوانیم، پس کسانی که نامه‌ی عملشان به دست راستشان داده شود، به قرائت کتابشان می پردازند و نامه‌ی خود را می خوانند...

۱- به تفسیر مجمع البیان، سوره‌ی اسراء، آیهی «وَكُلُّ إِنْسَانٍ لِّلزَّمَانَةِ طَائِرَةٌ فِي عُنُقِهِ» بحث لغت و تفسیر کشاف، ج ۳، سوره‌ی نمل، آیهی «قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَ بَيْنَ مَعَك» و تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۵۶ رجوع شود.

۲- مفردات راغب، ص ۳۱۲.

۳- سوره‌ی اسراء، آیهی ۱۴.

۴- همان، آیهی ۷۱.

(عَنْ خَالِدِ بْنِ نَجِيحٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ دُفِعَ إِلَى الْإِنْسَانِ كِتَابُهُ ثُمَّ قِيلَ لَهُ: اقْرَأْ، قُلْتُ: فَيَعْرِفُ مَا فِيهِ؟ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ يُذَكِّرُهُ، فَمَا مِنْ لَحْظَةٍ وَلَا نَفْلٍ قَدَّمَ وَلَا شَيْءٍ فَعَلَهُ إِلَّا ذَكَرَهُ كَأَنَّهُ فَعَلَهُ تِلْكَ السَّاعَةَ فَلِذَلِكَ قَالُوا: يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا)؛^۱

خالد بن نجیح از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: چون روز قیامت شود، نامه‌ی اعمال انسان به دستش داده شده و آنگاه به او گفته می‌شود: بخوان [راوی گوید] گفتم: آیا می‌فهمد که در آن چه هست؟ [به محتویات نامه‌ی خودش پی می‌برد؟] فرمود: خدا به یادش می‌آورد، پس کمترین نگاه با گوشه‌ی چشمی و کوچکترین سخن و یک قدم برداشتنی و [خلاصه] هیچ کاری که انجام داده است نمی‌ماند مگر اینکه آن را به یاد می‌آورد [آنچنان واضح و روشن] که گویی آن کار را همان ساعت انجام داده است و به همین جهت است که می‌گویند: ای وای بر ما! این چگونه کتابی است که از کوچک و بزرگ [اعمال ما] فروگذار ننموده و همه را احصاء و جمع‌آوری کرده است.

و عجیب‌تر اینکه دیگران نیز آن روز، قادر بر خواندن کتاب انسان خواهند بود. یعنی هر کسی می‌تواند نامه‌ی اعمال هر کسی را بخواند و از «سرائر» و اعمال خفیه‌ی او باخبر گردد. چه آنکه: ﴿يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ﴾؛^۲ روز ظهور بواطن و صحنه‌ی اعلان خفیات است. تا سیه‌روی شود هر که در او غش باشد.

لذا نیکوکاران از ظهور اعمالشان شاد گردیده و نامه‌ی خود را با سربلندی به دیگران عرضه می‌دارند که بیایید و بخوانید:

﴿فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَؤُلَاءِ أَقْرَأُوا كِتَابِيهِ﴾؛^۳

اما کسی که نامه‌ی عملش به دست راستش داده شود [که نشان سعادت و رستگاری است] می‌گوید: بگیرید یا بیایید [اهل محشر] بخوانید نامه‌ام را.

۱- بحار الانوار، ج ۷، ص ۳۱۵، حدیث ۱۰.

۲- سوره‌ی طارق، آیه‌ی ۹.

۳- سوره‌ی حاقه، آیه‌ی ۱۹.

یعنی مُفْتَخَرَم که چهره‌ی اعمالم روشن است و کوچکترین نقطه‌ی تاریک که مایه‌ی رسوایی و خواری‌ام گردد در نامه‌ی من نخواهید دید. اما بدَعَمَلان نامه سیاه از برملا گشتن اعمال ننگینشان منفعل می‌شوند و با ذَلَّت و خواری، ناله کنان می‌گویند: ای کاش این نامه به دستم نمی‌رسید:

﴿وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهٗ ۖ وَلَمْ أُدْرِ مَا حِسَابِيَهٗ ۖ يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ ۚ﴾^۱

و اما کسی که نامه‌اش به دست چپش داده شود [که نشان محکومیت به عذاب و بدبختی است] می‌گوید: ای کاش نامه‌ام به من داده نمی‌شد و من از حساب خود آگاه نمی‌گشتم، کاش این حالت [شرم آور] منتهی به مرگ می‌شد و قطع حیات از من می‌نمود [می‌مردم و این صحنه‌ی ننگین را به خود نمی‌دیدم].

۳- کارآگاهان «آفاقی» یا خبرگیران خارج از وجود انسان

از قرآن و روایات استفاده می‌شود علاوه بر «فرشتگان» و «نامه‌ی عمل» که در گذشته بیان شد، خداوند حکیم، محافظان دیگری نیز از سایر موجودات جهان بر ما گماشته و آنها را «رَقِیب» و شاهد اعمال ما قرار داده است که در دنیا قیام به ضبط و در آخرت اداء شهادت می‌نمایند. از جمله همین «زمین» که ما روی آن زندگی می‌کنیم مراقب اعمال ماست و روزی در مقام خبرگزاری برآمده و پرده از روی اسرار ما خواهد برداشت:

﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا....يَوْمَئِذٍ تُخَدِّثُ أَخْبَارَهَا﴾^۲

آنگاه که زمین به شدیدترین لرزشش لرزانده شود.... در آن روز، زمین خبرهای خود را باز گوید.

از رسول خدا ﷺ منقول است که ضمن حدیثی می‌فرمایند:

(فَلِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى كُلِّ عَبْدٍ رَقِيبٌ مِنْ كُلِّ خَلْقٍ وَ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ يَحْفَظُونَ عَلَيْهِ مَا يَكُونُ مِنْهُ مِنْ أَعْمَالِهِ وَ أَقْوَالِهِ وَ الْفَاطِهَةِ وَ الْحَاطِهَةِ وَ الْبِقَاعِ الَّتِي تَشْتَمِلُ عَلَيْهِ شُهُودُ رَبِّهِ

۱- سوره‌ی حاقه، آیات ۲۵ تا ۲۷.

۲- سوره‌ی زلزال، آیات ۴ تا ۶.

عَلَيْهِ أَوَّلُهُ وَاللَّيَالِي وَالْأَيَّامُ وَالشُّهُورُ شُهُودُهُ عَلَيْهِ أَوَّلُهُ...؛^۱

خدا را بر هر یک از بندگان، پاسبانانی است از جمیع مخلوقاتش و فرشتگانی که از پیش رو و پشت سر محافظ او می‌باشند از حوادث و تمام آنچه را که از وی صادر می‌شود از گفتارها و کردارها و نگاه‌ها ضبط می‌کنند. نقاط زمین و روزها و شب‌ها و ماه‌ها، همه شاهد خدا بر انسانند که به زیان و یا سود او گواهی خواهند داد.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

(إِنَّ النَّهَارَ إِذَا جَاءَ قَالَ: يَا ابْنَ آدَمَ اِعْمَلْ فِي يَوْمِكَ هَذَا خَيْرًا أَشْهَدُ لَكَ بِهِ عِنْدَ رَبِّكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَإِنِّي لَمْ أَتِكَ فِيمَا مَضَى وَلَا آتِيكَ فِيمَا بَقِيَ وَإِذَا جَاءَ اللَّيْلُ قَالَ: مِثْلَ ذَلِكَ)؛^۲

هنگامی که روز فرا می‌رسد می‌گوید: ای فرزند آدم در این روزت کار نیک انجام ده که من روز قیامت در پیشگاه پروردگارت شاهد کار تو خواهم بود، چه آنکه من در گذشته با تو نبودم، پس از این نیز نخواهم بود. همچنین شب وقتی رسید این چنین ندایی سر می‌دهد.

از امام صادق علیه السلام ضمن روایتی رسیده است:

(صَلُّوا مِنَ الْمَسَاجِدِ فِي بِقَاعٍ مُخْتَلِفَةٍ فَإِنَّ كُلَّ بُقْعَةٍ يَشْهَدُ لِلْمُصَلِّي عَلَيْهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ)؛^۳

در مساجد، در نقاط مختلفی نماز بخوانید، زیرا هر نقطه‌ای در روز قیامت برای نماز گزار در آن شهادت می‌دهد.

۴- اعضاء و جوارح انسان

طبیعی‌ترین مُخبر صادق و گویاترین شاهد عادل برای نشان دادن اعمال انسان در روز قیامت، همانا اعضاء و جوارح خود انسان است که آیات عدیده‌ای از قرآن کریم و احادیث کثیره‌ای از رسول خدا و ائمه‌ی هدی علیهم السلام این حقیقت را با وضوح تمام اعلام

۱- بحار الانوار، ج ۷، ص ۳۱۵، حدیث ۱۱.

۲- همان، ص ۳۲۵، حدیث ۲۲.

۳- روضة الواعظین، ص ۳۹۵.

فرموده‌اند و ما انشاءالله به زودی ذیل آیه‌ی ۱۴ سوره‌ی قیامت «بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بِصِيرَةٍ»^۱ به بحث درباره‌ی آن می‌پردازیم و اندکی از بسیار آن آیات و روایات را می‌آوریم.

﴿بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بِصِيرَةٍ﴾

کلمه‌ی «بصیره» از حیث معنی دارای احتمالات عدیده است:

- ۱- به معنای «رؤیت» قلبی و ادراک باطنی. بنابراین «مُضَاف» در تقدیر است یعنی «ذو بصیره»^۱ که معنی چنین می‌شود: انسان، نسبت به خودش صاحب بینایی و دارای بصیرت است.
- ۲- به تقدیر موصوف که: «عَيْنٌ بِصِيرَةٍ» یعنی انسان بر خودش چشمی بینا دارد و جاسوسی آگاه است یا «حُجَّةٌ بِصِيرَةٍ» بنابراین که «بصیره» به معنای «بینه»^۲ باشد، یعنی انسان نسبت به اعمال خودش شاهد یا دلیلی آشکار است.
- ۳- «تاء» علامت مبالغه است، مانند: «رَجُلٌ عَلَامَةٌ وَ نَسَابَةٌ»^۳ یعنی انسان بر اعمال خودش شدیداً واقف و دقیقاً آگاه است.

شهادت اعضاء و جوارح انسان، بر «عمل»

به هر حال آیه‌ی شریفه با دلالت کلمه‌ی «بَل» که به معنای ترقی است در مقام اثبات این معنی است که آگاهی انسان، نسبت به اعمالش بسی بالاتر از مسأله‌ی «تنبیه» و اخبار از طریق عوامل خارج از وجود او می‌باشد، چه آنکه فرضاً هیچ عامل دیگری برای ضبط اعمال او و سپس «انباء» و گزارش به او در محشر نباشد، تنها خود انسان، یعنی اعضاء و جوارح انسان از دست و پا و چشم و گوش و زبان، حتی پوست بدن و دیگر اعضای تن برای نشان دادن اعمال نیک و بدش، شاهد کافی خواهند بود. یعنی خود، در مقام شهادت بر خود ایستاده و خویشان را فاعل آن همه افعال زشت و زیبا می‌شناسد:

﴿...كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾^۴

امروز، تو خود برای رسیدگی به حساب خود کافی هستی.

یعنی هیچگونه نیازی به گزارشات خارج از وجود خود نداری. تو به تنهایی هم

۱- تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۱۹۲.

۲- تفسیر مجمع البیان، سوره‌ی قیامت.

۳- همان و مجمع البحرين، لغت «بصر».

۴- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۱۴.

گزارش اعمال خود می‌دهی و هم خود را محکوم به عذاب و کیفر اعمال خویش می‌سازی. به این آیات شریفه نیز در همین زمینه توجه فرماید:

﴿يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۱

روزی که زبان‌ها و دست‌ها و پاهایشان به آنچه که [در دنیا] مرتکب می‌شدند گواهی می‌دهند.

﴿حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۲ وَقَالُوا لِمَ لُجِّلُوا لَهُمْ لَمْ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ^۳

تا چون به آتش دوزخ رسند [در آن هنگام] گوش و چشم‌ها و پوست‌هایشان به آنچه که [در دنیا] انجام می‌دادند شهادت دهند و آنان به پوست‌های بدنشان گویند [ای عجب، شما] چرا به زبان ما شهادت دادید [آنها در جواب] گویند: خدایی که همه چیز را به نطق آورده، ما را به سخن واداشته است و او شمارا نخستین بار آفرید و [پس از مرگ] به سوی او بازگشت داده می‌شوید.

﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۴

امروز، مُهر [خموشی] بر دهانشان می‌نهم و دست‌های آنان با ما سخن می‌گویند و پاهایشان به آنچه که [در دنیا] کرده‌اند گواهی می‌دهند.

اینک نمونه‌ای از گفتار معصومین علیهم‌السلام:

(عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: اَعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ عَلَيْكُمْ رَصْدًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ وَ عِيُونًا مِنْ جَوَارِحِكُمْ وَ حَقَاقَ صِدْقٍ يَحْفَظُونَ أَعْمَالَكُمْ وَ عَدَدَ أَنْفَاسِكُمْ لَا تَسْتُرُكُمْ مِنْهُمْ ظُلْمَةٌ لَيْلٍ دَاجٍ وَ لَا يُكِنُّكُمْ مِنْهُمْ بَابٌ ذُو رِتَاجٍ...)^۴

بدانید ای بندگان خدا! دیده‌بانانی از خودتان و جاسوس‌هایی از اندامتان بر

۱- سوره نور، آیه ۲۴.

۲- سوره فصلت، آیات ۲۰ و ۲۱.

۳- سوره یس، آیه ۶۵.

۴- شرح نهج البلاغه فیض، خطبه‌ی ۱۵۶.

شما هست و [از فرشتگان] نگهدارنده‌هایی راستین هستند که اعمال و شماره‌های نفَس‌های شما را ضبط می‌کنند، نه تاریکی شبِ تار، شما را از آن نویسندگان مستور می‌سازد و نه دربِ بزرگ محکم بسته شده، شما را از آنها پنهان می‌گردانند...

باز همان امام بزرگ (که روحم فدایش باد) می‌فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى لَا يَخْفَى عَلَيْهِ مَا الْعِبَادُ مُقْتَرِفُونَ فِي لَيْلِهِمْ وَ نَهَارِهِمْ لُطْفَ بِهِ خُبْرًا وَ أَحَاطَ بِهِ عِلْمًا أَعْضَاؤُكُمْ شُهُودُهُ وَ جَوَارِحُكُمْ جُنُودُهُ وَ ضَمَائِرُكُمْ عُيُونُهُ وَ خَلَوَاتُكُمْ عِيَانُهُ)؛^۱

آنچه را که بندگان در شب و روزشان به جا می‌آورند [از گفتار و کردارشان] بر خداوند بلندمرتبه و سبحان پوشیده نیست. از کوچکترین کارشان آگاه است و عِلْمش به تمام اعمالشان محیط است. اعضای [بدن] شما گواهان [گماشته‌ی از جانب] او و اندامتان لشکریان فرمانبر او و نیروهای درونیتان، جاسوس‌های او می‌باشند و نهانی‌های شما نزد او آشکار و عیان است.

کیفیت شهادت اعضای بدن در روز قیامت

آیات شریفه‌ی فوق‌الذکر و گفتار امام امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت روشن بر این دارند که اعضای بدن انسان با صراحت تمام شهادت بر اعمال صادر شده‌ی از خود می‌دهند آنچنان که هیچگونه مجال انکار یا توجیه عمل برای انسان باقی نمی‌گذارند. بلکه چنان زشتی‌ها و قبائح اعمال آدمی برملا می‌گردد و رسوایی به بار می‌آورند که انسان بینوا آرزوی نابودی خود نموده و از دل فریاد «وَأُتْبِرَاهُ»^۲ می‌کشد و ناله‌کنان در آتش افروخته و سوزان فرو می‌رود که قرآن می‌فرماید:

﴿وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ ۖ فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا ۖ وَيَصْلَىٰ سَعِيرًا﴾^۳

۱- شرح نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۹۰.

۲- یعنی: کجایی ای مرگ! ای کاش من مُردمی و از این فضاقت ننگین بیاسودمی.

۳- سوره‌ی انشقاق، آیات ۱۰ تا ۱۲.

و اما آن کسی که نامه‌اش از پشت سرش به او داده شود^۱ [که نشان محکومیت به عذاب است] نابودی [خویش] را می‌طلبد و در آتش شعله‌ور در می‌آید. حال، آیا این شهادت اعضای بدن به چه کیفیت است که چنین رسوایی به بار می‌آورد و از هر طرف راه انکار و توجیه را به روی انسان می‌بندد و بیچاره‌اش می‌سازد. ما، ذیلاً به پاسخ این سؤال می‌پردازیم:

تجسم اعمال دنیایی انسان، در روز قیامت

تأمل در آیات قرآن کریم و روایات معصومین علیهم‌السلام این حقیقت را روشن می‌سازد که اعمال انسان در عوالم بعد از مرگ در «برزخ» و «محشر» به صورتی غیر صورت دنیایی متصور خواهد گشت. یعنی هر چند آنچه که امروز از اعضاء و جوارح انسان از دست و پا و چشم و گوش و زبان به صورت «کار» و «عمل» صادر می‌شود ظاهراً نابود گشته و از بین می‌رود، به طوری که از هزاران بار گردش مردمک چشم و میلیون‌ها کلمات حاصله از چرخیدن زبان در طول عمر هفتاد ساله‌ی یک انسان، کوچکترین اثر باقی محسوس در هیچ گوشه‌ای از زوایای وجود وی مشهود و عیان نمی‌باشد و چنین پنداشته می‌شود که تمام آنها پدید آمده و سپس از بین رفته‌اند.

ولی خیر، آنچه که اصلاً در عالم وجود تحقق ندارد همان نابود گشتن و از بین رفتن است. بلکه تمام افعال و حرکات و تقلبات آدمی، از لطیف‌ترین احساسات روانی گرفته تا بارزترین فعالیت‌های بدنی، از نگاه‌های چشم و گفته‌های زبان، شنیدنی‌های گوش و جویدن دندان، هر چه که هست از ریز و درشت و نیک و بد، همه در صحیفه یا صحائفی از این جهان با دقت تمام مضبوط و محفوظ گردیده و باقی خواهد ماند که می‌فرماید:

﴿وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا﴾^۲

هر چیزی را با شمار و احاطه‌ی بر عددش نوشتیم، نوشتنی [دقیق].

۱- چون این دسته از تبه‌کاران، دست راستشان به گردنشان بسته و دست چپشان نیز به پشت سرشان پیچیده است، (تفسیر مجمع البیان و صافی، ذیل همین آیه). بنابراین، نامه‌ی عمل از پست سر به دست چپ این دسته از گنه‌کاران داده می‌شود و بر اساس این معنی، آیاتی که دلالت بر این دارند که نامه‌ی عمل مجرمین به دست چپشان داده می‌شود با این آیه که می‌فرماید از پشت سر داده می‌شود، طریق جمع دارند و معارض با هم نمی‌باشند. البته وجوه دیگری هم محتمل است و در تفاسیر آمده است.

۲- سوره‌ی نبا، آیه‌ی ۲۹.

﴿قَالَ عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى﴾^۱

گفت [موسیٰ علیهِ السلام] علم آنها [انسان‌های گذشته و اعمال و آثارشان] نزد پروردگار من در کتابی [دقیق و جامع] محفوظ است. پروردگار من، اشتباه و فراموشی ندارد.

﴿يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ﴾^۲

[لقمان گفت] ای فرزند عزیزم، حقیقت آنکه اعمال نیک و بد آدمیان اگرچه به مقدار خَرْدَلی باشد و آن خَرْدَل در میان تخته سنگی سخت و عظیم و یا در [اعماق] آسمان‌ها و یا [طبقات] زمین [نهان] باشد، خدا تمام آنها را می‌آورد [در محاسبه قرار می‌دهد] چه آنکه خدا عالم به دقائق امور و بر همه چیز آگاه است.

حاصل آنکه جمیع اعمال صادره از انسان در «کتاب حفیظ»^۳ خدا ثابت و باقی است تا روز جزا و ظهور قیامت کبری که آن روز، عین همان اعمال مضبوطه‌ی پنهان از حس انسان به صورت‌ها و اشکال مخصوصی که مناسب با تطورات همه جانبه‌ی آن جهان است، تجلی کرده و در قیافه‌ی موجوداتی زنده و اجسامی فعال (عذاب‌انگیز یا مسرت‌بار) در معرض دید و شهود انسان قرار می‌گیرند. در آن موقع است که وجود انسان مانند یک چیز بسته و پیچیده‌ای باز می‌شود و محتویات خوب و بدش هر چه که هست آشکار می‌گردد یا مانند شاخ و برگ درخت و رنگ و بو و طعم میوه‌های آن که در بذر و دانه و هسته‌اش مُنطوی است، آنگاه در فصل معین و در شرایط ویژه‌ای انشراح پیدا کرده و برملا می‌شود.

﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا...﴾^۴

روزی که هر کسی هر کار نیکو که کرده است آن را احضار شده [در نزد

۱- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۵۲.

۲- سوره‌ی لقمان، آیه‌ی ۱۶.

۳- اشاره به این آیه است: «وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِیْظٌ» نزد ما، کتاب نگهدارنده‌ای است. (سوره‌ی ق، آیه‌ی ۴)

۴- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۳۰.

خود] بیابد و هر کار بدی که کرده است آرزو کند که ای کاش بین او و آن کار بدش مسافت دوری فاصله می شد...

از این آیه‌ی کریمه نیز مطلب مورد نظر ما به دست می آید و آن اینکه هر کسی عین «عمل» و «کردار» خود را در آن روز حاضر و محسوس و مجسم می یابد و مخصوصاً تعبیر به «مُحْضَر» که به معنای «احضار شونده» است دلالت بر این دارد که «عمل» در مراحل پیش از قیامت، موجود و محفوظ بوده است، منتهی غائب از دید و نظر انسان بوده و آن روز «احضار» می گردد و انسان، آن را حاضر در نزد خود می یابد.

چه آنکه تعبیر به «احضار» وقتی صحیح است که چیزی موجود باشد و در عین حال غائب و آنگاه کسی آن را از حال «غیاب» به حال «حضور» آورد. چنانکه همین معنی از آیه‌ی دیگر با وضوح بیشتری استفاده می شود. آنجا که می فرماید:

﴿لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾^۱

محققاً تو از این [حقایق مشهوده در روز قیامت] در غفلت بودی، پس ما، پرده‌ی [غَفْلَت] را از تو برداشتیم و لذا امروز چشم تو تیزبین است [پشت پرده را که نمی دیدی، امروز می بینی].

بدیهی است تا چیزی موجود نباشد نمی شود گفت تو از آن چیز غافل بودی یا آن چیز از تو در پرده بود یا نسبت به آن، چشم تو نافذ و تیزبین نبود، بلکه تمام این تعبیرات در جایی صحیح است که چیزی موجود باشد و انسان بر اثر موجبات و جهاتی از آن در غفلت و بی خبری باشد یا پرده‌ای میان آن و انسان حائل گردد و یا تیزبین نبودن چشم انسان موجب ندیدن آن بشود. اکنون آیه‌ی شریفه که می فرماید: در روز قیامت به انسان گفته می شود:^۲ تو در گذشته از این حقایق مشهوده‌ی فعلی غافل بودی. ما اینک کشف غطاء و پرده‌برداری نموده ایم و تو امروز، آنچه را که مَغْفُولٌ عَنْهُ و پشت پرده بود و چشمت توانایی دیدن آن را نداشت، می بینی، دلالت بر این دارد که:

اعمال مشهوده‌ی انسان در روز قیامت، همان اعمال صادر شده‌ی از او در دنیا

۱- سوره‌ی ق، آیه‌ی ۲۲.

۲- آیه‌ی شریفه به حکم سیاق و محفوف بودن آن به آیات مربوط به قیامت، ظهور در خطاب به انسان قیامتی دارد (تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۳۷۹).

می‌باشد که پنهان از صاحب خود در حفظ خدا بوده و در روز جزا از پرده بیرون آمده و «عیناً» محسوس و عیان انسان می‌گردد.^۱

باش تا از صدمه‌ی صور اسرافیلی شود

صورت خوبت نهان و سیرت زشت آشکار

﴿...وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا...﴾^۲

مسلم، بهترین نوع شهادت بر وقوع یک «عمل» ارائه‌ی عین آن عمل است که راه هرگونه انکار و توجیه را به روی «عامل» می‌بندد و هر قسم عُذر و بهانه‌ای را بی‌اثر می‌سازد: ﴿بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ﴾؛ آری، انسان به اعمال خودش شدیداً بیناست و خودش بر خودش شاهدهی گویاست. ﴿وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِرَهُ﴾؛ کلمه‌ی «معاذیر» جمع «مَعَذِرَةٌ» است به معنای عذر آوردن و از خود دفاع نمودن، بنابراین، معنای آیه‌ی شریفه این می‌شود:

هر چند (انسان گنهکار) عذرهای خود را پیش افکند (در مقام دفاع از خود برآمده و اعمال زشت خود را توجیه حسن و نیکو نماید تا شاید از عذاب خدا خود را برهاند، فایده‌ای نخواهد داشت). بعضی گفته‌اند: «معاذیر» جمع «مُعْذِر» به معنای «پرده» است.^۳ روی این قول، آیه‌ی شریفه چنین معنی می‌شود: انسان اگرچه به هنگام ارتکاب گناه، پرده‌ها را بیفکند و درها را ببندد که عمل زشتش مخفی بماند و برملا نگردد، ولی باز هم نفعی نخواهد برد و گنااهش پوشیده نخواهد ماند. چه آنکه خودش شاهد اعمال خود بوده و اعضاء و جوارحش نشان دهنده‌ی اعمال او می‌باشند.

ممکن است از آیه‌ی مبارکه هر دو معنی فهمیده شود،^۴ یعنی نه پرده‌های آویخته و درهای بسته‌ی دنیا به هنگام ارتکاب گناه، می‌توانند اعمال زشت آدمی را مستور نگه دارند که روز جزا ظاهر نگردد و نه عذرتراشی‌ها و محمل‌سازی‌های انسان در روز «عَرْضِ عَمَل» ممکن است او را تبرئه کرده و از شمول قانون «عدل» خدا بر کنارش گردانند. چه آنکه تمام کرده‌ها و گفته‌ها و اندیشه‌های آدمیان با جمیع متعلقات و خصوصیات از کم و

۱- در توضیح آیه‌ی «لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَٰذَا...» از تفسیر المیزان استفاده و اقتباس شده است. (ج ۱، ص ۹۱ و ۹۲ و ج ۱۸، ص ۳۸۰).

۲- سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۴۹.

۳- المیزان و مجمع البیان.

۴- بنابراین که در بحث «اصولی» استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد جایز باشد، چنانکه برخی قائلند.

کیف و زمان و مکان، به منصّه‌ی بروز و ظهور در می‌آید. هر نهانی عیان گردیده و هر باطنی ظاهر می‌شود و حقیقت «يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ» (روز ظهور خفیات) تحقق پیدا کرده و مصداق جلّی می‌یابد. در این صورت، طبیعی است که هرگونه دست و پا کردن انسان، برای پوشاندن اسرار و اعمال خفیّه‌اش بیهوده و بی اثر خواهد بود.

چه چندین عذرانگیزی و چندین حيله‌ها سازی

چو می‌دانی که می‌دانم و می‌دانم که می‌دانی

﴿وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَ سَتُرَدُّونَ اِلٰى عَالَمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^۱

بگو: بکنید [آنچه می‌خواهید از نیک و بد] پس زود است [یا مسلم است]^۲ که خدا و رسول او و مؤمنان، عمل شما را می‌بینند و حتماً به سوی دانای نهان و عیان برگردانده می‌شوید، آنگاه شما را به آنچه که می‌کرده‌اید آگاهتان می‌سازد.

از جمله‌ی: «... وَ سَتُرَدُّونَ اِلٰى عَالَمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ...» به دست می‌آید که جمله‌ی نخستین «فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» مربوط به ظرف حیات دنیا و پیش از وقوع قیامت است. یعنی خدا و رسول و مؤمنان (که طبق روایات تفسیری، مراد از «مؤمنون» ائمه‌ی اهل بیت علیهم‌السلام هستند)^۳ در همین دنیا، حقیقت اعمال آدمیان و چهره‌ی ملکوتی آن را می‌بینند و خود آدمیان نیز در روز بازگشت به سوی «عالم الغیب و الشهادة» از حقیقت اعمال خود باخبر خواهند گشت و صورت تحوّل یافته‌ی اعمال را که قبلاً برای خدا و رسول و مؤمنان مشهود بوده است، آنان نیز خواهند دید.^۴

البته آیات دیگری هم هست که دلالت بسیار روشن بر «تجسم عمل» در قیامت دارد و ما ان شاء الله در آینده به تناسب بحث در آیات بعدی، نمونه‌ای از آنها را با روایات وارده در این باب خواهیم آورد.

پس تا اینجا نتیجه‌ی بحث این شد که وسایل عدیده و گوناگون برای ضبط و

۱- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۰۵.

۲- «سین» در مورد وعد یا وعید دلالت بر تأکید و حتمیت وقوع فعل دارد (معنی، حرف السین).

۳- به تفسیر برهان، ج ۲، ص ۱۵۷ و تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۲۶۲ و تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۴۰۶ رجوع شود.

۴- تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۴۰۰.

نگهداری اعمال انسان به امر خدا در کار است؛ از فرشتگان، نامه‌ی عمل، زمان و مکان، اعضاء و جوارح انسان که همه و همه بر تمام اعمال ریز و درشت انسان در همین جهان ناظر و شاهدند و روز قیامت که دگرگونی کلی در سراسر عالم به وجود می‌آید، تمام آن وسایل ضبط و شاهدان عمل، به تناسب انقلاب عمومی عالم، انقلاب و تحوّل مخصوص به خود یافته و آنچه را که در باطن خود نهان دارند آشکار می‌سازند و با صراحتی عجیب، ادای شهادت می‌نمایند و با طرزی غریب، عین اعمال دنیوی انسان را بی کم و زیاد ارائه کرده و او را از صغیر و کبیر اعمالش باخبر می‌گردانند. آری:

﴿يُنَبِّئُ الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَ أَخَّرَ﴾

شهادت خدا، فوق تمام شهادت‌ها

البته مسلّم و قطعی است که بزرگترین شاهد و راستگوترین مُخبر بر وقوع هرگونه عمل، ذات اقدس حق «تعالی شأنه العزیز» است که خود می‌فرماید:

﴿... وَ كَفَى بِاللّٰهِ شَهِيدًا﴾^۱... خدا برای گواهی و شهادت، کافی است.
 ﴿... إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾^۲... حقیقت آنکه خدا بر شما مراقب است.
 ﴿... وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا﴾^۳

...خدا به آنچه که می‌کنند، محیط است.

﴿وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾^۴

محققاً ما انسان را آفریده‌ایم و اندیشه‌های نفسی او را می‌دانیم و ما از رگ گردن به او نزدیک‌تریم.

ولی با همه‌ی اینها، از نظر لطف و عنایتی که خالق مَنّان نسبت به انسان و تأمین سعادت وی دارد، علاوه بر علم و احاطه‌ی ذات اقدسش «حَفَظَهُ» (مراقبان) و «کُتِّبَ» (نویسندگان) گوناگون و «شهداء» (گواهان) متعدّد و بی‌شمار بر او گماشته است تا

۱- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۷۹.

۲- همان، آیه‌ی ۱.

۳- همان، آیه‌ی ۱۰۸.

۴- سوره‌ی ق، آیه‌ی ۱۶.

هم عظمت موقعیت او و عملش را به خودش بشناساند و هم با توجه دادن وی به کثرت اصناف و افراد شهود و مراقبان عمل، حالت تقوا و تحفظ کامل و مراقبت شدید در او به وجود آورده و داعی بر پرهیز از گناه را در دلش قویتر سازد. چه آنکه انسان طبعاً چنین است که توجه به تعدد و کثرت نظار و بینندگان کارش، تعفف و تحفظ بیشتری را در او باعث می شود و وی را به حفظ حریم عفت و تقوا دقیقاً وامی دارد.

(قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَمَا إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ كَمَا أَمَرَكُمْ أَنْ تَخْتَاطُوا لِأَنْفُسِكُمْ وَ أَدْيَانِكُمْ وَ أَمْوَالِكُمْ بِاسْتِشْهَادِ الشُّهُودِ الْعُدُولِ عَلَيْكُمْ فَكَذَلِكَ قَدْ اخْتِطَ عَلَى عِبَادِهِ وَ لَكُمْ فِي اسْتِشْهَادِ الشُّهُودِ عَلَيْهِمْ فَلِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَى كُلِّ عَبْدٍ رُقْبَاءٌ...)^۱

رسول خدا ﷺ فرمود: توجه داشته باشید همچنان که خدا درباره‌ی مال و جان و دینتان به شما دستور احتیاط داده و امر به استشهاد عدول [شاهد گرفتن افراد عادل در معاملات و اجرای عقود و ایقاعات و انواع روابط اجتماعی] فرموده است [تا حقوق، از تباهی مصون بماند و اختلاف و تنازع به میان نیاید] همچنین [نسبت به اطاعت یا تخلف از فرمان خدا و انجام یا ترک وظایف بندگی و نتیجتاً استحقاق ثواب و عقاب] درباره‌ی بندگانش نیز رعایت احتیاط فرموده و استشهاد شهود نموده است [تا راه هرگونه اختلاف حساب و توجیه عمل در روز جزا مسدود گردد و انسان بی همه گونه اضطراب و سوءظن، خود را عامل اعمال خویش بشناسد و فرد دیگری را مسئول کار خود نداند و مؤثر در محکومیت خود نشناسد] و لذا بر هر بنده‌ای از جمیع خلقتش شاهدان و نگهبانانی گماشته است...

۱- بحار الانوار، ج ۷، ص ۳۱۵، حدیث ۱۱.

(بخش هشتم)

لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ ۚ ﴿١٦﴾ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ ﴿١٧﴾
فَإِذَا قَرَأَهُ فَأَنبِعْ قُرْآنَهُ ﴿١٨﴾ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ ﴿١٩﴾

– نهی «لا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ» به داعی محبت و عطوفت است.

– کیفیت جمع آوری قرآن در حیات پیغمبر اکرم ﷺ.

– «جمع عثمانی» رفع «اختلاف قراءات» بوده.

– مصونیت کامل قرآن از «تحریف».

– «مصونیت قرآن از تحریف» با استناد به خود قرآن.

– شواهد روشن بر عدم تحریف قرآن.

– اما مسأله «مُصَحَّف» امام امیرالمؤمنین علیه السلام.

– قرآن به عین الفاظش سخن خداست.

– درک مقاصد قرآن نیازمند به «بیان».

– سرّ رعایت «ابهام» در قرآن.

– هدایت قرآن به سوی «امام».

– طرح یک اشکال و پاسخ به آن.

لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ ﴿١﴾ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ ﴿٢﴾ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ﴿٣﴾ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ؛

مَعْجُنَبان زبان خود را به آن [وحی و قرآن] ^۱ که شتاب در آن نمایی، زیرا که بر عهده‌ی ماست جمع کردن و خواندن آن. پس چون ما قراءت نمودیم آن را، تو قراءت آن را پیروی کن. سپس محققاً بر عهده‌ی ماست بیان نمودن و روشن کردن آن.

شرح و تفسیر:

این آیات چهارگانه، بر حسب آنچه که از سیاق کلام استفاده می‌شود، منقطع از آیات قبل و بعد خود می‌باشند و ارتباطی با مطالب مربوط به قیامت که آیات قبل و بعد درباره‌ی آن بحث می‌کنند ندارند و به صورت «جملات معترضه» در خلال آیات مربوط به اوصاف قیامت واقع شده‌اند. البته در قرآن کریم از این نوع تعبیر بدیع و أسلوب حسن که آیه یا آیاتی در اثناء آیات دیگر به صورت «معترضه» آمده است، در موارد بسیار دیده می‌شود. مثلاً مانند آیه‌ی:

﴿...الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا...﴾^۲

امروز کسانی که کفر می‌ورزند، از دین شما مأیوس شدند، پس از آنان مترسید و از من بترسید. امروز دین شما را برای شما کامل نمودم و نعمت خود را بر شما تمام کرده و اسلام را به عنوان دین برای شما پسندیدم...

این آیه طبق ادله‌ی قاطعه مربوط به موضوع «ولایت امام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)» است و حال آنکه می‌بینیم، در وسط آیه‌ی سوّم سوره‌ی مائده که از احکام فرعی مربوط به خون

۱- تمام ضمیرهای غائب در آیات به قرینه‌ی مقامیه راجع به وحی است.

۲- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳.

و مردار و گوشت خوک و حیوانات غیر مزکّی سخن می گوید واقع شده است و کاملاً پیداست که هیچگونه ارتباطی با جملات قبل و بعد خود ندارد و نیز مانند آیه‌ی تطهیر:

﴿...إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۱

...همانا اراده‌ی مستمرّ خدا بر این است که هرگونه پلیدی را از [ساخت] شما

اهل بیت [خاندان نبوت] دور بدارد و شما را [از مطلق ناپاکی] پاک نگه دارد.

این آیه هم طبق دلایل واضح و روشن، درباره‌ی خاندان عصمت و اهل بیت نبوت (رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین علی و فاطمه‌ی زهرا و امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام) نازل شده است، در صورتی که می‌بینیم در خلال آیات مربوط به «ازواج النبی» یعنی «همسران پیغمبر» واقع شده است و بسیار روشن است که هیچگونه تناسب با آیات قبل و بعد خود ندارد. زیرا در آیه‌های پیش از این آیه، تمام ضمیرهای مخاطب به صورت «جمع مؤنث» آمده است که: ﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ... إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ... وَقُلْنَ... وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ﴾^۲ و همچنین در آیه‌ی بعد از این آیه، نیز ضمیر مخاطب به صورت «جمع مؤنث» آمده که: ﴿وَ اذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ...﴾؛ ولی در وسط این آیات، تغییر خطاب داده و القاء سخن به مخاطب «جمع مذکر» شده است که: ﴿لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ... وَيُطَهِّرَكُمْ...﴾؛ و کاملاً پیداست که مخاطب در این آیه که «اهل بیت» هستند غیر از مخاطب در آیه‌های قبل و بعد است که «ازواج النبی» و همسران پیغمبر اکرم ﷺ می‌باشند. چه آنکه مخاطب «جمع مذکر» با مخاطب «جمع مؤنث» مغایرت روشن دارد.

نظیر این تعبیر (عدول از خطاب مؤنث به مذکر) را در آیه‌ی: ﴿...إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ﴾^۳ می‌بینیم که یک خطاب مذکر (أَعْرِضْ) بین دو خطاب مؤنث (كَيْدُكُنَّ) و (اسْتَغْفِرِي) واقع شده است و نشان می‌دهد که متکلم، از خطاب به «زن» عدول به خطاب به «مرد» کرده و بار دگر به خطاب به «زن» برگشته است و ترجمه‌ی آیه این می‌شود: حقیقت آنکه مکر شما (زن‌ها) بزرگ است. ای یوسف درگذر از این ماجرا (نادیده بگیر آن را) و (تو ای زن) برای گناهت طلب آمرزش بنما و همچنین آیه‌ی:

۱- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۳.

۲- همان، آیات ۳۲ و ۳۳.

۳- سوره‌ی یوسف، آیات ۲۸ و ۲۹.

﴿وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي
عِلْمًا﴾^۱

...و شتاب در قرآن مکن، پیش از اینکه وحی آن بر تو تمام گردد و بگو
پروردگارا بر علم من بیفز.

با تأمل در آیات قبل و بعدش به خوبی روشن می شود که «معترضه» است. غرض آنکه آیات مورد بحث (لا تُعْجَلْ بِه لِسَانُكَ لِتَعْجَلَ بِهِ - تا آخر آیات) از نظر «معترضه» بودن (بر فرض ثبوت) اشکالی ندارد و در قرآن مشابه بسیار دارد. چون سَبَّك قرآن، سَبَّك تألیف و نویسندگی نیست که فصل فصل و مُبَوَّب باشد و هر فصلی از هر باب آن مخصوص به یک رشته مطالب مربوط به یکدیگر و متصل به هم باشد، بلکه سَبَّك قرآن، سَبَّك سخن گفتن است و مخاطب و می دانیم که شخص متکلم گاهی در اثناء سخن و مخاطبه با شرایطی مواجه می شود که در آن شرایط مقتضی می بیند مسیر بحث را تغییر داده و مطلب دیگری به میان بیاورد و یا احیاناً رشته ی بحث را قطع کرده و ضمن سخن مطلبی را - هر چند نسبت به زمینه ی گفتار اولیه اش اجنبی است، اما نسبت به شرایط پیش آمده ی در حال حاضر کاملاً دارای مقتضی می باشد - تذکر داده و حق شرایط و مقتضیات موجود را ادا نماید و آنگاه مجدداً به بحث اصلی خود بازگشته و رشته ی قطع شده ی گفتار را تعقیب کند.

حال، این آیات از لحاظ موقعیت و محل وقوع در اثناء سخن الهی دارای چنین شرایطی می باشند، یعنی بنا بر آنچه که از ظاهر آیات استفاده می شود رسول خدا ﷺ هنگام نزول وحی و قرائت آیات الهیه توسط پیک وحی (جبرئیل امین علیّه السلام) از شدت اشتیاق و علاقه ای که به اخذ آیات و کلام خدا داشته است، به محض شروع پیک وحی به قرائت آیات، آن حضرت نیز بی درنگ مبادرت به قرائت همان آیات می فرموده و با یک نوع عجله و شتاب آن آیات شریفه ی قرآنیّه را از جبرئیل امین علیّه السلام می گرفته و جمله به جمله و حرف به حرف در قرائت آیات با آن فرشته ی آسمانی همراهی می نموده است و مهلت اینکه وحی به پایان برسد و آنگاه آن جناب به قرائت بپردازد نمی داده است و البته واضح است که این عمل طبعاً مستلزم یک نوع رنج و تعب و دشواری برای حضرتش بوده است.

چه آنکه طبیعی است انسان در حین استماع مطالب یک گوینده، اگر بخواهد هم فکرش را متمرکز در اخذ و فهم مضامین و مفاهیم سخن بنماید و هم عین الفاظ متکلم را به حافظه‌اش بسپارد و مضبوطاً نگه دارد، پیداست که شدیداً به مشقت و زحمت می‌افتد و در فشار روحی مخصوصی قرار می‌گیرد. در این موقعیت و با این شرایط است که خداوند مهربان از طریق تَلَطُّف به نبی اکرم ﷺ رشته‌ی گفتار خود را قطع کرده و به صورت «جمله‌ی معترضه» و به اصطلاح در میان «پرانتر» به مخاطب بسیار محبوب و رسول مکرّمش از روی کمال حبّ، عطوفت و رأفت می‌فرماید: ای حبیب من! در مقام اخذ وحی از ما، این چنین خود را به رنج و تعب می‌فکن و برای گرفتن الفاظ وحی، از خود عجله و شتاب اظهار مَنّا و به هنگام قرائت ما (بی واسطه یا به واسطه‌ی پیک ما) زبان به حرکت در می‌آورد.

﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾؛

بلکه فقط توجّه به مفاهیم سخن داشته باش و اکتفا به استماع کلام بنما و آسوده خاطر باش که ما، جمع‌آوری الفاظ وحی و قرائت کامل آن را به عهده گرفته‌ایم: ﴿إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ﴾؛ هم متعهدیم که الفاظ آن را از پراکندگی جمع کرده و معانی تمام آن را در سینه و قلب تو مستقر گردانیم و هم بر ماست که آیات آن را منظمّاً قرائت نموده و بر زبانت جاری گردانیم^۱ و سپس نیز به عهده‌ی ماست که مجملات آن را روشن و مبین نماییم. ﴿ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ﴾؛ پس بدون اینکه خود را به مشقت بیفکنی، تأمل کن و بعد از تمام شدن وحی ما، تو از قرائت ما پیروی نما. ﴿فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ﴾ و لذا از ابن عباس نقل است که:

﴿كَانَ النَّبِيُّ ﷺ بَعْدَ هَذَا إِذَا نَزَلَ عَلَيْهِ جِبْرِئِيلُ أَطْرَقَ فَإِذَا ذَهَبَ قَرَأَ﴾^۲

بعد از این دستور، رسول خدا ﷺ هنگام نزول جبرئیل [فرشته‌ی وحی]

سکوت می‌کرد و پس از رفتن او قرائت می‌فرمود.

بنابراین، نهی «لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ» در حقیقت به داعی تقدیر و تشکر از شدّت اشتیاق رسول خدا ﷺ به اخذ وحی خدا صادر شده است و ضمناً تکلیف پر مشقت ضبط الفاظ وحی را (مُقَارَنَ نزول وحی) از دوش پیغمبر اکرم ﷺ برداشته و موکول

۱- چنانکه می‌فرماید: «سُقُرْتُكَ فَلَا تَنْسَى» (سوره‌ی اعلیٰ، آیه‌ی ۶) یعنی: تو را توانای بر قرائت [قرآن] خواهیم نمود که فراموشش نکنی.

۲- تفسیر مجمع البیان، سوره‌ی قیامت.

به بعد از انقضای وحی فرموده است.

از باب مثل شاگردی به هنگام القاء درس از جانب استاد، از شدت اشتیاق به اخذ مطالب علمی و کمال علاقه به تعلّم، می‌کوشد که همزمان با صدور کلام از استاد، هم مطالب عالی‌ه‌ی علمی را در وعاء فهم خود بگنجاند و هم قلم به دست گرفته و عین الفاظ استاد را با عجله و شتاب تمام به روی صفحه‌ی کاغذ بیاورد و آنگاه به خاطر بسپارد.

ولی استاد که کمال محبت و رأفت را به چنین شاگرد مؤدّب خود دارد، در اثناء درس، رشته‌ی سخن را قطع نموده و با بیانی سرشار از لطف و عنایت به او می‌گوید: عزیزم من هرگز روا نمی‌دانم که تو را متحمّل این چنین رنج و تعب بینم، بلکه اگر اکتفا به استماع سخن و ضبط مفاهیم آن بنمایی و کار نوشتن و ضبط الفاظ را به ساعت بعد از درس بگذاری، از تو راضی و خشنود خواهم بود و شدت اشتیاق و علاقه‌ات را به اخذ مطالب درسی من، خواهم ستود.

پس به هنگام القاء درس، این چنین متحمّل زحمت مباش، قلم به دست بگیر و گفته‌ها را بنویس. من خود متعهدم که هم مطالب را به تو بفهمانم و هم عین گفته‌های خود را در اختیار بگذارم. آنگاه معلّم بعد از این تذکّر رؤفانه، به گفتار اوّل خود باز می‌گردد و رشته‌ی بحث سابق را تعقیب می‌نماید.^۱

وجوه دیگری نیز آقایان مفسّرین در تفسیر این آیه آورده‌اند که ذیلاً اشاره‌ی اجمالی به آنها می‌شود:

۱- از بعض مفسّرین نقل شده است که رسول خدا ﷺ هنگام نزول وحی، از ترس اینکه مبدا فراموشش شود، زبان خود را حرکت داده و آیات نازل شده را با عجله تلاوت می‌فرمود. پس خدا آن حضرت را از این عمل نهی کرده و امر به انصاف نمود.^۲

البته روشن است که این سخن، یعنی احتمال نسیان و فراموشی وحی، درباره‌ی پیغمبر اکرم ﷺ سازگار با اعتقاد به عصمت آن حضرت نمی‌باشد.

۱- البته این تشبیه از باب تقریب به ذهن آورده شد که اینجا هم، خدا معلّم است و رسول خدا ﷺ شاگرد عظیم الشان و محبوب خدا (عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى) (سوره‌ی نجم، آیه‌ی ۵) (تفسیر صافی و برهان و المیزان)، جبرئیل امین هم، پیک وحی است و واسطه‌ای است در میان. «قَرَّبَ حَامِلٌ فَهْوَ إِلَى مَنْ هُوَ أَقْفَهُ مِنْهُ» (تحف العقول، ص ۳۶، از رسول خدا ﷺ).

۲- تفسیر مجمع البیان و المیزان، به طور نقل آورده‌اند.

۲- علامه طباطبایی - قدس الله سره - در تفسیر المیزان نظر می‌دهند^۱ که رسول خدا ﷺ هنگام قرائت جبرئیل امین علیه السلام پیشدستی می‌نموده و دنباله و متمم آیه‌ی نازل شده را پیش از اینکه او بخواند می‌خوانده‌اند. مانند مستمعی که هنگام استماع گفتار متکلم، در همان حال که گوش به سخن او می‌دهد در گفتن نیز با وی همراهی کرده و دنباله‌ی جملات متکلم را پیش از اینکه او بگوید، می‌گوید و طبیعی است که این کار، او را از مُمَحْض بودن برای اصغاء و تفهم باز می‌دارد و لذا در آن حال، متکلم قطع سخن نموده و از مستمع می‌خواهد که چنین نکند و خود را کاملاً مُمَحْض در استماع و تفهم بسازد. آنگاه مجدداً متکلم بعد از این تنبیه و تذکر، به کلام اوّل خود باز می‌گردد و گفتار سابق خود را دنبال می‌کند.

بعد علامه طباطبایی این معنای از آیه را مؤید آن روایاتی قرار داده‌اند که دلالت می‌کنند بر اینکه «قرآن» پیش از نزول تدریجی، یک نزول دفعی بر رسول خدا ﷺ داشته است و لذا آن حضرت در موقع نزول تدریجی، مبادرت به قرائت وحی نموده و آیات نازل نشده را پیش از خواندن جبرئیل می‌خوانده است^۲ و نیز به همین معنی حمل کرده‌اند این آیه‌ی شریفه را:

﴿...وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾^۳

...و شتاب در قرآن مکن، پیش از اینکه وحی آن بر تو تمام گردد و بگو
پروردگارا بر علم من بیفز.

آقای طباطبایی ذیل همین آیه می‌فرماید:

﴿وَيُؤُولُ الْمَعْنَى إِلَى أَنَّكَ تَعْجَلُ بِقِرَاءَةِ مَا لَمْ يَنْزِلْ بَعْدُ لِأَنَّ عِنْدَكَ عِلْمًا بِهِ فِي الْجُمْلَةِ، لَكِنْ لَا تَكْتَفِ بِهِ وَاطْلُبْ مِنَ اللَّهِ عِلْمًا جَدِيداً بِالصَّبْرِ وَاسْتِمَاعِ بَقِيَّةِ الْوَحْيِ﴾^۴

۱- ترجمه و تلخیص از نگارنده است.

۲- المیزان، ج ۲۰، ص ۱۹۵ و ۱۹۷.

۳- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۱۴.

۴- المیزان، ج ۱۴، ص ۲۳۱ و ۲۳۲.

برگشت معنای آیه به این است که تو [ای رسول من] در قرائت آنچه که هنوز نازل نشده است عجله و شتاب می‌نمایی و این برای آن است که تو، اجمالاً علم به وحی داری [و لذا قرآن نیامده را می‌خوانی] ولی به همین مقدار از علم اکتفا مکن، بلکه با صبر [و سکوت] و استماع دنباله‌ی وحی، از خدا علم تازه و جدید بطلب.

نگارنده گوید: البتّه مسأله‌ی علم اجمالی پیغمبر اکرم ﷺ به حقایق قرآنی، پیش از نزول تدریجی آن، به جای خود درست است و مسلم.^۱ ولی آنچه که از لحاظ تفسیر این دو آیه‌ی مبارک به نظر می‌رسد این است که جمله‌ی: ﴿...وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ...﴾؛ و جمله‌ی: ﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾؛ به ظهور بیشتری در وحی «نازل شده» و آیات «قرائت شده» دارد. نه در آنچه که هنوز نازل نشده و قرائت نگردیده است و رسول خدا ﷺ نیز از شدت اشتیاق به اخذ و ضبط آیات و کلام خدا عجله و شتاب در قرائت همان آیات نازل شده می‌فرموده است و شکی نیست در اینکه این نوع عجله که حاکی از علاقمندی شدید نسبت به کلام و آیات خداست، مورد رضا و پسند حضرت حق می‌باشد، چنان که از قول حضرت موسی کلیم الله می‌فرماید:

﴿...وَوَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ﴾^۲

...شتابزدگی نمودم به سوی تو پروردگارا که خشنود گردی.

بی‌تردید اظهار علاقه و حبّ شدید نسبت به خدا و آیات خدا خیر است و موجب مغفرت و تحصیل هر دو عنوان (خیرات و موجبات مغفرت) در قرآن مورد ترغیب و دعوت به مسابقه و مسارعت قرار داده شده است:

﴿...فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ...﴾^۳

...پس در نیکی‌ها و اعمال خیر بر یکدیگر سبقت بجوید...

﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ...﴾^۴

و مسارعت کنید [بر یکدیگر سبقت بجوید] در رسیدن به آمرزش پروردگار تان.

۱- قال رسول الله ﷺ: «كُنْتُ نَبِيًّا وَ آدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ» من، نبی بودم و حال آنکه آدم، بین آب و گل بود. (کلمات مکنونه فیض، ص ۱۸۶).

۲- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۸۴.

۳- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۴۸ و سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۴۸.

۴- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۳۳.

﴿سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ...﴾^۱

بنابراین، عجله در اخذ وحی و سرعت در تحریک لسان به قرائت آیات نازلہی از نزد خدا، مسلماً مَرْضِی و محبوب خداست. منتہی از آن نظر کہ این عجله و سرعت در اخذ وحی و توأم قرار دادن ضبط الفاظ با درک معانی، مستلزم نوعی رنج و مشقّت دربارہی رسول و حبیب خدا ﷺ بوده است، لذا خداوند حَتَّان، با بیانی مہرآمیز، از حبیب خود خواسته است کہ رنجی بہ زبان مبارک خود نداده و آن را بہ حرکت در نیاورد و وجود شریف و عزیزش را با عجله کردن در قرائت آیات و ضبط کلام خدا، همزمان با استماع وحی الہی بہ رنج و تعب نیندازد. بلکہ کافی است کہ در حین نزول وحی، انصاف^۲ نموده و آیات نازلہ را بشنود و سپس کہ وحی بہ پایان رسید، آن جناب آغاز قرائت نموده و آیات نازل شدہ را بہ زبان بیاورد. این معنی - چنانکہ پیداست - با ہر دو آیہی شریفہی: «...وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» و «لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ» تناسب روشن دارد و حمل بر معنای دیگری غیر این معنی یا ملایمت با شأن رسول اللہ اعظم ﷺ ندارد (مانند ترس از نسیان وحی) و یا خلاف ظاہر لفظ بہ نظر می آید (مانند حمل بر وحی نازل شدہ). مخصوصاً با تأمل در تعبیر بہ «مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ» کہ بہ معنای «تمام شدن وحی» است،^۳ چہ آنکہ اگر مراد از قرآن در جملہی «وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ» وحی «نازل شدہ» بود، می بایست تعبیر شود بہ «مِنْ قَبْلِ أَنْ يُوحَىٰ إِلَيْكَ».

بنابراین، لحن این دو آیہ در حقیقت «تشکر» در صورت «عتاب» است. مانند میہمانی کہ از پذیرایی فوق العادہی میزبان «تشکر» نموده و می گوید: من از اینگونہ تحمّل زحمت کہ شما در پذیرایی از من بہ خود روا می دارید ناراحتم. پیداست کہ این تعبیر، عالی ترین تعبیر در مقام اظهار تشکر و امتنان است، اگرچہ بہ صورت نہی و عتاب است.

۳- وجہ سوّم: از بعض دیگر از مفسّرین نقل شدہ است کہ این آیات، دنبالہی همان آیات قبل است و مربوط بہ احوال انسان در قیامت است. بنابراین نہ خطاب در «لَا تُحَرِّكْ» و سایر خطابات واقعہی در این آیات مربوط بہ پیغمبر اکرم ﷺ می باشد و نہ ضمیر در «به» و

۱- سورہی حدید، آیہ ۲۱.

۲- انصاف، یعنی سکوت در حال استماع گفتار گویندہ.

۳- تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۲۳۱، سطر ۱۹.

ضمائر غائبه دیگر راجع به «قرآن» است. بلکه آنچه ضمیر خطاب است، مربوط به «انسان» حاضر شده‌ی در قیامت و هر چه ضمیر غائب است، راجع به «کتاب» و نامه‌ی اعمال است و مقصود از کلمه‌ی «قرآن» نیز در این آیات «قرائت نامه‌ی عمل» است که در روز حساب به دست انسان داده شده و مأمور به قرائت آن می‌گردد که:

﴿اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾^۱

بخوان نامه‌ات را که تو امروز برای رسیدگی به حساب اعمال خود کافی هستی.

حال، این آیات شریفه در مقام «توییح» انسانی است که از دیدن اعمال بدش مضطرب گردیده و از شدت اضطراب با عجله و شتابزدگی به قرائت نامه‌اش می‌پردازد. در این موقع است که «توییحاً» به او گفته می‌شود: ﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾؛ زبان خود را مَجْنُبَان و در قرائت نامه‌ات تعجیل منما، با تأنّی بخوان تا شواهد محکومیت بر خودت روشن گردد. چه آنکه ما تمام شواهد جرم و گناهت را جمع کرده و حاضر نموده‌ایم. اینک بخوان و از آن متابعت نموده و تسلیم باش و با عواقب شوم آن بساز و بدان که راه انکار بر تو بسته است. زیرا در صورت انکار از جانب تو، تبیین و بیان از جانب ما خواهد بود و همه چیز را بر تو روشن خواهیم ساخت.

﴿ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ﴾^۲

نگارنده گوید: حَمْل آیات شریفه به این معنی چنانکه بر اهل تأمل و دقت روشن است، خالی از تکلف نمی‌باشد. زیرا **اولاً** در آیات پیشین از «نامه‌ی عمل» ذکر به میان نیامده است تا «ضمائر» راجع به آن گردد. **ثانیاً** قرائت «نامه‌ی عمل» در عهده‌ی خدا و فرشتگان نمی‌باشد تا انسان موظف به ترک شتاب بوده و مأمور به تأمل باشد که پس از قرائت خدا و فرشتگان به قرائت بپردازد. بلکه قرائت «نامه‌ی عمل» در عهده‌ی خود انسان است که:

﴿اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾^۳

بخوان نامه‌ات را که تو امروز برای رسیدگی به حساب اعمال خود کافی هستی.

۱- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۱۴.

۲- منقول از تفسیر مجمع البیان و المیزان با ترجمه و تلخیص از نگارنده.

۳- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۱۴.

﴿...فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا﴾؛^۱

...پس کسانی که نامه‌شان به دست راستشان داده شود، آنان نامه‌ی خود را

می‌خوانند و به قدر فتیلی^۲ هم مورد ظلم و ستم واقع نمی‌شوند.

و ثالثاً عمل انسان در قیامت، ابهامی ندارد تا محتاج به بیان باشد.

۴- وجه دیگری هم بعضی گفته‌اند که خطاب در «لَا تُحَرِّكْ» به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است و ضمیر در «به» راجع به «یوم القيامة» است و نتیجتاً معنی چنین می‌شود که اصلاً در باره‌ی وقت وقوع قیامت، لب به سخن باز مکن و زبان در دهان مجنبان که بخواهی از در سؤال در آیی و در دانستن آن شتاب بنمایی، زیرا آنچه که بر ما است، جمع کردن آدمیان در قیامت است و شرح اوصاف آن در قرآن: ﴿إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ﴾؛ پس وقتی ما آنچه را که مربوط به قیامت است قرائت کردیم، تو متابعت آن نموده و از راه عمل به مقتضای آن، خود را برای آن روز آماده بساز. ﴿فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ﴾؛ و دیگر، آنچه که بر عهده‌ی ماست، آشکار ساختن و ظاهر نمودن روز قیامت است، از طریق دمیدن در صور و برانگیختن آدمیان. ﴿ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ﴾.^۳

نگارنده گوید: انصاف آنکه تکلف این وجه، از وجه سوّم به مراتب بیشتر است و حمل لفظ بر خلاف معنای ظاهر، در این وجه بسیار روشن و آشکار است.

حاصل آنکه: روشن‌ترین وجه از وجوه مذکوره‌ی در معنای آیات شریفه، همان است که پیش از نقل وجوه چهارگانه، تحت عنوان «شرح و تفسیر» آوردیم و بنابراین وجه، آیه‌ی «لَا تُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ» در حدّ و موقعیت آیات شریفه‌ای است که ذیلاً اشاره می‌نماییم:

﴿طه﴾ ما أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى؛^۴

[خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله] ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که به رنج و تعب بيفتی.

«شقاء» و «شقاء» در لغت به معنای «سختی و دشواری» آمده است^۵ و به همین معنی

است در آیه‌ی:

۱- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۷۱.

۲- «فتیل» پوست نازکی است که در شکم هسته‌ی خرما دیده می‌شود و این مثلی است برای چیز قلیل و اندک.

۳- منقول در تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۱۹۷.

۴- سوره‌ی طه، آیات ۱ و ۲.

۵- المنجد و مفردات راغب.

﴿...فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى﴾^۱

پس خارج نکند [ابلیس] شما [آدم علیه السلام و همسرش] را از بهشت، پس به سختی بیفتی.
از ظاهر آیه ی «طه» ما أنزلنا عليك القرآن لِشَقَى با تأیید روایات استفاده می شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله در امر عبادت و دعوت مردم به صراط مستقیم سعادت، تحمّل دشواری ها و شدائد بسیار می فرموده است^۲ و لذا خداوند «ذوالرحمة» با بیانی مهرآمیز که حاکی از تشکر ضمنی از زحمات آن حضرت است، دستور رفق و مدارا به وجود شریفش می دهد که اندکی بیاسا و تا این حد از خود سلب آسایش مَنما.

-۲-

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَرْوَاحِكَ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۳

ای پیغمبر، چرا به خاطر خشنودی همسرانت تحریم می کنی [بر خود] چیزی را که خدا بر تو حلال کرده است و خدا آمرزنده و مهربان است.
در تفاسیر و روایات آمده است (همچنان که از ظاهر آیه نیز استفاده می شود) که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله کاری را که از لحاظ شرع مقدّس حلال بوده ولی بر خلاف میل و رضای همسرانش بوده است (نزدیکی با جاریه اش «ماریه ی قبطیه» یا آشامیدن عسل)^۴ با «انشاء قَسَم» بر خود حرام کرده است تا رضا و خشنودی همسران تأمین گردد. لذا وحی از جانب خدا به رسول مکرم صلی الله علیه و آله به این صورت نازل شده است که: ای پیغمبر، چرا به خاطر خشنودی همسرانت چیزی را که خدا بر تو حلال کرده است، بر خود حرام می کنی؟
البته باید توجه داشت که این «تحریم» از باب «تشریع» در مقابل تشریع خدا نبوده است که در حدّ صلاحیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نباشد و نتواند حکم «حلیّت» را تبدیل به «حرمت» نماید. بلکه از باب «ایجاد سبب» برای تعلّق حکم «تحریم» خدا بوده است که در حدّ صلاحیت هر کسی می باشد.

۱- سوره ی طه، آیه ی ۱۱۷.

۲- تفسیر مجمع البیان و کشاف و المیزان در سوره ی طه.

۳- سوره ی تحریم، آیه ی ۱.

۴- روایات در شأن نزول آیه مختلف است. به تفسیر مجمع البیان و المیزان مراجعه شود.

یعنی هر کسی می تواند از راه «نذر و عهد و یمین» با شرایطی (که در کتب فقهیه مذکور است) یک کار حلال و مباحی را (به معنای اعمّ اِباحه) بر خود «واجب» یا «حرام» گرداند و در صورت «حَنْث» و تخلف از «وفا» محکوم به «کفّاره» شود. حال، اینجا هم پیغمبر اکرم ﷺ کاری را که به عنوان اوّلی (نزدیکی با جاریه اش یا آشامیدن عسل) حلال و مباح بوده است، به سبب انشاء قَسَم (سوگند) برای رضایت خاطر ازواج و همسرانش، تحت عنوان ثانوی (مَحْلُوفٌ عَلَيْهِ و مُتَعَلِّقٌ بِیَمین) داخل کرده و بر خود تحریم فرموده است. مانند اینکه کسی مثلاً خواب بین الطلوعین یا کشیدن سیگار را که کار مباحی است با اجرای صیغه «نذر» یا «قَسَم» بر خود حرام گرداند.

بنابراین، کاری که ناپسند و برخلاف رضای خدا باشد و «العیاذ بالله» عنوان گناه و معصیت داشته باشد، از رسول اعظم و اکرم ﷺ صادر نشده است که مستحقّ توبیح و ملامت از جانب خدا گردد. (مَعَاذَ اللَّهِ)

بلکه حقیقت امر عکس این مطلب است. یعنی آن حضرت در راه راضی نگهداشتن همسرانش رنج خودداری از یک کار حلال و مباح را بر خود تحمیل فرموده است تا رضای همسران تأمین شود و با تأمین رضای آنان، رضای خداوند مهربان حاصل گردد و این همان عبادت «خالصاً لَوَجْهَ اللَّهِ» است که در پیشگاه خدا کاملاً مطلوب و مددوح است و جا دارد که خداوند شکور، رسول مکرم و حبیب معظمش را بر اثر همین تحمّل رنج و تعب که در راه رضای او از خود نشان داده است، مورد لطف و عنایت خاصّه اش قرار داده و اخلاص در عبودیتش را بستاید. ولی نظر به محبوبیت فوق حدّ تصوّری که آن حضرت در نزد خدایش دارد، تحمّل این مشقّت را ربّ کریم بر رسول عزیزش روانداشته است. لذا با بیانی که حاکی از نوازش مخصوص و ضمناً مُشْعِر بر تکریم آن حضرت است می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ...﴾؛

خلاصه آنکه ما، آسایش شخص تو را ای پیامبر محبوب و عزیز ما، بر رضا و خشنودی همسرانت ترجیح می دهیم و هرگز روانمی بینیم که وجود عزیز تو در راه تأمین رضای همسرانت به رنج و تعب افتد. چرا چنین بر خود تنگ گرفته و دشواری خودداری از تمتّعات حلال را بر خود تحمیل می نمایی تا زنان دلخوش بوده و آسوده خاطر گردند. در حالی که آنان سزاوارترند که در راه تأمین رفاه و آسایش تو، بر خود تنگ گرفته و خویشتن

را به رنج و تعب بیفکنند. نه، حبیب ما، چنین مکن و خود را به رنج مینداز. عَقْد «یمین» را «مُنْحَل» کن و از آنچه که بر تو حلال است تمتّع نما.
﴿قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ...﴾^۱
 به طور مسلم خدا، [قانون] گشودن عقد یمین را برای شما مقرر فرموده است.

-۳-

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ...﴾^۲

ای رسول [مکرم] محزون نسازند تو را، مردمی که در راه کفر می شتابند...
 بدیهی است که رسول معظم ﷺ می کوشد و می خواهد دین خدا را در میان بشر رواج داده و ابناء بشر را به صراط مستقیم سعادت درآورد. اما وقتی از مردم جاهل یا لجوج و مُعاند، طغیان و عصیان مشاهده می نماید طبیعی است که به مقتضای رحمتی که نسبت به بندگان خدا دارد، قلب مبارکش حزین و غمین می گردد و پیداست که این حزن و اندوه، از شدت اشتیاق آن حضرت به رواج آیین حق و هدایت جامعه‌ی انسانی ناشی می شود و قهراً مورد رضای خالق سبحان بوده و هرگز مستوجب نهی و زجر از جانب حضرت حق نمی باشد. ولی نظر به محبوبیت فوق العاده شدیدی که آن حضرت در نزد خدا دارد، در مقام رفع کدورت از خاطر ارجمند او و رضامندی نَفْسِ مقدّسش، پروردگار مهربان در لَفَافِهِ زَجَر و نهی، آن جناب را مخاطب قرار داده و می فرماید:

ای رسول گرامی ما! نباید تو خاطر شریف خود را آزرده بداری و از طغیان مردم کافر رنج ببری و از اینکه آن دون هِمَّتَان به راه سعادت و خوشبختی نمی روند غمین و حزین گردی. نه، آسایش خاطر تو ای حبیب و عزیز ما! در نزد ما به مراتب محبوبتر و مطلوبتر است از نائل شدن آنان به سعادت جاودان.

﴿...أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾^۳

...اینان مردمی هستند که [بر اثر طغیان و سوء اختیارشان] خدا نخواسته است

۱- سوره‌ی تحریم، آیه‌ی ۲.

۲- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۴۱.

۳- همان.

که قلب‌هایشان را مُطَهَّر [از لوث شفاء] بسازد، برای آنان در دنیا خواری و در آخرت عذاب عظیم مقدر شده است.

-۴

﴿فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنَّ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا﴾^۱
 پس شاید تو خود را در پی آنها از شدت اندوه هلاک کنی، اگر ایمان به این حدیث [قرآن] نیاورند.

شیخ طبرسی، صاحب تفسیر معروف می گوید:

(وَ هَذِهِ مُعَاتِبَةٌ مِّنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ لِرَسُولِهِ عَلَىٰ شِدَّةٍ وَجَدَهُ وَ كَثْرَةِ حِرْصِهِ عَلَىٰ إِيْمَانِ قَوْمِهِ، حَتَّىٰ بَلَغَ ذَلِكَ بِهِ مَبْلَغًا يُقَرِّبُهُ إِلَى الْهَلَاكِ)^۲
 این بیان از جانب خدا عتابی است که متوجه به رسول اکرم ﷺ شده است، بر اساس کثرت حرص و شدت علاقه‌ای که آن حضرت به ایمان مردم خود داشته و بر اثر اعراض آنها از قرآن، چنان حزن و اندوه بر قلب مبارک آن رسول مکرم وارد شده که او را مُشْرِف به مرگ و هلاک نموده است.

همچنان که در گذشته ذیل آیه‌ی «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ...» گفتیم، معلوم و روشن است که حزن و اندوهی که رسول خدا ﷺ از جهت اعراض مردم از قرآن داشته و آن جناب را (به فرموده‌ی قرآن) تا حد «خودکشی» که «بَاخِعٌ نَفْسِكَ» بر آن دلالت دارد رسانده است، معلول محبتی است که آن حضرت به رواج دین حق و نیل بشر به سعادت و حیات مُؤَبَّد داشته است و قهراً این چنین محبت و آنچنان اندوه، مورد رضای خداوند سبحان است نه اینکه (العیاذ بالله) گناهی باشد و صاحب آن مستحق توبیخ و ملامت گردد.

پس سرّ خطاب عتاب‌آمیز خدا در این زمینه به آن حضرت، همان است که بیان شد که: نظر به مقام شامخ آن رسول گرامی و محبوبیت خارج از حدّ تصوّر آن حضرت در پیشگاه خدا، مقتضی است که خداوند حکیم مَنّان، به عنوان تسلیت و آرام‌بخشی قلب مقدّس آن حضرت، با لحن عتاب‌آمیز بفرماید: ای حبیب و محبوب من! چه شده است؟

۱- سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۶.

۲- تفسیر مجمع البیان، سوره‌ی کهف، ذیل آیه‌ی ۶.

چرا به خاطر یک مشت مردم نادان که با دست خود، تیشه به ریشه‌ی خود می‌زنند و به اختیار خود، روی از سعادت و خوشبختی خود بر می‌گردانند، آنچنان غمین و حزین گشته‌ای که می‌خواهی خود را از شدت حزن و آسف به هلاک افکنی؟

نه، چنین مباش و دل خوش دار و رها کن این مردم جاهل را و غصّه به حالشان مخور که تو مأموریت خود را به انجام رسانده و ابلاغ رسالت خود را نموده‌ای. مثل اینکه کسی در فراق عزیزانش سخت می‌نالد و از خود بیخود می‌شود، در آن حال، شخص عظیم‌القدری به او می‌گوید چه خبر است؟ چرا چنین می‌کنی؟ نزدیک است خود را از شدت غصّه و غم هلاک کنی.

البته چنان که پیداست، اینگونه خطاب اگر چه به صورت عتاب است، اما در معنی و حقیقت، تقدیر و تشکر از آن همه رأفت و عطف پدرانیه‌ی آن «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» درباره‌ی انسان‌هاست و هم نشان شدت محبوبیت آن حضرت در پیشگاه خداست که گویی فرموده است: تو، آنچنان نزد ما عزیزی ای رسول عظیم‌الشأن ما که رضا نمی‌دهیم اندک کدورت و رنجشی به قلب شریف راه یابد، اگر چه به خاطر اعراض مردم از ما و از دین و قرآن ما باشد. چه آنکه عالم انسان، عالم امتحان است و ما خواسته‌ایم هر کسی به اختیار خود در مسیر سعادت یا شقاوت در حرکت باشد و راه خود را بییماید.

﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾^۱

حقیقت آنکه ما، آنچه را که بر روی زمین است، آرایش آن قرار داده‌ایم تا آنان [مردم] را بیازماییم که کدام یک از ایشان، خوش عمل‌ترند.

خلاصه‌ی بحث اینکه: خطاب در آیات شریفه‌ی مورد بحث (لا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ - تا آخر آیات) متوجه به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است و غرض از خطاب هم، نهی آن جناب از عجله و شتاب در اخذ وحی و تلقی آیات کریمه‌ی قرآن عظیم است. منتهی، صدور این نهی از جانب خدا درباره‌ی آن حضرت، نه اینکه (معاذ الله) از باب توبیخ و ملامت باشد. خیر، بلکه با در نظر گرفتن موقعیت و منزلت عظمی و مقام والا و اعلای حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و تأدب آن جناب به آداب مرضیه و تخلّق آن وجود مقدّس به

مکارم اخلاق و محامد اوصاف که مخاطب به خطاب «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُبْرٍ عَظِيمٍ»^۱ با استعانت از آیات دیگر هموزن این آیات (از نظر غرض از صدور و موقعیت نزول) که گذشت، آنچه که از میان وجوه گوناگون سابق الذکر مناسب تر به نظر می‌رسد، همان است که مشروحاً بیان شد که: صدور نهی از شتاب در تلاوت قرآن (مقارن با نزول وحی) به داعی محبت و عطف حضرت حق نسبت به رسول مکرم ﷺ و رفع مشقت از آن محبوب و عزیز خدا می‌باشد. و الله هُوَ الْعَالِمُ بِالصَّوَابِ

کیفیت جمع آوری قرآن در زمان حیات پیغمبر اکرم ﷺ

در اینکه آیا سوره‌ها و آیات قرآن در زمان خود پیغمبر اکرم ﷺ و به امر و نظارت آن حضرت جمع آوری گردیده و تنظیم شده است یا بعد از رحلت آن حضرت در زمان ابوبکر این عمل انجام پذیرفته و سپس در زمان عثمان تکمیل گردیده است و نیز در این که آیا قرآن به همان جامعیت اولیه‌ی خود در دست مسلمانان محفوظ است یا آن که بعد از وفات رسول خدا ﷺ دست تحریف از جانب دشمنان به دامن آن رسیده است؟ وجوه و اقوالی در کتب و نوشته‌های محققین از علماء اسلامی آمده است. لذا ما هم به تناسب آیه‌ای از قرآن که مورد شرح و تفسیر خود قرار داده‌ایم به بحث کوتاهی درباره‌ی هر دو مطلب می‌پردازیم. اما آیه‌ی مورد بحث: ﴿إِنَّا عَلَيْنَا جَمْعُهُ وَقُرْآنَهُ﴾^۲

تدوین قرآن در عصر پیغمبر اکرم ﷺ

آنچه که پیش از همه چیز انسان را متوجه به حقیقت مطلب می‌سازد و روشن تر از هر دلیل و برهان موضوع «تدوین» و گردآوری قرآن را در زمان خود پیغمبر اکرم ﷺ مسلم و حتمی نشان می‌دهد و هم مصونیت قرآن را از دستبرد تحریف و هرگونه دگرگونسازی از جانب دشمنان مقطوع و محقق می‌گرداند مسأله‌ی عظمت مقام و موقعیت فوق‌العاده حساس و جالب قرآن در میان مسلمانان صدر اسلام و مخصوصاً شدت اهتمام شخص رسول الله ﷺ به تمام شئون و جهات مختلف این تنها سند آسمانی و یگانه مدرک جاوید نبوت در دست امت اسلامی است. چه آن که طبعی است وقتی زمامدار یک امت

۱- و حقیقت آنکه تو بر خوی بزرگی استوار می‌باشی. (سوره‌ی قلم، آیه‌ی ۴)

۲- سوره‌ی قیامت، آیه‌ی ۱۷.

و پیشوای یک جمعیت نسبت به کتاب مخصوص و معینی عنایت خاصه‌ای از خود نشان داده و خواندن و حفظ کردن و نسخه برداشتن از آن را در میان مردم به مسابقه بگذارد و مرد و زن، پیر و جوان، خرد و کلان را به این مسابقه دعوت کرده و از یک‌یک آنان به قدری که در خور شأن کار و بهره‌مند گردید نشان از آن کتاب باشد، تجلیل شایان نماید و آنها را مورد اکرام و انعام و احسان خود قرار دهد، طبیعی است که مردم با چه شور و اشتیاق عجیبی رو به آن کتاب می‌آورند و روز و شب آن را محور فکر و ذکر خود قرار داده و از جهات گوناگون به اشتغال دربارهی آن می‌پردازند.

در این صورت است که آن کتاب در میان آن مردم موقعیتی بس عظیم پیدا کرده و از هر متاعی نفیس‌تر و گرانقدرتر شناخته می‌شود و قهراً از ناحیه‌ی خود مردم تحت توجه و مراقبت کامل قرار گرفته و از دستبرد و هرگونه تصرف و تحریف و دگرگونسازی مصون و محفوظ می‌ماند.

حال از نظر تاریخ مسلم قرآن که در دست است، این حقیقت بسیار روشن است که رسول خدا ﷺ دربارهی قرآن که کلام خدا و تنها سند باقی نبوت او در دست بشر تا آخرین روز عمر دنیا و جامع تمام تعالیم انبیاء ﷺ و راهنمای انسان به رموز سعادت در دنیا و عقبی است، اهتمام شدید از خود نشان می‌داد و عموم مسلمانان را از طرق گوناگون به اهمیّت آسمانی قرآن متوجه می‌ساخت و آنان را به مراقبت کامل آن کتاب عزیز کریم از راه گفتار و عمل تشویق عظیم می‌فرمود و برای خواندن و حفظ کردن و تعلیم و تعلم قرآن فضائل^۱ بسیار و اجر و ثواب جزیل از جانب خدا بیان فرمود.

حافظان و قاریان و معلّمان قرآن را جدّاً مورد تجلیل و تکریم فراوان قرار می‌داد. آن چنان که در میان مردم به عظمت و جلالت قدر امتیازی روشن پیدا می‌کردند و علاوه بر ثواب‌های اخروی، تشکّصات دنیوی نیز عائدشان می‌گردید. تا آنجا که زنان مسلمان نیز دامن همّت به کمر بسته و در جمع و حفظ قرآن می‌کوشیدند. یک زن باایمان به نام امّ وَرَقَه دختر عبدالله بن حارث که به جمع آوری قرآن پرداخته و آن را جمع کرده بود، از جانب رسول خدا ﷺ چنان مورد تکریم و احترام واقع شد که حضرتش شخصاً به دیدار

۱- برای اطلاع از احادیث مربوط به فضائل قرآن از جهات عدیده، به بحارالانوار، ج ۹۲ و «ثواب الاعمال» صدوق مراجعه فرمایید.

آن زن تشریف فرما شده و او را شهیده نامیدند. نوشته‌اند این زن با همت، در جنگ بدر از رسول خدا ﷺ استیذان نمود که من هم با شما به میدان جهاد آمده و از بیماران پرستاری کنم و به مداوای مجروحین بپردازم. بدان امید که خدا به من هم شهادتی عطا فرماید. رسول خدا ﷺ فرمود: مسلماً خدا شهادتی به تو خواهد بخشید.^۱

البته طبیعی است که این چنین تجلیل از مُشْتَغَلین به قرآن، آن هم از ناحیه‌ی حاکم وقت و صاحب قرآن عامل بسیار قوی و مؤثری خواهد بود که پیر و جوان از مردان و زنان را به ممارست قرآن و تعلیم و تعلّم آن وا دارد و کاملاً محافل درس و بحث قرآن را گرم و با نشاط و پر هیجان گرداند، تا آنجا که امت اسلامی اشتغال به قرآن را بیش از اشتغال به هر کاری نصب العین خود قرار داده و در مرکز همت خود بنشانند. بلکه مقیاس ارزش و معیار شرف و موقعیت اجتماعی خود را آشنایی با قرآن بشناسند، تا حدّی که بعضی از زنان مسلمان مهر زوجیت خود را به جای اُمّته و اموال فراوان، تعلیم سوره‌ای یا سوره‌هایی از قرآن قرار می‌دادند^۲ و علاوه بر این جهات مُشَوِّقه‌ای که از ناحیه‌ی رسول خدا ﷺ نسبت به قرآن ابراز می‌شد و جلب توجه مردم می‌نمود، اصلاً خود قرآن نیز از جهات عدیده و گوناگون، دارای خصوصیات خارق‌العاده و اعجاب‌انگیز برای مردم بود.

از نظر فصاحت در الفاظ و بلاغت در القاء سخن، جذّابیت در آهنگ و سلاست در نظم کلام و حلاوت در بیان به طرزی عجیب در دل‌ها می‌نشست و گذشته از جنبه‌های معنوی و معارف عالیّه‌اش که چشم دانشمندان و کاوشگران علمی را در هر زمان خیره ساخته است از گذرگاه جهات لفظی آن، سخن‌شناسان قوم عرب عصر نزولش را به حیرت می‌افکند و آنان را با شور و هیجانی عجیب از همه جانب به سوی خود می‌کشید. به طوری که دشمنان سرسخت و معاند اسلام که شدیداً با آیین حق می‌جنگیدند و به هیچ عنوان تن زیر بار دعوت پیغمبر اکرم ﷺ نمی‌دادند، مع الوصف آن چنان مجذوب آیات لذّت‌بخش قرآن می‌شدند و احساس حلاوتی خاصّ از شنیدن آن کلمات موزون و آهنگ روح‌انگیز و در عین حال پر سطوت قرآن می‌نمودند که توانایی خودداری از استماع آن سخنان دلنشین را در خود نمی‌دیدند و چه بسا در ظلمت شب، دور از چشم مردم و پنهان از همه

۱- مقدمه‌ی تفسیرالبیان، ص ۱۶۸.

۲- همان، ص ۱۶۹.

کس می آمدند در گوشه و کنار نزدیک خانه‌ی پیغمبر ﷺ می نشستند و به صدا و آهنگ جذّاب رسول اکرم ﷺ که در نماز مشغول تلاوت قرآن بود گوش می دادند.

داستان ابوسفیان و ابوجهل و اخّس بن شریق که هر سه از دشمنان رسول خدا ﷺ و از سران قریش بوده‌اند مشهور است که سه شب متوالی بی خبر از یکدیگر می آمدند پشت دیوار خانه‌ی پیغمبر ﷺ به تلاوت قرآن آن حضرت در نماز گوش می دادند و سحرگاهان موقع بازگشت، از وضع و حال هم باخبر می شدند و یک دیگر را ملامت می نمودند که ما، خود با این عمل، وسیله‌ی ترغیب مردم به قرآن می شویم. دیگر روا نیست که به چنین کاری برگردیم. ولی باز شب دیگر، بی خبر از یکدیگر می آمدند و تا سحر پشت دیوار خانه‌ی پیغمبر ﷺ استماع تلاوت قرآن می نمودند.^۱

این وضع و حال دشمنان بوده است در برابر قرآن، که تنها شیوایی لهجه و زیبایی لفظی آن را درک می نموده‌اند و از حلاوت معنوی آن غالباً بی خبر بوده‌اند. از همین جا می شود پی برد که مجذوبیت دوستان و شیفتگی اهل ایمان در مقابل قرآن چه وضعی داشته است. آنان که در تمام ساعات روز و شب، با رسول خدا ﷺ محشور و با قرآن مأنوس بوده‌اند، چه عشق و محبتی به قرآن می ورزیده‌اند. چه آن که آنان علاوه بر جهات لفظی قرآن به شئون معنوی آن نیز عارف بوده و کام جانشان با لذائذ روحی قرآن آشنا می گشت. جمال صورت را با کمال معنی در این معجزه‌ی الهی توأم می دیدند. آب حیات آسمانی را با عشق و شور فراوان از آبشخور قرآن می آشامیدند. افکار و اخلاق و روحیاتشان در برابر اشعه‌ی تابناک آفتاب قرآن، رنگ الهی به خود می گرفت و به دیگران نیز رنگ الهی می داد.

﴿صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً...﴾^۲

چون که در جان رفت جان دیگر شود جان چو دیگر شد جهان دیگر شود
با مسلمان گفت جان بر کف بنه هر چه از حاجت فزون داری بنه

مقصود این که ما از شدت اهتمام شخص رسول الله ﷺ نسبت به شئون مختلف قرآن از قرائت و حفظ و تعلیم و تعلّم و استنساخ و علاقه‌مندی فوق‌العاده عمیق و شدید مسلمانان و مراقبت و اهتمام کامل آنان درباره‌ی قرآن، به دو مطلب و دو واقعیت بسیار مهم

۱- لوامع الحقائق آشتیانی، ص ۶۲، نقل از سیره‌ی ابن هشام، قسمت اول، ص ۳۱۵ و الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۸۷.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۳۸.

و اساسی در اسلام، به طور مسلم پی می‌بریم:

۱- قرآن در حیات پیغمبر اکرم ﷺ و به امر و نظارت خود آن حضرت تدوین و تنظیم گردیده و جمع‌آوری شده است.

۲- کوچکترین تصرف و تحریف و دگرگونی در آیات و سوره‌های قرآن به وجود نیامده است.

چه آن که از نظر اعتبار عقلی بسیار بعید و بلکه محال می‌نماید که کتابی که آخرین برنامه‌ی الهی است در دست بشر و برای تأمین سعادت دو جهانی عالم انسان نازل شده است و سند حقایق پیغمبران و نشانه خاتمیت حضرت مصطفی ﷺ و معجزه‌ی خالده‌ی آن حضرت تا قیامت می‌باشد و هم رسول خدا ﷺ خود، موظف به تعلیم احکام قرآن به مسلمانان و تشویق و ترغیب آنان به کمال مراقبت درباره‌ی آنان بوده است. مَعَ ذَلِكَ كُلَّهُ، به جمع و تدوین آن نپردازد و آیات و سوره‌های آن را همچنان پراکنده در هم ریخته میان الواح و پوست‌های درختان خرما و استخوان‌های گوسفندان، در این خانه و آن حجره و در سینه‌ی این قاری و حافظه‌ی آن صحابی بگذارد و برود! در حالی که به طور مسلم می‌داند که پس از رحلت حضرتش امت اسلامی در چه وضع خطرناکی قرار خواهند گرفت و ظلمت اختلاف و تشّت و انحراف از مسیر حق، چه فتنه‌ها و نابسامانی‌هایی به وجود خواهد آورد؛ تا حدّی که خود آن حضرت در ضمن سخنان ارزشمند خود به طور اشاره می‌فرمود:

(فَإِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمُ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّهُ شَافِعٌ مُشَفِّعٌ وَ مَاحِلٌ مُصَدِّقٌ مَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ قَادَهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَ مَنْ جَعَلَهُ خَلْفَهُ سَاقَهُ إِلَى النَّارِ...)^۱

پس وقتی که فتنه‌ها [حوادث پیچیده‌ی زندگی] مانده پاره‌های شب ظلمانی بر شما مشتبه گردید [حق از باطل شناخته نشد] به پناه قرآن بروید. چه آن که قرآن شافعی است که شفاعتش مقبول است و خبرگزاری است که گزارشاتش مورد تصدیق است. هر که قرآن را پیش روی خود قرار دهد، به بهشتش

۱- بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۷ و اصول کافی، ج ۲، ص ۵۹۹.

می کشاند و هر که آن را پشت سرش بیفکند به سوی آتشش می راند...

جمع آوری در زمان رسول خدا ﷺ یک اصل عقلی است.

حال، آیا انصافاً می شود باور کرد که از طرفی آن نبی مکرم ﷺ مردم را به هنگام بروز «فتن» و تاریکی دهشتبار روزگار پس از رحلت خود به پناه قرآن دعوت کرده و قرآن را جامع الشّتات امت و حافظ وحدت جمعیت و روشن کننده ی راه سعادت معرفّی نماید و آنگاه از طرفی هم قرآن را بلا تکلیف و در وضع پراکنده و غیر مدوّن، مقداری در الواح (قطعات صاف از سنگ و چوب و استخوان) و مقداری در سینه های قاریان که هر آن در معرض صدها آفات و دگرگونی ها واقع می شود، بگذارد و جمع آوری و تدوین و تنظیم آن را موکول به ابوبکر و عمر و عثمان و امثال آن بنماید (با علم به این که قرآن جمع کرده ی امیرالمؤمنین علی علیه السلام را نخواهند پذیرفت). تا آنجا که ابوبکر و عمر از کشته شدن قراء قرآن در جنگ یمامه که تقریباً یک سال^۱ بعد از رحلت رسول اکرم ﷺ واقع شد، ترس اندراس و از بین رفتن قرآن در دلشان پیدا شده و ناچار از باب ترحم بر امت و قرآن! و تحفظ آثار نبوت! به فکر جمع آوری و تدوین کتاب خدا بیفتند و آیات و سوره های پراکنده ی قرآن را از الواح و سینه های قاریان بقیة السیف از مردان و زنان گردآورده و یک مصحف بسازند^۲ و سپس کار دخل و تصرف دشمنان دوست نما درباره ی قرآن به جایی برسد که دست تحریف به سوی آن دراز کرده و آیات بلکه سوره هایی از آن را محو نمایند!!

حاشا و کلاً، حقّاً که عقل سلیم از قبول این سخن ابا دارد که رسول خدا ﷺ با آن موقعیت شامخ آسمانی و آن روشن بینی و واقع نگری اعجاز آمیز الهی که داشت، توجه به خطر آشفتگی مسلمین در روزگار بعد از رحلت خود ننموده و تا این حدّ تسامح در امر امت اسلامی روا دارد و از جمع و تدوین قرآن، کتاب سعادت عالم انسان کوتاهی نماید!

ولی دیگران با هوش و فراستی مخصوص! احساس خطر نموده و از زوال قرآن بر اساس مرگ حفظه ی قرآن بترسند و با جدّ تمام به جمع و تدوین قرآن، پرداخته و از نابودی آن (به زعم خود) جلوگیری نمایند و ضمناً نقشه ی شیطانی خود را هم در لفافه ی خدمت به

۱- ناسخ التّواریخ، ج ۱، خلفاء، ص ۱۰۳.

۲- بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۷۵ و ۷۶، به نقل از صحیح بخاری و ترمذی و جامع الاصول.

قرآن پیاده کنند! آیا باورکردنی است؟ به طور مسلم خیر. این باور کردنی نیست. بلکه آنچه که مقتضای اعتبار عقلی است با در نظر گرفتن موقعیت عظیم قرآن در عالم اسلام و شدت اهتمام رسول الله ﷺ و علاقه مندی بسیار شدید مسلمانان صدر اول به قرآن آن است که کتاب خدا در حیات رسول خدا ﷺ و به امر آن حضرت، تدوین و جمع آوری شده است و مضبوطاً به دست امت سپرده شده و همدوش ولی بعد از نبی، امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام ملجأ و مرجع عالم انسان معرفی گردیده است.

آری ما هم چنان که عقلاً معتقدیم اگر رسول خدا ﷺ بعد از تمهید بساط دین و شریعت و آوردن عالی ترین برنامه‌ی سعادت، به تحکیم اساس امامت و زعامت بعد از خود نپردازد و ولی امت اسلامی را که حافظ اساس دین و رافع اختلاف از حوزه‌ی مسلمین است از طرف خدا معین ننماید، بلکه انتخاب او را به عهده‌ی امت واگذارد، به طور حتم ارتکاب تسامحی بس عظیم و سهل انگاری فوق العاده بزرگ (العیاذ بالله) از آن حضرت درباره‌ی دین صادر شده است و در واقع دین و شریعت خود را در معرض باد فنا افکنده و تمام زحمات حیات بخش خود را ابتر و بی ثمر گردانیده است و حال آن که یقیناً خدا و رسولش منزّه از چنین نقص در تدبیرند.

همچنین عقلاً معتقدیم که اگر رسول خدا ﷺ کتاب خدا را که هم سند نبوت است و هم برنامه‌ی هدایت تحت نظر و مراقبت کامل خود تدوین و تنظیم ننماید و آن را همچنان پراکنده و در هم به دست امت بسپارد تا آنان خود در جمع و تدوین آن بکوشند، این عمل در زمینه‌ای که خوف نسیان از قاریان و اعمال غرض از منافقان در کار است در حقیقت تضییع قرآن محسوب می شود و بی اعتنائی و سهل انگاری نسبت به شأن قرآن و عالم انسان تلقی می گردد و این با آن همه شدت اهتمام رسول خدا ﷺ درباره‌ی حفظ قرآن و هدایت انسان منافات دارد و قابل جمع با هم نمی باشند.

اینجا ممکن است اعتراضی شود که اگر رسول خدا ﷺ به فرض این که کار جمع آوری قرآن را بر عهده‌ی وصی معصوم و خلیفه‌ی برحق خود امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام گذارده و از همین جهت دخالت شخص خود را در تدوین قرآن لازم ندیده باشد، در این صورت دیگر راه اعتراضی به حضرتش نخواهد ماند که مثلاً بگوییم (العیاذ بالله) آن حضرت تسامح در امر قرآن نموده و کتاب خدا را به صورت پراکنده و غیر مدوّن رها کرده

ورفته است. زیرا واضح است که کار وصی معصوم او کار خود او محسوب بوده و ترک وظیفه‌ای در میان نمی‌باشد و اما موضوع نپذیرفتن امت طاعی، قرآن جمع شده‌ی به دست امام معصوم را بسیار روشن است که ربطی به کار رسول ﷺ ندارد و هرگز دلیل بر کوتاهی آن حضرت در امر قرآن نخواهد بود.

ولی ما در جواب این سخن می‌گوییم: چنان که در گذشته نیز اشاره کرده‌ایم، اگر رسول خدا ﷺ بداند (همچنان که می‌دانست) که امت درباره‌ی شخص امیرالمؤمنین ﷺ مبتلا به اعوجاج و انحراف عمیقی خواهد گردید و در نتیجه دعای حقّی آن امام معصوم را به اتهام ریاست طلبی (العیاذ بالله) از ارزش و احترام اسلامی و مقبولیت اجتماعی خواهد انداخت و از آن جمله قرآن جمع شده‌ی به دست آن حضرت را نیز از حوزه و اجتماع خود طرد خواهد نمود و از طرفی هم موقعیت بسیار عظیم و حسّاس قرآن که یگانه مدرک جاوید نبوت و کتاب منحصر به فرد هدایت امت تا روز قیامت است، طوری است که باید تا آنجا که ممکن است و مقدور رسول مکرّم است در تحکیم اساس و تنظیم شئون و حفظ حدود و ثغور آن منبع وحی الهی با جدّ و اهتمام شدید بکوشد و تمام راه‌های عذرتراشی و بهانه‌گیری اغواگران مُدلس را که در کمین نشسته‌اند تا روزنه‌ای برای نفوذ و رخنه‌ی خود در قرآن به دست آورند به روی آنان ببندد و از پیاده کردن هر نقشی شومی که محتمل است آن شیطان‌صفتان اقدام نمایند تا حدّ امکان جلوگیری به عمل آورد.

در این شرایط طبیعی است که مسأله‌ی تدوین و جمع آوری قرآن و مضبوط ساختن آن و مضبوطاً به دست امت سپردنش که به طور حتم از مسائل بسیار مهمّ مربوط به قرآن است، از شئون حتمیه و غیر قابل تعطیل شخص حضرت ختمی مرتبت ﷺ خواهد بود. تا آنجا که ترک تدوین آن با فرض تمکّن و مقدوریتش برای آن حضرت و با توجه به پیش آمدن آن مصائب و حوادث شوم هلاکت‌بار پس از رحلت آن جناب برای امت اسلام و به خطر افتادن قرآن و نپذیرفتن آن از امام زمان در واقع راه نفوذی برای ایادی شیطان باز گذاشتن محسوب می‌شود و بهانه به دست آنان دادن که بگویند: ما باید قرآن غیر مدوّن را مدوّن سازیم و آن را از خطر کم شدن و گم گشتن برهانیم! مخصوصاً که ما از پذیرفتن قرآن جمع آوری شده «علی» هم به جهاتی که می‌دانیم و می‌دانید استنکاف داریم و لذا ما خود باید به جمع قرآن پردازیم.

آیا همین کار انصافاً راهی برای تحریف قرآن به روی آن ناپاکدلان نمی‌گشاید و بهترین وسیله برای دگرگون سازی قرآن به دست آن نامردان نمی‌دهد که به بهانه‌ی جمع آوری قرآن تصرفاتی در قرآن بنمایند و عالم اسلام را به مصیبتی بزرگ و قرآن عزیز را به جراحی غیر قابل التیام مبتلا سازند؟

آری انصافاً چنین است و مسلماً ترک تدوین قرآن از جانب شخص رسول الله ﷺ و واگذاشتن آن به غیر حضرتش (اگر چه وصی معصومش باشد) با مسأله‌ی لزوم شدت اهتمام آن حضرت به شأن قرآن و وجوب تحکیم حدود و ثغور آن تا حد امکان به هیچ وجه نمی‌سازد. باز هم می‌پرسیم آیا اگر رسول خدا ﷺ موضوع ابلاغ تعیین امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام را به امر خلافت و امامت، در عهده‌ی خود امام علی می‌گذاشت و خودش شخصاً به عذر این که او وصی من است و کار وصی من کار من است و دخالتی در امر تبلیغ ولایت نمی‌کرد، آیا این تسامح در امر دین محسوب نمی‌گردید؟ به طور حتم چرا و آیا عذر این که نپذیرفتن امت طاعی منصب امامت ابلاغ شده‌ی از طریق امام معصوم را ابداربطی به کار پیغمبر اکرم ﷺ ندارد و هرگز دلیل بر کوتاهی آن حضرت در امر دین نمی‌باشد، آیا این اعتذار در محکمه‌ی عقل و وجدان، مسموع و مورد قبول واقع می‌شد؟ مسلماً خیر.

زیرا بدیهی است که تحکیم اساس شریعت به وسیله‌ی تعیین ولی امر و نصب او به امامت، به حکم عقل از وظایف شخص رسول الله ﷺ است (با قطع نظر از امر خدا به تبلیغ ولایت). همچنین موقعیت قرآن نیز در میان امت درست در ردیف موقعیت امام است که تعیین و تنظیم هر دو از شئون مختصه‌ی رسول اکرم ﷺ است. خلاصه آنکه

جمع آوری قرآن به طور صحیح دو راه دارد:

- ۱- در زمان حیات پیغمبر اکرم ﷺ با نظارت و مراقبت شخص آن حضرت.
 - ۲- بعد از وفات رسول معظم ﷺ به تصدی امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام.
- ولی راه دوم به طوری که گفتیم و تاریخ مسلم اسلام نیز آن را نشان داده توأم با دشواری‌ها و مشکلات فراوان بوده و از لحاظ نیل به هدف و نتیجه‌گیری امت در حد قطع به عدم یا لا اقل مظنون و یا مُحْتَمَل العدم به نظر می‌رسیده است.
- بنابراین، پیمودن راه نخستین که در حد امکان و قدرت پیغمبر اکرم ﷺ بوده و طبعاً

خالی از آنگونه مشکلات و مصاعب بعد از وفات مشاهده می شده است، بدیهی است که از نظر عقل و درایت و حکمت متعین خواهد بود. چه آنکه رها کردن راه آسان بی خطر و پیش گرفتن راه دشوار پر خطر پیداست که با حکمت حکیم نمی سازد.

پس حکم عقل آن که «قرآن» و «امام» که دو مرجع و دو مُستمسک لازم و اصیل بعد از رحلت پیغمبر اکرم ﷺ برای امت اسلامی از جانب خالق سبحان معین و منصوب می باشند، باید در حیات شخص رسول الله ﷺ که سفارت از جانب خدا دارد، تکلیف آن هر دو مرجع (قرآن و امام) از جمیع جهات و شئون گوناگون به امر خدا و به دست رسول خدا ﷺ روشن و کاملاً مبین گردد. یعنی:

اولاً آیات و سوره قرآن با نظارت شخص رسول خدا ﷺ مدوّن و منظم شود تا هم جنبه‌ی اعجاز قرآن از لحاظ نظم و اسلوب و ترتیب کلام محفوظ بماند^۱ و هم لسان هدایتش گویا باشد و این هم واقعیتی است شایان توجه که ما از طرفی می دانیم این ترتیب موجود بین آیات و سوره‌های قرآن که اکنون در دست ماست، موافق با ترتیب نزولی قرآن نمی باشد.^۲

و ثانیاً امام و ولی امر مسلمین که عدل قرآن است و شارح معضلات آن، شخصاً با تمام خصوصیاتش عاری از هرگونه ابهام و اجمال به عالم اسلام معرفی گردد. این بود استدلال عقلی ما در مسأله و اما ادله و شواهد نقلیه نسبت به جمع قرآن در حیات

۱- این هم واقعیتی است شایان توجه که ما از طرفی می دانیم این ترتیب موجود بین آیات و سوره‌های قرآن که اکنون در دست ماست موافق با ترتیب نزولی قرآن نمی باشد (به کتاب قرآن در اسلام علامه طباطبایی مراجعه شود، ص ۱۰۶).
مع الوصف آنچنان نظم لطیف و اسلوب حسنی در ترکیب الفاظ و تنسيق جمل، به کار رفته است که علاوه بر رساندن کامل معنی و اداء حق بلاغت، در جهات گوناگون لفظی از کیفیت جمله بندی و چینش الفاظ و کلمات در کنار یکدیگر به وضعی خاص و طبعاً تولید آهنگی مخصوص به هنگام تلاوت که نه مانند شعر است و نه شبیه نثر و در عین حال از حلاوت و جذابیتی به خصوص برخوردار، در این جهات و نظایر آن در حدّ اعلاّی اعجاز است. تا آنجا که با صراحت کامل همین نظم و اسلوب لفظی خود را مورد تحدّی قرار داده و از جنّ و انس، آوردن این چنین ترکیب عجیب لفظی را (هر چند به قدر ده یا یک سوره از قرآن باشد) طلب نموده است: «قُلْ لِّیْنِ اجْتَمَعَتِ الْاَنْسُ وَ الْجِنُّ عَلٰی اَنْ یَاْتُوْا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْاٰنِ لَا یَاْتُوْنَ بِمِثْلِهٖ وَ لَوْ کَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیْرًا». (سوره ی اسراء، آیه ۸۸) و در طول این چهارده قرن نیز کسی نتوانسته است با آن همه کثرت دشمنان و وفور ذوای بر قلّع و قمع آثار قرآن، کلامی نظیر قرآن و لو به قدر سه جمله ی کوتاه سوره ی کوثر بیاورد.

آیا همین بس نیست که دلیل روشن و حجت آشکاری باشد بر اینکه جمع و ترکیب آیات قرآن، جمع و ترکیبی الهی است که دارای اعجاز است و گرنه کی ممکن است و اساساً چگونه متصور است که هم تنظیم آیات و جملات قرآن به دست بشر انجام شده باشد و هم در عین حال «مُعْجَز» باشد و آوردن شبه ترکیب آن (لا اقلّ به قدر سه آیه ی کوتاه) از حیضی نیروی بشر خارج باشد؟! «أَفَلَا یَتَذَكَّرُوْنَ الْقُرْاٰنَ وَ لَوْ کَانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اللّٰهِ لَوَجَدُوْا فِیْهِ اٰخْتِلَافًا کَثِیْرًا». (سوره ی نساء، آیه ی ۸۲).

۲- ک قرآن در اسلام، ص ۱۰۶.

پیغمبر اکرم ﷺ که قسمتی از آن ذیلاً به طور نمونه ارائه می گردد.

اینک شواهدی از قرآن:

۱- ما در قرآن مکرر به کلمه‌ی «سورة» و در یک جا به کلمه‌ی «سُور» که به معنای سوره‌ها است بر می‌خوریم. از جمله در این آیات می‌خوانیم:

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ...﴾^۱

﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ...﴾^۲

﴿سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا...﴾^۳

﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِثْلِهِ...﴾^۴

می‌دانیم که مقصود از کلمه‌ی «سورة» در اصطلاح قرآن، مجموعه‌ی آیاتی است که بر اساس ارتباط خاصی یا به لحاظ مصالح و ویژه‌ای با هم مجتمع گشته و یک قسمت از قرآن را تشکیل داده‌اند و برای امتیاز از هم به نام‌های مخصوصی نامیده شده‌اند. مانند سوره‌ی بقره، سوره‌ی آل عمران و سوره‌ی انعام و...

بنابراین از تعبیر خود قرآن به «سورة» و «سُور» معلوم می‌شود که آیات قرآن در همان زمان نزول و حیات پیغمبر اکرم ﷺ تنظیم شده و سوره سوره بوده و سوره‌ها نیز از هم متمایز و در بین مردم حتی مشرکین و اهل کتاب از یهود و نصاریٰ معروف و شناخته شده بوده است. به طوری که آنها از همین طریق دعوت به مبارزه شده‌اند و برای عاجز ساختن آنان آوردن مانند ده سوره یا یک سوره از سوره‌های قرآن به آنان پیشنهاد گردیده است. چه آن که بدیهی است اگر آیات منظمه‌ای به نام سوره در میان مردم معروف و مبین نباشد، «تحدی» یعنی دعوت مخالفین به مبارزه - بر اساس آوردن مانند سوره‌ای از قرآن - سخنی نامفهوم و دور از حد بلاغت و ناسازگار با حکمت متکلم حکیم خواهد بود.

۲- و همچنین نامگذاری سوره‌ی حمد به فاتحة الكتاب که در روایات از رسول خدا ﷺ رسیده است از شواهد بسیار روشن بر این حقیقت است که قرآن در زمان

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۳.

۲- سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۳۸.

۳- سوره‌ی نور، آیه‌ی ۱.

۴- سوره‌ی هود، آیه‌ی ۱۳.

پیغمبر اکرم ﷺ به صورت «کتاب» یعنی مجموعه‌ی مضبوط و مرتبی درآمده و این سوره هم چنان که فعلاً هست سرآغاز آن کتاب بوده است، لذا از ناحیه‌ی خود آن حضرت به نام «فاتحة الكتاب» یعنی سوره‌ی افتتاح کننده و سرگشای قرآن نامیده شده است. چه آن که مسلماً نزول قرآن با این سوره افتتاح نشده است تا از آن نظر به فاتحة الكتاب نامیده شده باشد. زیرا بنا بر مشهور و مستفاد از روایات، اولین سوره‌ی نازل بر رسول خدا سوره‌ی علق بوده است:

(عَنِ الرُّضَا، عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ أَوَّلُ سُورَةٍ نَزَلَتْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ وَ آخِرُ سُورَةٍ نَزَلَتْ إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ)؛^۱

امام رضا علیه السلام از پدر بزرگوارش نقل کرده است که فرمود: اولین سوره‌ای که نازل شده است سوره‌ی «اقرا باسم ربک» است و آخرین سوره‌ی نازله، سوره‌ی «اذا جاء نصر الله و الفتح» است.

بنابراین، تنها وجه تسمیه‌ی سوره‌ی حمد به فاتحة الكتاب همانا افتتاح ترتیب و تدوین قرآن به این سوره‌ی مبارکه در حیات پیغمبر اکرم ﷺ می باشد. چنان که از حضرتش ﷺ منقول است که فرمود:

(قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: قَسَمْتُ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ بَيْنِي وَ بَيْنَ عَبْدِي فَنَصْفُهَا لِي وَ نِصْفُهَا لِعَبْدِي إِلَى آخِرِ الْحَدِيثِ)؛^۲

خدای عزوجل فرموده است: من فاتحة الكتاب را بین خود و بنده ام تقسیم کرده ام. پس نصف آن مختص به من است و نصف دیگر آن مربوط به بنده ام. منظور از تقسیم چنانکه از دنباله‌ی حدیث استفاده می شود این است که سوره‌ی حمد نصفش ثناء خدا و نصف دیگرش دعای بنده است و تقاضای هدایت.

(مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ بَابُوَيْهٍ قَالَ: ...عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ... عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آيَةٌ مِنْ فَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَ هِيَ سَبْعُ آيَاتٍ تَمَامُهَا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ وَ لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنْ

۱- بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۳۹.

۲- همان، ص ۲۲۶.

الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ فَأَفْرَدَ الْإِمْتِنَانَ عَلَيَّ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَجَعَلَهَا بِإِزَاءِ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَإِنَّ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ أَشْرَفُ مَا فِي كُنُوزِ الْعَرْشِ...؛^۱

شیخ صدوق از امام عسکری علیه السلام از پدرانش از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که فرمود: بسم الله الرحمن الرحيم آیه‌ای از فاتحه کتاب است و آن هفت آیه است و تمامش بسم الله الرحمن الرحيم است [یعنی با بسم الله هفت آیه تمام است]. از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: خدا به من فرمود: ای محمّد، محققاً ما به تو هفت آیه از آیات مثنائی^۲ و هم قرآن عظیم داده ایم؛ پس خدا فاتحه کتاب را مستقلاً مایه‌ی امتنان بر من قرار داده و آن را برابر با [تمام] قرآن عظیم معرفی فرموده است و حقیقت آن که فاتحه کتاب اشرف از تمام آنچه که در گنج‌های عرش است می باشد.

۳- سوّمین دلیل یا شاهی که ممکن است از قرآن بر این مطلب آورده شود همین آیه از سوره‌ی مبارکه‌ی قیامت است که اکنون مورد بحث و تفسیر ماست: ﴿إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ﴾؛ کلمه‌ی «جمع» چنان که می دانیم به معنای «گرد آوردن» اشیاء متعدّد و یا اجزاء ناهمگون شیء واحد است، به طوری که از پراکندگی و تفرّق محفوظ بماند. راغب در مفردات می گوید: (الْجَمْعُ ضَمُّ الشَّيْءِ بِتَقْرِيْبٍ بَعْضِهِ مِنْ بَعْضٍ). جمع، اجزاء چیزی را به هم نزدیک کردن و با هم مُنْصَمّ نمودن است. کلمه‌ی قرآن در اینجا (به اتفاق مفسّرین) مصدر است به معنای قرائت. مانند عُفْران، فُرْقان و رُجْحان که معنای مصدری دارند.^۳

طبرسی (ره) می گوید: (الْقُرْآنُ أَصْلُهُ الضَّمُّ وَالْجَمْعُ)؛^۴ المنجد: (قَرَأَ الشَّيْءُ قَرَأً وَقُرْآنًا: جَمَعَهُ وَضَمَّ بَعْضَهُ إِلَى بَعْضٍ)؛ منتهی نه این که مطلق ضمّ و جمع را قرائت گویند، بلکه قرائت عبارت از ضمّ حروف و جمع کلمات است. چنان که راغب می گوید:

۱- تفسیر برهان، ج ۱، ص ۴۱.

۲- مثنائی جمع مثنیّه و مشتق از ثنی است به معنای «عطف و اعاده» و بنا بر وجهی چون سوره‌ی حمد در هر نماز دو بار تکرار می شود، مثنائی نامیده شده است. چنان که از امام صادق علیه السلام نقل است: «وَإِنَّمَا سُمِّيَتْ بِهِ لِأَنَّهَا يُتَنَتَّى فِي الرُّكْعَتَيْنِ»، بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۲۳۵. وجوه دیگری نیز گفته اند، به تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۲۰۲ مراجعه شود.

۳- ر.ک تفسیر کشاف و مجمع البیان و المیزان و فخر رازی.

۴- تفسیر مجمع البیان، سوره‌ی قیامت، در بحث لغت.

(الْقِرَاءَةُ ضَمُّ الْحُرُوفِ وَ الْكَلِمَاتِ بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ فِي التَّرْتِيلِ وَ لَيْسَ يُقَالُ ذَلِكَ لِكُلِّ جَمْعٍ)؛^۱

قرائت به هر گونه جمع کردن گفته نمی شود، بلکه مراد از آن ترتیل در کلام است.

یعنی رعایت حُسن انتظام و تألیف حَسَن بین حروف و جُمَل را قرائت گویند.

بنابراین «ذکر قُرْآنَه» بعد از «جَمْعَه» در آیه ی مبارکه ذکر مقید بعد از مطلق است و با توجه به این که مرجع ضمیر غائب در هر دو جا (جَمْعَه) و (قُرْآنَه) وحی است، دلالت بر این دارد که قرآن که همان وحی است دو گونه جمع و ضم دارد و این هر دو کار مربوط به خداست.

۱- جمع آوری الفاظ قرآن از آیات و سُور به طوری که یک کلمه و یک حرف از آن

نابود نگردد و از بین نرود و از پراکندگی و تشتت و از کم شدن و گم گشتن محفوظ بماند.

۲- ترتیب و تنظیم آیات و سُور و رعایت تناسق و حُسن انتظام میان الفاظ قرآن.

مانند کسی که اولاً اوراق پراکنده ی یک کتابی را از گوشه و کنار جمع آوری کرده و یک جا روی هم بریزد و سپس آنها را - با در نظر گرفتن ارتباط بین مطالب و ابواب و فصول آن - منظم و مرتب ساخته و به صورت مجموعه ی کاملی درآورد. ^۲ اینجا هم به مَنطُوق آیه ی شریفه «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ» این دو کار از جانب خدا درباره ی قرآن به عمل آمده است:

اولاً «جمع» و ثانیاً «قِرَاءَت» یعنی تنظیم.

چه آنکه به گفته ی راغب (چنانکه گذشت): لفظ «قِرَاءَت» بر مطلق «جمع» اطلاق نمی گردد، بلکه بر خواندن کلماتی که مُرْتَل و مُنْظَم به نظام حَسَن باشد قرائت گفته می شود و در نتیجه معنای آیه چنین می شود:

حقیقت آن که جمع آوری [الفاظ] قرآن [به طوری که چیزی از آن فوت

نشود] و [سپس] تنظیم و ترتیب آن [که پس از کتابت به صورت مجموعه ی

کاملی درآید] بر عهده ی ما می باشد.

شیخ طبرسی نیز در مجمع البیان این معنی را برای قرآن در همین آیه به طور نقل قول

۱- مفردات، لغت قرأ.

۲- البته وجه شبه در این تشبیه همان تنظیم و ترتیب آیات است نه تبویب و تفصیل مطالب که به صورت ابواب و فصول معینه ای درآمده باشد، زیرا قرآن (چنان که در گذشته نیز اشاره شد) به این صورت که معمول کتاب های مؤلف بشری است تألیف نشده است.

آورده است و می گوید: و قُرْآنَهُ آى و تَأْلِيفُهُ عَلَى مَا نَزَلَ عَلَيْكَ (عَنْ قُتَادَةَ) یعنی ما تألیف و تنظیم قرآن را (علاوه بر جمع آن) به همان نحوی که بر تو نازل شده است به عهده می گیریم (این قول از قتاده است).^۱

از مؤلف کتاب «مَقْدَمَةُ الْمَبَانِي» نقل است که ذیل همین آیات شریفه می گوید: و این بهترین دلیل است که خداوند نازل کردن و جمع و نظم را خود به عهده گرفته و به وسیله جبرئیل بر رسول اکرم ﷺ نازل نموده و وی را از سهو و خطا و تحریف در قرآن حفظ فرموده است.^۲ ضمناً توجه به این نکته هم مفید است با تفاوتی که بین «جمع» و «قرآن» به لحاظ خصوصیت در معنی ارائه شد، تکراری در آیهی کریمه لازم نمی آید تا نیازمند به توجیه باشیم. آنچنان که در بعض تفاسیر آمده است.^۳

این بود آن قسمت از شواهدی که ما از قرآن (فعلاً) توانستیم ارائه نماییم برای اثبات مسألهی جمع و تنظیم قرآن در حیات رسول خدا ﷺ.

و اما شواهدی که ضمن احادیث فراوان در این باب دیده می شود به قسمتی از آنها نیز از باب نمونه اشاره می گردد.

۱- در بیانات پیغمبر اکرم ﷺ که از طریق شیعه و سنی رسیده است کلمه‌ی «سوره» و هم نام‌های بسیاری از سوره‌ها آمده است و همین نیز مانند تعبیر خود قرآن (که گذشت) شاهد روشنی است بر تدوین و تنظیم قرآن به صورت سوره‌های مشخص در حیات رسول خدا ﷺ و معروفیت آن سوره‌ها در میان مسلمانان پیش از رحلت آن حضرت. حال از باب نمونه به این روایات توجه فرمایید:

(قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ تَعَلَّمُوا سُورَةَ الْبَقَرَةِ وَ آلِ عِمْرَانَ، فَإِنَّ أَخَذَهُمَا بَرَكَةٌ وَ تَرَكَهُمَا حَسْرَةٌ)؛^۴

رسول خدا ﷺ فرموده است: سوره‌ی بقره و آل عمران را بیاموزید، چه آن که یاد گرفتن آنها برکت است و ترکشان مایه‌ی حسرت.

۱- البته این سخن که نظم کنونی قرآن مطابق با نظم نزولی آن است خلاف مشهور است و مورد قبول نمی باشد.

۲- مقدمه‌ی تفسیر نوین، ص ۲۲.

۳- فخر رازی می گوید: جمع به لحاظ وجود خارجی و قرآن به لحاظ حفظ در وعاء ذهن است با آنکه قبلاً جمع را به معنای حفظ در صدر آورده است (رجوع شود).

۴- بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۹۲.

(قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَنْ قَرَأَ سُورَةَ يَسٍ فِي لَيْلَةٍ ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ غُفِرَ لَهُ)؛^۱

رسول خدا ﷺ فرموده است: هر کس شبی سوره‌ی یس را برای به دست آوردن رضای خدا بخواند آمرزیده می‌شود.

(عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ أَبُو بَكْرٍ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَسْرَعَ إِلَيْكَ الشَّيْبُ؟ قَالَ: شَيْبَتُنِي هُودُ وَالْوَاقِعَةُ وَالْمُرْسَلَاتُ وَعَمَّ يَتَسَاءَلُونَ)؛^۲

از ابن عباس نقل است که ابوبکر به رسول خدا ﷺ عرض کرد: ای رسول خدا، پیری زود به سراغت آمد؟ فرمود: [سوره‌های] هود و واقعه و مرسلات و عم يتساءلون پیرم کرد.

(عَنْ سَعْدِ الْإِسْكَافِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ﷺ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أُعْطِيتُ الطَّوَالَ مَكَانَ التَّوْرَةِ وَأُعْطِيتُ الْمِثْنَ مَكَانَ الْإِنْجِيلِ وَأُعْطِيتُ الْمِثْنَيْنِ مَكَانَ الزَّبُورِ وَفُضِّلْتُ بِالْمُفَصَّلِ سَبْعَ وَسِتِّينَ سُورَةً)؛^۳

سعدالاسکاف می‌گوید از امام باقر ﷺ شنیدم که رسول خدا ﷺ فرموده‌اند: سوره‌های طولانی به جای تورات و سوره‌های میثین به جای انجیل و سوره‌های مثنائی به جای زبور به من داده شده است و به سبب سوره‌های مفصل [بر دیگر انبیاء] برتری یافته‌ام که شصت و هفت سوره است.

مرحوم طبرسی در مقدمه‌ی مجمع‌البیان بعد از نقل حدیثی قریب به مضمون همین حدیث بیانی دارد که مُلَخَّص ترجمه‌اش این است:

مقصود از «طوال» هفت سوره‌ی طولانی اوّل قرآن است (بقره و آل عمران و نساء و مائده و انعام و اعراف و انفال با سوره‌ی توبه که هر دو یک سوره محسوب می‌شوند) و مقصود از «مِثْن» سوره‌هایی است که تقریباً دارای صد آیه می‌باشند و «مثنائی» سوره‌های بعد از مثنین هستند که در مرتبه‌ی دوّم نسبت به سوره‌های صد آیه‌ای واقع شده‌اند و مراد از «مفصل» هم سوره‌های بعد از «حم» ها هستند تا آخر قرآن که از سوره‌ی محمد به بعد می‌باشند و از آن جهت مفصل نامیده شده‌اند که فصل بین این سوره‌ها، به سبب بسم الله

۱- بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۲۹۱.

۲- همان، ص ۱۹۸.

۳- همان، ص ۲۷.

الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ زیاد واقع شده است.

از این حدیث استفاده می‌شود که علاوه بر این که آیات معینیه‌ای منظم گردیده و با نظارت خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تشکیل سوره‌ای را داده و نام مخصوصی به خود گرفته‌اند، سوره‌های معینی نیز به ترتیب خاصی تنظیم شده و تشکیل گروهی را داده و با نام جداگانه‌ای معرفی شده‌اند از این قرار:

گروه سوره‌های «طوال»، گروه سوره‌های مئین، گروه سوره‌های مثانی و گروه سوره‌های مفصل^۱. یعنی هم آیات قرآن در زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سوره سوره بوده است و هم سوره‌های قرآن در همان زمان گروه گروه شده است. این مطلب از حدیث بعدی نیز استفاده می‌شود:

(عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ: أَتَى رَجُلٌ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ أَقْرِئْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لَهُ: اقْرَأْ ثَلَاثًا مِنْ ذَوَاتِ الرِّ. فَقَالَ الرَّجُلُ: كَبُرَ سِتِّي وَ اشْتَدَّ قَلْبِي وَ غَلِظَ لِسَانِي. قَالَ: اقْرَأْ ثَلَاثًا مِنْ ذَوَاتِ حِم. فَقَالَ مِثْلَ مَقَالَتِهِ الْاُولَى. فَقَالَ: اقْرَأْ ثَلَاثًا مِنَ الْمُسَبِّحَاتِ. فَقَالَ مِثْلَ مَقَالَتِهِ وَلَكِنْ أَقْرِئْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ سُورَةً جَامِعَةً فَأَقْرَأَهُ إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالُهَا حَتَّى فَرَعَ مِنْهَا. قَالَ الرَّجُلُ: وَ الَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ لَا أَزِيدُ عَلَيْهَا. ثُمَّ أَذْبَرَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: أَفْلَحَ الرُّؤْيُجُلُ أَفْلَحَ الرُّؤْيُجُلُ)^۱

راوی می‌گوید: مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا خواندن [قرآن] تعلیم کن. فرمود: سه [سوره] از صاحبان «الر» [سوره‌هایی که با ال شروع می‌شود] بخوان. مرد گفت: ستم بالا رفته و قلبم سخت شده [حافظه‌ام به‌کندی گراییده] و زبانم غلظت پیدا کرده است [روان در دهانم نمی‌چرخد] فرمود: سه [سوره] از صاحبان «حم» [سوره‌هایی که با حم افتتاح می‌شود] بخوان. بار دیگر مرد آن گفتار اول خود را تکرار کرد. فرمود: سه سوره از مسبحات [سوره‌هایی که با سَبَّحَ اللهُ یا يُسَبِّحُ اللهُ آغاز می‌گردد] بخوان. باز هم مرد آن سخن را تکرار کرد و گفت: یا رسول الله! به من خواندن

۱- بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۳۳۴، نقل از الدر المنثور.

سوره‌ی جامعه‌ای یاد بده. پس رسول خدا ﷺ خواندن [سوره‌ی] «اذا زلزلت الارض زلزالها» را به او یاد داد. بعد از این که از خواندن آن فارغ شد، مرد گفت: قسم به کسی که تو را مبعوث به حق فرموده است، من بر این سوره چیزی نخواهم افزود، سپس رو به رفتن نهاد، آنگاه رسول خدا ﷺ فرمود: رستگار شد مردک، رستگار شد مردک.^۱

۲- و همچنین تعبیر به فتح و ختم قرآن و نصف و ثلث و ربع قرآن که در بیان پیغمبر اکرم ﷺ ضمن احادیث وارده از آن حضرت آمده است، ظاهر در همین مطلب است که قرآن در حیات خود آن حضرت مجموعه‌ی کاملی را تشکیل داده و دارای مبدأ و مَحْتَم و کُلّ و جزء معروف و شناخته شده در میان مسلمانان بوده است. به طوری که مردم از شنیدن این عبارات (افتتاح و اختتام و کُلّ و نصف و ثلث و ربع) از زبان پیغمبر اکرم ﷺ به معنای آن کلمات، انتقال ذهنی پیدا کرده و مقدار معدودی از قرآن را در اذهان خود تصوّر نموده و می‌فهمیده‌اند. و گرنه روشن است که اوراق پراکنده و نامنظم مبدأ و مَحْتَمی ندارد و تعبیر به کُلّ و جزء و نصف و ربع درباره‌ی آن مفهوم مَحْصَلی نخواهد داشت، چنان که در این روایت آمده است:

(عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ الرَّجَالِ خَيْرٌ؟ قَالَ: الْحَالُّ الْمُرْتَحِلُ؟ قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا الْحَالُّ الْمُرْتَحِلُ؟ قَالَ: الْفَاتِحُ الْخَاتِمُ الَّذِي يَفْتَحُ الْقُرْآنَ وَيَخْتِمُهُ. فَلَهُ عِنْدَ اللَّهِ دَعْوَةٌ مُسْتَجَابَةٌ)^۲

از امام صادق علیه السلام منقول است که از رسول خدا ﷺ سؤال شد بهترین مردان کیست؟ فرمود: حال مُرْتَحِل [فرود آینده‌ی کوچ کننده]. گفته شد یا رسول الله حال مُرْتَحِل چیست؟ فرمود: افتتاح کننده‌ی پایان دهنده‌ای که قرآن را شروع می‌کند و ختمش می‌کند. پس برای او نزد خدا دعای مستجابی است.

(عَنْ إِبْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ تَعْدِلُ نِصْفُ الْقُرْآنِ وَالْعَادِيَاتُ تَعْدِلُ نِصْفَ الْقُرْآنِ وَقُلُّهُ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ تَعْدِلُ

۱- البته واضح است که تصغیر در اینجا یعنی گفتن مردک که ترجمه‌ی زُوْجِل است از باب اظهار عطف و رأفت است، نه از باب تحقیر و استخفاف. چنان که پدر به فرزندش می‌گوید: یا بُنّی! ای پسرک من.

۲- بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۲۰۵.

ثُلُثَ الْقُرْآنِ وَقُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ تَعْدِلُ رُبْعَ الْقُرْآنِ؛^۱

از این عباس نقل شده است که رسول خدا ﷺ فرمود: اذا زلزلت الارض
برابری با نصف قرآن می کند و [سوره‌ی] عادیات نیز معادل نصف قرآن است
و قل هو الله احد با ثلث قرآن و قل يا ايها الكافرون با ربع قرآن برابر
است [یعنی در فضیلت و ثواب قرائت].

رسول خدا ﷺ درباره‌ی قل يا ايها الكافرون و قل هو الله احد می فرمود:

(نِعْمَ السُّورَتَانِ تَعْدِلُ وَاحِدَةً بِرُبْعِ الْقُرْآنِ وَ الْآخَرُ بِثُلُثِ الْقُرْآنِ)؛^۲

خوب سوره‌هایی هستند، یکی با ربع قرآن و دیگری با ثلث قرآن برابری می کند.

باز هم قسمت دیگری از روایات در همین باب

(عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ نُؤَلِّفُ الْقُرْآنَ مِنَ الرَّقَاعِ)؛^۳

زید بن ثابت [صحابی] گفته است: ما نزد رسول خدا ﷺ قرآن را از رُقعه‌ها [و
الواح نوشته شده] جمع و تألیف می نمودیم.

(عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَاحٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَمَرَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِتَأْلِيفِ الْقُرْآنِ فَأَلْفَهُ وَ كَتَبَهُ)؛^۴

از علی بن رباح نقل است که پیغمبر اکرم ﷺ علی را امر به تألیف [تنظیم]
قرآن فرمود. پس آن حضرت قرآن را تألیف فرمود و نوشت.

(عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ جَمَعْتُ الْقُرْآنَ فَقَرَأْتُ بِهِ كُلَّ لَيْلَةٍ فَبَلَغَ
النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ اقْرَأْهُ فِي شَهْرٍ...)^۵

عبدالله بن عمر می گوید: قرآن را جمع کردم و هر شب آن را می خواندم، خبر
به پیامبر ﷺ رسید، پس فرمود: آن را در یک ماه بخوان [یعنی ماهی یک بار]

ختم قرآن کن تا رعایت ترتیل و تفهیم در قرائت نیز شده باشد.

(عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَا نَبِيٌّ جَبْرِيْلُ فَأَمَرَنِي أَنْ أَضَعَ هَذِهِ الْآيَةَ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ)

۱- بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۳۳۳.

۲- همان، ص ۳۴۱.

۳- تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۱۲۴ و مقدمه‌ی تفسیر البیان، ص ۱۶۹.

۴- بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۵۲.

۵- مقدمه‌ی تفسیر البیان، ص ۱۶۵ و ۱۶۶.

مِنَ السُّورَةِ إِنَّ اللَّهَ يُأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ؛^۱

از پیغمبر اکرم ﷺ منقول است که جبرئیل آمد و [از جانب خدا] مرا امر کرد که آیه‌ی إِنَّ اللَّهَ يُأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ را در این محلّ سوره [آیه‌ی ۹۰ سوره‌ی نحل] بگذارم.

از این حدیث اگر چه فی الجمله باشد به دست می‌آید که آیات قرآن به دستور خدا و تصدی شخص پیغمبر ﷺ منظم گردیده و هر یک در جای مخصوص به خود در هر سوره‌ای قرار گرفته است.

ضمن حدیث مربوط به وداع رسول اکرم ﷺ در مرض موت آمده است:
(... وَ أَقْبَلَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: إِنَّ جَبْرَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَعْزُضُ عَلَى الْقُرْآنِ كُلِّ سَنَةٍ مَرَّةً وَ قَدْ عَرَضَهُ عَلَى الْعَامِّ مَرَّتَيْنِ وَ لَا أَرَاهُ إِلَّا لِحُضُورِ أَجَلِي...)^۲

... [و رسول خدا ﷺ] رو به امیر المؤمنین ﷺ کرد و فرمود: حقیقت آن که جبرئیل ﷺ این چنین بود که سالی یک بار قرآن را بر من عرضه می‌کرد و امسال آن را دو بار بر من عرضه نموده است و این نیست مگر از آن جهت که مدت عمرم به پایان رسیده است.

مجمع البحرین می‌گوید:

(وَ فِي الْخَبَرِ أَنَّ جَبْرَائِيلَ كَانَ يُعَارِضُهُ الْقُرْآنَ فِي كُلِّ سَنَةٍ مَرَّةً وَ إِنَّهُ عَارِضُهُ الْعَامَّ مَرَّتَيْنِ أَيْ كَانَ يُدَارِسُهُ جَمِيعَ مَا نَزَلَ مِنَ الْقُرْآنِ مِنَ الْمُعَارَضَةِ الْمُقَابِلَةِ وَ مِنْهُ عَارِضْتُ الْكِتَابَ أَيْ قَابَلْتُهُ)^۳

در خبر است که جبرئیل سالی یک بار قرآن را با رسول خدا ﷺ معارضه می‌کرد و در آن سال [سال وفات] دو بار معارضه کرده است. بعد می‌گوید: یعنی جبرئیل تمام آنچه را که از قرآن نازل شده بود با پیغمبر اکرم ﷺ مدارس می‌کرد [یعنی او می‌خواند و رسول اکرم ﷺ گوش می‌داد] و نیز

۱- تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۱۳۱.

۲- بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۲۶۶.

۳- مجمع البحرین، لغت عرض.

می گوید معارضه به معنای مقابله است که گفته می شود کتاب را معارضه کردم، یعنی مقابله کردم.

البته می دانیم مقابله ی کتاب به این معنی است که یکی کتابی را از روی نسخه یا از حفظ می خواند و دیگری خوانده های او را با نسخه ی دیگر کتاب و یا با محفوظاتی که از آن کتاب دارد تطبیق می نماید تا چیزی زیاد و کم نشود. چنان که در المنجد می نویسد:

(عَارَضَ الْكِتَابَ بِالْكِتَابِ قَابِلُهُ بِهِ)؛

کتاب را با کتاب معارضه کرد، یعنی با آن مقابله کرد.

بنابراین جبرئیل امین علیه السلام در سال آخر عمر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تمام قرآن را با رسول اکرم صلی الله علیه و آله دو بار مدرسه و مقابله کرده است و کاملاً روشن است که اگر قرآن در سال آخر عمر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به صورت مجموعه ی منظمی در نیامده بود، مدرسه و مقابله آن مفهوم مُحَصَّلی نداشت. چه آن که اوراق پراکنده و آیات نا منظم برای مقابل کردن، دارای صلاحیت نمی باشد.

گواه دیگر مطلب روایت ثقلین است:

در حدیث مشهور ثقلین که متفقٌ علیه بین الفريقین از شیعه و سنی است رسول خدا صلی الله علیه و آله از قرآن تعبیر به کتاب فرموده و آن را به عنوان «ماترک» بعد از خود نشان داده است که:

(إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضَ)؛^۱

حقیقت آنکه من در بین شما دو چیز گرانبه را از خود باقی می گذارم؛ کتاب خدا و عترتم اهل بیتم و محققاً آن دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا در روز قیامت بر من وارد شوند.

و همین بیان نیز شاهد روشنی است بر این که هنگام رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله تمام آیات و سوره های قرآن به صورت مجموعه و «کتاب» مدوّن و منظمی درآمده و کاملاً

۱- این حدیث با بیشتر از صد طریق از سی و پنج نفر از صحابه ی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است. ر.ک به: عبقات، جلد حدیث ثقلین، غایة المرام، ص ۲۱۱ (شیعه در اسلام، ص ۸، پاورقی ۴) و بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۲۷ و المراجعات، ص ۱۹ تا ۲۲ و تفسیر آلاء الرحمن، ص ۴۳ و مقدّمه تفسیرالبیان، ص ۶ و ۷ و تفسیر برهان، ج ۱، ص ۹ تا ۱۴.

معهود در اذهان مسلمین و مشهود عمومی آنان بوده است و گرنه بسیار مُشْتَبَعَد و دور از میزان بلاغت به نظر می‌رسد که رسول خدا ﷺ از آیات پراکنده و نامنظمی که قسمتی از آن بر روی قطعاتی از سنگ‌های صاف کم حجم و پوست‌های ضخیم درختان خرما و استخوان شانه‌های گوسفندان نوشته شده و در خانه‌های مسلمانان پخش است و قسمت دیگرش در سینه‌های قاریان و حافظان قرآن ضبط است تعبیر به «کتاب»^۱ فرموده و آن را به عنوان «ماترک» بعد از خود معرفی کرده باشد.

پاسخ به یک توهم

ممکن است از تأمل در روایات مذکور و سنجیدن مدلولات آن با مضمون آیه‌ی مورد بحث (اِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ) شبه تضادی به نظر بیاید که آیه‌ی شریفه دلالت بر این دارد که «جمع و تنظیم قرآن» کار خداست و حال آنکه از روایات استفاده می‌شود که این کار به امر پیغمبر اکرم ﷺ و به مباشرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام یا با شرکت زیدبن ثابت و دیگران (بنا به بعض روایات عامه که قبلاً اشاره شد) انجام پذیرفته است و این دو سخن با هم تنافی دارند و با یکدیگر نمی‌سازند.

در مقام توضیح و دفع توهم گفته می‌شود، خیر، هرگز این دو سخن با یکدیگر هیچگونه تضاد و تبائی ندارند. چه آنکه بسیار روشن است که خداوند سبحان تمام افعال خود را به وسیله‌ی اسباب و علل در عالم طبع و سبب جاری می‌سازد. مثلاً در عین حال که او (جلّ و علا) رازق است و روزی هر روزی خواری به عهده‌ی اوست که می‌فرماید:

﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا...﴾^۲

و نیست جنبنده‌ای در زمین، مگر این که بر خداست روزی او...

مع الوصف این همه اسباب و وسائل بی‌شمار از ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا لقمه نانی به دست انسانی رسیده و رزق او گردد.

﴿وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ ﴿۶﴾ وَ

۱- در کلام خدا نیز از قرآن تعبیر به کتاب شده است. از جمله در این آیات: ۱۰۵ سوره نساء، ۱۵ سوره ی مائده، ۹۲ سوره ی

انعام و ۸۹ سوره ی نحل.

۲- سوره ی هود، آیه ی ۶.

النَّحْلَ بِاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ ﴿۱﴾ رِزْقًا لِلْعِبَادِ...؛^۱

و از آسمان آب مبارکی فرود آورديم. پس به سبب آن باغ‌ها و کشتزارها و درختان بلند خرم با شکوفه‌های منظم رویانيديم برای اين که رزق بندگان فراهم گردد...

و هکذا در تمام شئون قیومیت حضرت حق نسبت به همه چیز عالم مطلب همین است و اینجا بیش از این مجال بسط سخن در این باب نمی‌باشد. حال این «جمع و تنظیم» قرآن نیز اگرچه اصلاً مربوط به خداست و او (جلّ جلاله) آن را به گفته‌ی خود در عهده گرفته است؛ ولی بنا بر سنت جاریه‌ی در عالم که هر کاری باید از مجرای علل و اسباب مخصوص به خود تحقق یابد، لذا این کار بزرگ الهی نیز با وساطت جبرئیل امین (علیه السلام) (پیك وحی) و نظارت رسول اعظم (صلی الله علیه و آله) و تصدی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) منفرداً و یا فرضاً با شرکت جمعی از یاران رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در عالم اسلام به انجام رسیده است.

خلاصه آنچه که منظور اساسی از بسط سخن در این مقام می‌باشد، اثبات این مطلب است که کار جمع‌آوری قرآن و تنظیم آن در حیات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و با نظارت شخص آن حضرت انجام پذیرفته است؛ نه پس از رحلت آن حضرت تحت نظارت و تصدی دیگران از ابوبکر و عمر و عثمان و نظایر آنان و بحمدالله این حقیقت نیز از طریق عقل و قرآن و حدیث اثبات و مسلم شد که آیات و سوره‌های قرآن در حیات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مدوّن و منظم گردیده است و دیگران از افراد امت اسلامی نه صلاحیت و اهلیت این کار را داشته‌اند و نه واقع امر از نظر مدرک معتدلی این چنین شده است که بعد از رحلت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ابوبکر و عمر و عثمان و دستیاران آنان به این کار عظیم و خطیر اقدام نموده باشند و چه نیکو فرموده است بعض اعظم علماء (اعزّه الله فی الآخرة و الأولى):^۲

(إِنَّ إِسْنَادَ جَمْعِ الْقُرْآنِ إِلَى الْخُلَفَاءِ أَمْرٌ مُّوَهُومٌ مُّخَالِفٌ لِلْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ الْإِجْمَاعِ وَ الْعَقْلِ)؛^۳

حقیقت آن که نسبت دادن جمع‌آوری قرآن به خلفا [ابوبکر و عمر و عثمان]

۱- سوره‌ی ق، آیات ۹ تا ۱۱.

۲- آیت الله العظمی سید ابوالقاسم خویی (ره).

۳- مقدمه‌ی تفسیر البیان، ص ۱۷۱.

امری موهوم و بی اساس و مخالف با قرآن و احادیث معصومین علیهم السلام و اجماع و عقل سلیم می باشد.

چه آن که موضوع وحی از جمیع جهات و جوانبش شأنی از شئون مختصّه به حضرت حق است و احدی حتّی رسول اکرم صلی الله علیه و آله هم مستقلاً و بدون امر و اذن خدا حق دخالت در هیچ شأنی از شئون آن ندارد تا آنجا که فرموده است:

﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ ۖ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ۖ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ﴾^۱

و اگر [این رسول ما] سخنی از پیش خود به ما نسبت دهد دست او را می گیریم [آنچنان که دست مجرم را می گیرند یا آن که دست راست او را قطع می کنیم]^۲ سپس [به کیفر این گناه] رگ دلش را پاره می کنیم [او را می کشیم]. و هم می فرماید:

﴿...قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا إِنَّتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدَّلَهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ...﴾^۳

... کسانی که امید دیدار ما [ایمان به روز حساب] ندارند، می گویند: قرآنی غیر این [قرآن] بیاور یا آن را [تغییر داده و] تبدیّلش بنما. بگو [ای پیغمبر] چنین حقّی برای من نمی باشد که [قرآن را تغییر داده و] از پیش خود تبدیّلش کنم. من جز آنچه را که به من وحی می شود تبعیت نمی کنم.

و همچنین در همین سوره ی مورد بحث (قیامت) نیز می بینیم که می فرماید: ﴿فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ﴾^۴؛ تو ای پیغمبر صبر و تأمل کن، پس از این که ما وحی را «جمع» و «قرائت» نمودیم، آنگاه تو از جمع و قرآن ما تبعیت نموده و آن را قرائت کن و سپس بیان مجملات آن را نیز از ما بگیر. (ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ)

پس به مفاد این آیات شریفه خداوند سبحان تمام شئون مربوط به قرآن را تنزیلاً و

۱- سوره ی حافه، آیات ۴۴ تا ۴۶.

۲- تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۷۰.

۳- سوره ی یونس، آیه ی ۱۵.

۴- سوره ی قیامت، آیه ی ۱۸.

جمعاً و تنظیماً و بیاناً به عهده‌ی ذات اقدس خود گرفته و از این طریق، اثبات جلالت فوق‌العاده عظیم برای قرآن نموده است که این کتاب الهی و تنها سند باقی و مدرک جاوید آسمانی که از نبوت انبیاء خدا در دست بشر باقی مانده است، دقیقاً در صیانت خدا و کاملاً تحت مراقبت حضرت مبدأ اعلاست و جز ذات اقدس او (جَلَّتْ عَظَمَتُهُ) کسی متصدی امور مربوط به قرآن نبوده است و نخواهد بود. منتها این امر خطیر از جانب خدا بخواهد در عامل طبع و جهان انسان تنزل یابد و در وعاء فهم و درک آدمیان جایگزین گردد، احتیاج به سبب و وسیله‌ی مخصوص و مناسب با شأن خود دارد که هم به امر خدا از عالم بالا اخذ وحی نماید و هم به اذن خدا به جمع و تنظیم آن بپردازد و سپس به تعلیم خدا حلّ مشکلات و بیان مجملات آن بنماید و آن وسیله و آن سبب خاص و آماده گشته‌ی از جانب خدا منحصرأ وجود مسعود رسول الله ﷺ می‌باشد و بس که مستقیماً به حکم عصمت و طهارت مطلقه‌ای که دارد طرف وحی خدا واقع شده و مکلف به جمع و تنظیم قرآن و موظف به بیان محتویات آن برای بندگان خدا گردیده است. چنان که می‌فرماید:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...﴾^۱

...ما قرآن را به تو نازل نموده‌ایم تا برای مردم مطالب نازل شده را بیان نمایی...

پس جمع و تنظیم قرآن و بیان آن که به حکم آیات شریفه‌ی مورد بحث «توفیقی» بوده و کار مربوط به خداست، به دست رسول مکرم و سفیر اعظم حق ﷺ در عالم به ظهور رسیده و انجام پذیرفته است.

تفسیر گازر که در واقع تلخیصی است از تفسیر ابوالفتوح رازی، ذیل همین آیه (إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ) می‌گوید: آیت را دلیل است بر آن که جمع قرآن، رسول کرد ﷺ در آخر عمر به قول جبرئیل علیه السلام فی قوله: «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ» برای آن که نتوان خواند الا مجموع و مؤلف و مرتّب را و دلیل است بر آن که تفسیر قرآن به نصّ رسول ﷺ باید، لقوله: «ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ»^۲.

۱- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۴۴.

۲- تفسیر گازر، ج ۱۰، ص ۲۲۶.

مخدوش بودن ادله‌ی قائلین بر جمع قرآن بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

برخی که می‌گویند: آیات و سوره‌های قرآن بعد از وفات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به امر ابوبکر و ثانیاً به دستور عثمان جمع آوری شده و تنظیم گردیده است، تمسک به روایاتی جسته‌اند که آن روایات از نظر محققین مُعْتَمَد دارای ارزش استدلال بر یک مطلب اصیل و اساسی در امر دین نمی‌باشند. زیرا آن احادیث:

اولاً احادیث آحاد غیر متواتره است و چنین حدیثی در غیر مطالب مربوط به احکام، اعتبارش مُحَرَز نیست.

و **ثانیاً** این احادیث در بین خود، دارای تناقض بین می‌باشند و بعضی بعض دیگر را دفع می‌کنند (البته تصدیق این مطلب تحقیقاً نیازمند به بررسی کامل در خود آن روایات است و این کار در اینجا فعلاً برای ما میسر نیست. علاقه‌مندان به تحقیق مطلب به مقدمه‌ی تفسیر البیان مراجعه نمایند).

و **ثالثاً** این اخبار، مخالفت روشن با حکم عقل دارند که ما در بحث استدلال عقلی مفصلاً به شرح آن پرداختیم.

و **رابعاً** مدلول این روایات تعارض قطعی با مفاد بسیاری از آیات قرآن دارد که دالّ بر جمع آیات و سُور در حیات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و معروفیت سوره‌ها در بین مردم عصر نزول می‌باشند و می‌دانیم که روایات مخالف با قرآن دارای حجّیت و اعتبار نمی‌باشند.

و **خامساً** روایاتی که ما قسمتی از آن را در بحث شواهد نقلیه بر جمع قرآن در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردیم، با این روایات تنافی و تعارض دارند تا در باب علاج تعارض، چگونه از کار درآید.^۱

هدف از «جمع عثمانی»، رفع اختلاف در قراءات

آری، آنچه که ارباب تحقیق از نظر تاریخ قطعی قرآن آن را می‌پذیرند موضوع جمع آوری نسخه‌های مختلف قرآن از بلاد اسلامی در زمان عثمان می‌باشد که منشأ اختلاف در قرائت می‌شد^۲ و طبعاً مُسْتَتَبِع کشمکش‌ها و مشاجرات بین افراد و احیاناً منجر به

۱- بحث فنی اصولی است و در محلّ خود باید تحقیق شود.

۲- مانند اختلاف در قرائت مالک و مَلِک یا لَا أُقْسِمُ و لَا أُقْسِمُ یا أَمْرًا و أَنْزَلَ و نظایر اینها که طبعاً بر حسب اختلاف لهجه‌های محلی و نبودن مراقبت دقیق پیش می‌آید.

تفسیق و تکفیر یکدیگر می‌گردید و بالاخره ترس این می‌رفت که فتنه‌ای عظیم از تنازع مسلمین بر اساس اختلاف در قرائت و نسخه‌های قرآن برخیزد و رشته‌ی وحدت اُمت اسلامی از هم بگسلد و مصیبت دیگری بر مصائب اندوهبار مسلمین افزوده شود.

این بود از گوشه و کنار کشور پهناور اسلامی آن روز از جانب مردم گزارشات پی‌درپی در این زمینه به دستگاه حکومت عثمان می‌رسید و خواستار این می‌شدند که چاره‌ای در این باب بیندیشند. او هم با شور و تبادُل آرای قوم، این چنین تصمیم گرفت که قرائت‌های مختلف قرآن را به قرائت واحدی برگرداند که در زمان خود پیغمبر اکرم ﷺ معروف و شناخته شده‌ی در میان مسلمانان بوده است و آن را متواتراً از آن حضرت تلقی نموده بودند و این تصمیم مستلزم این می‌بود که نسخه‌های متعدّد از قرآن که نوشته شده و در شهرهای اسلامی پخش گردیده و در دست مسلمانان بود جمع‌آوری شود و نسخه‌ی تازه‌ای از قرآن که مبتنی بر قرائت متواتره از رسول خدا ﷺ است بنویسند و آن را تکثیر نموده و در بلاد اسلامی منتشر سازند تا با از بین رفتن اختلاف در نسخه‌ها، اختلاف در قرائت هم منتفی گردد.

این تصمیم عملی گردید و نسخه‌ی واحدی به همان ترتیب و تنظیم و قرائتی که از رسول خدا ﷺ به تواتر در دست مسلمانان بود با نظارت اصحاب رسول خدا ﷺ و زعماء مسلمین نوشته شد^۱ و سپس آن نسخه تکثیر گردید و به هر کدام از بلاد اسلامی از کوفه، بصره، مکه، مصر، شام، بحرین، یمن و الجزیره مُصحفی از آن نسخه فرستاده شد^۲ و هر یک از آن مصاحف به نام «امام» نامیده شد از آن نظر که مرجع مردم در اخذ قرائت و استنساخ واقع شود^۳ و سایر نسخه‌ها که از حیث کتابت و قرائت تخالف با آن نسخه داشت به دستور عثمان سوزانده شد.^۴

و هم او به سایر شهرهای اسلامی نوشت که هر چه از نُسخ سابق قرآن در دست دارند

۱- بنا بر بعض اقوال از روی نسخه‌ای که در زمان ابوبکر بر اساس قرائت متواتره از رسول خدا ﷺ نوشته شده و نزد حفصه زوجه‌ی پیغمبر ﷺ بوده استنساخ شد. راه سعادت، تألیف آقای شعرانی، ص ۲۶.

۲- تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۱۲۵.

۳- روح الدّین الاسلامی، ص ۲۶.

۴- همان.

بسوزانند^۱ و بدین وسیله به اختلاف در قرائت الفاظ قرآن خاتمه دهد. اگرچه جمعی از مسلمین به این کار عثمان (سوزاندن نسخه‌های سابق قرآن) اعتراض کردند و آن را یک نوع استخفاف به دین تلقی نموده و او را حَرَّاقِ الْمَصَاحِف (سوزاننده‌ی قرآن‌ها) نامیدند، ولی نسبت به اقدام وی در جمع نُسخ و رفع اختلاف از قرائت قرآن کسی اعتراض ننمود و او را (از این جهت) مستحقِّ ذمّ و قَدَح و ملامت تشخیص نداد.^۲

از سُوَیْد بن غَفَلَه منقول است که:

(قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا تَقُولُوا فِي عُثْمَانَ إِلَّا خَيْرًا فَوَاللَّهِ مَا فَعَلَ الَّذِي فَعَلَ فِي الْمَصَاحِفِ إِلَّا عَنْ مَلَأٍ مِنَّا قَالَ مَا تَقُولُونَ فِي هَذِهِ الْقُرْآنِ؟ فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ بَعْضَهُمْ يَقُولُ: إِنَّ قِرَائَتِي خَيْرٌ مِنْ قِرَائَتِكَ وَ هَذَا يَكَادُ يَكُونُ كُفْرًا. قُلْنَا فَمَا تَرَى؟ (قال: أَرَى) أَنْ يُجْمَعَ النَّاسُ عَلَى مُصْحَفٍ وَاحِدٍ فَلَا يَكُونُ فُرْقَةً وَ لَا اخْتِلَافٌ. قُلْنَا: فَنِعْمَ مَا رَأَيْتَ)؛^۳

علی علیه السلام فرمود: درباره‌ی عثمان [نسبت به جمع نسخه‌های قرآن] جز نیکی مگوئید، به خدا قسم آنچه که او درباره‌ی مصحف‌ها انجام داده است [از جمع آوری نسخه‌های مختلف و ارجاع آن به نسخه‌ی واحده و رفع اختلاف از قرائت] با یاری و مساعدت ما بوده است. به ما گفت: چه می‌گویید درباره‌ی این قراء که به من رسیده است بعضی به بعض دیگر می‌گویند: قرائت من بهتر از قرائت توست. این [تشاجر در امر قرآن] ممکن است منجر به کفر گردد. من چنین می‌بینم که مردم بر مصحف واحدی جمع کرده شوند تا تفرقه و اختلافی در بین نباشد. ما گفتیم آری خوب اندیشیده‌ای.

به هر حال اگر عثمان کاری در مسأله‌ی جمع قرآن انجام داده همین بوده که نسخه‌های مختلف را جمع کرده و رفع اختلاف از قرائت نموده است. نه این که آیات و سوره‌های قرآن را از حال پراکندگی و تشتت جمع و تنظیم کرده باشد. خیر، این عمل چنان که مستللاً تشریح نمودیم از عهده‌ی او و امثال او خارج است و منحصرأ مربوط به خدا و

۱- مقدمه‌ی تفسیرالبیان، ص ۱۷۱.

۲- همان، ص ۱۷۱ و ۱۷۲.

۳- تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۱۲۷.

رسول خداست و آن هم در حیات رسول اکرم ﷺ به انجام رسیده است.

(قَالَ الْحَارِثُ الْمُحَاسِبِيُّ: الْمَشْهُورُ عِنْدَ النَّاسِ أَنَّ جَامِعَ الْقُرْآنِ عُثْمَانُ وَ لَيْسَ كَذَلِكَ إِنَّمَا حَمَلَ عُثْمَانُ النَّاسَ عَلَى الْقِرَاءَةِ بِوَجْهِ وَاحِدٍ عَلَى اخْتِيَارٍ وَقَعَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مَنْ شَهِدَهُ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ لَمَّا خَشِيَ الْفِتْنَةَ عِنْدَ اخْتِلَافِ أَهْلِ الْعِرَاقِ وَ الشَّامِ فِي حُرُوفِ الْقِرَاءَاتِ، فَأَمَّا قَبْلَ ذَلِكَ فَقَدْ كَانَ الْمَصَاحِفُ بِوُجُوهِ مِنَ الْقِرَاءَاتِ الْمُطْلَقَاتِ عَلَى الْحُرُوفِ السَّبْعَةِ الَّتِي أُنْزِلَ بِهَا الْقُرْآنُ...)^۱

حارث محاسبی [از علمای اهل تسنن] می گوید: مشهور در نزد مردم این است که جمع کننده قرآن، عثمان است و حال آنکه چنین نیست، بلکه تنها کار عثمان [درباره قرآن] این بود که بعد از شور و نظرخواهی از مهاجرین و انصار که حاضر در نزدش بوده اند و با تصویب آنان مردم را به قرائت بر وجه واحدی واداشت. چه آن که ترسید از اختلاف مردم شام و عراق از حیث حروف قراءات آشوبی برخیزد و قبل از این عمل، نسخه های مختلف مصاحف بر اساس حروف هفتگانه ای که قرآن طبق آنها نازل شده بود به قراءات گوناگون قرائت می شد.^۲

مصونیت کامل قرآن از «تحریف»

در گذشته ضمن بحث راجع به جمع آوری قرآن در حیات پیغمبر اکرم ﷺ به موضوع مصونیت قرآن از تحریف نیز اشاره ای شد که به موجب حکم عقل، این مطلب مسلم به نظر می رسد که قرآن کریم با آن موقعیت عظیم که در میان مسلمانان صدر اسلام

۱- مقدمه ی تفسیرالبیان، ص ۱۷۱.

۲- جمله ی اخیر اشاره به احادیث غیر مقبوله ای است که از طریق اهل تسنن نقل شده است دائر بر این که قرآن به حروف هفتگانه نازل شده و طبعاً اختلاف در قرائت نیز از جانب خدا تجویز گردیده است. ولی این روایات از نظر شیعه مردود است و نزول قرآن به حروف هفتگانه معنای صحیحی ندارد و طبق حدیث از امام باقر و امام صادق علیه السلام: «إِنَّ الْقُرْآنَ وَاحِدٌ نَزَلَ مِنْ عِنْدِ وَاحِدٍ عَلَى حَرْفٍ وَاحِدٍ وَلَكِنَّ الْاِخْتِلَافَ يَجْبِي مِنْ قِبَلِ الرُّوَاةِ». (مقدمه تفسیرالبیان، ص ۱۲۳). یعنی: قرآن کتاب واحدی است که به حرف واحد از جانب خدای واحد نازل شده است و اختلاف در [قراءت] از ناحیه ی روایت کنندگان ناشی می شود. علاقه مندان به تحقیق کامل مطلب و اطلاع از چگونگی آن احادیث به مقدمه تفسیر «البیان» از صفحه ی ۱۹ تا ۱۳۵ و تفسیر «آلاء الرحمن» صفحات ۳۰ تا ۳۲ و «القرآن کریم و روایات المدرستین» تألیف علامه عسکری دام ظلّه مراجعه فرمایند.

داشته است و شدیداً مورد اهتمام شخص رسول الله ﷺ بوده و امت اسلامی از مرد و زن، پیر و جوان بر اثر ترغیب و تحریر فوق العاده مؤکد پیغمبر اکرم ﷺ با حرص و ولعی عجیب به تعلیم و تعلّم قرآن و حفظ کردن و استنساخ نمودن آیات و سوره‌های آن می‌پرداخته‌اند تا آنجا که شرف و سعادت دنیوی و اخروی خود را در هر چه بیشتر اُنس با قرآن داشتن می‌دانسته‌اند. چنان که عالم ربّانی مرحوم بلاغی (رض) می‌گوید:

(...وَ كَانَ شِعَارُ الْإِسْلَامِ وَ سِمَةُ الْمُسْلِمِ حِينَئِذٍ هُوَ التَّجَمُّلُ وَ التَّكَمُّلُ بِحِفْظِ مَا يَنْزِلُ مِنَ الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ لِكَيْ يَتَبَصَّرَ بِحُجَجِهِ وَ يَتَنَوَّرَ بِمَعَارِفِهِ وَ شَرَائِعِهِ وَ أَخْلَاقِهِ الْفَاضِلَةِ... فَاتَّخَذَ الْمُسْلِمُونَ تِلَاوَتَهُ لَهُمْ حُجَّةَ الدَّعْوَةِ وَ مُعْجِزَ الْبَلَاغَةِ وَ لِسَانَ الْعِبَادَةِ لِلَّهِ وَ لَهْجَةً ذِكْرِهِ وَ تَرْجُمَانَ مُنَاجَاتِهِ وَ أَنْيَسَ الْخُلُوعِ وَ تَرْوِيحِ النَّفْسِ وَ دَرَسًا لِلْكَمَالِ وَ تَمْرِينًا فِي التَّهْذِيبِ وَ سُلْمًا لِلتَّرَقِّيِّ وَ تَدْرِبًا فِي التَّمَدُّنِ...)^۱

آن روز شعار اسلام و نشان مسلمان، تجمّل و آراستگی به حفظ آیات قرآن بود [میزان جمال و کمال یک مسلمان مقدار محفوظات او از سوره‌ها و آیات قرآن شناخته می‌شد] تا از طریق حُجَج و براهین آن، بینایی یافته و جانش به نور معارف و اخلاق و شرایع وحی خدا منور گردد... آری تلاوت قرآن برای مسلمانان در عین این که نشان اعجاز در بلاغت و برهان صدق نبوت پیغمبرشان بود، مع الوصف لسان ذکر و عبادت و ترجمان مناجات قلبشان با خالق مهربان نیز همان تلاوت آیات قرآن بود. قرآن، هم آنیس خلوتشان بود و هم مایه‌ی شادی و نشاط بخش روحشان و هم درس کمال نفس بود و هم وسیله‌ی تهذیب روان. علاوه‌ی بر تمام اینها قرآن در زندگی مادی مسلمانان نیز نردبان ترقی همه‌جانبه‌ی آنان به حساب می‌آمد و معیار شناسایی رمز تمدّن و ورزیدگی در تدبیر امور و سیاست امت می‌گردید.

آری با این شرایط و اوضاع و احوال کاملاً استثنایی و اعجاب‌انگیز قرآن در میان مسلمانان صدر اسلام از نظر عقل سلیم محال می‌نماید که در فاصله‌ی مدّت کوتاهی بعد از

۱- تفسیر آلاء الرحمن، ص ۱۷.

وفات پیغمبر اکرم ﷺ دست تحریف از ناحیه دشمنان، به سوی این کتاب عزیز و کریم گشوده گردد و از آن صحیفه‌ی الهیه آیاتی یا احیاناً سوره‌هایی بردارند! و مع الوصف اُمّت اسلامی با آن علاقه‌مندی و دلبستگی تامّ و شیفتگی خاصی که به کتاب شرف و سعادت خود داشته‌اند از این خیانت بسیار بزرگ و ننگ‌آور، مَطَّلَع نگردند و یا مَطَّلَع بشوند اما عموماً سکوت کرده و لب به اعتراض نگشایند. حاشا و کلاً.

سرّ جانفشانی برای حفظ یک حرف قرآن

هنگامی که عثمان خواست مصاحف و نسخه‌های قرآن را بنویسد، تصمیم گرفتند حرف «واو» را که در سوره‌ی براءت و در آیه‌ی ۳۴ واقع شده است حذف کنند (والَّذین یکنزون الذّهب و الفضة...) ابی بن کعب از اصحاب رسول خدا ﷺ گفت: (لَتُدْحَقَّنَهَا أَوْ لَا ضَعْنَ سِيفِي عَلَى عَاتِقِي) حتماً بایستی آن را به آیه ملحق نمایید وگرنه یقین بدانید که من شمشیرم را بر شانه‌ام خواهم گذاشت^۱ (کنایه از اینکه تا حدّ دادن جان در این راه ایستادگی خواهم نمود) پس آنان به ناچار «واو» را به آیه ملحق نمودند.^۲

و هم منقول است که خلیفه‌ی دوّم در زمان خلافت خود روزی جمله‌ی «و الذّین اتبعوهم باحسان» را در آیه‌ی ۱۰۰ سوره‌ی توبه بدون «واو» عطف خواند، با وی به مقام مخاصمه برآمدند تا بالاخره خلیفه را وادار کردند که با «واو» بخواند.^۳

این دو جریان نشان می‌دهد که چگونه مسلمانان دقیقاً مراقب و محافظ کامل قرآن بوده‌اند و تمام کلمات و حروف قرآن طوری تحت نظر آنان مضبوط و محفوظ بوده است که وقتی دستگاه حاکمه می‌خواهد روی یک نظر فاسدی یک حرف «واو» از قرآن بردارد شدیداً مورد حمله و اعتراض مسلمانان واقع می‌شود تا آنجا که جدّاً تهدید به شمشیر و قتل و خونریزی می‌گردد.

۱- تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۱۲۷.

۲- ظاهراً منظور آنها از اسقاط واو از این آیه بوده که این جمله (و الذّین یکنزون الذّهب و الفضة...) متصل به جمله‌ی قبل گردیده و مربوط به اهل کتاب که مذکور در صدر آیه است بشود و شامل حال مسلمین گنجهور نگردد تا عثمان و هواخواهان هر چقدر که خواستند از طلا و نقره گنجه‌ها بسازند و کسی نتواند به آنها اعتراضی بنماید و چنان مصرّ در این تصمیم خانانه‌ی خود بوده‌اند که ابی بن کعب ناچار ترک ملایمت کرده و سخن از شمشیر و قتال به میان آورده است.

۳- قرآن در اسلام، ص ۱۱۵.

رَسْمُ الْخَطِّ قرآن شاهدهی بر مصونیت قرآن از تحریف

یکی از شواهد روشن بر اینکه مسلمانان نهایت اهتمام به حفظ و صیانت قرآن از هرگونه تغییر و دگرگونی داشته‌اند موضوع ثابت ماندن رسم الخط قرآن است. یعنی صورت کلمات قرآن به همانگونه که کُتَب وحی و نویسندگان قرآن در عصر رسول خدا ﷺ نوشته‌اند در اعصار بعدی نیز عین همان شکل و صورت در نوشتن قرآن‌های متأخر محفوظ مانده و امت اسلامی تغییر آن را جایز ندانسته‌اند هر چند آن شکل از کتابت مخالف با قواعد معمول «خط» در عصر تکامل صنعت خط محسوب شده است و می‌شود. مثلاً می‌دانیم طبق رسم الخط معمول حرف «تاء» در آخر کلمه به صورت «ة» هاء مدور نوشته می‌شود: مانند: «رحمة» و «نعمه» و «مرضاة» و «امراة» و «بینة» و نظایر اینها. ولی در قرآن کریم می‌بینیم بسیاری از این قبیل کلمات در مواضع متعدّد با «تاء» کشیده «ت» نوشته شده است، مثل:

﴿فَانْظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَةِ اللَّهِ...﴾^۱

﴿...وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ...﴾^۲

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ...﴾^۳

﴿وَوَالَّتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتْ عَيْنٌ لِّي وَلَكَ...﴾^۴

﴿...فَهُمْ عَلَىٰ يَبِينٍ مِنْهُ...﴾^۵

و همچنین روی قاعده باید در صیغهی جمع مذکر ماضی بعد از «واو» الف نوشته شود و صیغهی مفرد مذکر بی الف باشد و حال آن که می‌بینیم در مواردی قرآن به عکس این قاعده نوشته شده است. از باب مثال:

﴿وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ...﴾^۶

﴿...وَ عَتَوْا عُتْوًا كَبِيرًا﴾^۷ ﴿...وَ بَاءٌ وَ يَغْضَبُ مِنَ اللَّهِ...﴾^۸

۱- سورهی روم، آیهی ۵۰ و سورههای بقره آیهی ۲۱۸ و اعراف آیهی ۵۶ و هود آیهی ۷۳ و...

۲- سورهی بقره، آیهی ۲۳۱ و سورههای آل عمران آیهی ۱۰۳ و مائده آیهی ۱۱ و...

۳- همان، آیهی ۲۰۷ و سورهی نساء آیهی ۱۱۴ و سورهی تحریم آیهی ۱ و...

۴- سورهی قصص، آیهی ۹.

۵- سورهی فاطر، آیهی ۴۰.

۶- سورهی سبأ، آیهی ۵.

۷- سورهی فرقان، آیهی ۲۱.

۸- سورهی بقره، آیهی ۶۱.

﴿...وَفَإِنْ فَأْ و...﴾؛^۱ ﴿...وَجَاءُ بِالْبَيِّنَاتِ...﴾؛^۲

در این آیات چنان که می بینیم واو جمع بدون الف نوشته شده، ولی در کلمه‌ی «يَدْعُو» که مفرد است واو با الف ضبط شده است: ﴿وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ...﴾؛^۳ و هکذا در کلمه‌ی «يعفو» در: ﴿...يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ...﴾؛^۴ و در بعض موارد در وسط کلمه الف اضافه شده است در صورتی که نیازی به آن نبوده چنان که در جمله‌ی «لَا أَذْبَحَنَّهُ» الف قبل از ذال اضافه شده است.

در دو مورد به جای یک مرکز یاء دو مرکز نهاده شده است و یا با یک الف زائد کتابت یافته: ﴿بِأَيِّكُمْ الْمَفْتُونُ﴾؛^۵ ﴿وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ﴾؛^۶ در یک جا کلمه‌ی «يَدْعُو» بدون این که جازم بر سرش باشد بدون «واو» نوشته شده است: ﴿وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ...﴾؛^۷ و کلمه‌ی «يُؤْتَى» بدون جازم، بدون «ياء» آمده است: ﴿...وَسَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا﴾؛^۸ و گاهی یک کلمه که در مواضع متعدد آمده است مختلف نوشته شده؛ مثلاً کلمه‌ی «اسم» که در همه جا با الف ضبط گردیده مانند آیه‌ی اوّل سوره‌ی علق (اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ)، در جمله‌ی بسم الله در رؤوس سوره‌ها و در آیه‌ی ۳۰ سوره‌ی نمل و ۴۱ سوره‌ی هود، بدون الف نوشته شده است.

کلمه‌ی «شیء» را که در همه جا با شین و یاء و همزه بدون الف نوشته‌اند در سوره‌ی کهف آیه‌ی ۲۳ با اضافه کردن یک الف بین شین و یاء به صورت «شَیْء» ضبط کرده‌اند؛ (وَلَا تَقُولَنَّ لِيْشَیْءٌ).

غرض این که مسلمانان چنان در حفظ جمیع خصوصیات قرآن عصر رسول ﷺ رعایت دقت و امانت را داشته‌اند که حتّی در مقام استنساخ و نوشتن «شکل» کلمات قرآن در اعصار متأخّر نیز تبعیت از شکل و صورت کلمات قرآن عصر پیامبر ﷺ را لازم

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۲۶.

۲- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۸۴.

۳- سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۲۵ و در همه جای قرآن کلمه‌ی «یدعوا» با الف است.

۴- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۱۵.

۵- سوره‌ی قلم، آیه‌ی ۶.

۶- سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۴۷.

۷- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۱۱.

۸- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۴۶.

دانسته و عین صورت کلمات آن قرآن را در قرآن‌های خود ضبط نموده‌اند. هر چند این عمل مخالفت با قانون خطّ متکامل عصری به حساب آمده است و می‌آید!

ولی آنان خواسته‌اند با این کار خود به آیندگان بفهمانند که قرآن عصر رسول خدا ﷺ با تمام خصوصیات و جزئیاتش در حفظ و صیانت کامل مسلمین بوده و کمترین تغییر و تحریف حتّی در طرز نوشتن کلمات آن، به آن راه نیافته است و عجیب آن که این رعایت دقّت در تبعیّت، در تلفّظ حروف و ادای حرکات الفاظ نیز عملی شده است. مثلاً در دو جا ضمیر «هاء» به جای کسره با ضمّه قرائت شده است: «عَلَيْهِ اللَّهُ»^۱ و «مَا أَنْسَانِيَهُ»^۲.

محقّق عالقدر آقای شعرانی (رحمه الله) پس از ارائه‌ی چندین مورد از قرآن که به تبعیّت از رسم الخطّ مخصوص قرآن صدر اوّل نوشته شده و حاکی از امانت و دقّت مسلمانان گذشته در صیانت قرآن است می‌فرماید: و بسیار جای تأسّف است که در قرآن‌های طبع ایران، از روی جهل و یا مسامحه مراعات این نکات را نمی‌نمایند و مسلمانان ممالک دیگر، آن را حمل بر عمد و عناد می‌کنند. نعوذ بالله^۳

آری شاید بعضی قرآن‌نویسان عصر ما پیش خود فکر کنند که آن قسمت از کلمات قرآن که برخلاف قواعد رسم الخطّ نوشته شده است در اثر بی‌اطلاعی قرآن‌نویسان سابق بوده و اکنون پیروی از آنها در نوشتن قرآن، صحیح نیست. بلکه امروز باید در استنساخ قرآن، متابعت از اصول و آداب رسم الخطّ متکامل عصری نمود تا در واقع تصحیح اغلاط خطّی قرآن‌های سابق به عمل آمده و در نتیجه مایه‌ی آبرومندی قرآن در نزد خط‌شناسان باشد.

در صورتی که اینان مصلحت اقوای ابقاء رسم الخطّ قرآن مخصوص صدر اوّل را که شهادت روشن بر صیانت قرآن از تحریف است نادیده گرفته‌اند و در حقیقت مصلحت فوق‌العاده بزرگی را فدای مصلحت بسیار کوچک و ناچیزی کرده‌اند و بدون توجّه یک شاهد گویای بر عدم تحریف را به آسانی از دست داده‌اند.

ابن خلدون (مورّخ و فیلسوف شهیر) در این باب می‌گوید: چون خطّ عربی در صدر اوّل اسلام به سبب دور بودن قوم عرب از صنایع و مبتدی بودنشان در تمدّن به مرحله‌ی

۱- سوره‌ی فتح، آیه‌ی ۱۰.

۲- سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۶۳.

۳- راه سعادت، ص ۲۸.

اتقان و صحت کامل نرسیده بود، طبعاً در نوشتن قرآن که به تصدی اصحاب رسول اکرم ﷺ صورت می گرفت، اصول و قواعد خطّ چنان که باید رعایت نمی گردید. اما متأخرین اگرچه با آداب و قواعد خطّ آشنا بودند، ولی آنها هم به منظور تبرک جستن به رسم الخطّ اصحاب رسول ﷺ از همان قرآن مکتوب صدر اوّل تبعیت نموده و قرآن‌ها را به همان صورت معهود نوشته‌اند. بنابراین، تو نیز از آنان پیروی نما و عالمان خطّ را هم به مواضع اختصاصی رسم الخطّ قرآن متنبّه ساز و هرگز به گفته‌ی بعضی بی‌خبران از جریان کار اعتنا مکن که می‌گویند:

عرب صدر اوّل نیز در صناعت خطّ در حدّ کمال و اتقان بوده‌اند و اگر در قرآن شریف کلماتی دیده می‌شود که ظاهراً مخالف با اصول کامل خط نوشته شده است، برای این است که آنها خواسته‌اند از این طریق اشاره به اسرار و لطائفی نموده باشند.

مثلاً در جمله‌ی «لَا أَدْبَحُهَا» که الفی در وسط اضافه کرده‌اند برای فهماندن این مطلب بوده که ذبح واقع نشده است و همچنین زیاد کردن یاء در «بِأَيِّدٍ» برای دلالت بر کمال قدرت ربّانیه بوده است و هکذا از این قبیل توجیهات که هیچگونه دلیلی بر اثبات آن ندارند، جز این که به زعم خود می‌خواهند مسلمانان صدر اوّل را از توهّم نقص در خط‌نویسی تنزیه نمایند. در صورتی که اصلاً موضوع خطّ در حدّ ذات خود کمالی نیست که نبود آن در جوهر ذات انسان یا دین و صفاتش موجب نقصی گردد. بلکه خطّ در حقیقت یکی از صنایع و وسایل زندگی اجتماعی است که برای ایجاد ارتباط تعاونی و اظهار ما فی الضّمائر افراد در مجتمع به کار برده می‌شود و طبیعی است که وسایل زندگی بر حسب اختلاف اعتبارها و قراردادهای اجتماعی، متفاوت بوده و به موازات تغییر شرایط حیات تبعاً متغیر می‌گردند.^۱

خلاصه آن که قرآن صدر اوّل مطابق رسم الخطّ معمول آن زمان نوشته شده است و نویسندگان قرآن‌های اعصار بعدی نیز صرفاً برای متابعت از کُتّاب وحی و به منظور حفظ صورت قرآن عصر رسول خدا ﷺ تغییری در رسم و کتابت آن نداده‌اند و در نتیجه برای قرآن، رسم الخطّ مخصوصی به وجود آمده است و این رسم الخطّ برای همیشه باید در میان امت اسلامی

۱- شرح نهج البلاغه‌ی خویی، ج ۱۶، ص ۲۷۴، نقل از فصل ۳۰، باب ۵، از مقدّمه‌ی ابن خلدون با ترجمه و تلخیص از نگارنده.

درباره‌ی کتابت خصوص قرآن محفوظ بماند تا هم دلیلی متقن بر امانت دقیق مسلمانان و پاسداران قرآن در حفظ و صیانت این کتاب عزیز باشد و هم شاهدی روشن بر مصونیت آن صحیفه‌ی آسمانی از مطلق آفت تحریف الی الابد در دست جامعه‌ی مسلمین باقی بماند.

تفاوت نوع خط بی تأثیر در موضوع ابقاء اصل خط

شاید در اینجا توجه دادن به نکته‌ای لازم باشد و آن این که رسم الخط معمول در بین مردم حجاز در عصر بعثت هر چه بوده است (از خط کوفی یا خط نَشَخ) از نظر مطلب مورد بحث ما که محفوظ ماندن خط قرآن از صدر اوّل اسلام است فرقی نمی‌کند.

یعنی فرضاً که خط معمول در زمان رسول خدا ﷺ خط کوفی بوده و قرآن نیز در آن زمان با آن خط نوشته شده است ولی قرآن‌های اعصار بعدی چنان که فعلاً هم مشهود و معمول در زمان ماست با خط نسخ استنساخ شده است و می‌شود.

در عین حال ما می‌گوییم این تفاوت در نوع خط تأثیری در موضوع ابقاء اصل خط که مربوط به ضبط و یا اسقاط بعض حروف و حرکات در نوشتن است نداشته و نخواهد داشت. بلکه همان صورت خط قرآن مکتوب به خط کوفی در همین قرآن‌های مکتوب به خط نسخ کنونی ثابت و باقی مانده و در آن تغییری داده نشده است.

از باب مثل کلمه‌ی «جاءو» به خط کوفی بدون «الف» و کلمه‌ی «يَدْعُوا» با الف نوشته شده در خط نسخ هم به همین صورت ضبط گردیده است و همچنین کلمه‌ی «شَائِءٍ» در آیه‌ی ۲۳ سوره‌ی کهف در قرآن به خط کوفی با الف زائده در وسط نوشته شده، در قرآن به خط نسخ نیز به همان نحو مکتوب گردیده است. هر چند نقش الف در خط کوفی با نقش آن در خط نسخ متفاوت باشد. زیرا این تفاوت در نقش حروف خللی در حفظ اصل حروف ایجاد نمی‌کند.

اما آیا خط معمول در عصر بعثت در میان مردم حجاز چه خطی بوده است به این قسمت از لغت‌نامه‌ی دهخدا توجه فرمایید: واقع آن است که خط کوفی و نبطی (یعنی خط نسخ) هر دو از اوایل اسلام معمول بوده و چنانکه گفته شد، کوفی را برای کتابت قرآن و امثال آن به کار می‌بردند و نبطی در مکاتبات رسمی استعمال می‌شد و ابن مقفله اصلاحاتی در خط نسخ نمود و آن را برای نوشتن قرآن شایسته و مناسب ساخت و به طور کلی دو خط

نسخ و کوفی در کتابت عربی معمول گشت.^۱

حال آیا انصافاً با یک چنین دقت در نظارت و شدت مراقبت مسلمین صدر اسلام درباره‌ی قرآن می‌شود باور کرد که عثمان بن عفّان مثلاً یا قبل از او، دیگران توانسته‌اند دخل و تصرفی در آن نموده و آیاتی یا سوره‌هایی از آن را حذف کرده و از بین ببرند، در حالی که بزرگان دین و زعمای امت اسلامی اصلاً نفهمند و یا بفهمند و دم نزنند؟ حاشا ثم حاشا که چنین افسانه‌ای مورد تصدیق عقل سلیم واقع شود.

شما ملاحظه می‌فرمایید اکنون در این زمان که مسلمانان از نظر ایمان و توجه به قرآن رو به ضعف و سستی بسیار رفته‌اند به طوری که می‌توان گفت در این شهر تهران که عاصمه‌ی مملکت قرآن است اگر کسانی پیدا شوند که حافظ تمام قرآن باشند کاملاً در اقلیتند و شاید از تعداد انگشت‌های دست تجاوز ننمایند.^۲

مع ذلک در همین عصر ضعف ایمان اگر در یک گوشه‌ی دنیا کوچکترین دخل و تصرفی در الفاظ قرآن بشود به طور حتم از همه جا صدای امت مسلمان و اتباع قرآن بلند می‌شود و اعتراضات و حملات شدید و محکم به مرتکب این جرم عظیم وارد می‌آورند.^۳ چه آن که تنها سند حیات و عزّ و شرف برای جامعه‌ی مسلمین در هر دو جهان قرآن است. لذا این کتاب عزیز از ناحیه‌ی مسلمانان جهان شدیداً مورد حفظ و مراقبت است تا بتوانند این ودیعه‌ی الهیه را بی هرگونه زیاده و نقصان به نسل بعد از خودشان بپارند و از این جهت رسالت خود را درباره‌ی وحی خدا به انجام رسانند و در نتیجه نسل بعدی یعنی فرزندان ما هیچ شکّ و تردیدی نخواهند داشت در این که قرآنی که به دست آنها رسیده است همان قرآنی است که در دست ما بوده است، همچنان که ما الآن هیچ شکّی نداریم در این که قرآنی که اکنون به دست ما است همان قرآنی است که در دست پدران ما بوده است و پدران ما هم مسلّم شکّی نداشته‌اند در این که قرآن آنها همان قرآن پدرانشان بوده است.

۱- لغت‌نامه‌ی دهخدا، حرف «خ» شماره‌ی ۶، ص ۶۲۱، ستون دوم و سوم. در تنظیم بحث مربوط به خط قرآن از کتاب راه سعادت تألیف آقای شعرانی (ره) ص ۲۶ و شرح نهج البلاغه‌ی خوبی، ج ۱۶، ص ۲۷۱ استفاده شده است.

۲- البته خدا را سپاسگزاریم که پس از انقلاب اسلامی ایران گرایش فوق‌العاده عظیمی به خصوص از طبقه‌ی نوجوان و جوان نسبت به حفظ و قرائت قرآن به وجود آمده است تا آنجا که بعضاً در مسابقات جهانی حائز رتبه‌ی اول شده‌اند.

۳- البته با کمال تأشّف معترفیم که بسیاری از مسلمانان زمان در مقابل تحریف حقایق قرآن و تخلف از قوانین آن سکوت مرگباری به خود گرفته‌اند و از این جهت در پیشگاه خدا شدیداً مسئول و نسبت به نسل آینده مسلماً مقصّر در ادای رسالت خود می‌باشند.

و همچنین نسلأ قبل نسل به عقب بر می گردیم و به طور قطع هر چه عقب تر برویم در زمان های پیش، ایمان مردم قوی تر بوده و توجه مسلمین به قرآن بیشتر و جدی تر بوده است تا برسیم به زمان امیرالمؤمنین علیه السلام و خلفای سه گانه و عصر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که حفاظ قرآن و قاریان قرآن فراوان بوده اند و کتاب خدا شدیداً مورد توجه و علاقه ی مسلمین از مرد و زن بوده است.

پس نتیجه این می شود که قرآن کریم به همین صورت و ترتیبی که اکنون در دست ماست به طور «تواتر»^۱ در هر عصری با حفظ و دقت تمام و مصونیت کامل از نسل سابق به نسل لاحق سپرده شده است تا امروز به دست ما رسیده است و ما اکنون هیچ شک و تردیدی نداریم در این که این قرآن موجود به طور قطع و مسلم همان قرآن نازل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد که بی هرگونه زیاده و نقصان عَصراً بَعْدَ عَصَرٍ و نسلأ بعد نسل متواتراً به دست ما رسیده است و همچنین ان شاء الله در حفظ خدایش خواهد ماند تا به دست ولی اعظم حق امام حجة بن الحسن علیه السلام به مرحله ی کامل اجرا و عمل درآید «اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَ اجْعَلْنَا مِنْ اتَّبَعَهُ».

مصونیت قرآن از تحریف با استناد به خود قرآن

علاوه بر جهات و موجبات عادی که به حکم عقل مصونیت قرآن را از تحریف ایجاب می نماید در خود قرآن نیز دلیل روشن بر مصونیت این کتاب عزیز از هرگونه خلل موجود است از جمله:

﴿...وَ إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ ۖ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾^۲

محققان [قرآن] کتابی است غالب [آجل از این که با شکست و زبونی روبه رو گشته و در برابر الحاد ملحدین به زانو درآید] باطل [به هرگونه که تصوّر شود] نه از پیش و نه از پس، راهی به آن نخواهد یافت. فرود آمده از جانب [خدای] حکیم حمید است.

۱- نقل متواتر نقلی است که کثرت و تعدّد افراد نقل کننده به حدی باشد که عادةً تجمّع و توافق آنها بر جعل یک مطلب بی اساس و خلاف واقع محال و غیر ممکن باشد و چنین نقلی طبعاً موجب قطع و یقین به مطلب منقول خواهد شد.

۲- سوره ی فصلت، آیات ۴۱ و ۴۲.

این آیهی شریفه **أَوَّلًا** قرآن را توصیف به «عزیز» کرده و از این راه اِشعار به این نموده است که این کتاب از جانب حق در مقامی منیع استقرار یافته و آن را هاله‌ای از عزّت و سطوت در برگرفته و قاهریت آن نسبت به تمام عوامل قهر و غلبه، از طرف خدای علیم قدیر تضمین شده است و ثانیاً با جمله‌ی «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ» تمام اقسام باطل (تباه گشتن و ضایع شدن) را از هر قبیل و تحت هر عنوان که باشد در جمیع زمان‌ها و اعصار از ساحت اقدس قرآن نفی کرده است که نه از ناحیه‌ی امت‌های گذشته و ادیان سالفه، قرآن محکوم به اِنْدِرَاس و اختلال می‌گردد و نه مردم عصر نزول و اعصار آتیه تا روز قیامت توانایی تخریب و تضییع قرآن را نسبت به شئون مختلف آن (از جنبه‌ی لفظی و معنوی) در خود خواهند یافت. چه آن که نفی در جمله‌ی «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ» به جنس و طبیعت «باطل» تعلّق گرفته است و آن نیز در جای خود ثابت شده است که افاده‌ی عموم می‌نماید.^۱

بنابراین به حکم آیه‌ی کریمه، الی الابد دست جسارت باطل کاران و بداندیشان از ساحت عزّ قرآن کوتاه خواهد بود و این نیز بدیهی است که تحریف کردن یعنی چیزی از الفاظ قرآن کاستن یا بر آن افزودن و به گونه‌ای در آن ایجاد نمودن، نوعی از انواع باطل (تباهی و ضیاع) است و باطل هم به جمیع انواع و اقسامش به موجب آیه‌ی کریمه و «عموم» مُسْتَفَاد از «ورود نفی بر طبیعت» که بیان شد از ساحت اقدس قرآن منفی است. پس عُرْوُض عارضه‌ی تحریف به ساحت اقدس قرآن، به مَنطُوق این آیه‌ی شریفه و عموم آن، منفی است و هم روشن است که تحریف کردن مصداقی از مصادیق غلبه و تسلّط یافتن بر قرآن است و این هرگز با وصف «عزیز» که کتاب در آیه‌ی شریفه متّصف به آن شده است نمی‌سازد. خلاصه آن که دست باطل تحریف از دامن عزّت قرآن برای همیشه کوتاه است.^۲

آیه‌ی دیگر:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۳

محقّقاً ما خود ذکر [قرآن] را نازل کرده‌ایم و قطعاً ما خود نگهدار آن می‌باشیم.

این آیه هم با موجبات تأکید متعدّد یعنی «انّ» و «لام» و جمله‌ی اسمیه، وعده‌ی حفظ

۱- رک به کتب اصول مانند قوانین و کفایة الاصول.

۲- مقدّمه‌ی تفسیرالبیان، ص ۱۴۶.

۳- سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۹.

و نگهداری قرآن را به طور قطع و مسلم داده است و کلمه‌ی «حفظ» هم چنان که می‌بینیم مطلق است. یعنی مقید به قیدی مخصوص و محدود به شأنی از شئون خاصه‌ی قرآن نمی‌باشد. بلکه به اطلاق خود تمام طرق و راه‌های گوناگون محافظت را از عادی و غیر عادی، حسّی و غیر حسّی، انسانی و الهی همه را شامل می‌شود و جمیع جهات و شئون مختلف قرآن را از اتقان مبانی و استحکام دلایل، قوّت انشاء سخن و استقامت منطق، نظام الفاظ و جمله‌بندی آیات و خلاصه هر چه که هست از جنبه‌های لفظی و معنوی که تحت عنوان «نَحْنُ نَزَّلْنَا» درآید، همه را «إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» در بر می‌گیرد و جملگی را از گزند هرگونه عامل تضییع و تباهی در امان نگه می‌دارد. مخصوصاً با توجه به این که با جمله‌ی محکم و مؤکّد «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ» پشتیبان قوی و خلل‌ناپذیر قرآن را نشان داده و با سه مرتبه تکرار ضمیر متکلم «أَنَا، نَحْنُ، نَزَّلْنَا» ذات اقدس لم یَزَلْ و لا یزال خود را به عنوان مُنَزَّل و فرو فرستنده و نازل کننده‌ی قرآن معرفی نموده است که قبلاً ریشه‌ی قرآن را بشناسید و قاهریت و غالبیت مطلقه‌ی او را در نظر بگیرید و آنگاه پی به موقعیت فوق‌العاده عظیم قرآن ببرید و ثانیاً با تعبیر از قرآن به عنوان «ذکر» آن هم به طور مطلق که مقید به هیچ قیدی نشده است، این حقیقت را می‌رساند که هدف حضرت حق، مبدأ علیم و حکیم (جلّ شأنه العزیز) از تنزیل این کتاب همانا یادآوری نمودن و راهنمایی کردن عالم انسان و تمام آدمیان است در جمیع عصرها و زمان‌ها به مطلق آنچه که در رسیدن به سعادت خالد و خوشبختی جاودان به آن نیازمند می‌باشند، از معارف و عقاید حقّه، اخلاق و سجّیات فاضله، احکام و تکالیف ثابته‌ی در تمام جوانب و جهات زندگی که تأمین کننده‌ی سعادت در هر دو جهان است.

بنابراین چنین کتاب «ذکر» آن هم از چنان فرستنده‌ی «علیم» و «قدیر» می‌بایست حاوی مطلق اسباب تذکر و یادآوری و جامع جمیع رموز ارشاد و هدایت در تمام زمان‌ها و دوران‌های حیات بشر نسبت به تمام طبقات انسان‌ها باشد و هم تا آخرین روز عمر انسان نیز از گزند جمیع حوادث که موجب در هم شکستن عنوان «ذکریت» آن می‌گردد، مصون و محفوظ بماند تا غرض از تنزیل آن تأمین گردد و حجّت خدا بر انسان تمام شود.^۱

و شکی نیست در این که احتمال راهیابی تحریف به قرآن یعنی کاستن یا افزودن بر

۱- در بیان دلالت آیه‌ی حفظ از تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۱۰۳ و ۱۰۸ و ۱۰۹ اقتباس شده است.

آیات و الفاظ آن، لطمه به اعتبار و حجّیت آن وارد می‌آورد و عنوان ذکریت آن را برای بشر متزلزل نموده و ارزش هدایت آن را از بین می‌برد و این پیداست که بر خلاف هدف و منظور از تنزیل قرآن بوده و به اصطلاح نقض غرض می‌باشد. لذا خداوند حکیم قدیر با تأکیدات بسیار وعده‌ی حفظ و صیانت مطلقه را نسبت به ذکر عظیم خود داده و محفوظیت و مصونیت همه جانبه‌ی این «کتاب عزیز» را در پناه عزّت و قدرت مطلقه‌اش تا روز قیامت اعلام فرموده است که: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾.

شگفت انگیز بودن مصونیت چهارده قرنه‌ی قرآن

به شهادت تاریخ قطعی اسلام از اوّل بعثت پیغمبر اکرم ﷺ و نزول نخستین آیه‌های قرآن، مبارزات پی گیر و دامنه‌دار دشمنان حق برای نابودی قرآن و خاموش ساختن نور اسلام شروع و آغاز گردید. مشرکین قریش و سپس یهود و نصاری و سرانجام منافقین یعنی دشمنان خطرناک داخلی و گرگ‌های در لباس چوپان، جملگی دست در دست هم داده و به ریشه کن نمودن قرآن پرداختند و چنان که می‌دانیم بعد از عثمان و انقضای دوران بسیار کوتاه امامت امام امیرالمؤمنین علیه السلام حکومت اسلامی به دست سرسخت‌ترین دشمنان قرآن افتاد.

بنی‌امیه آن دودمان کثیف سراسر رذالت و ناپاکی که در رأس آنها معاویه شیطان مجسم و یزید رجس نجس واقع شده بود، قریب نود سال در کوبیدن قرآن و هدم اساس اسلام تا آنجا که می‌توانستند اعمال نیرو نمودند و بعد از آن شجره‌ی خبیثه نوبت به بنی‌عبّاس رسید و آنان نیز از بنی‌امیه دست کمی در این باب نداشتند و در حدود پانصد سال برای در هم شکستن قدرت قرآن و عترت پیغمبر اکرم ﷺ به تمام قوا کوشیدند و همچنین در هر زمان نیروهای مخالف دین به طرق گوناگون حمله به قرآن آورده و همچون سحره‌ی فرعون به جنگ عصای موسی رفته‌اند. ولی چنان که می‌بینیم آن نیروهای ضدّ و مخالف بدون استثناء همه در هم شکسته و نابود گشته‌اند، در حالتی که کوچکترین نقص و خلل در پیکر قرآن به وجود نیامده است و حتّی آن همه قدرت‌های عظیم جهان نتوانسته‌اند، دست تعدّی به سوی یک جمله و یک حرف از قرآن دراز کرده و آن را تحریف یا از بین ببرند. در صورتی که به طور قطع و مسلّم، معاویه و دنباله‌روهای او تمام هم‌شان این بود که

قرآن را به طور کلی از میان بردارند و ریشه‌ی سیادت و عظمت پیغمبر اکرم ﷺ را بزنند. پس باید دید آیا چه قدرتی پشتیبان این کتاب بوده است و هست که در طول چهارده قرن روزگارهای پرماجرا با تمام آن طوفان‌های مُدْهَش و انقلابات بنیان‌کن و پیدایش مذاهب و فِرَق گوناگون در جامعه‌ی اسلامی و تسلط دشمنان خونخوار بی‌باک و به‌وجود آوردن دوران‌های سراسر فشار و تضییق و خفقان، چنان از دستبرد تغییر و تحریف و تصرف مصون و محفوظ مانده است که یک جمله بلکه یک حرفش دگرگون نگردیده و تحریف نشده است؟! آری آن قدرت همان قدرت لم یَزَلْ و لا یَزَال الهی است که می‌فرماید:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾؛

﴿وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾؛

شواهدی روشن بر عدم تحریف قرآن

به‌راستی اگر چنان بود که عثمان دست تحریف به سوی قرآن گشوده و اختلالی در آیات آن به‌وجود آورده بود، این عمل به طور حتم حربی بسیار قاطعی به دست مخالفین او می‌داد که علیه وی برخیزند و علی روؤس الاشهاد او را به باد انتقاد شدید گرفته و رُمی به خیانت بر اسلام و مسلمین بنمایند و از این رهگذر او را مستحقّ خلع از خلافت بدانند و حال آن که می‌بینیم آنچه که در عِدَادِ مَطَاعِنِ عثمان از زبان مخالفان صادر نشده است، همین موضوع تحریف قرآن است که احدی از انتقادکنندگان عثمان او را به جرم تحریف قرآن مورد ذمّ و نکوهش قرار نداده است.

حتّی در آن موقعی که از طرف مسلمانان در محاصره واقع شده بود و سرانجام منتهی به قتلش گردید، از همه جانب مردم به طعن و اعتراضات فراوان زبان گشوده بودند و انحرافات و کجروی‌ها و ناروایی‌های او را یک به یک تشریح می‌کردند و به سمع خودش و مردم می‌رسانیدند.

با این که موضوع جمع‌آوری نسخه‌های مختلف قرآن و تبدیل به نسخه‌ی واحد و سوزاندن سایر نُسخ را نیز به میان آورده‌اند، امّا در میان آن همه خرده‌گیری‌ها و اعتراضات و ذکر مطاعن و انواع غلطکاری‌ها به موضوع تحریف قرآن (که اگر بود اعظم و اَشْنَع از

تمام خیانت‌ها می‌بود) اشاره‌ای ننموده‌اند^۱ و همچنین می‌بینیم ابوذر (رحمه الله) آن صحابی بزرگوار پیغمبر اکرم ﷺ و آن شخصیت فوق‌العاده صریح الهجه و انقلابی که رسول خدا ﷺ درباره‌اش فرموده است:

(مَا أَظَلَّتِ الْخَضْرَاءُ وَلَا أَقَلَّتِ الْغُبَرَاءُ عَلَى ذِي لَهْجَةٍ أَصْدَقَ مِنْ أَبِي ذَرٍّ)^۲
آسمان سایه نیفکنده و زمین [بر دوش خود] حمل نکرده است راستگوتر از ابوذر را.

این مرد نهضت و انقلاب دینی، وقتی روش اسرافکارانه‌ی عثمان را در امر بیت‌المال مسلمین می‌دید که اموال عمومی مردم را به توده‌ای از شکم‌خوارگان بنی‌امیه اختصاص داده و از مال یتیمان و بیوه‌زنان برای خود و بستگانش گنج‌ها به‌وجود می‌آورد، نمی‌توانست این اجحاف و تعدی بر حقوق مسلمانان را ببیند و ساکت بنشیند، لذا در ملاء عام و حضور عموم مردم بیا می‌خواست و فریاد می‌کشید:

(بَشِّرْهُمْ الْكَانِزِينَ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ)؛

بشارت ده ثروت‌اندوزان را که محکوم به عذاب الیمند.

آیه‌ی قرآن مربوط به چپاولگران زراندوز را تلاوت می‌نمود و سرکوفتشان می‌داد که:

﴿...وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾^۳؛

...و کسانی که طلا و نقره می‌اندوزند و از آن گنج‌ها می‌سازند و آنها را در راه

خدا انفاق نمی‌کنند آنان را به عذابی دردناک بشارتشان بده.

این مرد مجاهد تا آنجا پافشاری در امر اعتراض بر خیانت به بیت‌المال مسلمین نمود که سرانجام محکوم به تبعید گردید و عاقبت در «ربذه» با وضعی تأثرانگیز از دنیا رفت.^۴
حال چنانچه عثمان تحریف قرآن نیز ننموده بود ابوذر (رضی الله عنه) حتماً ساکت نمی‌نشست و اعتراضی به مراتب شدیدتر از اعتراض بر خیانت مالی عثمان نسبت به خیانت

۱- ناسخ التواریخ، ج. ۲، خلفاء، ص. ۴۴۰ و الغدير، ج. ۸، ص. ۹۷ تا ۳۲۳.

۲- الغدير، ج. ۸، ص. ۳۱۲.

۳- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۳۴.

۴- الغدير، ج. ۸، ص. ۲۸۶ و ۲۹۲.

وی بر قرآن می نمود و حال آن که ابداً تاریخ صحیح اسلام این چنین اعتراضی را از آن مرد صریح اللهجه و انقلابی نشان نداده است.^۱

تقریر امام امیرالمؤمنین علیه السلام شاهی قوی بر مصونیت قرآن از تحریف

به شهادت تاریخ مسلم می دانیم بعد از عثمان، زمام حکومت اسلامی به دست امام امیرالمؤمنین علیه السلام افتاد و آن حضرت در مقام بسط عدل و احقاق حق و اجرای محض فرامین خدا چنان صراحت در قول و عمل به کار برد و هرگونه تعمیه و حق پوشی را زیر پا نهاد که روز دوم بیعت مردم با حضرتش، به مسجد آمده و در مجمع عمومی مردم به سخن ایستاد و برنامه‌ی حکومت عادلانه‌اش را اعلام کرد و ضمن بیاناتش با کمال صراحت بی هرگونه پرده پوشی ندا در داد:

(أَلَا إِنَّ كُلَّ قَطِيعَةٍ أَقْطَعَهَا عُثْمَانُ وَ كُلِّ مَالٍ أَعْطَاهُ مِنْ مَالِ اللَّهِ فَهُوَ مَرْذُودٌ فِي بَيْتِ الْمَالِ فَإِنَّ الْحَقَّ الْقَدِيمَ لَا يُبْطَلُهُ شَيْءٌ وَلَوْ وَجَدْتُهُ وَ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِ النِّسَاءَ وَ فُرِّقَ فِي الْبُلْدَانِ)؛^۲
(لَرَدَدْتُهُ إِلَىٰ حَالِهِ فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً وَ مَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْحَقُّ فَالْجَوْرُ عَلَيْهِ أَضْيَقُ)؛^۳

آگاه باشید هر قطعه از قطعات زمین که متعلق به عامه‌ی مسلمین بوده و عثمان آن را به کسی یا کسان معینی اختصاص داده است و هر مالی از مال خدا [اموال عمومی] را که به شخصی یا اشخاصی بخشیده است، همه باید پس گرفته شود و به بیت المال بازگردد؛ زیرا حق قدیم و گذشته را که ثابت است و مسلم، چیزی از بین نخواهد برد (به اصطلاح مشمول مرور زمان نمی گردد) به خدا سوگند (تا آنجا در احقاق حقوق و حفظ حدود ایستادگی خواهم کرد که حتی) اگر بیایم (و ببینیم) آن زمین‌ها و اموال عمومی را مهر و کابین زنانشان قرار داده‌اند و در شهرها توزیع نموده‌اند (یا با آنها کنیزکانی خریده‌اند)^۴ از آنان پس خواهم

۱- لازم است دانسته شود که جمع آوری مصاحف به دستور عثمان برای رفع اختلاف از قرائت در سال ۳۰ و وفات ابوذر (رض) در سال ۳۴ هجری بوده است. نسخ التواریخ، مج خلفاء، ص ۴۱۳ و ۴۱۹ و تتمه المنتهی، ص ۸.

۲- «و مُلْكٌ بِهٖ الْإِمَاءُ» نسخه.

۳- شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۶۹.

۴- عبارت نهج البلاغه چنین است: «و مُلْكٌ بِهٖ الْإِمَاءُ».

گرفت و به بیت‌المال باز خواهیم گردانید.

زیرا در بسط عدل و داد در اجتماع آدمیان ظرفیت و وسعتی است (که با تأمین حقوق و دفع مظالم می‌شود همه را راضی نگه داشت). آن کس که عدالت تأمین رضای او ننماید (بر اثر انحراف طبع و واژگونی فطرت، در حدّ خود نایستد و قانع به حق نگردد) و از عدل، فشار و دشواری احساس بنماید، مسلم این چنین فرد از ظلم و جور اجتماعی به فشار بیشتری خواهد افتاد و در رنج فروتنی خواهد بود.

کاملاً پیداست که نتیجه‌ی این صراحت در گفتار و مقاومت در عمل همان خواهد شد که تلاطم به دریای هوی و هوس ثروت‌اندوزان و ریاست‌طلبان افتاد، دسته‌بندی‌هایی علیه حکومت امام علیه‌السلام به وجود آمد، نطفه‌ی انقلابات و جنگ‌های مهیب داخلی از همان جا بسته شد، عمرو عاص نامه‌ای به معاویه نوشت:

(مَا كُنْتُ صَانِعاً فَاصْنَعْ، إِذْ قَشَرَكَ إِبْنُ أَبِيطَالٍ مِنْ كُلِّ مَالٍ تَمْلِكُهُ كَمَا تُقْشَرُ عَنِ الْعَصَالِحَا)؛^۱

هر کاری که از تو ساخته است انجام بده قبل از اینکه پسر ابیطالب پوست از تنت کنده و همچون عصایی که از پوست بیرونش می‌آورند، تو را از جمیع به دست آورده و اندوخته‌های بیرون کشیده و تهی‌دست سازد.

غرض این که آیا وجداناً می‌شود باور کرد که امام علیه‌السلام نسبت به چند قطعه زمین که از اموال عمومی مردم بوده و عثمان بدون حق آنها را به کسانی داده است، همان روز دوم حکومتش صریحاً در مجمع عمومی مردم ندا داده و عثمان را محکوم به جور و ستم بنماید و دستور ردّ اموال موّهویه و قَطایع عثمان را به بیت‌المال صادر بفرماید.

اما ابداً راجع به تحریف قرآن و خیانت به اساس دین مسلمانان که به طور یقین ظلمی است اَفَحَسَّ از ظلم به مستمندان و خیانتی است به مراتب اَفْظَح از خیانت به اموال مسلمانان سخنی نگوید و انتقادی ننماید و دستور برگرداندن آیات تحریف شده را به قرآن صادر نفرمایید؟! «لَا وَاللَّهِ ثُمَّ لَا وَاللَّهِ مَا هَكَذَا الظَّنُّ بِهِ وَلَا الْمَعْرُوفُ مِنْ عَذْلِهِ» چنین کاری هرگز ممکن نیست و هم چنین می‌بینیم آن حضرت در خطبه‌ی معروف به شفشقیّه که خطبه‌ی

۱- شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۷۰.

سوّم از حُطَب نهج البلاغه است، با بیانی کوبنده و قاطع به انتقاد از هر سه تن خلیفه‌ی ناحق پیشین پرداخته و یک به یک جهات عدم لیاقت و اهلیّت آنها را برای خلافت اسلامی به طرزی جالب و جامع تذکّر می‌دهد تا به شرح زندگی رسوا و ننگین سوّمین آنها می‌رسد با دو سه جمله‌ی کوتاه، آن متجاوز تبه‌کار را معرفی کرده و دوران حکومت شرم‌آور او را فقط در اشباع یک غریزه‌ی پست و منفور بهیمی خلاصه نموده و می‌گذرد، چنانکه می‌فرماید:

(إِلَىٰ أَنْ قَامَ ثَالِثُ الْقَوْمِ نَافِجاً حِضْنَيْهِ بَيْنَ نَثِيلِهِ وَ مُعْتَلِفِهِ وَ قَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ يَخْضِمُونَ مَالَ اللَّهِ خَضْمَ الْإِبِلِ نَبْتَةَ الرَّبِيعِ إِلَىٰ أَنْ انْتَكَتْ فَتُلَّهُ وَ أَجْهَرَ عَلَيْهِ عَمَلُهُ وَ كَبَتْ بِهِ بِطْنَتُهُ)؛^۱

تا آن که [پس از مرگ عُمر و تشکیل شورا به دستور وی] سوّمین آن گروه [عثمان] به پا خاست [مقام حکومت اسلامی را به ناحق متصدّی گشت] در حالتی که کارش شکم آکندن میان چراگاه و سرگین بود و بس [جز خوردن و سرگین ریختن مانند بهایم شکم‌خوار، هم دیگری نداشت و از نیل به حکومت هم چیز دیگری جز این نمی‌خواست]. خویشاوندان وی نیز با او به پا خاستند [در چپاول و غارتگری با وی هماهنگی نمودند] همچون شتری که علف بهاری را با تمام دهان می‌پیچد و می‌بلعد [دست به غارت اموال عمومی مردم گشودند] با حرص و آز تمام به خوردن مال خدا [بیت‌المال مسلمانان] پرداختند؛ تا آن که ریسمان تاییده‌اش باز شد و کردارش موجب سرعت در قتلش گردید و شکم خوارگی او را به نگونساری‌اش کشانید.

اینجا هم ملاحظه می‌فرمایید، امام علیه السلام اعظم خیانات وی را در تصدّی به ناحق مقام خلافت و تصرف جائزانه‌ی در اموال عمومی مردم و میل بیت‌المال مسلمین نشان داده است و ابداً کوچکترین اشاره‌ای به موضوع تحریف قرآن که اَشْنَع از جمیع اقسام خیانت در عالم اسلام است نفرموده است. در صورتی که اگر راستی این جرم عظیم (تحریف قرآن) از وی سرزده بود، امام علیه السلام به طور مسلّم آن را در رأس تمام جرایم و مثالب او با مسلمانان به میان می‌گذاشت و از این طریق او را خائن مسلّم به عالم اسلام و مسلمین

۱- شرح نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه ۳.

معرفی می‌فرمود. چه آنکه بدیهی است این جرم از تمام جرائم برای اثبات خیانت او و سرکوفت دادن هواخواهانش مؤثرتر و قاطع‌تر بود و دیگر راهی برای بهانه‌گیری معاویه و همدستان او و عَلم‌کنندگان «پیراهن عثمان» باقی نمی‌گذاشت و حال آن که می‌بینیم امام علی (ع) اصلاً در این زمینه کوچکترین سخنی نگفته است. پس ما از همین «سکوت» امام علی (ع) از انتقاد عثمان درباره‌ی تحریف قرآن و از تقریر و امضای آن حضرت درباره‌ی قرآن موجود در دست مسلمانان آن روز به طور قطع و یقین می‌فهمیم که ابداً دست تحریف به سوی قرآن عزیز دراز نشده است و قرآن امروز به همان جامعیت اولیه و دیروز خود در پناه و لطف و حمایت حضرت حق (عز و علا) محفوظ و باقی است.

آراء بزرگان شیعه در عدم تحریف قرآن

اینجا خالی از مناسبت نمی‌باشد که با نظریات جمعی از بزرگان علمای شیعه در مسأله‌ی عدم تحریف قرآن نیز آشنا شویم.

مرحوم شیخ صدوق (ره) در کتاب اعتقادات می‌فرماید:

(اعْتَقَدْنَا أَنَّ الْقُرْآنَ الَّذِي أَنْزَلَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ ﷺ هُوَ مَا بَيْنَ الدَّفَتَيْنِ وَ هُوَ مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ لَيْسَ بِأَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ - إِنْ قَالَ - وَ مَنْ نَسَبَ إِلَيْنَا إِنَّا نَقُولُ إِنَّهُ أَكْثَرُ مِنْ ذَلِكَ فَهُوَ كَاذِبٌ)؛^۱

اعتقاد ما [شیعه‌ی امامیه] این است قرآنی که خدا بر پیغمبر خود محمد ﷺ نازل فرموده است، همین قرآنی است که الآن در دست مردم است و بیش از این نبوده است و هر کس به ما [امامیه] نسبت دهد که ما به بیشتر از این بودن قرآن [کم شدن و تحریف شدن آن] معتقدیم، مسلماً دروغگو و کاذب است.

ملاحظه می‌فرمایید مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) که گفتارش نزد علمای شیعه فوق‌العاده وزین و معتبر است، مسأله‌ی عدم تحریف قرآن را از معتقدات شیعه‌ی امامیه شمرده است. یعنی این نه حساب نظر دادن یک فرد و ده فرد و صد فرد است، بلکه از مبانی اعتقادی شیعه و از موضوعات مسلم‌القبول در این مذهب است.

۱- اعتقادات صدوق، ص ۹۳.

شیخ الطائفه شیخ طوسی (رض) در اول تفسیر تبیان می فرماید:

(أَمَّا الْكَلَامُ فِي زِيَادَتِهِ وَنَقْصِهِ فَمِمَّا لَا يَلِيْقُ بِهِ أَيْضاً لَأَنَّ الزِّيَادَةَ فِيهِ مُجْمَعٌ عَلَى بُطْلَانِهَا وَالتَّنْقِصَانُ فَالظَّاهِرُ أَيْضاً مِنْ مَذْهَبِ الْمُسْلِمِينَ خِلَافُهُ)^۱
سخن در زیاد و کم شدن قرآن نیز سخنی است که لایق شأن قرآن نمی باشد.
چه آن که افزوده شدن بر آیات قرآن بالإجماع و الاتفاق باطل است و احدی نگفته است. و اما کم شدن از قرآن نیز، ظاهر مذهب و معتقد مسلمین خلاف آن است.

صاحب کشف الغطاء مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاء (رض) در بحث «قرآن» کتابش می گوید:

(لَا رَيْبَ أَنَّهُ مَحْفُوظٌ مِنَ التَّنْقِصَانِ بِحِفْظِ الْمَلِكِ الدِّيَّانِ كَمَا دَلَّ عَلَيْهِ صَرِيحُ الْقُرْآنِ وَاجْمَاعُ الْعُلَمَاءِ فِي كُلِّ زَمَانٍ وَ لَا عِبْرَةَ بِالتَّادِرِ)^۲
شکی نیست در این که قرآن به حفظ خدا محفوظ از نقصان است، چنان که صریح قرآن دلالت بر این دارد و در هر زمان نیز اجماع علماء، قائم بر این مطلب بوده است [قول به تحریف نادر است] و قول نادر خالی از اعتبار است.

و همچنین دیگر از بزرگان مانند شیخ مفید و سید مرتضی علم الهدی و طبرسی صاحب تفسیر مجمع البیان، فیض کاشانی، شیخ بهایی، قاضی نورالله تستری، شیخ محمدجواد بلاغی صاحب تفسیر آلاء الرحمن و نظایر این صاحب نظران محقق که برای رعایت اختصار از نقل کلامشان خودداری می شود. جویندگان به کتاب های خود این بزرگواران یا حداقل به تفسیر آلاء الرحمن^۳ و مقدمه ی تفسیر البیان^۴ و شرح نهج البلاغه ی خویی^۵ مراجعه فرمایند.

آیت الله سید ابوالقاسم خویی (رحمه الله) در مقدمه ی تفسیر البیان بعد از اشاره به اقوال بزرگان می فرماید:

۱- تفسیر آلاء الرحمن، ص ۲۵، نقل از تفسیر تبیان.

۲- همان، نقل از کشف الغطاء.

۳- ص ۲۵.

۴- ص ۱۳۸ و ۱۳۹.

۵- ج ۱۶، ص ۲۰۹ تا ۲۹۳.

(و جُمْلَةُ الْقَوْلِ أَنَّ الْمَشْهُورَ بَيْنَ عُلَمَاءِ الشَّيْعَةِ وَ مُحَقِّقِيهِمْ بَلِ الْمُتَسَالَمُ عَلَيْهِ يَنْتَهُمُ هُوَ الْقَوْلُ بِعَدَمِ التَّحْرِيفِ)؛^۱

خلاصه‌ی کلام آنکه مشهور بین علماء شیعه و محققین آنان، بلکه قول مورد قبول و تسالم در میانشان همانا قول به عدم تحریف است.

روایاتی که قائلین به تحریف، به آنها استدلال نموده‌اند.

البته بررسی و تحقیق دقیق آن روایات از طور کتاب ما خارج و نفع کثیری هم به حال اکثر خوانندگان ندارد، ولی از باب این که بحث در مسأله، خالی از اشاره‌ی به آن قبیل از روایات منقوله نیز نمانده باشد، توضیح مختصری داده و می‌گذریم و طالبین تحقیق کامل در اطراف آن روایات را به مقدمه‌ی تفسیرالبیان، صفحه‌ی ۱۷۵ ارجاع می‌نمایم.

آن مقداری که ما به طور اجمال در اینجا می‌توانیم اشاره کنیم این است که دسته‌ای از این روایات از نظر صاحب‌نظران در «علم رجال» از لحاظ سند و راویان خبر مخدوشند و به همین جهت دارای ارزش و اعتبار فنی در استدلال نمی‌باشند و دسته‌ی دیگر که شاید قسمت عمده‌ی روایات باب همانها باشند و صریحاً در آنها تعبیر به لفظ تحریف شده است خیلی روشن است که مراد از تحریف در آنها حمل آیات قرآن بر خلاف معانی مقصوده است و به عبارت دیگر تحریف در «معنی» است نه تحریف در «الفاظ» که مدّعیان قائلین به تحریف می‌باشد. حال از باب نمونه در این روایات تأمل فرمایید:

(عَنِ الصَّدُوقِ فِي الْخِصَالِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ جَابِرٍ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَلَاثَةٌ يَشْكُونَ: الْمُصْحَفُ وَالْمَسْجِدُ وَالْعِثْرَةُ. يَقُولُ الْمُصْحَفُ: يَا رَبِّ حَرِّقُونِي وَ مَرِّقُونِي وَ يَقُولُ الْمَسْجِدُ يَا رَبِّ عَطِّلُونِي وَ ضَيِّعُونِي وَ تَقُولُ الْعِثْرَةُ: يَا رَبِّ قَتَلُونَا وَ طَرَدُونَا وَ شَرَدُونَا...)^۲

صدوق [رحمه الله] در کتاب خصال از جابر نقل کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود: روز قیامت، سه چیز می‌آیند و شکایت می‌کنند: قرآن و مسجد و عثرت. قرآن می‌گوید پروردگارا! مرا تحریف کردند و پاره پاره‌ام

نمودند. مسجد می گوید ای پروردگار من! مرا تعطیل کرده و ضایع گذاشتند. عترت می گوید: پروردگار! ما را کشتند و از اجتماع خود طرد کرده و آواره مان ساختند.

(عَنِ الْكَلْبِيِّ وَ الصَّدُوقِ بِإِسْنَادِهِمَا عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُؤَيْدٍ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ فِي الْحَبْسِ كِتَاباً إِلَى أَنْ ذَكَرَ جَوَابَهُ عَلَيْهِ بِتَمَامِهِ وَ فِيهِ قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْ تُثْمِنُوا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ فَحَرَّفُوهُ وَ بَدَّلُوهُ؛^۱

به نقل کافی و صدوق، علی بن سُؤید می گوید: نامه ای به امام کاظم علیه السلام نوشتم، در موقعی که آن حضرت زندان بود [راوی جواب امام را تماماً نقل کرده تا اینجا می رسد که امام مرقوم فرموده اند] اَمْتُ، امین بر کتاب خدا دانسته شدند [امانت قرآن به آنها سپرده شد] پس آن را تحریف کرده و تبدیل نمودند.

در مناقب ابن شهر آشوب این جمله ضمن خطبه ای امام سیدالشهداء علیه السلام در روز عاشورا آمده است که به لشکر اعداء می فرمود:

(إِنَّمَا أَنْتُمْ مِنْ طَوَاغِيتِ الْأُمَّةِ وَ شُدَّادِ الْأَحْزَابِ وَ نَبَذَةِ الْكِتَابِ وَ نَفَثَةِ الشَّيْطَانِ وَ عُصْبَةِ الْآثَامِ وَ مُحَرِّفِي الْكِتَابِ وَ مُطْفِئِي الشُّنَنِ...)^۲

همانا، شما از سران گمراهان و طاغوت های امتید و دسته جات پراکنده و حزب های بی تار و پود. قانون شکنانی هستید که کتاب خدا را دور انداخته و پشت سر افکنده اید. اثر گیرندگان از دم شیطانید و قوی دستان در امر گناه. تحریف کنندگان کتاب خدايید و خاموش کنندگان چراغ سنت پیغمبر ﷺ.

تأمل در این روایات و نظایر آن به خوبی روشن می سازد که لفظ تحریف در اینگونه موارد، ظهور در این دارد که «معانی» مقصوده ای از قسمتی از آیات قرآن مورد تغییر و تبدیل و یا تعطیل واقع شده است، نه «الفاظ» آن.

یعنی یا طبق آن آیات عمل نکرده و احکام آن را متروک و مهجور ساخته اند و تعطیل نموده اند، چنان که از روایت اول همین معنی استفاده می شود و یا آن که الفاظ آن آیات را حمل بر خلاف معانی مقصود کرده و «غیر مراد» را به جای «مراد» خدا گرفته اند،

۱- مقدمه ای تفسیرالبیان، ص ۱۷۶.

۲- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۸ و تحف العقول، ص ۱۷۳، با انکی تفاوت.

هم چنان که روایت دوّم و سوّم مُفهِم همین معنای از تحریف است.

آری ریاست طلبان دنیا دوست، از در چنین تحریفی داخل شده و با تصرف در معنای لفظ «ولّی»^۱ و «أولی الامر»^۲ و «أهل البیت»^۳ و «مودّت فی القربی»^۴ و «أنفُسنا»^۵ و «الَّذین امنوا الَّذین یُقیمون الصّلاة وَ یُؤتُونَ الزّکوة وَ هُم راکعون»^۶ و «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتَاب»^۷ و دیگر آیاتی که مربوط به حقوق خاصّه و موقعیت ممتاز عترت و اهل بیت رسول ﷺ است، مرتکب «تحریف معنوی» در قرآن گردیدند و در نتیجه اولیای خدا و حجج الهیه را که از جانب خدا به زعامت و امامت امت تعیین شده بودند از مقام و منصب خاصّ به آن بزرگواران طرد کردند و راهزنان خائن را به جای راهنمایان امین نشانیدند و کار جامعه‌ی مسلمین و عائله‌ی انسان را به تباهی و بدبختی دامنه‌دار دردناک کشانیدند و گرنه بسیار روشن است که معاویه و یزید پلید و پیروان آن دو عنصر ناپاک از پسر زیاد و پسر سعد و دیگران، هرگز دست خیانتشان به الفاظ قرآن نرسیده و دخل و تصرفی در حروف و کلمات قرآن نکرده بودند، مع الوصف امام سیدالشهداء ﷺ آن گمراهان را به عنوان «مُحَرِّفِ الْکِتَاب» یعنی تحریف کنندگان قرآن وصف نموده و از این جهت توبیخشان فرموده است و این برای آن است که آن اغواشدگان معنای آیه‌ی «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۸ را تحریف کرده و آن را با یزید و ابن زیاد (علیهما اللّٰعنة) تطبیق نموده و حجّت و ولیّ خدا حضرت حسین ﷺ را به عنوان متخلّف از فرمان ولیّ زمان مهدورالدم دانستند و خون پاک آن عزیز خدا و یارانش را بی پروا به زمین ریختند. «اللّٰهُمَّ الْعَنَّهُمْ لَعْنًا وَبِیلاً وَ عَذِّبْهُمْ عَذَابًا أَلِیماً».

این روایت هم موید همین معنی است: ضمن نامه‌ای که امام باقر ﷺ به «سَعْدُ الْخَیْرِ»

مرقوم فرموده‌اند این جمله آمده است:

۱- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۵۵.

۲- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۵۹.

۳- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۳.

۴- سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۲۳.

۵- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۶۱.

۶- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۵۵.

۷- سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۴۳.

۸- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۵۹.

و كَانَ مِنْ نَبَذِهِمُ الْكِتَابَ أَنْ أَقَامُوا حُرُوفَهُ وَ حَرَّفُوا حُدُودَهُ، فَهُمْ يَرُؤُونَهُ
وَلَا يَرَعَوْنَهُ وَ الْجَهَالُ يُعْجِبُهُمْ حِفْظُهُمْ لِلرَّوَايَةِ وَ الْعُلَمَاءُ يَخْزَنُهُمْ تَرْكُهُمْ
لِلرَّعَايَةِ؛^۱

از [مصادیق] دور افکندن مردم قرآن را، این است که حروف [و الفاظ] آن را
به پا می دارند [و حفظ می کنند] و حدود [و احکام] آن را تحریف می نمایند
[بر وفق آن عمل نمی کنند] پس آنان آن [قرآن] را روایت می کنند، ولی
رعایت [احکام] آن نمی نمایند [در مقام عمل به احکام و دستوراتش بر
نمی آیند] نادانان [تنها] به حفظ روایت [نقل و قرائت الفاظ قرآن] دلخوش
می شوند و دانیان از ترک رعایت [تعطیل نمودن احکام قرآن] محزون بوده و
غم می خورند.

چنان که می بینیم امام علی (علیه السلام) در این بیان صریحاً تحریف قرآن را که به سبب آن مردم
جاهل ظالم را مستحقّ ذمّ و نکوهش شناخته است، مربوط به «حدود» قرآن می داند، نه به
«حروف و الفاظ» قرآن. بلکه می فرماید: (آن مردم نادان و ظالم در حقّ کتاب خدا) در حفظ
حروف و روایت الفاظ قرآن کوتاهی نکرده اند: «أَقَامُوا حُرُوفَهُ» حروف و الفاظ آن را به پا
داشته اند و حفظ کرده اند، امّا «حَرَّفُوا حُدُودَهُ» حدودش را تحریف کرده و احکامش را تعطیل
نموده اند. «فَهُمْ يَرُؤُونَهُ وَلَا يَرَعَوْنَهُ» آن را روایت می کنند و الفاظش را می خوانند، ولی رعایت
حقّ آن نمی نمایند و به دستوراتش عمل نمی کنند. از این آیه نیز این معنی استفاده می شود:

﴿...وَقَدْ كَانَ قَرِيبٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا
عَقَلُوهُ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ﴾^۲

...محققاً دسته ای از آنان [قوم یهود] چنین بودند که کلام خدا را می شنیدند و
سپس با آن که معنای آن را فهمیده بودند، آن را تحریف می نمودند در حالی
که خود می دانستند [که تحریف می کنند و عمداً غیر معنای مراد را به خدا
نسبت می دهند].

جمله‌ی «مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ» قرینه‌ی روشنی است بر این که مراد از تحریف در

۱- روضه‌ی کافی، ص ۵۲.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۷۵.

«يُحَرِّفُونَهُ» تغییر در معنی است که بعد از فهم و تعقل تغییرش می‌دهند. زیرا تعقل و فهمیدن مربوط به معنی است.

مرحوم طبرسی نیز ذیل همین آیه در بحث «اللغة» می‌گوید: «والتَّحْرِيفُ فِي الْكَلَامِ تَغْيِيرُ الْكَلَامِ عَنْ مَعْنَاهُ»^۱ تحریف در کلام به معنای تغییر دادن کلام از معنی می‌باشد و به همین معنی است در آیه‌ی:

﴿مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ...﴾^۲

کسانی از یهود هستند که کلمات را از محلّ و موضع خود تحریف می‌کنند...

و نیز آیه‌ی دیگر در سوره‌ی مائده:

﴿...يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ...﴾^۳

خلاصه آن که تحریف به این معنی (دگرگون ساختن معنای کلمات و جُمَل) در قرآن به طور مسلمّ واقع شده است. تمام بدعت‌گذاران در دین و به وجود‌آوردندگان مذهب‌های باطل و فرقه‌های گوناگون در اسلام از راه «تحریف معانی قرآن» و تفسیر و توجیه‌های نادرست و خلاف حق، روی کار آمده‌اند و خود را مصدّق قرآن و طرفدار واقعی کتاب خدا قلمداد کرده و نادانان و بی‌خبران را به ضلالت و گمراهی افکنده‌اند و آن دسته از روایاتی هم که صریحاً به لسان رسول خدا ﷺ یا ائمّه‌ی هدی علیهم‌السلام اسناد تحریف به قرآن داده و جمعی را به عنوان خیانت به اسلام و مسلمین محرفین کتاب معرفی فرموده‌اند اکثراً بلکه عموماً نظر به همین معنای از تحریف دارند و این معنا هم چنان که روشن است هیچ گونه ربط و مساسی با تحریف به آن معنی که قائلین به تحریف ادّعا می‌کنند (کم شدن آیاتی یا سوره‌هایی از قرآن) ندارد و اگر هم فرضاً روایت یا روایاتی به نظر برسد که ظاهر یا صریح در تحریف به معنای کم شدن الفاظ قرآن باشد و راه تضعیفی از لحاظ سند و راه توجیهی از لحاظ دلالت در دست ما نماند آنها را به سبب مخالفتشان با کتاب و سنت و اجماع مسلمین و حکم عقل سلیم - که در گذشته مشروحاً بیان شد - مردود شناخته و پردازش می‌نماییم. چه آن که این مطلب به طور مستفیض از معصومین علیهم‌السلام رسیده است

۱- تفسیر مجمع البیان.

۲- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۴۶.

۳- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۴۱.

که هر روایتی را مخالف با قرآن دیدید آن را به دیوار بکوبید و باطلش بدانید و از ما ندانید و قبولش ننمایید^۱ و از جمله این روایت است.

(قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِذَا جَاءَكُمْ عَنِّي حَدِيثٌ فَأَعْرِضُوهُ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ فَمَا وَافَقَهُ فَأَقْبَلُوهُ وَ مَا خَالَفَهُ فَأَضْرِبُوا بِهِ عَرَضَ الْحَائِطِ)^۲

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است وقتی از من حدیثی به شما رسید، آن را بر کتاب خدا عرضه کنید، پس آنچه را که با قرآن موافق شد بپذیرید و آنچه را که مخالف با قرآن در آمد به سینه‌ی دیوار بکوبید.

اما مسأله‌ی مصحف امام امیرالمؤمنین علیه السلام

از جمله مطالبی که شبهه‌ی تحریف را در پاره‌ای از اذهان تقویت می‌کند، داستان قرآنی است که امام امیرالمؤمنین علیه السلام آن را بعد از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به مسجد آورده و در مجمع عامه‌ی مسلمین از مهاجر و انصار اعلام فرمود که این قرآنی که به دست من است، تمام آنچه را که به رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده است در بردارد. ولی مردم (یعنی جمعی از آنان که هوای ریاست در سر داشتند) تن به قبول آن در نداده و گفتند: ما خود، دارای قرآن می‌باشیم و احتیاجی به قرآن تو نداریم. آن حضرت نیز از مردم اعراض نمود و قرآن خود را از دیگران برای همیشه مکتوم نگه داشت و دیگر آن را ظاهر نساخت.^۳

این جریان به خوبی نشان می‌دهد که قرآن امیرالمؤمنین علیه السلام با قرآن متداول در میان مردم مغایر بوده و اضافاتی داشته است که ملائم با وضع سیاست مردم آن روز نبوده است و گرنه امام علیه السلام چه داعی بر آوردن قرآن خود در میان مردم و گفتن آن سخن داشته است؟ وانگهی مردم چه داعی بر ردّ قرآن آن حضرت و نپذیرفتن آن داشته‌اند؟

پس، این آوردن و آن قبول ننمودن کاشف از تغایر بین دو قرآن بوده و طبعاً این را می‌رساند که قرآن امیرالمؤمنین علیه السلام دارای مطالبی بوده است که قرآن موجود در دست ما مسلمانان کنونی فاقد آن مطالب است. قهراً نتیجه این می‌شود که قرآن ما نسبت به قرآن امیرالمؤمنین علیه السلام کسری و نقصان دارد و همین نقصان کاشف از تحریف قرآن است.

۱- مقدمه‌ی تفسیر البیان، ص ۱۸۳.

۲- مقدمه‌ی تفسیر البیان و مقدمه‌ی تفسیر صافی.

۳- ملخصاً از احتجاج طبرسی نقل شده، ج ۱، ص ۱۰۷ و تفسیر صافی، مقدمه‌ی ششم.

آیا قرآن ما نسبت به قرآن امیرالمؤمنین علیه السلام نقصان دارد؟

آنچه را که بزرگان از اهل تحقیق آورده‌اند این است که می‌گویند: البته این مطلب به جای خود صحیح و درست است و مورد تسالم و قبول علماء شیعه و سنی است^۱ که امام امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله به جمع و تنظیم قرآن پرداخته است و قرآن جمع آورده‌ی آن حضرت نیز، هم از لحاظ ترتیب سُور با قرآن موجود و متداول در میان مردم مغایر بوده است و هم مشتمل بر مطالب و اضافاتی بوده که قرآن موجود در دست مردم واجد آن مطالب و اضافات نبوده است.

این مطالب به جای خود درست است و مسلم، ولی آنچه اثباتش محتاج به دلیل است و دلیلی هم بر اثبات آن نداریم، این است که از کجا بدانیم آن اضافات و مطالبی که مصحف امیرالمؤمنین علیه السلام داشته است از اجزاء و ابعاض قرآن بوده و از آن تحریف شده است؟ این مدعا را با چه دلیلی می‌توان اثبات کرد؟ اگر مُثَبِّتین، نظر به روایات وارده‌ی در باب دارند، آنچه که از تأمل در آن روایات (بنا به فرض صحت آنها) استفاده می‌شود بیش از این نیست که: اولاً ترتیب و تنظیم سوره‌های آن مصحف به ترتیب نزول بوده است، نه به ترتیب موجود در دست ما و ثانیاً مطالب اضافی آن، قسمتی مربوط به تفصیل جزئیات احکام و شرح و توضیح مجملات آیات و تمیز ناسخ از منسوخ بوده و در قسمت دیگر راجع به شأن نزول آیات و تصریح به اسامی اهل حق از ائمه‌ی معصومین علیهم السلام و ذم صریح از اهل باطل از منافقین و ملحدین (لعنة الله علیهم اجمعین) سخن به میان آمده است. اینک به عنوان نمونه در این روایات تأمل فرمایید:

ضمن بیاناتی که خود امام امیرالمؤمنین علیه السلام در مقام احتجاج با مرد زندیقی که راجع به امور متشابهه مربوط به قرآن سؤالاتی کرده است فرموده‌اند، این جمله آمده است:

(وَلَقَدْ أُخْضِرُوا الْكِتَابَ كَمُلًا مُّشْتَمِلًا عَلَى التَّأْوِيلِ وَالْمُحْكَمِ وَ
الْمُتَشَابِهِ وَالتَّاسِخِ وَ الْمُنْسُوخِ لَمْ يَسْقُطْ مِنْهُ حَرْفٌ أَلْفٌ وَلَا لَامٌ. فَلَمَّا
وَقَفُوا عَلَى مَا بَيَّنَّهُ اللَّهُ مِنْ أَسْمَاءِ أَهْلِ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ وَأَنَّ ذَلِكَ إِنْ أَظْهَرَ
نَقَضَ مَا عَهْدُوهُ، قَالُوا: لَا حَاجَةَ لَنَا فِيهِ نَحْنُ مُسْتَعْنُونَ عَنْهُ بِمَا عِنْدَنَا)؛^۲

۱- تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۱۱۲ و ۱۱۳ و مقدمه تفسیر البیان، ص ۱۷۳ و شرح نهج البلاغه‌ی خویی، ج ۱۶، ص ۲۶۴ و ۲۶۵.

۲- احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۳۸۳.

همانا به طور مسلم آن مردم به پیشگاه کتاب احضار گردیدند؛ کتابی که در حدّ تمام و کمال شامل بر تأویل و تنزیل، محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ بود، بی اینکه حرفی از آن، نه الف و نه لامی ساقط شده باشد، در دسترس آنان قرار گرفت. اما همین که آنان واقف شدند بر آنچه که خدا روشن کرده بود از اسامی اهل حق و باطل و دانستند که اگر آن کتاب [با تمام شرح و تفصیلاتش] در میان مردم برملا گردد، تمام قول و قرارهایی که آنها با هم داشته‌اند در هم خواهد ریخت [تار و پود رشته‌هایشان از هم خواهد گسیخت] این بود گفتند ما را حاجتی به این مصحف نمی‌باشد. ما خود دارای قرآنیم و از قرآن تو بی نیازیم.

و هم آن حضرت در مقام احتجاج با مهاجرین و انصار به طلحه می‌فرماید:

(يَا طَلْحَةُ إِنَّ كُلَّ آيَةٍ أَنْزَلَهَا اللَّهُ جَلَّ وَ عَلَا عَلَى مُحَمَّدٍ عِنْدِي بِإِمْلَاءِ رَسُولِ اللَّهِ وَ خَطَّ يَدِي وَ تَأْوِيلُ كُلِّ آيَةٍ أَنْزَلَهَا اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ عليه السلام وَ كُلُّ حَرَامٍ وَ حَلَالٍ أَوْحَدٌ أَوْ حُكْمٌ أَوْ شَيْءٌ تَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَكْتُوبٌ بِإِمْلَاءِ رَسُولِ اللَّهِ وَ خَطَّ يَدِي حَتَّى أَرَشَ الْخَدَشَ)؛^۱

ای طلحه، حقیقت آن که هر آیه‌ای که خداوند [جلّ و علا] بر محمد صلی الله علیه و آله نازل فرموده است به املاء رسول خدا و خطّ دست من، نزد من موجود است و تأویل هر آیه‌ای که خدا بر محمد نازل کرده است و هر حرام و حلالی یا حدّی یا حکمی یا هر چه که تا روز قیامت مورد احتیاج امت است حتی دیه‌ی یک خراش کوچک در بدن به املاء رسول خدا و خطّ دست من نوشته شده است.

(عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: لَوْ قُرِئَ الْقُرْآنُ كَمَا أَنْزَلَ لَأَلْفَيْتُنَا فِيهِ مُسَمِّينَ)؛^۲

امام صادق عليه السلام فرمود: اگر قرآن همچنان که نازل شده است قرائت می‌شد، هر آینه ما را می‌یافتی که نام برده شدگان در قرآنیم.

حاصل آن که ما از این روایات و نظایر آنها (به فرض صحّتشان) بیش از این نمی‌فهمیم که اضافاتی در مصحف امام عليه السلام بوده است و در قرآن ما نیست. اما این که آن اضافات از اجزاء قرآنی بوده است که به عنوان «معجزه» به رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده و لازم

۱- احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۳۲۳.

۲- تفسیر صافی، مقدمه‌ی ششم.

بوده است که به مردم ابلاغ شود و در دسترس عامه‌ی مردم قرار بگیرد و علی رؤوس الأشهاد خوانده شود، این مسلم نیست. چه آن که احتمال قوی نزدیک به یقین داده می‌شود که قسمتی از آنها بیانات خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان تفسیر و تبیین مجملات قرآن بسان احادیث قدسیه بوده است و قسمتی مربوط به بیان حقایق ثابت‌ه‌ی هستی که ریشه‌ی تعبیرات قرآنیّه و مشارئلیه به اشارات کتاب خدا و به اصطلاح تأویل آیات قرآن محسوب می‌گردد و احاطه‌ی به آن در انحصار خدا و راسخون در علم می‌باشد، در خلال آیات آمده است و یک قسمت هم راجع به مدح اولیای حق و ذمّ اعداء حق و تصریح به اسمائشان بوده است که هر چند این قسمت به عنوان تنزیل و ما أنزله الله و ما بینّه الله (به تعبیر روایات) از جانب خدا نازل شده است، ولی مع الوصف قرآن به معنای معهود و مصطلح نبوده است.

زیرا چنان نیست که هر چه از جانب خدا نازل شده است اسمش قرآن باشد^۱ و اسقاط آن، تحریف قرآن محسوب گردد، بلکه مطالب بسیاری هست که از سوی خدا به رسول مکرم صلی الله علیه و آله نازل شده است و معدلک قرآن نیست؛ مثلاً:

(قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: قَدْ نَزَلَ جِبْرِئِيلُ عليه السلام إِلَيَّ وَ قَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ رَبُّكَ يُفَرِّئُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ: كُلُّ سَاعَةٍ تَذْكُرُنِي فِيهَا فَهِيَ لَكَ عِنْدِي مَذْخَرَةٌ وَ كُلُّ سَاعَةٍ لَا تَذْكُرُنِي فِيهَا فَهِيَ مِنْكَ ضَايِعَةٌ)^۲

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: جبرئیل عليه السلام بر من نازل شد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می‌رساند و می‌گوید: هر آن ساعتی که در آن یاد من نمایی ذخیره‌ی تو نزد من خواهد بود و هر آن ساعتی که در آن یاد من ننمایی از دست رفت و ضایع خواهد شد.

(و رَوَى أَنَّهُ جَاءَ جِبْرِئِيلُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ عِشْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ وَ أَحِبِّ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مُفَارِقُهُ وَ اعْمَلْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مُجْزِيٌّ بِهِ وَ اعْلَمْ أَنَّ شَرَفَ الرَّجُلِ قِيَامُهُ بِاللَّيْلِ وَ عِزُّهُ اسْتِغْنَاءُهُ عَنِ النَّاسِ)^۳

روایت شده است که جبرئیل نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد، پس گفت: ای محمد،

۱- مقدمه‌ی تفسیرالبیان، ص ۱۷۴.

۲- ارشادالقلوب دیلمی، ص ۷۳.

۳- روضة الواعظین، ص ۵۶۲.

زنده بمان هر چه می خواهی که مسلماً خواهی مرد، دوست بدار هر چه را می خواهی که به طور حتم از او جدا خواهی شد، هر چه می خواهی بکن که محققاً جزای آن را خواهی دید و بدان که شرف مرد شب زنده داری او] برای عبادت] است و عزّت او بی نیازی وی از مردم است.

و همچنین مطالبی که در شب معراج از جانب حضرت حق جلّ و علا به رسول خدا ﷺ القا شده است به خطابات یا محمّد و یا احمد فراوان است و هیچ کدام از اینها قرآن نیست.^۱ پس باید دانسته شود که حقایق نازل شده‌ی از جانب خدا به عنوان وحی دو قسم است: یک قسم قرآن است که سند نبوّت رسول اکرم ﷺ می باشد و معجزه است و لازم التّبلغ به عامه‌ی ناس است.

قسم دیگر هم غیر قرآن است که جنبه‌ی اعجاز ندارد و لازمه‌ی التّبلغ به مردم نمی باشد. حال این مصحفی که اکنون در دست ماست جامع جمیع مطالبی است که به عنوان «وحی قرآنی» به رسول خدا ﷺ نازل شده است و طبق ادله‌ی گذشته کوچکترین دست تحریف به آن نرسیده و از هرگونه زیاده و نقصان محفوظ است و اما مصحفی که در دست امام امیرالمؤمنین علیّ بوده است و همچنان به دست ائمه‌ی اطهار علیهم السلام یکی بعد از دیگری رسیده و اکنون که در اختیار امام عصر علیّ قرار گرفته است، علاوه‌ی بر قرآن مشتمل بر اضافات غیر قرآنی هم می باشد که بنابراین نبوده است آن مصحف در دسترس عامه‌ی مردم قرار بگیرد و علی رؤوس الاشهاد خوانده شود. بلکه اگر گاهی بعضی از مطالب آن مصحف به گوش بعضی از خواصّ شیعه می رسید و به زبانشان جاری می شد از جانب ائمه‌ی دین علیهم السلام مأمور به خودداری از اظهار آن می گردیدند، چنان که منقول است:

(عَنْ سَالِمِ بْنِ سَلَمَةَ، قَالَ: قَرَأَ رَجُلٌ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنَا اسْتَمِعُ حُرُوفًا مِنَ الْقُرْآنِ لَيْسَ عَلَى مَا يَقْرَأُهَا النَّاسُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَفَّ عَنْ هَذِهِ الْقِرَاءَةِ إِقْرَأْ كَمَا يَقْرَأُ النَّاسُ حَتَّى يَقُومَ الْقَائِمُ، فَإِذَا قَامَ، قَرَأَ كِتَابَ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى حَدِّهِ وَ أَخْرَجَ الْمُصْحَفَ الَّذِي كَتَبَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ أَخْرَجَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى النَّاسِ حِينَ فَرَّغَ مِنْهُ وَ كَتَبَهُ فَقَالَ لَهُمْ: هَذَا كِتَابُ اللَّهِ

۱- ارشاد القلوب دلمی، الباب الرابع و الخمسون.

كَمَا أَنْزَلَهُ اللَّهُ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ قَدْ جَمَعْتُهُ بَيْنَ اللَّوْحَيْنِ. فَقَالُوا هُوَ ذَا عِنْدَنَا مُصْحَفٌ جَامِعٌ فِيهِ الْقُرْآنُ لَا حَاجَةَ لَنَا فَقَالَ: أَمَا وَاللَّهِ تَرَوْنَهُ بَعْدَ يَوْمِكُمْ هَذَا أَبَدًا إِنَّمَا كَانَ عَلَىَّ أَنْ أُخْبِرْكُمْ حِينَ جَمَعْتُهُ لِتَقْرَؤُوهُ؛^۱

سالم بن سلمه می گوید: مردی در حضور امام صادق علیه السلام حروفی از قرآن را قرائت کرد که بر وفق قرائت مردم نبود و من گوش می دادم. پس امام علیه السلام فرمود: خودداری کن از این قرائت، همچنان که مردم می خوانند بخوان، تا قائم بپا خیزد و آن موقع که او قیام کند کتاب خدا را بر حد خود قرائت خواهد نمود و ایشان مصحفی را که امام علی علیه السلام نوشته است بیرون آورد و فرمود: این را علی علیه السلام بعد از این که از نوشتنش فراغت یافت نزد مردم آورد و گفت: این کتاب خداست، آن چنان که خدا بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل فرموده است و من آن را بین دو لوح [دو قطعه و دو جلد] جمع آوری نموده ام. مردم گفتند: همین مصحف که نزد ماست جامع تمام قرآن است و احتیاجی به این مصحف [که تو آورده ای] نداریم. آنگاه علی علیهما السلام فرمود: هان به خدا قسم که دیگر این قرآن را بعد از امروز ابداً نخواهید دید. همانا بر من بود که از جمع آوری آن شما را باخبر سازم تا بخوانید آن را.

(عَنِ الْبَزْظِيِّ قَالَ دَفَعَ إِلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام مُصْحَفًا وَقَالَ لَا تَنْظُرَ فِيهِ فَفَتَحْتُهُ وَقَرَأْتُ فِيهِ لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَجَدْتُ فِيهِ اسْمَ سَبْعِينَ رَجُلًا مِنْ قُرَيْشٍ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ قَالَ فَبَعَثَ إِلَيَّ ابْعَثْ إِلَيَّ بِالْمُصْحَفِ)؛^۲

از بزظی نقل است که می گوید: [امام] ابوالحسن علیه السلام [ظاهراً مراد ابوالحسن الرضا علیه السلام است] مصحفی را به من داد و فرمود: در آن نگاه مکن. پس من آن را گشودم و در آن [سوره ی] «لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا»^۳ را قرائت کردم، پس یا قتم در آن [سوره] اسامی هفتاد مرد از قریش را به نام های خودشان و نام های پدرانشان. پس [امام علیه السلام کسی را] نزد من فرستاد که مصحف را به سوی من بفرست.

۱- تفسیر صافی، مقدمه ی ششم.

۲- کافی، ج ۲، ص ۶۳۱.

۳- سوره ی بینه.

هدف امیرالمؤمنین (علیه السلام) از عرضه کردن مصحف خود

با در نظر گرفتن این که مصحف امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) مشتمل بر قسمتی از اسرار و مطالب غیر قابل اظهار در میان عامه‌ی ناس بوده و به همین جهت بنا نبود در بین مردم ظاهر شود، طبعاً این سؤال پیش می‌آید که بنابراین منظور امام (علیه السلام) از آوردن آن مصحف به مجمع مسلمین و عرضه کردن آن بر توده‌ی جمعیت چه بوده است؟

در پاسخ گفته می‌شود طبق مستفاد از لسان روایات، آوردن امام (علیه السلام) مصحف خود را در مجمع عمومی مسلمین و عرضه نمودن آن بر مهاجر و انصار بعد از رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به منظور اتمام حجت بر امت اسلامی بوده است. چنان که طبرسی در «احتجاج» آورده است:

وقتی عمر به خلافت رسید، از امیرالمؤمنین (علیه السلام) تقاضا کرد آن قرآنی که در زمان ابوبکر آوردی، اکنون بیاور (هدفش این بود که آن اضافاتی را که در مصحف امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) هست و مضر به سیاست آنهاست از آن بردارد) امام (علیه السلام) فرمود:

(هَيْهَاتَ لَيْسَ إِلَيَّ ذَلِكَ سَبِيلٌ، إِنَّمَا جِئْتُ بِهِ إِلَيَّ أَبِي بَكْرٍ لَتَقُومَ الْحُجَّةُ عَلَيْكُمْ وَ لَا تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ: إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ أَوْ تَقُولُوا مَا جِئْتَنَاهُ. إِنَّ الْقُرْآنَ الَّذِي عِنْدِي لَا يَمْسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ وَ الْأَوْصِيَاءُ مِنْ بَعْدِي؛ قَالَ عُمَرُ: فَهَلْ لِإِظْهَارِهِ وَقْتُ مَعْلُومٍ؟ فَقَالَ (علیه السلام): نَعَمْ، إِذَا قَامَ الْقَائِمُ مِنْ وَلَدِي يُظْهِرُهُ وَ يَحْمِلُ النَّاسَ عَلَيْهِ فَتَجْرِي السُّنَّةُ بِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ)؛^۱

چه به امر دور از واقعیتی می‌اندیشی. این عمل [آوردن آن مصحف میان مردم و دادن آن به دست شما] ناشدنی است. این که من آن را نزد ابوبکر آوردم، برای این بود که حجت بر شما تمام گردد و روز قیامت نگویید ما نسبت به این جریان اصلاً در حال غفلت بودیم یا نگویید تو آن را نزد ما نیاوردی. حقیقت آن که قرآنی که نزد من است، جز پاک شدگان و اوصیای بعد از من می‌سازد با آن نخواهند داشت. عمر گفت: آیا برای ظاهر ساختن آن وقت معلومی

هست؟ امام علی^{علیه السلام} فرمود: آری، وقتی قائم از فرزندان من قیام کند آن را ظاهر می‌سازد و مردم را بر [عمل] به آن وامی‌دارد، پس سنت به سبب او صلوات الله علیه اجرا می‌گردد.

و اساساً ترویج مصحف امیرالمؤمنین علی^{علیه السلام} و اظهار آن در میان مردم با آن شرایط و محتویاتی که داشته است از تصریح به اسامی امامان علی^{علیه السلام} و قدح صریح مخالفین آن بزرگواران، گذشته از این که به صلاح اسلام و قرآن نبوده است (چنانکه شرح این مطلب بعد از این خواهد آمد ان شاء الله) با سیره پیغمبر اکرم ^{صلی الله علیه و آله} و خلق عظیم آن حضرت در رفتار با کافه‌ی مردم و تألیف قلوب مسلمانان سازگار نبوده است.^۱

خلاصه‌ی گفتار آن که مصحف امام امیرالمؤمنین علی^{علیه السلام} در عین حالی که هم از لحاظ «جمع و ترتیب سُور» مغایر با قرآن موجود در دست مسلمانان می‌باشد و هم در مطالب دیگر و اضافاتی را در بر دارد که قرآن موجود در دست ما آنها را فاقد است معذک دلیل بر این نمی‌باشد که قرآن موجود دارای آیات و سوره‌های دیگری بوده و تحریف شده است.

خیر، این قرآن طبق ادله‌ای که در گذشته‌ی بحث آوردیم به همین ترتیبی که اکنون موجود است در زمان خود پیغمبر اکرم ^{صلی الله علیه و آله} جمع آوری گردیده و تنظیم شده است و تمام آنچه را هم که به عنوان «وحی قرآنی» بر رسول خدا ^{صلی الله علیه و آله} نازل شده است بی هرگونه زیاده و نقصان در بر دارد و کوچکترین تحریفی به آن راه نیافته است.

اما مصحف امام علی^{علیه السلام} هم ترتیبش به ترتیب نزول قرار داده شده است و هم علاوه بر قرآن مطالب دیگری را هم تنزیلاً و تأویلاً واجد است که به فرموده‌ی خودشان باید در پس پرده‌ی استتار بماند تا به دست ولی اعظم حق، امام حجة بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف آشکار گردد.

قرآن، به عین الفاظش سخن خداست.

اگرچه از بحث گذشته این مطلب به دست آمده است، ولی مع الوصف اینجا مجدداً توضیح بیشتری داده می‌شود: اعتقاد عموم مسلمانان به موجب خود آیات قرآن کریم این

۱- اقتباس از مقدمه‌ی تفسیرالبیان، ص ۱۷۴.

است که قرآن به عین الفاظش از جانب خداوند تعالی به وسیله‌ی جبرئیل امین علیه السلام بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده است، نه این که مانند احادیث قدسیه معانی از خدا و الفاظ از رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد. خیر، بلکه قرآن لفظاً و معنأً نازل شده‌ی از جانب خداست. تأمل در بسیاری از ظواهر آیات قرآن کریم، این مطلب را به خوبی روشن می‌سازد. حال از باب نمونه به این آیات توجه فرمایید:

﴿تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ...﴾^۱

این [آیات قرآن] آیات خداست که ما آن را سبیل حق [دور از هرگونه بطلان و خطا] بر تو تلاوت می‌کنیم...

بدیهی است که تلاوت تعلق به الفاظ می‌گیرد، نه به صرف معانی و آیه‌ی شریفه دلالت بر این دارد که الفاظ قرآن «مَتْلُو» و تلاوت شده‌ی خدا (یا پیک خدا) است بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که خدا «تالی» و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله «مَتْلُو عَلَیْهِ» است و قرآن نیز «مَتْلُو» یعنی تلاوت شده و خواندنی است.

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾^۲

به راستی که ما آن را [کتاب را] به صورت قرآن عربی نازل کرده‌ایم به این منظور که شما درک و تعقل نمایید.

کلمه‌ی «قرآن» چنان که تحقیقش گذشت مصدر است به معنای «قرائت» و قرائت نیز به گفته‌ی راغب در مفردات به معنای «ضمّ حروف و جمع کلمات» است و در اینجا مصدر به معنای اسم مفعول است؛ یعنی «مَقْرُوء» و «مَقْرُوء»، یعنی آنچه که شایسته‌ی قرائت است و خواندنی است و جمله‌ی «قُرْآنًا عَرَبِيًّا» به قاعده‌ی نحوی «حال» است برای ضمیر غائب در «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» که راجع به «کتاب» مذکور در آیه‌ی قبل می‌باشد.^۳

بنابراین مَدْلُول آیه این می‌شود که کتاب و وحی خدا حال نزولش بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به صورت «مَقْرُوءَت» و خواندنی بوده است (قُرْآنًا) و چون ناچار هر قرائت و خواندنی باید به یکی از زبان‌ها و لغات مأنوس در نزد بشر انجام پذیرد؛ لذا می‌فرماید:

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۰۸.

۲- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۲.

۳- تفسیر کشاف.

«عَرَبِيًّا»، یعنی این قرائت به زبان و لغت عربی تحقق یافته است.

ناگفته پیداست که «خواندنی» بودن و عربی بودن، صفت «لفظ» است نه صفت «معنی» چه آن که معنی تا در عالم معنی است حروف و کلماتی ندارد تا به صورت لغتی از لغات از عربی و غیر عربی درآید. ولی آنگاه که به عالم لفظ و عبارت تنزل یافت، قهراً مُلبَّس به لباس لغتی از لغات و زبانی از زبان‌های متداول در بین بشر خواهد گشت تا مُفْهِم معنی گردد.

نتیجه آن که ما از ظهور بسیار روشن آیه‌ی شریفه‌ی «أَنَا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا» به دست می‌آوریم که کتاب «مُنَزَّل» از جانب خدا در حال نزولش به «لباس الفاظ» خواندنی «عربی» درآمده و بر رسول اکرم ﷺ خوانده شده است تا آن حضرت نیز کلام خدا را برای دیگران بخواند و آنان را در مسیر درک و تعقل بیفکند.

نکته‌ی دیگری هم که می‌شود از این آیه به دست آورد این است که متّصف بودن قرآن به این دو صفت (سخن مستقیم خدا بودن و عربی بودن) در جامعیت قرآن نسبت به تمام اسرار و لطائف و هم قابل درک و تعقل بودنش برای بشر دخیل می‌باشد.

یعنی اگر بنا بود تنها معانی و مفاهیم قرآن بدون تَلَبُّس به لباس کلام از جانب خدا به قلب مبارک پیغمبر اکرم ﷺ القاء شود و سپس خود آن حضرت در مقام تعبیر برآمده و آن معانی وحی شده را به بیان خود در قالب الفاظ و عبارات درآورده و بر مردم بخواند (چنانکه احادیث قدسیه به این کیفیت است) و یا آن که به لغت دیگری غیر لغت عربی ترجمه گردد، لطمه به جامعیت قرآن وارد می‌آمد و بعضی از اسرار و لطائف آن در حال خفاء می‌ماند و از دسترس عقل و ادراک بشر خارج می‌شد. چنان که در آیه‌ی دیگر نیز می‌فرماید:

﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۝ وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ ۝﴾^۱

راستی که ما آن [کتاب] را قرآن عربی قرار داده‌ایم که شما درک و تعقل کنید و حقیقت این که آن [قرآن] در امّ الکتاب نزد ما بلند پایه و استوار است.

این آیه هم نشان می‌دهد که قرآن پیش از نزول به عالم «لفظ و عربیت» در عالم «امّ الكتاب» متّصف به صفت علیّ و حکیم بوده است. یعنی هم بلند مقام و اعلیٰ رتبه‌ای از درک بشر و هم به صورت اجمال و غیر «مُجَزّی» به سُور و آیات و حروف و جمل بوده است تا آن که به جُغل و عنایت پروردگار از آن مقام اَشْمَخ و اَعْلٰی تنزّل یافته و در صورت قرآن عربی یعنی الفاظ قرائت شونده‌ی در لغت عربی تجلّی کرده است تا برای درک و فهم آدمیان مهیا گردد.^۱

﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا...﴾^۲
و همچنان [که به انبیای سلف وحی کرده‌ایم] قرآن عربی را هم به تو [ای پیغمبر] وحی نموده‌ایم برای این که [اهل] مکه و آنان را که در اطراف آن هستند انذار نمایی...

این آیه هم دلالت بر این دارد که آنچه «ما یوحی» بوده و صورت وحی و القاء الهی به خود گرفته است قرآن عربی یعنی الفاظ مَقْرُوء در لغت عربی بوده است.
﴿إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ ۖ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ﴾^۳
حقیقت آنکه بر عهده‌ی ما است، جمع کردن قرآن و خواندن آن. پس وقتی ما آن را خواندیم، تو [ای پیغمبر] خواندن [ما] را تبعیت نما.

شاید بتوان گفت در میان آیات دالّه بر این مطلب، از همه روشن‌تر همین دو آیه‌ای است که از سوره‌ی قیامت در دست تفسیر ماست. زیرا: آیه‌ی کریمه‌ی اوّل به شرحی که قبلاً گذشت دلالت بر این دارد که خدای مَنَّان علاوه بر جمع و تدوین قرآن، موضوع قرائت و تنظیم حروف و کلمات آن را هم به عهده‌ی خود گرفته است و آیه‌ی دوّم نیز به طور واضح و کاملاً روشن نشان می‌دهد که قرائت پیغمبر اکرم ﷺ باید دنبال قرائت خدا واقع شود (فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ). پس از آن که ما آن را (به واسطه‌ی جبرئیل امین علیه السلام) خواندیم و از قرائت آن فارغ شدیم، تو ای پیغمبر) بعد از فراغت ما به قرائت آن پرداز و از قرائت ما تبعیت کن. اگرچه بعضی اتّباع در قرائت را به معنای «اتباع ذهنی» یعنی سکوت و

۱- اقتباس از تفسیرالمیزان، ج ۱۱، ص ۸۱ و ج ۱۸، ص ۸۶ و ۸۷.

۲- سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۷.

۳- سوره‌ی قیامت، آیات ۱۷ و ۱۸.

توجه تام به قرائت در حین نزول وحی گرفته‌اند.^۱

فرضاً این معنی را هم بپذیریم، باز دلالت بر قرائت خدا دارد که به رسول اکرم ﷺ دستور می‌دهد تو در حین نزول وحی و قرائت ما ساکت باش و لب به تلاوت قرآن مجنّبان و کاملاً فکر خود را به سخن و قرائت ما متوجه ساز. به هر حال از آیه‌ی شریفه این مطلب به خوبی فهمیده می‌شود که قرآن کریم از جانب خدا به واسطه‌ی جبرئیل علیّه السلام «مَقْرُوءاً» یعنی با الفاظ قرائت شونده و خواندنی به رسول خدا ﷺ نازل شده است وَ هُوَ الْمَطْلُوبُ وَاللَّهُ الْحَمْد.

درک مقاصد قرآن نیازمند به «بیان»

﴿ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ﴾^۲

سپس به طور مسلم، بر ماست بیان آن [قرآن].

در دو آیه‌ی پیشین فرموده است: ﴿إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ﴾ فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ؛ جمع قرآن و قرائت آن «به طور منظم و مؤلف» بر عهده‌ی ماست. پس تو (ای پیغمبر) بعد از قرائت ما، از قرائت ما تبعیت کن و اینک در این آیه با لفظ «ثم» که دلالت بر «تراخی» و تأخّر در رتبه دارد، مرحله‌ی بیان قرآن را هم، پس از قرائت آن متکفل می‌شود که علاوه بر «جمع» و «قرائت» و «الفاظ» قرآن، «بیان مقاصد» آن نیز در کفالت ماست.

«راغب» می‌گوید:

(الْبَيَانُ: الْكَشْفُ عَنِ الشَّيْءِ)؛^۳ بیان، پرده‌برداری از چیز است.

شکی نیست در اینکه «بیان» و پرده‌برداری، در جایی صحیح است که «ابهام» و اجمالاً در کار باشد تا بر اثر «بیان» کشف یک حقیقت پنهان به عمل بیاید و اظهار یک معنای نهان صورت بگیرد و گرنه بدیهی است که بیان مبین تحصیل حاصل است و لغویت آن بسیار روشن و دور از راه و رسم حکیمان است.

بنابراین واقع شدن جمله‌ی ﴿ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ﴾ بعد از جمله‌ی ﴿إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ﴾ این حقیقت را به خوبی نشان می‌دهد که قرآن (اجمالاً) مشتمل بر یک سلسله «معانی» پنهان از ظواهر الفاظ می‌باشد و الفاظ قرآن در مقام دلالت بر آن «معانی» دارای نوعی «ابهام»

۱- تفسیر المیزان، ذیل همین آیه.

۲- سوره‌ی قیامت، آیه‌ی ۱۹.

۳- مفردات، لغت «بان».

بوده و طبعاً درک و فهم آن نیازمند به «بیان» می‌گردد.

در اینکه بسیاری از آیات قرآنی، نسبت به بعض معارف عالیّه و حقایق مقصوده‌ای که خداوند حکیم از آن آیات اراده فرموده است، نوع ابهامی دارند تردیدی نیست. (البته رعایت ابهام در آیات قرآن نیز دارای حکمت و مصلحتی است که - ان شاء الله - ضمن نقل احادیث اشاره به آن خواهد شد) و شاهد روشن بر «مبهم» بودن آن قسمت از آیات همانا اختلاف مفسّرین در تفسیر و توضیح آن آیات می‌باشد که احیاناً در بعض موارد، تعداد وجوه یا اقوال مذکوره‌ی در تفسیر یک آیه و بعضاً در توضیح معنای «مراد» از یک کلمه از شماری «ده» می‌گذرد. مثلاً ممکن است از باب نمونه آیات ذیل ارائه شود که چون مشتمل بر «اجمال» و «ابهام» بوده‌اند قهراً مورد اختلاف آراء مفسّرین واقع شده‌اند:

۱- آیه‌ی «مُحْكَم» و «مُتَشَابِه» که به فرموده‌ی بعض محققین «در میان علمای اسلام، در معنای محکم و متشابه اختلاف عجیبی است و با تتبع اقوال می‌توان نزدیک به «بیست» قول در این مسأله پیدا کرد»^۱.

که آیا مقصود از «مُحْكَم» و «مُتَشَابِه» در قرآن چیست؟ و با آیات متشابه‌ی قرآن چه معامله‌ای باید کرد و همچنین در معنای «تأویل» اختلاف شدید دارند و با تتبع اقوال در «تأویل» ممکن است به بیشتر از «ده» قول برخورد. آیه‌ی شریفه این است:

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾^۲

او [خدا] است آن کسی که بر تو نازل کرده کتاب را که بعض آن، آیات محکمات است، آنها مادر کتابند و بعض دیگر متشابهات است. پس آنان که در دل‌هایشان کجی و انحراف [از حق] است، دنبال آن دسته‌ی از آیات که دارای تشابه است می‌روند [و از این عمل] غرض فتنه‌انگیزی [گمراه نمودن

۱- قرآن در اسلام، علامه طباطبائی، ص ۲۷.

۲- همان، ص ۳۳.

۳- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۷.

مردم دارند [و به زعم خود] طالب تأویل آن می‌باشند و حال آنکه نمی‌دانند تأویل آن را جز خدا و راسخین در علم [ثابت دلان در ایمان]، می‌گویند: ایمان آورده‌ایم به آن، تماماً [نازل شده‌ی] از جانب پروردگار ما است و پسند نمی‌پذیرد مگر خردمندان.

۲- آیه‌ی «عرض امانت»:

﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾؛^۱

حقیقت آنکه ما امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم، پس آنها اباء از حمل آنها نموده و از آن ترسیدند و انسان آن را حمل کرد، چه آنکه او بسیار ظالم و بسیار جاهل است.

وجوه کثیره‌ای که در توجیه امانت، عرض بر کوه‌ها و زمین و آسمان، اباء جمادات از حمل آن، حمل انسان آن را، تعلیل حمل امانت به ظلوم و جهول بودن انسان وارد شده است، دلالت روشنی بر «ابهام» معنای آیه‌ی شریفه از نظر تشخیص مراد دارد.

۳- آیه‌ی «اخذ ذریه» از ظهور بنی آدم:

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا...﴾؛^۲

[و یاد آور] آن وقتی را که گرفت [جدا کرد] پروردگار تو از فرزندان آدم از پشت‌هایشان، ذریه‌ی آنان [نسل آنان] را و آنها را شاهد بر خودشان قرار داد، آیا نیستم پروردگار شما؟ آری، دیدیم و شهود نمودیم...

این آیه هم، معرکه‌ی آراء مفسرین است و در تفسیرش گفتگوی فراوان دارند که «اخذ» «ذریه» از «ظهور» بنی آدم به چه معنی حمل می‌شود؟ و در چه عالمی از عوالم هستی صورت گرفته است؟ آیا مربوط به عالم «ذر» است چنانکه از روایات بسیار استفاده می‌شود یا خیر؟ و بر فرض ثبوت، آیا «عالم ذر» چه عالمی است و چگونه بوده است؟

۴- آیه‌ی «دابة الارض»:

۱- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۷۲.

۲- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۷۲.

﴿وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ
كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾^۱

و هنگامی که گفتار [حکم یا وعده‌ی خدا] بر آنها واقع شود [مسلم
گردد] بیرون می آوریم برای آنها جُنبنده‌ای را از زمین، تا سخن گوید با آنان،
که مردم به آیات ما یقین نمی کردند.

علامه طباطبایی ذیل همین آیه می فرماید:

(و لَا نَجِدُ فِي كَلَامِهِ تَعَالَى مَا يَصْلُحُ لِتَفْسِيرِ هَذِهِ الْآيَةِ وَ أَنَّ هَذِهِ الدَّابَّةُ
الَّتِي سَيَخْرِجُهَا لَهُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَتُكَلِّمُهُمْ، مَا هِيَ؟ وَ مَا صِفَتُهَا؟ وَ كَيْفَ
تَخْرُجُ؟ وَ مَاذَا تَتَكَلَّمُ بِهِ؟ بَلْ سِيَاقُ الْآيَةِ نِعْمَ الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّ الْقَصْدَ إِلَى
الِإِبْهَامِ فَهُوَ كَلَامٌ مَّرْمُوزٌ فِيهِ)^۲

خلاصه ترجمه آنکه: ما در قرآن نمی یابیم آیه‌ای را که مفسر این آیه باشد و کاملاً
ماهیت آن دابّه‌ای را که در آینده از زمین بیرون خواهد آمد و با مردم سخن خواهد گفت،
بیان کرده و روشن نماید آیا آن دابّه خودش چیست؟ و اوصافش کدام است و کیفیت
خروجش از زمین چگونه است و کلامی که خواهد گفت از چه نوع است؟ بلکه سیاق
آیه، خود دلیل خوبی است بر اینکه غرض، به کار بردن ابهام در سخن بوده است و لذا
آیه‌ی مبارکه‌ی «عَنْ قَصْدٍ» به صورت رمز القاء شده است و نتیجتاً کلامی «مبهم» و «مرموز»
فیه آمده است.

۵- ﴿وَ خُذْ بِيَدِكَ ضِعْفًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنُتْ...﴾^۳

و بگیر به دستت دسته‌ی گیاهی [یا شاخه‌ی درختی] را پس با آن بزنی و مخالفت
منما...

با عطف نظر به قبل و بعد آیه و دیگر آیات قرآن، پیداست که بدون رجوع به «بیان»
خارج از قرآن، معنای محصلی از این آیه به دست نمی آید.

۱- سوره‌ی نمل، آیه‌ی ۸۲.

۲- تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۴۳۴.

۳- سوره‌ی ص، آیه‌ی ۴۴.

۶- ﴿وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا...﴾^۱

و سؤال کن [ای پیغمبر] از رسولان ما که قبل از تو فرستاده ایم...

اینکه پیغمبر اکرم ﷺ مأمور به سؤال از مرسلین و پیغمبران گذشته می شود، یعنی چه؟ و این پرسش چگونه و کی بوده و در کجا بوده است که جز با رجوع به «بیان» خارج از قرآن، روشن نمی شود.

۷- آیهی «اکمال الدین»:

﴿...الْيَوْمَ يَنْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا...﴾^۲

...امروز، آن کسانی که کفر ورزیده اند از [غلبه ی] دین شما مأیوس شدند. پس مترسید از آنان و از من بترسید. امروز، دین شما را برایتان کامل نمودم و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان دین برای شما پسندیدم... در اینکه آیا روز «یأس کفار» از دین مسلمین و روز «اکمال دین» و «اتمام نعمت» چه روزی است؟ و بر اثر چه کاری است؟ آیهی شریفه نسبت به إفاده ی آن «مبهم» است.

۸- آیهی «تبلیغ»:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ...﴾^۳

ای پیامبر، برسان آنچه را که بر تو نازل شده است از پروردگارت و اگر نکنی پس تبلیغ رسالت او ننموده ای و خدا تو را از [شر] مردم مصون داشته و در امان نگه می دارد...

آیا آنچه که به عنوان «ما أنزل إليك من ربك» در این آیه تعبیر شده و رسول خدا ﷺ جداً بالحن تهدید آمیز از جانب خداوند مأمور به تبلیغ آن گردیده است، آنچنان که ترک تبلیغ آن، موجب «بطلان رسالت» معرفی شده است، چه مطلبی است؟ روشن نمی باشد و آیهی شریفه نسبت به آن در حال «ابهام» است.

۱- سوره ی زخرف، آیه ی ۴۵.

۲- سوره ی مائده، آیه ی ۳.

۳- همان، آیه ی ۶۷.

۹- آیهی «ولایت»:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ﴾^۱

همانا ولی [صاحب اختیار] شما خداست و رسول او و کسانی که ایمان آورده‌اند، آنان که نماز را بپای می‌دارند و در حالی که رکوع کننده‌اند زکات می‌دهند [زکات را در حال رکوع نماز آدا می‌کنند].

در این آیه نیز آیا متصدی امر «ولایت» امت در «مرتبه‌ی سوّم» که با وصف «ایتاء زکات در حال رکوع نماز» ایماء و اشاره به او شده است، چه کسی است یا چه کسانی هستند، تعیین نگردیده و کاملاً پیدا است که «عمداً» در معرفی او «ابهام» به کار رفته است.

۱۰- آیهی «اولی الامر»:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ...﴾^۲

ای گروه اهل ایمان، خدا را اطاعت کنید و رسول را و صاحبان امر از خود را اطاعت نمایید...

مقصود از «اولی الامر» که اطاعتشان مانند اطاعت خدا و رسول بر امت اسلامی واجب است، چه کسانی هستند؟ در آیه «مبهم» آمده و تعیین نشده‌اند.

۱۱- آیهی «علم الکتاب»:

﴿وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسَتْ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾^۳

و کسانی که کافر شده‌اند می‌گویند: تو پیامبر نیستی. بگو کافی است که خدا و آن کسی که علم کتاب نزد اوست، شاهد میان من و شما باشند.

عنوان «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» از نظر مصداق «ابهام» دارد و تعیین آن محتاج به «بیان» خارج از قرآن است.

۱۲- ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَ

۱- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۵۵.

۲- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۵۹.

۳- سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۴۳.

مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ...»^۱

سپس وارث کتاب قرار دادیم آن کسانی را که برگزیدیم از میان بندگانمان. پس بعضی از آنان [بندگان ما] ظالم نسبت به خود می باشند و بعضی میانه رو بوده و برخی از آنها به اذن خدا پیشنان در [راه] خیرات و نیکی ها هستند... این آیه نیز از معارک آراء مفسرین است که علاوه بر معنای «جملی» آن، در معنای هر کدام از کلمات آیه ی شریفه احتمالاتی داده اند که بنا به فرموده ی علامه طباطبائی (صاحب تفسیر المیزان):

(لَوْ ضُرِبَتْ الْإِحْتِمَالَاتُ بَعْضُهَا فِي بَعْضٍ جَاوَزَ الْأَلْفَ)^۲

اگر احتمالات منقوله ی از مفسرین در این آیه ضرب در هم گردد، از هزار [احتمال] می گذرد.

و بالاخره آیا مقصود از کسانی که خدا آنان را به مُفاد این آیه ی شریفه، از میان بندگان برگزیده و آن برگزیدگان را وارث کتاب (قرآن) قرار داده است، کیانند؟ شناسانده نشده اند و آیه ی کریمه نسبت به آنان دارای «ابهام» است.

۱۳- آیاتی که راجع به: «عرش»^۳ و «حاملان عرش»^۴ و «کرسی»^۵ و «لوح»^۶ و «قلم»^۷، یا «جَنّ»^۸ و «شیطان»^۹ و «مَلَك»^{۱۰} و «أَجْنَحَه» (بال های فرشتگان)^{۱۱} و «روح»^{۱۲} و «آسمان های هفتگانه»^{۱۳} و «رَجَم شیاطین به وسیله ی ستارگان»^{۱۴} سخن گفته یا اشاراتی دارند، از نظر مصادیق حقایق مراده ی از این «الفاظ» مشتمل بر «ابهام» می باشند.

۱- سوره ی فاطر، آیه ی ۳۲.

۲- تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۴۷.

۳- سوره ی اعراف، آیه ی ۵۴.

۴- سوره ی مؤمن، آیه ی ۷.

۵- سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۵.

۶- سوره ی بروج، آیه ی ۲۲.

۷- سوره ی قلم، آیه ی ۱.

۸- سوره ی احقاف، آیه ی ۲۹.

۹- سوره ی بقره، آیه ی ۳۶.

۱۰- سوره ی نجم، آیه ی ۲۶.

۱۱- سوره ی فاطر، آیه ی ۱.

۱۲- سوره ی اسراء، آیه ی ۸۵.

۱۳- سوره ی اعراف، آیه ی ۵۴.

۱۴- سوره ی ملک، آیه ی ۵.

۱۴- آیات مربوط به «احکام و شرایع» که قسمت عمده و اکثر آنها از لحاظ تفاسیل احکام و جزئیات مقررات الهی در باب نماز، روزه، حج، زکات، خمس، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر و خصوصیات زمان و مکان و اجزاء و شرایط و موانع و دیگر متعلقات به این احکام (مطلقاً) در حال «ابهام» و «اجمال» می‌باشند.

البته آیات مشتمل بر معانی شامخه و حقایق مستوره در پس پرده‌ی ظواهر از مفاهیم الفاظ، بسیار زیاد و از حدّ شمار عادی خارج است و اینها که گذشت، نمونه‌ای بود که ارائه شد تا نیازمندی درک آن حقایق پنهان از ظواهر این سلسله از آیات قرآن به «بیان» ثابت گردد و معلوم شود که بدون انضمام «بیان» به این دسته از آیات قرآن، رفع «ابهام» از آنها نخواهد شد و دسترسی به آن مطالب که مرادات حقیقیّه حضرت حقّ حکیم است (البته علاوه بر مفاهیم ظاهری که آن نیز به طور قطع و مسلمّ مراد است) برای مخاطبین قرآن میسر نخواهد گشت.

کوتاه بودن فکر بشر از درک حقیقت قرآن

لازم است دانسته شود منظور از «ابهام» و اجمالی که ما به آیات قرآن نسبت داده‌ایم و اختلاف انظار مفسّرین را هم شاهد گفتار آورده‌ایم از نظر تشخیص «مصادیق» و تعیین «مرادات» عالیّه است، نه از لحاظ «دلالت» لفظ بر مفهوم و درک معنای «لغت» در ظاهر. چه آنکه تردیدی نیست در اینکه قرآن در فصاحت الفاظش در حدّ اعجاز است و لذا طبعاً خالی از هرگونه اغلاق و تعقید در سخن بوده و در مقام مخاطب و محاوره با اهل لسان روشن‌ترین کلمات را برای دلالت بر معانی مقصوده استخدام می‌فرماید تا شنونده‌ی عارف و آشنا با اسلوب کلام، از شنیدن الفاظ روشن و فصیح آن، بی‌درنگ پی به معنا برده و در حدّ توانایی درک مفاهیم عالیّه و قدرت اصطیاد معانی برتر، از دلالات آن برخوردار گردد چنانکه می‌فرماید:

﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۝ وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ﴾^۱

به‌راستی ما آن [کتاب] را قرآن عربی قرار داده‌ایم که شما بیندیشید و حقیقت

۱- سوره‌ی زخرف، آیات ۳ و ۴.

آنکه آن [قرآن] در امّ الکتاب نزد ما بلند پایه و استوار است.

این آیه‌ی شریفه در عین اینکه حقیقت قرآن را در عالم «امّ الکتاب» با وصف «علی» و «حکیم» نشان می‌دهد که برتر از عالم طبع و فهم طبیعی است و در مرتبه‌ای از هستی قرار گرفته که دست فکر بشر به دامان آن نمی‌رسد و درک عادی انسان در آن رخنه نمی‌کند. مع الوصف آن را بر اساس «جَعَلَ» و تقدیر خدا، تَنْزِيلُ یافته‌ی در سطح درک عقل بشر معرفی می‌نماید که به صورت «قرآن عربی» یعنی کتاب مَقْرُوء و خواندنی در اسلوب کلام عربی درآمده است تا مردم عادی (البته با داشتن شرایط فهم کلام و دستور زبان) معانی آن را بفهمند و در مفاهیم آن بیندیشند و هم می‌فرماید:

﴿وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ... بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ﴾^۱

و حقیقت آنکه آن [قرآن] نازل شده [از جانب] پروردگار جهانیان است.... به زبان عربی روشن.

این آیه هم قرآن را تنزّل یافته‌ی در قالب الفاظ عربی روشن توصیف می‌کند که در دلالت بر معنی (برای واجدین شرایط فهم سخن) هیچگونه پیچیدگی ندارد و نیز فرموده است:

﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾^۲

و محققاً ما قرآن را برای یادآوری [به معارف و احکام] آسان نموده و در حدّ یُسْر آورده‌ایم؛ پس آیا هست [انسان] پندپذیری؟

باز هم فرموده است:

﴿هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ...﴾^۳

این [قرآن] روشنگر [مقاصد الهیه] برای مردم است...

و هم می‌فرماید:

﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ...﴾^۴

کتاب مبارک‌کی است که نازل کرده‌ایم آن را بر تو، برای اینکه در آیاتش تدبّر کنند...

۱- سوره‌ی شعراء، آیات ۱۹۲ تا ۱۹۵.

۲- سوره‌ی قمر، آیه‌ی ۱۷.

۳- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۳۸.

۴- سوره‌ی ص، آیه‌ی ۲۹.

همچنین آیاتی که مردم را به طور عموم یا به عنوان طایفه‌ی خاصی با جملاتی مانند: «یا ایُّهَا النَّاسُ، یا ایُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، یا ایُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا، یا أَهْلَ الْكِتَابِ» مورد خطاب قرار داده و با آنها سخن می‌گویند و منکرین را از طریق مخاصمه و احتجاج برای آوردن کتابی مانند «قرآن» دعوت کرده^۱ و عموم مردم را به «تدبُّر» در قرآن ترغیب و تحریص می‌نمایند.^۲

آری، تمام اینها شواهد بسیار روشنی است بر اینکه قرآن به زبان مردم نازل شده است و الفاظش مانند کلمات سایر متکلمین در دلالت بر مفاهیم ظاهری‌اش کاملاً روشن و «بیان» لِلنَّاسِ بوده و قابل فهم عموم اهل لسان و سخن شناسان عارف به لغات و اسلوب کلام عربی می‌باشد و لذا حجیت ظواهر قرآن در مقام استنباط معارف و احکام، از نظر اهلش با رعایت «شرایط فنی» مقطوع است و مسلم.

پس، این حقیقتی است در جای خود درست و مُحَقَّق که قرآن مال «مردم» است و منظور از نزولش، هدایت مردم «بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ» است و لهذا نمی‌شود در مقام «دلالت» بر معانی مقصوده‌اش «مبهم» و نامفهوم باشد. زیرا «نَقْضِ غَرَضٍ» لازم می‌آید و با اوصافی که خود برای خودش ذکر می‌کند سازگار نمی‌باشد. چنانکه این بیان نیز از امام باقر (علیه السلام) منقول است که ضمن حدیثی فرموده‌اند:

(فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ كِتَابَ اللَّهِ مُبْهَمٌ فَقَدْ هَلَكَ وَ أَهْلَكَ)؛^۳

پس هر که معتقد شود که کتاب خدا مبهم است [این چنین کسی] هم خود و هم دیگران را به هلاکت افکنده است.

ولی مع الوصف قطعی بودن این مطلب منافات با این واقعیت روشن ندارد که پاره‌ای از آیات قرآن (البته نه تمام آیاتش بلکه «بعضاً» و فی الجمله نه کلاً و بالجمله) از نظر ارائه‌ی «مصادیق» مفهومات و تفسیر «مرادات» (اگرچه آن مرادات در طول یکدیگر قرار گرفته و از «بُطُون» قرآن به حساب آیند) دارای «ابهام» می‌باشند و فهم مراد از آنها احتیاج به «بیان» دارد (نه اینکه از لحاظ دلالت بر مفهوم «مبهم» باشند).

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۳.

۲- سوره‌ی محمد، آیه‌ی ۲۴.

۳- تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۸۹، نقل از محاسن. ظاهراً «هَلَك» به تشدید لام باشد که در «أَقْرَبِ الْمَوَارِدِ» می‌گوید: «يَقَالُ لِمَنْ أُتْكَبَ أَمْرًا عَظِيمًا: هَلَكْتُ وَ أَهْلَكْتُ» و هكذا در المنجد.

﴿...الْيَوْمَ يَبْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾^۱

از لحاظ دلالت بر مفاهیم الفاظ بسیار روشن است و واضح که می‌گوید: امروز، آن کسانی که کافر شده‌اند از [غلبه بر] دین شما مأیوس شدند.... امروز، دین شما را برای شما کامل نمودم...

این معانی کاملاً واضح است، اما آنچه که در این آیه «مُبْهَم» است و بر شنونده روشن نمی‌شود، «مصدق» کلمه‌ی «الْيَوْمَ = امروز» است که آیه‌ی کریمه از تعیین آن ساکت بوده و احتیاج به «بیان» دارد تا روشن شود که مراد از «امروز» کدام روز است و نیز جمله‌ی «مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَّبِّكَ»^۲ مفهوماً روشن است و مصداقاً مبهم و از آیه به دست نمی‌آید که آیا مقصود از «آنچه را که از خدایت به تو نازل شده است» چه می‌باشد؟ و هکذا جمله‌ی «...أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۳ و جمله‌ی «الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا»^۴ و یا «...الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»^۵ و دیگر آیات از این قبیل که از لحاظ «مفهوم» عموماً روشنند، اما از لحاظ تعیین «مصدق» و ارائه‌ی افراد «مراد» دارای «ابهام» می‌باشند و این ابهام اگرچه بر اساس مصالح مُلَزَمَه‌ای (که بعداً اشاره خواهد شد) ان شاء الله در کلام خداوند حکیم آمده است، ولی مع الوصف احتیاج به «بیان» دارد تا حکمت القاء «خطاب» به «مکلفین» روشن گردد و لغوئیت تکلیف به معارف و احکام غیر مبین لازم نیاید و لذا خداوند متّان بعد از وعده‌ی «جمع و تنظیم» قرآن به رسول مکرّمش ﷺ وعده‌ی «بیان» مجملات قرآن را هم داده است که:

﴿إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ...ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ﴾^۶

«بیان» قرآن در خود قرآن

باید دانسته شود بیانی که خدا نسبت به قرآن به عهده گرفته است در بعض موارد به طور مستقیم از خود قرآن به دست می‌آید. یعنی بعضی از آیات قرآن بعض دیگر را تفسیر

۱- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳.

۲- همان، آیه‌ی ۶۷ (آیه‌ی تبلیغ).

۳- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۵۹.

۴- سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۳۲.

۵- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۵۵.

۶- سوره‌ی قیامت، آیات ۱۷ و ۱۹.

کرده و رفع ابهام از آن می‌نماید. همچنان که امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید:

(وَ يَنْطِقُ بِغَضَةٍ بِيَغْضٍ وَ يَشْهَدُ بِغَضَةٍ عَلَى بَعْضٍ...)^۱

بعضی از آیات قرآن به سبب بعض دیگرش به سخن می‌آید و برخی شاهد [مدعای] برخی دیگر از آن می‌باشد.

و هم از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که:

(وَ إِنَّ الْقُرْآنَ لَمْ يَنْزَلْ لِيُكَذِّبْ بَعْضُهُ بَعْضاً وَلَكِنْ نَزَلَ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضاً فَمَا عَرَفْتُمْ فَأَعْمَلُوا بِهِ وَ مَا تَشَابَهَ عَلَيْكُمْ فَأَمِنُوا بِهِ)^۲

محققاً قرآن نازل نشده است برای این که بعضی از آن مکذّب بعض دیگرش گردد؛ بلکه نازل شده است برای آن که برخی از آن برخی دیگر را تصدیق نماید. پس آنچه را که فهمیدید مورد عمل قرار دهید و آنچه که بر شما متشابه شد، به آن [تنها] ایمان بیاورید.

«بیان» قرآن در کنار قرآن

چنان که گفتیم این مطلب به جای خود مسلم است که پاره‌ای از آیات قرآن مفسّر پاره‌ای دیگر از آیات آن می‌باشد و رفع ابهام از مبهمات آن می‌نماید. ولی معهذا موارد بسیاری هم هست که مستقیماً در خود قرآن بیان مجملات و مبهمات آن دیده نمی‌شود و به خوبی پیداست که هدف، ارجاع به «بیان» خارج از قرآن می‌باشد و لهذا خود قرآن با کمال وضوح و صراحت تأمه یک «بیان» قاطع و جامع همگانی را نشان داده و در دسترس امت اسلام می‌گذارد و امت را به هنگام احساس ضرورت و نیاز ارجاع به آن بیان شامل و عام می‌نماید و آن «بیان» رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد که می‌فرماید:

(...وَ أُنْزِلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرُ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ)^۳

...و نازل کرده‌ایم به تو ذکر [قرآن] را برای این که آنچه را که به مردم نازل شده است برایشان بیان نموده و روشن کنی و شاید آنان بیندیشند.

در این آیه چنان که پیداست «مردم» مقصود اصلی از تنزیل و فرو فرستادن قرآن

۱- شرح نهج البلاغه فیض خطبه‌ی ۱۳۳.

۲- قرآن در اسلام، علامه طباطبایی، ص ۳۰، نقل از الدر المنثور، ج ۲، ص ۸.

۳- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۴۴.

معرفی شده‌اند که می‌فرماید: «مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» یعنی آنچه که به مردم نازل شده است مانند بسیاری از آیات که قرآن را مربوط به همه‌ی مردم و وسیله‌ی هدایت عامه‌ی ناس می‌داند. چنان که می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا﴾^۱

ای مردم، محققاً برهانی از پروردگارتان به سوی شما آمد و فرو فرستادیم به شما نوری آشکار کننده را.

﴿لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾^۲

محققاً نازل کرده‌ایم به شما کتابی را که در آن یادآوری شما است [به معارف و احکام] آیا نمی‌اندیشید؟

این درست است و مسلم؛ اما آنچه که جالب توجه و شایان دقت است این است با این که در آیه‌ی ۴۴ سوره‌ی نحل «مردم» به عنوان مقصود از تنزیل معرفی شده‌اند، مع الوصف همین آیه رسول اکرم ﷺ را شخصاً مخاطب قرار داده و آن حضرت را مستقیماً مورد انزال قرآن نشان می‌دهد که: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ» ذکر قرآن را به تو نازل کرده‌ایم و سپس علت این تخصیص خطاب را به رسول الله ﷺ با جمله‌ی «لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ» روشن می‌کند که غرض از انزال قرآن به تو با این که قرآن مربوط به عموم مردم است، این است که مردم در فهم قرآن و در به دست آوردن احکام و معارف قرآن نیازمند به بیان و تبیین تو می‌باشند و بدون توسط «بیان» از تو قادر بر درک مقاصد قرآن نخواهند بود!

این آیه با کمال صراحت دلالت بر این دارد که سَمَت پیغمبر اکرم ﷺ تنها سَمَت تبلیغ و مبلّغی نیست که فقط اخذ وحی از منبع وحی کرده و ابلاغ به مردم بنماید و سپس مردم را در درک مقاصد قرآن به حال خودشان بگذارد. خیر. بلکه رسول اکرم ﷺ علاوه بر جنبه‌ی تبلیغ وحی از جانب خدا موظف به تبیین ذکر و مکلف به بیان قرآن نیز می‌باشد. زیرا اگر تنها تبلیغ قرآن موکول به آن حضرت بود و بس، لازم بود به جای «لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ» بفرماید: «لِتُبَلِّغَ لِلنَّاسِ» که غرض از انزال قرآن به تو تنها رساندن و تبلیغ قرآن مردم، به مردم است. ولی می‌بینیم که صریحاً فرموده است: ﴿...لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...﴾.

۱- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۷۴.

۲- سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۱۰.

یعنی ما که تو را از میان مردم برگزیده و مهبط وحی خود قرار داده‌ایم و کتابی را که ذکر عموم مردم است و نیز نازل شده‌ی برای هدایت کافه‌ی آدمیان است به دست «تو» سپرده‌ایم. برای این است که ما به شخص تو ای پیغمبر اهلیت درک مقاصد گفتار و وحی خود را داده‌ایم و آنچه را که فهم دیگران از به دست آوردن و استنباط آن از خلال کلمات و آیات کتاب ما قاصر است، در وعاء فهم تو گنجانیده و قدرت تبیین معارف و تشریح دقیق مربوط به احکام و هزاران مطالب دیگر حیاتی را به تو اعطا نموده‌ایم و دیگران را در نیل به حقایق آسمانی قرآن محتاج به بیان تو گردانیده و آنان را ارجاع به تو کرده‌ایم ﴿...لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...﴾؛ تا همان مطالب نازل شده‌ی برای هدایت مردم را که به صورت کلیاتی است در قوالب الفاظ و آیات تو خود برای آنان «بیان» نموده و روشن سازی.^۱

و هم در آیه‌ی دیگر می‌فرماید:

﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ...﴾^۲

محققاً خدا منت بر اهل ایمان نهاد که پیغمبری از خودشان در میانشان برانگیخت تا آیات خدا را بر آنان بخواند و آنها را تزکیه کرده و تعلیم کتاب و حکمت بنماید...

اینجا هم علاوه‌ی بر تلاوت آیات خدا تعلیم کتاب و حکمت نیز مستقلاً کار و وظیفه‌ی مخصوص رسول الله ﷺ معرفی شده است. چه اگر تنها القاء آیات عربی قرآن به عربی دانان کافی در تفهیم و تبیین معانی و روشنگر مقاصد گوینده‌ی قرآن بود، احتیاجی به مسأله‌ی تعلیم کتاب و آموزش حکمت به میان نمی‌آمد و این منصب به عنوان یک منصب بارز و ممتاز و جدا به رسول خدا ﷺ محوّل نمی‌گردید. باز در جای دیگر فرموده است:

۱- جمله‌ی «و لعلهم يتفكرون» که ذیل آیه است، با توجه به قید «إليك» در «و أنزلنا إليك» غایت دوّم انتخاب آن حضرت را برای انزال قرآن نشان می‌دهد. یعنی ما که شخص تو را برای القای وحی خود برگزیده‌ایم، از این نظر است که هم اهلیت اخذ و بیان وحی خود را به شخص تو داده‌ایم و هم برای این است که مردم در باره‌ی تو با خصوصیات و یزهای که در تو هست بیندیشند و پی به صدق ادعایت ببرند که چگونه یک فرد اتمی درس نخوانده و عاری از خواندن و نوشتن، پرورش یافته‌ی در محیط جهل و فساد و عصیان کتابی به جهانیان عرضه می‌دارد که حاوی انواع علوم و حکم بوده و بنیانگذار کاخ تمدن عالی انسان و راهنمای به سعادت هر دو جهان می‌باشد و مع ذلک از در تحدی با جنّ و انس وارد شده و همه را در برابر نیروی علم و حکمت خود به زانو درآورده است و این نیست جز این که این کتاب آن چنان که خود می‌گوید ریشه از مبدأ علیم و حکیم عالم گرفته است. اقتباس از تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۲۷۶.

۲- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۶۴.

﴿...وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا...﴾^۱

...و آنچه را که پیغمبر ﷺ برای شما آورده [امر به آن کرده است] بگیرید
[اعتقاداً و عملاً بپذیرید] و از هر چه که شما را از آن نهی کرده است
خودداری نمایید...

واضح است که مراد از آورده‌ها و نهی کرده‌های رسول ﷺ در این آیه، آن مطالبی
است که در ظاهر قرآن نیامده است یا به عبارت بهتر به دست آوردن آن مطالب از ظواهر
قرآن در قدرت دیگران نمی‌باشد و آن حضرت به اقتضای مقام بیان که نسبت به قرآن دارد،
در مقام تشریح دقائق مربوط به معارف و تفصیل احکام بر می‌آید و مردم را با حقائق
عالیهی وحی آشنا می‌سازد و ایضاً در آیهی دیگر آمده است:

﴿وَمَا أُنْزِلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ...﴾^۲

و ما کتاب [قرآن] را بر تو نازل ننموده‌ایم مگر برای این که آنچه را که
درباره‌اش اختلاف می‌ورزند [از معارف و احکام] برای آنان بیان کرده و
روشن سازی...

در این آیه نیز سخن از غایت و هدف انزال کتاب بر شخص رسول خدا ﷺ و سرّ
انتخاب آن حضرت برای تلقی وحی (فراگرفتن آن) و قرآن به میان آمده و آن رسول
مکرم ﷺ به عنوان «مبین» و برطرف سازندهی «اختلاف» مردم در عقائد و احکام و سایر
شئون دینی معرفی شده است؛ یعنی سرّ این که ما تو را ای رسول گرامی مخصوصاً به عنوان
گیرندهی وحی و مهبط قرآن برگزیده‌ایم، این است که «بیان» تو (منحصراً) می‌تواند تبیین
محتویات وحی ما نموده و هرگونه اختلاف را از افکار و اعمال مردم بردارد و آنان را در
فهم مطالب اعتقادی و اتخاذ برنامه‌های عملی روشن و مطمئن گرداند. تأمل در این آیه
خوب به دست می‌دهد که قرآن منهای بیان رسول خدا ﷺ کافی در رفع اختلاف از
عقائد و اعمال مردم نمی‌باشد و انحرافات فکری آدمیان را در تعقل و درک حقایق هستی
و اتخاذ برنامه‌های عملی به آنان نشان نمی‌دهد.

بلکه ممکن است هر فرقه و جمعیتی در باب اعتقادات و تشخیص برنامه‌های عملی

۱- سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۷.

۲- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۶۴.

به راهی بروند و مسلک و مذهبی نوظهور از پیش خود بسازند و مع الوصف آیات «ذات الوجوه» یعنی «چند احتمالی» قرآن را با مرام و مسلک انحرافی خود تطبیق نموده و باطل را در لفافه‌ی حق به خورد مردم بدهند (چنان که امروز، امت اسلامی پیرو قرآن به همین درد اسفبار مبتلا شده است) و لذا حتماً بیان رسول معصوم از خطا باید ضمیمه‌ی قرآن بشود ﴿لَتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ﴾؛ تا آنچه که «مختلف فیهِ» است از پرده‌ی ابهام بیرون آمده و بر همه روشن گردد و البته بدیهی است که مردم بعد از بیان حق و روشن شدن حقیقت دو دسته می‌شوند؛ دسته‌ای مؤمن و منقاد گردیده و در مسیر حق رو به سعادت می‌روند و مشمول رحمت می‌شوند که ذیل همین آیه می‌فرماید:

﴿...وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾^۱

...و هدایت و رحمت باشد برای قومی که ایمان آورند.

و دسته‌ی دیگر راه لجاج و عناد پیش گرفته و در مبارزه‌ی با حق اصرار می‌ورزند و هالک می‌گردند و به هر حال آنچه که مقصود از لزوم بیان و اتمام حجت بوده است حاصل می‌شود که:

﴿...لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ وَيَحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَن بَيِّنَةٍ...﴾^۲

...تا هالک و ناجی بر اساس بیینه و روشن شدن حق از هم جدا گردند...

پس به بیان صریح قرآن، بیان رسول خدا ﷺ و روشنگر مجملات قرآن^۳ و رافع اختلاف^۴ از درک و فهم دیگران می‌باشد و هم منصب تعلیم کتاب^۵ علاوه بر تلاوت آیات آن، محوّل به آن حضرت گردیده و اطاعت آن گرامی رسول خدا در تمام اوامر و نواهی‌اش بر امت اسلامی واجب شده است^۶ و رسول خدا ﷺ نیز به موجب حدیث متواتر ثقلین که «متفق علیه» بین شیعه و سنی است، عترت و اهل بیت خود (امیرالمؤمنین علی علیه السلام و یازده فرزند پاک آن حضرت، امامان علیهم السلام) را به عنوان جانشین خود در این مقام شامخ عالی معین

۱- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۶۴.

۲- سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۴۲.

۳- به موجب آیه‌ی ۴۴ سوره‌ی نحل.

۴- به مفاد آیه‌ی ۶۴ سوره‌ی نحل.

۵- طبق آیه‌ی ۱۶۴ سوره‌ی آل عمران.

۶- به حکم آیه‌ی ۷ سوره‌ی حشر.

فرموده است که:

(إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ (أَوِ الْخَلِيفَتَيْنِ) كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي مَا إِنِّ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ)؛^۱

حقیقت آن که من در میان شما دو چیز گرانقدر یا دو جانشین [از خود] باقی می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم اهل بیتم. مادام که به آن دو تمسک جوید ابداً گمراه نخواهید شد. چه آن که آن دو هرگز از هم جدا نمی‌گردند [تا روز قیامت] در کنار حوض بر من وارد شوند.

این حدیث شریف «اهل بیت» پیغمبر ﷺ را لازم لاینفک قرآن در امر هدایت امت نشان داده و شرط مصونیت از ضلالت را (تا روز قیامت) تمسک به هر دو ثقل عظیم می‌داند و این خود بالملازمة دال بر حجیت بیان عترت درباره‌ی قرآن، بلکه لزوم توأمیت قرآن با بیان عترت می‌باشد؛ به طوری که «قرآن» منهای «بیان عترت» تکفل و ضمانت امر هدایت امت را نمی‌نماید و خود قرآن نیز این مطلب را تأیید کرده و منحصرأ اهل بیت را دانا به حقایق شامخه‌ی قرآن معرفی می‌نماید. یک جا می‌فرماید:

﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ ﴿۱﴾ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ ﴿۲﴾ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ﴿۳﴾﴾؛^۲

محققاً آن قرآنی است محترم، در کتابی که محفوظ است و مستور [کتابی] که آن را جز پاک‌شدگان مساس نمی‌نمایند.

این آیه مساس با حقیقت قرآن را در انحصار «مطهرون» (پاک‌شدگان از مطلق ارجاس و گناهان) قرار داده است^۳ و آیه‌ی دیگر هم می‌فرماید:

۱- تفسیر آلاء الزمن، ص ۴۳ و بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۰۲، با اختلاف در عبارت و تفسیر برهان، ج ۱، ص ۹ تا ۱۴.

۲- سوره‌ی واقعه، آیات ۷۷ تا ۷۹.

۳- البته احتمال این هست (چنانکه در تفاسیر آمده است) که مقصود از مَسَّ در «لا یَمَسُّه» مساس بدن با کتابت قرآن باشد و منظور از طهارت در مطهرون نیز طهارت از حدّث که نتیجتاً مدلول آیه‌ی شریفه تحریم مس کتابت قرآن در غیر حال طهارت باشد و در این فرق نمی‌کند که «لا» در «لا یَمَسُّه» را ناهیه و نافی بگیریم، زیرا بنا بر معنای نفی نیز انشاء به صورت اخبار خواهد بود که ابلاغ از انشاء است. ولی با توجه به این که جمله «فی کتاب مکنون» صفت قرآن است و مقصود از آن، لوح محفوظ است که مصون از تغییر و تبدیل می‌باشد. چنان که می‌فرماید: «بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ» (سوره‌ی بروج، آیات ۲۱ و ۲۲) و همچنین ضمن حدیثی که از امام صادق (ع) نقل شده است پس از وصف لوحی که شامل ماکان و ماهو کائنات الی یوم القیامة است می‌فرماید: «فَهُوَ الْكِتَابُ الْمَكْنُونُ» (تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۱۹۷، نقل از تفسیر قمی). با توجه به این معنی مسلماً مقصود از مَسَّ قرآن مساس فکری و درکی یعنی احاطه‌ی علمی نسبت به قرآنی که در کتاب مکنون است و یا کتاب مکنونی که قرآن در آن است خواهد بود و در این صورت لا در «لا یَمَسُّه» مُتَعَيِّناً نافی است و ضمیر در «لا یَمَسُّه» نیز چه به قرآن و چه به کتاب برگردد، یعنی جمله‌ی «لا یَمَسُّه أَلَا الْمُطَهَّرُونَ» صفت -

﴿أَتَمَّا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۱

همانا اراده‌ی مستمره‌ی خدا بر این است که هرگونه پلیدی را از [ساحت] شما اهل

بیت [خاندان نبوت ﷺ] دور بدارد و شما را از [مطلق ناپاکی] پاک نگه دارد.

این آیه هم طبق اخبار کثیره از شیعه و سنی، در حق اهل بیت پیغمبر ﷺ نازل شده است. نتیجه‌ی جمع این دو آیه (آیه‌ی ۷۹ سوره‌ی واقعه و آیه‌ی ۳۳ سوره‌ی احزاب) با حدیث ثقلین این می‌شود که به نص خدا در «آیه‌ی واقعه» علم به حقایق مکنونه‌ی قرآن در انحصار مطهرون است و مطهرون نیز به موجب آیه‌ی تطهیر منحصرأهل بیت رسول ﷺ و خاندان معصوم پیغمبر اکرمند و آنان ﷺ نیز به نص رسول اعظم ﷺ قرین لاینفک قرآن

- قرآن با صفت کتاب مکنون واقع شود، تفاوتی در معنی حاصل نخواهد شد و به هر تقدیر خلاصه‌ی معنای آیه این می‌شود: این کتاب نازل شده‌ی بر رسول ﷺ همان قرآن کریمی است که در لوح محفوظ است که احدی جز پاک شدگان از رجس معاصی و قذارت توجه به غیر حق قادر بر تماس علمی با آن نمی‌باشند و این مرتبه‌ی مقروءات که در دسترس همگان است، مرتبه‌ی تنزل یافته‌ی آن کتاب مکنون است که به اقتضای ربوبیت رب العالمین نازل شده است «تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ» و این معنی با تأمل در کلمه‌ی «مطهرون» نیز تأیید می‌گردد و روشن می‌شود چه آن که اگر مقصود از مس کتابت قرآن بود می‌بایست گفته شود: «لَا يَمْسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» زیرا مُطَهَّر یعنی کسی که تحصیل طهارت نموده و وضو و غسل و تیمم مثلاً به جا آورده است و واضح است که طهارت مناسب با مس کتابت قرآن طهارت به همین معنی است که تَطَهَّر شرط جواز مساس بدن با خط قرآن است. اما مُطَهَّرُونَ یعنی کسانی که به تطهیر خدا و اراده و خواست او در ساختمان وجود و ارواح و نفوسشان طهارت از هرگونه پلیدی و قذارت روحی تثبیت گردیده و دارای ملکه‌ی عصمت شده‌اند و این معنی (مطهر بودن از قذارات روحی) پیداست که تناسب بسیار روشن با مس علمی نسبت به کتاب مکنون دارد نه با مس بدنی نسبت به کتابت قرآن؛ یعنی طهارت روحی شرط مساس علمی با حقایق مکنونه در لوح محفوظ است، نه شرط جواز مساس بدنی با نوشته و خط قرآن مکتوب. به این روایت از رسول خدا ﷺ توجه فرماید که ذیل همین آیه فرموده است:

(عَنْدَ اللَّهِ فِي صُحُفٍ مُطَهَّرَةٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ، قَالَ: الْمُقَرَّبُونَ)؛ تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۱۶۱، نقل از الدر المنثور. یعنی: (قرآن) در نزد خدا در صحیفه‌های پاک شده‌ای است که جز پاک شدگان کسی آن را مس نمی‌کند (آنگاه آن حضرت در مقام تفسیر مطهرون) فرمود: مقربون: نزدیک شدگان، تفسیر مطهرون به مقربون از جانب رسول خدا ﷺ و روشنگر صحت همان معنایی است که بیان شد و مع ذلک کَلَّه استفاده از هر دو معنای مزبور از آیه‌ی شریفه اشکالی ندارد و آن دو مطلب با هم قابل جمع می‌باشند. یعنی ممکن است هم موضوع تحریم مس کتابت قرآن در غیر حال طهارت از آیه‌ی کریمه به دست آید، بنابراین که کلمه‌ی مطهرون از باب تفعّل گرفته شده و با تشدید طاء و کسر «ها» قرائت شود و هم مسأله‌ی انحصار مساس درکی و احاطه‌ی علمی نسبت به حقایق مکنونه‌ی قرآنی در گروه مطهرون که ملائکه و رسول خدا ﷺ و اهل بیت معصومش ﷺ می‌باشند مدلول آیه‌ی مبارکه باشد و کلمه‌ی مطهرون به قرائت مشهور و از باب تفعیل قرائت شود و همچنین ممکن است بنا بر هر کدام از این دو قرائت یکی از آن دو معنا تفسیر و دیگری تأویل و به عبارت دیگر یکی معنای ظاهر و دیگری معنای باطن باشد. چنان که مرحوم فیض (ره) می‌فرماید: (أَقُولُ وَ فِي التَّحْقِيقِ لَا مُنَافَاةَ بَيْنَ الْمَعْنَيْنِ لِخَوَازِ الْجَمْعِ بَيْنَهُمَا وَ ارَادَةَ كُلِّ مَثْمَا أَوْ يَكُونُ أَخْذُهُمَا تَفْسِيرًا وَ الْآخِرِ تَأْوِيلًا)؛ تفسیر صافی، سوره‌ی واقعه، ذیل همین آیه.

۱- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۳.

۲- تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۳۲۹.

و مرجع امت اسلام الی یوم القیامه می باشند، به طوری که امر هدایت قرآن بدون ضمّ بیان آن امامان علیهم السلام تحقق ناپذیر است. اینک به نمونه ای از روایات در این زمینه توجّه فرمایید:

۱- (عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: لَيْسَ شَيْءٌ أَبْعَدَ مِنْ عُقُولِ الرِّجَالِ مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ إِنَّ الْآيَةَ تَنْزِلُ أَوَّلَهَا فِي شَيْءٍ وَ أَوْسَطُهَا فِي شَيْءٍ وَ آخِرُهَا فِي شَيْءٍ ثُمَّ قَالَ: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً مِنْ مِيلَادِ الْجَاهِلِيَّةِ)؛^۱

خلاصه ی مضمون حدیث: چیزی مانند تفسیر قرآن، دور از درک مردم عادی نمی باشد. زیرا ممکن است آیه ای قسمت اولش درباره ی مطلبی نازل شده باشد و آخرش درباره ی مطلب دیگری و قسمت وسط هم مربوط به مطلبی جدا از دو مطلب اول و آخر آن باشد. سپس امام علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾؛

ظاهراً منظور امام علیه السلام از تلاوت آیه ی شریفه این بوده است که تنها کسانی که به اراده ی ازلیه ی پروردگار، از رجس جهل به حقایق وحی و قرآن تطهیر گردیده اند اهل بیت اطهار علیهم السلام و خاندان نبوتند که آگاه از تمام رموز خفیه ی قرآن به طور صحیح می باشند و علم به جمیع جهات و شئون قرآن از ناسخ و منسوخ، ظاهر و باطن و تأویل و تنزیل آن دارند و جمله ی «مِنْ مِيلَادِ الْجَاهِلِيَّةِ» هم که ذیل روایت آمده است مؤید همین معنی است که نشان می دهد دانایان به حقایق قرآن، از زایش جاهلی به دورند و آنان، مولود مادر علم و تکوّن یافته از منبع فضل و کمال و درایتند.

۲- (عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: مَا يَسْتَطِيعُ أَحَدٌ أَنْ يَدَّعِيَ أَنَّ عِنْدَهُ جَمِيعَ الْقُرْآنِ كُلِّهِ ظَاهِرِهِ وَ بَاطِنِهِ غَيْرَ الْأَوْصِيَاءِ)؛^۲

جابر از امام باقر علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمود: غیر از اوصیاء (ائمّه ی اطهار علیهم السلام) که اوصیای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می باشند (احدی نمی تواند ادعا نماید که تمام قرآن از ظاهر و باطنش پیش او جمع است. قید «ظاهر» و «باطن» شاهد است که مراد از «جمیع القرآن» تمام معانی قرآن است چه آن معانی که برای بشر عادی از ظواهر قرآن قابل درک است و چه آن

۱- بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۱۰.

۲- کافی، ج ۱، ص ۲۲۸.

معانی که از سطح فهم انسان‌ها برتر و از دید درکشان پنهان است؛ نه این که مراد تمام الفاظ قرآن باشد تا شائبه‌ی تحریف از آن فهمیده شود. خلاصه‌ی معنای حدیث آن که تنها اهل بیت اطهارند که می‌توانند ادعای علم به جمیع معانی قرآن از ظاهر و باطن آن بنمایند.

۳- (قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: مَا مِنْ أَمْرٍ يَخْتَلِفُ فِيهِ إِثْنَانِ إِلَّا وَ لَهُ أَصْلٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ لَكِنْ لَا تَبْلُغُهُ عُقُولُ الرِّجَالِ)؛^۱

هیچ مطلبی نیست که دو نفر درباره‌اش اختلاف بورزند، مگر این که آن مطلب ریشه و اصلی در کتاب خدا دارد، ولی عقل‌های مردان به آن نمی‌رسد [یعنی از دسترس درک بشر عادی خارج است].

۴- (عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ لِأَبِي حَنِيفَةَ: أَنْتَ فَقِيهُ أَهْلِ الْعِرَاقِ؟ فَقَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فِيمَ تُفْتِيهِمْ؟ قَالَ: بِكِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ ﷺ. قَالَ: يَا أَبَا حَنِيفَةَ تَعْرِفُ كِتَابَ اللَّهِ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ؟ وَ تَعْرِفُ النَّاسِخَ مِنَ الْمَنْسُوخِ؟ فَقَالَ: نَعَمْ. فَقَالَ: يَا أَبَا حَنِيفَةَ لَقَدْ ادَّعَيْتَ عِلْمًا وَ يَلُوكَ مَا جَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا عِنْدَ أَهْلِ الْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَهُ عَلَيْهِمْ وَ يَلُوكَ وَ مَا هُوَ إِلَّا عِنْدَ الْخَاصِّ مِنْ ذُرِّيَّةِ نَبِيِّنَا ﷺ وَ مَا أَرِيكَ تَعْرِفُ مِنْ كِتَابِهِ حَرْفًا...)^۲

از امام صادق عليه السلام منقول است که به ابوحنیفه فرمود: تو فقیه اهل عراقی؟ گفت: آری. فرمود: از روی چه مدرکی برای آنها فتوا می‌دهی؟ گفت: از روی کتاب خدا و سنت پیغمبرش ﷺ. فرمود: ای ابوحنیفه، تو کتاب خدا را آنچنان که باید می‌شناسی؟ ناسخ را از منسوخ امتیاز می‌دهی؟ گفت: آری. فرمود: ای ابوحنیفه، ادعای علم و دانایی [فوق‌العاده بزرگی] نمودی! وای بر تو، خدا این [علم] را قرار نداده است مگر نزد اهل کتاب [قرآن]، آنان که آن [کتاب] را بر آنها نازل کرده است، وای بر تو و نیست آن [علم قرآن] مگر نزد خواص از ذریه‌ی پیغمبر ما و من نمی‌بینم تو را که حرفی از کتاب خدا را بشناسی...

البته روشن است که منظور امام عليه السلام از این که به ابوحنیفه فرموده است نمی‌بینم که حرفی از کتاب خدا را بشناسی شناختن بطون معانی قرآن است که فرموده‌اند:

۱- بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۰۰.

۲- تفسیر صافی، ذیل مقدمه‌ی دوّم، نقل از علل الشرایع صدوق (ره).

(مَا فِي الْقُرْآنِ آيَةٌ إِلَّا وَلَهَا ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ وَ مَا فِيهِ حَرْفٌ إِلَّا وَلَهُ حَدٌّ وَ لِكُلِّ حَدٍّ مَطْلَعٌ)؛^۱

آیه‌ای نیست در قرآن مگر این که ظاهری دارد و باطنی و حرفی نیست در آن مگر این که آن حرف دارای حدی است و برای هر حدی مَطْلَعی است [موضع مرتفعی که از طریق خاص به خود باید به آن رسید].

چنانکه از ابن عباس منقول است که گوید: در یک شب مهتابی خدمت امام علی علیه السلام در بیابان بودم، به من فرمود:

(مَا تَفْسِيرُ الْأَلِفِ مِنَ الْحَمْدِ)؛

حرف الف از حروف الحمد تفسیرش چیست؟

من جوابی نداشتم که بگویم. خود امام علیه السلام آغاز سخن نمود و ساعتی مربوط به یک حرف «الف» بیاناتی فرمود و سپس به تفسیر حروف دیگر کلمه‌ی «الحمد» پرداخت. «إِلَى أَنْ بَرَقَ عَمُودُ الْفَجْرِ» تا سپیده‌ی صبح از افق دمید. آنگاه به من فرمود: «قُمْ أَبَا عَبَّاسٍ إِلَى مَنْزِلِكَ وَ تَأَهَّبْ لِفَرَضِكَ» برخیز و به منزل خود بازگرد و آماده‌ی انجام فریضه‌ات باش.^۲

آری منظور از نشناختن ابوحنیفه حرفی از کتاب خدا را، چنین شناختنی است که مختص به اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله است و گرنه تلاوت آیات و حروف کتاب خدا و دانستن مفاهیم ظاهر الفاظ و آیات قرآن، بدیهی است که در قدرت هر انسان عارف به لغات عربی هست. همه می‌فهمند «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» یعنی چه. همه می‌دانند آیه‌ی: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾؛^۳ چه معنایی دارد. به طور حتم ابوحنیفه هم می‌فهمید معنای این آیه یعنی چه؟

﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعُلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾؛^۴

اما آنچه را که ابوحنیفه و دیگران فاقد آن بوده و می‌باشند، همانا علم به حقایق

۱- بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۹۴.

۲- همان، ص ۱۰۴.

۳- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۳۰.

۴- سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۸۳.

مکنونه‌ی قرآن است که شرط مسّ آن حقایق به صریح خود قرآن «طهارت» از مطلق رجس است که: «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ».

رموز پنهانی هر حرفی از قرآن

البته گاهی سخن از مطالبی به میان می‌آید که هضم آن سخن از مطالب برای افکار مردم عادی که انس با جریانات تکررپذیر زندگی معمولی دارند، تا حدی دشوار و سنگین به نظر می‌رسد و لذا قهراً دچار نوعی حالت «استبعاد» شبیه به انکار می‌گردند اما با اندکی تأمل و دقت در مشابهاات آن امور، از شدت و سوّرت استبعادشان کاسته می‌شود و در عداد مطالب سهل القبول و شبه عادی قرآن قرار می‌گیرد. حال از جمله همین سخن که گفته شد هر حرفی از قرآن دارای معانی باطنه و رموز خفیه‌ای است که از سطح درک بشر عادی به مراتب بالاتر است و احاطه‌ی به آن در انحصار مطهرین به تطهیر خداوند متّان قرار گرفته است تا آنجا که (چنانکه گذشت) امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام از اوّل شب تا به صبح از تفسیر پنج کلمه‌ی «الحمد» تجاوز نکرده و موجب اعجاب و حیرت ابن عباس می‌گردد.

آری آنان که به همه چیز از دریچه‌ی ادراکات عادی خود می‌نگرند به این سخن که می‌رسند می‌گویند آیا حرف لام و دال و الف مگر چه ظرفیتی در درون خود دارند که می‌شود آن همه دربارہ‌ی محتویات آنها سخن گفت و معانی عالیّه از باطن آنها بیرون کشید؟! خیر، این سخن باور کردنش بسیار دشوار و ثقیل الهضم است و اساساً قرآن نیز مانند دیگر الفاظ و کلمات عادی مبتنی بر موازین محاورات عرفیه و نسبت به همه کس، مُفْهَم معانی ظاهری است و هرگز مشتمل بر «لُغْز» و «مُعَمّی» که دور از راه و رسم حکیمان است نمی‌باشد.

در جواب اینان باید گفت: آری این موضوع استیحاش از حقایق، از دیدگاه ظاهربینان منحصر به قرآن نیست؛ بلکه این دسته از سطحی‌نگران در تمام مظاهر علم و قدرت حق گرفتار چنین استبعاد فکری می‌باشند.

الف: شگفتی آفرینش بدن انسان

مثلاً این «بدن» انسان نیز از نظر توده‌ی مردم ظاهربین غیر مجهّز به جهازات علمی بسیار ساده است و مختصر که نه تنها از تصوّر تفصیلات بدن عاجزند بلکه از شنیدن آن نیز احساس ناراحتی کرده و وحشتزده می‌گردند.

اما از دریچه‌ی چشم دانشمندان مجهّز، بسیار پیچیده است و مفصّل که هر عضوی از اعضای آن ممکن است در علوم گوناگون مورد بحث و بررسی قرار گیرد و کتاب‌ها درباره‌ی هر جزئی از اجزای آن عضو نوشته شود.

مثلاً می‌گویند در بدن ما یکصد هزار کیلومتر رگ‌های موئین وجود دارد، یعنی رگ‌هایی که به قدری ظریف و باریکند که بعضی از آنها جز با میکروسکوپ و ذره‌بین‌های فوق‌العاده قوی دیده نمی‌شود و اگر ده تا از آنها را در کنار هم بگذاریم به قطر یک «مو» نمی‌رسد و با این وصف در تمام این رگ‌ها خون جریان دارد و هم می‌گویند در همین خونی که در رگ‌های بدن ما در جریان است سی هزار و پنجاه میلیارد موجود زنده و جاندار (گلبول قرمز و سفید) مشغول کار و حافظ انتظامات بدن می‌باشند و با نظمی دقیق به «ده میلیون میلیارد» سلول غذا می‌رسانند و می‌گویند ریه‌ها که اعضای اصلی دستگاه تنفس محسوب می‌شوند دارای حفره‌های بسیار کوچکی به نام خانه‌های ذره‌بینی می‌باشند که تعداد آنها بالغ بر ۷۵۰ میلیون می‌گردد.^۱

و همچنین طبقات چشم و دستگاه گوش و اعصاب مغز و دیگر سازمان‌های بدن که هر کدام مشتمل بر هزاران پیچیدگی و انشعابات محیرالعقول علمی است که رشته‌های متعدّد و گوناگون تخصصی در علوم طبیعی به وجود آورده است. حال آیا این همه تفصیل دستگاه‌های عجیب بدن برای مردم ظاهرین عاری از جهازات علمی و فنی قابل باور و سهّل التناول است؟ مسلماً خیر. بلکه بسیار هم مشکل است و ظاهراً غیر قابل تصدیق است. ولی انکار آن نیز صرفاً به عذر ندانستن و پی نبردن، دور از منطق عقل و مقتضای وجدان انسان‌های فهمیده و با وجدان است.

ب: شگفتی نور خورشید

نور خورشید به نگاه سطحی که نگاه کنید یک رنگ سفیدی بیش نیست، اما وقتی تجزیه شد در نظر دانشمندان فنّ هفت رنگ است (قرمز، نارنجی، زرد، سبز، آبی، نیلی، بنفش) و همین نور به زمین مناسب که تابید، انواع میوه‌های رنگارنگ و اقسام جواهرات

۱- مطالب مربوط به دستگاه بدن از کتاب «انسان و جهان» که استناد به مدارک معتبره‌ی علمی کرده اقتباس شده است (به صفحات ۲۳۲ تا آخرت کتاب مزبور رجوع شود).

قیمتی را می‌پروراند و می‌گویند دستگاه‌های گیرنده و فرستنده‌ی رادیویی از اشعه‌ی ماوراء قرمز خورشید استفاده می‌کنند و بسیاری از میکروب‌های مُضرّ به حال انسان را اشعه‌ی ماوراء بنفش خورشید از بین می‌برد.^۱

آری اینها یک سلسله حقایق مسلم‌ه‌ای است که از نظر دانشمندان فنّ خود، دارای واقعیت ثابت شده‌ی از روی موازین علمی و ابزار فنی می‌باشد، اگرچه از دریچه‌ی فکر بی‌دانشان بی‌خبر از جهازات فنی، یک مشت سخنان واهی دور از منطق و خالی از حقیقت و معنی محسوب می‌گردد. حال این قرآن کتاب وحی خدا نیز از نظر مردم سطحی نادان، یک کتاب چند صد ورقی است که مشتمل بر الفاظ و حروف و نقوشی است مانند سایر کتاب‌های آدمیان، ترکیب شده‌ی از الف و میم و راء، کاف و ها و یا و عین صاد که ظاهراً حروفی هستند ساده و بی‌معنی یا حدّا کثر، مُفْهِم معنایی بسیار سطحی خالی از حقایق عُلیا. ولی همین کتاب اگر برود زیر نظر وحی‌شناسان و سخن‌دانان الهی، آنان که خدا درباره‌شان فرموده است:

﴿...وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ...﴾^۲

...و اگر واگذارند [فهم] آن را به رسول و صاحبان امر از خودشان، هر آینه علم به آن خواهند داشت آن کسانی که استنباط آن می‌نمایند از آنان...

تا با وسایل مخصوص معنوی که خدا در اختیارشان نهاده است به تجزیه و تحلیل اجزاء آن پردازند. آنگاه خواهیم دید که خیر، نه این قرآن مانند سایر کتب و نه حروفش مانند سایر حروف است، بلکه این:

﴿...كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ﴾^۳

...کتابی است که آیاتش [در عالم احکام و تقان الهی] پی‌ریزی محکم شده است و سپس به طور تفصیل و تمییز از نزد خدای محکم کار آگاه فرود آمده است.

آری آنان یعنی صاحب‌نظران آسمانی می‌توانند یک جمله و یک حرف از آن کتاب

۱- جهان آفرین، ص ۵۵ و ۱۰۲ و ۱۰۸.

۲- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۸۳.

۳- سوره‌ی هود، آیه‌ی ۱.

را بگیرند و مانند یک شعاع «نور» تجزیه‌اش بنمایند و بسیاری از قوانین حیات سراسر سعادت بشر را از همان یک کلمه و یک شعاع آفتاب «وحی» بیرون کشیده و تحویل عالم انسان بدهند، چنان که امام امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

(لَوْ شِئْتُ لَا وَفَرْتُ سَبْعِينَ بَعْبَرًا مِنْ تَفْسِيرِ فَاتِحَةِ الْكِتَابِ)؛^۱

اگر بخواهم از تفسیر سوره‌ی فاتحه‌ی کتاب [که هفت آیه‌ی کوتاه بیش نیست] هفتاد شتر را سنگین بار می‌سازم [م احتمالاً تعبیر به هفتاد نیز از باب کثرت است نه خصوص عدد معین].

و همچنین امام باقر علیه السلام ضمن یک بیان جامع مفصل در تفسیر کلمه‌ی «الضمد» می‌فرماید:

(لَوْ وَجَدْتُ لِعِلْمِي الَّذِي آتَانِي اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ حَمَلَةً لَنَشَرْتُ التَّوْحِيدَ وَ الْإِسْلَامَ وَ الْإِيمَانَ وَ الدِّينَ وَ الشَّرَائِعَ مِنَ الضَّمَدِ...)^۲

من اگر دل‌های مستعد و قابلی می‌یافتم که توانایی پذیرش علمی را که خدا به من داده است می‌داشتند، هر آینه توحید و اسلام و ایمان و تمام شرایع و احکام را از یک کلمه‌ی الضمد بیرون کشیده و در جهان پخش می‌نمودم.

نه مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

(...وَلَهُ ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ فَظَاهِرُهُ حُكْمٌ وَ بَاطِنُهُ عِلْمٌ، ظَاهِرُهُ أَنْيَقٌ وَ بَاطِنُهُ عَمِيقٌ، لَهُ تَخَوُّمٌ وَ عَلَى تَخَوُّمِهِ تَخَوُّمٌ لَا تُحْصَى عَجَائِبُهُ وَ لَا تُبْلَى غَرَائِبُهُ...)^۳

و برای آن [قرآن] ظاهری و باطنی است. پس ظاهر آن حکم و باطنش علم است. ظاهرش زیبا و دلربا و باطنش عمیق و ریشه‌دار است. برای آن حدودی و بر حدودش حدودی است. نه عجائب آن به شماره در می‌آید و نه غرائبش کهنگی می‌پذیرد.

و هم فرموده است: (إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَ بَطْنًا وَ لِبَطْنِهِ بَطْنًا إِلَى سَبْعَةِ أَبْطُنٍ)؛^۴ و در روایت

۱- بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۹۳ و ۱۰۳.

۲- تفسیر صافی، ذیل سوره‌ی توحید.

۳- المحجة البيضاء، ج ۲، ص ۲۱۲.

۴- تفسیر صافی، مقدمه‌ی هشتم و مقدمه‌ی تفسیر مرآت الانوار، ص ۵.

دیگر آمده است: (أَوَإِلَى سَبْعِينَ بَطْنًا)؛^۱ حقیقت آن که قرآن ظاهری دارد و باطنی، باطنش هم باطنی دارد تا هفت باطن و یا تا هفتاد باطن. صاحب قرآن خود نیز فرموده است:

﴿قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا﴾؛^۲

بگو اگر دریا، مرکب برای [نوشتن] کلمات خدای من گردد، هر آینه دریا به پایان می‌رسد پیش از این که کلمات پروردگار من به پایان برسد، هر چند [دریایی] بسان آن [دریا] به کمکش بیاوریم.

در آیه‌ی دیگر هم می‌فرماید:

﴿وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾؛^۳

و اگر تمام درختان روی زمین قلم گردند و دریا به دنبال دریا به هم مدد برسانند تا هفت دریا [مرکب برای نوشتن شوند] کلمات خدا به پایان نمی‌رسد [مامی نمی‌یابد] که محققاً خدا غالب و حکیم است.

ظاهراً تعبیر به عدد هفت نیز از باب بیان کثرت است نه عدد مخصوص و معین.^۴

(قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَاللَّهِ لَقَدْ تَجَلَّى اللَّهُ لِحَلْقِهِ فِي كَلَامِهِ وَلَكِنْ لَا يُبْصَرُونَ)؛^۵
به خدا سوگند که خداوند برای خلق خود در [آیینی] کلام خود تجلی کرده است، ولی آنان [او را] نمی‌بینند.

شکی نیست که خدا وجودش لایتناهی است و لذا طبعاً مراتب و بطون کلام خدا نیز

که بنا به فرموده‌ی امام علی علیه السلام مجلی و جلوه‌گاه خداست لایتناهی و پایان‌ناپذیر خواهد بود.

(قَالَ الْإِمَامُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: آيَاتُ الْقُرْآنِ خَزَائِنُ الْعِلْمِ فَكَلَّمَا فُتِحَتْ خَزَانَةُ يُنْبَغِي لَكَ أَنْ تَنْظُرَ مَا فِيهَا)؛^۶

۱- تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۵.

۲- سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۱۰۹.

۳- سوره‌ی لقمان، آیه‌ی ۲۷.

۴- تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۲۴۵.

۵- المحجة البيضاء، ج ۲، ص ۲۴۷.

۶- همان، ص ۲۱۵.

امام سیدالتاجدین علیه السلام فرموده است: آیه‌های قرآن مخازن و گنجینه‌های علم است، هر زمان که خزینه و گنجینه‌ای گشوده شد، تو را سزد که به آنچه که در آن است بنگری [در محتوای آن بیندیشی].

آری، اقیانوس ژرف و عمیق قرآن و مخازن علم کلام الله انتها ندارد و لذا هر وقت که یک آیه از قرآن خوانده شود سزاوار است که بهره‌ی تازه‌ای از آن به دست آید؛ منتها غواصی ماهر و گوهرشناسی قابل می‌خواهد تا توانایی غوص در بحار انوار علوم قرآن را داشته باشد و هر دم بتواند دست بر جواهر حکم و علوم آسمانی قرآن بیابد. عجب نبود گر از قرآن نصیبت نیست جز نقشی

که از خورشید جز گرمی نباشد حظ نایبنا

مراتب مختلف فهم کلمات قرآن

اینجا ممکن است توهمی برای بعضی اذهان پیدا شود و آن این که سخن از طریق رمز گفتن و صاد و میم و دال را مثلاً اشاره به معانی خفیه و در عین حال مقصوده‌ای قرار دادن بر خلاف میزان تخاطب و محاوره‌ی عرفیه است و در واقع «الغاز» در کلام و «تعمیه‌ی» در خطاب محسوب می‌شود و این هم پر واضح است که کلام مشتمل بر مُعَمَّی و لُغَز آوردن (به طوری که به دست آوردن معنی از ظاهر آن کلام به طور متعارف ممکن نباشد) و مع الوصف از مخاطب پی بردن به معنای آن کلام را طلب نمودن مناسب با شأن خداوند حکیم نمی‌باشد و با هدف ارشاد و هدایت انسان نمی‌سازد. برای دفع این توهم گفته می‌شود: خیر، در کلام خداوند حکیم هیچگونه مُعَمَّی و لُغَزی در کار نیست؛ چه آن که طبقات مخاطبین قرآن نسبت به مراتب معانی مقصوده‌ی از قرآن مختلفند و آیات و کلمات قرآن نیز در مقام دلالت بر هر مرتبه‌ای از مراتب طولیه‌ی آن معانی، نسبت به هر طبقه‌ای از طبقات مُختلف الفهم مخاطبین، ظاهر و واضح است و هرگز جنبه‌ی رمز و اشاره‌ای ندارد. هر چند بعضی از آیات نسبت به بعضی خصوصیات مصداقی مفهومات خود یا نسبت به مرتبه‌ی بالاتر از مفاهیم ظاهره‌اش دارای ابهام و اجمال بوده و محتاج به بیان باشد. مثلاً کریمه‌ی «قل هو الله احد، الله الصمد» در مرتبه‌ی خطاب به عامه‌ی مردم معنایی از «احدیّت» و «صمدیّت» را به عنوان اعتقاد دربارهِی خدا، طالب است که همان معنای ظاهر

«یگانگی» و «بی‌نیازی از غیر» است.

ولی در مرتبه‌ی خطاب به «خواص» از مردم، معنای عالی‌تر را می‌خواهد، چون که آنان تا حدّی توانایی درک وحدت حقّی حقیقه را دارند و معنای «غناى ذاتی» و «قیومیت» مبدأ هستی را بیش از آن مقدار که عامّه‌ی مردم می‌فهمند می‌توانند تعقل نمایند و همچنین، فهم بالای فهم بسیار است، تا برسد به مرتبه‌ی علیای درک امام علیه السلام که بگوید من اگر بخواهم می‌توانم تمام توحید و اسلام و ایمان و شرایع را از یک کلمه‌ی «الصّمد» بیرون بیاورم.

یعنی همچنان که کلمه‌ی الصّمد در دلالت بر معنای ظاهرش برای مردم عادى واضح است، همچنین در دلالت بر معانی عالیّه‌اش نیز برای امام باقر علیه السلام واضح است و نتیجتاً هر مرتبه‌ای از مراتب معنی برای هر طبقه‌ای از طبقات مخصوص مخاطبین دارای ظهور و وضوح است و هیچگونه مُعَمّی و لغزی در کار نمی‌باشد. چه آن که درک معنای عالی را از مخاطب دانی نخواستند تا نسبت به او لغزگویی شده باشد و اگر هم خواسته باشند به انضمام «بیان» خواسته‌اند و مخاطب را هم به بیان راهنمایی نموده‌اند. این جمله از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

(كِتَابُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَى أَرْبَعَةِ أَشْيَاءٍ: عَلَى الْعِبَارَةِ وَالْإِشَارَةِ وَاللَّطَائِفِ وَالْحَقَائِقِ فَالْعِبَارَةُ لِلْعَوَامِّ وَالْإِشَارَةُ لِلْخَوَاصِّ وَاللَّطَائِفُ لِلْأَوْلِيَاءِ وَالْحَقَائِقُ لِلْأَنْبِيَاءِ)؛^۱

کتاب خداوند عزّ و جلّ [مشمول] بر چهار چیز است: عبارت و اشارت و لطائف و حقائق. عبارت [در سطح فهم] عوام است و اشارت مختصّ به خواصّ و لطائف [در خور درک] اولیاء و حقائق [مربوط] به انبیاء است.

این حدیث برای هر طبقه‌ای از طبقات مخاطبین قرآن، نصیب ویژه‌ای از معانی را نشان می‌دهد که بعضیها فوق بعضی.

(وَعَنِ السَّجَّادِ علیه السلام: أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ التَّوْحِيدِ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَالْآيَاتِ مِنْ سُورَةِ الْحَدِيدِ - إِلَى قَوْلِهِ عَلَيْهِ بِذَاتِ الصُّدُورِ...)^۲

۱- بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۱۰۳.

۲- تفسیر صافی، ذیل سوره‌ی توحید.

از امام سجّاد علیه السلام در باره‌ی توحید پرسش شد، آن حضرت فرمود: حقیقت آن که خداوند عزّوجلّ می‌دانست که در آخر الزّمان بعضی از اقوام و ملل تعمّق [در مسائل دقیق علمی] خواهند داشت و لذا [سوره‌ی] قل هو الله احد و آیاتی چند از سوره‌ی حدید را تا جمله‌ی «عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» نازل فرمود.

این روایت نیز این حقیقت را اعلام می‌دارد که آیات قرآن در عین حالی که نسبت به مردم هر زمان، مناسب با سطح درک آنان دلالت بر معارف حقّه‌ی آسمانی دارد. با وجود این از نظر تکامل فکری آیندگان، مطالب برتر و باریک‌تر را در همان زمینه، در باطن خود ذخیره نموده است تا به میزان تعمّق اقوام آینده و انسان‌های تکامل یافته‌ی بعدی، به ارائه‌ی قسمتی از ذخائر توحیدی و معارف عالیه‌ی الهی بپردازد و ابناء بشر را در هر عصر و زمان با حقائق هستی آشنا گرداند.

به هر حال افهام عادی بشری در مقام استنباط معانی قرآن مستغنی از «بیان» نمی‌باشند. در گذشته مشروحاً بیان شد که قرآن کریم با آن که الفاظش کلاً در حدّ اعجاز در فصاحت واقع شده است و در دلالت بر مفاهیم لفظیه‌اش برای آشنایان به لغات و اسالیب کلام عربی کاملاً روشن بوده و خالی از هرگونه اغلاق و تعقید و عاری از معنی و لغز می‌باشد و همچنین نسبت به ارباب فهم و تدبّر و صاحب‌نظرانی که توانایی غوص در بحار ژرف و اقیانوس‌های بیکران^۱ قرآن را واجدند و نیروی استکشاف لطائف و اسرار از اعماق بطن کتاب خدا به آنان اعطا شده است آمادگی خود را برای تفهّم و تذکّر اعلام نموده و جمله‌ی را امر به تدبّر^۲ و اندیشه و تعقل در محتویات نامتناهی خود فرموده است:

﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾^۳

ولی با تمام اینها همین قرآن در بسیاری از موارد که نمونه‌هایی از آن نیز ارائه گردید. به حکم مصلحت دارای ابهام بوده و درک مقاصد آن نیازمند به «بیان» می‌باشد. آن هم بیانی که معصوم از خطا و میرا از اشتباه باشد تا اطمینان آور و رافع اختلاف گردد و گرنه

۱- امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «ثُمَّ أُنْزِلَ عَلَيْهِ الْكِتَابُ نُورًا... وَ بَخْرًا لَا يُدْرِكُ قَعْرُهُ» بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۲۱.

۲- سوره‌ی ص، آیه‌ی ۲۹ و سوره‌ی محمد، آیه‌ی ۲۴ و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «اقْرَؤُوا الْقُرْآنَ وَ التَّجَسَّسُوا غَرَائِبَهُ» قرآن را بخوانید و غرائبش را بجوید. المحجّة البيضاء، ج ۲، ص ۲۵۱.

۳- سوره‌ی قمر، آیه‌ی ۱۷.

مفسرین از بشر عادی که با اِعمال سلیقه و درک جایزالخطای خود در معانی برتر قرآن به تفکر و فحص و پژوهش می‌پردازند، اینان هر چه بکوشند و سخنانی به غایت عالی بگویند و مطالبی هر چه بدیع‌تر بیاورند، بدیهی است که محصولات فکری آنان نه رفع اختلاف از صحنه‌ی تفسیر کتاب خدا خواهد کرد و نه برای دیگران به عنوان «بیان قرآن» سندیت و حجّیتی خواهد داشت.^۱ مخصوصاً با توجه به نکته‌ای که هیچگاه آن را از نظر نباید دور داشت و آن این است که بحث قرآنی یک بحث تمام عیار نظری مانند بحث‌های فلسفی و ریاضی نیست که میدان زورآزمایی افکار و معارک آراء و مَصارع ابطال باشد. آنچنان که قهرمانان فکر و سخن در این میدان با آزادی تمام و کیف ما کان به تضارب آراء و ترامی افکار پردازند و صرفاً تعمّق در مطالب و غور در عوایصات و غوامض را وجهه‌ی همت خود در تفسیر قرآن قرار دهند و هر کس به تناسب رشته‌ی تخصصی خویش در علمی، داد سخن داده و قرآن را تطبیق با آراء علمی خود بنماید و هر چه که خواست بگوید و در هر وادی که خواست بتازد و از این که هر چه که از آب درآمد و سر از هر جا که درآورد اصلاً باکی نداشته باشد و در هر حال هدف که بحث و تعمّق و غور در سخن بوده است و تمرین در تفکر و ورزیدگی در استدلال و اقامه‌ی برهان و جدل تأمین شده باشد.

البته اینگونه آزادی در اِعمال سلیقه و استرسال در فکر و سخن اگر در مسائل مربوط به علوم نظری مانند قسمتی از ریاضیات و فلسفه و نظایر اینها باشد باکی نیست و راه از هر جهت برای همه کس باز است، چه آن که این علوم چندان ارتباطی با سعادت و شقاوت بشری ندارند و بر فرض اشتباه و عدم اصابت به واقع، تولید خطری بزرگ نخواهد کرد و مفسده‌ای فوق‌العاده عظیم به وجود نخواهد آمد. اما قرآن که وحی خدا و برنامه‌ی سعادت هر دو جهانی است و با سرنوشت نیک و بد آدمیزادگان و حیات ابدی آنان بستگی تمام دارد، مسلماً تفسیر و تبیین آن با این چنین آزادی در افکار و رها بودن در گفتار و بیان هرگز نمی‌سازد و جدّاً بازی کردن با سعادت عالم انسان محسوب می‌گردد.

بلکه یک مفسر قرآن باید دقیقاً متوجه به این نکته باشد و آن را مکرراً به خود تلقین نماید که: بحث قرآنی یعنی فحص از حقایق وجود و پژوهش در واقعیّات هستی که

۱- البته مسأله‌ی استنباط احکام و حجّیت قول مُفتی برای مقلّد دارای حساب جداگانه‌ای بوده و در جای خود تمام است.

به منظور تشخیص صراط مستقیم حق و سپس افتادن در آن صراط و سوق دادن دیگران نیز به آن راه و آنگاه حرکت کردن با هم به سوی کمال مطلق و عاقبت نائل گشتن به سعادت جاودان با مصونیت از موجبات شقاء و هلاکت بی پایان معمول می گردد و این عمل هم بدیهی است که یک کار ساده و آسانی نیست که هر کس بتواند از عهدهی آن برآید. بلکه کاری است فوق العاده خطیر و پرمسئولیت در پیشگاه خدا که ممکن است کوچکترین کجروی، انحرافات وسیع و عمیق در عقاید و اخلاق و عمل را برای مردم به وجود آورد و برای همین است که در لسان رسول خدا ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام از تفسیر به رأی و قول به غیر علم دربارهی قرآن شدیداً نهی گردیده و عامل آن محکوم به عذاب و انذار به آتش شده است:

(عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَلْيَتَّبِعُوهُ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ)؛^۱

رسول خدا ﷺ فرمود: کسی که قرآن را به رأی خود تفسیر نماید، باید جایگاه خود را از آتش آماده بسازد.

(وَعَنْهُ ﷺ: مَنْ قَالَ فِي الْقُرْآنِ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَلْيَتَّبِعُوهُ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ)؛^۲

باز هم از رسول خدا ﷺ است که: هر کس در [تفسیر] قرآن بدون علم و دانایی [لازم] به سخن پردازد، باید جایگاه خود را از آتش مهیا سازد.

(وَعَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَأَصَابَ لَمْ يُوجَرْ وَإِنْ أَخْطَا كَانَ إِثْمُهُ عَلَيْهِ)؛^۳

امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که قرآن را به رأی خود تفسیر کرده و [اتفاقاً] برخورد به واقع نماید مأجور نخواهد بود و اگر به خطا و اشتباه افتد گناه کجروی برای او مسلم خواهد شد.

(وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَكْثَرُ مَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي رَجُلٌ يُنَاولُ الْقُرْآنَ يَضَعُهُ عَلَى غَيْرِ مَوَاضِعِهِ)؛^۴

۱- تفسیر صافی، مقدمه ی پنجم.

۲- بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۱۱.

۳- همان، ص ۱۱۰.

۴- همان، ص ۱۱۲.

رسول خدا ﷺ فرموده است: ترسناکترین چیز بر اقامت من بعد از من مردی است که قرآن را بگیرد و آن را در غیر مواردی که باید نهاده شود بنهد، یعنی قرآن را تطبیق با آراء خود نموده و از مسیر مرادات واقعیه اش برگرداند. بنابراین تنها «بیانی» که صلاحیت انضمام به قرآن را واجد است (البته در مواردی که درک مقاصد آن نیازمند به بیان است) و از لحاظ توضیح مبهمات و تفصیل مجملات قرآن دارای سندیت آسمانی و حُجّیت الهیه می باشد در رتبه ی اولی «بیان خدا» است که نازل کننده و گوینده ی اصلی قرآن است و خود، فرموده است: ﴿ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ﴾^۱؛ محققاً بر ماست بیان آن و در رتبه ی دوّم «بیان رسول خدا ﷺ» است که به حکم خود قرآن، «مُبین» قرآن معرفی شده است که می فرماید:

﴿...لَتُبَيِّنَنَّ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...﴾^۲

...که بیان کنی [تو ای پیغمبر] برای مردم آنچه را که به سوی آنها فرود آمده است [از آیات قرآن]...

و در رتبه ی سوّم «بیان عترت و اهل بیت رسالت ﷺ» است که یک جا، خدا آن وجودات مقدّسه را مطهّر به تطهیر الهی معرفی فرموده است که:

﴿...إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾^۳؛

...همانا خدا اراده ی مستمرّه اش بر این است که هرگونه پلیدی را از شما خاندان [نبوّت] دور سازد و شما را از تمام آلودگی ها پاک نگه دارد.

و در جای دیگر «مَسّ» حقائق مکنونه ی قرآن را منحصرأ در خور صلاحیت آن مطهّرون و پاک شدگان نشان داده است که:

﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ ﴿۱﴾ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ ﴿۲﴾ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ﴿۳﴾﴾^۴

حقیقت آن که، آن قرآنی است کریم در کتابی محفوظ که مَسّ نمی کند آن را [به حقیقت آن نمی رسد] مگر پاک شدگان.

۱- سوره ی قیامت، آیه ی ۱۹.

۲- سوره ی نحل، آیه ی ۴۴.

۳- سوره ی احزاب، آیه ی ۳۳.

۴- سوره ی واقعه، آیات ۷۷ تا ۷۹.

و هم رسول اکرم ﷺ که به حکم آیه ی:

﴿...وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا...﴾^۱

...هر چه را که پیغمبر ﷺ آورده است [امر به آن کرده است] آن را بگیرد [و

عمل کنید] و از هر چه که شما را از آن نهی کرده است خودداری نمایید...

امر و نهی و تمام آورده هایش به عنوان ابلاغ رسالت، واجب الأخذ و مُقْتَرَضُ الاتِّبَاع است. به مقتضای حدیث متواتر «ثقلین» آن حضرت، عترت و اهل بیت خود را «عَدِيلُ لَارِزِ الْإِفْتِرَانِ» قرآن که «لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْخَوْضِ» قرار داده و اَمّت را مأمور به تَمَسُّک به هر دو ثقل (قرآن و عترت) فرموده است:

(إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي مَا إِن تَمَسَّكْتُم بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْخَوْضِ)^۲

من در میان شما دو چیز گرانقدر از خود باقی می گذارم؛ اگر به این دو متمسک شوید، هیچگاه گمراه نمی گردید! آن دو، کتاب خدا و عترت و اهل بیت من هستند که هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند، تا روز قیامت بر من وارد شوند.

سرّ رعایت ابهام در قرآن

چنان که سابقاً گفتیم آنچه مسلم است اجمالاً در قرآن کریم آیاتی به چشم می خورد که در عین فصاحت الفاظ و دلالت روشن بر مفاهیم ظاهر، از نشان دادن مصداق و تعیین مراد از مفاهیم الفاظ و تشریح بسیاری از خصوصیات مطالب مقصوده ی از آیات خودداری شده است. مانند آیات احکام و آیات مربوط به ولایت (امامت و زعامت اَمّت) و آیات دیگری که ارائه گردید (علاوه بر «بطون» معانی که پرده از روی آنها برداشته نشده است) و طبق آیات ۴۴ و ۶۴ سوره ی نحل و آیه ی ۷ سوره ی حشر و آیات ۷۷ تا ۷۹ سوره ی واقعه و ۳۳ سوره ی احزاب، بیان این قبیل آیات واگذار به رسول خدا ﷺ و اهل بیت اطهار او ﷺ گردیده است.

حال این سؤال پیش می آید که چرا در قرآن حکیم این روش اعمال شده است و

۱- سوره ی حشر، آیه ی ۷.

۲- مقدمه ی تفسیر البیان، ص ۶ و ۷.

روی چه مصلحتی یک سلسله مطالب اصیل و اساسی اسلام در متن قرآن که سند متقن و جاودانی حق است با صراحت تمام ذکر نگردیده و عمداً با ابهام و اجمال برگزار شده است؟ تا نتیجتاً قرآن در توضیح و تبیین بسیاری از محتویات خود نیازمند به بیان خارج از خود گردد. چرا چنین شده است؟ سرّش چیست؟ در پاسخ گفته می‌شود البته حکم و مصالح واقعیه‌ای که مرعی در افعال و اقوال خداوند حکیم است از اسراری است که جز ذات اقدس او (جلّ جلاله) و مقرّبین مختصّ به اسرارش، دیگران را راهی به سوی درک و مسّ آن نمی‌باشد و از دسترس فکر ما انسان‌های عادی بیرون است. ولی با این حال تا آنجا که به حکم آیهی شریفه: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾؛^۱ ما هم مأذون در «تدبّر» در قرآن بوده و امتثالاً لِلْأَمْرِ در این باب اندیشیده‌ایم، به انضمام آنچه که از متون روایات ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام و تحقیقات رجال دین به دست آورده‌ایم، به دو نکته یا به دو «سرّ» از اسرار رعایت ابهام در قرآن برخورد کرده‌ایم که ان شاء الله ذیلاً به تشریح آن دو مطلب می‌پردازیم.

مطلب اول: صیانت قرآن از «تحریف»:

در بعض آیات قرآن رعایت ابهام و سخن سربسته گویی، از این جهت شده است که قرآن از دست تطاول تحریف کنندگان محفوظ بماند و در واقع حربی هُدْم اساس قرآن، به دست آن ناپاکان داده نشود و این جهت در آیات مربوط به موضوع بسیار مهم ولایت (امامت و زعامت امت) تقریباً روشن و یّین به نظر می‌رسد.

چه آنکه می‌دانیم منافقان خطرناکی که با اخفاء کفر درونی خود، دست ایمان به پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم داده و خود را به طمع رسیدن به منافع مادی در عِداد امت اسلامی جازده بودند و از این تظاهر به ایمان، جز نیل به اهداف شیطانی و سروری کردن بر دیگران همی نداشتند و در راه رسیدن به این هدف چنان که تاریخ بعد از رحلت پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به خوبی نشان داد از اقدام به هر نوع جنایت و جور و ستم حتّی به خاندان رسالت در فجیع‌ترین صورت خودداری نمی‌کردند.

آری این عناصر خطرناک اگر می‌دیدند امام امت و خلیفه‌ی حق پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به نام

۱- سوره‌ی محمد، آیه‌ی ۲۴. آیا در قرآن نمی‌اندیشند یا به دل‌هایی قفل‌هاشان زده شده است.

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و یازده فرزند معصوم آن حضرت (علیهم السلام) با کمال صراحت در قرآن معرفی شده چنان آتش خشم و انتقام از کانون وجودشان شعله می کشید و با بغض تمام به فکر اخلال نظام و تخریب اساس اسلام و قرآن می افتادند که اگر در همان زمان حیات رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) زمینه ی مساعدی می یافتند دست به تشکیل یک حزب ضدّ اسلامی زده و با قرآن به مبارزه بر می خاستند و قهراً جنگ مهیب داخلی در میان امت اسلامی به وجود می آمد و نهال نورس اسلام از همان روزهای اوّل عمرش رو به خشکی و افسردگی می رفت و اگر هم چنین فرصتی به دستشان نمی آمد، در کمین می نشستند تا بعد از وفات پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) پس از آن که با دسیسه های شیطانی به قدرت رسیدند، برای این که مدرک زنده و روشنی بر بطلان حکومت جائرانہ ی خود در دست مسلمانان باقی نگذارند، دست به تحریف قرآن می گشودند و آیات نصّ بر امام را محو می کردند و این تنها سند قطعی آسمانی و یگانه مدرک دست نخورده ی وحی و نبوت را دست خورده و لگه دار می ساختند و این ننگ را تا آخرین روز عمر دنیا بر دامن اسلام و مسلمین می نهادند و نتیجتاً قرآن هم به سرنوشت شوم تورات و انجیل مُحَرَّف فعلی مبتلا می گشت و ارزش و اعتبار آسمانی خود را از دست می داد و به کلی از حُجَّت و مَدَرکیت می افتاد.

لذا بر اساس این مصلحت حکیمانه ی الهیّه است که می بینیم آیات مربوط به ولایت و امامت در خلال آیات مربوط به احکام و اخلاق و قَصَص با طرزی عجیب و پیوستگی غریب گنجانده شده است و به طوری سخن سر بسته و غیر صریح از این نظر آمده است که مخالفان لجوج و عنود نیز می توانند آن را به نفع خود توجیه نموده و اصلاً به فکر تغییر و تحریف آن آیات نیفتند و دست جسارت به ساحت اقدس قرآن دراز نکنند. به قول یکی از دانشمندان عیناً مانند داستان یعقوب (علیه السلام) که به زبان فرزندان خود می گذارد وقتی یوسف (علیه السلام) را به چاه انداختند بگویند گرگ او را پاره کرد. ولی در عین حال همان آیات غیر صریح آن چنان برای حقیقت طلبان روشندل حق جو درخشندگی خاصّ و جذّابیت مخصوص دارد که از پشت صدها پرده ی ابهام و استتار آنچه را که باید در پرتو نور فراست ایمان بفهمند می فهمند.

(إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ وَ طِيبٌ كَلَامِ الْحَقِّ ذَلَّ عَلَى الْحَقِّ)؛

مه فشاند نور و سگ عوعو کند هر کسی بر طینت خود می تند

محنت انگیز در عین مصلحت داری

البته این نکته هم پوشیده نماند که هر چند موضوع ابهام و عدم صراحت قرآن در امر ولایت و امامت و معین نمودن مصداق «امام» و شخص «ولی» یکی از علل و اسباب صیانت قرآن از تحریف گردیده است ولی با وجود این، همین مسأله‌ی ابهام از یک سو ناگزیر به دنبال خود تبعات تأثرخیز و غم‌انگیز فراوان نیز داشته است و آن این که همین موضوع ابهام و عدم تصریح به شخص «ولی» باعث شد که عزیزان خدا و رسول و اهل بیت معصومین علیهم‌السلام در میان امت اسلامی قدرشان مجهول و ذکرشان متروک گشته و صدمه‌ها ببینند و لطمه‌ها بخورند و مصیبت‌های جانگداز تحمّل نمایند و از سوی دیگر، دنیاداران یغماگر در لفافه‌ی همین ابهام و عدم صراحت قرآن نسبت به شخص ولی تکیه بر مسند خلافت زده و خود را امام المسلمین!! و خلیفه‌ی الرسول!! معرفی کنند و بیرحمانه در وادی طغیان بر خدا بتازند و وقیحانه در اشباع هوس‌های ضد انسانی خود بکوشند و نتیجتاً آن همه حق‌کشی‌ها و خونریزی‌ها به وجود آمد و فتنه‌ها برخاست و امت اسلامی آنچنان دچار حیرت و گمراهی گردید که تا ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام از این ضلالت و حیرت خلاصی نخواهد یافت.

آری این مصائب جانسوز از تبعات قهری ابهام قرآن در امر تعیین امام و ولی امر مسلمین بوده است. ولی مع الوصف آن مصلحت عظمی که بر اثر ابهام و عدم تصریح به اسم امامان علیهم‌السلام تأمین شده است، یعنی مصونیت قرآن از تحریف، جبران‌کننده‌ی این مصائب جانسوز غم‌انگیز گردیده است.

یعنی اولیای حق و پاسداران وحی خدا که در راه اعلای کلمه‌ی توحید و ابقاء شرع مبین، تن به انواع بلیات و مصائب می‌دهند و خود را در راه حفظ اساس قرآن به شدیدترین نوع بلا مبتلا می‌سازند اینجا هم رضا داده‌اند که ذکر و نام مقدّسشان در قرآن شریف مبهم باشد و بر اثر این ابهام از تمام مزایای زندگی دنیا بی‌بهره و منقطع گردند و ضربه‌ها بخورند و شکنجه‌ها ببینند و زجرها بکشند. ولی در عوض قرآن عزیز سالم بماند و آیات شورانگیز الهام‌بخشش بی هرگونه تصرف شیطان صفتان ورد زبان‌های مرد و زن گشته و صبح و شام علی رؤوس الأشهاد تلاوت شود و اوتار گوش قلب صاحب‌دلان را به ارتعاش آورده و تشنه‌کامان را از آب زلال آسمانی‌اش سیراب گرداند و صدای وحی خدا بی‌کم و کاست

تا روز قیامت به گوش عالم و همه‌ی انسان‌ها برسد.

آری امیر مؤمنان علی علیه السلام همین را می‌خواست، می‌گفت بگذار من با این که در به وجود آوردن اسلام و پیشبرد آن رکن اصیل بوده و با مؤسس و بنیانگذارش دوش به دوش و قدم به قدم در تأسیس و تحکیمش کوشیده‌ام، در عالم اسلام مجهول‌القدر و گمنام بمانم و مانند یک فرد عادی به درختکاری و آبیاری بپردازم و از آن طرف دیگران با نداشتن کوچکترین صلاحیت و اهلیت کار امامت بر سریر حکومت اسلامی بنشینند و بر مردم سروری کنند، اما دست خیانت به سوی قرآن عزیز (امانت کبرای الهیه) دراز ننمایند و لگه‌دارش نگردانند.

آری بگذار لباسی را که خدا به قامت من دوخته است دیگران بپوشند^۱ و من برهنه بمانم، ولی قرآن عزیز از دستبرد خیانتکاران مستور باشد و از جسارت تحریف شیطان صفتان محفوظ بماند. بگذار این حکم خدا در عالم زنده و جاوید باشد که هر کس از جماعت مسلمین تخلف کند، در خانه‌اش آتش بیفکند و خانه‌اش را بسوزانند.^۲

اگرچه این حکم را به غلط درباره‌ی من تطبیق کنند و درب خانه‌ام را به اتهام تخلف از جماعت بسوزانند و همسر عزیزم را به وضع فجیعی بکشند! آری اگر چه از این افتراء و از این تطبیق غلطشان رنج می‌برم، اما از این که نام اسلام و قرآن زنده و حکم خدا (به صورت) باقی است و من هم به ظاهر به حکم اسلام و قرآن محکوم به «احراق بیت» و تضییق و فشار گشته‌ام بسی خوشحال و دلشادم که می‌بینم مطلوبم که «بقاء قرآن» است و حیات اسلام (اگر چه به صورت ناقصش تأمین) است و فعلاً بیش از این میسر نیست. فرزند عزیزش حسین علیه السلام نیز منطوقش همین بود، او هم می‌گفت: بگذار اسلام بماند و قرآن باقی باشد، اگر چه مرا به اتهام خروج از ربقه‌ی اسلام! و تخلف از قرآن، مَهْدُورِ الدَّمِ معرفی نمایند و سرم را بالای نی بزنند و تنم را زیر سم ستوران پایمال نمایند و خواهران و دخترانم را به اسیری، شهر به شهر بگردانند.

آری خاندان رسالت علیهم السلام می‌گفتند: بگذارید هر بلا که بر سر ما می‌بارد ببارد، ولی

۱- «أما والله لقد تَقَمَّضَهَا ابنُ أبی قحافة...» هان به خدا قسم پسر ابی قحافه جامه‌ی خلافت را همچون پیراهنی به تن پوشید!!

نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۳.

۲- وافی، ج ۲، ص ۱۷۵، العروة الوثقی، ص ۲۶۷.

سر اسلام بی‌بلا بماند و قرآن کتاب عزیز خدا سالم و بی هرگونه تصرف و تحریف به دست آیندگان برسد تا آنان که طالبان حق و جویندگان حقیقتند خود به قضاوت بنشینند و با اندیشه‌ی در قرآن و تاریخ اسلام پی به حقیقت مطلب ببرند و بفهمند که آن همه آیات مربوط به ولایت و زعامت امت درباره‌ی چه کسانی ممکن است انطباق پذیرد؟ آیا علی و فرزندان پاک و معصومش؟! یا دیگران و همفکران رذل و منفورشان؟ «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ وَ تَفَكَّرُوا يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ».

پس نتیجه این شد که هم از طرفی تصریح قرآن به نام امامان علیهم‌السلام مستلزم طغیان منافقین بوده و منجر به تحریف کتاب خدا می‌گردیده است و هم از طرف دیگر مبهم گذاشتن این مطلب نیز (چنانکه می‌بینیم) موجب حیرت و انحراف امت از صراط حق می‌شده و فتنه‌ها به وجود می‌آورده است.

ولی چون خطر تحریف قرآن برای عالم اسلام از خطر حیرت در امر امامت و انحراف موقت امت از صراط سعادت، به مراتب هراس‌انگیزتر و وحشتناکتر و بلکه اساساً مساوی با نابودی قرآن بوده است. لذا مقتضای حکمت و اصل رعایت مصلحت در ابقای اساس شریعت، داعی بر این شده است که آیات مربوط به ولایت در لفافه‌ی ابهام و دو پهلو نازل شود تا راه توجیهی به نفع شیادان نیز باز باشد و آنها هم بتوانند آن آیات را تطبیق با خود نمایند و دیگر حیات خود را در مرگ قرآن ندانند و به فکر نابود ساختن قرآن نیفتند و حداقل از کشتن یوسف عزیز قرآن درگذرند و او را به سلامت در چاه اندازند؛ باشد تا روزی که آن عزیز از چاه دنیای هوسبازان بیرون آمده و بر دامن یعقوب آن پدر مهربان (که جسم و جانم فدای خاک پای مبارکش باد) بنشیند و حاکم بر جهانیان گردد و عالم انسان را غرق در نور و سرور و سعادت جاوید گرداند.

(اَللّٰهُمَّ اكْشِفْ هَذِهِ الْغُمَّةَ عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ بِحُضُورِهِ وَ عَجِّلْ لَنَا ظُهُورَهُ إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَ نَرَاهُ قَرِيبًا)؛

سرّ تعبیر صیغه‌ی جمع از علی علیه‌السلام در آیه‌ی ولایت

اینجا مناسب آمد جهت تأیید مطلب بیان لطیفی که از علامه‌ی جلیل‌القدر مجاهد سید شرف الدین عاملی (رضوان الله علیه) رسیده است نقل شود: این عالم بزرگوار ضمن یکی از

مکاتباتش که با یکی از علمای اهل تسنن بر اساس یک مناظره‌ی دامنه‌دار بسیار جالب مذهبی داشته است در بحث راجع به آیه‌ی ولایت «أَمَّا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»، در این که اگر مقصود از «الَّذِينَ آمَنُوا...» شخص امام امیرالمؤمنین علیه السلام است با این که آن حضرت یک فرد تنها و منحصری بوده که ایتاء زکات در حال رکوع نماز از وی صادر شده است، پس چرا با کلمه‌ی «الَّذِينَ» که لفظ جمع است و دلالت بر تعدد افراد دارد تعبیر شده است؟ چند وجه از مفسرین و اهل ادب نقل می‌کند و سپس خود آن مرحوم (سیدشرف‌الدین) وجه دیگری به عنوان وجه پنجم می‌آورد که نگارنده نظر به صفا و لطافت آن بیان، دوست دارد عین الفاظ آن بزرگمرد مجاهد را در اینجا نقل و زینت بخش کتاب خود سازد.

قُلْتُ عِنْدِي فِي ذَلِكَ نُكْتَةُ الْطُفِّ وَ أَدَقُّ وَ هِيَ أَنَّهُ إِنَّمَا أَتَى بِعِبَارَةِ الْجَمْعِ دُونَ عِبَارَةِ الْمُفْرَدِ بَقِيًّا مِنْهُ تَعَالَى عَلَى كَثِيرٍ مِنَ النَّاسِ فَإِنَّ شَانِيَّ عَلِيٍّ وَ أَعْدَاءَ بَنِي هَاشِمٍ وَ سَائِرِ الْمُنَافِقِينَ وَ أَهْلَ الْحَسَدِ وَ التَّنَافُسِ لَا يُطِيقُونَ أَنْ يَسْمَعُوهَا بِصِغَةِ الْمُفْرَدِ إِذَا لَا يَبْقَى لَهُمْ حِينَئِذٍ مَطْمَعٌ فِي تَمْوِيهِهِ وَ لَا مُلْتَمَسٌ فِي تَضْلِيلِ فَيَكُونُ مِنْهُمْ بِسَبَبِ يَأْسِهِمْ حِينَئِذٍ مَا تُخْشَى عَوَاقِبُهُ عَلَى الْإِسْلَامِ فَجَاءَتْ الْآيَةُ بِصِغَةِ الْجَمْعِ مَعَ كَوْنِهَا لِلْمُفْرَدِ إِتْقَاءً مِنْ مَعَرَّتِهِمْ ثُمَّ كَانَتْ النَّصُوصُ بَعْدَهَا تَتَرَى بِعِبَارَاتٍ مُخْتَلِفَةٍ وَ مَقَامَاتٍ مُتَعَدِّدَةٍ تَبَيَّنَتْ فِيهِمْ أَمْرُ الْوَلَايَةِ تَدْرِيجاً حَتَّى أَكْمَلَ اللَّهُ الدِّينَ وَ أَتَمَّ النِّعْمَةَ جَرِيئاً مِنْهُ ﷺ عَلَى عَادَةِ الْحُكَمَاءِ فِي تَبْلِيغِ مَا يَشُقُّ عَلَيْهِمْ وَ لَوْ كَانَتْ الْآيَةُ بِالْعِبَارَةِ الْمُخْتَصَّةِ بِالْمُفْرَدِ لَجَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَ اسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَ أَصْرُوا وَ اسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَاراً وَ هَذِهِ الْحِكْمَةُ مُطَرَّدَةٌ فِي كُلِّ مَا جَاءَ فِي الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ مِنْ آيَاتِ فَضْلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ كَمَا لَا يَخْفَى؛^۱

مُخَصَّص گفتم آن جناب این که: من برای تعبیر آیه‌ی ولایت از مفرد به جمع نکته‌ای لطیف‌تر و باریک‌تر سراغ دارم و آن این است که خداوند حکیم از باب رعایت حال

بسیاری از مردم مفرد را تبدیل به جمع کرده است؛ چه آن که دشمنان علی علیه السلام و منافقان و دنیاداران، طاقت این که از قرآن در مقام تعیین ولیّ امر مسلمین لفظ مفردی را بشنوند که با وصف خاصّش جز علی علیه السلام بر کس دیگری منطبق نگردد نداشتند و اگر چنین می شد و آیه به لفظ مفرد می آمد و راه انطباق بر آنها را به کلی می بست آن قوم عنود از شدّت انزجار و نفرت از استماع آن کلام از خدا، انگشت ها در گوش ها می نهادند و جامه بر سر می کشیدند و مُصِراً در مقام استکبار و تخلف از فرمان، رو در روی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می ایستادند و با فتنه انگیزی های پی گیر خود، دست به اقدامات خرابکارانه ای می زدند و عواقب شوم و ننگینی را برای اسلام و قرآن به وجود می آوردند و لذا حکمت حق چنین مقتضی شد که برای خاموش کردن آتش کفر و نفاق درونی آنان و مصون نگه داشتن قرآن از اقدامات ننگ آور آن ناپاکدلان، تعبیر آیه به صیغه ی جمع آید تا مفهوماً قابل انطباق بر جمع کثیری باشد و آنها هم بتوانند خود را به زعم خود، داخل در مفهوم لفظ «الَّذین» نموده و راهی برای تدلیس و تَضلیل مردم با نگه داشتن قرآن در میان خود داشته باشند.

منتها حقیقت امر و مصداق حقیقی «الَّذین امنوا...» بعداً به وسیله ی نصوص و بیانات صریح و پی در پی رسول الله اعظم صلی الله علیه و آله و سلم در مقامات متعدّده با عبارات مختلفه به امت اسلام ارائه گردید و ولایت حقّه ی امام به حق امیرالمؤمنین علی علیه السلام تدریجاً در میان مردم به ثبوت رسید تا آنجا که روز غدیر خم به عنوان «کمال الدّین» و «تمام النّعمة» از جانب خدا به اسلامیان معرفی شد و این رمز حکیمانه یعنی سخن سر بسته گویی قرآن در موضوع ولایت در تمام آیاتی که مربوط به فضائل و شئون آسمانی امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام و اهل بیت اطهار علیهم السلام است، با کمال لطافت و دقّت رعایت شده است، چنان که بر ارباب بصیرت و بینش کاملاً روشن و لا یخفی است.

سبب مبهم آمدن آیات ولایت در قرآن

ممکن است از بیانات گذشته اشکالی به بعض اذهان راه یابد و آن این که بگویند شما مبهم آمدن آیات ولایت را سبب صیانت قرآن از تحریف معرفی نمودید، در صورتی که خدا مستقیماً در قرآن وعده ی حفظ کتاب خود را داده و صیانت آن را به عهده گرفته است که:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۱

به طور مسلم ما ذکر [قرآن] را فرو فرستاده ایم و محققاً ما آن را نگه دارنده ایم. بنابراین مصونیت قرآن بعد از ضمانت خداوند سبحان نیازی به ابهام آمیز بودن آیات ولایت نخواهد داشت. برای دفع این اشکال گفته می شود: در گذشته نیز اشاره شد که خداوند علی حکیم افعال خود را در عالم به وسیله ی اسباب و علل جاری می سازد، منتها گاه از طریق علل و اسباب عادی که طریق اکثری است تحقق می پذیرد و گاه از مجاری غیبی و راه های غیر عادی که احياناً در موارد خاصه ای به اقتضای مصالح و ویژه ای ضرورت می یابد، در جریان می افتد. بنابراین توقع اینکه خدا هر کاری را که به عهده گرفت و به خود نسبت داد به طور حتم باید آن را از مجاری غیبی و از راه های غیر عادی انجام دهد توقع بی جا و اساساً مخالف با سنت جاریه ی در عالم طبع است (مگر در موارد استثنایی که بر اساس مصلحتی بنا بر اعجاز و خرق عادت نهاده شده باشد). چه آن که جریان عادی عالم و نظام کون و آفرینش در جهان طبیعت بر اساس تسبیب اسباب و توسط وسایط عادی و طبیعی استوار است.

البته شکی نیست در این که تمام آثار و افعال موجودات جهان از خدا سرچشمه گرفته است اما در مجاری اسباب و علل به جریان افتاده و هر فعل و هر اثری به دنبال سبب و علت مخصوص به خود در مظهری از مظاهر خلق آشکار می گردد. بنابراین ما مثلاً به عذر این که خدا روزی هر جنبنده ای را به عهده گرفته و خود فرموده است:

﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا...﴾^۲

هیچ جنبنده ای نیست در زمین مگر این که رزق آن بر خداست...

نمی توانیم دست روی دست گذارده و گوشه ای بنشینیم و روزی خود را از مجاری غیبی بخواهیم یا به اتکاء این که او ﴿خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾^۳ است و قادر بر آفریدن هر چیز است، بدون اقدام به ازدواج از طریق غیر عادی و غیب انتظار فرزنددار شدن داشته باشیم. خیر، او رازقیّت و خالقیتش به همان سببی و مسببی است که خود در عالم به جریان

۱- سوره ی حجر، آیه ی ۹.

۲- سوره ی هود، آیه ی ۶.

۳- سوره ی زمر، آیه ی ۶۲.

انداخته است. تسلیم آن نظام شدن و خود را در مجرای علل و اسباب افکندن عین تسلیم خدا شدن است و خود را به دامن رازقیت و خالقیت خدا افکندن.

حال اگر وعده‌ی حفظ قرآن داده و صیانت آن کتاب مبین را بر عهده گرفته است لازمه‌اش این نیست که منحصرأ نحوه‌ی حفظش نحوه‌ی خارق‌العاده و از مجاری غیبی باشد. بلکه ممکن است از راه‌های گوناگون (عادی و غیر عادی) موجبات حفظ و مصونیت قرآن را از خطر تحریف جنایتکاران میسر سازد و یکی از علل و اسباب عادی آن همان مبهم گذاردن آیات ولایت و تصریح نمودن به اسم امامان علیهم‌السلام و گنجاندن آن آیات در خلال آیات احکام و قصص باشد، اگرچه او قادر است از طُرُقی که از درک ما پنهان است تَحْفُظُ وحی و کتاب خود را محقق گرداند. هم‌چنان که باز یکی از علل و اسباب مهم حفظ و مصونیت قرآن از دستبرد شیطان‌صفتان در عالم طبع، مراقبت علمی و عملی ما مسلمانان است درباره‌ی این کتاب عزیز و امانت بسیار بزرگ الهی در میان بشر.

آری بدون تردید ضمانت خدا نسبت به صیانت قرآن رفع مسئولیت از ما مسلمانان در موضوع حفظ این ودیعه‌ی پروردگار از خیانت خائنان نمی‌نماید. بلکه ما پیروان قرآن نیز شدیداً موظفیم با تعهد جدی و گرایش صمیمی به قرآن از جهات گوناگون، تعلیماً و تعلماً، تلاوة و حفظاً، بحثاً و تفسیراً، ترویجاً و تبلیغاً، لساناً و قلماً و مخصوصاً با اخذ برنامه‌های عملی و ظاهر ساختن تعلیمات اخلاقی آن در مظاهر زندگی و مورد بحث و بررسی قرار دادن معارف توحیدی آن در میان نسل جوان، در حفظ و صیانت قرآن از اندراس و متروکیت آن در اجتماع خود و معرفی آن در دنیا بکوشیم و از خدای مهربان در این کار بزرگ استمداد جوییم که خود فرموده است:

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾^۱

کسانی که در [حفظ دین] ما بکوشند، به طور مسلم ما آنان را به راه‌های خود هدایتشان می‌کنیم و محققاً خدا با نیکوکاران همراه است.

و اگر چنین کردیم و بدین طریق از اندراس و نابودی و متروکیت قرآن پیشگیری نمودیم، بدیهی است که این هم مصداقی از مصادیق «حفظ» موعود خداست که از طریق

۱- سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۶۹.

حفظ ما در عالم تحقّق پذیرفته است. آری قرآن در پناه خدا به وسایل گوناگون محفوظ است؛ اما محفوظیّت قرآن در پناه خدا هیچگونه تضمینی نسبت به عدم محرومیّت ما از برکات قرآن نخواهد داشت. ممکن است قرآن از طرق گوناگون در حفظ و صیانت خدا باشد (چنان که هست) ولی مع ذلک ما بر اثر اِهمال در وظیفه‌ی حفظ و تعهّد قرآن (به سهم خود) تا آخر عمر از برکات حیات بخش آن محروم مانده و محروم بمیریم. «ذلک هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِين».

خلاصه این شد که یکی از اَسرار رعایت ابهام و عدم صراحت در بعض آیات قرآن در نظر گرفتن مصلحت مصونیت قرآن از تحریف بوده است که مصلحتی فوق العاده مهم و حیاتی برای اسلام و مسلمین می باشد.

مطلب دوّم: هدایت امت اسلامی به سوی امام

مسأله‌ی نیازمندی عائله‌ی انسان در حیات اجتماعی خود، به یک سلسله قوانین و مقرّرات مشترکه‌ای که حافظ حقوق افراد و جلوگیری از تعدّی و اجحاف ستمگران باشد و هم موضوع نیازمندی آن قوانین و مقرّرات به یک حکومت عادلّه‌ای که ضامن اجرای آن قوانین بوده و یک‌یک آن مقرّرات را بی هرگونه تغییر و تعطیل به مورد اجرا درآورد، از مسائل و موضوعاتی است که عقل و فطرت انسان، حاکم به حتمیّت لزوم و ضرورت حیاتی آن می باشد و تردیدی نیست در اینکه آیین مقدّس اسلام، عادلانه‌ترین برنامه‌های زندگی و در عین حال جامع‌ترین شرایع آسمانی است که از جانب خدا برای عالم انسان تشریع گردیده و آنچه را که عائله‌ی بشری در مراحل گوناگون حیات انسانی خود بدان محتاج است از: عقاید و اخلاق، برنامه‌های وسیع عملی در زندگی فردی و اجتماعی، تدبیر منزل و سیاست مُدُن، تعدیل غرائز و تهذیب روان.

در جمیع اَزمونه و اعصار تا آخرین روز عمر بشر، تحت نظر گرفته و جملگی را با حدود و ثُغور و متعلّقاتش به «أَحْسَن وجه» تنظیم فرموده و به عنوان تنها «صراط مستقیم» سعادت انسانی^۱ و یگانه مایه‌ی «حیات ابدی»^۲ به آدمیان اعطا نموده است.

بنابراین بسیار روشن است که چنین آیین پاک و شریعت بیضایی که حیات ابدی و

۱- «وَأَنِ اغْتَبَدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» سوره‌ی یس، آیه‌ی ۶۱.

۲- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ...» سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۲۴.

سعادت جاودانی انسان بستگی به پذیرفتن آن و سپس اجرای کامل آن در شرایط گوناگون زندگی دارد، باید تحت حمایت حاکم قهار و ولی مقتدری درآید که حکومت و اقتدارش توأم و بلکه مبتنی بر دو نیروی - فوق العاده مهم و مُسَلِّم اللُّزُوم - «علم و عصمت» باشد. یعنی هم دانا به تمام جهات و شئون گوناگون دین از معارف و احکام با آن وسعت اطراف و عمق دقایق و اسرار و حقائقش باشد. به طوری که هیچ حقیقتی از حقایق دینی بر او مجهول نبوده و در فهم هیچ سرّی از اسرار وحی خدا به دیگران محتاج نگردد و هم در جوهر جان دارای «ملکه» رادعه‌ای به نام ملکه‌ی «عصمت» یعنی «نیروی دفع گناه» و «عامل حفظ از هرگونه خطا» باشد. آنچنان که ساحت اقدس هستی و وجودش منزّه از همه گونه انحراف در فکر و عمل و مبرّی از جمیع نقایص اخلاقی باشد و عقلش چنان بر شهوت و غضبش غالب آید که ابداً کوچکترین تَذَلُّل و انعطافی در مقابل مال و جاه از خود نشان ندهد و دنیا با تمام جلال و جمالش نزد او پست تر از خاک زیر پا و فاقد عزّ و بهاء به شمار آید تا بتواند در پناه قدرت عادلّه‌اش دست آجنب و دشمنان وحدت ملّی اسلام را از تطاول بر مسلمین کوتاه سازد و نقشه‌های تخریبی کفّار و منافقین را با هوش و فطانت مخصوص به خود نقش بر آب کرده و از تبلیغات ضدّ الهی شیطان صفتان جلوگیری نماید و نتیجتاً محیطی برای امت اسلامی به وجود آورد کاملاً سالم و آزاد، خالی از هرگونه محرّکات هوس عاری از همه قسم فعّالیت‌های خنثی کننده‌ی تعلیم و تربیت، محیطی صددرصد روحانی و عقلانی، محیطی آماده‌ی برای تفکر در مبانی تحقیقی اسلامی و سپس در پرتو نور علم عمیق و وسیع خود دست به تشریح حقایق متین قرآن زده و دین خدا را که کلاً موافق با فطرت سالم و وجدان آزاد بشری است، به افکار حُرّ و عقول بی‌آلایش مردان و زنان عرضه کند و اصول مُتَقَنَه‌ی اسلام و معارف عالیّه‌ی قرآن را با دلیل و برهان برای آنان توضیح نماید.

تشکیکات مشکّکین و شُبّهات مُلحدین را که به افکار ساده‌دلان از ناحیه‌ی اغواگران القاء می‌گردد و اَباطیل و اَراجیف، به صورت استدلالات منطقی و تدقیقات عمیق علمی به خورد بی‌خبران داده می‌شود، تمام این تَلیسات را با منطقی مستدلّ و قاطع و محکم، واضح‌البطلان ساخته و بیان شیطانی آنها را در هم بکوبد. تار و پود بافته‌های آنان را از هم بگسلد. طالبان حق و جویندگان حقیقت را با مبدأ و معاد هستی و رمز خلقت و منظور نهایی

از آفرینش عالم آشنا گرداند و صراط مستقیم سعادت و حیات ابدی را نشانسان بدهد. در آن موقع است که بشر عاقل مُنْصِف با فکر آزاد و قلب سلیم خود، در مقابل منطق روشن و صحیح اسلام تسلیم می‌شود و راه سعادت و خوشبختی خود را خالی از هرگونه شک و تردید و اضطراب می‌پیماید و در نتیجه نائل به کمال مطلوب از خلقت خود می‌گردد و اما اگر آن دین پاک و آن آیین حیات بخش آسمانی، پس از نزول از جانب خدا، همچنان بی «حافظ» و بی «قیم» به دست مردم عادی سپرده شود تا هر قدرتی که خواست روی کار بیابد و هر آدم قهّاری که توانست زمام حکومت و زعامت دینی را به دست بگیرد. در این صورت طبیعی است که کسانی به نام حامی اسلام و زمامدار مسلمانان! تکیه بر مسند امامت و پیشوایی امت زده و خود را حافظ و قیم قرآن معرفی خواهند کرد که نه «علم» به حقایق و اسرار وحی خدا دارند و نه واجد ملکه‌ی «عصمت» و نیروی ردع از گناه می‌باشند. سهل است، بلکه احیاناً چنان مقهور هوئی و هوس واقع می‌شوند که همی جز اشباع شهوات و نیل به مُتمنّیات نفس و تحقّق بخشیدن به آرزوهای دل در خود نمی‌بینند و در این راه، از هیچ نوع از انواع جنایات و ستم و بیدادگری نمی‌پرهیزند.

البته بدیهی است که در این شرایط و احوال، آن دین و آیین پاک از جهات و جوانب گوناگون مورد یورش و هجوم دشمنان حق واقع می‌شود و جدّاً مایه‌ی حیات ابدی انسان ملعبه‌ی دست‌آیادی ابلیس و عناصر ناپاک می‌گردد. از یک سو، کافران و ملّحدان دست به اِضلال مسلمانان می‌کشایند و اَنحاء تشکیکات در عقاید مردم مخصوصاً نسل جوان القاء می‌نمایند و انواع شبهات در افکار مرد و زن می‌افکنند و از سوی دیگر، سؤالات علمی مختلف از ناحیه‌ی دانشمندان خارج از اسلام و طرفداران سایر ادیان طرح گردیده و در انتظار جواب از جانب اولیای اسلام می‌نشینند و مَعَ‌الَأسَف به جوابی قانع کننده و کامل نمی‌رسند و از طرفی هم، دشمنان دیرینه‌ی اسلام از یهود و نصاری که از روی تعصّب و عناد، دل‌پر خونی از اسلام دارند و حیات خود را در مرگ قرآن می‌دانند! وقتی دیدند زعامت و ولایت امر مسلمین به دست مردمی هواپرست ریاست‌خواه دنیا‌دوست افتاد، از این فرصت بسیار مغتنم استفاده کرده و به بهره‌برداری کامل برمی‌خیزند. نقشه‌ها طرح کرده و برنامه‌ها تنظیم می‌کنند تا آنکه فکر حاکم و زمامدار غیر معصوم امت اسلامی را دزدیده و او را غلام حلقه به گوش خود می‌سازند. در این موقع است که تمام مقاصد شیطانی خود

را به دست همان کس که به نام «امام المسلمین» نامیده می‌شود در میان مسلمانان پیاده کرده و او را مأمور اجرای نقشه‌های خیانت‌بار خود می‌گردانند.

آری در چنین شرایط است که یک وقت، جامعه‌ی اسلامی به خود می‌آید و می‌بیند به کلی اساس دین و شریعت در هم ریخته و احکام خدا متروک و از متن زندگی خارج گردیده و از اسلام جز نامی و از قرآن جز نقش و لفظی باقی نمانده است و مسلمانان شرف و عزّت آسمانی خود را از دست داد و همچون لقمه‌ای چرب و نرم در دست یهود و نصاریٰ ردّ و بدل می‌شوند. «أَلَا ذَلِك هُوَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ»

پس موضوع زعامت و تصدّی امر رهبری اجتماعی و پیشوایی سیاسی امت اسلامی چنان که روشن شد، یک موضوع حیاتی است. یعنی حیات اسلام و بقاء قرآن و نتیجتاً حیات و بقاء جامعه‌ی مسلمانان، مرهون وجود یک حکومت عادلّه‌ای است که ضمانت اجرای قوانین آسمانی قرآن را به عهده گیرد و احکام خدا را بی هرگونه تغییر و تعطیل در مجتمع مسلمین جاری گرداند. چه آنکه یک قانون کاملاً عالی هر چند آسمانی بوده و در کمال متانت و حکمت و جامعیت باشد، هرگاه در کفّ حمایت یک قدرت عادلّه‌ای که ضامن اجرای آن باشد قرار نگیرد، در واقع قانونی مرده و همچون جسدی بی روح خواهد بود که وجودش مساوی با عدم بلکه عَدَم‌ش به زوجود خواهد شد.

استواری منطق شیعه بر اساس منطق عقل

و از این جهت است که «شیعه» بر اساس منطق بسیار روشن عقل می‌گوید: محال است که پیغمبر اکرم ﷺ با آن نبوغ و کمال عقل و قوّت تدبیر و اصابت رأی (علاوه بر مقام نبوّت و ارتباط با منبع وحی) و با آن توجّه دقیق و اهتمام فوق‌العاده شدیدی که نسبت به تمام زوایای زندگی بشر از خود نشان داده و از کوچکترین دستور راجع به باریک‌ترین حالات و اعمال انسانی فروگذار نکرده است؛ تا آنجا که ناخن گرفتن و سر تراشیدن و جامه از تن کردن و پوشیدن را در نظر گرفته و درباره‌ی جزئیات افعال مسلمانان، دستورالعمل صادر فرموده است.

محال است، آری محال است و در تصوّر هیچ انسان عاقل فهمیده‌ای نمی‌گنجد که آن معلّم اعظم الهی و آن مدبّر اکرم آسمانی با آن درایت و عقل و حکمتش نسبت به

بزرگترین شأن از شئون اجتماعی مسلمین که به طور مسلم به منزله‌ی روح است برای پیکر دین، یعنی تصدی امر زعامت امت و پیشوایی جمعیت و به عهده گرفتن ضمانت اجرای قوانین شریعت تسامح ورزیده و سهل‌انگاری روا دارد و کوچکترین توجهی به عالی‌ترین موضوع حیاتی اسلام و مسلمین نکند و ولی امر مسلمین و حاکم بر مقدرات مطلقه‌ی مردم را معرفی ننماید و تنها مایه‌ی حیات انسان (قرآن) را بی حامی و بی پشتیبان به دست یغماگرانی که گرگ صفت، دهان برای بلعیدن آن باز کرده‌اند بسپارد و برود!!!

در حالی که خود می‌دانست و به موجب اخبار متواتره‌ای که در کتب حدیثی فریقین از «شیعه و سنی» آمده است، از فتن و گرفتاری‌های امت اسلام بعد از رحلت خویشتن خبر می‌داد و فسادانگیزی‌های ناپاک دلانی را که بعد از وی به نام جانشینی آن حضرت تکیه بر مسند پیشوایی مسلمین خواهند زد و آیین پاک خدا را فدای ناپاکی‌ها و غرض رانی‌های پست و منفور خود خواهند ساخت تفصیلاً بیان می‌نمود. آیا باز هم ممکن است و عقلاً متصور است که آن ا عقل عقلائی عالم (گذشته از اینکه رسول عالم الغیب و الشّهاده است)^۱ در اتمام حجّت و تکمیل شریعت، طبق وظیفه‌ی تبلیغ رسالت، تساهل ورزیده و رهبر و رهنمای امت بعد از خود را تعیین ننماید؟ «سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ»

خیر، نه چنین است، شأن خدا و رسول اعظم خدا ﷺ اجل و اکرم از این است. بلکه علاوه بر ایجاب حکم عقل، ادله‌ی نقلیه‌ی بسیار از آیات و اخبار در این باب رسیده است و مسأله‌ی «امامت» و پیشوایی امت در قرآن و حدیث، از میان تمام مسائل اصلی و فرعی دین به صورت جالب‌تر و چشمگیرتری مورد توجه و دقت قرار گرفته است که امام باقر علیه السلام فرموده‌اند:

(...وَلَمْ يُنَادِ بِشَيْءٍ مَا تُودِي بِالْوَلَايَةِ)^۲

بانگی چون بانگ ولایت در هیچ موضوعی از موضوعات شریعت در عالم برنخاسته است.

جدّ و تأکیدی که خدا و رسول خدا ﷺ در باب امامت و تعیین «ولی» و امام مسلمین اِعمال فرموده‌اند، در هیچ مسأله‌ای از مسائل مربوط به دین نفرموده‌اند و لذا از

۱- عالم الغیب فلا یظہر علی غیبہ أحدٌ ﴿۱﴾ إِلَّا مَن ارْتَضَىٰ مِنْ رَّسُولٍ... سوره‌ی جن، آیات ۲۶ و ۲۷.

۲- وسائل، ج ۱، کتاب الطّهارة، ص ۱۰، حدیث ۱۰.

همان روز اولی که موضوع «نبوت» نبی اکرم ﷺ به بشر عرضه شد، دنبال آن موضوع «ولایت» و «امامت» نیز اظهار گردید و شخص «ولی» و «خليفةُ النَّبِيِّ» هم به نام «علی علیّه السلام» معین شد.^۱

و سپس در خلال مدّت بیست و سه سال که دوران تبلیغ رسالت است، طبق روایات فراوان در هر شرط مساعدی که پیش می آمد رسول خدا ﷺ تصریحاً یا تلویحاً سخن از «امامت» و «خلافت» به میان آورده و جانشین خود و ولی امر مسلمین را به اصحابش معرفی می فرمود. تا سال آخر عمر شریفش در مراجعت از «حَجَّةُ الْوداع» مجمع عمومی غدیر خم را تشکیل داد و با آن شرایط فوق العاده عجیب و جالب، به امر خدا علی مرتضی علیّه السلام را که به موجب اخبار و روایات مُستفیضه، بلکه متواتره از طریق فریقین (شیعه و سنی) دارای مقام عصمت و مصونیت از هرگونه خطا و گناه است^۲ به عنوان امیرالمؤمنین و امام المسلمین و خلیفه صدق رسول ﷺ و ولی بر حق خدا و ولی به تصرف در تمام شئون حیاتی امت تعیین فرمود و این مسأله آنچنان نزد خدا مهم و عظیم است که رسول گرامی خود را با لحنی توأم با تهدید! امر به تبلیغ آن فرموده و ضمناً در کمال صراحت و روشنی خاطر نشان ساخته است که ترک تبلیغ آن، مساوی با ترک تبلیغ تمام رسالات خدا خواهد بود و اساساً مسأله‌ی رسالت وی «كَأَن لَّمْ يَكُنْ» تلقی خواهد شد که:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ...﴾^۳

خلاصه‌ی مضمون آیه‌ی شریفه آنکه: ای رسول! اگر «رسالت» خود را به پناه «ولایت» علی علیّه السلام معصوم منصوب از جانب من نیفکنی، قدرت‌های آلوده‌ی به جهل و شهوت بشری، در اندک مدّت تمام تأسیسات تو را ریشه کن نموده و جامعه‌ی انسان را

۱- اشاره به «نصّ الدّار» است که رسول خدا ﷺ از خانه‌ی ابوطالب علیّه السلام در مجمع اعمامش بعد از اظهار دعوت و ابلاغ رسالت خود در حالتی که دست بر گردن علی علیّه السلام نهاده بود فرمود: انّ هذا اخی و وصّی و خلیفتی فیکم فاسمّوا له و اطیعوا» (المراجعات، ص ۲۳، المراجعة ۲۰).

۲- قال رسول الله ﷺ: «الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضِ» (دلائل الصدق، ط مصر، ج ۲، ص ۴۶۸). این حدیث با ۱۵ طریق از عامّه و ۱۱ طریق از خاصّه نقل شده (شیعه در اسلام، ص ۵، پاورقی ۴، نقل از غایة المرام بحرانی، ص ۵۳۹ - ۵۴۰). مضمون حدیث نشان می دهد که علی علیّه السلام ملازم حق است و حق نیز ملازم علی علیّه السلام است و تا روز قیامت از یکدیگر جدا نخواهند شد و همین معنای عصمت و مصونیت از هرگونه خطا و گناه می باشد.

۳- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۶۷.

مجدداً به جاهلیت اولی بر می گردانند و بساط وحی و نبوت انبیاء علیهم السلام را از روی زمین بر می چینند و همچنین بعد از فراغت رسول صلی الله علیه و آله از امر تبلیغ ولایت، خدای حکیم به عنوان امضاء و توشیح ملوکانه و تحکیم بیشتر امر امامت و هم مجدداً برای نشان دادن موقعیت بسیار حساس روح «ولایت» در پیکر «دین» و شریعت توسط حضرت روح الامین فرشته‌ی وحی، اعلام فرمود:

﴿...الْيَوْمَ يَنْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ...﴾^۱

امروز [روز ابلاغ امر ولایت و نصب علی علیه السلام به امامت] مردم کافر از دین شما مأیوس شدند [از اینکه غالب بر دین شما گردند، دندان طمع را کشیدند] پس از آنان مترسید و از من بترسید...

یعنی از امروز، تکلیف آینده‌ی دین شما کاملاً روشن شد. حافظ و قَیم دین بعد از رسول اعظم خدا صلی الله علیه و آله معین گردید. قدرت قاهره‌ای که دارای دو نیروی «علم» و «عصمت» است تصدی امر زعامت امت و حفاظت قرآن عظیم را به عهده گرفت. دیگر، آن شیطان صفتان کافر پیشه‌ای که به انتظار مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله روزشماری می کردند که بعد از پایان عمر نگهبان دین، با نقشه‌های خائنه‌ی خود، ریشه‌ی دین را برکنند، امروز تیرشان به سنگ خورد و کاخ آمال و آرزوهای شیطانیشان بر سرشان فرو ریخت. دیدند، حفظ آثار نبوت در ضمان نیروی ولایت درآمد و قدرت آسمانی محمد صلی الله علیه و آله در چهره‌ی ملکوتی علی علیه السلام تجلی کرد و بقای قرآن در کنف حمایت «علی ولی» مسلم شد.

آری، «فَلَا تَخْشَوْهُمْ» دیگر از کافران مهراسید و خوف از غلبه‌ی جهل بر عقل و کفر بر ایمان به دل راه مدهید. اما از من بترسید «وَاخْشَوْنِ» بترسید از من که مبادا به کیفر کفران نعمت عظمای «ولایت» محکوم به محرومیت از لطف عظیم حق گردیده و قهراً مستحق این بشوید که من نعمت «دین» را از دست شما بگیرم و انواع مَحَن و شدائد ذلت بار را بر شما مُستولی گردانم. چه آنکه:

﴿...وَمَنْ يُدِلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾^۲

۱- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۱۱.

...هر که نعمت خدا را بعد از اینکه به سویش آمد تبدیل نماید [به عذاب شدید

خدا مبتلا خواهد شد] زیرا که خدا محققاً شدیدالعقاب است.

آیه‌ی: ﴿الْيَوْمَ يَنْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ...﴾؛ در عین بشارت، تهدید به سلب نعمت نیز دارد که به هوش باشید ای مسلمانان، تا موقعی که تن به «ولاء» حقّ علی (علیه السلام) داده‌اید، از برکات نعمت عظمای «دین» برخوردار بوده و از شرّ نقشه‌های تخریبی کفار و ملحدین در امان می‌باشید. اما همین که شانه از زیر بار «ولایت» آن امام معصوم (علیه السلام) خالی کرده و تن به اطاعت از قدرت‌های آلوده‌ی به جهل و شهوت بشری دادید، در آن موقع است که نعمت «دین» و «ماء معین» قرآن از دست شما می‌رود و در پی رفتن دین نیز سعادت و عزّ و شرف از جامعه‌ی مسلمانان رخت بر می‌بندد و سرانجام آن ذلّت و خواری که می‌ترسیدید از ناحیه‌ی کفار عائد شما گردد، از جانب خدای «شدیدالعقاب» به کیفر کفران نعمت عظمای «امام» بر شما فرو می‌ریزد و آتش به حیات دنیا و عقبای شما می‌زند.

﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ...﴾^۱

این بدان سبب است که خدا نعمتی را که به قومی داده است آن را دگرگون نمی‌سازد، مگر آنکه خود آن قوم آنچه را که در دل دارند دگرگون ساخته و تغییر نیت دهند [از مسیر ولایت حق خارج شوند]...

و همچنین به دنبال جمله‌ی: ﴿الْيَوْمَ يَنْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ...﴾؛ این جمله آمده است: ﴿...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا...﴾^۲

...امروز [همان روز ابلاغ ولایت و نصب علی (علیه السلام) به امامت] دین شما را برای [استفاده و بهره‌برداری] شما کامل نمودم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را به این عنوان که دین [و راه تحصیل نجات و سعادت] شما باشد

۱- سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۵۳.

۲- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳.

پسندیدم...^۱

اوصافی از امام به بیان امام علیه السلام

کتاب «تحف العقول» در صفحه‌ی ۳۲۲ روایتی به این شرح آورده است:^۲
عبدالعزیز فرزند مُسْلِم که از اصحاب امام ابوالحسن الرضا علیه السلام محسوب است می‌گوید: در مسجد جامع مرو جمعی سخن از امر «امامت» به میان آورده و آراء مختلفی را که در این باب آمده است یادآور شدند. بعد از آن، من به حضور مولای خودم امام رضا علیه السلام مشرف شده و از آنچه که در آن مجلس به میان آمده بود سخن گفتم. امام علیه السلام تبسمی کرد و سپس فرمود:

(یا عَبْدُ الْعَزِيزِ! جَهْلَ الْقَوْمِ وَ خُدِعُوا عَنِ اَدْيَانِهِمْ؛

ای عبدالعزیز، مردم به حال جهالت در مانده و در امر دینشان به خطا رفته و گول دیگران خورده‌اند.

در اینجا امام علیه السلام بیاناتی راجع به جامعیت قرآن نسبت به معارف و احکام و اکمال دین در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و شأن عظیم «امامت» در باب هدایت و رمز لزوم «نصب» امام از جانب خدا و عدم صلاحیت مردم برای انتخاب امام ایراد فرموده‌اند که ما برای رعایت اختصار از نقل تمام آن خودداری می‌کنیم و تنها به چند جمله‌ی کوتاه از کلام نورانی آن حضرت اکتفا نموده و شاهد بحث خود قرار می‌دهیم. می‌فرماید:

(إِنَّ الْإِمَامَ زِمَامُ الدِّينِ وَ نِظَامُ الْمُسْلِمِينَ وَ صَلَاحُ الدُّنْيَا وَ عِزُّ الْمُؤْمِنِينَ؛
حقیقت آنکه امام مایه‌ی استواری دین و نظام بخش به جمعیت مسلمین است، موجب صلاح دنیا و عزت اهل ایمان است.

(الْإِمَامُ أَشُّ الْإِسْلَامِ النَّامِي وَ فَرْعُهُ السَّامِي)؛

امام، هم ریشه‌ی اسلامی است که زنده و دارای قدرت رشد و نمو است و هم شاخه‌ی بالا کشیده‌ی از درخت با طراوت دین است.

۱- درباره‌ی شأن نزول آیه و اثبات اینکه منظور از آن، موضوع «ولایت» و مقصود از «الیوم» روز نصب امام امیرالمؤمنین علیه السلام به امامت است و هم برای آشنا شدن با احادیث فراوانی که در این زمینه از طرق «شیعه و سنی» رسیده است، به تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۱۷۷ تا ۱۹۴ و هم ص ۲۰۵ تا ۲۱۴ رجوع شود.

۲- این روایت در کتب حدیثی دیگر نیز مانند: اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹۸ و واف، ج ۱، ص ۱۱۵ و کمال الدین، ص ۶۷۵ آمده است.

یعنی شجره‌ی طیبه‌ی اسلام هم از «امام» مدد گرفته و زنده می‌ماند و هم آثار حیاتی خود را در وجود مبارک «امام» ظاهر ساخته و محصولات صوری و معنوی خود را از دست «امام» به مردم دنیا نشان می‌دهد.

(إِلَامًا يُحَلِّلُ حَلَالَ اللَّهِ وَ يُحَرِّمُ حَرَامَهُ وَ يُقِيمُ حُدُودَ اللَّهِ وَ يَذُبُّ عَنِ دِينِ اللَّهِ وَ يَدْعُوا إِلَى سَبِيلِ اللَّهِ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ الْحُجَّةِ الْبَالِغَةِ)؛
امام است که حلال خدا را حلال و حرام خدا را حرام و خلاصه آنکه تمام احکام خدا را در حدّ و مرز مقررّ خود تثبیت می‌نماید و در مقام دفاع از حریم دین حق قیام کرده و از راه اقامه‌ی برهان و موعظه‌ی بجا و حجت‌های رسا با در نظر گرفتن افکار گوناگون آدمیان در شرایط مختلف، به راه خدا می‌خواند.
(إِلَامًا كَالشَّمْسِ الطَّالِعَةِ الْمُجَلَّلَةِ بِنُورِهَا لِلْعَالَمِ وَ هُوَ بِالْأَفْقِ حَيْثُ لَا تَنَالُهُ الْأَبْصَارُ وَ لَا الْإِيْدِي)؛

امام، مانند آفتابی است که با طلوع و پخش نور عالمگیر خود بر همه جا پرتو افکنده و همه چیز از اشعه‌ی تابان آن برخوردار می‌شود. ولی معهذا خود در مقامی از افق قرار گرفته است که نه دست‌های زمینیان می‌تواند آن را لمس نماید و نه چشم‌های آنان توانایی این را دارد که مستقیماً نگاه به چشمه‌ی فیض آن نموده و آن را چنان که هست در وعاء حسن خود بگنجانند.

﴿...يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ﴾^۱
(مَخْصُوصٌ بِالْفَضْلِ كُلِّهِ مِنْ غَيْرِ طَلَبٍ مِنْهُ وَ لَا اكْتِسَابٍ بَلِ اخْتِصَاصٌ مِنَ الْمُفْضَلِ الْوَهَّابِ)؛

آنچه که فضل و کمال انسانی است یکجا در وجود اقدس او جمع آمده است، اما نه از طریق تحصیل و اکتساب و طلب، بلکه بر سبیل اعطاء و موهبت از جانب حضرت فَضْل آفرین بخشایشگر و هاب.

(فَمَنْ ذَا يَبْلُغُ مَعْرِفَةَ الْإِمَامِ أَوْ كُنْهَ وَصْفِهِ)؛
بنابر این، چه کسی قدرت بر اکتناه امام و درک ذات و وصف او خواهد داشت؟

(هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ، ضَلَّتِ الْعُقُولُ: وَ تَاهَتِ الْخُلُومُ وَ حَارَتِ الْأَلْبَابُ وَ حَصِرَتِ الْخُطَبَاءُ وَ كَلَّتِ الشُّعْرَاءُ وَ عَجَزَتِ الْأَدْبَاءُ وَ عَيَّيَتِ الْبُلْغَاءُ وَ فَحِمَتِ الْعُلَمَاءُ عَنْ وَصْفِ شَيْءٍ مِنْ شَأْنِهِ أَوْ فَضِيلَةٍ مِنْ فَضَائِلِهِ فَأَقْرَبَتْ بِالْعَجْزِ وَ التَّقْصِيرِ)؛

هیئات هیئات [چه به غایت دور و بسیار بعید است آنچه که در طلبش می گردند، نیل به شناسایی ذات و وصف امام؟! عقل ها در این وادی حیران گشته است و فکرها سرگردان، سخنوران به تنگنای سخن افتاده و شاعران به کندی شمشیر فکر و بیان مبتلا شده اند. آدیبان، زانوی عجز از سخن پروری بر زمین زده اند و زبان آوران به نارسایی در گفتار اعتراف نموده اند و بالاخره جمله ی دانشمندان و صاحب نظران کاوشگر در تمام علوم و فنون، از وصف واقع نمای یکی از شئون «امام» و ارائه ی کامل فضلی از فضایل وی عاجز و ناتوان آمده اند.

(اَيُّظُنُّونَ اَنَّهُ يُوجَدُ ذٰلِكَ فِي غَيْرِ آلِ الرَّسُولِ ﷺ؟ كَذَّبَتْهُمْ وَ اللّٰهُ اَنفُسُهُمْ وَ مَنَّتْهُمْ الْاَبَاطِلُ اِذَا ارْتَقَوْا مُرْتَقًى صَعْبًا وَ مَنَزَلًا دَخَضًا زَلَّتْ بِهِمْ اِلَى الْحَضِيضِ اَقْدَامُهُمْ اِذْ رَامُوا اِقَامَةَ اِمَامٍ بِاَرَائِهِمْ وَ كَيْفَ لَهُمْ بِاخْتِيَارِ اِمَامٍ)؛
آیا [گم گشتگان] چنین می پندارند که این [اوصاف امامت] در غیر خاندان رسول ﷺ ممکن است پیدا شود؟ به خدا سوگند اینان به خودشان دروغ گفته اند [دانسته و فهمیده، پا روی حق نهاده اند] سخنان باطل و بی اساس در قوه ی حق شناسی آنان تولید ضعف و سستی نموده است و لذا [با نداشتن اهلیت، به دنبال آروزهای فریبنده و شیطانی] از حدّ خود تجاوز کرده و رو به بالا رفته اند و پا به جایگاهی بس رفیع و صَعْبُ الْمَنَالِ نهاده و در مکانی لغزنده و پرتگاهی خطرناک ایستاده اند. ولی [طبعاً که اهل آن مقام نبوده و قدرت ایستادن در آن «مَرْتَلَق» و «مَرْتَقًى صَعْب» را نداشته اند] قدم هایشان لغزیده و از بلندی به پستی غلطیده اند! چگونه چنین چیزی ممکن است [با اینکه خود می دانسته اند که این کار، از عهده ی آنان خارج است].

(فَمِنْ أَيْنَ يَخْتَارُ هَذِهِ الْجُهَالُ إِلَّا مَامَةً بِآرَائِهِمْ)؛^۱

پس این مردم نادان، از کجا می توانند با آراء [ناقص بر اشتباه] خود در موضوع انتخاب امام اقدام نمایند.

(إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ وَالْأَوْصِيَاءَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ يُوفِّقُهُمُ اللَّهُ وَ يُسَدِّدُهُمْ وَ يُؤْتِيهِمْ مِنْ مَخْزُونٍ عَلَيْهِ وَ حِكْمَتِهِ مَا لَا يُؤْتِيهِ غَيْرُهُمْ)؛

حقیقت آنکه پیغمبران و جانشینان آنان به توفیق و تسدید مخصوص خدا ممتازند و آنچه را که خدا از حکم و علوم مخزونه اش به آنان داده است به دیگران نداده است.

و لذا فرموده است:

﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ... أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟﴾^۲

پس آیا آن کسی که خود [به الهام و اعطای خدا] هادی به سوی حق است [در راهیابی خود، نیازمند به بشر نیست] شایسته ی اتباع و پیروی می باشد یا کسی که تا [به وسیله ی فردی از بشر] راهنمایی نشود، راه به سوی حق نمی یابد؟ پس شما چه درکی دارید و چگونه به داوری و قضاوت می نشینید؟

(وَإِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اخْتَارَهُ اللَّهُ لِلْأُمُورِ عِبَادَهُ شَرَّحَ صَدْرَهُ لِذَلِكَ وَ أَوْدَعَ قَلْبَهُ يَنْبِيعَ الْحِكْمَةِ وَ أَطْلَقَ عَلَى لِسَانِهِ، فَلَمْ يَغَيَّ بَعْدَهُ بِجَوَابٍ وَ لَمْ يَجِدْ فِيهِ غَيْرَ صَوَابٍ، فَهُوَ مُوَفَّقٌ مُسَدَّدٌ مُوَيَّدٌ، قَدْ آمَنَ مِنَ الْخَطَايَا وَ الزَّلَلِ، خَصَّهُ بِذَلِكَ لِيَكُونَ ذَلِكَ حُجَّةً عَلَى خَلْقِهِ شَاهِدًا عَلَى عِبَادِهِ، فَهَلْ يَقْدِرُونَ عَلَى مِثْلِ هَذَا فَيَخْتَارُونَهُ فَيَكُونُ مُخْتَارَهُمْ بِهَذِهِ الصِّفَةِ)؛

و به طور مسلم، وقتی خدا بنده ای را برای [تدبیر] امور بندگانش برگزید، سینه اش را برای این امر عظیم می گشاید [با حوصله و پر تحملش می سازد] و چشمه های حکمت را در قلب او جاری ساخته و بر زبانش روان می گرداند و نتیجتاً [چنین بنده ی مشمول عنایات خاصه ی حق] در جواب هیچ سؤالی در

۱- این جمله در اواسط کلام امام علی (ع) آمده است و اینجا به لحاظ مناسبت با موقع سخن قرار داده شد.

۲- سوره ی یونس، آیه ی ۳۵.

نمی ماند و جز سخن حق و گفتار صواب از او شنیده نمی شود. پس او [بنده ای است که] به توفیق و تسدید خدا مؤید و از هرگونه خطا و لغزش در امان است. خدایش او را به چنین موهبتی تخصیص داده و ممتازش ساخته است تا وی حجت بر خلق خدا و شاهد بر بندگاناش گردد.^۱ حال آیا خود مردم می توانند این چنین فرد ممتاز الهی را بشناسند و سپس او را به «امامت» امت برگزینند.

خلاصه ی گفتار اینکه:

عقلاً و نقلاً وجود اقدس «امام» در عالم اسلام، یک رکن اصیل حتمی الزوم است که بقای روح قرآن و حیات دینی امت اسلام از جهات گوناگون، مرهون نعمت وجود مبارک او می باشد.

به همان مقدار که وجود «نبی معصوم منصوب از جانب خدا» در «تأسیس» شریعت و احداث دین، لزوم حتمی و قطعی دارد، وجود «ولی و امام معصوم منصوب از جانب خدا» نیز در «ابقایی» شریعت و حفظ و صیانت دین تا روز قیامت لزوم حتمی و قطعی دارد. و لذا در آیه ی مباحله^۲ از شخص امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام تعبیر به «نفس» نبی ﷺ شده است^۳ تا موقعیت فوق العاده عظیم «امام» از نظر قرآن نشان داده شود که امام از دیدگاه قرآن، مُتَّصِف به تمام صفات کمالیه ی پیغمبر ﷺ است به استثنای منصب اخذ وحی و ابداء شریعت که به نص «خاتمیت»^۴ در وجود اقدس حضرت محمد ﷺ به پایان رسیده و ختم گردیده است.

۱- مقام شهادت بر بندگان، مقامی فوق العاده عظیم است که باید در دنیا با اشراف بر افکار و اعمال آدمیان تحمل شهادت کرده و روز قیامت در مقام ادای شهادت برآید.

۲- «قَمَنْ حَاجَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ...» (سوره ی آل عمران، آیه ی ۶۱).

۳- البته منظور این است که رسول خدا ﷺ در مقام تعیین مصداق جمله ی «انفسنا» در آیه ی «مباحله» به امر خدا، علی علیه السلام را به عنوان مصداق منحصر به فرد آن مفهوم معین و ارائه فرموده است. همچنان که برای «ابنائنا» و «نساءنا» نیز جز حسن و حسین علیهما السلام و فاطمه علیها السلام مصداق دیگری نشناخته است. «وَكُفَى بِذَلِكَ فَضْلاً وَشَرَفاً»، و این خود واقعیتی است که روایات متعدده از طریق شیعه و سنی دلالت روشن بر وقوع مسلم آن دارند (به تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۲۵۴ تا ۲۶۲ رجوع شود).

۴- زمخشری که از بزرگان علمای اهل سنت است در تفسیر خود (کشاف) بعد از نقل داستان مباحله می گوید: «وَفِيهِ دَلِيلٌ لَا شَيْءَ أَقْوَى مِنْهُ عَلَى فَضْلِ أَصْحَابِ الْكِسَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ»؛ یعنی در این داستان، دلیلی بر فضیلت اصحاب کساء (رسول خدا ﷺ و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام) موجود است که قویتر از آن، دلیلی وجود ندارد.

۴- «...مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمُ النَّبِيِّينَ...» (سوره ی احزاب، آیه ی ۴۰).

حدیث «خُلِقْتُ أَنَا وَعَلِيٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ»^۱ که رسول خدا ﷺ فرموده است، اشاره به همین نکته است و همچنین گفتار آن حضرت: (یا عَلِيُّ... وَأَنَا وَأَنْتَ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ...)^۲ نیز آشکار کننده‌ی این واقعیت است. حاصل آنکه «امامت» تا روز قیامت تجلّی گاه تمام مناصب و مقاماتی است که از جانب خدا بر رسول خدا ﷺ اعطا شده است (منهای نبوت که مقام تأسیس شریعت است). و آن مناصب بدین قرار است:

۱- تشریح شرایع و تبیین «مُجْمَلَات» وحی و تطبیق کلیات آن بر مُسْتَحْدَثَات وقایع زندگی نوع بشر. متصدّی این منصب باید دارای «احاطه‌ی علمی» به جمیع لطائف و اسرار «کتاب خدا» بوده و علمش قرین ملکه‌ی «عصمت» و از هرگونه خطا در فهم و عمل در امان باشد تا قول و فعلش برای دیگران واجد ارزش و اعتبار الهی گردیده و «حُجَّت» و «سند» باشد که:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ...﴾^۳

﴿...وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا...﴾^۴

در این دو آیه رسول خدا ﷺ به عنوان یک «الگوی» کامل معرفّی گردیده و از مردم خواسته شده است که از هر جهت تأسی نیکو به آن حضرت نمایند، گفتارش را مأخذ مُتَقَن دانسته و کردارش را سرمشق حَسَن بشناسند، آنچه را که آورده است بگیرند و از هر چه که نهی کرده است، باز ایستند.

۲- تدبیر امور و سیاست اجتماع و حکومت در تمام شئون حیاتی امت و دفاع از حقوق عامّه و منافع همه جانبه‌ی جمعیت و این همان مَنَصَب «ولایت» و زعامت و رهبری اسلامی است که جدّاً مرگ و حیات دین و مآلاً مرگ و حیات جامعه‌ی مسلمین در گرو بود و نبود این مَنَصَب و این مقام می‌باشد و قرآن کریم از آن تعبیر به مقام «أولی الامر» کرده و آن را ردیف مقام خدا و رسول «وَأَجِبُ الْإِطَاعَةَ» معرفّی فرموده است که:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ...﴾^۵

۱- بحارالانوار، ج ۳۹، ص ۸۵.

۲- همان، ص ۹۳، ج ۳.

۳- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۲۱.

۴- سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۷.

۵- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۵۹.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیغمبر را و

کسانی را که اداره‌ی کار شما به دست آنهاست...

این منصب هم به طوری که در گذشته گفتیم، عقلاً مستلزم «عصمت» است تا قدرت و حکومت معصوم از هرگونه خطا، در حفظ اساس دین خدا ساعی بوده و امت اسلامی را از دست تطاؤل هر عامل اغواگر شیطانی در امان نگه دارد.

۳- سیر و سلوک دادن انسان در مسیر عبودیت و تشدید نور وجود وی از طریق اشراق شمس «ولایت» و «امامت» در حدّ آمادگی انسان به میزان اعمالی که طبق ظواهر دینی انجام می‌دهد تا سرانجام او را برساند به سعادت و کمال مطلوب از خلقتش که وقوف در موقف قُرب خدا و استقرار در غُرُفات جَنَّةِ الْمَأْوٰی است.^۱

﴿...نِعْمَ الثَّوَابُ وَ حَسُنَتْ مُرْتَفَقًا﴾^۲؛

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ ۖ فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾^۳

به طور مسلم، پرهیزگاران در میان باغستان‌هایی بس وسیع و شکوهمند در جایگاه راستین [مولود صدق عقیده و ایمان] نزد مَلِیک و سلطانی بی‌نهایت توانا مستقر خواهند گردید.

عقیده‌ی پاک، سرمایه‌ای اصیل برای تأمین حیات جاودان

باید توجه داشت که این «عقیده‌ی» پاک و نورانی، هسته‌ی مرکزی ایمان و تشکیل دهنده‌ی سرمایه‌ی اصلی حیات جاودانی ما می‌باشد و آن اینکه: تمام عقاید حقّه و اخلاق فاضله و اعمال صالحه از هر قبیل که هست، وقتی نافع به حال ما بوده و در نجات و سعادت ما اثر خواهد داشت که در سایه‌ی «ولایت امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام و سایر ائمه‌ی اهل بیت علیهم السلام» به دست آمده و انجام پذیرد. همچنان که تنها صالح بودن بذر و مستعدّ بودن

۱- این مطلب بسیار دقیق و شریف، احتیاج به شرح و توضیح بیشتری دارد. علاقه‌مندان به تفسیر «المیزان» رجوع نمایند، مجلد اول ذیل آیه‌ی «وَ إِذَا ابْتُلِيَ اِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ...» (سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۲۴) و مجلد ۱۴، ذیل آیه‌ی «وَ جَعَلْنَاهُمْ اٰیَةً يَهْدُوْنَ بِاَمْرِنَا...» (سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۷۳) و همچنین به نشریه‌ی سالانه‌ی «مکتب تشیع» شماره‌ی ۲، ص ۷۵ و کتاب «شیعه در اسلام»، ص ۱۲۱ رجوع شود که در هر سه کتاب نفیس، حضرت استاد علامه طباطبایی در این زمینه (تأثیر امام از نظر سیر و سلوک دادن انسان در مرحله‌ی باطن اعمال) تحقیقی متین با بیانی بسیار مستدلّ و دلنشین آورده‌اند. جزاء الله عن الاسلام و المسلمین خیر الجزاء.

۲- سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۳۱.

۳- سوره‌ی قمر، آیات ۵۴ و ۵۵.

زمین، کافی در نموّ زرع و دادن محصول نمی‌باشد. بلکه تابش آفتاب و ریزش باران در احیای زمین و انبات بذّر، اساسی‌ترین شرایط است. همچنین تنها صالح بودن قلب و راسخ گشتن بذّر اعتقادات حقّه در دل و انجام اعمال صالحه با بدن، کافی در تأمین سعادت و نجات و سیر دهنده‌ی روح ما به سوی خدا نخواهد بود. بلکه باید زمین دل‌های ما و صفحات ارواح و نفوس ما تحت تأثیر اشعه‌ی حیات بخش آفتاب «ولاء» و لّی الله الاعظم و حُجَّتْهُ الْكُبْرَى صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ مَا دَامَتِ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ قرار گیرد و نظر کیمیا اثر آن «خَلِيفَةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ» بر مِسِّ قلب و روح ما اشراق نماید و ابر «کرمش» باران «رحمت» خود را بر زمین جان ما بباراند تا بذّر اعتقادات و اعمال عبادی ما را بپروراند و در راه تقرّب به خدا حرکت داده و به مقصد برساند. در این موقع است که کریمه‌ی ذیل تحقّق می‌یابد:

﴿...إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ...﴾^۱

...به سوی او [خدا] بالا می‌رود کلمه‌ی پاک [اعتقاد حق راسخ در دل] و عمل

صالح، آن را بالا می‌برد...

و هم آیه‌ی:

﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾^۲

زمین، به نور پروردگارش روشن شد.

بِشُرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا!

امام ابوالحسن الرضا علیه السلام در مسیر مسافرت به سوی خراسان، وقتی وارد نیشابور شدند، به تقاضای اصحاب حدیث در حالتی که سوار بر محمل بودند توقف فرموده و حدیثی از آباء کرام خود نقل نمودند که:

(سَمِعْتُ أَبِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ يَقُولُ:

سَمِعْتُ أَبِي مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ يَقُولُ:

سَمِعْتُ أَبِي الْحُسَيْنِ بْنَ عَلِيٍّ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ

أَبِي طَالِبٍ عليه السلام يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: سَمِعْتُ جَبْرِئِيلَ عليه السلام

۱- سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۱۰.

۲- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۶۹.

يَقُولُ: سَمِعْتُ اللَّهَ جَلَّ وَ عَزَّ يَقُولُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي، فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي
 آمِنَ مِنْ عَذَابِي؛ فَلَمَّا مَرَّتِ الرَّاحِلَةُ، نَادَى: بِشْرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا؛^۱
 از پدرم موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم که فرمود: از پدرم جعفر بن محمد علیه السلام
 شنیدم [و همچنین یک یک آباء کرام خود را نام برد تا به امام امیرالمؤمنین
 علی علیه السلام رسید که فرمود] از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: از
 جبرئیل امین شنیدم که گفت: از ذات اقدس حضرت حق عزّ و علا شنیدم که
 فرمود: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ قلعه‌ی من است و هر کس داخل در قلعه‌ی من گردد، ایمن
 از عذاب من خواهد بود. پس از آن وقتی مرکب به راه افتاد [امام علیه السلام] ندا داد
 که [کلمه‌ی توحید] با شروطش [قلعه‌ی الهی است] و من خود، یکی از آن
 شروط می‌باشم.

جمله‌ی آخر روایت (بِشْرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا) اشاره به مطلب فوق‌العاده مهم و
 اصیلی دارد که شدیداً شایان توجه و دقت کامل است و آن همانا مسأله‌ی لزوم «ولایت»
 امامان از عترت طاهره علیهم السلام می‌باشد که وجود اقدس امام رضا علیه السلام این حقیقت را به اقتضای
 شرایط زمان، در لفافه‌ی گفتاری گوشه‌دار عجیب اظهار فرموده و در گوش جامعه‌ی
 اسلامی بانگ هشدار افکنده است که به خود آید ای مسلمانان و بدانید:
 این همه ارزش و اهمّیت آسمانی که برای کلمه‌ی «توحید» و مطلقاً برای دین و
 شریعت اسلام از جانب خداوند حکیم (عَزَّاسْمُهُ) مقرر گردیده و اعتقاد به حقیقت نورانی و
 درخشان کلمه‌ی «لا اله الا الله» از برای عالم انسان، طریق نجات از عذاب و نیل به سعادت
 جاودان معرفّی شده است، آری این همه ارزش و کمال، مشروط به شناسایی و پیروی
 «رهبران» و «امامان» معصوم منصوب از ناحیه‌ی پروردگار جهان می‌باشد.

آن مردان خدا و آن شخصیت‌های پاک الهی که به تنصیص رسول اعظم حق صلی الله علیه و آله
 صلاحیت تشریح معارف و احکام سماویّه و اهلّیت رهبری و امامت در تمام شئون حیاتی
 انسان‌ها را واجدند و بدون شناسایی آن بزرگواران و بدون اخذ دستور العمل از آن «هُدَاة»
 مهتدیین و راهنمایان راستین، کار دینداری دینداران ناقص و توحید موحدین بی ثمر است و

راه نجات و سعادت به روی جملگی مسدود است.

پس به هوش آیید ای مسلمانان که اعتقاد به رهبری و امامت پیشوایان معصوم (علی‌علیه‌السلام و فرزندان پاک او علیهم‌السلام) شرط صحت اعتقاد به «توحید» خدا و نتیجتاً راه تخلص از عذاب خداست و خوشبختانه آن شروط سعادت در هر زمان در دسترس امت اسلامی بوده است و می‌باشد و اینک «أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا» من (امام علی بن موسی الرضا علیهم‌السلام) که یکی از امامان و حُجج الهیه بر خلق خدا هستم و در دسترس شما و در میان شما جامعه‌ی مسلمین قرار گرفته‌ام، یکی از آن «شروط» کلمه‌ی «توحید» و راه رسیدن عالم انسان به سعادت جاودان می‌باشم.

این بود اجمالی از تفصیل آن جمله‌ی بسیار عمیق و پرمغز امام رضا علیهم‌السلام:

(بَشْرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا)؛

(اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ الْفُلْكِ الْجَارِيَةِ فِي الدَّجَجِ الْغَامِرَةِ
يَأْمَنُ مَنْ رَكِبَهَا وَ يَغْرُقُ مَنْ تَرَكَهَا، الْمُتَقَدِّمُ لَهُمْ مَارِقٌ وَ الْمُتَأَخِّرُ عَنْهُمْ
زَاهِقٌ وَ اللَّازِمُ لَهُمْ لَاحِقٌ)؛^۱

امام علیهم‌السلام نازل شده‌ی از جانب خدای سبحان

امام باقر علیهم‌السلام در بیان معنای این آیه:

(فَأَمِّنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ الثَّوَرِ الَّذِي أَنْزَلْنَا...)؛^۲

پس ایمان بیاورید به خدا و رسول خدا و نوری که فرود آورده‌ایم...

به ابوخالد کابلی فرموده است:

(يَا أَبَا خَالِدٍ الثَّوْرُ وَ اللَّهُ نُورُ الْأَيِّمَةِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ
وَ هُمْ وَ اللَّهُ نُورُ اللَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ وَ هُمْ وَ اللَّهُ نُورُ اللَّهِ فِي السَّمَاوَاتِ وَ فِي
الْأَرْضِ وَ اللَّهُ يَا أَبَا خَالِدٍ لِنُورِ الْإِمَامِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْوَرُ مِنْ
الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ بِالنَّهَارِ وَ هُمْ وَ اللَّهُ يُنَوِّرُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ وَ يَحْجُبُ
اللَّهُ عَرَّ وَ جَلَّ نُورَهُمْ عَمَّنْ يَشَاءُ فَتُظْلِمُ قُلُوبُهُمْ وَ اللَّهُ يَا أَبَا خَالِدٍ لَا يُحِبُّنَا

۱- قسمتی از صلوات مرویه‌ی از امام سجاد علیهم‌السلام در ماه شعبان (مفاتیح الجنان، ص ۱۵۶).

۲- سوره‌ی تغابن، آیه‌ی ۸.

عَبْدٌ وَ يَتَوَلَّانا حَتَّى يُطَهَّرَ اللَّهُ قَلْبُهُ وَ لَا يُطَهَّرُ اللَّهُ قَلْبَ عَبْدٍ حَتَّى يُسَلِّمَ لَنَا وَ يَكُونَ سَلَامًا لَنَا فَإِذَا كَانَ سَلَامًا لَنَا سَلَّمَ اللَّهُ مِنْ شَدِيدِ الْحِسَابِ وَ آمَنَهُ مِنْ فَرَعِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ الْأَكْبَرِ؛^۱

ای ابو خالد به خدا قسم این نور، نور امامان آل محمد علیهم السلام است تا روز قیامت و آنانند به خدا سوگند نور خدا که نازل شده است و هم ایشانند به خدا قسم نور خدا در آسمان‌ها و زمین. قسم به خدا ای ابو خالد که نور امام در دل‌های مردم با ایمان روشن تر است از خورشید نورافشان در روز و هم آنانند به خدا قسم که نور در دل‌های مؤمنان می‌افکنند [و فضای جان‌ها را منور می‌گردانند] و خدای عز و جل نور ایشان را از هر کس و از هر قوم که بخواهد مستور می‌سازد و در نتیجه دل‌های آن مردم به ظلمت و تاریکی می‌گراید. به خدا قسم ای ابو خالد، هیچ بنده‌ای دوستدار و اهل ولایت ما نخواهد شد، مگر اینکه خدا قلب او را [از پلیدی و ناپاکی] تطهیر نماید و خدا قلب هیچ بنده‌ای را پاک [از پلیدی‌ها] نمی‌سازد تا [کاملاً] تسلیم ما گردد و به هیچ عنوان از اطاعت فرمان ما سرپیچی ننماید، پس وقتی که محضاً تسلیم ما گردید، خدا او را از حساب شدید [روز جزا] به سلامت داشته و از فَرَعِ اکبر روز قیامت در امان نگهش می‌دارد.

البته می‌دانیم این نوری که از امام علیه السلام در دل انسان با ایمان می‌افتد، نور حسی و عرضی نیست، بلکه نور معنوی و جوهری است که همان تکمیل نفس و رشد دادن روح و تشدید درجه‌ی وجودی انسان است و به عبارت دیگر، سیر دادن آدمی، در باطن اعمال و بالا بردن کلمه‌ی پاک ایمان با مرکب عمل صالح، شأنی از شئون «ولایت» حضرت امام علیه السلام است!

آری، امام همچون مرکز مولد برق است و دل‌های اهل ایمان، بسان لامپ‌های روشن شده از مرکز.

او چون دریا و قلوب مؤمنین نه‌های مُشعِب از دریا.
او آفتاب و جان‌های مؤمنان خانه‌های روشن شده‌ی از آفتاب عالم‌تاب.

علاوه بر ایمان و عمل صالح، «اهتداء».

و راهیابی شرط شمول مغفرت است:

قال الله تعالى شأنه:

﴿وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى﴾^۱

به طور حتم، من آمرزنده‌ام کسی را که [از شرک] توبه کرده و ایمان [به خدا و رسول] آورد و عمل شایسته انجام دهد و سپس [علاوه‌ی بر تمام اینها یا بالاتر از همه‌ی اینها] آنکه راه بیابد.

آیه‌ی شریفه با کمال وضوح این مطلب را می‌رساند که شمول مغفرت درباره‌ی مؤمن صالح العمل تائب، مشروط به «اهتداء» و «راهیابی» است. یعنی تنها «ایمان» و «عمل صالح» و «توبه» از گناه، آدمی را مشمول «غُفْران» خدا و اهل نجات نمی‌سازد، بلکه تمام اینها وقتی صحیح و مؤثر است که از راه مخصوصی که خدا مقرر فرموده است تحصیل شود و از دَرَبِ معینی که حضرت «غفار» آن را «باب الُزُود» به «دارالسلام» و قرب جوار خود تعیین نموده است، آدمی داخل گردد و آن، به حکم روایات صادره از رسول خدا ﷺ و اهل بیت علیهم‌السلام اذعان به ولایت مطلقه‌ی امام و تسلیم گردیدن در مقابل حُجَّتِ خدا علیهم‌السلام می‌باشد آن هم به گونه‌ی کامل تسلیم.

چنانکه قرآن کریم این وظیفه‌ی حتمیه را برای اُمّت اسلام نسبت به رسول خدا ﷺ مقرر داشته و آن را شرط مسلم ایمان واقعی نشان داده است. آنجا که می‌فرماید:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۲

نه چنین است به پروردگارت سوگند، ایمان نخواهند داشت [یعنی ایمانشان به خدا، ایمان واقعی مقبول در نزد خدا نخواهد بود] تا تو را در آنچه که مورد اختلافشان می‌باشد، به داوری بپذیرند و سپس در دل‌های خویش از آنچه تو داوری کرده و حکم نمایی ملالی نیابند و مطلقاً تسلیم تو گردند [بی هرگونه تردیدی و عاری از هر چون و چرا رضا به قضای تو داده و حکم تو را حکم

۱- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۸۲.

۲- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۶۵.

خدا دانند].

چنانکه می‌بینیم این آیه‌ی کریمه از قرآن روح ایمان و جوهر اسلام را «تسلیم» شدن در مقابل «رأی» و اراده‌ی «پیغمبر اکرم ﷺ» نشان می‌دهد و کوچکترین تردید در تسلّم و پذیرش حکم آن جناب را کاشف از بی‌ایمانی می‌شناسد و آیه‌ی دیگری نیز آن حضرت را «أولی به تصرف» در شئون حیاتی مؤمنین معرفی می‌کند:

﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ...﴾^۱

البته این دو آیه از قرآن به انضمام آیه‌ی «ولایت»^۲ و حدیث متواتر «ثقلین»^۳ و حدیث «غدیر»^۴ و حدیث «منزلت»^۵ وظیفه‌ی تسلیم بودن در مقابل «عترت» را هم مقطوع و مسلم می‌سازد. ولی مع الوصف به نقل نمونه‌ای از روایات دیگر نیز می‌پردازیم.

اکنون عطف توجهی به روایات مأثوره از عترت علیهم‌السلام بفرمایید:

(عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَا يَقْبَلُ إِلَّا الْعَمَلَ الصَّالِحَ وَ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ إِلَّا الْوَفَاءَ بِالشَّرُوطِ وَ الْعُهُودِ، فَمَنْ وَفَى لِلَّهِ بِشَرْطِهِ وَ اسْتَعْمَلَ مَا وَصَفَ فِي عَهْدِهِ نَالَ مَا عِنْدَهُ وَ اسْتَكْمَلَ وَعْدَهُ؛ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَخْبَرَ الْعِبَادَ بِطُرُقِ الْهُدَى وَ شَرَعَ لَهُمْ فِيهَا الْمَنَارَ وَ أَخْبَرَهُمْ كَيْفَ يَسْلُكُونَ، فَقَالَ: وَ إِنِّي لَعَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحاً ثُمَّ اهْتَدَى وَ قَالَ: إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ، فَمَنْ اتَّقَى اللَّهَ فِيمَا أَمَرَ لَتَقْبَلِ اللَّهُ مُؤْمِناً بِمَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ ﷺ)؛^۶

امام صادق علیهم‌السلام فرموده‌اند: محققاً خداوند متعال از بندگان جز عمل صالح چیزی را نمی‌پذیرد؛ آن هم در صورتی که با شروط و عهده‌های مقرر انجام پذیر گردد. آن کس که وفا به عهد خدا کرده و اعمال صالحه‌اش را مشروط به همان شرایط که خدا معین فرموده است انجام دهد، طبعاً بنده‌ی مطیعی به

۱- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۶.

۲- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۵۵.

۳- قال رسول الله ﷺ: «إِنِّي تَارَكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي...» (مقدمه‌ی تفسیر البیان، ص ۶).

۴- گفتار رسول خدا ﷺ در روز غدیر خم: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَعَلَيْ مَوْلَا» (بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۱۰۸).

۵- قال رسول الله ﷺ: «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي» (بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۲۵۵).

۶- تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۲۱۴ و ۲۱۵، نقل از کافی.

حساب آمده و قهراً به ثواب‌های معهود در نزد خدا نائل می‌گردد. حقیقت آنکه خداوند تبارک و تعالی بندگان را از راه‌های هدایت باخبر گردانیده و در آن راه‌ها علامات و نشانه‌های راهیابی را نصب فرموده است و هم آنان را با برنامه‌ی سیر و سلوک و راهپیمایی و شروط و قیود آن آشنا ساخته و یادآور شده است که:

﴿وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ﴾^۱

و من نسبت به مردم توبه‌کار مؤمن صالح‌العمل که راه یافته باشند غفارم. و هم فرموده است:

﴿...إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾^۲

...همانا خدا از مردم متقی [اعمال صالحه و کارهای نیک را] می‌پذیرد.

پس هر کس که تقوا و جانب خدا را رعایت نموده و طبق امر او به عمل پردازد به لقای خدا نائل می‌گردد در حالتی که مؤمن و باوردارنده‌ی به آنچه که رسول خدا ﷺ از جانب خدا آورده محسوب شده است

در این حدیث، اجمالاً «اهتداء» و راهیابی، شرط صحت ایمان و عمل صالح و تقوا معرفتی گردیده است؛ هر چند تفصیلاً مقصود از «اهتداء» به بیان نیامده است؛ ولی در احادیث بعدی کاملاً توضیح داده شده است:

(عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرٍ الرَّقِّي قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، قَوْلُهُ تَعَالَى: وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ، فَمَا هَذَا الْإِهْتِدَاءُ بَعْدَ التَّوْبَةِ وَالْإِيمَانِ وَالْعَمَلِ الصَّالِحِ؟ فَقَالَ: مَعْرِفَةُ الْإِيمَةِ وَاللَّهِ إِمَامٌ بَعْدَ إِمَامٍ)^۳

داود رقی می‌گوید: خدمت امام صادق عليه السلام عرض کردم: قربان شما گردم، مقصود از اهتداء بعد از توبه و ایمان و عمل صالح چیست که در این آیه‌ی شریفه می‌فرماید: من مؤمن تائب صالح‌العمل را آمرزنده‌ام اگر راه یافته و

۱- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۸۲.

۲- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۲۷.

۳- تفسیر برهان، ج ۳، ص ۴۰، حدیث ۱۰.

دارای اهتداء باشد؟ امام علیه السلام فرمود: [مقصود از اهتداء] معرفت و شناسایی

امامان است، به خدا سوگند، امامی بعد از امامی.

یعنی ائمه‌ی دین علیهم السلام یکی بعد از دیگری، در هر زمان طریق وصول به قرب خدا هستند و لذا شناختن آنها و خود را به پناه ولایت آنها افکندن و اخذ معارف و احکام از آنها نمودن و تسلیم مطلق آنان گردیدن «اهتداء» است و شرط مقبولیت توبه و ایمان و عمل صالح در نزد خدا می‌باشد.

(عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى»: أَلَا تَرَى كَيْفَ اشْتَرَطَ وَلَمْ تَنْفَعُهُ التَّوْبَةُ وَلَا الْإِيمَانُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ حَتَّى اهْتَدَى وَاللَّهُ لَوْ جَاهِدَ أَنْ يَعْمَلَ بِعَمَلٍ مَا قُبِلَ مِنْهُ حَتَّى يَهْتَدِيَ. قَالَ: قُلْتُ: إِلَى مَنْ - جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ؟ - قَالَ: «إِلَيْنَا»^۱

امام باقر علیه السلام ذیل آیه‌ی «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ...» فرموده‌اند: آیا نمی‌بینی چگونه شرط شده است [یا چگونه خدا شرط کرده است؟] به طوری که نه توبه نه نفی به حال انسان دارد و نه ایمان و عمل صالح، تا آنکه «مُهِتَدِی» گشته و راه بیابد! به خدا قسم اگر [آنچه را که در قوه و قدرت خود دارد به کار اندازد] با جدّ و جهد تمام بکوشد تا عملی [از اعمال نیک] را انجام دهد، مقبول در نزد خدا نخواهد شد تا آنکه راه بیابد. راوی گوید گفتم: به سوی چه کسی راه بیابد؟ - خدا مرا قربان شما گرداند - فرمود: به سوی ما.

(قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام الْبَاقِرُ عليه السلام: ثُمَّ اهْتَدَى، إِلَىٰ وَلَا يَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ عليهم السلام. فَوَاللَّهِ لَوْ أَنَّ رَجُلًا عَبَدَ اللَّهَ عُمُرَهُ مَا بَيَّنَّ الرُّكْنَ وَالْمَقَامَ ثُمَّ مَاتَ وَلَمْ يَجِءْ بِوَلَايَتِنَا لَا كَبَّهَ اللَّهُ فِي النَّارِ عَلَى وَجْهِهِ)^۲

امام باقر علیه السلام در معنای جمله‌ی «ثُمَّ اهْتَدَى» فرموده‌اند: [یعنی] به سوی ولایت ما اهل بیت (مُهِتَدِی شود) پس به خدا قسم اگر مردی تمام عمر خود را در میان رکن و مقام [در مسجد الحرام و در جوار کعبه] به عبادت خدا بپردازد و سپس بمیرد در حالتی که ولایت ما را [به همراه خود] نیاورده باشد، به طور حتم خدا

۱- تفسیر برهان، ج ۳، ص ۴۰، حدیث ۴.

۲- تفسیر مجمع البیان، سوره‌ی طه.

او را به صورت در میان آتش سرنگونش خواهد ساخت.

شیخ طبرسی (صاحب مجمع البیان) می‌گوید: این حدیث را عیاشی در تفسیر خود از طریق عدیده آورده است.

ضمن یک حدیث طولانی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله منقول است، این جمله آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام می‌فرمود:

(وَلَقَدْ ضَلَّ مَنْ ضَلَّ عَنْكَ وَلَنْ يَهْتَدِيَ إِلَى اللَّهِ مَنْ لَمْ يَهْتَدِ إِلَيْكَ وَ إِلَى وَلَا يَتِكَ وَ هُوَ قَوْلُ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ: «وَ إِنِّي لَعَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى» یعنی إِلَيَّ وَلَا يَتِكَ)؛^۱

محققاً از خدا منحرف شده است هر کسی که از تو [ای علی] منحرف گردیده است و هرگز راه به سوی خدا نخواهد یافت آن کسی که راه به سوی تو و ولایت تو نیافته است و آن گفته‌ی پروردگار من است [عزَّوَجَلَّ] «و ائنی لعفار...» من آمرزنده و غفارم نسبت به کسی که تائب و مؤمن صالح العمل باشد و راه یافته باشد، یعنی به سوی ولایت تو راه یافته باشد.

اشاره به یک نکته‌ی ادبی

می‌دانیم که لفظ «ثم» دلالت بر «تراخی» یعنی «تأخُّر» و «تَبَاعُد» دارد «جاءَ نى زَيْدٌ ثُمَّ عَمْرُو» مدلولش این است که «عمرو» بعد از «زید» با مقداری فاصله و «بعد زمانی» آمد. حال، در آیه‌ی شریفه‌ی «وَ ائنی لَعَفَّارٌ...» بعد از این که دانستیم «اهتداء» شرط اساسی در صحت و مقبولیت توبه و ایمان و عمل صالح است و باید قبلاً در مرتبه‌ی مقدم بر این سه چیز محقق شده باشد، بنابراین با «ثم» که لفظ دال بر تراخی و تباعد «وقتی» است نمی‌سازد. در مقام جواب از این اشکال، وجوهی گفته‌اند و شاید أَحْسَنُ الْوُجُوهِ، همان باشد که «زمخشری» در کشاف ذیل همین آیه و هم ذیل آیه‌ی ۱۷ از سوره‌ی «بلد» آورده است و آن وجه این است که «ثم» در اینجا دلالت بر «تراخی وقتی» و «تباعد زمانی» ندارد، بلکه مدلولش «تباعد در رتبه» و «تباین در فضیلت» است. یعنی «اهتداء» از نظر اصالت و حتمیتی که در نیل انسان به شرف قرب خدا و سعادت عقبی دارد و شرط اساسی مقبولیت در نزد

۱- تفسیر برهان، ج ۳، ص ۴۰، حدیث ۳.

خداست، لذا در رتبه و فضیلت هم درجه‌ی با آن سه چیز (توبه و ایمان و عمل صالح) نمی‌باشد و در شرافت و منزلت با آنها فاصله دارد و در درجه‌ای به مراتب بالاتر و برتر از آنها قرار گرفته است، هر چند «زماناً» با آنها متحد است و غیر قابل انفکاک زیرا «توبه و ایمان و عمل صالح مقبول» در هیچ آنی منفک از «اهتداء» نمی‌باشد ولی مع الوصف از حیث فضیلت و منزلت «تَبَایُن» با آنها دارد و در حدّ و مرتبه‌ی آنها قرار نگرفته است، بلکه اَعْلَى و افضل از آنها بوده و «اَعْظَم ثواباً» می‌باشد و لذا مقتضی است که با کلمه‌ی «ثُمَّ» که دالّ بر تَبَایُن و تَبَاعُد است در کلام آورده شود و همین وجه را «فخر رازی» به عنوان وجه چهارم از وجوه چهارگانه در آیه‌ی ۱۷ سوره‌ی بلد آورده است. چه آنکه آنجا هم بعد از ذکر «عِتْق» و «اطعام» به عنوان راه وصول به «مِثْمَنَت» و سعادت، سخن از «ایمان» به میان آمده و با کلمه‌ی «ثُمَّ» ذکر شده است:

﴿فَكَرَّ رَقَبَةً ۖ أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ ۖ يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ ۖ أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ ۖ ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا...﴾^۱

با آنکه مسلم است «ایمان» تقدّم وجودی بر «عتق» و «اطعام» به عنوان «عبادت» دارد، زیرا در زمینه‌ی ایمان به خداست که هر عمل خیری جنبه‌ی «عبادت» به خود می‌گیرد و ارزش مدح و ثنای الهی را پیدا می‌کند؛ بنابراین «ایمان» مقدّم بر «عمل» است و با کلمه‌ی «ثُمَّ» که دالّ بر «تَأَخَّر» است نمی‌سازد و لذا فخر رازی در جواب می‌گوید:

(إِنَّ الْمُرَادَ مِنْ قَوْلِهِ ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا تَرَاخِي الْإِيمَانِ وَ تَبَاعُدُهُ فِي الرُّتْبَةِ وَ الْفُضِيلَةِ عَنِ الْعِتْقِ وَ الصَّدَقَةِ، لِأَنَّ دَرَجَةَ ثَوَابِ الْإِيمَانِ أَعْظَمُ بِكَثِيرٍ مِنْ دَرَجَةِ ثَوَابِ سَائِرِ الْأَعْمَالِ)؛

زمخشری نیز در «کشاف» ذیل همین آیه می‌گوید:

(جاء بِثُمَّ لِتَرَاخِي الْإِيمَانِ وَ تَبَاعُدِهِ فِي الرُّتْبَةِ وَ الْفُضِيلَةِ عَنِ الْعِتْقِ وَ الصَّدَقَةِ لَا فِي الْوَقْتِ، لِأَنَّ الْإِيمَانَ هُوَ السَّابِقُ الْمُقَدَّمُ عَلَى غَيْرِهِ وَ لَا يَثْبُتُ عَمَلٌ صَالِحٌ إِلَّا بِهِ)؛

بازگشت به اصل مطلب

اینک که به موقعیت بسیار حسّاس رهبر و امام در عالم اسلام، تا حدّی پی بردیم و دیدیم جدّاً مرگ و حیات دین و قهراً بقا و فنای مسلمین در گرو بود و نبود «امام و رهبر» است و امت اسلامی بیش از همه چیز احتیاج حیاتی به «امام و رهبر» دارد، حال، این مطلب را به سهولت تصدیق می‌کنیم که بسیار لازم و ضروری است که خداوند حکیم از طرق گوناگون موجباتی پیش بیاورد تا مسلمانان، نیازمندی خود را به وجود اقدس امام احساس نمایند و هرگز توهم استغناء از «امام» را به فکر خود راه ندهند.

و این مطلب یعنی «احساس نیاز قطعی به امام» باید در افکار عامّه‌ی مسلمانان به عنوان اساسی‌ترین مطالب دینی و ضروری‌ترین مسائل زندگی تزریق گردد تا آنجا که مرد و زن، پیر و جوان، عالم و عامی، بیش از ضرورت آب و هوا به ضرورت وجود امام اذعان نموده و در طلبش با بی‌صبری تمام بشتابند و تا خود را به پناه ولایت او نیفکنده و او را بر مسند حکومت مطلقه‌ی عالم انسان ننشاندند آرام نگیرند.

حال از جمله‌ی این طرق که خداوند حکیم آن را به کار برده و احساس نیازمندی به امام را در قلوب امت اسلام آشکار و بارز ساخته است، موضوع «رعایت ابهام در قرآن» است که می‌بینیم از طرفی قرآن را تنها کتاب هدایت و یگانه برنامه‌ی تأمین سعادت معرفّی کرده و عالم انسان را سوق به سوی آن داده است که:

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ...﴾^۱

به طور حتم این قرآن به طریقه‌ای که عادلانه‌ترین طرق است، هدایت می‌کند... و از طرفی تدبّر در قرآن را وظیفه‌ی حتمی مسلمانان دانسته و با لحنی تحریک‌آمیز دعوت به آن فرموده است:

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾^۲

آیا تدبّر در قرآن نمی‌کنند [در آن نمی‌اندیشند] یا بر دل‌هایی قفل‌های آن نهاده شده است؟...

ولی از سوی دیگر مشاهده می‌کنیم که در بسیاری از موارد حسّاس و ضروری، ابهام

۱- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۹.

۲- سوره‌ی محمد، آیه‌ی ۲۴.

و اجمال در مطالب به کار برده و از این طریق انسان‌های تشنه و عطشان درک حقایق را تشنه‌تر نموده و بر شدت التهابشان می‌افزاید. آنگاه برای رفع عطش از مردم عطشان و رساندن آنان به چشمه‌سارهای عذب و زلال قرآن، کسانی را به عنوان «اهل الذکر» و دانیان علوم کتاب‌های آسمانی معرفی کرده و دانش طلبان قرآنی را ارجاع به آنان می‌فرماید که:

﴿...فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱

در «ذکر» بودن قرآن هم که تردیدی نیست. چه آن که مکرراً به این نام از قرآن تعبیر

شده است:

﴿...إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَ قُرْآنٌ مُبِينٌ﴾^۲

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۳

و هم برای تعیین مصداق «اهل الذکر» و جلوگیری از ضلالت فکری حقیقت‌طلبان، نیل به حقایق اصیل قرآنی را مشروط به نوعی «طهارت» مخصوص دانسته و خاطرنشان می‌سازد که: ﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ ﴿۱﴾ فِی كِتَابٍ مَّكْنُونٍ ﴿۲﴾ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ﴿۳﴾﴾^۴ آنگاه آن دسته‌ی پاکان و دارندگان طهارت خاصه‌ی قرآنی را هم منحصر در اهل بیت و خاندان نبوت و رسالت نشان می‌دهد که: ﴿...إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾^۵ و از سوی دیگر نیز «بیان» شخص رسول اکرم ﷺ را روشن‌گر مبهمات قرآن و رافع اختلاف از افکار مردمان معرفی می‌نماید:

﴿...وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...﴾^۶

﴿وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ...﴾^۷

و سپس اهل بیت و عترت ﷺ را از طریق بیان مأمون از خطای رسول ﷺ (حدیث متواتر ثقلین) به عنوان «عدیل کتاب» و لازم لاینفک قرآن الی یوم القیام معین نموده و

۱- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۴۳.

۲- سوره‌ی یس، آیه‌ی ۶۹.

۳- سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۹.

۴- سوره‌ی واقعه، آیات ۷۷ تا ۷۹.

۵- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۳.

۶- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۴۴.

۷- همان، آیه‌ی ۶۴.

«بیان» آنان را جانشین صادق و امین «بیان» رسول ﷺ اعلام می فرماید که:

(إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْخَوْضِ)؛^۱

هدایت قرآن به سوی امام علی

نتیجه این شد که خداوند حکیم از طریق رعایت ابهام در قرآن کریم و منحصر ساختن عامل رفع ابهام از قرآن به بیان امام، امت اسلامی را شدیداً محتاج و نیازمند به امام معصوم و اهل بیت رسول ﷺ گردانیده و آنان را مضطرّ به عرض حاجت در آستان اقدس حجت علیا نموده است.

بنابراین در واقع یکی از شئون مهمّهی قرآن، هدایت مردم به سوی امام است و امام هم کارش تربیت انسان و رساندن او به قرب جوار حضرت رحمان می باشد.

(عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ، قَالَ: يَهْدِي إِلَى الْإِمَامِ)؛^۲

امام صادق علیه السلام در معنای آیهی «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي...» فرموده است: [قرآن] به سوی امام هدایت می نماید.

چه آن که تنها امام معصوم علیا است که ملّت اقوام و استوارترین طریقه ها را به احسن وجه بیان نموده و عالم انسان را در آن مسیر رهبری می فرماید.

(عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: فَالْإِمَامُ يَهْدِي إِلَى الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ يَهْدِي إِلَى الْإِمَامِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ»؛^۳

از امام سجّاد علیه السلام منقول است که فرمود: پس امام به سوی قرآن هدایت می کند و قرآن نیز به سوی امام راهنمایی می نماید و این است [معنای] گفتار خداوند عزّ و جلّ: این قرآن به استوارترین طریقه ها هدایت می کند.

آری قرآن مردم را به سوی ائمّهی دین علیهم السلام که اهل البیت و اهل الذکر و مطهّرون

۱- مقدّمه‌ی تفسیر البیان، ص ۶.

۲- تفسیر برهان، ج ۲، سوره‌ی اسراء، ص ۴۰۹، نقل از کافی.

۳- همان، ج ۶، سوره‌ی اسراء، ص ۲۰۹، حدیث ۳.

هستند راهنمایی می‌نماید و آن بزرگواران نیز آنان را با حقایق اصیل قرآن و معارف عالی‌ه و احکام متقنه آن کتاب آسمانی آشنا می‌گردانند و حقیقت آن که اگر بنا بود تمام مطالب مورد احتیاج امت در قرآن به طور صریح و مبین آورده شود، آنچنان که امت در استنباط محتویات قرآن نیازمند به خارج از قرآن نگردد. در این صورت توطئه‌ی شیطانی در قیافه‌ی حق به جانب جمله‌ی «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» که یک تن از افراد صحابه! در حساسترین موقع به زبان آورد و شبهه‌ی هول‌انگیزی در افکار مردم افکند^۱ جدّاً در میان امت اسلام پا می‌گرفت و در دل بی‌خبران ساده‌دل جایگزین می‌گردید و به طور کلی مقام اصیل «امامت» در یک مقام لغو و بی‌ثمری قلمداد می‌نمود و وجود اقدس امام را (العیاذ بالله) یک عضو فلج در اجتماع و فردی «مُسْتَعْنَى عَنْهُ» و غیر لازم معرفی می‌کرد و برای همیشه او را از مرکز امت بیرون می‌راند و می‌گفت: اگر علم به قرآن و اخذ معارف و احکام از کتاب خدا منظور است که همه چیزش بر ما روشن است و ما خود می‌توانیم از تمام محتویات قرآن آگاه شویم و راه و رسم زندگی و بندگی را بشناسیم و اگر مسأله‌ی حکومت و زمامداری در نظر است، آن هم که از عهده‌ی هر فرد مدیر و مدبری ساخته است. بنابراین هیچگونه نیازی به مقام خاصّ و شخص معینی نداریم. آن وقت در این شرایط تمام مفاصد ذلّت‌بار ویرانگر که به پاره‌ای از آن اشاره شد بر سر اسلام و مسلمین فرو می‌ریخت و با نبود امام و رهبر معصوم در میان امت چه بدبختی‌ها - که قلم از شرح آن عاجز است و نمونه‌اش را کم و بیش در دنیای کنونی می‌بینیم - در عالم اسلام از همان آوان به وقوع می‌پیوست.

ما می‌بینیم با این که آن بیچارگان در بسیاری از موارد در فهم کثیری از ظواهر قرآن پا در گل بودند و مکرراً «لَوْ لَا عَلَيَّ لَهْلَكَ فُلَانٌ»^۲ می‌گفتند، مع الوصف با کمال وقاحت در مقام انکار احتیاج خود به امام علی (علیه السلام) آمده و گفتند: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» کتاب خدا و قرآن ما را بس. یعنی با وجود قرآن در میان ما به هدایت و راهنمایی شخص دیگری جز قرآن نیازی

۱- رسول خدا ﷺ هنگامی که حالت اشرف به موت در وجود مبارکش ظاهر شد به جمعی که در محضرش و در کنار بسترش بودند فرمود: «إِيْتُونِي بِدَوَاةٍ وَ صَحِيفَةٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّونَ بَعْدَهُ» دوات و صفحه‌ای برای من بیاورید تا مکتوبی بنویسم که بعد از آن به ضلالت نیفتید. یکی از حضار!! گفت: «إِنَّ النَّبِيَّ يَهْجُرُ، عِنْدَنَا الْقُرْآنُ، حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» پیغمبر هذیان می‌گوید (العیاذ بالله) قرآن نزد ما هست، کتاب خدا ما را بس (المراجعات، ص ۲۷۲) و (النص و الاجتهاد، ص ۸۰) «اللَّهُمَّ اَعِنَّا أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرٍ تَابِعْ لَهُ عَلَى ذَلِكَ».

۲- الغدير، ج ۶، ص ۹۳ و ۹۴.

نداریم. این جمله را با این که نابجا بود گفتند و اَمّت اسلام را به خاک سیاه نشاندند. حال انصاف خواهید داد که اگر واقعاً قرآن کتاب «مُبَیّن» و همه چیزش واضح و روشن بود و اَمّت در فهم حقایق آن محتاج به امام معصوم نمی بود و جمله‌ی «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» برای خود در دل‌ها جایی باز می نمود، در آن موقع خدا می داند که نسبت به ساحت قدس امام علی (ع) و حُجّت پروردگار از خود چه بی مهری‌ها نشان می دادند و قهراً به چه رسوایی‌ها و خواری‌ها مبتلا می گشتند و لذا همچنان که اگر در قرآن تصریح به اسامی امامان علی (ع) می شد، زمینه برای تحریف قرآن به وجود می آمد (چنان که مفصّلاً در این باب در گذشته سخن گفتیم). همچنین اگر تمام حقایق و محتویات قرآن به طور آشکار و «مُبَیّن» نازل شده و در دسترس عامه‌ی مردم قرار می گرفت، زمینه‌ی بسیار آماده‌ای برای انعزال و کنار افتادگی امام علی (ع) از اجتماع مسلمین فراهم می گردید و اغواگران و ایادی ابلیس ابداً جایی برای امام علی (ع) در مجتمع مسلمانان باقی نمی گذاشتند و به کلی مردم را منقطع از حُجّت پروردگار می نمودند و البته روشن است که این هر دو (تحریف قرآن و انعزال امام علی (ع) از جامعه‌ی مسلمانان) برای اسلام و مسلمین خطری فوق العاده عظیم را باعث می شد و ضربه‌ای بی اندازه کوبنده و مهلک بر پیکر قرآن عزیز وارد می ساخت و لهذا حکمت بالغه‌ی حضرت حق تعالی این چنین مقتضی شد که هم اسامی اولیای خدا و ائمه‌ی هدی علی (ع) در قرآن صریحاً ذکر نگردد و هم بسیاری از حقایق و مسائل مورد نیاز مردم در شئون گوناگون زندگی به طور مُبَیّن و واضح در قرآن نشان داده نشود. بلکه هر دو قسمت در بوتهی اجمال و ابهام به بشر القاء شود تا در نتیجه هم قرآن کریم از دست تجاوز و تجاوز و تحریف کنندگان محفوظ بماند و هم تا روز قیامت دست حاجت و نیاز عالم انسان به آستان اقدس امام علی (ع) دراز باشد و در هیچ زمان خود را مستغنی از حُجّت حق تصوّر ننماید و برای همیشه کتاب خدا و عترت مصطفی علی (ع) هر دو با هم ملجأ و مقتدای انسان باشند و عائله‌ی بشری بر محور این دو امانت مخزونه‌ی پروردگار علی الدوام بچرخند و بالمال سعادت دو جهانی و حیات جاودانی خود را در پرتو این دو نور آسمانی تأمین نمایند.

به این روایت توجّه فرمایید

اینجا مناسب است برای تأیید مطلب به روایتی که از امام صادق علی (ع) منقول است

متمسک شویم و نیز برای رعایت اختصار، جملاتی چند از آن حدیث شریف را نقل و ترجمه نماییم. علامه‌ی مجلسی (رض) در بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۱۰۰، حدیث ۷۲، نقل از «محاسن» می‌فرماید:

(عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي رِسَالَةٍ: وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ مِنَ الْقُرْآنِ... وَأَنَّ الْقُرْآنَ أَمْثَالُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ دُونَ غَيْرِهِمْ وَلِقَوْمٍ يَتْلُوهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ وَهُمْ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَعْرِفُونَهُ. فَأَمَّا غَيْرُهُمْ فَمَا أَشَدَّ إِشْكَالُهُ عَلَيْهِمْ وَابْعَدَهُ مِنْ مَذَاهِبِ قُلُوبِهِمْ وَلِذَلِكَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ بِأَبْعَدَ مِنْ قُلُوبِ الرِّجَالِ مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ وَفِي ذَلِكَ تَحْيِيرُ الْخَلَائِقِ أَجْمَعُونَ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ)؛

از امام صادق عليه السلام است ضمن نامه‌ای: و اما راجع به قرآن که سؤال کرده‌ای... همانا قرآن مثل‌هایی است^۱ [حقایق عالی‌ه در قالب تمثیل و تشبیه برای تقریب به اذهان آمده است] برای قومی که می‌دانند [قدرت درک مطالب دارند]^۲ نه برای دیگران و برای قومی که قرآن را آن چنان که باید تلاوت می‌کنند و اما برای دیگران [که ایمان به آن ندارند و یا از حقیقت آن بی‌خبرند و از درک محتویات آن عاجزند] پس چه بسیار دشوار و پراز مشکلات خواهد بود و بسی دور از موازین درک و فهم آنان تلقی خواهد شد و برای همین جهت رسول خدا ﷺ فرموده است: حقیقت آن که چیزی مانند تفسیر قرآن دور از قلوب مردان نمی‌باشد و در آن، جمیع خلایق به استثناء آنهایی که خدا خواسته است به تحیر افتاده‌اند.

(وَ إِنَّمَا أَرَادَ اللَّهُ بِتَعْمِيَّتِهِ فِي ذَلِكَ أَنْ يَنْتَهُوا إِلَيْهِ بِأَيْهِ وَ صِرَاطِهِ وَ أَنْ يَعْبُدُوهُ وَ يَنْتَهُوا فِي قَوْلِهِ إِلَى طَاعَةِ الْقَوَامِ بِكِتَابِهِ وَ النَّاطِقِينَ عَنْ أَمْرِهِ وَ أَنْ يَسْتَنْبِطُوا مَا اخْتَجَوْا إِلَيْهِ مِنْ ذَلِكَ عَنْهُمْ لَا عَنْ أَنْفُسِهِمْ، ثُمَّ قَالَ «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ»^۳ فَأَمَّا غَيْرُهُمْ فَلَيْسَ يَعْلَمُ ذَلِكَ أَبَدًا وَ لَا يُوجَدُ)؛

۱- «وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۲۵، «كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ» سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۱۷.

۲- سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۴۳.

۳- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۸۳.

و همانا خدا منظورش از تَغْمِیْهِ [رعایت اجمال و ابهام و سخن سر بسته گویی] در [بعض] مطالب قرآن، این بوده است که مردم [از همه جا قطع امید نموده و در فهم حقایق قرآن از همه کس مأیوس شوند و عاقبت] برسند به باب خدا و صراط خدا [دری که خدا به روی مردم باز کرده و راهی که خدا برای بندگان مقرر فرموده است تا از آن در وارد شوند و در آن راه به حرکت در آیند و سرانجام به قرب خدا - کمال مطلق - و سعادت جاودان نائل گردند] و در به دست آوردن مقصود و مراد خدا از کلامش، تابع و مطیع کسانی باشند که از جانب خدا سخن می گویند و به امر خدا عهده دار امور کتاب خدا هستند. [مردم] از پیش خود چیزی نگویند و متکی به استنباط خود نباشند. چنان که خدا فرموده است: اگر آن [کتاب خدا] را واگذار به رسول و اولی الامر [ائمه‌ی معصومین علیهم السلام] بنمایند، هر آینه آنان که اهل استنباط [و استخراج مطالب عالیه از قرآن] می باشند آن را خواهند دانست [و به دیگران نیز خواهند آموخت] ولی غیر آنان هرگز نمی توانند علم [صحیح و کامل] به حقایق قرآن داشته باشند و [چنین فردی جز ائمه‌ی معصومین علیهم السلام پیدا نخواهد شد.

(إِيَّاكَ وَ تِلَاوَةَ الْقُرْآنِ) (تَأْوِيلَ الْقُرْآنِ) بِرَأْيِكَ فَإِنَّ النَّاسَ غَيْرُ مُشْتَرِكِينَ فِي عِلْمِهِ كَاشْتَرَاكَهُمْ فِيمَا سِوَاهُ مِنَ الْأُمُورِ وَ لَا قَادِرِينَ عَلَيْهِ وَ لَا عَلَى تَأْوِيلِهِ إِلَّا مِنْ حَدِّهِ وَ بَابِهِ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ لَهُ فَافْهَمُوا إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَ اطْلُبُوا الْأَمْرَ مِنْ مَكَانِهِ تَجِدُوهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ)؛

بپرهیز از این که به رأی خود در تأویل قرآن سخنی گویی، چه آن که مردم در علم [تأویل] قرآن مشارکتی ندارند آن چنان که در سایر امور اشتراک با هم دارند و کسی قادر بر این [تأویل قرآن] نخواهد بود، مگر از همان دری وارد شود که خدا آن را برای همین کار افتتاح فرموده است؛ پس به خواست خدا، فهم سخن نما و هر مطلبی را از محلّ و مستقرّ مخصوص به خود طلب کن که در این صورت و با این شرط آن را خواهی یافت و به مقصد خواهی رسید إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

به این جمله‌ی نورانی از صحیفه‌ی سجّادیه نیز عطف توجّهی بفرمایید:

(اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْزَلْتَهُ عَلَى نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ ﷺ مُجْمَلًا، وَ أَلْهَمْتَهُ عِلْمَ

عَجَائِبِهِ مُكَمَّلًا، وَ وَرَثَتَنَا عِلْمُهُ مُفَسَّرًا، وَ فَضَّلْتَنَا عَلَى مَنْ جَهِلَ عِلْمَهُ، وَ قَوَّيْتَنَا عَلَيْهِ لِتَرْفَعَنَا فَوْقَ مَنْ لَمْ يُطِيقْ حَمْلَهُ. اللَّهُمَّ فَكَمَا جَعَلْتَ قُلُوبَنَا لَهُ حَمْلَةً، وَ عَرَفْتَنَا بِرَحْمَتِكَ شَرْقَهُ وَ فَضْلَهُ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ الْخَطِيبِ بِهِ، وَ عَلَى آلِهِ الْخُرَّانِ لَهُ؛^۱

بار الها! تو آن [قرآن] را به طور سر بسته و مجمل بر پیغمبرت محمد ﷺ نازل گردانیدی و آنگاه او را به دانستن عجائب و شگفتی های آن مُلهم ساختی و ما [اهل بیت نبوت ﷺ] را در علم به [تفصیل] آن و تفسیر [متشابهات و توضیح مبهماتش] وارث [پیغمبرت] قرار دادی و ما را بر کسی که علم به قرآن ندارد تفضیل داده و برتری بخشیدی و نیروی درک حقایق قرآن و قیام به مقتضای آن را به ما عنایت فرمودی تا [از این راه، عظمت و] رفعت منزلت ما را نسبت به کسی که تاب تحمل آن را نداشته است اثبات نمایی. بار الها! پس همچنان که دل های ما را شایسته ی حمل قرآن نموده و به رحمت خود شرف و فضیلت آن را به ما شناساندی، درود و رحمت فرست بر محمد که به سبب قرآن صلا ی هدایت زده و دعوت مردم به سوی حق فرموده است و هم بر آل او که گنجوران حکم و معارف قرآن و خزانه داران علوم آسمانی آن می باشند.

طرح یک اشکال و پاسخ به آن

از سخنان گذشته که در باب «نیازمندی درک حقایق قرآن به بیان امام» آمده است ممکن است اشکالی به بعض اذهان راه یابد و آن این که این سخن (نیاز قرآن به بیان خارج از خود در افاده ی مراد) با اوصافی که قرآن برای خود ذکر کرده است نمی سازد و آن «اوصاف» از این قرار است: نور،^۲ هدی،^۳ مبین،^۴ بیان،^۵ تیان،^۶ فرقان،^۷ بینه.^۸

۱- صحیفه ی سجاده، دعای ۴۲، به هنگام ختم قرآن.

۲- سوره ی نساء، آیه ی ۱۷۴.

۳- سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۵.

۴- سوره ی حجر، آیه ی ۱.

۵- سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۳۸.

۶- سوره ی نحل، آیه ی ۸۹.

۷- سوره ی فرقان، آیه ی ۱.

۸- سوره ی انعام، آیه ی ۱۵۷.

و البتّه بدیهی است کلامی که خود نور است و مبین است، یعنی «روشن» و روشن کننده است در روشن نمودن محتویات و نشان دادن مدلولات و مرادات خود، نیازی به نور و مُبین دیگری نخواهد داشت. کتابی که خود تبیان همه چیز است و نسبت به تمام حقایق عالیهی عالم بینه و دلیل است، چگونه ممکن و متصوّر است که تبیان خود نبوده و در دلالت بر مقاصد خود دلیل دیگری بخواهد و همچنین در وصف هُدی و فرقان و بیان که قرآن به حکم توصیف خود دارای این صفات می باشد هادی بودن و فارقیّت بین حق و باطل و روشن نمودن برنامه های حیات از شئون حتمیهی قرآن به شمار می آید.

بنابراین توصیف قرآن، به این که دارای صفت ابهام است و طبعاً نیاز به بیان خارج از خود دارد، مستلزم نوعی تضادّ در اتّصاف می باشد که قرآن هم مُبین باشد و هم مبهم. هم بیان و هم محتاج به بیان. در عین حال که تبیان همه چیز است، تبیان خودش نباشد و هکذا در سایر اوصاف. این، طرح در صورت اشکال.

و اما جواب از اشکال اولاً ما نقض دلیل می کنیم به مواردی از آیات قرآن که مسلماً دارای ابهام و اجمال است نمونه هایی از آن موارد در گذشته ارائه شد و اینجا نیز از باب نشان دادن شاهد نقض و اشاره به کثرت موارد ابهام قرآن می توانیم «آیات احکام» را از مصادیق روشن و مسلّم آن موارد مبهم به شمار آوریم که هر شخص عارف به اَسالیب کلام، از شنیدن آیات «اقیموا الصلوة»، «اتوا الزکوة»، «کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصَّیَام» و «لِلّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ» و دیگر آیات مشابه آن که مربوط به اعمال عبادی است یک نوع اجمال و ابهام در سخن، در چهره ی این جملات احساس می نماید و قهراً در مقام کشف مراد از آن، به جستجوی بیان و تبیان می پردازد تا مقصود از صلوة و زکوة و صیام و حجّ و استطاعت را با کمّ و کیف اجزاء و شرایط از زمان و مکان و دیگر انحاء متعلّقاتشان را توضیح داده و روشن نماید. ولی در خود قرآن هر چه تفخّص کند برخورد به چنین بیانی نمی نماید. یعنی تشریح خصوصیات احکام و تفصیل جزئیات اعمال عبادی و معاملی که کلاً مورد ابتلای مکلفین است در ظواهر قرآن نیامده است (به استثنای موارد خاصّه و معدودی در مسائل ارث و نکاح و طلاق و بعضی از عبادات).

حال از شما می پرسیم آیا نه مگر اعمال و وظایف عبادی و معاملی از مطالب مسلّمه ی دینیه است و هر مسلمانی موظّف به دانستن و انجام آن به فراخور حال و شرایط

خود می‌باشد و هم نه مگر قرآن بنا به گفته‌ی خود «تبیان کُلِّ شیء» و روشنگر هر چیز است؟ «بیانُ لِلنَّاسِ» است و تشریح کننده‌ی هر وظیفه‌ای از وظایف و نشان دهنده‌ی راه و رسم زندگی برای مردم و «هُدًی لِلنَّاسِ» است؟

بنابراین «اوصاف»، پس بیان تفصیلی این اعمال و تبیان این امور در کجای از قرآن است؟ نه از تعیین رکعات نماز و اجزاء و شرایط آن ذکر می‌آید به میان آمده است و نه اجناسی که مورد تعلق صدقه‌ی به معنای زکات واقع می‌شود و هر یک دارای نصاب معین و شرایط خاصی است توضیح داده شده است و نه از مناسک حج با آن تفصیلی که دارد از واجبات و محرمات و کفارات آن و شرایط استطاعت بحث کامل به عمل آمده است و همچنین مسائل مربوط به ازدواج و طلاق و امر به معروف و نهی از منکر و اقسام معاملات و معاشرت و انحاء روابط اجتماعی و حقوقی که تمام اینها از مصادیق شیء‌اند و نیازمند به تبیانند. ولی بسیار روشن است که تبیان هیچ‌یک از اینها تفصیلاً در قرآن دیده نمی‌شود. آیا مگر مسأله‌ی نصب امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام به مقام ولایت امت در عداد حقائق اصیل‌ی اسلامیّه نیست؟ پس چرا بیان آن به طور واضح و آشکار آن چنان که قابل انطباق با غیر آن نباشد در قرآن که «تبیانُ کُلِّ شیء» است نیامده است، بلکه چنان که می‌بینیم از آن موضوع فوق‌العاده اصیل و عظیم، گاهی تعبیری ابهام آمیز شده است که: ﴿...مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...﴾؛^۱ و گاه از شخص امام علیه السلام نیز تعبیری مبهم به کار رفته است که: ﴿...الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾؛^۲ و دیگر گاه با جملاتی ابهام آمیز اشاره به روز ابلاغ ولایت گردیده است:

﴿...الْيَوْمَ يَنْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ...﴾؛^۳

﴿...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...﴾؛^۴

و هکذا موارد بسیاری از آیات دیگر که به طور سر بسته و مبهم، مطالبی را مورد بحث قرار داده و تبیان آن را در هیچ جای قرآن نیاورده است. بنابراین مبهم بودن این سلسله

۱- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۶۷.

۲- همان، آیه‌ی ۵۵.

۳- همان، آیه‌ی ۳.

۴- همان.

از آیات قرآن با اوصاف نور و مبین بودن و تبیان و بیان بودن قرآن، چگونه قابل جمع است؟ این اولاً که جواب نقضی ما نسبت به اشکال سابق الذکر است.

و اما ثانیاً جواب حلی ما از اشکال مذکور می‌گوییم: ممکن است کلامی یا کتابی که در حدّ نفس خود دارای مطالب عالیّه‌ای می‌باشد، نسبت به کسانی که در سطح عالی از درک و فهم قرار گرفته‌اند کاملاً روشن و واضح باشد؛ ولی نسبت به جمع دیگری که در سطح نازل از ادراکند مبهم و نامفهوم تلقی گردد. در این صورت صحیح است که بگوییم آن کلام یا آن کتاب در عین حال که نور و مبین است مع الوصف دارای ابهام است؛ یعنی برای جمعی مبین است و برای جمع دیگری غیر مبین است و همچنین صحیح است که بگوییم آن کلام و آن کتاب برای هر دو دسته (از عالی و دانی) نور و مبین است، منتها برای دسته‌ی اول (داناان عالی رتبه‌ی در ادراک) مبین بلاواسطه است و برای دسته‌ی دوم (پایین رتبه‌های در ادراک) مبین مع الواسطه است. یعنی دسته‌ی دوم نیز با مراجعه به دسته‌ی اول و تعلّم از آنان به درک مطالب آن کلام نائل می‌شوند و در نتیجه آن کتاب برای همگی واضح و روشن می‌گردد و عنوان «بیان للنّاس» و «هُدًی للنّاس» به خود می‌گیرد.

البته شکی نیست در این که قرآن کتاب هدایت برای عموم مردم است و تمام انسان‌ها باید از قرآن دستورالعمل بگیرند و راه زندگی بیابند. ولی در این نیز تردیدی نیست که بسیاری از مردم بی‌سواد و یا باسواد ناآشنای با لغات و دستور زبان عربی، از درک معانی قرآن بلکه از تلفّظ به الفاظ آن عاجزند. بنابراین چگونه ممکن است که قرآن به طور عموم «بیان للنّاس» و «هُدًی للنّاس» باشد و عامه‌ی مردم بتوانند از معارف قرآن برخوردار گردند و به گنجینه‌ی محتویات آن راه یابند یا چگونه متصوّر است که قرآن برای همه کس حتی برای آن مرد و زن مسلمان ده‌نشین پشت کوهی که دور از مراکز علم و دانش زندگی می‌کنند و اصلاً سواد خواندن و نوشتن ندارند، برای آنها هم قابل دسترسی و «یسیر الدّرك» باشد که می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾^۱

و به طور مسلم ما قرآن را جهت ذکر [یعنی تفهّم و به دست آوردن احکام و

معارف و آشنا گشتن با خدا و برنامه‌های هدایتش برای عموم مردم از عالم و عامی، شهری و بیابانی، دارندگان فهم بسیط و صاحبان ادراکات عمیق و برای همه و همه [سَهْلُ التَّنَاوُلِ و آسان قرار داده‌ایم. پس آیا کسی هست که متذکر گردد] در مقام اخذ معارف و احکام از کتاب خدا برآید؟

آیا تصحیح این سخن جز به همین است که بگوییم: آری قرآن برای «اهل الذکر» و دانایان لغات و اصطلاحات و الفبای زبان قرآن به طور مستقیم و بلاواسطه روشن و «یسیر الذکر» است و برای توده‌ی مردم دیگر نیز که کلید فهم زبان قرآن به دستشان نیست از طریق بیان دانایان قابل فهم است. بلی صحیح است آن مرد و یا آن زن مسلمان ده‌نشین بی‌سواد نیز، باید از قرآن و کتاب هدایتش به حکم کلی «بیان للناس» و «هدی للناس» اخذ معارف و احکام بنماید. اما نه به طور مستقیم و بدون «بیان» چه آن که بدیهی است او قدرت این کار را ندارد. پس به حکم عقل سلیم که هر جاهل در فتی باید به عالم در آن فن رجوع نماید، او موظف است مثلاً به عالم قریه‌اش مراجعه کرده و از طریق بیان او پی به وظایف قرآنی‌اش ببرد. آن عالم قریه نیز در صورت عجز از «بیان» به اعلم از خود رجوع نموده و او هم به اعلم از خود، تا برسیم به امام معصوم و حجت منصوب از جانب خدا که همه چیز قرآن برای او روشن است و کوچکترین ابهام در هیچ ناحیه‌ای از نواحی قرآن برای او مُتَصَوِّر نیست. چه آن که خداوند متعال او را برای همین کار از جانب خود تعیین نموده و فرموده است:

﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا...﴾^۱

سپس ما آن کسانی را که از میان بندگان خود برگزیده‌ایم، آنان را وارث [کتاب] قرآن قرار داده‌ایم...

﴿...وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ...﴾^۲

...و اگر آن [قرآن] را به رسول ﷺ و اُولی الامر [ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام] واگذارند، هر آینه آنان که اهل استنباط آن می‌باشند آن را می‌دانند...

۱- سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۳۲.

۲- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۸۳.

آری ممکن است دستگاه مولّد نوری که قدرت روشن نمودن همه جا و همه چیز را دارد در عالم باشد و مربوط به تمام ابناء بشر هم باشد، ولی رمز به کار انداختن آن دستگاه و راه پخش و افاضه‌ی نور آن، بر اساس حکم و مصالحی در انحصار فردی یا افراد معینی قرار داده شده باشد.

در این صورت درست است که بگوییم این دستگاه اگرچه در حدّ ذات خود دستگاه مولّد نور است و متعلّق به همه است. ولی با این وجود پی بردن به تمام اجزاء درونی و جهازات کاملاً منظم آن و همچنین ارائه‌ی اشیاء دیگر در پرتو نور آن، نیازمند به راهنمایی و هدایت آن فرد یا افراد معینی است که برای تصدّی و اداره و تدبیر امور آن دستگاه منظم معرفی شده‌اند و کلید آن به دست آنان سپرده شده است.

بنابراین دیگر جای اعتراض برای کسی نمی‌ماند که بگوید این چگونه است دستگاه پخش نوری که خود دارای نور است و نشان دهنده‌ی اشیاء است، مع الوصف از نشان دادن محتویات خود عاجز و قاصر بوده و نیازمند به وسیله یا وسائلی خارج از خود می‌باشد؟ زیرا در جواب گفته می‌شود خیر آن دستگاه مولّد نور، عاری از هرگونه قُصور است و در ارائه‌ی اجزاء داخل و اشیاء خارج از خود در کمال قوّت و شدّت بوده و هیچگونه حاجت به خارج از خود ندارد. اما مردم از رمز کار آن به طور صحیح و بی‌خطر بی‌خبرند و وسایل و ابزارهای به کار انداختن آن و راه بهره‌برداری از آن، با رعایت کلّ مناسبات و حفظ حدود و ثغور همه‌جانبه‌اش به دستشان نیست. آری این مردمند که به حکم قُصور در آگاهی و به خاطر بی‌اطلاعی از رمز عمل، محتاج به ارشاد آگاهان از رمز کار و کلیدداران آنند. نه آن دستگاه مجهّز به جمیع جهازات کار و عاری از هرگونه قصور در عمل. پس نور مُبین و تبیان کلّ شیء بودن قرآن منافاتی با آیات ذیل نخواهد داشت:

﴿...وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۱

...و شما جز اندکی از علم داده نشده‌اید.

﴿...فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ...﴾^۲

...از دانایان بپرسید اگر نمی‌دانید...

۱- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۵.

۲- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۴۳.

و این افراد عادی مردم و توده‌ی ابناء بشرند که دیدگان‌شان کم فروغ و دستشان به غایت کوتاه است و در مقام دیدن اشیاء در پرتو نور وحی و نیل به حقایق آسمانی قرآن به بندگان «أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ»^۱ خدا محتاجند، نه قرآن که:

«...كِتَابٌ أَحْكَمْتُ آيَاتُهُ ثُمَّ فَصَّلْتُ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ»^۲؛

...کتابی است که آیاتش محکم شده است و سپس تفصیل داده شده است از جانب [خدای] درستکار آگاه.

روایاتی چند در تأیید مطلب

(عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ مَا يَسْتَطِيعُ أَحَدٌ أَنْ يَدَّعِيَ أَنَّ عِنْدَهُ جَمِيعَ الْقُرْآنِ كُلِّهِ ظَاهِرِهِ وَبَاطِنِهِ غَيْرَ الْأَوْصِيَاءِ)^۳

از امام باقر علیه السلام منقول است که کسی نمی‌تواند ادعا کند که تمام [علوم] قرآن از ظاهر و باطن آن نزد او جمع است، مگر اوصیاء حق [ائمه‌ی معصومین علیه السلام] که اوصیاء پیغمبرند].

(عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى مَوْلَى آلِ سَامٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ وَ اللَّهُ إِنِّي لَا أَعْلَمُ كِتَابَ اللَّهِ مِنْ أَوَّلِهِ إِلَى آخِرِهِ كَأَنَّهُ فِي كَفِّي فِيهِ خَبْرُ السَّمَاءِ وَ خَبْرُ الْأَرْضِ وَ خَبْرُ مَا كَانَ وَ خَبْرُ مَا هُوَ كَأَنِّي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ تَبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ)^۴؛

راوی گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: به خدا قسم من کتاب خدا را از اول تا آخرش آنچنان می‌دانم که گویی در کف دست من است. خبر آسمان و زمین و خبر آنچه که بوده و آنچه هست [یا خواهد بود] در قرآن است، خداوند عز و جل فرموده است: تبیان همه چیز در آن [قرآن] است.

(عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ

۱- سوره‌ی ص، آیه‌ی ۴۵، انبیاء علیه السلام را توصیف می‌کند به این که صاحبان دست و دیده‌اند، یعنی واقع‌بینان درست‌کردارند.

۲- سوره‌ی هود، آیه‌ی ۱.

۳- کافی، ج ۱، ص ۲۲۸.

۴- همان، ص ۲۲۹، آیه‌ی شریفه در سوره‌ی نحل آیه‌ی ۸۹ چنین است: «و نزلنا عليك الكتاب تبیاناً لكلّ شیء» و در روایت بالا نقل به معنی شده است.

قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ قَالَ فَفَرَّجَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام بَيْنَ أَصَابِعِهِ فَوَضَعَهَا فِي صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ وَ عِنْدَنَا وَ اللَّهُ عِلْمُ الْكِتَابِ كُلِّهِ؛^۱

از امام صادق عليه السلام منقول است که حضرت این آیه را تلاوت فرمود: «قال الذی عنده علم من الكتاب»^۲ یعنی: آن کس که دانشی از کتاب در نزدش بود [به حضرت سلیمان عليه السلام] گفت: من پیش از این که چشم خود را به هم زنی آن [تخت ملکه‌ی سبا] را نزد تو می آورم. آنگاه امام عليه السلام انگشت‌های خود را از هم گشود و روی سینه‌اش نهاد و سپس فرمود: و به خدا سوگند در نزد ماست علم تمام کتاب.

حاصل آن که: اتصاف قرآن به اوصاف نور و هدی و تبیان و بیان منافات با این ندارد که امام عليه السلام واسطه‌ی در رساندن انسان به نور هدایت قرآن باشد و وسیله‌ی فتح باب بیان و رمز پخش نور قرآن به دست آن خلیفه‌ی الله و ولی امر معصوم منصوب از جانب خدا و رسولش سپرده شده باشد.

تقریب دیگر مطلب

درست است که قرآن نور است و مبین است، بیان و تبیان کل شیء است و طبعاً تبیان خودش نیز خواهد بود و روشنگر محتویات خود نیز خواهد شد. اما به این نکته هم باید توجه داشت که از جمله محتویات قرآن، مسأله‌ی حُجَّیَّتِ بیان رسول صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت رسول علیهم السلام است که می‌فرماید:

﴿...وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...﴾^۳؛

﴿...وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا...﴾؛

و بیان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز به موجب روایت متواتر ثقلین، اهل بیت علیهم السلام را قرین «لَا يَفْتَرِقُ» و جدانشدنی قرآن معرفی نموده و هر دو را با هم مایه‌ی نجات از هلاک و ضلالت نشان داده است و علاوه‌ی بر این خود قرآن نیز در یکجا ارتباط و میساس با حقایق مکنونه‌اش را در انحصار افراد معینی نشان داده که از آنان تعبیر به «مطهرون» نموده و فرموده است:

۱- کافی، ج ۱، ص ۲۲۹.

۲- سوره‌ی نمل، آیه‌ی ۴۰.

۳- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۴۴.

﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ ﴿۱﴾ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ ﴿۲﴾ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ﴿۳﴾﴾

و در جای دیگر تنها اهل بیت علیهم‌السلام را به وصف مُطَهَّر بودن به تطهیر خدا ستوده و گفته است: ﴿أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾^۱؛ نتیجه آن که قرآن به حکم این که تبیان کلّ شیء است قهراً تبیان خودش و روشن کننده‌ی این حقیقت داخل خود نیز می‌باشد که بیان رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم و اهل بیت رسول علیهم‌السلام از لوازم لاینفک کتاب خداست و باید منضمّ به آن گردد تا حقایق مکنونه‌ی وحی الهی چنان که هست آشکار و مُبیین شود. یعنی در واقع قرآنی که از جانب خدا نازل شده است آن کتابی است که از جمله‌ی محتویات آن در سوره‌های «نحل» و «واقع» و «احزاب»، «حجّت» و ضرورت «بیان» رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم و اهل بیت رسول علیهم‌السلام است و اما کتابی که خبر از حجّت بیان رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم و اهل بیت علیهم‌السلام نمی‌دهد، قرآنی نیست که از جانب خدا نازل شده باشد و نور مُبین باشد.

بنابراین از یک سو نیاز به بیان پیغمبر و امام از محتویات و مدلولات قرآن است و از سوی دیگر تفصیل معارف و احکام و تشریح دقائق و حقائق تکوینی و تشریعی قرآن نیز از محصولات بیان پیغمبر و امام علیهم‌السلام است.

پس نتیجه این خواهد شد که قرآن مِنْ حَيْثُ الْمَجْمُوع به لحاظ مجموعه‌ی محتویاتش که از جمله‌ی آن ضرورت بیان رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم و امام علیه‌السلام است نور مبین است و تبیان کلّ شیء و روشن‌گر تمام حقائق است و البته شکی نیست در این که این مطلب را خود قرآن می‌فهماند و در ارائه‌ی این حقیقت نیازی به خارج از خود ندارد.

چه بیان روشنی!

به این جمله از گفتار امام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام توجه فرمایید که چگونه این حقیقت را به بیان روشنی تقریر فرموده است:

(قَالَ إِنَّ أَخَذْتُمْ بِمَا فِيهِ نَجَوْتُمْ مِنَ النَّارِ وَ دَخَلْتُمْ الْجَنَّةَ فَإِنَّ فِيهِ حُجَّتَنَا وَ بَيَانَ حَقَّنَا وَ فَرَضَ طَاعَتِنَا)^۳

۱- سوره‌ی واقع، آیات ۷۷ تا ۷۹.

۲- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۳.

۳- احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۲۲۵.

فرمود [به مردمی که بعد از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به بهانه‌ی «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» از اطاعت امام علیه السلام سرپیچی کرده و قرآن را کافی در هدایت خود می‌پنداشتند] اگر شما به محتویات همین قرآن [که در دست دارید] عمل کنید [نصوص و ظواهر و تلویحات آن را نادیده نگیرید] از آتش نجات می‌یابید و داخل بهشت می‌شوید. چه آن که در میان محتویات همین قرآن حجت [دلیل امامت ما] و بیان حق ما و وجوب اطاعت [فرمان] ما آمده است.

این گفتار امام علیه السلام با کمال وضوح این حقیقت را نشان می‌دهد که قرآن مردم را به دامن رهبر و امام معصوم منصوب از جانب خدا می‌افکند و همه را تحت ولایت حقّه‌ی وی در می‌آورد؛ آنگاه امام هم مردم را با حقائق عالیّه‌ی قرآن آشنا نموده و جملگی را در پرتو نور وحی خدا به بهشت جاودان و سعادت بی‌پایان می‌رساند.

حاصل تأمل در روایت ثقلین

از تأمل در روایت «ثقلین» نیز این مطلب به دست می‌آید. رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز در روایت ثقلین، با جمله‌ی بسیار عمیق و پرمغز «لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْخَوْضِ» و هم با جمله‌ی «مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا» اشاره به همین نکته‌ی فوق‌العاده ارزنده و عالی فرموده است که قرآن نازل شده‌ی از جانب خدا وقتی دارای صفات حیّه و زنده‌ی خود از قبیل نور، مُبین، هدی، فرقان، بیان و تبیان کلّ شیء خواهد بود که با عترت من قرین بوده و توأم اهل بیت من باشد. در این صورت است که کتاب «هدی» و مایه‌ی نجات شما خواهد بود و اما همین که از اهل بیت من جدا شد دیگر آن کتاب خدا و رمز هدی نخواهد بود و بر اثر منفک بودن از بیان و روشن نگشتن حقایق مقصوده‌اش موجب ضلالت و گمراهی امت نیز خواهد گردید. چنان که همچنین شد و قرآن جدا از اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله افتاد به دست حکام بنی امیه و بنی عباس و چه فتنه‌ها که برپا کرد و کور دلی‌ها که به وجود آورد و جمعیت‌ها که به ضلال افکند. آری:

﴿وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾^۱

و نازل می کنیم قرآن را که شفا بخش و مایه‌ی رحمت است برای مؤمنان و نسبت به ستمکاران چیزی جز زیان نمی افزاید.

بدیهی است که قرآن جدا شده از علی علیه السلام و افتاده در دست امثال معاویه از هواپرستان دنیا طلب، به طور حتم دیگر کتاب هدایت نخواهد بود و دردی از عالم انسان درمان نخواهد نمود. سهل است، بلکه بر دردهای بی درمان عالم انسان به طور مسلم خواهد افزود و تباهی و خسار فراوان هم به بار خواهد آورد. راستی اگر قرآن بدون بیان امام علیه السلام همان قرآن خدا و نور مبین و تبیان و بیان بود و در حدّ نفّس خود مُفهم جمیع مرادات و مقاصد الهی و کافی در امر هدایت امت اسلامی بود آن همه کوشش و اهتمام برای اثبات معیت عترت و قرآن از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله در طول مدّت بعثت و عاقبت در مرض موت و هنگام وداع ابراز نمی شد و روی آن پافشاری نمی گردید.

وضعیت قرآن در عصر غیبت

حال اگر کسی بگوید بنابراین در زمان غیبت که قرآن از امام علیه السلام جدا شده و به دست بشر عادی افتاده است، بشری که کلید مخازن علم و حکمت قرآن به دستش نیست و از رموز کشف صحیح حقایق عالیّه‌ی آن بی خبر است پس باید در این شرایط، عالم انسان و در این میان جامعه‌ی مسلمانان از برکات آسمانی قرآن محروم باشند و نتوانند از کتاب هدایت خود چنان که هست استفاده بنمایند و از علوم و معارف آن برخوردار گردند. آیا این سخن لازمه‌اش تعطیل قرآن و سدّ باب اکتساب از معارف قرآن نمی‌باشد و در این صورت آیا تنزیل یک چنین کتاب «عزیز حکیم» بر بشری که قادر بر استفاده‌ی از آن نیست لغو و خلاف حکمت تلقی نمی‌شود؟! در جواب عرض می‌شود آری مطلب همین است، جدا شدن قرآن از امام و حجت معصوم حق، لازمه‌اش معطل ماندن آن کتاب عزیز از اجرای کامل احکام و قوانینش و بسته شدن باب اکتساب صحیح از معارف حقّه و عاری از انحراف و اشتباهش خواهد بود.^۱ چنان که در دعای عهد منقول از امام صادق علیه السلام آمده است:

(وَ اجْعَلْهُ اللَّهُمَّ مَفْرَعًا لِمَظْلُومٍ عِبَادِكَ... وَ مُجَدِّدًا لِمَا عُطِّلَ مِنْ أَحْكَامِ

۱- البته باب اجتهاد و استنباط احکام از ظواهر کتاب برای همیشه مفتوح است و در صحت و لزوم آن چنان که در گذشته بیان شد بحثی نیست.

کتابک)؛^۱

بارها! اورا [امام علی را] پناهگاه بندگان ستم‌دیده‌ات و تجدید کننده‌ی احکام تعطیل شده‌ی کتابت قرار بده.

و همچنین در دعای غیبت امام زمان علی آمدہ است:

(وَ أَصْلَحَ بِهِ مَا بُدِّلَ مِنْ حُكْمِكَ وَ غَيَّرَ مِنْ سُنَّتِكَ حَتَّىٰ يَعُودَ دِينُكَ بِهِ وَ عَلَىٰ يَدَيْهِ غَضًّا جَدِيدًا صَحِيحًا لَا عِوَجَ فِيهِ وَ لَا بِدْعَةَ مَعَةٍ)^۲

و اصلاح کن به سبب او [امام علی] حکمی را از تو که تبدیل گردیده و سنتی را از تو که تغییر داده شده است تا دین تو با تدبیر او، به تازگی و شادابی خود باز گردد و از هرگونه بدعت و کجی‌رهای یابد.

امیرالمؤمنین علی اشاره به کار امام قائم منتظر علی می‌فرماید:

(وَ يَعْطِفُ الرَّأْيَ عَلَى الْقُرْآنِ إِذَا عَطَفُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ)^۳

رأی [خود کامگی‌ها] را به قرآن بر می‌گرداند در زمانی که قرآن را به رأی خود تبدیل کرده باشند.

و امروز این مطلب بر همه کس روشن است که حدود برخورداری امت اسلام از قرآن در چه سطح نازلی قرار گرفته و جداً شرم‌آور شده است. ولی مع الوصف این جریان مستلزم این نیست که تنزیل کتاب هدایت بر بشری که قادر بر استفاده‌ی کامل از آن نمی‌باشد لغو و خلاف مقتضای حکمت باشد؛ چه آن که این محرومیت از ناحیه‌ی خود این بشر به وجود آمده است و خداوند متان از روی لطف بر بندگان، تنزیل کتاب حکیم و نصب امام علیم و تعیین حجت معصوم از قبل خود فرموده است تا از هر جهت راه اعتراض و اعتذار را بر بشر ببندد و او یک روز نگوید که اگر نور مبین و فرقان و بیان در اختیار من گذارده بودی هرگز من به راه خطا نمی‌رفتم و سر از هلاک مؤبد در نمی‌آوردم و لذا حجت تا روز قیامت بر بشر تمام است. هم قرآن در اختیار است و هم امام در انتظار و الحال این بر عهده‌ی عالم انسان است که زمینه‌ی اطاعت خود را از حجت حق فراهم سازد

۱- مفاتیح الجنان، ص ۵۴۰.

۲- البلد الامین، ص ۳۰۷.

۳- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۳۸.

تا او ظاهر گردد و ابواب علوم و معارف آسمانی قرآن را به روی بشر بگشاید و احکام حیات بخش آن را در صحنه‌ی زندگی انسان جاری گرداند. آری به فرموده‌ی خواجه نصیرالدین طوسی (رض):

(وَجُودُهُ لُطْفٌ وَ تَصَرُّفُهُ لُطْفٌ آخَرٌ وَ عَدَمُهُ مِثْلٌ)^۱

وجود او [امام علیه السلام] لطف است و تصرف او لطف دیگری است و نبود [شرایط]

تصرف او [برای اصلاح عالم و اجرای احکام قرآن] از ناحیه‌ی ماست.

البته تا بشر راه طغیان و عصیان بر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در پیش گرفته است و سبک مغزانه در این راه می‌تازد، دستش به دامن حجت معصوم خدا و در نتیجه به دامن قرآن و کتاب خدا نخواهد رسید و بالمآل از برکات آسمانی قرآن محروم مانده و از در رحمت حق مطرود و مردود خواهد گردید. این فرموده‌ی خدای حکیم است:

﴿...إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ...﴾^۲

...حقیقت آن که خدا وضع قومی را دگرگون نمی‌سازد تا آن قوم آنچه را که در

درون خود دارند [از نیات و حالات روحی و ملکات نفسانی] دگرگون سازند...

از ترازو کم کنی من کم کنم تا تو با من روشنی من روشنی

خلاصه‌ی کلام

حاصل آنچه که تا به حال از سخنان گذشته به دست آمد این شد که درک مقاصد قرآن به طور اجمال از نظر ابهاماتی که در موارد حساسی از آیات کریمه‌اش بر اساس حکم و مصالح خاصه‌ای به کار رفته است (علاوه بر بطون و معانی طولیه‌ی آن) نیاز قطعی به بیان حجت معصوم و امام منصوب از جانب خدا دارد تا در هر زمان برای حل مشکلات و معضلاتی که به موازات سیر «تکاملی» افکار بشر در علوم و معارف پیش می‌آید و از هر طرف سیل سؤالات علمی و غیر علمی چه از جانب کفار و معاندین و چه از ناحیه‌ی مُحْتَرِمِیَّانِ حق و طالبان حقیقت به سوی عالم اسلام و امت قرآن سرازیر می‌گردد، مَلْجَئِی محکم و حُصْنِی حَاصِن و مستحکم برقرار باشد و حفظ کیان امت اسلامی در پناه علم و

۱- کشف المراد علامه حلی، ص ۲۲۶.

۲- سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۱۱.

عصمت آن حجت تأمین شود. این یک ضرورت حیاتی است برای پیروان قرآن، که نبود آن موجب بروز اختلاف و تشتت در آراء علمی و استنباطات قرآنی دانشمندان اسلام گردیده و نتیجه اش تجزّی و تغلب کفار و منافقان و تدلّل و شکست مسلمانان خواهد بود و لذا اغراق در سخن نکرده ایم اگر بگوییم مقصد اصلی قرآن از دعوت جامعه‌ی انسان با انحاء خطابات از عموم و خصوص به تدبّر و تفکر در آیات کریمه‌اش از قبیل:

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾^۱

آیا تدبّر در قرآن نمی‌کنند یا بر دل‌هایی قفل‌های آن نهاده است.

﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾^۲

کتابی است مبارک که بر تو نازل کرده ایم تا آیاتش را تدبّر کنند و خردمندان متذکّر شوند.

﴿أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ...﴾^۳ آیا این سخن را تدبّر نکرده‌اند...

و نظایر این آیات و همچنین بیانات تحریض‌آمیز رسول خدا ﷺ و ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام که به هنگام بروز فتن و حوادث مظلم به پناه قرآن بروید.^۴

آری هدف و مقصد اصلی از تمام این دعوت‌ها و سوق دادن مردم به سوی قرآن همین است که با تدبّر در کتاب خدا پی به موقعیت بسیار حسّاس امام علی از نظر قرآن ببرند و نیازمندی فوق‌العاده شدید خود را نسبت به وجود اقدس امام علی و بیان حیات‌بخش آن حضرت در تمام شئون زندگی خویش احساس نموده و جدّاً در مقام تحکیم او به حکومت مطلقه‌ی بر جامعه‌ی انسان بالعموم و جامعه‌ی مسلمین بالخصوص برآیند. نه این که غرض تنها این باشد که طبقات مختلف دانشمندان به تناسب رشته‌های علمی خود به استنباط معانی قرآن بنشینند و آنگاه فهمیده‌های خود را حقایق آسمانی پنداشته و نسبت به همان دلخوش شوند که آری ما به حکم قرآن تدبّر در قرآن نموده و اقفال از قلوب خود گشوده‌ایم و خانه‌ی دل را پر از مقاصد عالی‌ه‌ی وحی خدا ساخته‌ایم وظیفه همین بوده است

۱- سوره‌ی محمد، آیه‌ی ۲۴.

۲- سوره‌ی ص، آیه‌ی ۲۹.

۳- سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی ۶۸.

۴- بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۱۷ و ۲۴ تا ۲۷.

که ما انجام داده‌ایم و دیگر چه کسری داریم؟! هیهات هیهات، حَفِظْتُ شَيْئًا وَ غَابَتْ عَنْكَ أَشْيَاءٌ.

جمع بین دو دسته از اخبار راجع به تدبّر در قرآن

البته چنان که قبلاً نیز اشاره شد تدبّر در قرآن به منظور به دست آوردن انواع لطائف و اسرار نهفته در بطون آیات شریفه‌ی مربوط به معارف و علوم بی‌پایان الهی، نه تنها برای غیر ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام ممنوعیتی ندارد، بلکه به حکم آیات عدیده‌ی قرآن و روایات ائمه‌ی اهل البیت علیهم‌السلام مطلبی است بسیار مُسْتَحْسَن و مورد تأکید و ترغیب فراوان که به بعضی از این آیات و روایات در فصول گذشته‌ی کتاب اشاره شده است. حال از جمله‌ی دیگر روایات این که در روز غدیر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ضمن خطابه‌ی خود فرموده است:

(مَعَاشِرَ النَّاسِ تَدَبَّرُوا الْقُرْآنَ وَ أَفْهَمُوا آيَاتِهِ وَ أَنْظَرُوا إِلَيَّ مُحْكَمَاتِهِ وَ...)^۱

ای گروه مردمان تدبّر در قرآن نمایید و آیات آن را بفهمید و به محکماتش بنگرید...

و همچنین فرموده است:

(فَإِذَا آتَاكُمُ الْحَدِيثُ فَأَعْرِضُوهُ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّتِي فَمَا وَافَقَ كِتَابَ

اللَّهِ وَ سُنَّتِي فَخُذُوا بِهِ وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ وَ سُنَّتِي فَلَا تَأْخُذُوا بِهِ)^۲

وقتی حدیثی به شما رسید آن را به کتاب خدا و سنت [قطعیه] من عرضه کنید،

پس آنچه که با کتاب خدا و سنت من توافق داشت اخذ به آن نموده و آن را

مورد عمل قرار دهید و آنچه که مخالف با کتاب خدا و سنت من شد، اخذ به

آن ننمایید.

بدیهی است که «عرض» حدیث به قرآن برای تشخیص صحت و سُقْم آن متفرّع بر

تدبّر در قرآن و به دست آوردن مفاهیم آن می‌باشد و در غیر این صورت تصوّر معقولی

برای «عرض» حدیث به قرآن نمی‌ماند. این مطلب بلاشکال است و مسلم، ولی با عطف

توجه به روایات کثیره‌ی دیگری که در مقام نهی از تفسیر قرآن بدون استمداد از بیان

معصومین علیهم‌السلام وارد شده است و نمونه‌ای از آن نیز در گذشته ارائه شد، تناقضی (به حسب

۱- تفسیر صافی، سوره‌ی مائده، ذیل آیه‌ی «یا ایها الرسول بَلِّغْ...» ضمن خطبه‌ی غدیریّه.

۲- بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۲۵، ضمن حدیث ۲.

ظاهر) میان این دو دسته از روایات دیده می‌شود و لذا بعضی از بزرگان در مقام جمع بین این دو گروه از اخبار برآمده‌اند. از جمله مرحوم فیض (رض) می‌گوید:

(فَالصَّوَابُ أَنْ يُقَالَ: مَنْ أَخْلَصَ الْإِنْقِيَادَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ ﷺ وَ أَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَخَذَ عِلْمَهُ مِنْهُمْ وَ تَتَّبَعَ آثَارَهُمْ وَ أَطَّلَعَ عَلَى جُمْلَةِ مَنْ أَسْرَارِهِمْ بِحَيْثُ حَصَلَ لَهُ الرُّسُوحُ فِي الْعِلْمِ وَ الطَّمَأْنِينَةُ فِي الْمَعْرِفَةِ وَ انْتَفَحَ عَيْنَا قَلْبِهِ وَ هَجَمَ بِهِ الْعِلْمُ عَلَى حَقَائِقِ الْأُمُورِ وَ بَاشَرَ رُوحَ الْيَقِينِ وَ اسْتَلَانَ مَا اسْتَوْعَرَهُ الْمُتَرَفُّونَ وَ أَنَسَ بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ وَ صَحِبَ الدُّنْيَا بِبَدَنِ رُوحِهِ مُعَلَّقَةً بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى فَلَهُ أَنْ يَسْتَفِيدَ مِنَ الْقُرْآنِ بَعْضَ غَرَائِبِهِ وَ يَسْتَنْبِطَ مِنْهُ نَبْذًا مِنْ عَجَائِبِهِ. لَيْسَ ذَلِكَ مِنْ كَرَمِ اللَّهِ تَعَالَى بِغَرِيبٍ وَ لَا مِنْ جُودِهِ بِعَجِيبٍ. فَلَيْسَتْ السَّعَادَةُ وَفَقًا عَلَى قَوْمٍ دُونَ آخَرِينَ وَ قَدْ عَدَّوْا ﷺ جَمَاعَةً مِنْ أَصْحَابِهِمُ الْمُتَّصِفِينَ بِهَذِهِ الصِّفَاتِ مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَا قَالُوا: سَلْمَانٌ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ، فَمَنْ هَذِهِ صِفَتُهُ لَا يَبْعُدُ دُخُولُهُ فِي الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ الْعَالَمِينَ بِالتَّأْوِيلِ بَلْ فِي قَوْلِهِمْ نَحْنُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ)؛^۱

ملخص گفتار فیض (رض):

حق سخن این که ممکن است جمعی از بندگان پاک‌اندیش و مهذب بر اثر اخلاص در انقیاد و تسلیم گشتن در مقابل پیغمبر اکرم ﷺ و اهل بیت عصمت ﷺ و تتبع در آثار و تعالیم آن منابع وحی خدا و غور در کنوز علوم و گنجینه‌های اسرارشان به حدی از صفای در فهم و لطافت در درک رسیده باشند که علم به حقایق امور از مبادی صدق آن سرازیر در قلبشان گشته و روح ایقان به مطالب حقّه در جانشان رسوخ یافته باشد، اگرچه اینان به بدن با مردم دنیا محشورند ولی روحاً به جایگاهی ارفع و اعلیٰ وابسته‌اند. لذا آنچه که تحملش بر اهل تنعم دشوار است و خشن، برای آنان نرم است و آسان و با آنچه مردم جاهل از آن در وحشتند آنان مأنوسند و آشنا. البته این دسته از

۱- تفسیر صافی، المقدمة الخامسة.

پاک‌طینتان مصفی که ارتباط روحشان با خاندان طهارت علیهم‌السلام در کمال شدت است [تا آنجا که گویی تراوشات فکری آنان، شعبه‌ای از دریا‌های علوم آسمانی اهل بیت نبوت علیهم‌السلام و مایه گرفته از چشمه‌های صاف و جوشان حکمت عترت است] آری بر اینان رواست که با این سرمایه‌ی بسیار عظیم فهم و ادراک مستقیم که به دست آورده‌اند وارد اقیانوس‌های ژرف و کرانه‌ی ناپیدای قرآن گردیده و در اکتساب انواع غرائب و عجائب علوم آن بکوشند. نه مگر در ساحت قدس کرم و رحمت واسعه‌ی حق و اولیای حق فیض عام است و سعادت در صفت اطلاق است و شمول؟ نه بر قومی وقف است و نه از قوم دیگری منع! بلکه چنان گسترش به دامن فضل و کرم داده‌اند که جمعی از مردم عادی را [به شرط اتّصاف به این صفات] از خود شمرده‌اند. سلمان فارسی را در جرگه‌ی خود جا داده و درباره‌اش فرموده‌اند سلمان از ما اهل بیت است. بنابراین چه استبعاد از این که این دسته‌ی از پاکان نیز در حدّ خود دانای به حقایق قرآنیّه و عارف به بطون تأویلیّه‌ی آن باشند و طبق آیات و روایات امره بر تدبّر در قرآن، به تدبّر و تفسیر قرآن پردازند؟

پس نه این که لازم است تفسیر آیه به آیه‌ی قرآن با استناد به اخبار امامان علیهم‌السلام باشد، خیر، این که میسر نیست؛ زیرا روایات معتبره‌ی قابل اعتماد در توضیح و تفسیر آیات قرآن به قدر کافی نداریم، بلکه آنچه لازم و واجب است باید روح مفسّر روح امامی یعنی روح علوی و جعفری باشد نه روح عرفانی و فلسفی به اصطلاح زمان! و از شدّت ارتباط با منطق اهل بیت عصمت علیهم‌السلام و کثرت ممارست با تعلیمات آن معلّمین الهی یک نوع استقامت فکری در او پیدا شده باشد که به هنگام تفسیر قرآن، طرز تفکر و گفتارش بیگانه‌ی از روش اهل بیت علیهم‌السلام نباشد، بلکه به طور واضح و روشن نماینده و مرآت تعالیم اهل بیت طهارت علیهم‌السلام بوده و کاملاً هم‌سنخی و مشابَهت با گفتار و آثار عترت علیهم‌السلام در چهره‌ی گفتار و افکارش هویدا باشد و خلاصه بعد از به دست آوردن رمز کشف حقایق و کلید فتح مخازن قرآن از عدیل قرآن یعنی عترت و اهل بیت رسالت علیهم‌السلام قدم به وادی تفسیر قرآن بگذارد. در این صورت است که با طمأنینه و آرامش نفسانی پیش خواهد رفت و در استنباطاتش به حول و قوّه‌ی الهی مُصیب خواهد شد. إن شاء الله

(بخش نهم)

كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ ﴿٢٠﴾ وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ ﴿٢١﴾

- شناسایی «دنیا» و آخرت لازم است.
- اما «دنیا».
- رمز پدید آمدن انواع مشاغل در دنیا.
- رمز پیدایش «پول» و موقعیت آن در دنیا.
- دو عیب مسلّم «دنیا».
- معرفّی دنیا از منظر قرآن.
- خلود و ابدیت جهان آخرت.
- آیاتی از قرآن در توصیف «آخرت».
- دنیای مذموم از نظر قرآن.
- صعود رفاهی به قیمت سقوط ارزش های انسانی!
- تعبیرات شایان توجه قرآن در مذمت «دنیا».
- هوشمندی انسان رشید عاقل در همه ی مراحل زندگی.

كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ ﴿٦٠﴾ وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ؛

نه چنین است، بلکه دوست می دارید زندگی زودگذر [دنیا] را و وا می گذارید [رها می کنید] آخرت را.

شرح و تفسیر

«کَلَّا»: شرح و توضیح معنای این کلمه در سابق گذشت.

«بل»: کلمه‌ی «اضراب» است که مجدداً برای نشان دادن بطلان گمان انسان و بی اساس بودن پندار نابجای وی نسبت به موضوع حیات بعد از مرگ و رستاخیز قیامت آمده است. زیرا چنانکه در آیه‌ی سوّم گذشت، خداوند حکیم به لَحْن توییخ در قیافه‌ی استفهام، از سبب انکار انسان نسبت به «یوم القیامه» پرسش فرمود که:

﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ﴾؛

آیا چنین می پندارد انسان که ما استخوان‌های او را [پس از مردن و متلاشی گشتن] جمع آوری نخواهیم نمود؟

سپس فرمود:

﴿بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ﴾؛

آری، ما توانا و قادریم بر این کار آنچنان که حتی سر انگشتان او را هم می توانیم مجدداً به طور کامل بسازیم.

آنگاه علت اصلی انکار قیامت را با آیه‌ی چهارم: ﴿بَلْ يَرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ﴾؛

خاطر نشان ساخت که سبب اصلی انکار معاد و تن زیر بار اعتقاد به حساب ندادن انسان، همانا میل به «فُجور» و تمایل مفرط وی به ارضای تمیّات نفسانی و رها بودن در کامجویی‌های بی بندوبار حیوانی است، نه اقامه‌ی حُجّت و برهان بر امتناع عقلی احیای اموات و زنده کردن مردگان.

حال، اینجا بار دیگر پس از اشاره به مطالب دیگری به صورت «معترضه» و سخن در ضمن سخن به اقتضای حال و مقام مانند نهی از شتاب در تلقی وحی و تعهد جمع آوری قرآن و بیان مُبَهَمات و مُجملات آن، مجدداً به موضوع اصلی بحث که حتمیت روز «بعث» و قطعیت زنده شدن انسان پس از مرگ و رسیدن او به کیفر و پاداش اعمال دنیوی اش می باشد، بازگشت نموده است و می فرماید: «کَلَّا» نه چنین است حقیقت این نیست که انسان بر اساس تعقل و اعمال نیروی فکر و اقامه ی برهان به اعتقاد یقینی یا ظنی به امتناع «حیات پس از مرگ» رسیده باشد. خیر، این نیست حقیقت امر.

﴿كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ﴾

بلکه واقع مطلب این است که شما [انسان های غیر معتقد به آخرت] دل به دنیا بسته و آنچنان در بحر محبت این جهان گذرا و تمتعات فناپذیر آن فرو رفته اید که اصلاً مجال تفکر درباره ی آخرت و حیات ابدی را از دست داده اید. البته طبیعی است وقتی «دنیا» محبوب اصلی انسان شد و آدمی جز نیل به حیات با رونق مادی همی نداشت، تمام قوای فعاله اش به راه تأمین زندگی دنیا خواهد افتاد و قهراً توجهی به مسائل مربوط به آخرت نخواهد داشت. سهل است، بلکه با در نظر گرفتن اینکه بحث در مطالب مربوط به روز حساب و اعتقاد به ثواب و عقاب آن، مُستلزم تعدیل غرائز و تحدید شهوات سرکش نفس و نهی از هوسرانی های بی قید و بند انسانی است. طبعاً یک نوع انزجار و تنفّر نسبت به بحث و تحقیق در امور مخصوص به آخرت در رفتار و گفتار این چنین آدم دنیا دوست، مشاهده خواهد شد.

آری، چراغ روشن عقل و فطرت انسان که نماینده ی راه خدا و آخرت است، وقتی در فضای طوفانی مادیّت و دنیادوستی قرار گرفت و در معرض تندبادهای شهوات نفس افتاد، تدریجاً رو به ضعف نور نهاده و طبعاً کم فروغ می گردد و در نتیجه از کار خود که نمایاندن راه آخرت است باز می ماند.

شناسایی «دنیا» و «آخرت» لازم است.

چنانکه پیداست این آیه ی شریفه در مقام ذمّ کسانی است که محبت «دنیا» را بر محبت «آخرت» ترجیح داده و از سهل انگاری در تأمین حیات پس از مرگ احساس

کمبود و نقص نمی نمایند و البته طبیعی است تا موقعیت این دو مرحله از مراحل هستی و نسبت هر یک با دیگری واضح و روشن نگردد، داوری صحیح از ناحیه‌ی انسان در حسن و قبح ترجیح دنیا بر آخرت یا بالعکس انجام پذیر نخواهد بود. اینکه ما به طور اجمال اشاره‌ای به واقعیت این دو منزل از منازل حتمی التّزول انسان نموده و از طریق آیات شریفه‌ی قرآن و روایات معصومین علیهم‌السلام به ارزیابی آن دو می پردازیم.

اما «دنیا»^۱

«غزالی»^۲ در بیان ماهیت «دنیا» تحقیقی بسیار متین و جامع آورده است؛ اگر چه گفتار او بسیار مفصل است و نقل تمام آن نشاید، ولی تناسب بحث اقتضا دارد که مُلَخَّصی از ترجمه‌ی آن تحقیق اینجا آورده شود. می گوید:

«دنیا»، عبارت از مجموع سه چیز است:

- ۱- موادّ موجود در زمین از معادن، نباتات، حیوانات (اعمّ از آدمیان و غیر آدمیان).
 - ۲- دل بستگی و علاقه‌ی قلبی انسان به موادّ زمینی از آن نظر که وسیله‌ی رفع حوائج او در زندگی می باشد.
 - ۳- رابطه‌ی عملی و اشتغال بدنی انسان، با آن موادّ، تا بتواند آنها را با انحاء تصرّفات، در خور استفاده‌ی خویشان درآورده و شایسته‌ی انتفاع و بهره‌برداری خود گرداند.
- پس وقتی گفته می شود «دنیا»، مقصود علاقه‌ی قلبی و اشتغال بدنی انسان است نسبت به زمین و موادّی که از زمین بر می آید. چنانکه خدا می فرماید:

﴿زَيْنٌ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْخَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ

۱- کلمه‌ی دنیا ممکن است مشتق از «دُنُو = نزدیکی» باشد به معنای «زندگی نزدیک» که نسبت به «آخرت» نزدیک است و هم محتمل است مشتق از «دناءت = پستی» باشد، به معنای زندگی پایین و پست که نسبت به حیات اخروی پست است و در مرتبه‌ی پایین است.

۲- ابو حامد، محمد غزالی (متوفی به سال ۵۰۵ هجری) یکی از علما و حکمای مشهور اسلامی است که مخصوصاً در علم تهذیب اخلاق، عمیقاً بحث کرده و تحقیقاتی بسیار مفید و عالی و دلنشین آورده است، اگرچه پاره‌ای مطالب سست و نامناسب با مقام شامخ علم و حکمت و اسلام از وی ضمن سخنانش صادر شده است که حقّاً صدور آنگونه مطالب از شخصی مثل او موجب حیرت و تأسف است. ولی مع الوصف از سخنان حکیمانه و عالمانه‌اش که مورد استفاده‌ی علمای بعد از خودش واقع شده است نمی شود دیده‌پوشی کرد.

الدُّنْيَا...»^۱

آرایش شده است [زیبا و دلربا جلوه داده شده است] در نظر آدمیان محبت
مشتهیات [آنچه را که نفس انسان طالب است] از زنان و فرزندان و اموال بس
هنگفت از طلا و نقره و اسب‌های ممتاز و نشاندار و چهارپایان و مزارع. اینها
وسایل بهره‌برداری زندگی دنیاست...

همچنین می‌فرماید:

﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾^۲

ما آنچه را که بر زمین است زینت قرار داده‌ایم تا بدین وسیله آنان را [انسان‌ها
را] بیازماییم که کدامشان نیکوکارترند.

رمز پدید آمدن انواع مشاغل در دنیا

مواد اولیه‌ای که انسان نیازمندی خود را به آن در نخستین مراحل حیات احساس
می‌کند، سه چیز است: خوراک، پوشاک، مسکن.

بدیهی است که این سه چیز، از اول برای انسان به طور آماده و حاضر خلق نشده
است، آنچنان که برای حیوانات آماده است. بلکه آدمیان باید با به کار انداختن ابزارهای
گوناگون و صرف نیروهای فکری و بدنی و اعمال صنعت و فعالیت در شئون مختلف، مواد
زمینی را برای صلاحیت خوراک و پوشاک و مسکن خود آماده سازند. به همین جهت در
میان عائله‌ی انسان، نیاز به پنج صنعت در نخستین مرحله‌ی حیات آشکار می‌گردد که
عبارتند از: زراعت - دامپروری - به دست آوردن مواد از بَرّی و بحری - بنّایی - نساجی.
و چون هر یک از این صنایع اولیه، محتاج به آلات و ادوات مخصوصی است طبعاً
نیاز به سه صنعت دیگر پیدا می‌شود تا تهیة آن آلات و ادوات مناسب، میسر گردد و آن
سه عبارتند از: نجاری، آهنگری، چرمسازی.

آنگاه از این صنایع هشتگانه - که مادر صنایع دیگر است - رفته‌رفته صنعت‌های
فراوان منشعب گردیده و حرفه‌ها و اقسام مشاغل پدید می‌آید.

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۴.

۲- سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۷.

از طرفی هم انسان طوری خلق شده است که به تنهایی نمی‌تواند تمام حوائج خود را تأمین نماید. یعنی یک فرد انسان قادر بر این نیست که هم زارع باشد و هم بنا، هم آهنگر و هم خیاط، هم بافنده و هم نجار و همچنین سایر کارهای ضروری در رفع نیازمندی‌های زندگی را که به موازات روزافزون گشتن احتیاجات حیات انواع مشاغل نیز افزایش می‌یابد، همه را به عهده بگیرد.

مخصوصاً با توجه به ضرورت ازدواج و تولید نسل که از نوامیس غیر قابل تعطیل حیات انسانی می‌باشد و طبعاً مستلزم اجتماع مرد و زن و تشکیل خانواده و ارتباط والدین و فرزندان بوده و نتیجتاً باعث پیدا شدن احتیاجات بیشتر و مشاغل افزون‌تر می‌گردد و لذا مسأله نیاز به «تعاون در زندگی» یعنی کمک متقابل افراد بشر پیش آمده و لازم می‌شود که آدمیان گرد هم جمع شوند و هر یک کاری از کارهای ضروری در حیات بشر را به عهده بگیرد تا همه با هم به اهداف و مقاصد خود نائل گردند. از اینجا خانواده‌ها و سپس آبادی‌های کوچک و کم‌کم قصبات و شهرها و مملکت‌ها به وجود می‌آید و طبیعی است که در زندگی اجتماعی و تعاون جمعی، «معاملات» و بر اثر آن حقوق و به دنبال آن قهراً تجاوزات و جور و ستم پیش می‌آید، قدرتمندان بر ناتوانان تعدی می‌نمایند، ضعیفان نیز در کمین انتقام از زبردستان می‌نشینند و طبعاً زمینه برای نزاع و قتال آماده گردیده و هرج و مرج و فساد اجتماع بشر را به تباهی می‌کشاند.

به همین جهت، محتاج به قوانینی می‌شوند که نظم حسن به معاملات آنها داده و تحت نظامی متین به تعیین حقوق افراد بشر بپردازد و هم نیازمند به «قوه مجریه» می‌گردند که آن قوانین - نظام بخش به اجتماع بشر - را به مرحله‌ی «اجرا» و «عمل» درآورده و از تجاوزات ستمگران جلوگیری نماید. از این روست که علاوه بر لزوم طبقات گوناگون از اصناف صنعتگران و پیشه‌وران که سابقاً گفته شد، زمینه برای روی کار آمدن چند طبقه‌ی مخصوص و ممتاز دیگر از جامعه‌ی بشر که لازم است متصدی قسمت‌های ویژه‌ای از مشاغل مهم اجتماعی گردند، آماده می‌شود و آنان عبارت از این سه طایفه‌اند:

۱- **فقها و دانشمندان** که به بررسی حقوق و تعیین حدود و تنظیم قوانین و فصل خصومات بپردازند.

۲- **سپاهیان و لشکریان** که مأمور اجرای قوانین و احکام صادر شده از مصدر فقه و

حکومت باشند و جلو تجاوزات و شرارت‌ها را بگیرند، خانه‌های مردم را از شرّ دزدان و ممالک را از تعرّض بیگانگان مصون بدارند.

۳- متصدیان اخذ خراج (مالیات) که بر اساس قانون مُصَوَّب از فقها و توأم با نظمی عادلانه و متین، تحت شرایطی معین مقدار مقرّری از اموال مردم را تحویل گرفته و جمع‌آوری نمایند تا به مصرف مصالح عامّ المَنفَعه و از جمله تأمین معاش آن طبقاتی که اشتغال به تنظیم قوانین و حفظ و صیانت مردم از جهات گوناگون دارند، برسد. چه آنکه آنان با اشتغال به این امور فوق‌العاده مهم و ضروری نمی‌توانند در پی کسب و کار دیگر و تأمین معاش خود بروند. اینها که گفته شد، حرفه‌ها و صناعی است که از لوازم زندگی انسان است و بدون اینها نمی‌تواند در عرصه‌ی «حیات» استیفاء منفعتی بنماید.

رمز پیدایش «پول» و موقعیت آن در دنیا

حال، آن مطلب عمده‌ای که باقی است این است که تمام این مشاغل و حرفه‌ها به وسیله‌ی «مال» انجام می‌گیرد و مال هم عبارت از همان موادی است که از زمین تحصیل می‌گردد و به کار خوردن و پوشیدن و اتّخاذ مسکن نمودن می‌آید و لذا هر صاحب حرفه‌ای ناچار است مازاد محصول کار خود را بدهد و از مازاد محصول کار دیگری بگیرد. مثلاً محصول کار کشاورز گندم است و محصول کار آهنگر بیل و کلنگ است، زارع به بیل محتاج است و آهنگر هم به گندم. قهراً این دو صنف از زارع و آهنگر نیازمند به «مبادله» می‌گردند که هر یک زاید بر مقدار مصرف خود را از محصول کارش به دیگری بدهد و از او در عوض زاید بر مقدار مصرفش را از محصول کارش بگیرد و همچنین سایر اصناف از صاحبان حرفه‌ها و مشاغل، به همین کیفیت در تأمین معاش و گردش کار از قانون مبادله باید استفاده نمایند.

منتهی مشکل مهمی که در این جریان پیش می‌آید این است که همه کس در همه حال احتیاج به هر متاعی ندارد که در مقابل متاعی که می‌دهد بگیرد؛ مثلاً چه بسا ممکن است در موقعی که کشاورز، زاید بر مصرف خود را از گندم می‌خواهد به آهنگر بدهد و تیشه بگیرد، در آن موقع آهنگر احتیاج به گندم ندارد و از او نمی‌پذیرد و از دادن تیشه به وی خودداری می‌کند و هم ممکن است وقتی آهنگر می‌خواهد تیشه به زارع داده و از او

گندم بگیرد، در آن وقت زارع احتیاج به تیشه نداشته و گندم به او نمی دهد. در این شرایط است که اختلال در گردش چرخ معاش عمومی به وجود می آید و زندگی برخورد به اشکالات فراوان می کند. در این موقع، تنها راه حلّ اشکال و رفع اختلال این است که دو نوع «واسطه» در این جریان پا به میان بگذارند:

۱- طبقه‌ی «تجّار» که کارشان خرید اُمّتعه و اجناس گوناگون از صاحبان حرفه‌ها و صنایع باشد و جمع کردن در مخازن و تشکیل بازار و مراکز فروش تا هر یک از صاحبان صنایع و ارباب مشاغل در هر وقت که بخواهند متاع زاید بر مصرف خود را بفروشند، آنان خریدار باشند و هم هر کس در هر حال احتیاج به هر متاعی داشت، آنان در معرض فروش بگذارند و چون امتعه‌ی خریداری آنان، موادّ زاید بر مصرف صاحبان صنایع و حرفه‌هاست، قهراً به قیمت ارزانی می‌خرند و گرانتر می‌فروشند و از این راه رغبتی به این کار پیدا شده و در نتیجه بازار «تجارت» و بازرگانی رونق به سزایی در مجتمع آدمیان به خود می‌گیرد.

۲- چیزی که بشود در مقابل هر متاعی به عنوان «عوض» به صاحب آن متاع در هر حال داده شود و کسی در هیچ وقت اظهار بی‌نیازی نسبت به آن ننماید و آن همان است که ما آن را به نام «پول» می‌نامیم^۱ و حلال مشکلاتش می‌خوانیم! او خود احتیاج به پول هم باز آدمیان را به تولید صنایع دیگری و می‌دارد از: کاغذسازی و ضربایی و نقّاشی و صرافیه و امثال این امور از آنچه که مربوط به ساختن سگّه و اسکناس و تبدیل درهم و دینار است، روی کار می‌آید.

سبب پیدایش دزدان و گدایان در جامعه‌ی انسانی

البته هر یک از این کارها که در تنظیم نظام اجتماعی لازم است احتیاج به تعلّم و

۱- حضرت پول است کورا جان نثار است این بشر
محترم چون پول در عالم نظر دارد کسی؟
مستجاب الدّعوه چون دینار ناید در دیار
روی چشم میتی گری پول شد غسال وی
هر ملل در هر دُول وی را به نامی خوانده‌اند

در پیش هر کس چو مجنون سر به صحرا می‌کند
هر کسی را تو به بگویی عقل حاشا می‌کند
پول سرپوشی است عیب زشت زیبا می‌کند
در شریعت غسل او را جمله ایفا می‌کند
اسم اعظم نیست لیکن کار اسما می‌کند



فراگرفتن دارد و طبیعی است که یاد گرفتن نیز در ابتدا ملازم با رنج و تعب می‌باشد و لذا در این میان، افرادی پیدا می‌شوند که یا از تنبلی تن به دشواری و ضُعُوبت کارآموزی نمی‌دهند و یا موانع دیگری از کودکی پیش آمده و از تعلّم و فراگرفتن شغلی باز می‌مانند و اینان ناچار از نظر تأمین معاش احتیاج به این پیدا می‌کنند که از حاصل کار دیگران بدون عَوُض بهره‌برداری کرده و از آن راه‌اعاشه نمایند. اینجاست که زمینه برای پیدایش دو حرفه‌ی پست و نامیمون دیگری به وجود می‌آید: یکی حرفه‌ی دزدی و دیگری راه و رسم گدایی؛ چه آنکه صاحبان این دو حرفه از آن نظر که هر دو از حاصل دسترنج دیگران بلاعوض برخوردار می‌گردند دارای قدر مشترک واحد می‌باشند.

آنگاه از طرفی مردم برای مصونیت از شرّ دزدان و گدایان، در حفظ و حراست اموال خود می‌کوشند و چاره‌ها می‌اندیشند و از طرف دیگر دزدان و گدایان نیز برای دستبرد به اموال مردم، به انواع تدابیر و حیل متوسّل می‌شوند و نقشه‌ها طرح می‌کنند. دزدها دسته‌بندی کرده و راه‌ها را می‌گیرند و احیاناً با حیل‌های گوناگون به خانه‌ها و دکان‌ها راه یافته و اموال مردم را به غارت می‌برند و اما گداه‌ها برای اینکه از جهت بیکاری و تن‌پروری، مورد سرزنش دیگران واقع نشوند دست به امور ننگ‌آور و ذلّت‌بار دیگری می‌زنند تا خود را در نظر مردم بیچاره و ناتوان نشان داده و استحقاق ترخّم پیدا کنند.

مثلاً خود را به کوری یا شلی یا دیوانگی می‌زنند یا عمداً خود را و کودکان خود را کور و معیوب می‌سازند تا عذری برای بیکاری خود تراشیده و از توبیخ دیگران در امان بمانند. بعضی تن به مسخرگی داده و همچون دلقکان سخنانی مضحک می‌گویند و اعمالی سرگرم‌کننده و خنده‌آور از خود می‌سازند، دف می‌زنند و می‌رقصند و آواز می‌خوانند تا مردم بخندند و خوش باشند و در عوض، پولی به آنها بدهند، اگرچه بعد از دادن پول خود به آنان نادم گردیده و از ندامت هم سودی نبرند.

برخی در کوچه‌ها می‌گردند و به اسم معالجه‌ی امراض، علف‌ها و تعویذاتی به زنان و کودکان و مردم نادان می‌دهند، احیاناً فال می‌گیرند و طالع می‌بینند و همچنین از راه‌های گوناگون دست به انحاء حیل می‌زنند تا بتوانند از حاصل دسترنج مردم بدون دادن عوض بهره‌ای برگیرند و زندگی ننگین خود را به همین نحو ادامه دهند. خلاصه آنکه تمام مشاغل و حرفه‌های دنیا از زشت و زیبا به هم پیوسته است و از هر کار کاری و از هر شغل شغلی

پدید می‌آید، دنبال هر احتیاج، احتیاج دیگری برمی‌خیزد و احیاناً با گشوده شدن یک در، ده در دیگر از حاجت و نیاز به انواع شغل و کار و دوندگی به روی آدمیزادگان مفتوح می‌گردد، و هکذا هَلُمَّ جَزْأً.

تا آنجا که می‌بینیم امروز عائله‌ی بشر چنان غرق در مشاغل و انواع صنایع و حرفه‌ها گشته و با حرص و ولعی عجیب به دنبال «کار» و نتیجتاً «پول» می‌دود که از اصل «هدف» و مقصود نخستین از کار و اتخاذ «مشاغل» سهل است، بلکه از غایت خلقت و منظور اصلی از آن در غفلت افتاده و گویی خود را و مبدأ و منتهای هستی خود را هم فراموش کرده است، همچنان در وادی حیرت، در میان تنیده‌های حرص و آرز خود می‌لولد و دور خود می‌چرخد و طرفی هم نمی‌بندد. دنیا، به‌راستی همچون هاویه‌ای است که عمق آن ناپیدا و لایتناهی است. همین که انسان از لب آن لغزید و در یکی از پرتگاه‌های آن غلطید، دیگر راه تخلص از آن را به این سهولت در اختیار خود نخواهد دید، بلکه پیوسته از این درّه به آن درّه و از این گودال به آن گودال رو به سقوط و نزول خواهد رفت و عجیب آنکه این همه غوغا و گرفتاری که بر سر آدمیان ریخته و آنها را در یک چنین پرتگاه‌های مهلک به حال سقوط افکنده است، چنانکه دیدیم از سه حاجت ابتدایی به خوراک و پوشاک و مسکن سرچشمه گرفته و تدریجاً کار آنان را به اینجا که می‌بینیم کشانده است.

گونگون بودن دنیانگری انسان

حال، آدمیان از نظر بینش و طرز تفکر و ادراکشان درباره‌ی دنیا مختلفند و افکار و عقاید گوناگون دارند. جمعی معتقدند که مقصود از زندگی انسان در دنیا همین است که کار کند تا قوت و غذا به دست آورد و سپس غذا بخورد تا نیروی کار بیابد.

(فَيَأْكُلُونَ لَيْكْسِبُوا وَيَكْسِبُونَ لِيَأْكُلُوا)؛

می‌خورند تا کار کنند و کار می‌کنند تا بخورند.

اینان، بدیهی است که دیگر مجالی برای کسب معارف و کمالات معنوی نخواهند داشت، سراسر عمرشان در محرومیت و بی‌خبری از برکات حقایق دینی و حتی تهی‌دستی از لذات دنیوی خواهد گذشت. این بینوایان نه از «دین» خبری خواهند گرفت و نه از «دنیا» بهره‌ای خواهند برد.

(فَإِنَّهُ يَتَعَبُ نَهَاراً لِّيَأْكُلَ لَيْلاً وَ يَأْكُلُ لَيْلاً لِّيتَعَبَ نَهَاراً وَ ذَلِكَ كَسِيرُ
السَّوَانِي فَهُوَ سَفَرٌ لَا يَنْقَطِعُ إِلَّا بِالْمَوْتِ)؛

زیرا که چنین آدم مسکین، روز رنج می برد تا شب بخورد و شب می خورد تا روز رنج ببرد، مانند شتران آبکش^۱ که همیشه در رفت و آمد بین چاه آب و مزرعه اند و با این سیر مداوم به جایی هم نمی رسند]. سپس سیر اینان سیری است که جز با مرگ اختتام پذیر نمی باشد [و طبعاً فرصتی برای تنبّه فکری و سیر روحی در مراحل عالیه ی انسانی نمی یابند].

جمع دیگری که خود را باهوش و زیرک پنداشته اند، عقیده بر این دارند که دنیا، جای رنج بردن و خون دل خوردن نیست، بلکه هدف خوش بودن است و لذّت بردن و لذا معتقدند تا آنجا که ممکن است و از دست آدمی ساخته است، باید در کامیابی از مُلذّات و اشباع شهوات از هر قبیل که هست و به هر راهی که پیش آمده است بکوشد و ارضای تمنیّات خویش بنماید.

البته بدیهی است که این دسته از مردم با چنین طرز تفکر و بینش، مانند چارپایان بی اعتنا به حدود و قیود عالم انسان در پی ارضای هوس به هر سو می تازند و بی باک از قهر خدا و کیفر روز جزا، دست به هر کار حرام از زنا و شرب خمر و هزاران ناپاکی دیگر می زنند:

﴿...يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ...﴾^۱

... بهره می برند و می خورند آنچنان که چارپایان می خورند...

و مع الوصف اعتقادشان این است که به معنای صحیح از زندگی رسیده اند و عالی ترین درجه ی از سعادت و خوشبختی را به دست آورده اند. دسته ای هم می پندارند که سعادت، تنها در جمع مال و روی هم انباشتن پول است و بس. لهذا روز و شب بر خود فشار آورده و تن به انواع مشاغل و کارهای پر مشقّت می دهند، رنج سفرهای برّی و بحری متحمّل می شوند تا آنجا که سلب آسایش از جسم و روح خود نموده و از خواب و خوراک هم می افتند. گویی که لذّتشان منحصر در جمع پول است و عشق ورزیدن با پول و حتّی از خوردن و پوشیدن هم وحشت دارند که مبادا نقصان در خزانه ی پولشان به وجود آید.

۱- سوره ی محمّد، آیه ی ۱۲.

این است دأب و دیدنشان تا روزی که به چنگال مرگ افتاده و چشم از جهان بپوشند، آنگاه آن همه جمع آورده هایشان به دست دیگران افتاده و در مسیر هوسرانی های فراوان به مصرف لذات مشروع و یا نامشروع آنان برسد. پاره ای هم گمان می کنند که سعادت، در زیانزد مردم بودن است و مردم را به تجملات و شکوه زندگی خود متوجه ساختن و به همین جهت، تن به رنج و تعب داده و می کوشند از هر راهی که شده است اگرچه با تنگ گرفتن بر افراد و از شکم خود و آنان بریدن یا زیر بار قرض های سنگین و رسوا رفتن باشد تا لباس های فاخر بپوشند و مرکب های زیبا زیر پا آورند و ساختمان های خود را تا آنجا که در چشم انداز مردم است مزین و عالی بسازند تا به مردم بنمایانند که آری آنان نیز از پیش افتادگانند و با اغنیا و ثروتمندان داعیه ی همعنائی و همطرازی دارند.

گروهی دیگر گمان کرده اند که عزّ و شرف در تسلط یافتن بر مردم است و بشر را زیر یوغ اطاعت و انقیاد آوردن و آنان را مُسخر فرمان خود ساختن و لذا این دسته نیز از راه های گوناگون در پی تحصیل جاه و مقام و منصب بر می آیند و به تمام قوا می کوشند تا نفوذ و قدرتی به دست آورند و بر جمعی سروری نمایند و پیوسته از اتّساع دامنه ی استخدام خود درباره ی آدمیان مسرور گشته و همین را غایت آمال آرزوهای دنیایی خود می دانند. اینها که گفته شد، طرز تفکر انسان هایی است که فریب دنیا خورده و در گرداب هلاکتبار هوس افتاده اند. اگرچه این فریب خوردگان مُنحصر در همین چند فرقه ای که نشان دادیم نمی باشند و متجاوز از هفتاد فرقه ممکن است احصاء شوند که جملگی رو به ضلالت رفته و جمعی را هم به گمراهی کشیده اند.

اما طوایف دیگری هم هستند که به شکل «مُعرض» از دنیا تجلّی کرده و از راه دیگری به دام ابلیس افتاده اند و از صراط مستقیم حق منحرف گردیده اند: طائفه ای به گمان اینکه دنیا، خانه ی «محنت» است و تخلّص از آن، موجب نیل به دار سعادت، صلاح خود را در این می بینند که تن به مرگ داده و خود را به نحوی بکشند تا به سعادت برسند. به این جهت طوایفی از «عُباد» هند، در میان آتش فرو می روند و خود را می سوزانند. جمع دیگری می گویند: نه، خودکشی راه خلاصی نیست، بلکه باید در نابود ساختن و از بین بردن آنچه که از صفات بشری است کوشید و آنها را از صفحه ی دل به کلی ریشه کن نمود تا روی سعادت دید و لذا به زعم خود دست به ریاضات و مجاهدات شاقّه ای می زنند و

چنان بر خود فشار می آورند که بعضی از شدّت رنج و تعب می میرند و بعضی دیوانه می شوند و برخی مبتلا به بیماری ها می گردند.

جمعی هم که می بینند از بین بردن صفات بشری ممکن نیست، اساساً برنامه های شرع را بی اصل و دروغ انگاشته و سر از کفر و الحاد در می آورند. عده ای هم می اندیشند که خدا مُستغنی از عبادت بندگان است، نه از اطاعت مطیعان نفعی و نه از عصیان عاصیان ضرری عائد او می گردد و لذا با این فکر شوم، اباحی مذهب می شوند و بساط شرع و حدود خدا را در هم پیچیده و از نو «هوی» را بنده می شوند و در مسیر اشباع هوس های نفس بداندیش، آزاد و مُطلق العنان می گردند و جالب اینکه همین را حاکی از صفای توحید دانسته و رمز کمال معرفت درباره ی حق می شمارند؟

دسته ی دیگری هم می پندارند که مقصود از عبادت، تحصیل معرفت است و بعد از حصول معرفت، دیگر حاجتی به عبادت نمی ماند که پس از «وصال» استغنا از وسیله، مسلّم است.

به همین جهت، دست از کار و عبادت کشیده و این چنین وانمود می کنند که تکالیف مربوط به کار و عبادت، درباره ی عوام مردم است. اما عارفان و اصل! به مقامی از معرفة الله و شناسایی حضرت حق رسیده اند که شأنشان اَجَلّ و ارفع از این است که مکلف به «کار» و «موظّف» به «عبادت» گردند. اینهاست مشاغل و حرفه هایی که از سه احتیاج اوّلی انسان (نیاز به خوراک و پوشاک و مسکن) ریشه گرفته و کم کم انشعابات فراوان به وجود آورده است و سرانجام آدمیزادگان را با عقاید و آراء گوناگون، چنان مستغرق در بحر «کار» و سرگرم تأمین معاش ساخته است که بیچارگان، از حقیقت معنای زندگی و مقصود واقعی از آن و عاقبتی که در پیش دارند به کلی بی خبر افتاده اند و قهراً بر اثر دلبستگی و علاقه ی قلبی به موادّ زمینی که گفتیم، انواع صفات زشت از کبر و بُخل و حرص و طمع، سوء ظنّ و ریاء و نفاق و حسد در روحشان پدید آمده است و هم در نتیجه اشتغال بدنی به اصلاح آن موادّ زمینی و ازدیاد «کار» و «عمل» گرفتار مظالم گوناگون و اجحافات و جور و ستم های فراوان گردیده اند و مآلاً به جای اصلاح صحنه ی حیات، در افساد آن می کوشند و مسیر زندگی را به جای اینکه هموارتر سازند، دشوارتر می گردانند. در صورتی که اگر پی به موقعیت خود در عالم هستی می بردند و ماهیت «دنیا» و غایت

مقصوده‌ی از خلقت آن را می‌شناختند، این چنین خود را سرگرم خَوْض در مشاغل دنیا نمی‌ساختند، بلکه اکتفاء به مقدار رفع حاجت از آن نموده و آنگاه با قلبی فارغ از هم دنیا به یاد خدا افتاده و به تأمین حیات آخرت می‌پرداختند.

ولی چون بر اثر جهل به موقعیت خود و نشناختن ماهیت دنیا نخواستند اکتفاء به قدر ضرورت نمایند و از طرفی هم زاید بر مقدار ضرورت، دارای انتها و حدّ معینی نمی‌باشد تا آدمی به آنجا رسید توقّف کرده و از دنیا طلبی و وسعت دادن به میدان «عمل» دست بردارد و لذا «هوس» به صورت «حاجت» تجلّی کرده و از تکثّر «حاجت»، تکثّر «شغل» اقتضا یافته و همچنان مشاغل گوناگون به دنبال هم به وجود آمده است و مآلاً تمام عمر بشر در میان هموم بی حدّ و حصر زندگی موقت دنیا به تباهی کشیده و طبعاً زمینه برای هلاک و شقاء جاودان مهیا گردیده است.

این ماحصلی بود از سخن «غزالی» که در بیان ماهیت «دنیا» و علت پیدایش انواع مشاغل و حرفه‌ها در صحنه‌ی زندگی انسان آورده است. البته پس از تصرّفی که از جانب نگارنده در تلخیص و تنقیح کلام وی به عمل آمد ترجمه شد.^۱

دو عیب مسلّم «دنیا»

دنیا دو عیب بزرگ و دو نقص مسلّم دارد که به هیچ وجه نمی‌شود آن را از آن دو عیب حتمی و قطعی مبرا و پاک ساخت.

۱- آنکه در معرض زوال و فناء است و همچون سایه که به نظر ساکن می‌نماید، اما در واقع یک لحظه هم سکون ندارد و دائماً در حال رفتن و کوچ کردن است. دنیا و عمر انسان نیز پیوسته در حال گذشتن و دائماً رو به زوال است. ولی یاللعجب که انسان از زوال آن در حال غفلت و از گذرا بودن آن گویی که ناآگاه است.

۲- آنکه نعمت موقتش با صدها «محنت» توأم است و نوش اندکش با نیش های فراوان در هم است.

به بیان امام علی (علیه السلام) توجّه فرمایید:

رساترین سخن در این قسمت، بیان امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که می‌فرماید:

۱- طالبان اصل سخن به کتاب «المحجة البيضاء»، ج ۶، ص ۲۷ تا ۳۸ رجوع نمایند.

(أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أُنذِرُكُمُ الدُّنْيَا فَإِنَّهَا خُلُوهُ خَضِرَةٌ حُمَتْ بِالشَّهَوَاتِ وَ تَحَبَّبَتْ بِالْعَاجَلَةِ وَ رَاقَتْ بِالْقَلِيلِ وَ تَحَلَّتْ بِالْأَمَالِ وَ تَزَيَّيْتُ بِالْعُزُورِ لَا تَدُومُ حَبْرَتُهَا وَ لَا تُؤْمَنُ فَجَعَتُهَا غَرَارَةٌ ضَرَارَةٌ... أَكَاالَهُ عَوَالَةٌ... لَمْ يَكُنْ امْرُؤٌ مِنْهَا فِي حَبْرَةٍ إِلَّا أَعْقَبَتْهُ بَعْدَهَا عِبْرَةٌ وَ لَمْ يَلْقَ مِنْ سَرَائِهَا بَطْنًا إِلَّا مَنَحَتْهُ مِنْ ضَرَائِهَا ظَهْرًا وَ لَمْ تَطْلُ فِيهَا دِيمَةٌ رَحَاءً إِلَّا هَتَّتْ عَلَيْهِ مُزْنَةً بَلَاءٍ.... لَا يَنَالُ امْرُؤٌ مِنْ غَضَارَتِهَا رَغْبًا إِلَّا أَرْهَقَتْهُ مِنْ نَوَائِبِهَا تَعَبًا وَ لَا يُمَسِّي مِنْهَا فِي جَنَاحِ أَمْنٍ إِلَّا أَصْبَحَ عَلَى قَوَادِمِ خَوْفٍ.... كَمْ مِنْ وَائِقٍ بِهَا قَدْ فَجَعَتْهُ وَ ذِي طُمَأْنِينَةٍ إِلَيْهَا قَدْ صَرَغَتْهُ وَ ذِي أَبْهَةٍ قَدْ جَعَلَتْهُ خَقِيرًا وَ ذِي نَخْوَةٍ قَدْ رَدَّتْهُ ذَلِيلًا.... سُلْطَانُهَا دَوْلٌ وَ عَيْشُهَا رَنَقٌ وَ عَذْبُهَا أَجَاجٌ وَ خُلُوهَا صَبْرٌ وَ غِذَاؤُهَا سِمَامٌ وَ أَسْبَابُهَا رِمَامٌ حَيْثُهَا بَعْضُ مَوْتٍ وَ صَحِيحُهَا بَعْضُ سُقْمٍ مُلْكُهَا مَسْلُوبٌ وَ عَزِيزُهَا مَغْلُوبٌ وَ مَوْفُورُهَا مَنكُوبٌ وَ جَارُهَا مَحْرُوبٌ)؛^۱

پس از حمد خدا و درود بر رسول اکرم ﷺ شما را از [دل بستن به] دنیا بر حذر می‌دارم، چه آنکه دنیا [به کام دوستانش] شیرین [و در نظر آنان] سبز و خرم است، به شهوت‌ها پیچیده شده است و بالذات‌های زود گذر خود را محبوب [دل‌باختگان] ساخته است، شادی آن دوام نمی‌یابد و از درد و اندوه آن ایمن شدن نمی‌شاید، بسیار فریبکار و زیانبار است، شکم خواره‌ای هلاک‌انگیز است.

کسی را از خود شادان نساخته، مگر اینکه او را در پی آن شادی، به گریه‌ی گلوگیر انداخته است، آخدی را از خوشی‌هایش شکم سیر نگر دانیده، جز اینکه از گرفتاری‌های خود بر دوش او نهاده است، باران اندکی از آسایش و آرامش به کسی نرسانده، مگر اینکه از ابر بلای پی‌درپی قطرات درشت مصائب بر سرش فرو ریخته است.

چه بسا به دنیا دل بسته‌ای که از دست آن به درد و رنج افتاده است و چه بسا به

دنیا دلخوش شده‌ای که با دست آن به خاک هلاک اندر شده است. چه بزرگانی را کوچک و چه صاحب یخوتانی را به ذلت و خواری کشیده است. سلطنت آن دست به دست گردیده و خوشگذرانی اش تیره و توأم با کدورت است. آب گوارای آن ناگوار و شیرینی اش تلخ است، طعام آن زهرهای کشنده و اسباب و وسایل آن پوسیده و سست است. زنده‌ی آن در معرض مرگ و تندرست آن به سوی بیماری رهسپار است. پادشاهی آن از دست رفته و عزیز آن شکست خورده است. ثروتمند آن به نکبت افتاده و همسایه [و در پناه آمده] اش غارت شده است.

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان	ایوان مدائن را آینه‌ی عبرت دان
پیکره زره دجله منزل به مدائن کن	وز دیده دوم دجله بر خاک مدائن ران
از آتش حسرت بین بریان جگر دجله	خود آب شنیدستی کآتش گندش بریان
گهگه به زبان اشک آواز ده ایوان را	تا آنکه به گوش دل پاسخ شنی ز ایوان
دندان‌های هر قصری پندی دهدت نونو	پند سر دندان‌ها بشنو ز بن دندان
گوید که تو از خاکی ما خاک تویم اکنون	گامی دوسه برمانه اشکی دوسه هم پفشان
این است همان درگه کو را ز شهان بودی	دیلم ملک بابل هند و شه ترکستان
این است همان ایوان کز نقش رخ مردم	خاک در آن بودی ایوان نگارستان
کسری و تُرنج زر، پرویز و به زرین	بر باد شده یک سر، با خاک شده یکسان
پرویز به هر بزمی زرین تره گستردی	کردی ز بساط دُر زرین تره را بستان
پرویز که بنهادی بر خوان تره‌ی زرین	زرین تره کو بر خوان، رو "کم ترکوا" بر خوان
گویی که کجا رفتند این تاجوران یک یک	زیشان شکم خاک است آبستن جاویدان
خون دل شیرین است آن می که دهد رزبان	ز اب و گل پرویز است آن خم که نهد دهقان
مست است زمین زیر خورده است بجای می	در کأس سر هر مز خون دل نوشروان ^۲

۱- اشاره به این آیه‌ی کریمه است: «كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ وَ نَعْمُوا كَانُوا فِيهَا فَاقْهِينَ» ای بسا که بگذشتند و رها کردند از پس خود بوستان‌ها و چشمه‌های آب روان و کشت‌ها و جایگاه‌های رفیع [از کوشک‌ها و سراهای عظیم] و زندگی خوش که در آن به خوشگذرانی‌ها و عیش و نوش‌ها می‌پرداختند. (سوره‌ی دخان، آیات ۲۵ تا ۲۷).

۲- از حکیم خاقانی است.

از حضرت مسیح علیه السلام منقول است:

(مَنْ ذَا الَّذِي يَبْنِي عَلَى أَمْوَاجِ الْبَحْرِ دَارًا؟ تِلْكَمُ الدُّنْيَا فَلَا تَتَّخِذُوهَا قَرَارًا)؛^۱

کیست که بر سر امواج دریا خانه بسازد؟ این همان دنیا است. پس آن را آرامگاه خود نگیرد.

و نیز می فرماید:

(الدُّنْيَا قَنْطَرَةٌ فَأَعْبُرُوهَا وَلَا تَعْمُرُوهَا)؛^۲

دنیا پلی است از آن بگذرید و آبادش مسازید.

این تشبیه روشنی است که خبر از یک واقعیت غیر قابل تردید می دهد. چه آنکه دنیا واقعاً معبری است که از نقطه‌ی «گهواره» و «مهد» آغاز می گردد و در منزل «قبر» و «لحد» انجام می پذیرد و در این میان که مسافت محدودی است انسان‌ها رهگذرانی هستند که بدون توقف به قطع منازل و طئی مراحل مشغولند، با هر نفسی که می کشند قدمی بر می دارند و قطعه‌ای از راه را می پیمایند و لذا بعضی تا نیمه‌ی پل رسیده و جمعی دو ثلث آن را پیموده‌اند، دسته‌ای جز چند قدم با آخرین منزل خود فاصله ندارند، همین قدر که نفس‌های معدودی کشیده و چندین بار ریه‌ی خود را باز و بسته نمایند به آخرین نقطه‌ی پل رسیده‌اند و مع الوصف آنچنان در حال غفلت به سر می برند که گویی برای همیشه بر سر این پل مسکن گزیده‌اند.

تو غافل در اندیشه‌ی سود و مال	که سرمایه‌ی عمر شد پایمال
غبار هوئی چشم عقلت بدوخت	سموم هوس کشت عُمرت بسوخت
بکن سرمه‌ی غفلت از چشم پاک	که فردا شوی سرمه در چشم خاک

اندیشه کنید تا عبرت بگیرید

امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام ضمن خطبه‌ای می فرماید:

(أَوْ لَيْسَ لَكُمْ فِي آثَارِ الْأَوَّلِينَ مُرَدَجْرٌ وَفِي آيَاتِكُمُ الْمَاضِينَ تَبَصْرَةٌ وَ

۱- جامع التعدادات، ج ۲، ص ۲۷.

۲- المحجة البيضاء، ج ۶، ص ۱۲.

مُعْتَبَرٌ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ أَوْ لَمْ تَرَوْا إِلَى الْمَاضِينَ مِنْكُمْ لَا يَرْجِعُونَ وَإِلَى
الْخَلْفِ الْبَاقِينَ لَا يَبْتَقُونَ أَوْ لَسْتُمْ تَرَوْنَ أَهْلَ الدُّنْيَا يُصْبِحُونَ وَيُمْسُونَ
عَلَى أَحْوَالٍ شَتَّى فَمَيِّتٌ يُبْكِي وَ آخَرٌ يُعْزَى وَ صَرِيحٌ مُبْتَلَى وَ عَائِدٌ يَعُودُ
وَ آخَرٌ بِنَفْسِهِ يَجُودُ وَ طَالِبٌ لِلدُّنْيَا وَ الْمَوْتُ يَطْلُبُهُ وَ غَافِلٌ وَ لَيْسَ
بِمَغْفُولٍ عَنْهُ وَ عَلَى أَثَرِ الْمَاضِي مَا يَمْضِي الْبَاقِي؛^۱

آیا در آثار [باقی مانده‌ی] پیشینیان نیست چیزی که شما را [از دنیا طلبی] باز
دارد و یا در گذشتگان از پدرانتان موجبات بینایی و عبرتی نمی‌باشد که شما را
پند و اندرز دهد اگر تعقل و اندیشه نمایید؟ آیا ندیدید که گذشتگان از شما
باز نمی‌گردند و جانشینان آنان که [فعلاً در شمار] باز ماندگانند باقی نمی‌مانند؟
آیا نمی‌بینید اهل دنیا را که با حالات گوناگون صبح و شام می‌کنند [و به یک
حال ثابت نمی‌باشند] یکی مرده است و بر او می‌گریند و دیگری باز مانده
است و تسلیتش می‌گویند؟ [یک طرف] بیمار زمین افتاده‌ای است که [با درد]
دست به گریبان است و مبتلا [یک طرف] عیادت کننده‌ای است که از بیمار
عیادت می‌کند. [آخرین لحظات عمر خود را طی کرده و] در حال
جان دادن است. یکی دنبال دنیا می‌رود [در همان حال] مرگ از پی او
می‌آید. دیگری [از خدا و روز حساب] بی‌خبر است [و حال آنکه] خدا از او
غافل و بی‌خبر نمی‌باشد. به دنبال گذشته باقی مانده هم می‌گذرد!

بر آنچه می‌گذرد دل منه که دجله بسی پس از خلیفه بخواهد گذشت در بغداد



جمشید کو سکندر گیتی ستان کجا است

آن حشمت و جلال ملوک کیان کجا است

تاج قباد و تخت فریدون، نگین جم

طبل سکندر و علم کاویان کجا است

این بانگ از مزار سکندر رسد به گوش

دارا چه شد سکندر گردون مکان کجا است

وا کرده است طاق مدائن دهن مدام
 فریاد می کشد که انوشیروان کجا است
 گردد ز گنبد «هَرَمَان»^۱ این صدا بلند
 آن کوبنا نهاده مرا درجهان کجا است
 گر بگذری به خیمه‌ی سلجوقیان بگوی
 سنجر چگونه گشت و ملکشاهیان کجا است
 ای دل رَهت به خاک سپاهان اگر فتد
 آنجا سؤال کن که آلِب اَرْسلان کجا است
 فردا است بلبلان همه با صد فغان و شور
 خواهند گفت "واعظ" شیرین زبان کجا است^۲

معرفی دنیا از منظر قرآن

﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي
 الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا
 ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَ
 مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾^۳

بدانید که زندگی دنیا، بازی و سرگرمی و آرایش است و بین خود تفاخر نمودن
 و بر کمیت مال و فرزند افزودن. [دنیا] مانند بارانی است که گیاهان [انبوهی]
 از آن می‌روید و کشاورزان را به شگفت و اعجاب می‌آورد، ولی پس از مدتی
 می‌خشکد و آنگاه می‌بینی که [پژمرده] و زرد می‌گردد، سپس شکسته و
 ریزریز می‌شود و در آخرت [که روز بروز حقایق است] عذاب سختی
 است [برای کافران] و آمرزش و خشنودی از خداست [برای مؤمنان] و زندگی
 دنیا [به حقیقت] جز مایه‌ی فریبندگی چیزی نیست.

۱- هَرَمَان یعنی هَرَم‌ها اشاره به اهرام مصر است.

۲- از واعظ قزوینی است.

۳- سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۲۰.

قرآن کریم با این آیه و امثال آن، نظر واقع بینانه‌ی خود را درباره‌ی «دنیا» بیان نموده و ماهیت زندگی اهل دنیا را بدون کوچکترین مبالغه و اغراق در سخن نشان داده است که حیات آنان به طور مسلّم مشمول این پنج عنوان است، عناوینی که به طور حتم از نظر خردمندان، مناسب شأن انسان نمی‌باشد.

اینک عناوین پنجگانه‌ی دنیا از نظر قرآن:

۱- «لَعِب» به معنی «بازی» است. چه آنکه «بازی» به کاری گفته می‌شود که نتیجه و فائده‌ی عقلانی بر آن مترتب نگردد، مانند کار کودکان که با هم مجتمع می‌شوند و غوغا و هیاهویی عجیب برپا کرده و با سعی و تلاش فراوان می‌جوشند و می‌خروشدند، از آب و گل و سنگ و چوب، خانه و کوشک می‌سازند! نَفَس زنان و عرق ریزان، به این سو و آن سو می‌دوند و فریادها می‌کشند و در اثناء عمل، گاه با هم می‌سازند و با صلح و صفا به روی هم می‌خندند و گاه از هم می‌رنجند و زبان به دشنام هم می‌کشایند و بر سر و کله‌ی هم می‌پزند و ناخن به چهره‌ی یکدیگر می‌افکنند و سینه و صورت هم را می‌خراشند و جامه و پیراهن هم را می‌درند.

اما همین که شب شد، تمام ساخته‌های خود را ویران نموده و جمع کرده‌های خود را از خاک و شن می‌ریزند و رو به خانه‌ها می‌روند. یعنی از آن همه جنجال روزانه‌ی خود، نتیجه‌ای جز وقت گذرانی و بازی نمی‌گیرند.

این است معنای «لَعِب» که به حقیقت معنای کلمه‌اش در قیافه‌ی زندگی دنیاداران نمودار است! دنیای منهای آخرت، در حقیقت بازی است، آن هم چه بازی رسوا و ننگینی که بازیگرانش کودک صفتانی چهل ساله و پنجاه و شصت ساله‌اند و میاندارانش نابخردانی بی‌عقل و تمیز که هفتاد و هشتاد بهار از عمر خود دیده و بس تجربه‌ها اندوخته‌اند.

آری، آن کودکان نابالغ اگر یک روز بازی می‌کنند؛ اما این بزرگمردان عاقل هفتاد سال به بازی سرگرمند! آنان با خاک و اینان با کاخ، آنان با اسب چوبی و اینان با اتومبیل آخرین سیستم و طیاره و جت و موشک. آنان به هنگام جنگ و نزاع، ناخن به چهره‌ی هم می‌افکنند و اینان توپ و تانک و تفنگ به روی هم می‌کشند. آنان وقت شب که به خانه باز می‌گردند از آن همه خاک و شن که جمع کرده و در راه آن فحش‌ها شنیده و کتک‌ها خورده‌اند، جز یک دامن به خاک آلوده و چهره‌ی پر گرد و غبار و چشم‌های اشکبار از

ضرب و شتم حریفان، چیز دیگری به خانه نمی آورند.

این بینوایان نیز به هنگام مرگ که به خانه‌ی قبر انتقال می‌یابند، از آن همه جاه و جلال و مال و منال که در راه جمع آوری آن، محنت‌ها کشیده و خواری‌ها دیده‌اند و احیاناً دل‌ها سوزانده و چشم‌ها گریانده‌اند، جز یک روح تیره و جان آلوده و ننگین از رذائل اخلاق و عمل، چیز دیگری با خود به خانه‌ی قبر نمی‌برند. آن کودک که به خانه آمد، تازه بعد از آن همه آزار و محن که از دست رفیقان دیده است، به دست پدر مجدداً به جرم آلوده کردن جامه و تن محکوم به تنبیه گردیده و از زبان مادر، تندی‌ها می‌شنود.

این بدبخت هم وقتی به خانه‌ی قبر آمد، تازه بعد از آن همه زجرهای جسمی و روحی که از دست رقیبان کشیده است، در دست فرشتگان عذاب به جرم آلوده ساختن جان به قبائح اخلاق و عمل، محکوم به عقابی دردناک می‌گردد. البته با این تفاوت که آن کودک نادان با اندکی آب و صابون تمام آلودگی‌های جامه و اندامش برطرف گردیده و تنظیف می‌شود، اما این بزرگمرد عالیجناب! با «حمیم» و «غساق» جهنم نیز مشکل است که تیرگی‌های روحی هفتاد ساله‌ی دوران بازی‌اش برطرف گردد و اهلیت آمیزش با انسان‌های مکرم را به دست آورد. آیا باز هم در لعب بودن دنیا تردیدی هست؟!

کودکان سازند در بازی دکان	سود نبود جز که تعطیل زمان
شب شود در خانه آید گرسنه	کودکان رفته بماند یک تنه
این جهان بازیگه است و مرگ شب	باز گردی کیسه خالی پر تعب
سوی خانه‌ی گور تنها مانده‌ای	با فغان و احسرتا بر خوانده‌ای
شد برهنه وقت بازی طفل خرد	دزد ناگاهش کلاه و کفش برد
شب شد و بازی او شد بی مدد	رو ندارد که سوی خانه رود
نی شنیدی "انما الدنیا لعب"	باد دادی رخت و گشتی مُرتعب
پیش از آنکه شب شود جامه بجو	روز را ضایع مکن در گفنگو

۲- «لَهُو» یعنی «سرگرمی» یا کاری که انسان بر اثر انجام و اشتغال به آن، از کار مهم و پرثمری باز بماند و این بدیهی است که زیانش برای انسان عاقل با هدف، بیش از زیان «لعب» است، زیرا لعب، تنها ضررش تضییع وقت است، ولی لهو علاوه بر تضییع وقت، مستلزم تعطیل کار مهم و بی‌بهره ماندن انسان از ثمره‌ی عظیم آن نیز می‌باشد. مانند

دانشجویی که در ایام تحصیلش سرگرم عیاشی و بی بندوباری با ثلوهوسان گردیده و از درس و بحث و مطالعات علمی خود باز بماند، در نتیجه هم وقت گرانمایه‌اش تضييع شده و هم کار مهم تحصیل علم از دستش رفته و هم طبعاً از ثمرات فوق‌العاده بزرگ و سعادت‌بخش علم محروم مانده است. همچنین است «دنیا» که گذشته از تضييع وقت عزیز انسان، نسبت به هدف خلقت نیز او را غافل می‌سازد و از تأمین حیات جاودان و نیل به جنت و رضوان که ثمر اعلای عمل به وظایف دینی است، محروم می‌گرداند.

۳- «زینت» یعنی وسیله‌ی آرایش یا آرایش شده‌ی در چشم دنیا طلبان است. به هر صورت طبیعی است آنچه که زیبایی جالب ندارد و یا احیاناً نقص و عیبی را هم در حد ذات خود واجد است، احتیاج به زیور و آرایش دارد تا به کمک آب و رنگ مصنوعی، عیب و نقصش پوشانده شود و اندکی جلب توجه دیگران بنماید و گرنه بدیهی است: «حسن خدا داده را حاجت مشاطه نیست» و لذا دنیا که در حد ذات خود دارای عیوب و نقایص فراوان می‌باشد در مقام دلربایی از آدمیان، شدیداً نیازمند به زینت است تا جلب توجه ساده‌دلان نموده و آنها را با ظاهرسازی بفریبد و پا در گِلشان بسازد.

به همین جهت، اگر دقیقاً در حالات دنیا داران بیندیشیم می‌بینیم عموماً در تمام شئون زندگی‌شان به ظاهرسازی و عیب‌پوشی مشغولند و علی‌الدوام می‌کوشند دنیا را بر خلاف آنچه که در واقع هست (رو به زوال و فناء است و نوشش با هزاران نیش توأم است) باقی و پایدار و سراسر لذت و نوش ارائه دهند. مسکن‌ها را محکم بنا می‌کنند تا سستی و ضعف ذاتی آنها را بپوشانند، سفره‌ها را رنگین و لباس‌ها را فاخر و خانه‌ها را مزین می‌سازند تا عیب و نقص‌هایی را که در تمام مواد ارضی دنیا مستور است، تحت آب و رنگ مصنوعی و آرایشگری، در حال اختفاء و تَسْتَرُ نگه دارند.

اما غافل از اینند که سرانجام این پرده کنار می‌رود و آن زشتی مکثوم آشکار می‌گردد، قصرهای بس رفیع از اساس فرو می‌ریزند، لباس‌های فاخر می‌پوسند، غذاهای ألوان نفرت‌آور می‌شوند و چهره‌های پری‌وش موحش می‌گردند.

دیر و زود این شکل و شخص نازنین خاک خواهد گشتن و خاکش غبار
گل بخواهد چید بی شک باغبان ورنچیند خود فرو ریزد ز بار

﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ وَ إِنَّا

لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا^۱؛

ما آنچه را که بر زمین است [از معادن و انواع گیاهان و جانوران] زیور و زینت زمین قرار دادیم تا مردم را بیازماییم که کدامشان از حیث عمل نیکوترند [و آنها را به طور مشروع و صحیح از نظر عقل و دین مورد استفاده‌ی خود قرار می‌دهند] و محققاً ما آنچه را که بر زمین است تبدیل به خاکی خواهیم نمود که از همه چیز خالی باشد [همه چیز زمین زیبایی خود را از دست خواهد داد و دیگر به هیچ عنوان جلب توجه انسان نخواهد نمود].

۴- «تَفَاخُرُ» یعنی فخر نمودن بر یکدیگر و به آنچه که دارند از زیبایی‌های «دنیا» بالیدن و آنها را مایه‌ی شرف و افتخار خود دانستن، تا آنجا که رنگ پوست بدن ملاک امتیاز و برتری انسان به حساب آید و سفیدپوستان بر سیاه‌پوستان، پشت چشم نازک کرده و آنها را داخل در جرگه‌ی آدمیان ندانند و روشن است که این طرز تفکر و عمل، کشف از جهل و بی‌خبری آدم نمایان از حقیقت جوهر انسان نموده و خفت عقل و سبک مغزی آنان را نشان می‌دهد که مانند کودکان و زنان نادان، فریب آب و رنگ موقت زودگذر را خورده و عمر عزیز خود را به سرگرم بودن با اوهام و خیالات تباه می‌سازند.

اسب و الاغ و آستر را شرف‌بخش خود تشخیص داده و خاک و سنگ و آهن و آجر را وسیله‌ی عزّ و سعادت دانسته‌اند، روز و شب بر گرد آنها چرخیده و از تر و خشک کردن آنها بسی خوشحالند. در صورتی که صد طویله اسب و الاغ و آستر را اگر در کنار انسان بگذارند و او را مالک آنها بسازند، از آن همه حیوان، شرفی به جوهر ذات انسان نخواهد رسید و گوهر روحش تکاملی نخواهد یافت. آیا این جهل و بی‌خردی نیست که «انسان» به «حیوان» بنزد و از جماد اکتساب شرف نماید؟!

امام امیرالمؤمنین علیه السلام سخنی بسیار حکمت‌آمیز دارد و می‌فرماید: (وَلَيْسَ الْمَتَجَرُّ أَنْ تَرَى الدُّنْيَا لِنَفْسِكَ ثَمَنًا)^۲؛ بد تجارتی است که دنیا را قیمت خود دانی. یعنی برای تمام جهان، ارزشی مساوی با ارزش خود دانستن خطاست و همه چیز دنیا را به قیمت شخصیت انسانی خود تحصیل نمودن و آنگاه به آن بالیدن، معامله‌ای سفیهانه و رسواست.

۱- سوره‌ی کهف، آیات ۷ و ۸.

۲- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۳۲.

از امام صادق علیه السلام منقول است که می‌فرمود:

أَثَامُنُ بِالنَّفْسِ النَّفِيسَةِ رَبَّهَا فَلَيْسَ لَهَا فِي الْخَلْقِ كُلِّهِمْ ثَمَنٌ^۱
 متاع گرانقدر روح و جانم را به قیمت پروردگارش [رضا و قرب او] در معامله
 آورده و قیمت گذاری می‌کنم، چه آنکه در تمام خلق آنچه که ارزش برابری
 با شخصیت انسانی من داشته باشد وجود ندارد.

۵- «تکاثر»، یعنی افزودن بر مال و جاه. انسان‌های مادی که هدفی جز حیات دنیوی
 ندارند و تشخصات این جهان را یگانه مایه‌ی افتخار و عزّ و شرف دانسته‌اند، طبیعی است
 که با تمام قوا دنبال «تکاثر» و افزودن بر کمیت مال و جاه خواهند بود و همچون کرم پيله
 دائماً بر گرد خود تنیده و عاقبت در میان تنیده‌های خود خواهند مُرد.

از سخنان امام باقر علیه السلام است:

مَثَلُ الْحَرِيصِ عَلَى الدُّنْيَا كَمَثَلِ دُوْدَةٍ الْقَرِّ كُلَّمَا ارْزَادَتْ عَلَى نَفْسِهَا لَفًا
 كَانَ أَبْعَدَ لَهَا مِنَ الْخُرُوجِ حَتَّى تَمُوتَ عَمًّا؛^۲

مثال آزمند و حریص بر دنیا چون کرم ابریشم است که هر چه بیشتر [پيله را]
 بر خود بپیچد، بیرون آمدنش دورتر و دشوارتر می‌شود تا اینکه از غصّه و
 اندوه می‌میرد.

سعدی گفته است:

ای دل به کام خویش جهان را تو دیده گیر	در وی هزار سال چو نوح آرمیده گیر
بستان و باغ ساخته و اندر آن بسی	ایوان و قصر سر به فلک بر کشیده گیر
هر گنج و هر خزانه که شاهان نهاده‌اند	آن گنج و آن خانه به چنگ آوریده گیر
هر نعمتی که هست به عالم تو خورده دان	هر لذتی که هست سراسر چشیده گیر
چندین هزار اطلس و زربفت قیمتی	پوشیده در تنعم و آنگه دریده گیر
تو همچون عنکبوتی و حال جهان مگس	چون عنکبوت گرد مگس بر تنیده گیر
روز پسین چه سود جز آه و خسرت	صد بار پشت دست به دندان گزیده گیر

دنیا چون «بهاری» است که به دنبال خود خزان‌ی دارد.

۱- بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۲۵.

۲- المحجّة البيضاء، ج ۵، ص ۳۶۶.

قرآن کریم بعد از معرفی ماهیت دنیا و زندگی بی خبران از عقبی مثلی آورده و تأکیداً دنیاطلبان را هشدار داده است که هان ای هوشمندان! به خود آید، دل به جلوه گری های فریبدهی بی دوام مبندید، دنیا همچون مزرعی است که در آن بذرافشانی گردیده و آنگاه با ریزش باران فراوان به شادابی و طراوت اعجاب انگیز گیاهان نشسته و کشتکاران را بسی دلشاد و مسرور نموده است. ولی این جریان، دولتی مُستعجل می باشد و با گذشت زمانی بسیار کوتاه آن سبزی و خرّمی، رو به زردی و افسردگی نهاده و آخر الامر به صورت خاشاکی خشک و شکسته و ریزریز درآمده و از بین می رود.

کدام باد بهاری وزید در آفاق که باز در عقبش نکبت خزانی نیست
گلی است خرّم و خندان و تازه و خوشبو ولی امید ثباتش چنانکه دانی نیست
مباش غرّه و غافل چو میش سر در پیش که در طبیعت این گرگ گله بانی نیست



با شدم از گردش گردون شگفت	کآنچه مرا داد همه پس گرفت
قوّم از زانو و بازو برفت	آب ز رُخ رنگ هم از مو برفت
عقد تُریای من از هم گسیخت	گوهر دندان همه یک یک بریخت
بانگ رحیل آمد از این کوچگاه	همسفران روی نهاده براه

آری:

﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا...﴾^۱

دانستن و فهمیدن هدف است نه خواندن و حفظ کردن.

قرآن کریم همه جا سخن از «علم» و دانایی به میان می آورد تا مسلمانان بر اساس فکر و تفهّم با حقایق هستی آشنا گردند و منطق عالی قرآن را تحقیقاً بپذیرند.

آری، «بدانند» و حقیقت «دنیا» را چنانکه هست بشناسند. چه در این صورت است که پی به نقایص و عیوب خارج از شمار آن برده و جدّاً آن را بی ارزش تر از این می بینند که

۱-سوره ی حدید، آیه ی ۲۰.

مستقلاً مورد تعلّق خاطر انسان قرار گیرد و محبوب اصلی آدمی واقع شود و لذا طبعاً نسبت به دنیا زاهد و بی‌رغبت می‌گردند و شدیداً خود را از آلودگی به آن، بر حذر می‌دارند و با گوینده‌ی این دو بیت، هم‌زبانی کرده و می‌گویند:

دنیا چو حُباب است ولیکن چه حُباب نه بر سر آب، بلکه بر روی سَراب
وان نیز سرابی که ببینند به خواب وان خواب چه خوابِ بدمستِ خراب
تا اینجا، یک دید و نگاه بسیار کوتاه و زودگذری بود از ما نسبت به حقیقت «دنیا» و اینک دید و نگاه دیگری از ما به سوی نشأه‌ی اُخری.

خلود و ابدیت جهان آخرت

«آخرت» یعنی جهان خُلود و ابدیت، جهانی که هرگز زوال و فناء به آن راه نمی‌یابد. عالمی که (برای نیکان) سراسر نور و سرور است و آسایش، نه تُوَشّش به دنبال خود نیشی خواهد داشت و نه لذّتش تَوَام با مِحَنّتی خواهد بود.

آنچه خواهد دلت همان بینی و آنچه بینی دلت همان خواهد

و می‌دانیم (چنانکه در گذشته نیز اشاره شد) تنها راهی که ما می‌توانیم از آن راه، اندک اطلاعی نسبت به جهات و خصوصیات مربوط به عالم بعد از مرگ و سرای جاودانی آخرت در حدّ درک خود به دست آوریم، همانا منطق قرآن کریم و گفتار معصومین از انبیاء و اولیای خدا علیهم‌السلام است و بس.

البته دیگران نیز (از حکما و دانشمندان) اگرچه می‌توانند اصل «لزوم معاد» و قطعیت «بعث» پس از مرگ را با ادله‌ی عقلیه و براهین فلسفیه اثبات و مبرهن سازند، اما آنان مسلماً نمی‌توانند آنچه را که مربوط به لطائف و دقائق نعمت‌های بهشت و شدائد دوزخ است، آنچنان تشریح و توضیح نمایند که حالت «خوف» و «رجاء» در دل‌ها به وجود آورند و «رغبت» در بهشت و «رهبت» از جهنّم را در جان‌ها بنشانند. چه آنکه انسان بی‌خبر از یک ساعت بعدش از کجا می‌تواند بفهمد که حقیقت مرگ یعنی چه و آدمی به مردن چه تحوّل می‌یابد و با چه اوضاع و احوالی رو به رو می‌شود؟

آری، تنها مشعل فروزان در این راه و یگانه روشنگر اوضاع و احوال آن جهان، قرآن است که جلوه‌گاه کلّ بیانات آسمانی انبیاء و سفیران بزرگ خدا می‌باشد و با گفتار کاملاً

صریح و قاطع خویش، پرده از چهره‌ی فوق‌العاده جذاب و دلربای «آخرت» بر می‌دارد و با عبارات گوناگون سخن از انواع نِعَم و لذائد مادی و معنوی آن سرا به میان آورده و آنچنان شور و هیجان در قلوب صاحب‌دلان می‌افکند و کولاک و طوفان در فضای جانشان می‌انگیزد که شوریده حال و پریشان دل بسان مرغ گرفتار در قفس، بال و پر زنان می‌گویند:

حجاب چهره‌ی جان می‌شود غبار تَنَم خوشا دمی که از این چهره پرده برفکنم
چنین قفس نه‌سزای چومن خوش‌الحانی است روم به گلشن رضوان که مرغ آن چَمَنم
مرا که منظر حور است مسکن و مأوی چرا به کوی خراباتیان بود وطنم
(وَلَوْ لَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرَفَةً عَيْنٍ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ)؛^۱

اگر نه این بود که خدا اجل معینی بر آنان تقدیر نموده است [که باید در دنیا بمانند] از شدت اشتیاق به ثواب آخرت، یک چشم به هم زدن، روحشان در جسدشان مستقر نمی‌گردد.

آیاتی از قرآن در توصیف آخرت

﴿مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكُلُهَا دَائِمٌ وَظُلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ﴾؛^۲

وصف بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده است این است که از زیر درخت‌های آن، جوی‌ها روان است، میوه و سایه‌ی آن جاودانه است. این است سرانجام کسانی که پرهیزگاری داشته‌اند و سرانجام کار کافران آتش است.

﴿مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ...﴾؛^۳

وصف بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده است این است که در آن، نه‌هایی از آب تغییرناپذیر است و جوی‌هایی از شیر که طعمش دگرگون

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۸۴.

۲- سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۳۵.

۳- سوره‌ی محمد، آیه‌ی ۱۵.

نگر دیده و نه‌رهایی از باده‌ی لذت‌بخش به آشامندگان و جوی‌هایی از غسل مُصَفّی و برای پرهیزگاران از هر نوع میوه و آمرزش پروردگارشان مهیاست... ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ۖ عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ ۖ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ ۖ يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ ۖ خِتَامُهُ مِسْكٌ ۖ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ ۖ وَمِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ ۖ عَيْنَا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ﴾^۱

محققاً نیکان در نعمتی [فوق‌العاده عظیم] می‌باشند در حالتی که تکیه بر تخت‌ها زده‌اند می‌نگرند. طراوت و شادابی نعمت [یا زندگی خوش] در چهره‌هایشان پیدا است. از شراب صاف بی غش مَهر زده‌ای که مَهر آن از مُشک است^۲ می‌نوشند. پس در [راه رسیدن به] آن [نعیم عظیم] باید کوشندگان بکوشند و رغبت کنندگان رغبت نمایند. آن [شراب رَحِیق] آمیخته با [شراب] تَسْنیم است، چشمه‌ای که مَقَرَّبان [درگاه اله] از آن می‌آشامند.

﴿أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ يَلْبَسُونَ ثِيَاباً خُضْراً مِنْ سُندُسٍ وَ اسْتَبْرَقٍ مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ نِعَمَ الثَّوَابِ وَ حَسَنَتْ مَرْتَفَعُهُمْ﴾^۳

برای آنان [مؤمنان شایسته کار] باغستان‌هایی همیشگی است که از زیر پایشان نه‌رها در جریان است و آنان به دستبندهایی از طلا زینت داده می‌شوند و لباس‌های سبزی از سُندُس [دیبای نرم و لطیف] و [استبرق] [دیبای ضخیم]^۴ می‌پوشند و بر روی تخت‌ها تکیه می‌دهند. چه خوب پاداش و نیکو آسایشگاهی است.

﴿لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ مَبْنِيَّةٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَعَدَّ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ﴾^۵

لکن برای پرهیزگاران که رعایت حق پروردگارشان نموده‌اند، غُرفه‌هایی است

۱- سوره‌ی مطفّفين، آیات ۲۲ تا ۲۸.

۲- یا آخر آن، طعم و بوی مُشک دارد.

۳- سوره‌ی كهف، آیه‌ی ۳۱.

۴- مفردات راغب، ص ۲۲۷، کلمه‌ی «سُدس».

۵- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۲۰.

که از فراز آنها غُرفه‌هایی بنا گردیده که از زیرشان نهرها در جریان است. این وعده‌ی خداست، خدا وعده‌ی خلافی نخواهد داشت.

﴿فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ... كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ... حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ﴾^۱

[در غُرفه‌ها یا بر سر تخت‌های بهشتی] زنان دیده فروهشتگانی باشند که جز بر جمال شوهران خویش چشم بر چهره‌ی مرد دیگری نگشایند و غیر از شوهرانشان دست آحدی نه از انس و نه از جنّ به آنان نرسیده و همچنان ناسفته و بکر باقی هستند، گویی که در صفا و خوش آب و رنگی و رخسندگی، یاقوت و مرجانند، سفیدرویان فراخ چشمی که همچون جواهر رخشان از چشم نااهلان مستور و در خیام بهشتی مقصورند.

در خبر است که زنان بهشت، دست در دست هم نهند و به آواز خوش که احدی مثل آن نشنیده است می‌گویند:

(نَحْنُ الرَّاٰضِيَّاتُ فَلَا نَسَخَطُ أَبَدًا وَ نَحْنُ الْمُقِيمَاتُ فَلَا نَطْعُنُ أَبَدًا وَ نَحْنُ خَيْرَاتٌ حَسَنٌ خَلَقْنَا لِزَوَاجٍ كِرَامٍ أَبَدًا)؛^۲

ما خوشنودانیم که هرگز خشم [بر شوهران] نگیریم، ما اقامت‌کنندگانیم که هیچگاه [از شوهران خود] دوری نگزینیم، ما زنان آراسته به خصال نیک و حُسن و جمالیم که آماده‌ی همسری با مردان بزرگوار و کرامیم.

تنوع نعمت‌های بهشتی منطبق با تنوع ادراکات آدمیان

می‌دانیم که افراد انسانی، در ذوق و سلیقه و ادراک لذائذ و انتخاب مُلذّات، گوناگون و مختلف می‌باشند. هر یک درکی مخصوص به خود دارند و هر کدام آنها از اشیاء خاصه‌ای احساس لذّتی به‌خصوص می‌نمایند. مثلاً بعضی از خوردن غذاهای رنگارنگ آن چنان ادراک لذّت می‌کنند که از سایر اشیاء آنگونه درک حلاوت نمی‌نمایند و برخی تمایل مُفرط به اِعمال غریزه‌ی جنسی در وجودشان بارز است و اینان

۱- سوره‌ی رحمن، آیات ۵۶ تا ۷۲.

۲- تفسیر گازر، ج ۹، ص ۳۳۷.

توجّه چندانی به غذاهای الوان ندارند.

یکی به لباس فاخر اهمّیت داده و دیگری از سوارکاری و تفریح و تفرّج در باغ و بوستان و تأنّس با دوستان لذّت می‌برد. دسته‌ای از شنیدن نغمه‌های لطیف و اصوات ملیحه و شورانگیز احساس وجد و نشاط می‌کنند آنگونه که از سایر امور آنچنان کششی در روح خود نمی‌یابند و همچنین در لذائذ روحانی و معنوی نیز این چنین تفاوت در ادراک، بلکه با درجاتی به مراتب وسیع‌تر و عمیق‌تر از جهات مادی در کار است، از علم دوستی و قدرت‌طلبی و شهرت‌خواهی و همنشینی با بزرگان و آشنایی با زبَرَدستان و مقربیت در پیشگاه سلطان و هکذا سایر امور از این قبیل که در وجود اشخاص مختلف بروز و ظهور گوناگون دارد.

ولی چون صحنه‌ی زندگی دنیا محدود است، طبعاً ارضای تمام تمایلات انسان‌ها در این صحنه‌ی محدود و موقت در خور امکان نمی‌باشد و لذا در بسیاری از خواسته‌های بشری در این دنیا، جمعی محظوظ و جمع دیگری محرومند و اما عالم «آخرت» که جهانی است نامحدود و مُبرّی از هرگونه تراحم، دارالسّرور مطلق است و مَجْمَعُ اللذات و السّعادات «...وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»^۱ آنچه که دل بخواهد و چشم‌ها لذّت برد در آنجا موجود است و شما (مؤمنان نکوکار) در آن (نعمت‌خانه‌ی جاودان) برای همیشه اقامت دارید. به همین جهت قرآن کریم برای اینکه افکار مختلف و سلیقه‌های گوناگون آدمیان را به سعادت مطلوبشان نوید و بشارت داده و جملگی را به امید رسیدن به انواع لذائذ و مشتهیات اخروی در مسیر طلب بیفکند، نعمت‌های بی‌پایان بهشتی را به صورت‌های گوناگون نشان می‌دهد تا با سلیقه‌های متنوع آدمیزادگان منطبق گردد و هر کسی سعادت مطلوبش را به طور مخلّد در یک یا چند نوع از انواع نعماء بهشتی بشناسد و از این راه آگاه شود که آن عالم، مانند این عالم، محدود و مضیق نیست که نتواند تمام آمال و آرزوها و خواسته‌های مختلف و متفاوت افراد بشر را در خود تعبیه کرده و همگان را از همه جهت ترصّیه‌ی خاطر نماید و جملگی را مَقْضَى المَرام و کامیابشان بسازد و لذا در سوره‌ی واقعه می‌بینیم آنجا که اهل محشر به سه گروه «أَصْحَابُ الْمِئْمَنَةِ» و «أَصْحَابُ

۱- سوره‌ی زخرف، آیه‌ی ۷۱.

المَسْتَمَّة» و «السَّابِقُونَ» تقسیم کرده و آنگاه «اهل بهشت» را هم به دو عنوان «مَقَرَّبِينَ» و «اصحاب الیمین» توصیف فرموده است، اوصاف «جَنَّاتِ النَّعِيم» را به گونه‌ای بیان می‌کند که هم مطلوب و دلپسند مردم شهری و اعیان منشان کاخ نشین باشد و هم مطابق میل بیابان‌نشینانی که با آب و درخت و چمن مأنوسند ارائه شود.

هم عارف پسند باشد و هم عامی طلب، هم مرد باغبان را به وجد و حرکت درآورده و او را در راه آخرت طلبی به تلاش و کوشش وادارد و هم مرد بازرگان را به تجارت پرسود آن جهان تشویقش نموده و وی را از تعلق به دنیا و تجمل‌پرستی برکنارش سازد. مثلاً برای جلب اشتیاق طبقه‌ی عالی‌ی اجتماع که سعادت و لذت را در نشستن در کاخ‌های رفیع و قصرهای مجلل و تکیه زدن بر مسندهای زربفت و مُزین، روی تخت‌های یاقوت و مُرَصَّع و خوردن میوه‌های آloan و غذاهای رنگارنگ و گرفتن جام از دست ساقیان پری چهره و مه‌پیکر و... می‌دانند، آری برای جلب توجه آنان می‌فرماید:

﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ ﴿۱﴾ أُولَٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ﴿۲﴾ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿۳﴾ ثُلَّةٌ مِّنَ الْأَوَّلِينَ ﴿۴﴾ وَ قَلِيلٌ مِّنَ الْآخِرِينَ ﴿۵﴾ عَلَىٰ سُرُرٍ مَّوْضُونَةٍ ﴿۶﴾ مُتَّكِئِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ ﴿۷﴾ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وُلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ ﴿۸﴾ بِأَكْوَابٍ وَ أَبَارِيقٍ وَ كَأْسٍ مِّنْ مَّعِينٍ ﴿۹﴾ لَا يَصُدَّعُونَ عَنْهَا وَ لَا يُنْزِفُونَ ﴿۱۰﴾ وَ فَاكِهَةٍ مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ ﴿۱۱﴾ وَ لَحْمٍ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ ﴿۱۲﴾ وَ خُورٍ عَيْنٍ ﴿۱۳﴾ كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ ﴿۱۴﴾ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۵﴾﴾^۱

پیشتازان [در طاعت] که پیشتازان [در مسیر بهشتند] آنان مقربان در گاهند که در جَنَّاتِ نَعِيمند؛ گروهی از اولین [اُممِ انبیای سلف] و اندکی از آخرین [اُممِ اسلام] می‌باشند، در حالی که تکیه بر تخت‌های مُرَصَّع به انواع جواهر زده و کود کانی^۲ که برای همیشه [در حدائت سنّ و صباخت منظر] ثابت و باقیند، نُنْگ و صُراحی به دست و جامی از باده‌ی مَعین بر کف، پیرامون آنان می‌چرخند، باده‌ای که نه از آن به صداع و سردردی مبتلا شوند و نه عقل و

۱- سوره‌ی واقعه، آیات ۱۰ تا ۲۴.

۲- «ولدان» جمع ولید است که به مولود قریب العهد به ولادت (کودک) گفته می‌شود، بر خلاف «وَلَد» که به مطلق فرزند (اعم از صغیر و کبیر) اطلاق می‌شود و جمع آن «اولاد» است. (مفردات راغب).

شعور خود را از دست دهند و میوه از هر قبیل که به میل خود برگزینند و گوشت مرغ از هر نوع آن که بخواهند [می توانند از دست ساقیان و خدمتکاران بگیرند] و زنانی سفیدرو و فراخ چشم برای بهشتیان است که در صفا و لطافت و پاکیزگی مانند مروارید پوشیده‌ی در صدف می باشند. این همه کرامت و نعمت در آن جهان به عنوان پاداشی است که در مقابل اعمال نیک این جهان به آنان داده می شود.

و همچنین برای ایجاد شوق و طلب در دل آن دسته از مردمی که از تجملات زندگی شهر بی خبرند، کاخ رفیع و قصر مُجَلَّل ندیده‌اند، تخت‌های مُرَّصَع به انواع جواهر و گوه‌های رخشان از یاقوت و الماس و برلیان به چشمشان نخورده است؛ سخن از زنان پری چهره و دوشیزگان مه سیما نشنیده‌اند؛ مزه‌ی ران مرغ و سینه‌ی بوقلمون بریان نچشیده‌اند تا چشم باز کرده و خود را شناخته‌اند، آب و درخت و زمین دیده‌اند، با گل‌ها و شکوفه‌ها و چمنزار آشنا شده‌اند. همه جا سخن از سایه و آفتاب شنیده و عالی ترین لذت و خوشبختی را در فراوانی میوه‌ها و شادابی شاخه‌ها و جریان آرام بادها و وزش نسیم‌ها فهمیده‌اند. همیشه آرزو داشته‌اند که یک دنیای پر از گل و لاله و سنبل به دست آورند، زیر درخت‌های پر از میوه و شاخه‌های انبوه سر به فلک کشیده و خرّم بیارامند، بر لب جویبارها و کنار چشمه سارها با زنان و همسران خود بنشینند و از میوه‌های تمام ناشدنی آن باغستان‌ها مطابق میل و دلخواه خود در کمال آزادی استفاده نمایند. آری خداوند مَنّان برای جلب توجه این طبقه‌ی از مردم می فرماید:

﴿وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ ﴿۱۰﴾ فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ ﴿۱۱﴾ وَ طَلْحٍ مَّنْضُودٍ ﴿۱۲﴾ وَ ظِلٍّ مَّمْدُودٍ ﴿۱۳﴾ وَ مَاءٍ مَّسْكُوبٍ ﴿۱۴﴾ وَ فَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ ﴿۱۵﴾ لَا مَقْطُوعَةٍ ﴿۱۶﴾ وَ لَا مَمْنُوعَةٍ ﴿۱۷﴾ وَ فُرْشٍ مَّرْفُوعَةٍ ﴿۱۸﴾ إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً ﴿۱۹﴾ فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا ﴿۲۰﴾ غُرْبًا أَثَرَابًا ﴿۲۱﴾﴾

و یاران دست راست [آنها که نام‌های اعمالشان به دست راستشان داده می شود که این، نشان رستگاری آنان می باشد] چه کسانی اند آن یاران دست

راست؟ [این جمله‌ی استفهامیه، به داعی تَفخیم و بزرگداشت موقعیت اصحاب الیمین آمده است] در میان درختان سِدْر بی خار و موز روی هم چیده و منظم [که از ساق درختان تا فراز شاخه‌ها پر از میوه‌ی همچون مهره‌ها که بر رشته‌ای کشیده‌اند] و سایه‌ی دائم [که به آفتاب از بین نمی‌رود و آسایش بخشی آن سلب نمی‌شود] و آب روانی که دائماً در جریان است و منقطع نمی‌گردد و میوه‌ی بسیار و فراوان که نه انقطاع و پایان می‌پذیرد و نه چیزی یا کسی از چیدن و برخورداری از آن مانع می‌شود و [برای آنان] بسترهای بارفتی است [کنایه از زنان است که در جمال و کمال و خصال عالیّه در درجات رفیع‌ه‌ای هستند، تعبیر از زن به «فراش» استعمال شایعی است] ما آنها [زنان بهشتی] را به خلقتی شگفت [و کمال حُسن و بهاء] آفریده‌ایم و آنان را دوشیزگانی باکره و هم سن و سال و شوهر دوست گردانیده‌ایم.

قطعی بودن نعمت‌های مادی در بهشت از نظر قرآن

ظواهر، بلکه نصوص آیات شریفه‌ی قرآنی که نمونه‌ای از آنها ارائه شد، با کمال وضوح، وجود نعمت‌های مادی و لذائذ محسوسه و جسمانی را در عالم آخرت اثبات می‌نماید، طوری که ابداً قابل تأویل نمی‌باشد. اساساً اعتقاد به «معاد جسمانی» که ضروری دین و مدلول صریح آیات قرآن کریم است، تلازم قطعی با اعتقاد به ثواب و عقاب «جسمانی» دارد (علاوه بر ثواب و عقاب روحانی).

بنابراین کسانی که تمام آیات مربوط به نعمت‌های بهشتی را تأویل به لذات روحی و معنوی نموده و می‌گویند این همه تعبیرات قرآن درباره‌ی جنّات عالیّه و آنهار جاریه و حُور و قُصور و غِلّمان، کنایه از مقامات روحی و ادراکات معنوی انسان در مقام قرب خداست که از باب تقریب به اذهان عامّه‌ی ناس و هم‌زبانی نمودن با مردم ضعیفُ الادراک و به قانون: چونکه با کودک سروکارت فتاد پس زبان کودکان باید گشاد

این چنین تعبیر به باغ پر از میوه و همسران پری چهره و قصرهای عالیّه گردیده است و گرنه در آن جهان خبری از لذات حسی و مادی نخواهد بود؟!

آری کسانی که این چنین جرأت تأویل آیات قرآن به خود داده‌اند، گذشته از اینکه

ادعایی بی دلیل آورده‌اند، به طور قطع با ضرورت دین، مخالفت روشن نموده و آیات شریفه‌ی الهیه را به بازی گرفته‌اند، اینک ما از باب مماشاة با ارباب تأویل مطلب را فرضی گرفته و می‌پرسیم آیا اگر فرضاً در عالم آخرت نعمت‌های حسی و ملذات جسمانی بود و خداوند حکیم می‌خواست با بیانی واضح و روشن خبر از وجود آن نغماء محسوسه و لذاذ مادیه بدهد، با چه عبارتی لازم بود ادای سخن نماید که روشن تر و واضح تر از این تعبیرات صریح قرآن باشد که می‌فرماید:

﴿...لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ...﴾^۱

...برای پرهیزگاران نزد پروردگارشان، باغستانهایی است که از زیر درختانشان نهرها در جریان است و همسرانی مطهر [پاک گردانیده شده از جمیع قذارات] آنان مخلّد در آن جّات می‌باشند...

﴿وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ... وَمَسَاكِينَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ...﴾^۲
خدا به مردان و زنان با ایمان وعده کرده است... و مسکن‌های پاکیزه و دلپسندی را که در بهشت‌های همیشگی است...

﴿...يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَاباً خُضْراً مِنْ سُندُسٍ وَاسْتَبْرَقٍ مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ...﴾^۳

﴿...فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ حَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ...﴾^۴
﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ ﴿فَاكِهِينَ﴾ بِمَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ وَوَقَاهُمْ رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ﴿كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئاً بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ مُتَّكِنِينَ عَلَى سُرُرٍ مُصُفُوفَةٍ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ﴾^۵

حقیقت آنکه پرهیزگاران در بهشت‌هایی و زندگی خوش و پر نعمتی خواهند

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۵.

۲- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۷۲.

۳- آیه و ترجمه‌اش در گذشته بیان شد. (سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۳۱).

۴- آیه و ترجمه‌اش در گذشته بیان شد. (سوره‌ی محمد، آیه‌ی ۱۵).

۵- سوره‌ی طور، آیات ۱۷ تا ۲۰.

بود [و به آنان گفته می‌شود] بخورید و بیاشامید [از هر چه که میل به آن دارید] گوارا باد بر شما به پاداش آنچه که [در دنیا] انجام داده‌اید. در حالی که تکیه داده‌اند بر تخت‌هایی که کنار یکدیگر نهاده شده است و ما آنان را با حوران و زنان سیه چشم زیبا تزویج کرده و جفت هم گردانیده‌ایم.

﴿إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَكِهُونَ ۖ هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكِئُونَ ۖ لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَ لَهُمْ مَا يَدَّعُونَ﴾^۱

حقیقت آنکه امروز [قیامت] اهل بهشت در کاری [بس سرور انگیز و نشاط آور] به خوشگذرانی مشغولند. آنان و همسرانشان در سایه‌هایی [روح بخش] بر تخت‌های [عزت] تکیه داده‌اند، برای آنان در بهشت انواع میوه و هر چه که آرزو کنند و میل به آن در دلشان پیدا شود موجود است.

و به راستی اگر این ظواهر و نصوص قرآن در این باره قابل تأویل باشد و حمل به معانی و مقاصد دیگری گردد، پس به هیچ ظاهر و نصی از قرآن نمی‌شود اعتماد کرد و اساساً موضوع تفاهم در کلام از بین رفته و از هیچ لفظی به هیچ مطلبی به طور یقین و اطمینان نمی‌شود پی برد و نتیجتاً هرج و مرجی عظیم در شرایع و احکام دین به وجود خواهد آمد.

نعمت‌های مادی آخرت، متناسب با عالم خود می‌باشد.

البته به این نکته هم باید توجه داشت که نعمت‌های «مادی» عالم آخرت و لذائذ محسوسه‌ی بهشتی، هم سنخ و متناسب با عالم خود می‌باشد و جداً برتر و بالاتر از حدّ تشبیه و قیاس با لذائذ محدود و مکدر دنیا است. به فرموده‌ی قرآن مجید:

﴿وَ إِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكًا كَبِيرًا﴾^۲

و چون در آنجا ببینی [حقایق بهشتی را] نعمتی غیر قابل توصیف و سلطنتی بس بزرگ و به غایت عظیم می‌بینی.

یعنی رؤیت و دید آن جهانی لازم است دیدنی‌های آن جهان را بتوان دید (بنا بر

۱- سوره‌ی یس، آیات ۵۵ تا ۵۷.

۲- سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۲۰.

اینکه «ثُمَّ» ظرف رؤیت باشد نه ظرف «مَرَّتِي» درک و شعور قیامتی می‌خواهد تا حقایق مربوط به قیامت را آنچنان که هست آدمی بشناسد و در ظرف ادراک خود بگنجاند. «رو قیامت شو قیامت را ببین» و نیز می‌فرماید:

﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ...﴾^۱

کسی نمی‌داند که برای آنان [شب زنده‌داران به عبادت] چه چیزها پنهان داشته

شده است از آنچه که موجب روشنایی چشمشان [ما بهی مسرتشان] خواهد بود...

ذیل این آیهی کریمه از ابن عباس رسیده است که: (هذا ما لا تَفْسِيرُ لَهُ فَالَا مُرَّ اعْظَمُ وَ أَجَلٌ مِمَّا يُعْرَفُ تَفْسِيرُهُ)؛^۲ این آیه تفسیر ندارد و مطلب این آیه بالاتر از آن است که تفسیرش شناخته شود. یعنی آن نعمت‌ها که به عنوان پاداش عباد صالحین از شب خیزان به «تهجد» در آن جهان ذخیره گردیده است، از توان درک انسان تا در این جهان است عالی‌تر و برتر است. از رسول خدا ﷺ منقول است:

(إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَ لَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَ لَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ)؛^۳

خدا می‌فرماید: برای بندگان صالحم مهتا ساخته‌ام چیزهایی را که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب بشری گذشته است.

این جمله هم نشان می‌دهد که حقایق نِعْماء بهشتی به تصوّر انسان دنیایی در نمی‌آید و در وعاء درک و فکر بشر نمی‌گنجد و البته این تفاوت عجیب بین مُدَرَکات این عالم و آن عالم منافات با مادی بودن نعمت‌های آن جهان ندارد، از باب مثل می‌گوییم:

عجز «جنین» از درک لذائذ خارج از رحم

«جنین» که در عالم «رَحِم» است، از موادّ غذایی این عالم [دنیا] به صورت «خون» تغذی می‌کند، یعنی همان سیب و انگور و گلابی است مثلاً که به صورت خون در رحم به او رسیده و قوت او می‌شود. ولی آیا او می‌تواند در رحم از رنگ و بو و طعم گلابی و سیب و انگور این جهان چیزی درک کند؟ مسلماً خیر. در صورتی که هم خونی که او در رحم

۱- سورهی سجده، آیهی ۱۷.

۲- بحارالانوار، ج ۸، ص ۹۲.

۳- همان.

می خورد غذای مادی است و هم سیب و انگور و گلابی که بعد از خروج از رحم، در این دنیا خواهد خورد، غذای مادی است. آری هر دو مادی است، اما این کجا و آن کجا.

«جنین» تا در «رَحِم» است از درک حقیقت سیب و گلابی «دنیا» عاجز است، ذائقه‌ی مخصوص دنیایی می خواهد تا طعم سیب و گلابی دنیا را بچشد و بشناسد. همچنین، درک طعم و رنگ و بوی غذاها و نعمت‌های بهشتی نیز احتیاج به شامه و ذائقه‌ی اخروی دارد تا توانایی درک حقایق نعمت‌های اخروی را به دست آورد و گرنه هر چه در این عالم مربوط به آن عالم بشنود، نتیجه‌اش تقرّب به ذهن است، نه ادراک کُنه و شناخت حقیقت.

«سَماع» دنیا، اعظم از «عیان» آن است و امر آخرت به عکس است چنان که از امام

امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است:

(كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا سَمَاعُهُ أَعْظَمُ مِنْ عِيَانِهِ وَ كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الْآخِرَةِ عِيَانُهُ أَعْظَمُ مِنْ سَمَاعِهِ فَلْيَكْفِكُمْ مِنَ الْعِيَانِ السَّمَاعُ وَ مِنَ الْغَيْبِ الْخَبَرُ)؛^۱

هر چه که مربوط به دنیا است، در مرحله‌ی شنیدن [که مقام توصیف و شناخت به اوصاف است] با عظمت تراز مرحله‌ی دیدن [که مقام رسیدن به حقیقت آن است] به نظر می آید [ولی به عکس] هر چه که مربوط به آخرت است، مرحله‌ی دیدن آن [و یافتن واقعیتش] با عظمت تراز هنگام سماع و شنیدنش می باشد...

در دنیا همیشه توصیف، فوق واقعیت است. اما امور مربوط به آخرت واقعیتش فوق

توصیف است. چون طبیعی است آنچه را که انسان درباره‌ی مطالب مربوط به عالم عقبی می شنود، در ذهنش صورتی مشابه با آنچه که در دنیا دیده و شنیده است می آید و در واقع مسموعات اخروی را با مشهودات دنیوی می سنجد و آن را شبیه و نظیر این می پندارد! در صورتی که چه نسبت خاک را با عالم پاک؟! و لذا وقتی به آنجا رسید و بالعیان نعمت‌های بهشتی را دید و از لذات آن نَعَم چشید، می فهمد ای عجب، «بَيْنَهُمَا بَوْنٌ بَعِيدٌ» این مشهود اخروی کجا و آن مسموع دنیوی کجا؟

از این روست که مولا علیه السلام در ذیل همان کلامی که از آن حضرت نقل شد می فرماید:

«فَلْيَكْفِكُمْ مِنَ الْعِيَانِ السَّمَاعُ وَ مِنَ الْغَيْبِ الْخَبَرُ» پس فعلاً که در دنیا هستید و از درک

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۱۳، قسمت دوم.

حقایق آن جهان عاجزید از دیدن اکتفاء به شنیدن نمایید و از امور نهان به خبر دادن پیغمبر و امام علیه السلام قانع باشید.

غیر ممکن بودن تفهیم حقایق اخروی مگر با تعابیر دنیوی

بدیهی است که سخن از زندگی بسیار باشکوه و نعمت‌های فوق‌العاده عظیم آخرت، در این عالم به میان آوردن، جز از طریق معانی و مفاهیم مألوفه‌ی در اذهان، آن هم در قالب الفاظ و لغات مأنوسه‌ی در محاورات عادی ما راه دیگری ندارد. یعنی مادامی که ما در این جهانیم و اسیر آلات ادراکی محدود این عالم می‌باشیم، بیش از این نمی‌فهمیم که حتماً باید بهترین و عالی‌ترین زندگی لذت بخش را در شکل و صورت کاخ‌های رفیع و تخت‌های زمردنشان، جام‌های بلورین و میوه‌های الوان، پری‌رویان طناز از زنان و دختران و نظایر این امور از عناوین دیگر برای ما مجسم کنند تا روزنه‌ای به روی ما بگشایند و نمونه‌ای اگر چه به طور ناقص، از لذائذ آن جهان به قدر فهم و ادراک ما در این جهان نشان ما بدهند و گرنه راه دیگری نیست و بیش از این چیزی نمی‌فهمیم.

تفهیم حقایق «دنیا» به «جنین» از چه راهی ممکن است؟

چنانکه گفتیم، بچه که در رحم مادر است، غذای منحصرش خونی است که از راه «ناف» به معده‌اش می‌رسد و او را زنده نگه می‌دارد و آن ناتوان در آنجا جز «خون» که تنها غذای مناسب با طبع و مزاج آنجایی‌اش می‌باشد، هیچ غذای لذت بخش دیگری نمی‌شناسد و قدرت درک هیچ غذای دیگری را هم جز «خون» ندارد.

حال اگر کسی می‌خواست (فرضاً) در رحم مادر به آن بینوا سیب و انگور و گلابی دنیا را معرفی کند و انواع اطعمه و آشربه خوشگوار و آبهای صاف و زلال را برای او توصیف کند، چه راهی داشت و چگونه می‌توانست از عهده‌ی این کار برآید؟ چه بگوید و به چه چیزی تشبیه نماید تا آن ضعیف، بویی برده و چیزی بفهمد؟ آیا جز این راه دیگری داشت که ناچار باید بهترین میوه‌ها و عالی‌ترین غذاها و مطبوع‌ترین شربت‌های این عالم را آنجا، تشبیه به خون کرده و بگوید:

تو ای گوشه گرفته و بنشسته‌ی در کُنجِ رَحِم، بی خبر از این هستی که در خارج از رحم و ماوراءِ این شکم که منزلگه توست، عالمی بسیار وسیع و مُنَوَّر و زیبا موجود است که

میوه‌های مطبوع و غذاهای لذیذ فراوان دارد، در رنگ و بو و طعم، آن چنان عالی است مانند همین خون که در رحم می‌خوری؛ گلابی دارد مثل خون، سیب دارد مثل خون، شربت‌ش مانند خون است و آب‌های سرد و زلالش همچو خون، ران مرغ و سینه‌ی بوقلمون بریانش نیز جداً مانند خون.

چون هر چه غیر «خون» می‌گفت و به چیز دیگری جز خون تشبیه می‌نمود، آنجا که ما جز خون چیز دیگری نخورده و نشناخته بودیم از تشبیه او چیزی نمی‌فهمیدیم. آنجا برای ما که جنین در رحم بودیم، طعم، منحصر به طعم خون بود و رنگ، منحصر به رنگ خون و بو، منحصر به بوی خون، نه درخت سیب، می‌فهمیدیم و نه بوته‌ی گل، نه به معنای زمین پی می‌بردیم و نه به مفهوم آسمان. نه مزه‌ی مرغ بریان درک می‌کردیم و نه طعم خورش فسنجان.

اما همین که قدم به عرصه‌ی دنیا نهادیم و هوای دنیا بر پیکر ما خورد، طبع ما عوض شد، غذای ما هم که خون بود تبدیل به شیر گردید، هم طعمش عوض شد و هم بو و رنگش دگرگون گشت. کم‌کم که بزرگتر شدیم و دندان سیب و گلابی خوردن به دست آوردیم، دیدیم ای عجب، سیب و انگور و گلابی که اینجا می‌خوریم ابداً ربطی ندارد به آن معنای از سیب و انگور و گلابی که در عالم «رحم» می‌فهمیدیم و آنها را توصیفاً تشبیه به «خون» کرده و تقریب به ذهن ما می‌نمودند. اصلاً این سیب و انگور و گلابی دنیا یک واقعیت دیگری است و ماهیتش با ماهیت «خون» که در رحم می‌خوردیم از زمین تا آسمان فرق دارد. ولی آنجا چاره‌ای جز این نبوده است که تشبیه به خون کنند تا به قدر فهم آنجایی ما به ما چیزی بفهمانند. آیا اگر الآن به ما یک کاسه‌ی خون بدهند، می‌خوریم؟ مسلماً نفرت می‌کنیم و از بو و رنگ و طعم آن مُشمِز می‌شویم. با آنکه بهترین قوت و غذای ما در عالم «رحم» همانا «خون» بوده است.

حال، عیناً نسبت عالم «آخرت» به عالم «دنیا» همین نسبت است. وقتی که می‌خواهند نعمت‌ها و لذت‌های سراسر نوش پایان‌ناپذیر آن جهان را برای ما تشریح کنند و ما را مَقْتُونِ زیبایی‌های آن سرا بسازند تا خود را مجهّز به جهازات زندگی در آن دارالشرور بی‌پایان نماییم، چاره‌ای جز این ندارند که حقایق و واقعیت‌های فوق‌الدّرك آن عالم را در مقام توصیف و بیان تنزّل داده و از آن سطح واقعی خود که غیر قابل توصیف برای انسان دنیایی

است پایین بیاورند و آن نعمت‌های اعظم و اعلیٰ را به صورت کاملترین نعمت‌های دنیا جلوه دهند تا مناسب با قالب فهم دنیایی ما گردیده و طبق قانون «كَلِمَ النَّاسِ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ»^۱ به زبان کودکانی ما با ما سخن گویند.

آیا اگر کسی بخواهد به ما نوید و بشارت دهد که در فلان منطقه‌ی خوش آب و هوا برای شما اسباب زندگی و وسایل عیش آنچنان که دلتان بخواهد به کامل‌ترین صورت فراهم نموده‌ایم جز این است که باید بگوید: کاخی یا ویلایی در فلان نقطه برای شما ساخته‌ام بسیار زیبا و یک پارچه طلا، در و دیوارش همه لعل است و فیروزه، در وسط باغی است فوق‌العاده مُصَفَّی که درخت‌های پر از میوه از هر طرف بر آن محیط و آب‌ها در جریان، تخت‌های مُرَصَّع با جواهر الوان لب نهرها و زیر درختان نهاده شده است. خدمتکاران پاکیزه و جوان، مانند مرواریدهای غلطان با جام‌های بلورین برای بزم آرای، آماده به خدمتند. میوه‌های رنگارنگ و طعام‌های گوناگون در دسترس و...

البته یک چنین زندگی در نظر ما مردم دنیا یک زندگی بسیار مطلوب و لذت‌بخش در درجه‌ی اعلاست و چون بهتر و بالاتر از این زندگی از جنبه‌ی مادی برای ما فعلاً قابل تصوّر نیست، لذا خداوند حکیم نیز در مقام مجسم ساختن نعمت‌های مادی و لذائد حسی فوق تصوّر عالم آخرت در بهشت جاودان، به همین نحو انشاء سخن فرموده است:

﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ لِّسَعِيهَا رَاضِيَةٌ ۖ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ۖ لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَاغِيَةً ۖ فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ ۖ فِيهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ ۖ وَ أَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ ۖ وَ نَمَارِقٌ مَّصْفُوفَةٌ ۖ وَ زَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ ۖ﴾^۲

چهره‌هایی در آن روز شاداب و خرمند، از سعی و کوشش خود [در راه طاعت و بندگی] خوشنودند، در بهشتی بلندمرتبه و عالی مقام [مسکن گزیده‌اند]. [بهشتی] که در آن سخنی لغو و زشت نشنوی [یا نشنوند]، در آن [بهشت] چشمه‌ای در جریان است، در آن تخت‌هایی بلند پایه و با رفعت است و تُنگ‌هایی بر نهاده [پُر از نوشابه‌های عالی و مَطْبُوع] و [بر سر تخت‌ها]

۱- از رسول خدا ﷺ منقول است: «إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ آمَنَّا أَنْ نُكَلَّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ» یعنی: ما گروه پیامبران مأمور شده‌ایم [از جانب خدا] که با مردم به اندازه‌ی عقل‌هایشان سخن بگوییم. (تحف العقول، ص ۳۲)

۲- سوره‌ی غاشیه، آیات ۸ تا ۱۶.

بالش‌های [لطیف] کنار هم چیده شده و فرش‌های [نفیس] گسترده است.
 ﴿وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَّنْثُورًا﴾^۱
 کودکانی جاودانه [در زیبایی و نوباوگی] ساقیان مجلسند و برگرد بهشتیان می‌چرخند،
 چون بینی آنان را چنان پنداری که [در صفای رنگ چهره و چرخیدنشان دور مجلس
 اهل بهشت] دانه‌های مروارید پراکنده و پاشیده‌ی از رشته‌اند.

راستی اگر می‌خواستند نعمت‌های عالی و مُلذَّات کامله‌ی بهشتی را [البته نوع مادی و
 جسمانی آن را] در این جهان به ما معرفی کنند، آیا جز این راه دیگری داشت؟ به طور
 مسلم خیر. ولی با همه‌ی اینها به آنجا که رسیدیم [انشاءالله] خواهیم دید اصلاً نعماء بهشتی
 سِنخ دیگری و واقعیت بی نظیری است، تشابهی با اشیاء و نعمت‌های دنیوی ندارد. درست
 نسبت «آن» با «این» نسبت «رحم مادر» است با «دنیا». هم اکنون اگر رحم مادر را مسکن ما
 قرار دهند، از وحشت و نفرت می‌میریم. آنجا هم اگر کاخ‌های بسیار وسیع دنیا را مسکن ما
 سازند از وحشت و نفرت، گویی که می‌خواهیم جان بدهیم.

اینجا الآن یک کاسه‌ی خون که قوت لایموت ما در رحم بوده است، به عنوان غذا به
 ما بدهند، از تنفّر و اشمئزاز حال تهوّع در ما پیدا می‌شود. آنجا هم اگر مطبوع‌ترین غذاهای
 دنیا را به ما عرضه کنند، حال تنفّر و اشمئزاز عذاب انگیز در ما به وجود می‌آید. به هر حال
 لذائد حسی و نعمت‌های مادی در بهشت (البته متناسب با عالم آخرت) از مسلمات حقایق
 قرآنیّه است.

اما نعمت‌های «معنوی» و «لذائد روحی» در بهشت: علاوه‌ی بر لذائد مادی در بهشت
 که از طریق قرآن اثبات شد، نعم و لذائد روحی بسیار عظیم و جلیل از برای بهشتیان مقرر
 شده است که به مراتب بالاتر از تلذذات جسمانی آنان می‌باشد و این نیز از طریق آیات
 کریمه‌ی قرآن به دست می‌آید. از باب نمونه به این آیات توجه شود:

فرشتگان مأمور ابلاغ «سلام» و تهنیت از سوی خداوند به بهشتیان
 ﴿جَنَّاتٌ عِدْنٌ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ ۖ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ

عُقْبَى الدَّارِ؛^۱

باغستان‌های جاودان که [صبرکنندگان اهل ایمان] با پدران و همسران و فرزندان صالح خود در آنها داخل شوند و فرشتگان از هر دری بر آنان وارد گردیده [و از باب تبریک و تهنیت رستگاران می‌گویند] سلام بر شما، بدان جهت که صبر [بر طاعت] نمودید، پس چه خوب است سرانجام آن سرای.

ضمن حدیث مفصّلی از رسول خدا ﷺ که شرح حال مؤمن را بعد از ورود به عُرفه‌اش در بهشت و لقاء و دیدار همسر بهشتی‌اش بیان نموده است، می‌فرماید:

(ثُمَّ يَنْعَثُ اللَّهُ أَلْفَ مَلَكٍ يُهْتَنُّونَهُ بِالْجَنَّةِ...);

پس از آن، خدا هزار فرشته به سوی او می‌فرستد تا به دُخول جَنّت تهنیتش گویند. فرشتگان به اولین باب از ابواب الجنان «مؤمن» رسیده و از مَلَكِ مُوَكَّل استیذان می‌کنند که وارد شوند. او می‌گوید توقّف کنید تا کسب تکلیف از «حاجب» بنمایم. میان او و حاجب هم، سه باغستان فاصله است. به اطلاع حاجب می‌رسد که هزار ملک از جانب خدا برای تبریک اذن دخول می‌طلبند. او می‌گوید تأمل کنید تا به اطلاع قیّم برسانم. میان حاجب و قیّم نیز دو باغستان فاصله است. خبر به قیّم می‌رسد که هزار فرشته‌ی مبعوث از جانب ربّ العالمین در بیرون کاخ، انتظار اذن ورود دارند. قیّم نیز برای چهارمین بار به خدّام مخصوص «عُرفه» خبر می‌دهد که فرشتگان از جانب حق برای ابلاغ پیام تبریک آمده‌اند و منتظر اذن ورودند. خدّام عُرفه هم مطلب را به عرض «مؤمن» عظیم الشان می‌رسانند و او اذن دخول می‌دهد.

در این موقع ملائکه و رسولان خاصّ درگاه خدا به سوی عُرفه‌ی اختصاصی حرکت می‌کنند، عُرفه‌ای که دارای هزار درب ورودی است و بر هر دری مَلکی مأمور نگهبانی است. پس از صدور اذن دخول، فرشتگان نگهبان درها را می‌گشایند. از هر دری مَلکی وارد می‌شود و با احترامی خاصّ، سلام خدا و تبریک مقام اَمْنِ رُبُوبی را به آن «بنده‌ی رستگار» و سعادت‌مند می‌رسانند چنانکه می‌فرماید: (وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْهِمْ)^۲؛ بسیار روشن است، آن لذّت و اِبتهاج و نشاطی که از شنیدن «تبریک» و

۱- سوره‌ی رعد، آیات ۲۳ و ۲۴.

۲- تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۴۹۹.

«سلام» خدا به وسیله‌ی فرشتگان مخصوص، آن هم با این همه تشریف و تجلیل و احترام در روح و جان مؤمن به وجود می‌آید، از هیچ نوع از انواع ملذّات جسمانی برای انسان عارف کامل حاصل نمی‌گردد و این همان «مُلْكٌ كَبِيرٌ» و سلطنت عظیم است که بزرگی و عظمت آن در فکر بشر نمی‌گنجد و در رفعت بی‌پایانش همین بس که خدا گوید:

﴿وَ إِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكًا كَبِيرًا﴾^۱

چون ببینی [آنچه را که] در آنجاست می‌بینی زندگی خوش و سلطنتی بزرگ را.

آمن و آمان و آرامش وجدان، نعمت بزرگ «روحی»

﴿لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ...﴾^۲

برای آنان نزد پروردگارشان سرای سلامت و جای آرامش خاطر است...

﴿ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ﴾^۳

داخل بهشت شوید با سلامت و امنیت.

﴿ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ﴾^۴

به سلامت داخل بهشت شوید، این همان روز خلود و جاودانگی است.

﴿وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ﴾ الَّذِي أَحَلَّنَا

دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ﴿^۵

[بهشتیان] گویند: حمد خدا را که حزن و اندوه از ما برطرف فرمود، به راستی

که پروردگار ما بسیار بخشنده و پاداش دهنده‌ی سپاسگزاران است. خدایی

که ما را به فضل خود در اقامتگاه دائمی فرود آورد [بهشتی که] در آن رنج و

تعبی به ما نخواهد رسید و هرگز ضعف و خستگی در آن نخواهیم یافت.

اوج ارواح بهشتیان در آسمان «معارف»

مرحوم فیض (ره) در تفسیر صافی ذیل آیه‌ی کریمه‌ی ﴿فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ﴾ عَلَى سُرُرٍ

۱-سوره‌ی دهر، آیه‌ی ۲۰.

۲-سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۲۷.

۳-سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۴۶.

۴-سوره‌ی ق، آیه‌ی ۳۴.

۵-سوره‌ی فاطر، آیات ۳۴ و ۳۵.

مُتَقَابِلِينَ... فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ^۱ می گوید: (عَنِ الْمَعَارِفِ وَالْفَضَائِلِ... فَإِنَّهُ أَلَذُّ لَذَاتٍ) بهشتیان در «جَنَاتِ النِّعَمِ» بر سر تخت‌ها، رو به روی یکدیگر می‌نشینند و سپس با هم به گفتگو می‌پردازند، در باب معارف ربّانیه و فضایل (اهل بیت عصمت و طهارت) سخن می‌گویند که آن گفتگو، لذّت بخش‌ترین مُلذّات است.

از امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) منقول است که سایه‌ی درخت «طوبی» مجالس اهل بهشت است که با هم مأنوس گشته و صحبت می‌کنند و مقام علمی آنان به مرتبه‌ای ارتقاء می‌یابد که پرده کنار رفته و تا آنجا که ممکن است فهم و ادراکشان بر حسب استعداد و قابلیتشان بالا می‌رود. ترقّیات اهل بهشت در معارف ربّانیه از لذیذترین لذائذ روحانیه است برای آنان.^۲

«رضا» و خشنودی پروردگار، برترین لذّات

﴿...وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾^۳

خشنودی که از جانب خداوند حاصل شود بزرگتر و برتر [از جمیع نعمت‌های بهشتی] است. این همان فوز عظیم و رستگاری بزرگ است.

در صدر همین آیه‌ی شریفه نخست از نعمت‌های جسمانی و حسی از باغستان‌ها و نهرها و منازل طیب و دلپسند به میان آمده است و سپس موضوع «رضوان الله» و خشنودی خدا به عنوان «اکبر» یعنی بزرگتر و بالاتر از همه چیز و «فوز عظیم» یعنی رستگاری بزرگ اعلام گردیده است.

تشرّف به شرف «تخاطب» با خدا!

برای مزید نورانیت قلب، از بیانات اهل بیت عصمت و طهارت نیز استیضائه می‌نماییم:
امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل فرموده‌اند: چون بهشتیان در منازل خویش استقرار یافته و با هم به انس و مصاحبت پرداختند، در آن موقع جمعی از فرشتگان با مرکب‌هایی از نور و مزین به انواع زینت‌های بهشتی حاضر می‌شوند تا مؤمنان رستگار را به مقام قرب و تشریف مستقیم حق - جل جلاله - احضار نمایند. آنان نیز اجابت دعوت نموده و خود را به بارگاه «قرب» و «شرف» می‌رسانند به این بیان عرض سلام و تحیت

۱- سوره‌ی صافات، آیات ۴۳ تا ۵۰.

۲- کفایة الموحّدين، ج ۴، ص ۳۹۷.

۳- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۷۲.

می نمایند که: (رَبَّنَا أَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْ عِنْدِكَ السَّلَامُ وَلَكَ حَقُّ السَّلَامِ)؛ خدای مَنان نیز ابراز عنایت می فرماید که:

(عَلَيْكُمْ السَّلَامُ مِنِّي وَرَحْمَتِي وَمَحَبَّتِي. مَرْحَبًا وَ أَهْلًا بِعِبَادِي الَّذِينَ أَطَاعُونِي بِالْغَيْبِ وَالَّذِينَ حَفِظُوا وَصِيَّتِي وَ رَاعُوا عَهْدِي وَ كَانُوا مِنِّي عَلَى كُلِّ حَالٍ مُشْفِقِينَ)؛

بر شما باد از من سلام و رحمت و محبت و «اهلاً و مرحباً»^۱ به بندگانی که مرا ندیده و از طریق «ایمان به غیب» اطاعت نمودند عهد و پیمان مرا رعایت کرده و خواسته ام را به انجام رسانیدند و در همه حال از من می ترسیدند. آنگاه عرضه می دارند، قسم به عزت و جلال و علو مقام تو ای پروردگار که ما آنچنان که باید تو را نشناختیم و آن طور که سزاوار شأن تو بود ادای حقت ننمودیم. حال، اذن سجده به ما عنایت کن که تو را سجده نماییم.

خدا می فرماید: من مشقت عبادت را از شما برداشته و آسایش مطلق به شما داده ام. اکنون که باب رحمت و جنت خود را به روی شما گشوده ام، بخواهید از من هر چه که می خواهید تا عطا کنم، چه آنکه من به قدر اعمالتان به شما جزا نمی دهم بلکه بر اساس کرم و رأفت و رحمت و شأن خداوندیم به شما می بخشم. پس سؤال و طلب نمایید از من تمام تمنیات و آرزوهای قلبی خود را تا اجابت کنم. آنگاه اهل بهشت آنچه که می خواهند از مقام معرفت و کمال درجات و علو شأن از نعمت های ظاهر و باطن تقاضا می کنند و مورد اجابت واقع می شوند.^۲

این هم سیر کوتاهی بود از ما، از خلال آیات قرآن، نسبت به دورنمایی از زندگی بسیار باشکوه آخرت.

قضاوت خردمندان واقع بین با عقل سلیم خود

آیا انسان عاقل آگاه دل، بعد از مطالعه و دقت در شناسایی ماهیت دنیا و آخرت به شرح و وصفی که نمونه و اجمالی از آن گذشت، جدّاً آیا می تواند «دنیا» را ترجیح بر

۱- این دو کلمه در مقام خوشامدگویی و تحیت استعمال می شود.

۲- کفایة الموحدين، ج ۴، ص ۳۹۵، با اندکی تصرف و تلخیص در نقل از نگارنده.

«آخرت» داده و آن را محبوب اصلی خود بشناسد و نتیجتاً تمام قوای فعّاله‌اش را در راه تأمین حیات موقت فانی شونده‌ی مادی به کار افکند و از حیات «مؤبّد» و خوشبختی جاودان «اخروی» چشم‌پوشد.

حاشا و کلاً که چنین کار سفیهانه‌ای از ساحت عقل واقع بین به دور است و ابداً با حکمت و انسانیت انسان نمی‌سازد. طلا را معاوضه با خاک نمودن و یوسف عزیز را به «ثمن بخشی» فروختن کار عاقلان و حکیمان نمی‌باشد. آری اگر کمبود و نقصی هست، در شناسایی و معرفت «دنیا» و «آخرت» است که باید از طریق اندیشه و تفکر کامل و صحیح به دست آورده شود.

اگر فرمودند دوست بدار یعنی تفکر کن

می‌دانیم، محبّت و یا کراهت نسبت به چیزی پیدا کردن، تحت اختیار انسان نیست، بلکه معلول یک سلسله موجبات و عواملی است که در موجودی به وجود آمده و آن را «محبوب» و یا «منفور» انسان می‌سازد. مثلاً آدمی یک شاخه‌ی گل را که عطری مطبوع و رنگی خوش و لطافتی دلکش دارد دوست می‌دارد و از نغمه‌های شورانگیز بلبل بر روی شاخه‌ی گل لذّت می‌برد. ولی از یک بوته‌ی خار تن آزار و ناله‌های غم انگیز جُغد ویرانه‌نشین، مُنَزَجَر گشته و ابراز تنفّر می‌نماید. دیدن انسان‌های صادقُ القول و امین و بشردوست، دل را مملوّ از محبّت نسبت به آنان می‌گرداند. ولی برخورد با آدم نماهای خیانت پیشه و مکار و دروغزن، نفرت در قلوب آدمیان تولید می‌کند.

چه بسا انسان نسبت به کسی در دل خود احساس کراهت و نفرت می‌نماید و هر چه می‌کوشد که چنین احساسی نسبت به او نداشته باشد نمی‌تواند و همچنین به عکس، احیاناً نسبت به کسی تمایل و مجذوبیتی در قلب خود می‌یابد و نمی‌خواهد که چنین باشد ولی قادر بر اینکه آن علاقه و دلبستگی را از خود دور کند نمی‌باشد.

حال، بنا بر اینکه محبّت یک امر قلبی بوده و در اختیار انسان نیست، پس چگونه است که در شرع مقدّس اسلام به انسان تکلیف دوست داشتن شده و دشمن داشتن است که مثلاً خدا را دوست بدارید و از شیطان متنفّر باشید، آخرت را محبوب خویش قرار داده و از محبّت به دنیا بگریزید، با اهل بیت نبوّت ﷺ دوست باشید و از دشمنان آنان تبرّی

بجوید. تا آنجا که فرموده‌اند:

(وَهَلِ الْإِيمَانُ إِلَّا الْحُبُّ وَ الْبُغْضُ)^۱

آیا ایمان چیزی جز دوست داشتن و دشمن داشتن است؟

و همچنین رسول خدا ﷺ فرموده‌اند:

(وَأَوْثَقُ عُرَى الْإِيمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ)^۲

محکمترین دستگیره‌های ایمان دوست داشتن در راه خدا و دشمن داشتن در

راه خداست.

با اینکه تکلیف باید به امور اختیاری تعلّق بگیرد و «حُب» و «بُغْض» از اختیار انسان

خارج است. این، چگونه قابل جمع است؟

در جواب گفته می‌شود: درست است «حُب» و «بُغْض» امری است قلبی و حقّاً غیر اختیاری است، اما مقدمات و اسباب پیدایش آن دو، در اختیار انسان است؛ زیرا علّت و سبب دوست داشتن و یا دشمن داشتن، شناسایی و معرفت یک موجودی است به «نقص» و یا به «کمال».

یعنی اگر انسان چیزی یا کسی را به صفت «کمال» و دارا بودن جمال بشناسد، طبعاً او را دوست می‌دارد و جذبه‌ی قلبی نسبت به او در خود می‌یابد و هم اگر چیزی یا کسی را به صفت «نقص» و فاقد بودن جمال و کمال بشناسد، طبیعی است که از او متنفر گردیده و خود را خالی از محبّت نسبت به او می‌بیند و این نیز روشن است که معرفت و شناسایی موجودی متفرّع و وابسته به تفکر و اندیشیدن درباره‌ی آن موجود و بررسی و تحقیق در صفات نقص و کمال آن می‌باشد و واضح است که تفکر و تحقیق و بررسی در اوضاع و احوال هر موجودی (به قدر حصول شرایط) در خور امکان و تحت اختیار انسان است که از خدای بزرگ گرفته (البته از دریچه‌ی آثار صُنْع خدا) تا کوچکترین موجود از موجودات عالم را می‌تواند در دایره‌ی اندیشه و تفکر و تحقیق خود درآورده و آن را در حدّ ظرفیت فکر و استعداد وجودی خود بشناسد و آنگاه نتیجتاً آن را یا به صفت کمال و جمال شناخته و دوستش بدارد و یا به عکس، صفات نقص و رذالت و پستی در آن دیده و طبعاً دشمنش

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۲۵، حدیث ۵، از امام صادق علیه السلام.

۲- همان، ص ۱۲۶، حدیث ۶.

بدارد و لذا می‌گوییم امر به حبّ و بغض چیزی، در واقع امر به تفکر درباره‌ی آن چیز و معرفت و شناسایی آن می‌باشد که نتیجه‌ی قهری معرفت نیز محبّت و یا کراهت نسبت به آن شیء خواهد بود.

امر به «مودّت» اهل بیت (علیهم‌السلام) و «تبرّی» از دشمنانشان

بنابراین مثلاً ما اگر از ناحیه‌ی مقدّس، موظّف به «تولّی» و «مودّت» اهل بیت نبوّت (علیهم‌السلام) و تبرّی از دشمنانشان گردیده‌ایم، در حقیقت تکلیف ما تحصیل معرفت و شناسایی نسبت به اهل بیت (علیهم‌السلام) و دشمنانشان می‌باشد، آن هم از طریق اندیشه و تفکر صحیح در مدارک و اصول معتبره‌ی اسلامی که به دنبال آن قهراً محبّت شدید به خاندان علم و طهارت و نیز تنفّر عمیق از دشمنان و مخالفینشان در دل و جان ما به وجود خواهد آمد. تا آنجا که یگانه دستاویز محکم برای حرکت و عروج به مقام قرب مبدأ اعلا و نیل به جنّت و رضوان خدا را حبّ علی و آل علی (علیهم‌السلام) و برائت از دشمنانشان (لعنة الله علیهم) معتقد گردیده و آن را اساس دین خود قرار خواهیم داد و از صمیم جان رو به آستان اقدسشان خواهیم گفت:

یا سادتی و قادتی اَعْتَابُکُمْ	بَحْفَنَ عَیْنِی لِثَرَاهَا اَلْثَمُ
خِیَالُکُمْ نَضَبٌ لِعَیْنِی اَبَدًا	وَ حُبُّکُمْ فِی خَاطِرِی مُخَيِّمٌ
وَقَفًّا عَلٰی حَدِیثِکُمْ وَ مَدْحِکُمْ	جَعَلْتُ عُمرِی فَاَقْبُلُوهُ وَ اَرْحَمُوْا ^۲

و به طور حتم کسانی که نسبت به آن انوار عرشیّه و حُجَج الهیّه (علیهم‌السلام) کسری در محبّت دارند، در شناخت و معرفت آن بزرگواران کوتاهی کرده‌اند و یا به فطرت انسانی‌شان خلل و آفتی رسیده است و گرنه ممکن نیست یک انسان کامل عیار در عقل و فطرت انسانی، خالی از هرگونه خلل و آفت روحی و اعوجاج روانی، دیده‌ی تحقیق و واقع بینی خود را به سمت آستان اقدس آن مظاهر علم و حکمت ربوبی متوجّه سازد و عالی‌ترین درجات فضایل و کمالات و مکارم اخلاق را در تمام شئون زندگیشان مشاهده نماید و آنگاه ببیند که چگونه در راه دفاع از حریم حق و عدالت و احیای اصول انسانیت تا آخرین

۱- چنانکه قرآن کریم می‌فرماید: «قُلْ لَا اَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبٰی»، (سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۲۳) یعنی: بگو من از شما اجر رسالت جز این نمی‌خواهم که رعایت مودّت درباره‌ی خویشاوندان [اهل بیت] من بنماید.

۲- از شیخ رجب حافظ برسی است، به نقل از سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۱۱.

حد امکان فداکاری و از خود گذشتگی جلو رفته و انواع محن و مصائب را متحمل شده‌اند تا آیین حق را نگه داشته و عالم انسان را به سعادت ابدی رهنمون گردیده‌اند.

آری ممکن نیست یک انسان سلیم العقل، پاک سرشت و با وجدان، این چنین آن مقربان درگاه خدا را متصف به جمیع صفات کمال امکانی بشناسد و مع الوصف دوستان ندارد و تا حد گذشت از جان در راهشان پیش نرود و با دشمنانشان که دشمن سعادت انسان و غارتگران سرمایه‌ی حیات ابدی بشرند، دشمنی نورزد و تبری از آنان را جزء دین و برنامه‌ی حیاتی خود نشناسد. حاشا! ثم حاشا!

خدایا تو شاهد باش که من (این بنده‌ی حقیر و فقیر ناتوان) دوستی محمد و آل محمد ﷺ و دشمنی با دشمنانشان را تنها راه تقرب به سوی تو می‌دانم و توفیق استقامت در این راه را تا آخرین لحظه‌ی حیات از تو می‌خواهم. به حقشان از من بپذیر و ثابتم نگهدار. آمین یا رب العالمین

همچنین محال است انسانی که به حد رشد عقلی رسیده و فطرت انسانی‌اش دگرگون نشده است، از راه تفکر و تحقیق منظم، به فنای دنیا و بقای آخرت پی برده و زندگی محدود آلوده به هزاران محنت دنیا را در جنب حیات بی پایان سراسر بهجت و سرور و لذت اخروی همچون خاک در جنب طلا و بازیچه‌ای در مقابل یک دستگاه مجهز به جمیع جهازات زندگی عاقلانه و انسانی بشناسد و در عین حال «آخرت» را نادیده گرفته و «دنیا» را هدف و مقصد اعلا‌ی از زندگی بداند و تمام مدت عمرش به دنبال آن رفته و خود را به هلاک دائم بیفکند. آری از یک انسان عاقل و رشید، این چنین عمل محال است و مُمتنع.

و اگر افرادی را دیدیم که در عین انسان بودن (به صورت ظاهری) دنیا طلبی را بر آخرت دوستی و یا هواپرستی را بر خداپرستی ترجیح داده‌اند، بدانیم آنان به طور حتم در شناخت ماهیت «دنیا» و «آخرت» و معرفت صحیح آفریدگار عالم و آدم لنگی دارند و هنوز از مرز بهیمیت و بردگی در برابر اهواء نفس و شهوات حیوانی نگذشته‌اند تا با تفکر صحیح و کامل خدا و آخرت را بشناسند و مآلاً به خداپرستی و آخرت طلبی بپردازند.

نکوهش قرآن از دل مردگان آخرت شناس

﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾^۱

تنها ظاهری از زندگی دنیا را می‌دانند و نسبت به آخرت در حال غفلتند.
 ﴿...وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالتَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ﴾^۱

...کافران به تمتع و کامرانی سرگرمند و می‌خورند آنچنان که چهارپایان می‌خورند و آتش جایگاه آنان است.

﴿...وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ﴾ الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ^۲

...وای بر کافران [به خدا و آخرت] از عذابی سخت، آنان که زندگی دنیا را دوست داشته و آن را بر آخرت ترجیح می‌دهند و مردم را از راه خدا باز می‌دارند و به کجروی گراییده و راه کج می‌جویند، آنان در گمراهی دور از حقیقتند.

﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ^۳ لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ^۴

این [خشم الهی و عذاب سخت اخروی که برای کفار است] بدین سبب است که آنان زندگی دنیا را دوست داشته و آن را بر آخرت ترجیح داده‌اند و محققاً خدا به مردم کافر راه [سعادت] نخواهد داد. همینان کسانی هستند که خدا [از باب کیفر دنیاگرایی که داشته‌اند] بر دل و گوش و چشمشان مهر نهاده است [که دیگر نه یارایی درک معارف دارند و نه از شنیدن سخن حق تکانی می‌خورند و نه از دیدن آیات خدا بهره‌ای می‌برند] و اینان همان بی‌خبرانند و به طور مسلم همینان در آخرت زیانکارانند.

﴿إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا﴾^۵

۱- سوره محمد، آیه ۱۲.

۲- سوره ابراهیم، آیات ۳ و ۲.

۳- سوره نحل، آیات ۱۰۷ تا ۱۰۹.

۴- سوره انسان، آیه ۲۷.

به راستی اینان [ناگروندگان دل مرده و غافل] دوست می دارند دنیای زود گذر را [و به تمام توجه رو به آن می آورند] و روزی را [آخرت را] که بس سنگین است و گران [از جهت به وجود آمدن صحنه های هول انگیز دهشتنا] و امی گذارند و رها می کنند [توجهی به آن نمی نمایند].

﴿كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ ۖ وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ﴾؛^۱

﴿بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ۖ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى﴾؛^۲

شما زندگی دنیا را بر می گزینید و حال آنکه آخرت، بهتر و پایدارتر است.

﴿فَأَمَّا مَنْ طَغَى ۖ وَ آثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ۖ فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى﴾؛^۳

پس هر کس که سرکشی کرد و زندگی این دنیا را برگزید [ترجیح بر آخرت داد] محققاً دوزخ، همان دوزخ [نه جای دیگر] جایگاه اوست.

از حیوان انتظاری نیست!

البته آن مردم پست و فرومایه ای که (كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ هَمُّهَا عَافِيَا)^۴ مانند چهارپای به آغل بسته ای که هم و اندیشه ای او علف اوست، سر به گنداب شهوات فرو برده و آنچنان سرگرم پر و خالی کردن شکم و ارضای تمایلات ننگین حیوانی خود می باشند که اصلاً مجال این نمی یابند تا سری بردارند و نفسی بکشند و دیده ای بچرخانند و اندکی در این پهنه ی پر از عجایب خلقت بیندیشند و در این صفحات آینه های بزرگ و کوچک موجودات جهان، نشانی از آن جلال و جمال بی پایان که سراسر هستی را فرا گرفته است مشاهده نمایند. لحظه ای در خود فرو رفته و از خود بپرسند که راستی این زمین زیر پای من چیست و این همه نعمت های فراوان از کجاست؟ این رخشنده گان عالم بالا چه می گویند؟ طلوع و غروب خورشید و ماه یعنی چه؟ آمد و رفت روز و شب با این حساب دقیق و منظم به چه معنی است و خلاصه، این کاروان مُعْظَم هستی از کجا شروع به حرکت کرده است و رو به کجا می رود؟ امیر این قافله و قافله سالار این کاروان کیست؟ من در این میان کی

۱- سوره ی قیامت، آیات ۲۰ و ۲۱.

۲- سوره ی اعلی، آیات ۱۶ و ۱۷.

۳- سوره ی نازعات، آیات ۳۷ تا ۳۹.

۴- نهج البلاغه ی فیض، نامه ی ۴۵، قسمت چهارم.

هستم و چی هستم؟!

ز کجا آمده‌ام آمدنم بهر چه بود به کجا می‌روم آخر نمایی وطنم
ای ننگ و عار و مرگ ذلت بار، بر آن موجود دوپایی باد که اسمش بشر باشد و
انسان، ولی بیش از یک حیوان علفخوار از این غوغا و هیاهوی هستی مطلبی درک نکند،
چنان سر در میان شکم و شهوات پست بهیمی فرو برده و در بند آب و علف باشد که از
این همه نظم عجیب و جمال بدیع مخلوقات جهان و اوضاع حیرت‌انگیز زمین و آسمان،
تکانی در روحش پدید نیاید و ارتعاشی در جانش پیدا نشود. چنان آسوده و آرام بخورند و
بخوابند و بغلطند که گویی در سراسر عالم، محیطی جز محیط آلوده‌ی این دونان و فضایی
جز فضای پر از عار و ننگ این فرومایگان وجود ندارد.

البته از این دسته مردم پست از همه جایی خبر توقّعی نخواهد بود که سخن از تفکر و
تحقیق و معرفت درباره‌ی خدا و دنیا و آخرت به میان آورند تا حبّ خدا و آخرت در
دلشان پیدا شده و زاهد به «دنیا» و «راغب» در آخرت گردند. خیر، این چنین دل روشن و
بیدار که از مواهب عالی‌ی پروردگار عالم است نصیب هر خار و خسی نمی‌شود.
اُذْکُرُواالله کار هر او باش نیست اِرْجِعْی بر پای هر قلّاش نیست
بر سماع راست هر کس چیر نیست لقمه‌ی هر مرغکی انجیر نیست

دعوت قرآن به تفکر

خلاصه آنکه «حبّ» و «بغض» اگرچه از امور قلبیه و خارج از اختیار انسان است، ولی
موضوع «تفکر» و تحصیل «معرفت» که قهراً موجب «محبت» و یا «کراهت» نسبت به چیزی یا
به کسی می‌باشد از امور کسبی بوده و تحت اختیار انسان است و لذا قرآن کریم به‌منظور
ایجاد «حبّ خدا» در دل انسان، به طور مکرّر با بیانات گوناگون، اصول نعمت‌های بی‌شمار
خالق مهربان را از زمین و آسمان و جسم و جان آدمیان، نزول باران و تَکْوُن انواع موادّ
خوراک و پوشاک از جانوران و گیاهان تذکّر می‌دهد تا بشری که فطرتاً دوستدار مُنعم و
سپاسگزار از نعمت بخش است، بعد از شناسایی نعمت و نعمت‌آفرین، دل و جان خود را
کانون حبّ خدا قرار داده و ارزش و بهای انسانی خود را به دست آورد و هم برای اینکه
تحقیقاً علاقه و دلبستگی به جهان دائم و حیات سرمدی «آخرت» در دل انسان پیدا شود، در

اکثر سوره‌های قرآن، موضوع زوال و فناى دنیا و کوچکی و حقارت آن نسبت به حیات جاودان و شکوهمند آخرت با لحنی قاطع و روشن مورد بحث و سخن واقع شده است و در این باب پروردگار حکیم برای تفهیم عامه‌ی مردم مَثَل‌هایی بسیار عالی و دلنشین زده و توضیحاتی داده است تا پیروان قرآن با تأمل در آن امثال از جلوه‌گری‌های فریبنده و همچون سراب این حیات عاریه، مغرور نگردند و بر اثر جهل و غرور بی‌مورد، پشت پا به حیات خالده و خوشبختی جاودان نزنند^۱ و برای تأکید لزوم تأمل و اعتبار از این مَثَل‌ها می‌فرماید:

﴿...وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَاسٍ لِّعَلَّاهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۲

...این مَثَل‌ها را برای مردم می‌زنیم شاید آنان بیندیشند.

یکجا راجع به حقارت و کم‌ارزشی «دنیا» می‌فرماید:

﴿...قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ...﴾^۳... بگو متاع دنیا اندک است...

و جای دیگر راجع به عظمت و ارزشمندی «آخرت» می‌گوید:

﴿سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ...﴾^۴

[بکوشید و] بر یکدیگر سبقت گیرید در تحصیل آمرزش پروردگارتان و

بهشتی که وسعت آن مانند وسعت آسمان و زمین است...

﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ...﴾^۵

بشتابید به سوی آمرزشی از پروردگارتان و بهشتی که وسعت آن [وسعت]

آسمان‌ها و زمین است...

در این دو آیه‌ی کریمه، خداوند حکیم، بشر را به «مسابقه» و «شتاب» برای تحصیل

بهشت آخرت دعوت نموده و ضمناً وسعت بهشت را همانند پهنه‌ی آسمان‌ها و زمین نشان

می‌دهد و از این راه عظمت و ارزش زندگی اخروی را که شایسته‌ی «سبق» و «شتاب» انسان

است به خردمندان واقع بین یادآوری می‌فرماید تا «حقیر» را با «عظیم» مبادله نمایند و نتیجتاً

۱- قسمتی از مَثَل‌های مربوط به دنیا در سوره‌های: یونس آیه‌ی ۲۴ و کهف، آیه‌ی ۴۵ و حدید آیه‌ی ۲۰ آمده است و ما ذیل آیه‌ی

حدید در گذشته توضیحی دادیم.

۲- سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۲۱.

۳- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۷۷.

۴- سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۲۱.

۵- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۳۳.

به خسران غیر قابل جبران مبتلا نگردند. باز هم به بیان دیگری تذکر می دهد:

﴿الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِندَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا﴾^۱

ثروت و فرزندان، زیور زندگی دنیا بند [که موقتاً زندگی گذرا با آنها رونقی می یابد و موجب دلخوشی آدمیان می گردد، ولی به زودی زوال یافته و از بین می رود اما] اعمال صالحه ای که بقاء دارند [و آثار سعادت خیزشان جاودانه است] در نزد پروردگارت از حیث پاداش بهتر و برای امید داشتن و دل بستن، شایسته ترند.

در آیه ی دیگر می فرماید:

﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾^۲

این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازی چیزی نیست و همانا سرای آخرت، زندگی و حیات به معنای واقعی است، اگر می دانستند [در صورت علم پی به حقیقت امر می بردند، ولی بالاسف که جاهلند و نتیجتاً زندگی را از دست داده و عمر خود را به لهو و لعب می گذرانند].

بیان امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) در باب دلربایی بهشت

﴿فَلَوْ رَمَيْتَ بِبَصَرِ قَلْبِكَ نَحْوَ مَا يُوصَفُ لَكَ مِنْهَا لَعَرَفْتَ نَفْسَكَ عَنْ بَدَائِعِ مَا أُخْرِجَ إِلَى الدُّنْيَا مِنْ شَهَوَاتِهَا وَلَذَائِهَا وَزَخَارِفِ مَنَاطِرِهَا... فَلَوْ شَغَلَتْ قَلْبَكَ أَثْيَاهَا الْمُسْتَمِعُ بِالْوُضُولِ إِلَى مَا يَهْجُمُ عَلَيْكَ مِنْ تِلْكَ الْمَنَاطِرِ الْمُؤَنَقَةِ لَزَهَقَتْ نَفْسُكَ شَوْقًا إِلَيْهَا وَتَحَمَّلَتْ مِنْ مَجْلِسِي هَذَا إِلَى مُجَاوَرَةِ أَهْلِ الْقُبُورِ اسْتِعْجَالًا بِهَا جَعَلَنَا اللَّهُ وَإِيَّاكُمْ مِمَّنْ يَسْعَى بِقَلْبِهِ إِلَى مَنَازِلِ الْأَبْرَارِ بِرَحْمَتِهِ﴾^۳

پس اگر به چشم دل، بهشت و اوصاف آن را بنگری، هر آینه روح و نفس تو از

۱- سوره ی کهف، آیه ی ۴۶.

۲- سوره ی عنکبوت، آیه ی ۶۴.

۳- شرح نهج البلاغه ی خوئی، ج ۱۰، خطبه ی ۱۶۴، ص ۶۴، فصل دوم.

دنیا و شهوات و لذات آن اعراض نموده و نسبت به مناظر زیبای آن بی اعتنا گردد و آنچنان منظره‌های دلربا و شگفت‌انگیز بهشتی، دل و قلبت را مجذوب و مفتون خود سازد که از شدت اشتیاق رسیدن به آنها جان از تنت بیرون رود و از غایت شوق و شتاب برای رسیدن به آن نعیم بی پایان، مایل می‌شوی که از همین مجلس من، به همسایگی اهل گورستان بروی [و به انتظار مرگ بنشینی]. خداوند به رحمت خویش ما و شما را از کسانی قرار دهد که از صمیم دل، در راه رسیدن به منازل نیکان در سعی و شتابند.

خاک را با عالم پاک چه نسبت است!

می‌دانیم آنچه که در این عالم ماده و طبیعت، به صورت‌های زیبا و جمال‌های دلربا جلوه گر شده است، تماماً سابقه‌اش «خاک» بوده و لاحق‌ه‌اش نیز خاک خواهد شد. چنانکه خالقشان می‌فرماید:

﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا... وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا﴾^۱

ما آنچه را که بر زمین است [از انواع موجودات] زیور زمین قرار دادیم و ما محققاً آنچه را که بر زمین است تبدیل به خاکی خواهیم نمود که خالی از همه چیز باشد.

پس بیندیشیم، آن دست قدرتی که روی ماده‌ی تیره‌ی «خاک» و «نطفه»ی قذر، این چنین نقش‌های بدیع ایجاد نموده و زیبایی‌ها پدید آورده است که هوش از سر انسان‌ها می‌رباید و عقل‌ها را واله و حیران می‌سازد، اگر آن دست علیم قدیر هم چنانکه خود وعده فرموده است بخواهد در عالم آخرت و سرای جاودان پس از مرگ روی صفحه‌ی دیگر از هستی که سراسر نور است و طهارت است و لطافت، طرحی عجیب بریزد و صورتگری ویژه‌ای بنماید، از حُور و قُصور و اشجار و اثمار و «جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» انصافاً که چقدر زیبا و جالب و دلربا خواهد گردید و بهجت و سرور انسان از نیل به آن جمال‌های بی پایان به چه نوع و گونه‌ای تحقق خواهد یافت؟ اکنون از حدّ تصوّر و درک ما

۱- سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۷ و ۸.

بیرون است.

در این عالم خاک که نمونه‌ی بسیار ناقص و محدودی از زیبایی‌های اعجاب‌انگیز بهشت آخرت در معرض نمایش قرار داده شده است، می‌بینیم مشتی موجودات زیبا نما که از خاک تیره و نطفه‌ی عَفِن (گندیده) جوشیده‌اند و جلوه‌ی موقّتی دارند و پس از چندی باز آن همه زیبایی و جمال را از کف داده و تبدیل به خاک زمین می‌گردند مع الوصف، این چنین غوغا در جهان به وجود آورده‌اند و با جلوه‌گری‌های مُستعار و محدود و موقّت خود، دل‌ها را می‌برند و عقل‌ها را به دیوانگی می‌کشند.

پس آیا در آن عالم که پرده‌ی این زمین و آسمان بر کنار رفته و زیبایی و جمال بدیع «دارالسلام» آخرت تجلّی نماید و جمیل عَلَی الْإِطْلَاق (عَزَّ شَأْنُهُ وَ عَلَا) که با یک جلوه بر صفحه‌ی تیره‌ی خاک این همه نقش‌های حیرت‌زابه وجود آورده و التهاب به دل‌ها افکنده است؛ آنجا جلوه‌ی فوق تصوّر خود را بر صفحه‌ی بی‌نهایت درخشان و سراسر نور و بهاء و صفای «دارالخلود» افکنده و انواع نِعَم و مُلذّات جسمی و روحی بی‌پایان به وجود آورد، آیا چه خواهد شد و چگونه حال فرح و سروری به انسان دست خواهد داد که به فرموده‌ی قرآن:

﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ...﴾^۱

کسی نمی‌داند چه چیزهایی که مابه‌ی روشنی چشم‌هاست برای آنان [شب خیزان به تهجد نهان داشته شده است].

این حقیقت در بیان مولوی به وجهی لطیف و شیرین آمده است آنجا که می‌گوید:

جرعه‌ای چون ریخت ساقی "اَلَسْتُ"	بر سر این شوره خاک زیر دست
جوش کرد آن خاک و ما زان جوششیم	جرعه‌ای دیگر که بس بی‌کوششیم
جرعه‌ای بر ریختی زان خُفَّیّه جام	بر زمین خاک مِّنْ کَاسِ الْکَرَام
جست بر زلف و رخ از جرعه نشان	خاک را شاهان همی‌لیسند از آن
هر کسی پیش کلوخی جامه چاک	کان کلوخ از حسن آمد جرعه ناک
جرعه‌ای بر روی خوبان لطاف	تا چگونه باشد آن راوُوق ^۲ صاف
جرعه خاک آمیز چون معجون کند	مر شما را صاف آن تا چون کند

۱- سوره‌ی سجده، آیه‌ی ۱۷.

۲- یعنی شراب صافی.

چون همی مالی زبان را بر زمین چون شوی چون بینی آن را بی زطین
چونکه وقت مرگ آن جرعه‌ی صفا زین کلوخ تن بمردن شد جدا
آنچه می ماند کنی دفنش تو زود کاین چنین زشتی بدان چون گشته بود
جان چو بی این جیفه بنماید جمال کی توانم گفت لطف آن وصال
حبّذا آن مطبخ پرنوش و قند که سلاطین کاسه لیسان ویند

قرآن حکیم نیز با اشاره‌ای فوق‌العاده لطیف و زیبا و مقایسه‌ای بسیار جالب و شیوا، تمایز بین جلوه‌گری‌های سریع الزوال دنیا و تجلیات اعظم و ابقای «آخرت» را نشان داده است، آنجا که می‌فرماید:

﴿زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْخَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ﴾^۱

حاصل مضمون آنکه جداً مواظب خود بوده و کاملاً بیدار کار خود باشید و بدانید این همه‌ی مُشتهیات و مُلذّات، از زنان و فرزندان و ثروت‌های سرشار از طلا و نقره و اسب‌های ممتاز و چهارپایان و مزارع که در قلوب مردم محبوبیتی پیدا کرده و با زیبایی ناقص و محدود خود در دل‌های آدمیزادگان جا گرفته‌اند. اینها در واقع زیبا نیستند و جمالی ندارند، بلکه «زین للناس» این نازیبايان حقیقی، صورتاً زینتی به خود گرفته و آرایش شده‌اند، از خارج از ذاتشان زینت و زیوری به آنها بسته شده است تا در نظر مردمان، جلوه‌ای کرده و از آنان جلب توجهی بنمایند.

دستگاه حکیمانه‌ی خلقت به‌منظور آزمایش آدمیان به «تزین» و آرایش خاک و «بَنَاتُ الثَّرَابِ» پرداخته و آب و رنگ موقت و مصنوعی به آنها زده است تا سطحی نگران‌ظاهربین از واقع بینان باطن نگر متمایز گردند. همچنان که قیافه‌های زشت و پیرزنان فرتوت، آنحاء و سایل زیور و زینت در جامه و پیکر خود می‌آویزند و چهره و رخسار خویشان را با آب و رنگ فریبده و جالب می‌آرایند که شاید دلی را برابیند و ساده‌لوحی را به دام و کمند سست بنیاد خود در اندازند. اما دیری نمی‌پاید که آن آب و رنگ از چهره و رخسار

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۴.

آن بی‌مایگان زائل می‌گردد و تمام آن دلبرها در اندک مدّت، تهوّع آور می‌شوند و عشق و محبّت‌های سوزان، جای خود را به کراهت و نفرت‌های بی‌پایان می‌دهند. اینجاست که خردمندان دل‌آگاه از ساده لوحان گول و خرف، به خوبی شناخته می‌شوند و هرگز آن دسته‌ی بیداردل، فریب جلوه‌گری‌های این عجوز مکاره‌ی «دنیا» را نمی‌خورند و پیوسته با گرفتن الهام از قرآن حکیم به خود هشدار می‌دهد که الْحَذَرُ الْحَذَرُ، سعادت جاودان را به قیمت ارزان نفروشی! عالم نور و طهارت را با مزبله‌ی گند و عفونت مبادله‌نمایی.

با این موجودات زشت زیانما که اولشان خاک بوده و آخرشان نیز مبدّل به خاک خواهد شد، طوری عشق نورزی که آن جهان پر از زیبایی و جمال بی‌پایان را از دست داده و خود را به هلاک دائم بیفکني!

﴿...ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَاٰبِ﴾؛

اینها [که اشاره شد] بهره‌ی اندک و وسایل زندگی فناپذیر دنیاست و سرانجام نیک و پایان حسن در نزد خداست.

﴿قُلْ اَنْتُمْ خَيْرٌ مِنْ ذٰلِكُمْ لِلَّذِيْنَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرٰى مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ خَالِدِيْنَ فِيْهَا وَاَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللّٰهِ وَاللّٰهُ بَصِيْرٌ بِالْعِبَادِ﴾؛^۱

بگو آیا شما را آگاه گردانم از چیزی که از این [متاع دنیا] بهتر است؟ برای کسانی که تقوا پیشه کرده‌اند [متاع دنیا را در راه تأمین آخرت به کار انداخته‌اند] در نزد پروردگارشان [در سرای دیگر] باغ‌هایی است که نهرها از زیر [درختان] آن می‌گذرد [و آنان] برای همیشه در آن جنّات اقامت گزیده‌اند [و برای آنان] همسرانی است پاکیزه [از هرگونه پلیدی] و خشنودی از [جانب] خدا [نصیب آنهاست] و خدا به [حالات] بندگان، بیناست.

نحوه‌ی نگرش آخرت‌بینان به «دنیا»

آورده‌اند، یکی از پادشاهان بر اثر اشتغال به ملاحی و برخورداری از لذائذ مادی

هیچگاه توجّهی به مطالب مربوط به دین و حقایق پس از مرگ و حیات اخروی نداشت. اما وزیری داشت که علاوه بر دارا بودن صلاحیت تدبیر امور مُلک و حکومت، در امر دین و شناسایی مبدأ و معاد هستی نیز دارای فکر بسیار رَزین و متین بود و نسبت به رجال تقوا و مردان خدا علاقه‌ای وافر داشت و در خُفاء از مجالست با آنان بهره‌های معنوی فراوان می‌برد. ولی در مصاحبت با سلطان، جانب «تقیّه» را رعایت می‌نمود و هرگز در محضر او سخن از دین و مطالب مربوط به آخرت به میان نمی‌آورد و مع الوصف از انحراف و کجروی‌های وی رنج می‌برد و پیوسته مترصد این می‌بود که فرصتی مناسب پیش آید تا با خُزم و احتیاط لازم به ارشاد و هدایت سلطان پردازد.

در یکی از شب‌ها، پادشاه به وزیرش گفت: آیا میل داری امشب با لباس مبدل که شناخته نشویم با هم به گردش در اطراف و گوشه و کنار شهر برویم و از نزدیک از اوضاع و احوال مردم باخبر گردیم؟ وزیر با کمال میل پذیرفت و پس از گذشتن پاسی از شب که چشم‌ها به خواب رفت و آرامش کامل بر همه جا حاکم شد، شاه و وزیر از کاخ مخصوص به خود درآمده و سوار بر مرکب به نقاط مختلف و زوایای دور افتاده‌ای که کمتر پای بزرگان و اکابر بدان جا می‌رسد رفتند و سر زدند و صحنه‌های گوناگون و منظره‌های تلخ و شیرین دیدند.

در یکی از آن گذرگاه‌های بیرون شهر، از دور چشمشان به نور چراغی افتاد، شاه گفت: آنجا برویم، شاید تازه‌ای باشد. تاختند تا به مزبله‌ای رسیدند. در گوشه‌ی مزبله دخمه‌ای دیدند که در آن مردی فقیر خاک‌نشین و همسرش زندگی می‌کنند و در آن وقت شب برای خود تشکیل بزمی داده و محفلی عجیب از عیش و طرب بر پا ساخته‌اند. شاه و وزیر از گوشه‌ای که آنها متوجّه نباشند به تماشا ایستاده و دیدند در آن بیغوله‌ی بسیار کثیف و سیاه و غفن، پاره حصیری افتاده و مردی زشت رو با لباس‌های ژولیده و چرکین روی آن نشسته و بر بالشی که از قطعات کهنه و پوسیده‌ی مزبله جمع‌آوری کرده‌اند، تکیه داده است. کاسه شکسته‌ای سفالین پر از شراب پیش روی وی بر زمین نهاده شده است.

پیره زالی قد کمان که به کمک عصا بر می‌خیزد، دُمبک پاره‌ای به دست گرفته و بر آن می‌نوازد و سرفه کنان شعری می‌خواند و احياناً دُنبه‌ای می‌چرخاند و به اصطلاح رقصی می‌کند. گهگاه آن کاسه‌ی شکسته را بر می‌دارد و از آن لبی تر کرده و با عشوهِ نازی

مخصوص به شوهرش می‌خوراند. آنگاه از شلغم و لبوی زیر خاکستر به دهان او می‌گذارد و یکدیگر را به «حُسن و جمال» بی‌نظیر می‌ستایند و بانگِ نوشانوششان اوجی گرفته و از صدای قهقهه و فریاد شادی آنان موجی در آن فضا پیچیده است.

شاه از دیدن آن مجلس عیش! پر از کثافت و نکبت توأم با آن همه خوشی و مسرت خنده‌اش گرفت و به وزیرش گفت: بیا و تماشا کن؛ اینها هم در عالم خود عیشی دارند و کیفی می‌کنند. عجباً که این نکبت و عفونت را لذّت و عشرت می‌پندارند و به زعم خود در سرور و نشاطی عمیق غوطه می‌خورند که گویی اصلاً بالاتر و بهتر از مجلس و محفل خود، مجلس و محفلی نمی‌شناسند و مافوق لذّت خود لذّتی نمی‌دانند! وزیر که مردی عاقل و موقع‌شناس بود، از این فرصت بسیار بجا برای ارشاد و هدایت شاه استفاده کرد و بعد از سکوت و تأملی حکیمانه و عبرت‌خیز، به سخن درآمد و گفت: آری شهریار! مطلب همین است که می‌فرماید. این بی‌خبران که بویی از محافل عیش بزرگان و شاهان نبرده‌اند و طعم غذاهای آنان نچشیده‌اند، هرگز باورشان نمی‌شود که بالاتر و بهتر از محفل پرنکبت اینان محفلی باشد و مطبوع‌تر و لذّت‌بخش‌تر از شلغم و لبوی زیر خاکسترشان غذا و طعامی به عمل آید!

حال، اَیُّهَا الْمَلِکُ من می‌ترسم مجالس عیش و محافل عشرت ما و قصرهای رفیع و کاخ‌های مجلّل و انواع غذاهای رنگارنگ و تمام آنچه که داریم از جاه و جلال و جبروت ما نیز در نظر آن دسته‌ای که ره به ملکوت عالم برده‌اند و با جمال و جلّالی بی‌نهایت اعظم و اعلا مأنوس گشته‌اند، مانند همین مجلس مزبله‌نشینان، مُضحک و پست و حقیر بیاید! آنها هم به محافل عیش ما و قصر و کاخ ما بخندند، همچنان که شما به دَخمه‌ی پر از گند و کثافت اینها می‌خندید!

شاه از این تنبیه به موقع تکانی خورد و با قیافه‌ی جدّی پرسید آیا مگر در عالم کسانی هستند که به چیزی رسیده باشند و ما به آن نرسیده باشیم؟ زندگی عالی‌تری به دست آورده باشند که ما آن را به دست نیاورده باشیم؟ وزیر گفت: آری پادشاه! هستند عالی‌همتانی که تمام این زندگی مرفّه پر تجلّل ما را بازپچه‌ی کودکانه‌ای می‌دانند و ابداً دست به سوی آن دراز نمی‌کنند و چشم به سوی آن نمی‌دوزند! آنان پرورش یافتگان در مکتب «وحی» پیامبران خداوند که از دریچه‌ی عقل مُصَفّی از تیرگی‌های شهوات بهیمی و از دیدگاه قلب

اوج گرفته‌ی از زندگی حیوانی، چشم به جهانی گشوده و عالمی دیده‌اند که یک پارچه نور است و سرور است و بهجت؛ حیاتی که مرگ به دنبالش نمی‌باشد، صحتی که مرض به سراغش نمی‌آید، جوانیی که پیری تهدیدش نمی‌کند، سلطنتی که هرگز زوال نمی‌پذیرد.

﴿هُم وَ أَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكُونُونَ﴾ لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَ لَهُمْ مَا يَدْعُونَ^۱؛

آنان و همسرانشان در سایه‌هایی [روح‌بخش] بر تخت‌های [عزت] تکیه داده‌اند. برای آنان در بهشت، انواع میوه و هرچه که آرزو کنند و میل به آن در دلشان پیدا شود موجود است.

بدیهی است آنها که عالمی چنان با آن همه زیبایی و جمال بی پایان دیده‌اند، کی گوشه‌ی چشم رغبتی به این جهان خاک پر از هزاران نکبت و محنت می‌افکنند؟

هر کسی کو طالب دیدار شد این خوشی‌ها پیش او مردار شد

همین نصیحت بجای، ملک را به تفکر در امر آخرت واداشت و راه سعادت به رویش گشود.^۲

لزوم تفکر در شناسایی «آخرت»

همین که آدمی در این جهان به خود آمد و خود را دید که دارای عقل و شعوری است و به اقتضای همان عقل و شعورش نیک و بدی را می‌فهمد و سود و زیانی می‌شناسد و هم در جِلَّت و فطرت خود طوری است که از هر چه زیان‌آور است می‌گریزد و هر چه سودبخش است می‌گراید. از طرفی هم به گوشش خورد که سخن از ادیان و مذاهب به میان است، جوامع و امت‌های بسیاری تحت تأثیر مکتب‌های خاصی به نام شرایع آسمانی واقع شده‌اند که عقاید و افکار ویژه‌ای به جهان عرضه می‌دارند و هم اجمالاً پی برد که به وجود آورندگان و پاسداران این مکتب‌ها هم مردانی بزرگ و رجالی ممتاز از خردمندان و حکمای بشری (حداقل در نظر گروندگان به آن مکاتب) بوده‌اند و می‌باشند و آن بزرگان که عقل و درایت و حکمتشان (صرف نظر از مقام نبوتشان) مورد تصدیق جامعه‌های مختلف انسان‌هاست، همه بالاتفاق این ندا را در عالم سر داده و این بانگ را به گوش

۱- سوره‌ی یس، آیات ۵۶ و ۵۷.

۲- اقتباس از قصه‌ی بلوهر و یوزاسف به نقل صدوق (ره) در کمال الدین، ص ۶۰۴ و ۶۰۵.

جهانیان رسانده‌اند که:

به هوش باشید ای خردمندان که جهان هستی به همین مرحله‌ی از زندگی که نامش «دنیا» و تا حدّ مرگ و انحلال ترکیب «بدن» نمایشگر حیات انسان است، پایان نمی‌یابد و انجام نمی‌پذیرد. در پی این مرحله، مرحله‌های دیگری در پیش است و پس از این حیات موقت، در عالم دیگر حیات همیشگی و زندگی جاودانه‌ای در کار است که سعادت و شقاوت شما انسان‌ها در آن جهان، محصول اعمال و افکار نیک و بد شما در این جهان خواهد بود. اینجا محلّ کشت است و آنجا محلّ درو! اینک کاملاً بیدار و هشیار اعمال این جایی خود باشید تا آنجا به شقاء دائم مبتلا نگردید. آری، انسان که اجمالاً به این معنی پی برد و این ندا به گوشش رسید به طور قطع از نظر عقل دوراندیش و فطرت حاکم به «وجوب دفع ضرر» که در نهادش هست (هر چند آن ضرر در حدّ احتمال باشد و مخصوصاً که آن ضرر محتمل، فوق‌العاده بزرگ و خطیر باشد) ترسی از شنیدن این ندا بر اساس منطق عقل و خرد در دلش پیدا می‌شود و طبعاً خود را موظّف به تحقیق و تفکر در شناسایی امر «آخرت» که از مسلمّات در مکتب پیامبران است می‌داند تا راه تَخَلُّصی از آن زیان عظیم (اگر چه زیان احتمالی باشد) به روی عقل و فطرت و وجدان خود بگشاید.

زیرا در این حقیقت تردیدی نیست که انسان از نظر زندگی مادّی در دنیا درست همانند گیاهی است که بر اثر ریزش باران بهار از زمین می‌روید؛ در ابتدای امر سبز و خرم است و شادابی و بالندگی جالب و گیرا دارد، ولی چندی نمی‌گذرد که رو به زردی نهاده و خشک می‌شود و تندباد فصل خزان، پیکرش را در هم شکسته و ریزریش می‌نماید و سپس ذرات از هم پاشیده‌اش را در فضا پراکنده می‌سازد.^۱

این، یک سرنوشت مسلم و قطعی است که انسان، چه بخواهد و چه نخواهد، بپسندد یا نپسندد، درباره‌اش بیندیشد یا عمداً خود را به بی‌عاری زده و اصلاً نیندیشد، به هر حال، این سرنوشت قطعی و مسلم، روی جریان طبیعی عالم در سر راه انسان قرار گرفته و حتماً بر سرش خواهد تاخت.

حال، اگر راستی بناست که انسان در نظریّه‌ها و داوری‌های خود درباره‌ی حیات و

۱- این مثل از آیه‌ی ۴۵ سوره‌ی کهف اقتباس شده است: «وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلٌ اَلْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ اُنْزَلْنَا مِنْ السَّمَاءِ فَاسْتَخْلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْاَرْضِ فَاَصْبَحَ هَبِیْماً تَذْرُوهُ الرِّیّاحُ...».

تطوّرات حیاتش بر اساس واقع‌بینی و حقیقت‌شناسی فکری کرده و سخنی بگوید، نه روی خیال‌بافی‌های شاعرانه و عبارت پردازی‌های پوچ و بی مغز و خالی از حقیقت و هم اگر جداً نیل به سعادت در سایه‌ی درک واقعیت‌های هستی و سپس منطبق ساختن اعمال و برنامه‌های زندگی با آن واقعیت‌ها است، نه سرگرم کردن خود با تصوّرات واهی و آرزوهای سست و بی پایه و دور از منطق عقل و علم.

اگر راستی مطلب این است، پس انسان چاره‌ای ندارد جز اینکه دائماً باید این حقیقت، غیر قابل انکار (رو به فنا رفتن زندگی دنیوی اش) را نصب العین خود قرار داده و درباره‌ی آن پیوسته بیندیشد که: آیا من همین بدنم یا حقیقت دیگری غیر این بدن می‌باشم و اگر روزی پیکر من بر وفق جریان طبیعی عالم، بسان همان گیاه‌ها و گل‌های چمن، رو به زردی و خشکی رفت و تندباد حوادث آن را در هم شکست و هر ذره‌ای از ذراتش در این فضا به جایی رفت، آیا من در آن موقع باقی هستم یا با فنای بدن نابود خواهم گشت و اگر باقی هستم در کجا هستم و چه وضعی و چه حالی دارم، با چه کسان و با چه جریاناتی مواجه خواهم بود و با من چه خواهد شد و الآن از چه راهی باید بروم و چه کاری باید انجام بدهم تا این نگرانی نسبت به آینده‌ی حیات از چهره‌ی جانم برطرف گردد و آرامش و اطمینان خاطر در وجود من پدید آید؟

آری، انسان سلیمُ العقل و منوّرالفکر، آن انسانی است که با اهتمامی شدید، سر به گریبان فکر و تأمل فرو برده و جداً در پرتو نور عقل و خرد در عقاید و افکاری که بزرگان جهان در این باب عرضه کرده‌اند بیندیشد تا راهی به سوی آینده‌ی خویش به روی خود گشوده و از جریانات بعد از مرگ خود خبری گیرد.

نه «دنیا» بیهوده و نه «حبّ» دنیا، مطلقاً مذموم

مطلبی که در این فصل از سخن نیاز به توضیح بیشتری دارد این مطلب است که آیا مقصود از «دنیا» و «حبّ دنیا» که از نظر قرآن حکیم مورد ذمّ و نکوهش واقع شده است کدام است؟

ما می‌دانیم آنچه که در زندگی کنونی خود (دنیا) مشاهده می‌کنیم از زمین و آسمان، نور و آب و هوا، انواع نبات و حیوان، خوردنی‌ها و پوشیدنی‌ها، مسکن و مرکب، زنان و

فرزندان و دیگر موجودات از هر قبیل که هست، کلاً مخلوق پروردگار حکیم می‌باشند. پروردگاری که خودش می‌فرماید:

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ...﴾^۱

نیافریدیم آسمان‌ها و زمین را و آنچه را که در بین آنهاست مگر به حق [مصلحت و فایده‌ای حکیمانه از خلقت هر موجود در نظر گرفته‌ایم]...

و نیز می‌فرماید:

﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ...﴾^۲

[خدا] آن کسی است که هر چیزی را که آفریده، زیبايش آفریده است [آفرینش هر موجودی را بر اساس حکمت و غایت نگری قرار داده است]...

بنابراین، در جهان صُنع خدا موجود نازیبا و غلط که وجودش باطل و عاری از فایده و خالی از مصلحت باشد آفریده نشده است. همه چیز در حدّ خود در نظام کلی این عالم، موجودی است صحیح و به جا.

﴿...مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَوتٍ فَإِذْ جَاءَ الْبَصَرُ هَلْ تَرَىٰ مِن فُتُورٍ﴾^۳

...در آفرینش رحمان، تفاوتی [از حیث رعایت غایت و مصلحت] نمی‌بینی! پس چشم باز گردان و [در همه جا با دقت] بنگر که آیا هیچ عیب و نقصی و اعوجاج و اختلالی [در سراسر خلق جهان] می‌بینی؟

اساساً بدینی نسبت به مخلوقات از نظر اصل اولی اسلام (اعتقاد به توحید در ذات و صفات و افعال) طرز تفکری ناصواب و دور از بینش حق قرآن بوده و احیاناً مستلزم کفر و ثنویت^۴ (دو مبدأگرایی) می‌باشد و هم می‌دانیم محبت و گرایش انسان نسبت به موجودات جهان از دو نظر، لازم بلکه طبیعی است:

۱- از آن نظر که وجود عموم مخلوقات و صفاتشان، آیت علم و قدرت و حکمت و نشانه‌ی تدبیر و ربوبیت پروردگار حکیم است و تفکر در شئون مختلف آنها آدمی را با

۱- سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۸۵.

۲- سوره‌ی سجده، آیه‌ی ۷.

۳- سوره‌ی ملک، آیه‌ی ۳.

۴- اعتقاد به دو مبدأ در عالم هستی: یکی مبدأ خیرات (یزدان) و دیگری مبدأ شرور (اهریمن) که شرک در خالقیت است و منافات با «توحید افعالی» دارد و ملاً مستلزم شرک در ذات نیز می‌باشد.

خدای علیم و قدیر آشناتر و مأنوس تر می سازد و لذا بسیار لازم است که انسان این آیات الهیه را از آن نظر که «آیت» خدا هستند دوست بدارد و آنها را مورد تدقیق و مطالعات توحیدی خویش قرار بدهد و لذا قرآن نیز از این جهت، ترغیب به توجّه داشتن به مخلوقات جهان نموده است و می فرماید:

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاجْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾^۱

به راستی در آفرینش آسمان ها و زمین و آمد و رفت شب و روز و کشتی هایی که در دریا به سود مردم در حرکتند و آبی که خدا از آسمان نازل کرده و با آن زمین را پس از مرگش زنده کرده است و جنبندگانی که در آن پراکنده ساخته است و [همچنین] در گردانیدن بادها [به جهات و مسیرهای گوناگون با تطوّرات مختلف] و ابرهایی که مسخّر بین آسمان و زمین است [مطیع و مُنقاد و معلق تا به چه سو رانده شود و کدام قطعه‌ی از زمین را سیراب گرداند، در تمام اینها] نشانه‌هایی است [از وجود مدبّری علیم و حکیم] برای مردمی که به دیده‌ی عقل [در این همه آیات روشن] بنگرند و در آنها بیندیشند.

۲- از آن جهت که این همه اشیاء زمینی و آسمانی مورد احتیاج انسان می باشند و باید در شئون مختلف زندگی به وسیله‌ی آنها رفع حاجت نموده و آسایش جسمی و روحی خود را تأمین کند (به تحقیقی که از غزالی در این زمینه گذشت عطف توجّهی گردد). و طبیعی است که نیاز و حاجت، تولید محبّت کرده و آدمی را دوستدار شیء مورد احتیاجش می سازد و چون ریشه‌ی این نیاز و دل بستگی به شیء مورد نیاز از جانب خدا در فطرت انسان نهاده شده است، طبعاً حکیمانه و دارای غایت و مصلحت می باشد و لاجرم باید در سلسله‌ی نظام احسن خلقت تحقّق خارجی پیدا کند. به همین جهت در منطق قرآن نیز این محبّت و علاقه‌ی به اشیاء مورد نیاز و بهره‌برداری از آنها در حدّ مشروع، امضاء شده

و رغبت و تمایل انسانی به آنچه که مورد حاجت در زندگی یا حتی مایه‌ی زینت و آرایش اوست تصویب گردیده است، چنانکه می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا...﴾^۱

ای مردم بخورید از آنچه که در زمین، حلال [از جانب خدا] و دلپسند [برای شما] است...

﴿يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ وَرِيشًا...﴾^۲

ای فرزندان آدم بر شما نازل کردیم [آفریدیم] لباسی که هم عورات شما را بپوشاند و هم زینت شما گردد...

﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ...﴾^۳

بگو [ای پیامبر] چه کسی حرام کرده است زینتی را که خداوند برای بندگانش ظاهر ساخته است و [همچنین] رزق‌های مطبوع و دلپسند را [از خوردنی‌ها و پوشیدنی‌ها و همسران و مساکن و مرکب‌ها که آفریده است تا مورد استفاده و استمتاع بندگان قرار گیرد]...

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً...﴾^۴

از جمله نشانه‌های [حکمت] حق این است که از جنس خود شما همسرانی برای شما آفرید که در کنار آنها آرامش بیابید و میان شما الفت و مهربانی قرار داد...
﴿أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً...﴾^۵

آیا ندیدید که خدا آنچه را که در آسمان‌ها و زمین است برای شما مستخر کرده و نعمت‌های ظاهری و باطنی خود را بر شما وافر و کامل گردانیده است...

پس نتیجه این شد که نه مخلوقات جهان در حد ذات خود بیهوده و لغو و باطلند و نه

۱-سوره بقره، آیه ۱۶۸.

۲-سوره اعراف، آیه ۲۶.

۳-همان، آیه ۳۲.

۴-سوره روم، آیه ۲۱.

۵-سوره لقمان، آیه ۲۰.

رغبت و محبت انسان نسبت به این موجودات از نظر شناخت آثار و خواصشان، یا بهره‌برداری از آن‌ها منافعشان، مبعوض و ممنوع است، بلکه به حکم طبع و عقل و شرع، هم وجودشان دارای حکمت و مصلحت است و هم تمایل و رغبت انسان به تحصیل و برخورداری از آنها ممدوح و مجاز می‌باشد.

دنیای مذموم از نظر قرآن

آنچه که در مکتب آسمانی قرآن مورد ذمّ و نکوهش بسیار شدید قرار گرفته و آیین مقدّس اسلام مبارزه‌ای تند و عمیق و دامنه‌دار و آشتی‌ناپذیر با آن آغاز نموده است و در همه جا و در همه حال با شدّتی تمام به مبارزه‌اش ادامه داده و می‌دهد، موضوع هدف قرار دادن «دنیا» و حبّ استقلالی آن است. معنای هدف بودن «دنیا» و «حبّ استقلالی» آن این است که انسان دنیا را محلّ اصلی خود دانسته و زندگی این جهانی را آخرین مرحله‌ی هستی و دوران نهایی حیات خود پندارد و همین وسایل و اشیایی را که در دنیا هست و وسیله‌ی نیل به لذّات و خوشی‌ها و کامیابی‌های موقتّ دنیوی است، تنها به دست آوردن همین‌ها را لازم و کافی در تأمین سعادت مطلوب و خوشبختی جاودان خود بشناسد؛ چنان که قرآن مجید می‌فرماید:

﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾^۱

گفتند [کافران] نیست زندگی جز زندگی دنیای ما. مرگ و حیات ما فقط در دنیاست و نمی‌میراند ما را مگر روزگار. اینان در این باب علمی ندارند و جز بر اساس پندار و گمان سخن نمی‌گویند.

طبیعی است که چنین آدم با چنان پنداری، جز همین زندگی دنیا و لذّات و خوشی‌های دنیا، هدف و محبوب دیگری نخواهد داشت و تمام همّش منحصرّاً مصروف سود و زیان همین جهان فناپذیر خواهد گردید و این همان نظر استقلالی به دنیا داشتن و دنیا را هدف اصلی قرار دادن است که به دنبال خود طغیان و عصیان‌های فسادانگیز و بیدادگری‌های بشرسوز فراوان به بار می‌آورد.

۱- سوره‌ی جائیه، آیه‌ی ۲۴.

دسته‌ی زورمندان، دست به کوبیدن ضعیفان و پایمال نمودن حقوق بینوایان می‌زنند و آزمندان بشری به غارتگری می‌پردازند و در این صورت است که جامعه‌ی انسان مبدل به انبوه درندگان و بهائم می‌گردد، در همه جا مظاهر ظلم و اجحاف و تعدی نمایان گشته و دزدی و بیرحمی و بی‌عفتی و به طور کلی تجاوز از مرز مقررات و قانون شکنی برملا می‌شود، نه جان و مال مردم محترم و نه عرض و ناموس مردم در امان می‌ماند.

اینجاست که انسان به خاطر دنیا شرف و ارزش انسانی خود را از دست داده و از حیوان نیز رسواتر و ننگین‌تر می‌گردد و در این صورت دنیا بن‌بستی می‌شود در سر راه انسان که او را به رکود و توقف و امی دارد، بلکه راهزن خطرناکی گشته و آدمی را به زنجیر اسارت و بردگی کشیده و عاقبت تباه و نابودش می‌گرداند و چه به جا فرموده‌اند:

(حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ)؛^۱ دوستی دنیا منشأ هرگونه گناهی است.

«حُب دنیا» نیروی درک را فلج می‌کند

از امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام منقول است که فرمود:

(حُبُّ الدُّنْيَا يُفْسِدُ الْعَقْلَ وَ يُصِمُّ الْقَلْبَ عَنْ سَمَاعِ الْحِكْمَةِ وَ يُوجِبُ أَلِيمَ الْعِقَابِ)؛^۲

دوستی دنیا عقل را فاسد می‌کند و [گوش] دل را از شنیدن حکمت [سخن حق] کرمی سازد و [سرانجام] موجب عذاب دردناک می‌گردد.

از آنجا که حُب شدید و علاقه‌ی مُفرط به چیزی عیب‌های آن را می‌پوشاند تا حدی که گویی انسان مُحِب، از درک معایب و نقایص محبوب عاجز می‌گردد، بلکه احیاناً تمام زشتی‌های او در نظرش زیبا و دلپسند می‌آید. اینجا هم محب دنیا از شدت عشق و علاقه‌ی به آن از درک معایب و نقایص بسیار روشنش که عبارت از زوال و فنای حتمی و محفوف بودنش به بلیات و مصائب و آمیختگی لذاتش به انواع رنج و تعب می‌باشد، عاجز و ناتوان گشته و آن را همیشه باقی و بی‌رنج و بلا و سراسر نوش و بی‌نیش می‌پندارد و لذا عمری با حرص و ولع تمام به دنبالش می‌دود و عاقبت خود را به هلاک دائم می‌افکند. این است

۱- مجموعه‌ی وزام، ج ۱، ص ۱۲۸، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و غررالحکم، فصل ۲۸، از امیرالمؤمنین علیه السلام.

۲- غررالحکم، فصل ۲۸.

معنای فساد عقل و کر شدن گوش قلب آدم دنیا دوست و هم اینانند که به فرموده‌ی قرآن حکیم می‌گویند:

﴿...قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَ فِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَ مِنْ بَيْنِنَا وَ بَيْنِكَ حِجَابٌ فَأَعْمَلْ إِنَّنَا عَامِلُونَ﴾^۱

دل‌های ما نسبت به آنچه که ما را به سوی آن می‌خوانی [ایمان به خدا و آخرت] در پوششی است [گفته‌های تو را درک نمی‌کنیم] و در گوش‌های ما سنگینی مخصوصی است [سخنان تو را نمی‌شنویم] و بین ما و تو پرده و حائل است [مسیرمان از هم جدا است] تو کار [خود] کن و ما هم به کار [خود] مشغولیم.

امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) اشاره به سرّ این مطلب نموده و می‌فرماید:

(وَ كَذَلِكَ مَنْ عَظُمَتِ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ وَ كَبُرَ مَوْقِعُهَا مِنْ قَلْبِهِ آثَرَهَا عَلَى اللَّهِ تَعَالَى فَانْقَطَعَ إِلَيْهَا وَ صَارَ عَبْدًا لَهَا)؛^۲

همچنین است، کسی که دنیا در نظرش مهم و با عظمت آمده و موقعیت آن در دلش بزرگ شده است [تحصیل متاع] آن را بر [جلب رضای] خدا ترجیح می‌دهد؛ یکباره رو بدان آورده [و از خدا جدا می‌شود] و بنده و فرمانبردار دنیا [و صاحبان زر و زور] می‌گردد.

ما امروز از این دسته مردم دل مرده و چشم و گوش بسته فراوان می‌بینیم که جداً محبت دنیا در اعماق جانشان نفوذ و رسوخ پیدا کرده و چشم و گوش عقلشان را کور و کر ساخته است؛ همچون شراب شکرآوری که عقل از کف آدم می‌گیرد و نیروی تشخیص را فلج می‌سازد، دنیا در روح اکثریت مردم روز این چنین اثری گذارده و اختلال در مشاعر و ادراکاتشان به وجود آورده است که به‌راستی از تشخیص سود و زیان روحی خود درمانده‌اند. به فرموده‌ی امام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام):

(قَدْ خَرَقَتِ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ وَ أَمَاتَتِ الدُّنْيَا قَلْبَهُ وَ وَلَّهَتْ عَلَيْهَا نَفْسَهُ فَهُوَ عَبْدٌ لَهَا وَ لِمَنْ فِي يَدِهِ شَيْءٌ مِنْهَا حَيْثُمَا زَالَتْ إِلَيْهَا وَ حَيْثُمَا أَقْبَلَتْ

۱- سوره‌ی فصلت، آیه‌ی ۵.

۲- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۵۹، قسمت دوم.

أَقْبَلَ عَلَيْهَا لَا يَنْزَجِرُ مِنَ اللَّهِ بِرَاجِرٍ وَلَا يَتَّعِظُ مِنْهُ بِوَاعِظٍ؛^۱

شهوأت [و خواهش های نفس حیوانی] عقل او را دریده و دنیا دلش را میرانده و شیفته ی خود گردانیده است. اینک او بنده ی دنیا و بنده ی هر کسی است که چیزی از دنیا را در دست دارد. به هر سو که دنیا چرخید او می چرخد و به هر جا که دنیا رو آورد او رو می آورد. نه با نَهی نَهی کننده ای که از جانب حق است بر می گردد و نه پند پند دهنده ای را که از سوی خداست می پذیرد. جدا باید به خدا پناه برد از اینکه چشم انسان برای دیدن هر منظره ی آلوده و خواندن هر مقاله ی شهوتزا کاملاً باز باشد و بینا. اما از دیدن صحنه های عبرت انگیز و خواندن مقالات پند آمیز، بسته باشد و نابینا. گوش انسان برای شنیدن آوای شیطان و عَرَبده های مستانه ی شیطان صفتان از مرد و زن، تیز باشد و شنوا. اما از شنیدن بانگ انذار راهنمایان به سوی حق و پند و اندرز حکیمان، کر باشد و ناشنوا.

چشم باز و گوش باز و این عَمی	حیرتم از چشم بندِی خدا
پیششان بردم بسی جامِ رحیق	سنگ شد آتش به پیش این فریق
دسته ی گل بستم و بردم به پیش	هر گلی چون خار گشت و نوش نیش
از گزافه چون شدند این قوم لنگ	فخر را دادند و بخریدند ننگ

اوضاع غم انگیز زمان از نگاه امام علی علیه السلام

بیان دیگری است از امام العارفین امیرالمؤمنین علی علیه السلام که می فرماید:

(وَقَدْ أَصْبَحْتُمْ فِي زَمَنٍ لَا يَزْدَادُ الْخَيْرُ فِيهِ إِلَّا إِذْبَارًا وَالشَّرُّ فِيهِ إِلَّا إِقْبَالًا وَالشَّيْطَانُ فِي هَلَاكِ النَّاسِ إِلَّا طَمَعًا فَهَذَا أَوَانٌ قَوِيَتْ عُذَّتُهُ وَ عَمَّتْ مَكِيدَتُهُ وَ أَمَكَّتْ فَرِيسَتُهُ إِضْرِبْ بِطَرْفِكَ حَيْثُ شِئْتَ مِنَ النَّاسِ فَهَلْ تُبْصِرُ إِلَّا فَقِيرًا يَكَابِدُ فَقْرًا أَوْ غَنِيًّا بَدَلَ نِعْمَةِ اللَّهِ كُفْرًا أَوْ بَخِيلًا اتَّخَذَ الْبُخْلَ بِحَقِّ اللَّهِ وَقَرَأَ أَوْ مُتَمَرِّدًا كَانَ بِأَذْنِهِ عَنْ سَمْعِ الْمَوَاعِظِ وَقَرَأَ، أَيْنَ أَخْيَارُكُمْ وَ صَلَحَاؤُكُمْ وَ أَحْرَارُكُمْ وَ سُمَحَاؤُكُمْ وَ أَيْنَ الْمُتَوَرَّعُونَ فِي

مَكَا سِبْهَم^۱

به راستی که شما در زمانی واقع شده اید که نیکی و خیر پیوسته پس می رود و شرّ و بدی رو می آورد، شیطان پیوسته در هلاک نمودن مردم طمعش بیشتر می شود. پس اکنون زمانی است که وسایل کار و تجهیزات [اغواء و اضلال] شیطان نیرو گرفته و مکر و حيله اش به همه جا دامن گسترده و شکارش تسلیم شده [و زیر پنجه اش افتاده] است. به هر جا که خواهی چشم خود را بچرخان [دیده به هر جانب بیفکن] زندگی مردم را تماشا کن. آیا جز این است که یا نیازمندی می بینی که با فقر خود دست به گریبان است [و راضی به قضای خدا هم نمی باشد] و یا توانگری که کفران نعمت نموده [و با تَمَرّد از ادای حقّ خدا و خلق، از عهده ی شکر آن بر نمی آید] یا بخیلی که [مساک حقّ خدا را و سیله ی ثروت اندوزی قرار داده است یا مُتَمَرّد گردنکشی که گوشش از شنیدن اندرز و مواعظ سنگین است] اعتنایی به نصیحت ناصح مُشفق نمی نماید]. کجایند نیکان و شایستگان شما؟ کجایند آزاد مردان و جوان مردان شما؟ کجایند پارسایان در کسب و کار و پاکان در کردارشان؟

نگارنده گوید: حقّاً ما در عصری زندگی می کنیم که عصر «مادیّت» محض است و با مردمی دمخور گشته ایم که جز «پول» ابداً برای چیزی ارزش نمی فهمند و کاری جز برای پول انجام نمی دهند. در نظر بشر قرن بیستم مسائل مربوط به معنویات و سیر و سلوک روحی انسان به سوی خدا و تحصیل کمالات و مکارم اخلاق و سرانجام بحث حیات پس از مرگ و بهشت و جهنّم مسائلی نیست که شایسته ی شأن انسان تکامل یافته!! و روشنفکر و متمدّن باشد!

بحث در این مطالب (به زعم آنان) مناسب با طرز تفکر جمعی خاصّ و طبقه ای مخصوص به نام «فلاسفه» و «روحانیون» است که مُنْعَزَل و کناره گیر از صحنه ی فعالیت در زندگی هستند!

آری همانان باید در گوشه ای بنشینند و برای خود ببندیشند و برای خود چیز بنویسند

۱- نهج البلاغه ی فیض، خطبه ی ۱۲۹.

و با تخیلات خود دلخوش باشند و گرنه انسان فهمیده و دراک که مرد میدان زندگی است، جز به مسائل مربوط به «ماده» و «مادیت» و رونق دادن به زندگی ماشینی و طرح نقشه برای ثروت اندوزی و ساختن انواع سلاح‌های مخرب برای انسان‌کشی و مسابقه در تشکیل مراکز فساد و ایجاد وسایل بدآموزی و جنایت انگیز برای به دست آوردن ثروت و پول، آری انسان متمدن امروز جز به این مسائل به چیز دیگر نمی‌اندیشد و جز در این راه که راه ثروت‌اندوزی و پول است قدمی بر نمی‌دارد و غیر این جهان که جهان مادی است، جهان دیگری نمی‌شناسد و به فرموده‌ی قرآن حکیم: ﴿ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ...﴾؛^۱ این، منتهای علم و دانش مردم دنیابین است که بیش از این، چشم کم فروغ فکرشان، جایی را نمی‌بیند و چیزی را نمی‌فهمد و عجیب آنکه این جهالت و نادانی را به عنوان عالی‌ترین مرتبه‌ی علم و دانش انسانی! قلمداد کرده و این تهی مغزی مُضحک را به نام روشنفکری نهایی در عصر تجدد! قالب می‌زنند و به همین نفهمی ننگین خود می‌نازند و به جهل رسوای خود می‌بالند.

اُف بر این انسان نماهای حیوان صفت!

امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام با بیانی که اشعار به تعجب از سفاهت این دسته‌ی انسان‌نماهای حیوان صفت دارد، در ذم و نکوهش آنان می‌فرماید:

(سُبْحَانَكَ خَالِقًا وَمَعْبُودًا بِحُسْنِ بَلَائِكَ عِنْدَ خَلْقِكَ خَلَقْتَ دَارًا وَ
جَعَلْتَ فِيهَا مَأْدُبَةً مَشْرَبًا وَمَطْعَمًا وَازْوَاجًا وَخَدَمًا وَقُصُورًا وَأَنْهَارًا وَ
زُرُوعًا وَثِمَارًا ثُمَّ أَرْسَلْتَ دَاعِيًا يَدْعُو إِلَيْهَا فَلَا الدَّاعِيَ أَجَابُوا وَلَا فِيهَا
رَغَبٌ إِلَيْهِ رَغِبُوا وَلَا إِلَيَّ مَا شِئْتَ إِلَيْهِ اشْتَقُوا أَقْبَلُوا عَلَيَّ جِيفَةً قَدِ
افْتَضَحُوا بِأَكْلِهَا وَاصْطَلَحُوا عَلَيَّ حُبَّهَا وَمَنْ عَشِقَ شَيْئًا أَعَشَى بَصَرَهُ وَ
أَمْرَضَ قَلْبَهُ فَهُوَ يَنْظُرُ بَعَيْنٍ غَيْرِ صَاحِحَةٍ وَ يَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ...)^۲

تو را ای خالق و معبود از هر عیب و نقصی منزهت می‌دانم. برای حُسن امتحان و آزمایش بندگانت در عالم خلق خود، سرایی ساختی [بهشت آخرت] و در آن خوان ضیافت [سفره‌ی پذیرایی از میهمانان] گستردی [مشمول بر انواع]

۱- سوره‌ی نجم، آیه‌ی ۳۰.

۲- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۰۸، قسمت سوم.

آشامیدنی و خوردنی، زنان و خدمتکاران، قصرها و نهرها، زراعت‌ها و میوه‌ها. بعد از آن دعوت کننده‌ای [رسول خود] را فرستادی که مردم را به سوی آن بخواند. پس [این مردم نادان] نه اجابت دعوت کننده را نمودند و نه در آنچه که ترغیبشان فرمودی راغب شدند و نه هم بدانچه که تشویقشان نمودی شائق گردیدند [بلکه] رو به مرداری آوردند [دنیا] که حقاً به خوردن آن رسوا شدند و با هم به دوستداری آن متفق گشتند [همه با هم به سوی جیفه‌ی دنیا شتافتند، گویی که در امر دنیا طلبی و مردار خواری با یکدیگر پیمان برادری بستند] و هر که عاشق چیزی شود [عشق به آن] چشمش را کور و دلش را بیمار گرداند [به طوری که عیب آن را ندیده و زشتی‌اش را زیبا پندارد] پس او [در این حال] با چشمی ناسالم می‌نگرد و با گوشی ناشنوا می‌شنود [زیرا چشمی که از دیدن واقعیت مسلّم محروم است، ناسالم و گوشی که از شنیدن مطلب حق مسدود است، ناشنواست].

خلاصه آنکه وقتی «دنیا» و مادیات در نظر انسان محبوب اصلی و مطلوب مستقلّ و هدف زندگی شناخته شد، در آن صورت طبیعی است که تمام «معنویات» از هر قبیل که هست باید فدا و قربانی دنیا گردد. تقوا و فضیلت، عدل و انصاف، رحم و مروت، عفت و غیرت، صدق و امانت و بالاخره وحی و نبوت، خدا و قیامت، در محیط دنیا داران معانی خود را از دست داده و الفاظی خشک و بی مغز و ضدّ تکامل و عامل ارتجاع و عقب گردی از تمدّن محسوب می‌شوند. تنها حاکم و سلطان بر دل و مغز آن دسته از مردم «پول» می‌باشد و بس! سراسر زندگی آنان میدان تاخت و تاز هوسبازان «مُتکاثِر» گردیده و روز و شب جز در پی جمع‌آوری پول و صرف آن در شهوات نفس هوسران، به کار دیگری نمی‌پردازند و در این راه از هیچ جنایت و خیانتی هم پرهیز نمی‌نمایند.

دزدی و بی بندوباری، کلاهبرداری و رشوه خواری، بی عفتی و ناموس ربایی، رو به تزاید گذارده و کم کم با وضع فضااحت بار رسوا، بی پرده و بر ملا می‌گردد. تا آنجا که واژه‌های «علم» و «هنر» و «صنعت» نیز تغییر معنی داده و در قیافه‌ی تحریک شهوت و یاد دادن راه‌های فساد و خیانت تجلّی می‌کنند! در میان این چنین مَلّت پست و فرومایه و مُتَحَطّ فساد آلود چنانچه اوراقی هم به نام مجلّه و کتاب (به اصطلاح خودشان مطبوعات) طبع و

منتشر گردد، به جای اینکه شامل پند و نصیحت بوده و حاوی انواع علوم و حِکم باشد و راه‌های زندگی توأم با عِزّ و شَرَف را به جوانان و کودکان بیاموزد، به جای همه‌ی اینها با کمال وقاحت درس هرزگی و بی شرم و حیایی داده و روح مردانگی و شهامت را در وجود جوانان می‌میراند، عزّت و شرافت انسانی را از دستشان گرفته و بینوایان را موجوداتی متحیّر و سرگردان و بی هدف می‌سازد، در نتیجه هم مال مردم را تباه می‌کند و هم جان مردم را می‌سوزاند.

مجمامعی که در میان این چنین اُمّتی تشکیل می‌شود اکثراً محافلی خواهد بود که به جای درس معارف و تهذیب اخلاق و تحقیقات علمی و تعلیم اصول انسانی، همه‌اش به صورت کافه‌ها و رستوران‌ها و سینماها و باشگاه‌ها و نظایر این مراکز جلوه‌گری کرده و تا بخواهید در آنجاها به طُرُق گوناگون تحریک شهوات جوانان به مسابقه گذارده می‌شود، تدقیق در رموز هرزگی و پرده‌داری به صورت هر چه بی حیاتر و رسواتر روی فکر نونهالان که پایه‌های کاخ اجتماع آینده‌ی مردمند با نقشه‌های خائنانه و شیطانی پیاده می‌گردد.

در آن مجامع، عقل می‌میرد، اخلاق فاضله نابود گشته و علم به لجن کشیده می‌شود و خلاصه در میان این چنین مجتمعی که «حَبّ دنیا» و «عشق به پول» در رگ و خون و اعماق وجودشان ریشه دوانیده و همچون سرطان مهلک چنگال خود را به اوتار قلبشان فرو برده است، در این محیط ارزش‌های عالی انسانی به وضعی آسفانگیز سقوط کرده و با ثَمَن بَخُس و مَتاع ناچیز بی‌ارزشی مبادله می‌گردد. عقل و عاقل در میان آن مردم جاهل بی‌خرد، تمسخر و استهزاء می‌شود، علم و عالم به صورت ملعبه‌ی دست بازیگران سبک مغز در می‌آید و از آن طرف، فرومایگانی هَرزه کار دَلْفَک منش به نام هنرمندان و هنرپیشگان به اوج عزّت و احترام رسیده و تاج سر بُلّه‌وسان می‌شوند.^۱

دَرندگانی خون‌آشام به نام «مصلحین»! و گردانندگان جوامع بشری، تر و خشک را می‌سوزانند و جمعیت‌ها را طعمه‌ی آتش افزون‌طلبی‌های خود می‌سازند و کوتاه سخن اینکه یک خطّ قرمز و علامت بطلان، گرد آدمیت و انسانیت کشیده شده و از صحنه‌ی حیات طرد می‌گردد و به جای آن، سَبَعِیت و بهیمیت در نهایی‌ترین درجه‌ی خود روی کار آمده و متن زندگی را میدان تاخت و تاز خود می‌گرداند «أَلَا ذَلِکَ هُوَ الْخِزْیُ الْعَظِیمُ».

۱- البته چون کتاب قبل از انقلاب نگارش یافته این سخن ناظر هنرمندان بلهوس آن زمان است (ناشر).

گوشه‌ای از توحش دنیای «متمدن» در دو جنگ جهانی

در عصر ما، تنها در نیمه‌ی اوّل قرن بیستم غیر از جنگ‌های منطقه‌ای و محلی، دو جنگ جهانی خونین و مهیب رخ داده که به گفته‌ی محققین از نظر تلفات و عواقب سوء در تاریخ بشر بی سابقه بوده است.

جنگ جهانی اوّل در طول ۱۵۶۵ روز، چهارصد میلیارد دلار خسارت مالی و ۹ میلیون کشته و ۳۲ میلیون عاجز و از کار افتاده و ۵ میلیون مفقودالاثر از خود به یادگار گذاشت. در حالی که در شهرها هم تلفات فوق‌العاده‌ای پیش آمد که بیش از تلفات و زخمی‌های میدان جنگ تخمین زده شد. در این جنگ، هزارها دانشگاه و بیمارستان و مؤسسه تحقیقات علمی مُنهدم گردید. بیست سال پس از این حادثه، جنگ جهانی مهیب‌تری رخ داد با تلفاتی سنگین‌تر و جنون‌آورتر. در این جنگ دوّم جهانی قریب به ۳۰ میلیون انسان کشته شد که باید بر تعداد این نفرات که در میدان‌های جنگ کشته شدند، تلفات غیر نظامی بیشماری را که در شهرها واقع شد اضافه نمود.^۱

چهار میلیون پای مصنوعی!

در اواخر جنگ جهانی دوّم، ضمن اخبار روز، خبری بدین مضمون در جراید منتشر شد: دولت شوروی از کارخانه‌های آمریکا خواسته است که ۴ میلیون «پا» برای سربازانی که پاهای خود را در جنگ از دست داده‌اند بسازند. با اندکی تأمل در این خبر مختصر، میزان اعضایی که در اثر جنگ وحشتناک اخیر از میان رفته به خوبی معلوم می‌شود؛ زیرا می‌توان فهمید که:

۱- این سفارش پس از آن داده شده که همگی کارخانه‌های شوروی به اندازه‌ی توانایی خود پاهای مصنوعی ساخته‌اند و دیگر فرصت برای ساختن پاهای بیشتری نداشته‌اند و از این جهت دولت شوروی خواسته است بقیّه‌ی احتیاج خود را به وسیله‌ی کارخانه‌های آمریکا تأمین کند.

۲- سنجش سایر اعضا با این عضو، میزان تلفات سایر اعضا را نشان می‌دهد.

۳- این تلفات اختصاص به سربازان شوروی نداشته، بلکه سربازان سایر ممالک نیز به

۱- نقل از مجله‌ی مکتب اسلام.

همین نسبت اعضای خود را از دست داده‌اند.

۴. با این مقایسه، می‌توان حدس زد که چه اندازه نفوس بشری در میدان جنگ کشته شده‌اند.^۱

هزینه‌ی سرسام آور اسلحه‌سازی در دنیای امروز

انستیتوی تحقیقات مربوط به سلاح و خلع سلاح جهانی، طی گزارشی که سالانه یکبار در استکهلم منتشر می‌شود، آمار زیر را انتشار داده است:

ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۷۰ میلادی ۷۹/۸ میلیارد دلار هزینه‌ی تسلیحاتی داشته است.

اتحاد جماهیر شوروی که دومین قدرت جهانی است معادل ۴۲ میلیارد دلار.

سازمان آتلانتیک شمالی مرکب از شش تا هشت دولت مقتدر اروپایی و آمریکایی، سالانه بیش از ۱۰۵ میلیارد دلار.

مجله‌ی فردوسی بعد از نقل مطلب فوق می‌گوید: شما اگر مجموع هزینه‌های دو بلوک شرق و غرب و دو سازمان وابسته به آن دو را کاملاً در نظر بگیرید خواهید دید چه بودجه‌های هنگفتی که می‌تواند صدها، بلکه هزارها دانشگاه و بیمارستان و کارخانجات تولیدی، صنعتی و کشاورزی به وجود آورد و میلیون‌ها نفر را از فقر و بدبختی نجات دهد، به خاطر وحشت از یکدیگر در انبارها ذخیره شده تا روزی شعله‌های سوزان آن، خرمن هستی میلیون‌ها انسان را تبدیل به خاکستر کند.^۲

مجله‌ی «مکتب اسلام» بعد از نقل مبلغی قریب به مبلغ سابق الذکر راجع به هزینه‌ی تسلیحاتی دنیا از روزنامه‌ی «پارس» سال ۱۳۴۹ می‌نویسد: برای تجسم و نشان دادن این مطلب، اگر هر دلار را یک سکه‌ی نقره تصور بفرمایید و در هر ثانیه یکی به زمین بیندازید، ۶۳۵۰ سال طول خواهد کشید. یا به طریق دیگر اگر سکه‌ها را یکی یکی روی هم بچینید، به کمری ماه می‌رسد و ۷۶۰۰۰ میل هم از آن سمت می‌گذرد.

صعود رفاهی به قیمت سقوط ارزش‌های انسانی!

کوتاه‌نظرانی که احیاناً سخن از مسأله‌ی تکامل انسان در حیات و پیشرفت در زندگی

۱- برهان قرآن، ص ۱۷۵، تألیف سید صدرالدین بلاغی.

۲- نقل از مجله‌ی مکتب اسلام. البته ارقام تسلیحاتی در این زمان به ارقامی بسیار بالاتر رسیده است.

به گوششان خورده است و مخصوصاً که (واویلا) اگر درسی هم (به قول خود) خوانده و با پاره‌ای از اصطلاحات و فرمول‌های علمی به طور ناپخته و خام آشنا شده باشند. اینان وقتی از زبان قرآن مجید و اولیای دین علیهم‌السلام به سخنان و مطالب ویژه‌ای بر می‌خورند که شدیداً در ذمّ و نکوهش دنیا و دلبستگی به دنیا رسیده است، بی‌درنگ از جا جسته و از کوره در می‌روند، کولاکی عجیب و گرد و خاکی غریب به پا کرده و می‌گویند: نه نه، ابداً این سخنان قابل پذیرش نیست. زیرا دنیا در صراط «تکامل» است و با پیشرفت زمان، رشد فکری انسان نیز افزوده می‌گردد و طبعاً با حقایق علمی تازه‌تری آشنا شده و به خواصّ بیشتری از اشیاء جهان پی می‌برد و در نتیجه راه استفاده و بهره‌برداری کامل‌تری از موجودات عالم به روی او گشوده می‌شود.

حال اگر او را در این شرایط و با این اوضاع و احوال، از علاقه‌مندی به دنیا و بهره‌گیری از موجودات دنیا بر حذرش بداریم و تحت عنوان «حُبُّ الدُّنْیَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ» دوستی دنیا سرچشمه‌ی هرگونه گناهی است، وی را از عذاب و عقاب خدا بترسانیم و همه چیز دنیا را بازیچه‌ای معرفّی کرده و شأن انسان را اجلّ از این بدانیم که به بازیچه‌ی دنیا سرگرم شود و او را به سبب میل و گرایشش به استفاده‌ی از مظاهر دنیا همچون کودکان بازیگر تویبخش کنیم. آیا این طرز تفکر و این سنخ عمل، جنگیدن با قانون تکامل عالم نیست؟ آیا این آیین، بشر را به رکود و توقّف و انجماد دعوت نمی‌کند و آیا اینگونه تعالیم، مرغ فکر آدمی را که در حال بال و پر گشودن و اوج گرفتن در آسمان ترقّی و اعتلاء علمی و عملی است بال و پر شکسته نمی‌سازد و آتش عشق به جنبش و اهتزاز و پرواز را در دماغ انسان به خاموشی نمی‌کشد؟ آیا این برنامه و این دستور، امت اسلامی را به انزوا و گوشه‌گیری و عزلت از فعالیت‌های اکتشافی و اجتماعی و بی‌تفاوت بودن در پیشامد حوادث انقلابی دعوت نمی‌کند که نتیجه‌ی حتمی آن پیش افتادن کفّار و ملحدین در تمام شئون زندگی و تسلّط آنان بر مسلمانان خواهد بود و منشأ همه‌گونه بدبختی‌ها و ذلّت و خواری‌ها در زندگی فردی و اجتماعی خواهد شد. این، خلاصه‌ای بود از کولاک اعتراض‌آمیز توده‌ی (به زعم خود) روشن دماغان جهان نسبت به برنامه‌ی قرآن.

در جواب عرض می‌شود به قول شاعر عرب:

قُلْ لِلَّذِي يَدْعِي فِي الْعِلْمِ فَلَسَفَةٌ حَفِظْتُ شَيْئًا وَ غَابَتْ عَنْكَ أَشْيَاءُ

چیزی که به پندار خود درک نموده و آن را از بر کرده‌اید، در حالی که چیزها از شما پنهان مانده و اصلاً پی به وجودشان نبرده‌اید.

ای عزیزان، این چه طوفانی است بی‌جهت به‌وجود آورده‌اید و این چه گرد و خاکی است بی‌مورد به پا ساخته‌اید؟ مسأله‌ی تکامل در علم و پیشرفت در مظاهر زندگی که یک جریان قهری و سیر طبیعی است، کجا و مسأله‌ی ارزیابی مطلوب‌های انسان به‌منظور تنظیم درجه‌ی فعالیت‌های گوناگون وی در مسیر زندگی بر اساس یک نوع جهان‌بینی صحیح و انسان‌شناسی کامل که یک مسأله‌ی تربیتی و اخلاقی است کجا؟ بَيْنَهُمَا بَوْنٌ بَعِيدٌ، این دو مطلب با هم فاصله‌ی بسیار دوری دارند. آنچه که طبیعتاً قانون مسلمی است در عالم و از نظر عقل و دین نیز مورد تأیید و تصدیق است، موضوع تکامل انسان در علم است و به دست آوردن آشنایی بیشتری با موجودات و پی بردن در سطح وسیع‌تری به آثار و خواص طبیعی مخلوقات و قهراً برخوردار گشتن به صورت کامل‌تری از منافع گوناگون آنها که نتیجه‌اش طبعاً پیشرفت جامعه‌ی بشر خواهد بود در مظاهر مختلف زندگی و بالمآل از کوخ‌نشینی به کاخ‌نشینی خواهد رسید و از شتر سواری به جت سواری، از شمع و پیه سوز به لامپ‌های قوی برق و همچنین دیگر صنایع برقی و اتمی در تمام شئون زندگی جلو خواهد رفت و باز هم جلوتر و با سرعتی بیشتر.

این مطلبی است صحیح و قانونی است مسلم و لذا هیچ آیین حق و هیچ دین صحیح الهی در عالم نیست که با این ناموس قطعی و مسلم طبیعی به مخالفت برخاسته باشد و سدّی بر سر راه تکامل انسان بسته و او را از تماس علمی با موجودات جهان و بهره‌برداری از آنها (به طور مطلق) منع و تحذیر نموده باشد. این دین مقدّس اسلام و شریعت بیضاء قرآن است که در همه جا مشعلدار راه تکامل انسان در جبهه‌های مختلف زندگی از علم و عمل در شئون مادی و معنوی بوده است و می‌باشد.

آیا ممکن است کسی به آیات تدبّر و تفکر قرآن در زوایای مختلف هستی از زمین و آسمان و نحوه‌ی پیدایش ابر و باد و باران و تَکْوُنُ انواع مختلفِ الألوان موجودات از گیاهان و جانوران و تطوّرات عجیب خلقت انسان بنگرد^۱ و همچنین آیات مربوط به جهاد و قیام و

۱- به آیات ۳ تا ۸ سوره نحل و ۵ سوره حج و ۱۶۴ سوره بقره رجوع شود.

نهضت در برابر دشمنان حق و اتباع شیطان را از نظر بگذرانند^۱ و هم به دستورات دقیق و متین و در عین حال جدی و شوق‌انگیز پیشوایان دین درباره‌ی کسب و کار و فعالیت‌های وسیع اقتصادی و اجتماعی و ترغیب به عمران و آبادی زمین توجهی بنماید و با همه‌ی اینها پای روی تمام این حقایق روشن نهاده و بگوید: اسلام و قرآن، بشر را به رکود و توقف و انجماد دعوت کرده و مرغ فکر آدمی را بال و پر شکسته می‌سازد و آتش عشق به پرواز را در دماغش خاموش می‌گرداند!

آیا ممکن است انکار چنین حقیقت روشنی از یک فرد باوجدانی؟ یا خیر، هر انسان منصف مطلع از منطق قرآن، انصاف خواهد داد که محصول عائد از تلاوت قرآن و پیروی از آن برای بشر متعهد مسئولیت‌دار همه‌اش تحرّک است و جنبش است و تکاپو. قرآن، ندایی جز برای حرکت دادن و بال و پر گشودن، اوج گرفتن و در اعماق لایتنهای هستی به پرواز درآمدن و خود را با مبدأ‌اعلای وجود که کُلُّ الکمال و کُلُّ الجمال است آشنا نمودن و به او تقرّب جستن که کمالی فوق آن در تصوّر انسان نمی‌گنجد، ندارد. این ندای قرآن است که می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾؛^۲ ای انسان، خود را بشناس و از مسیر و مقصد خویش آگاه باش، تو باید دائماً در کَدْح و تلاش و کوشش توأم با رنج جسمی و روحی باشی تا به گنج لقای خدا برسی. کتاب مقدّسی که با لحنی قاطع و محکم بانگ آماده باش نظامی در گوش پیروان خود افکنده و می‌گوید:

﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ...﴾^۳

تا آنجا که می‌توانید از هر قبیل نیرو و جهازات مقابله‌ی با دشمن را فراهم سازید تا بدین وسیله در دل اعداء حق و دشمنان خود تولید رَهَبَت و وحشت بنمایید [آنان را در برابر شوکت و رفعت خویشتن به زانو در آورید]...

و در جای دیگر می‌فرماید:

۱- آیات سوره‌ی براءت و سوره‌ی صف و سوره‌ی انفال.

۲- سوره‌ی انشقاق، آیه‌ی ۶.

۳- سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۶۰.

﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزِنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^۱

سستی نورزید و اندوهگین نشوید و [مطمئن باشید که] شما برترید [تفوق و شوکت از آن شما است] با این شرط که مؤمن و ثابت قدم در ایمان باشید.

و نیز می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ﴾^۲

به راستی خدا دوست دارد آن کسانی را که در راه او می‌جنگند به صفی [نیرومند و متحد] که گویی آنان دیواری سُرُ بینند [به هم پیوسته و خلل ناپذیر].
آیا انصافاً می‌شود گفت که این کتاب مقدس با این چنین فرمان‌های تحرّک‌آفرین و نیروبخش شورانگیزش امت اسلامی را دعوت به انزوا و گوشه‌گیری و انعزال از فعالیت‌های همه‌جانبه‌ی اجتماعی و اقتصادی و نظامی نموده و میدان را برای تاخت و تاز کفار و آعادی حق و ملحدین خالی ساخته است؟ حاشا و کلاً، سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ.

تا اینجا روشن شد که قرآن نه تنها با قانون تکامل انسان در مسیر زندگی مبارزه‌ای ندارد بلکه با منطقی صریح و محکم بشر را به مطالعه و دقّت در شناخت موجودات و پی‌بردن به اسرار عجیب و آثار شگرف جمیع مخلوقات زمینی و آسمانی دعوت می‌کند و هم او را در استمتاع و برخورداری از منافع مطلق اشیاء (البته در حدّ مشروع و صحیحش) مجاز می‌داند.^۳ پس باید دید آنجا که قرآن با بیانات کوبنده‌اش به ذمّ و نکوهش دنیا پرداخته و آن را بازیچه و سرگرمی کودک صفتان غافل و ناآگاه از اسرار جهان معرفی می‌نماید و پیروان خود را شدیداً از تعلّق و دلبستگی به آن بر حذر داشته و حبّ دنیا را سرچشمه‌ی هر گناه و سبب برای استحقاق عذاب می‌شمارد نظرش چیست؟ باید توجه کرد که مقصود قرآن از دنیای نکوهش شده و ناشایسته و نابجا کدام است تا دنیای «مذموم» از دنیای «ممدوح» جدا گشته و طبعاً تناقض‌صوری که در ابتدای امر به چشم می‌خورد برطرف گردد.

آری از آنچه گذشت تحت عنوان، «دنیای مذموم از نظر قرآن کدام است» مطلب به خوبی روشن شد که آنچه در منطق قرآن حکیم مستحقّ تحقیر و مذمّت و شایسته‌ی

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۳۹.

۲- سوره‌ی صف، آیه‌ی ۴.

۳- شرح این قسمت در صفحات گذشته تحت عنوان «نه دنیا بیهوده است و نه حبّ دنیا مطلقاً مذموم» گذشت.

اعراض و تنفّر می‌باشد موضوع هدف نهایی واقع شدن دنیاست، به طوری که شئون مادی و حیات دنیوی، غایت آمال و منتهای طلب و فعالیت انسان قرار گرفته و انسان به غیر دنیا به چیز دیگری توجّه ننماید؛ تنها دنیا و شئون دنیوی و خلاصه «پول» را محبوب اصلی و مطلوب مستقل و تمام آرزوی خود دانسته و آن را «معبود» خوشتن بشناسد و همه چیز خود را هر چه که هست به پای آن ریخته و فانی در آن گردد.

البته روشن است به حکم این که ارزش انسان به میزان ارزش مطلوبی است که در طلب و جستجوی آن می‌باشد اینگونه محو پول شدن و قربانی دنیا گشتن درست ضدّ تعالی و تکامل آدمی است و حقّاً سقوط دادن انسان است از اوج رفعت و آسمان خداجویی و ابدیت طلبی و نابود ساختن مطلق ارزش‌های عالی انسان و معاوضه کردن عالم پاک است با توده‌ی خاک و این به طور مسلّم با آن نوع جهان‌بینی و انسان‌شناسی فوق‌العاده عمیق و وسیع قرآن کریم ابداً نمی‌سازد. چه آن که قرآن به دنبال این جهان، جهانی بی‌نهایت وسیع و عظیم و حیاتی فوق‌تصوّر، روشن و با شکوه اثبات می‌کند و هم برای انسان نیروی پرواز عجیبی نشان داده و مقصد اعلایی به او ارائه می‌نماید (تقرب به خدا و استقرار در جَنّت المأوی از طریق عبودیت خالق یکتا) که تمام دنیا با هر چه که در آن است در جنب آن مقصد و آن منتهای اصلاً قابل اعتنا و توجّه نبوده و هرگز صلاحیت و شایستگی این را ندارد که تمام هدف و کمال مطلوب انسان قرار گیرد و انسان عزیز را برده و اسیر خود سازد و لذا اگر کسی کاملاً با منطق بسیار بلند و عزّت آفرین قرآن مأنوس گشته و از دیدگاه رفیع این کتاب آسمانی به تماشای جهان هستی پردازد و دنبال این دنیای ناقص و نازیبا به شکوه بدیع و جمال بی‌نظیر آخرت توجّه کند و هم مقام منبع و جایگاه بس اعجاب‌انگیزی را که این نور مبین الهی برای انسان در آن جهان نشان می‌دهد در نظر بگیرد؛ هرگز نمی‌تواند دلبستگی به شئون ناقص و پریب این جهان پیدا کند و در راه به دست آوردن آن سعی و تلاش بنماید تا چه رسد به این که دنیا را هدف اعلا و غایه‌ی آمال خود دانسته و کلّ سرمایه‌ها و ارزش‌های معنوی خود را به پای آن ریخته و شخصیت والا و گرانقدر خود را قربانی آن گرداند.

تعبیرات شایان توجه قرآن در مذمت دنیا

چنانکه گفتیم آنچه از نظر قرآن مذموم است، حب استقلال دنیا و هدف قرار دادن آن است به طوری که فکر دنیا حاکم بر سایر افکار آدمی گردد و جمله‌ی فعالیت‌ها و جنبش‌های او را در مسیر نیل به شئون مادی بیفکند. تا آنجا که اصلاً مجال برای توجه به مرگ و عوالم پس از مرگ و ثواب و عقاب خدا در فضای جان انسان باقی نگذارد و لذا می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأْنَنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ ۚ أُولَٰئِكَ مَا لَهُمْ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۱

آنان که امید ملاقات ما را ندارند [حیات پس از مرگ و کفر و پاداش اعمال دنیوی در آن جهان باورشان نشده است] و رضا به حیات دنیا داده و آن را [به عنوان نهایت آرزو و کمال مطلوب] پسندیده‌اند و بدان دل بسته و آرام گرفته‌اند و آنان که از آیات و نشانه‌های ما در غفلتند، اینان به سبب آنچه که [از این راه] اندوخته‌اند [از رذائل خلقت و اعمال قبیحه] جایگاهشان آتش است.

ملاحظه می‌شود در این آیه‌ی شریفه آنچه که از دنیا داران، مورد ذم و نکوهش قرار گرفته و عاقبت شوم آتشین به دنبالش ارائه گردیده است، امید نداشتن به لقای خدا و حیات پس از مرگ و رضا به دنیا دادن و قانع بر آن شدن و به جهات مادی آن دل بستن و آرام گرفتن است. چنانکه باز هم می‌فرماید:

﴿...أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ﴾^۲

...آیا به جای آخرت، دنیا را پسندیده [و قانع به زندگی آن شده‌اید] در صورتی که برخوردار از حیات دنیا در جنب آخرت جز اندکی نیست.

﴿...وَفَرَحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ﴾^۳

...دلخوش شده‌اند به زندگی دنیا در صورتی که نیست زندگی دنیا در جنب آخرت جز برخوردار از اندک.

۱- سوره‌ی یونس، آیات ۷ و ۸.

۲- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۳۸.

۳- سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۲۶.

در جای دیگر می‌فرماید:

﴿الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِندَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا﴾^۱

ثروت و فرزندان، مایه‌ی آرایش زندگی دنیاست و اعمال شایسته‌ی باقی [که پس از مرگ انسان نیز می‌ماند و نفعش جاودانه است] از نظر پاداشی که نزد خدا دارد و هم برای اینکه مورد آرزو و دل‌بستگی انسان قرار گیرد بهتر است. در این آیه نیز «آخرت» که تجلی‌گاه باقیات صالحه است به عنوان «أَمَل» یعنی شایسته‌ی آرزوی انسان و پاداش فعالیت‌های وی نشان داده شده و دنیا فاقد این صلاحیت و ارزش معرفی گردیده است. باز سخنی دیگر از قرآن:

﴿فَاعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ۚ ذَٰلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ...﴾^۲

اعراض کن از کسی که از ذکر ما روگردانیده و جز دنیا هدف و غایت و مقصدی ندارد، این است درجه‌ی نهایی علم و دانش آنان...

و نیز در تعبیر دیگری می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾^۳

ای کسانی که ایمان آورده‌اید [مراقب باشید] اموال و اولاد شما، شما را از ذکر خدا باز ندارند و کسانی که چنین کنند [موجبات سرگرمی خود را به وجود آورده و از یاد خدا غافل گردند] پس اینان زیانکارانند.

اینجا هم سخن از «الهاء» است و مشغول نمودن و آدمی را از هدف و مقصود اصلی (که تقرب به خداست) باز داشتن و راهزن خطرناک انسان بودن؛ چنان که در آیه‌ی دیگر می‌فرماید:

﴿وَاغْلُظْ أَلَمَّا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةً وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾^۴

۱- سوره‌ی کف، آیه‌ی ۴۶.

۲- سوره‌ی نجم، آیات ۲۹ و ۳۰.

۳- سوره‌ی منافقون، آیه‌ی ۹.

۴- سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۲۸.

و بدانید همانا اموال و اولاد شما مایه‌ی افتتان و فریفتگی [دل‌ها و وسیله‌ی امتحان شما] است [تا رشد و سفاقت و یا کفر و ایمان شما نسبت به خدا و آخرت، بارز گردد] و پاداش بزرگ در نزد خداست.

یعنی اجر عظیم اخروی نباید در راه متاع بسیار حقیر دنیوی فدا گردد. قرآن حکیم آن دسته از خردمندان دل آگاه را که از شدت رشد عقل و روشن‌نگری فریب جلوه‌گری‌های سَراب و ش دنیا را نخورده و روی دل از خدا و روز حساب بر نمی‌گردانند، آنان را به عنوان «رجال» و مردانی که به دنیا و شئون مادی آن طوری سرگرم نمی‌شوند که از یاد خدا و آخرت غافل گردند، می‌ستاید که:

﴿رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ﴾^۱

مردانی [پیوسته به تسبیح خدا مشغولند] که نه تجارتی [که حرفه‌ی مستمره اجتماعی است] آنان را از یاد خدا و به پا داشتن نماز و دادن زکات باز می‌دارد و نه بیع و شری و داد و ستدی [که گاهی پیش آمده و سودی می‌آورد، مشغولشان می‌سازد] می‌ترسند از روزی که در آن، دل‌ها و دیده‌ها دگرگون می‌گردد [دیدنی‌ها و فهمیدنی‌های آن روز سنخ خاصی می‌باشد، طبعاً نیروی ادراکی حتی و معنوی هم به وضع مخصوصی تحول می‌یابد].

«دنیا» وقتی این اوصاف و عناوین را به خود گرفت از نظر قرآن مذموم است. قرآن می‌گوید: «دنیا» نباید «مُلْهی» یعنی سرگرم کننده و بازدارنده از «هدف» باشد که هدف از خلقت انسان، «قرب خدا» و نیل به سعادت جاودانه‌ی آخرت است.^۲

«دنیا» نباید تنها شیء دلپسند و قناعت شده‌ی به آن در نظر انسان باشد.^۳

«دنیا» نباید نهایت آرزو و تنها وسیله‌ی اطمینان خاطر و یگانه مایه‌ی آرامش قلب انسان گردد.^۴

۱- سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۷.

۲- سوره‌ی منافقون، آیه‌ی ۹.

۳- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۳۸.

۴- سوره‌ی یونس، آیات ۷ و ۸.

«دنیا» نباید آنچنان دل را بفریبد و آدمی را مَفْتُون خود سازد که یک قلم قرمز دور خدا و روز حساب و نماز و زکات و دیگر وظایف کشیده و جداً حال توجّه به این حقایق اصیل حیاتی را از صحنه‌ی دل برطرف سازد.^۱

وگرنه در این صورت، دنیا از نظر واقع بینانه‌ی قرآن، جز «لهو و لعب»^۲ یعنی بازیچه و سرگرمی کودکانه و «سراب»^۳ یعنی باطل حقیقت نما و همانند «گیاه شاداب مَوَقَّت» به زردی گرا و پوسنده و بر باد رونده^۴ چیز دیگری نخواهد بود.

«دنیا»ی ممدوح از نظر قرآن

گفتیم از آن نظر که قرآن بر اساس جهان بینی خاصّ به خودش دنبال این جهان مادی زودگذر به عالمی بی نهایت وسیع و منور و حیاتی جاودانه و بی پایان معتقد است، لهذا نمی‌تواند دنیا را منتهای آرزو و غایت مطلوب انسان دانسته و آن را هدف اعلای وی بشناسد و هر کس چنین پندارد، در نظر قرآن، کودک صفتی غافل و نادانی بس زیانکار به حساب آید. اما از طرفی هم قرآن برای رسیدن به حیات آن جهان و برخورداری از نعمت‌ها و لذائذ بی پایان آن، راهی جز «دنیا» نشان نداده و سرمایه‌ای جز ذخائر و اندوخته‌های از زندگی دنیا نمی‌شناسد و می‌گوید در آنجا به انسان‌های مُتَنَعَّم و برخورداری از نعمت‌های بهشتی گفته می‌شود:

﴿كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ﴾^۵

بخورید و بیاشامید [از آنچه در بهشت است] گوارا باد بر شما، [این همه نعمت] در ازای چیزی است [اعمال صالحه] که در روزهای گذشته [دنیا] پیش انداخته اید.

و نیز به طور تقریر گفتار مردم به قارون دنیا طلب می‌فرماید:

﴿وَاِتَّبِعْ فِيمَا اتَّكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا...﴾^۶

در آنچه خدا به تو داده است [از نعمت‌های دنیوی] سرای آخرت را بطلب [از

۱- سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۷.

۲- سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۶۴.

۳- سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۹.

۴- سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۲۰ و سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۲۴ و سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۴۵.

۵- سوره‌ی حاقه، آیه‌ی ۲۴.

۶- سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۷۷.

طریق دنیا به تحصیل آخرت پرداز[و بهره‌ات را از دنیا فراموش مکن...

یعنی آنچه که از دنیا نصیب تو می‌گردد و بهره‌ی تو محسوب می‌شود، همان است که برای آخرت برگیری و هم آنچه که در آخرت دستگیر تو خواهد شد، همان است که از دنیا به دست آوری. البته برای جمله‌ی «لَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا» معنای دیگری هم در تفاسیر آمده است و لذا از این نظر قرآن نمی‌تواند دنیا را پوچ و بیهوده و بی ارزش ارائه نماید، چون که سعادت اخروی انسان بدون فعّالیت اعتقادی و عملی وی در دنیا تحقق‌پذیر نخواهد بود.

پس «دنیا» در منطق عالی قرآن، نه هیچ و پوچ است و بی‌ارزش که قابل اعتنا و توجه نباشد و نه «هدف» است و غایت آرزو و کمال مطلوب که معبود انسان گردد و انسان، همه چیز خود را به پای آن بریزد؛ بلکه دنیا از دیدگاه قرآن «وسیله» است. راه و مقدمه و بازار تجارت است. مزرعه و کشتزار است. «الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ» مدرسه و پرورشگاه است. کشتی بر روی آب است که به سوی مقصدی روان است و بدیهی است که کشتی برای مسافران دریا، نه اقامتگاه دائمی است که هر چه دارند از اموال و اَمِيعه و نیروی فکری و جسمی، صرف تعمیر و تزئین آن نمایند و نه همچون تخته پاره‌ی بی‌ارزشی است که به هیچش نگیرند و از شکستن و سوختن و سوراخ شدنش باکی نداشته باشند و از هیچ جهت در حفظ و مراقبتش نکوشند.

بلکه کشتی برای آنان که از طریق آب به سوی مقصدی در حرکت می‌باشند مرکبی است بسیار لازم و وسیله‌ای است کاملاً ضروری که شدیداً باید در محافظت آن سعی باشند؛ اما به همان اندازه که جان و مالشان محفوظ مانده و به سلامت به مقصد برسند. نه آنچنان که از فکر مقصد باز مانند و تنها به آرایش کشتی پردازند و سرانجام از راه انحراف پیدا کرده و در لُجّه‌ها و گرداب‌های دریا سر به گم شوند.

اینجاست که می‌گوییم: آن کس که چشم به «هدف» دوخته و دوستدار نیل به مقصد است، تبعاً کشتی را هم که وسیله‌ی نیل به مقصد است به طفیل مقصد دوست می‌دارد و در حفظ آن به قدر ضرورت و رفع حاجت موقتش می‌کوشد. اما آن کس که تا کشتی را دید عاشق آن گردید و از مقصد بی‌خبر افتاد، طبعاً نه به هدف خواهد رسید و نه برای همیشه در کشتی خواهد ماند؛ بلکه عاقبت در کام حوادث مرگبار دریا و گرداب‌های هلاک‌کننده‌ی

آن نابود و تباه خواهد شد.

آری چنین است دنیا برای آدمیزادگان؛ کسی که در پرتو تعلیمات آسمانی قرآن، چشم به آخرت دوخته و دوستدار نیل به سعادت بی‌پایان اخروی گردیده است، «تبعاً» دنیا را هم که طریق وصول به حیات جاودانی آخرت است، در حدّ ضرورت یک کشتی بین راه، دوست می‌دارد و در حفظ آن تا آنجا که لطمه به سعادت مقصودش نزنند تلاش می‌نماید و در تأمین و تعمیر آن می‌کوشد. یعنی در حقیقت، دنیا «مطلوب بالتبع» از برای انسان آخرت‌نگرا می‌باشد، نه «مطلوب بالذات» و محبوب مستقل و این همان نظر واقع بینی است که دنیا را آنچنان که هست می‌بیند و به همان مقدار که ارزش دارد دنبالش می‌رود و در این صورت است که «دنیا» و «آخرت» با هم قابل جمع بوده و هیچگاه تضادّ و تنافی با یکدیگر نخواهند داشت. بلکه در این دید، دنیا تولید کننده‌ی «دارالسلام» است و زاینده‌ی فرزند سعادت بی‌پایان! به‌راستی کشتزار است و آخرت دروگاه. حقّاً بازار تجارت است برای آخرت‌طلبان و خداجویان. چنان که امام امیرالمؤمنین علیه السلام آن را توصیف نموده و از همین دید «دنیا» را ستوده است:

توصیف «دنیا» از لسان امام امیرالمؤمنین علیه السلام

در نهج‌البلاغه شریف چنین آمده است که مردی در حضور آن حضرت به نکوهش دنیا پرداخت و در مذمت آن بر اساس عدم تشخیص حق از باطل و زشت از زیبا سخنانی گفت. امام علیه السلام در مقام رفع اشتباه او و دیگر نادانان به ملامت او و ستایش خدا پرداخت. در ابتداء سخن به قسمتی از احوال و دگرگونی‌های پندآمیز و عبرت‌انگیز دنیا که در حدّ خود تنبیه و موعظه‌ای بسیار رسا در دل بندگان بیدار خداست اشاره کرد و سپس دنبال آن فرمود:

(إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا وَ دَارُ عَافِيَةٍ لِمَنْ فَهَمَ عَنْهَا وَ دَارُ غَنَى لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا وَ دَارُ مَوْعِظَةٍ لِمَنْ اتَّعَظَ بِهَا مَسْجِدُ أَحِبَّاءِ اللَّهِ وَ مُصَلًّى مَلَائِكَةِ اللَّهِ وَ مَهْبِطُ وَحْيِ اللَّهِ وَ مَتَجَرُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ اكْتَسَبُوا فِيهَا الرَّحْمَةَ وَ رَبُّحُوا فِيهَا الْجَنَّةَ)^۱

۱- نهج‌البلاغه‌ی فیض، باب حکم، حکمت ۱۲۶.

به حقیقت دنیا محیط راستی [و واقع نمایی] است [که با نشان دادن موی سپید پیران و بستر بیماری بیماران و اجساد پوسیده‌ی مردگان، از زوال و فناء خود در کمال صدق و صفا سخن می‌گوید، اما] برای کسی که [او هم] با آن به صدق و راستی مواجه گردد [تحولات دنیا را با عمل بر طبق آن باور دارد و تصدیقش نماید] و خانه‌ی عافیت و امنیت [از عذاب] است برای کسی که در ک [واقعیت] آن نموده و [زبان حال و گزارشات عینی] آن را بفهمد و سرای توانگری است برای کسی که از آن توشه بگیرد [با تبعیت از دین خدا مجهز به جهاز زندگی بعد از مرگ گردد] و خانه‌ی پند است برای کسی که از آن نصیحت اندوزد. سجده‌گاه دوستان خدا و نمازخانه [یا جای دعا و طلب رحمت نمودن] فرشتگان خداست و جای فرود آمدن وحی [و رسالت] خدا [بر پیامبران] و تجارتخانه‌ی اولیای خداست. در آن کسب رحمت نموده و جنت و بهشت [ابدی] را به سود [جاودان] می‌برند.

همست دنیا بر مثال کشتزار	هم شب و هم روز باید کشت و کار
زانکه عزّ و دولت دین سر به سر	جمله از دنیا توان برد ای پسر
تخم امروزینه فردا بر دهد	ور نکاری «ای دریغا» بر دهد
پس نکوتر جای تو دنیای توست	زانکه دنیا توشه‌ی عقبای توست
تو به دنیا در مشو مشغول خویش	لیک در وی کار عُقبا گیر پیش
چون چنین کردی تو را دنیا نکوست	پس برای این تو دنیا دار دوست ^۱

(...وَلَنِعْمَ دَارٌ مَنْ لَمْ يَرْضَ بِهَا دَارًا وَ مَحَلٌّ مَنْ لَمْ يُوطَّنْهَا مَحَلًّا...)^۲

خوب سرائی است [دنیا، اما] برای کسی که آن را به سرا بودن نپسندد [دل به آن نبسته و آن را خانه و مسکن اصلی خود نداند] و خوب جایی است [اما] برای کسی که آن را وطن [و اقامتگاه دائمی خویش] نشناسد.

(إِنَّمَا الدُّنْيَا مُتَنَهَى بَصَرِ الْأَعْمَى لَا يُبْصِرُ مِمَّا وَرَاءَهَا شَيْئًا وَ الْبَصِيرُ يَنْقُذُهَا بَصَرُهُ وَ يَعْلَمُ أَنَّ الدَّارَ وَرَاءَهَا فَالْبَصِيرُ مِنْهَا شَاخِصٌ وَ الْأَعْمَى

۱- منسوب به شیخ عطار است.

۲- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۲۱۴.

إِلَيْهَا شَاخِصٌ وَ الْبَصِيرُ مِنْهَا مُتَزَوِّدٌ وَ الْأَعْمَى لَهَا مُتَزَوِّدٌ؛^۱

جز این نیست که دنیا نهایت بینایی کور دل است؛ در پس آن چیزی را نمی بیند [حیات ابدی آخرت باورش نمی شود] و شخص بینا دیدش از دنیا می گذرد و می داند که سرا [و خانه ی اصلی] در پس آن است. پس آدم بینا [با یک نظر دیدن دنیا] چشم از آن برداشته است [دل به آن نمی بندد که فانی شدنی است] و [اما] کور [دل نابینا] دیده به آن دوخته [و دل به آن بسته] است. انسان بصیر [که می داند دنیا جای ماندن نیست] از آن [برای آخرتش] توشه برمی دارد [ولی] اعمی [که جز دنیا چیزی نمی بیند] توشه گیریش جز برای دنیا نمی باشد.

بیان نغز و پرمغزی از امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام

این جمله ی کوتاه اما فوق العاده بلیغ و رسا در بیان دو گونه بینی دنیا (دید استقلالی و دید تبعی) از امام امیرالمؤمنین علیه السلام رسیده است که می فرماید:

(...مَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصَرَهُ وَ مَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتَهُ)^۲

حاصل مضمون این گفتار درخشان با تأمل در فرق لطیف میان دو جمله ی «أَبْصَرَ بِهَا» و «أَبْصَرَ إِلَيْهَا» این می شود:

کسی که با چشم «تابع نگری» به دنیا نگریسته و آن را «وسیله» و «سبب» برای نیل به حیات جاودانه ی آخرت بدانند، در این صورت دنیا او را بینای کار و آشنا به وظیفه ی در امر آخرت طلبی می سازد. اما کسی که با دیده ی «مستقل بینی» در آن بنگرد و آن را «محبوب اصلی» و مطلوب نهایی خود بشناسد، در این نظر است که طبعاً دنیا همچون پرده و حائل ضخیم بین او و آخرت افتاده و وی را از دیدن آن جهان که غایت خلقت انسان است کور و نابینا می گرداند که نه عیب فنای دنیا می بیند و نه آخرتی مشاهده می نماید. تشبیهاً می گویند: اگر آینه را فی المثل به قصد وسیله و آلت در دست گرفته و در آن بنگری، صورت خود را در صفحه ی آن مشاهده کرده و قهراً پی به نقص و عیب و آلودگی که مثلاً در چهره ات هست میبری و در کار اصلاح خود بینا می شوی. این نگاه، نگاه «تبعی» است

۱- نهج البلاغه ی فیض، خطبه ی ۱۳۳، قسمت چهارم.

۲- همان، کلام ۸۱.

که وسیله‌ی بینایی انسان نسبت به عیب خودش می‌باشد. ولی اگر آینه را به قصد خریداری و تشخیص جنس خوب و بدش در دست گرفته و در آن نگاه کنی، پیداست که در این نگاه، اصلاً توجهی به عکس و صورت خود در صفحه‌ی آینه نخواهی داشت؛ چه آنکه در این دید، تمام توجه تو به خود آینه است و هر چه که غیر آینه است از دید تو برکنار است. این نگاه، نگاه «استقلالی» است که موجب نابینایی انسان نسبت به وضع صورت و چهره‌اش می‌باشد و از اصلاح عیب و نقص آن باز می‌ماند. در صورتی که اگر نگاه انسان به آینه نگاه «تبعی» باشد، طبعاً برای نیکو دیدن صورت، در تنظیف و اصلاح آینه هم می‌کوشد.

همچنین آدمی که «دنیا بین» است توجهی به «آخرت» ننموده و از حیات ابدی محروم است. اما انسان «آخرت بین» نظر به اینکه دنیا را وسیله و راه برای رسیدن به مقصد خود می‌داند، طبیعی است که در اصلاح و تنظیم آن نیز می‌کوشد و در نتیجه هر دو جهان را می‌آراید.

(...مَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصَرَتَهُ وَ مَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتَهُ؛

هر که به سبب و به وسیله‌ی دنیا بنگرد [از پشت عینک دنیا به شکوه آخرت تماشا کند] دنیا بینایش می‌کند و هر که به خود دنیا بنگرد [دیده به دنیا دوخته و آن را هدف نهایی از حیات خویش بداند] دنیا کورش می‌سازد.

از بزرگی نقل شده است که: آبادی دنیا هنگامی است که مردم را از آن اعراض دهند و آن را از اندازه‌ی خودش مهمتر در نظرها جلوه ندهند.^۱

آری حَقّاً که مطلب همین است. اگرچه شاید بعضی مردم سطحی‌نگر که پی به روح این سخن درست نبرده‌اند، از شنیدن آن برآشوبند و با لحن پر از انکار و اعتراض بگویند: خیر، این چنین طرز تفکر، مایه‌ی خرابی دنیا و عقب ماندگی انسان‌هاست. چگونه ممکن است اعراض دادن مردم از دنیا، مایه‌ی آبادی دنیا و پیشرفت آدمیان گردد؟

ولی با اندکی تأمل روشن می‌شود که راستی چنین است. آنجا که حبّ دنیا در دل‌ها نشسته و عشق به پول، حاکم بر افکار و اعمال آدمیان گشته است، در محیطی که نه امر و نهی خدا در نظر است و نه کیفر و پاداش روز جزا به حساب، نه حقوق مردم محترم است و نه سخن

۱- سخنرانی‌های راشد، ج ۵، ص ۱۶۷.

از اخلاق فاضله‌ی انسانی در میان، بدیهی است در آن محیط، آنچه که مطرح نیست، همانا رعایت قانون عدل است و ادای حق. اساساً مسأله‌ی محکم کاری و خیرخواهی، کار راه‌اندازی و مُشکل‌گشایی بی هرگونه طمع، از آن محیط رخت بر بسته و جای خود را به ظاهرسازی و کاردزدی، سرهم‌بندی و دروغ‌گویی، گره در کار مردم افکندن و سنگ سر راه مردم انداختن تا (به قول خودشان) به حق و حساب رسیدن، داده است!

طبیعی است که در میان آن چنان جمعیت و با این چنین شرایط، نه موادّ غذایی سالم پیدا می‌شود، نه ساختمان کامل بی عیب، نه بنگاه‌های بی غشّ و دَغَل دیده می‌شود، نه کارگاه‌های صادق و خوش‌عمل، نه بازار بی خُدعه، نه ادارات بی رشوه. چون همه عاشق پولند و میدان، میدان مسابقه برای نیل به وصال پول! بقیه هر چه که هست وَلَشْ کُن حرف مفت است و موهوم اندر موهوم! اینجاست که دنیا، رو به خرابی می‌رود و نظام زندگی اجتماع بشر، مختل می‌گردد.

اما اگر حبّ خدا و عشق به ثواب آخرت در دل‌ها نشست و ایمان به خدا و ترس از حساب روز جزا حاکم بر افکار آدمیان گردید، آنجاست که هر انسان خدا ترس مؤمن به آخرت، می‌کوشد تا تمام کارهایش از هر قبیل که هست، موافق با قانون «عدل» و کاملاً منطبق با برنامه‌ی «حق» انجام شود.

مثلاً یک فرد «مُقَنّی» که در ته چاه تاریک دور از چشم دیگران مشغول کار است، توجه دارد که کارش اگرچه از چشم صاحبکار و دیگر مردم پنهان است، ولی در پیشگاه خدای سَرِیخِ الحَساب و شَدیدُ العِقاب به خوبی عیان است و لذا در همان گوشه‌ی تاریک و پنهان، کار خود را صحیح و کامل و محکم به پایان می‌رساند.

طیب جراح در اطاق عمل که مریضش بیهوش افتاده و اطرافیان مریض هم بی خبر و ناآگاه از همه کار او در خارج از اطاق عمل هستند و مخصوصاً اگر فقیر و تهی دست و کم‌درم هم باشند. حال، آن طیب اگر خدا را ناظر و روز جزا را معتقد باشد، در همانجا با کمال علاقه و دلسوزی و دقت به کار خود می‌پردازد و کمترین تفاوتی میان بیمار فقیر و بیمار غنی نمی‌گذارد و هکذا دیگر صاحبان حرفه‌ها و دارندگان مشاغل اجتماعی که مؤمن به خدا و روز حساب باشند، به همین نحو از لحاظ حُسن نیت و استحکام عمل، کارهای خود را عموماً صحیح و کامل و محکم انجام می‌دهند. در نتیجه دنیا رو به آبادی رفته و

نمونه‌ای از دستورات تربیتی اسلام

(إِنِّي لَا عَلَمَ أَنَّهُ سَيِّئِي وَ يَصِلُ إِلَيْهِ الْبَلَىٰ وَلَكِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُحِبُّ عَبْدًا
إِذَا عَمَلَ عَمَلًا فَأَحْكَمَهُ؛^١

آری این دین مبین و آیین متین آسمانی است که در عمق جان فرد فرد جامعه‌ی انسان بر اساس ایمان به مبدأ علیم قدیر «أَقْرَبُ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» تعهّد و مسؤولیتی عمیق ایجاد نموده و در همه حال آنها را به رعایت دقّت در محکم کاری و اتقان عمل وای می‌دارد. حال، اندکی به وضع کار پاره‌ای از مسلمانان امروز بنگرید و سپس انگشت حیرت به دندان بگزید که ای عجب، این مردم مسلمانند و پیرو آن پیغمبرند که این چنین در نظر خود و بیگانگان به خیانت و کاردزدی معرفی شده‌اند! تا آنجا که خودشان نیز از ساخته‌های دست خودشان وحشت می‌کنند و اعتماد و اطمینان به اقوال و افعال همکیشان

خود ندارند!! اُمّتی شده‌اند که راستی:

چشم خود تا بهم زنی بَرَدَت تا کُله چرخ داده‌ای خوردت

یا لَعَجِب، پیغمبر بزرگوارشان ﷺ به ساختمان «قبر» و مدفن مردگان اَهْمِیت می‌داده و آن را محکم می‌ساخته که تا بدن نپوسیده است آن قبر فرو نریزد؛ اما این ناجوانمردان مسلمان‌نمای بی‌خبر از شئون اسلام و قرآن، در ساختمان «خانه‌ها» که مسکن زنده‌ها است آنچنان با سهل‌انگاری و از سر باز کنی عمل می‌کنند که چند ماه پس از فروش خانه و اخذ «پول» و نیل به وصال «معبود» هم لوله‌های آب می‌ترکد و هم چاه‌های فاضلاب فرو می‌ریزد و احیاناً سقف اطاق خوابیده و افراد خانواده‌ای زنده به گور می‌گردند.

آری این فاصله‌ی بعیدی که بین پیغمبر اکرم ﷺ و مسلمان‌نماهای امروز به وجود آمده است، از آن سبب است که آن حضرت تمام توجهش به «خدا» بود و می‌فرمود:

(وَلَكِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُحِبُّ عَبْدًا إِذَا عَمِلَ عَمَلًا فَأَحْكَمَهُ)؛

نظر لطف و عنایت خدا به سوی کسی است که کارش را محکم و استوار انجام دهد.

و هم وقتی از حضرتش سؤال می‌کردند که محبوب‌ترین مردم نزد خدا کیست؟ می‌فرمود:

(أَنْفَعُ النَّاسِ لِلنَّاسِ)؛^۱

آن کس که سودش برای مردم بیش از سایرین است، نافع‌ترین مردم به حال

مردم، محبوب‌ترین مردم نزد خداست.

او می‌گفت: تمام کوشش انسان باید در راه تحصیل رضای خدا باشد و نفع رساندن به بندگان خدا، هر چند در این راه اموال آدمی تلف گردد و جسم و جان انسان به رنج و تعب بیفتد. اما اُمّت (به قول خود) مسلمان امروز، تمام توجهش رفته روی پول و می‌خواهد از هر طرف که می‌جنبد و دست به هر کاری که می‌زند، در مدّتی کوتاه و با زحمتی اندک به پولی بس فراوان رسیده و تا آنجا که دلش می‌خواهد دنبال هوس‌های بی‌حدّ و حصر خود بتازد و بر تجملات زندگی‌اش بیفزاید. هر چند در این راه اموال هزاران تن از مردم تلف گردد و جان‌های میلیون‌ها نفر از مردم به خطر افتد! دین خدا پایمال و فرامین انبیاء ﷺ به تمسخر و استهزاء گرفته شود؛ چنان که همان پیشوای عظیم الشان و رسول

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶۴، حدیث ۷.

مکرم خدا ﷺ ضمن بیان مفصلی راجع به اوضاع مردم آخرالزمان به این جریانات اَسَف‌انگیز اشاره فرموده است که:

(يَا اِبْنَ مَسْعُودٍ! سَيَأْتِي مِنْ بَعْدِي اَقْوَامٌ... لَيْسَتْ هِمَّتُهُمْ اِلَّا الدُّنْيَا عَاكِفُونَ عَلَيْهَا... اَلِهَتُهُمْ بُطُونُهُمْ... مَحَارِبُهُمْ نِسَاؤُهُمْ وَ شَرَفُهُمُ الدَّرَاهِمُ وَ الدَّنَانِيرُ... اُولَئِكَ شَرُّ الْاَشْرَارِ وَ الْفِتْنَةُ مِنْهُمْ وَ اِلَيْهِمْ تَعُودُ... اَجْسَادُهُمْ لَا تَشْبَعُ وَ قُلُوبُهُمْ لَا تَخْشَعُ...)^۱

ای پسر مسعود [خطاب به عبدالله بن مسعود صحابی] پس از من مردمانی بیایند که همتی جز به دست آوردن دنیا نداشته و دائماً ملازم آن باشند. معبودشان شکم‌هایشان و قبله‌گاهشان زنانشان و شرفشان پول خواهد بود. آنان بدترین بدانند. فتنه از جانب آنان برمی‌خیزد و هم به سوی آنان برمی‌گردد. اجسادشان [از لذائذ مادی] سیر نمی‌شود و قلب‌هایشان [در برابر تذکرات معنوی] خاشع نمی‌گردد.

در روایت دیگری از رسول خدا ﷺ این جملات نیز آمده است:

(...يَرْكَعُونَ لِلرَّغِيفِ وَ يَسْجُدُونَ لِلدَّرْهَمِ خِيَارِي سُكَارَى، لَا مُسْلِمِينَ وَ لَا نَصَارَى)^۲؛

...برگرده‌ی نان رکوع می‌کنند و برای پول به سجده می‌افتند. ره گم‌کردگانی که سرگردان و مستند. نه از مسلمانان محسوب و نه از نصاری بشمارند.

و هم بعد از اشاره به اوصافی از مردم آن زمان در بیان دیگری فرموده است:

(...لَا يَبْقَى مِنَ الْاِيْمَانِ اِلَّا اِسْمُهُ وَ لَا مِنَ الْاِسْلَامِ اِلَّا رَسْمُهُ وَ لَا مِنَ الْقُرْآنِ اِلَّا دَرْسُهُ مَسَاجِدُهُمْ مَعْمُورَةٌ مِنَ الْبَنَاءِ وَ قُلُوبُهُمْ خَرَابٌ مِنَ الْهُدَى...)^۳؛

نمی‌ماند از ایمان [در آن زمان] جز نامش و از اسلام جز مراسمش و از قرآن جز درسش، مساجدشان از حیث بنا و ساختمان آباد و [اما] دل‌هایشان از جهت

۱- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۹۶ و ۹۷.

۲- سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۵۷، مآذی «زمین».

۳- همان.

هدایت و ره یابی، خراب است.

آبادانی دو جهان آخرت بینان

(النَّاسُ فِي الدُّنْيَا عَامِلَانِ عَامِلٌ عَمِلَ فِي الدُّنْيَا لِلدُّنْيَا قَدْ شَغَلَتْهُ دُنْيَاهُ عَنْ آخِرَتِهِ يَخْشَى عَلَى مَنْ يَخْلُقُهُ الْفَقْرَ وَيَأْمَنُهُ عَلَى نَفْسِهِ فَيُقْنِي عُمُرَهُ فِي مَنْفَعَةٍ غَيْرِهِ وَ عَامِلٌ عَمِلَ فِي الدُّنْيَا لِمَا بَعْدَهَا فَجَاءَهُ الَّذِي لَهُ مِنَ الدُّنْيَا بِغَيْرِ عَمَلٍ فَأُخْزِرَ الْحَظَّيْنِ مَعًا وَ مَلَكَ الدَّارَيْنِ جَمِيعًا فَأَصْبَحَ وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ لَا يَسْأَلُ اللَّهُ حَاجَةً فَيَمْنَعُهُ)^۱

مردم [از حیث هدف گیری در عمل] دو دسته اند: یکی در دنیا برای دنیا کار می کند [هدفی جز شئون دنیوی ندارد] دنیا او را به خود مشغول نموده و از توجه به آخرت باز داشته است. پیوسته از این می ترسد که مبادا بازماندگانش به فقر و تهی دستی مبتلا شوند [لذا دائماً می کوشد تا آینده ی آنان را تأمین نماید] و [عجیب اینکه] از فقر آینده ی خود [در عوالم بعد از مرگ ابداً] ترسی نداشته و خود را از تنگدستی در آمان می بیند [شدائد برزخ و محشر را به حساب نیاورده و اصلاً برای نجات خود در آن مراحل قدمی بر نمی دارد] در نتیجه [این مسکین] عمر خود را در راه تأمین سود دیگران تباه می سازد.

و یکی در دنیا [چشم به آخرت دوخته و آن را هدف قرار داده است] تمام کارهایش برای نیل به حیات اخروی صورت می گیرد [طبعاً نتیجه ی کار او این می شود که] [رزق مقدر و سعادت دنیوی اش نیز خود به خود بدون اینکه مستقیماً به خاطر آن کاری انجام داده و کوششی کرده باشد] [تَبَعاً لِلاٰخِرَةِ] رو به او می آورد و لذا [چنین فردی] حظّ هر دو جهان را به دست آورده و مالک هر دو سرا می گردد و او چنان نزد خدا وجیه و آبرومند می شود که هیچ حاجتی از خدا نمی خواهد مگر اینکه حاجتش روا می گردد.

(وَ اعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ الْمُتَّقِينَ ذَهَبُوا بِعَاجِلِ الدُّنْيَا وَ آجِلِ الْآخِرَةِ فَشَارَكُوا أَهْلَ الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ وَ لَمْ يُشَارِكْهُمْ أَهْلُ الدُّنْيَا فِي آخِرَتِهِمْ سَكَنُوا

۱- نهج البلاغه ی فیض، باب الحکم، حکمت ۲۶۱.

الدُّنْيَا بِأَفْضَلِ مَا سُكِنَتْ وَ أَكْلُوهَا بِأَفْضَلِ مَا أُكِلَتْ فَحَظُّوا مِنَ الدُّنْيَا بِمَا حَظَّيَ بِهِ الْمُتَرَفُّونَ وَ أَخَذُوا مِنْهَا مَا أَخَذَهُ الْمُجْبَابِرَةُ الْمُتَكَبِّرُونَ ثُمَّ انْقَلَبُوا عَنْهَا بِالزَّادِ الْمُبْلَغِ وَ الْمَتَجَرِّ الرَّابِحِ أَصَابُوا لَذَّةَ زُهْدِ الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ وَ تَيَقَّنُوا أَنَّهُمْ جِيرَانُ اللَّهِ عَدَاً فِي آخِرَتِهِمْ لَا تُرَدُّ لَهُمْ دَعْوَةٌ وَ لَا يَنْقُصُ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ لَذَّةٍ^۱؛

بدانید ای بندگان خدا که پرهیزگاران [آخرتگرا] نقدینه‌ی دنیای گذرا و نسیه‌ی آخرت آینده را [توأمًا] بردند [به سود و بهره‌ی هر دو جهان رسیدند] پس با اهل دنیا در [برخوردارى از لذات] دنیایشان شریک شدند؛ ولی اهل دنیا در [بهره‌ی] آخرت آنها شریک نگشتند. [آخرت طلبان] در مساکن دنیا به بهترین وجه آن مسکن نمودند و خوردنی‌های دنیا را به برترین گونه‌ی آن خوردند [زندگی خوش و آسان توأم با طیب خاطر و آرامش جان داشتند؛ نه غذای حرامی که دنبال آن ضریع و زقوم جهنم به شکم‌ها ریزند، نه قصر و کاخ ظالمانه‌ای که سرانجام از درکات هول‌انگیز سعیر و سقر سر بر آورده و در هاویه مسکن گیرند]. پس آنان نیز بهره از دنیا بردند همچنان که مردم خوشگذران بردند. کام از دنیا گرفتند چنان که متکبران گردنکش گرفتند [با این تفاوت که اینان با تقوا و توأم با رضای خدا و آنان بی پروا و مشمول خشم خدا، بین تفاوت راه از کجاست تا به کجا].

سپس [تقواداران پس از گذراندن دوران توقف خود در دنیا] با توشه‌ای رساننده [که آنان را به مقصدشان می‌رساند] و تجارتی سودبخش [در سفر طولانی بعد از مرگ] از دنیا [به سوی آخرت] باز گشتند. در حالتی که هم در دنیای خود به خوشی و لذت زهد و بی رغبتی نسبت به دنیا رسیدند و هم [درباره‌ی آینده‌ی خود] به یقین می‌دانستند که فردا در آخرت در جوار [رحمت] خدا هستند [و آنچنان مشمول لطف و عنایت حقند که] هیچ تقاضا و خواستی از آنان مردود و ناپذیرفته نمی‌گردد و از هیچ نوع لذت و آسایشی

۱- شرح نهج البلاغه‌ی فیض، نامه‌ی ۲۷.

بهره‌شان ناقص نمی‌شود].

غرض تصحیح بینش انسان نه تحقیر دنیا

آنچه که از خلال آیات قرآن و بیانات معصومین علیهم‌السلام استفاده می‌شود این است که دین نمی‌خواهد دنیا را «فِي حَدِّ نَفْسِهَا» منفور و ملعون و نابجا و بی‌ارزش و غیر قابل اعتناء معرفی نماید. بلکه می‌کوشد دیدگاه انسان را بالا برده و چشم‌انداز او را تا آنجا که از تصوّرش عاجز است به طور بی‌نهایت توسعه داده و دیده‌ی فکر و عقل و احساسش را در پرتو نور «وحی» خدا به جهان دیگری بس عظیم و وسیع و منور بگشاید و سپس عقل و شعور خود انسان را که فطرتاً عالی طلب است و زیبا پسند و کامل گرا، به داوری طلبیده و از وجدان سالم آفت ندیده‌اش می‌پرسد که: ﴿...أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ...﴾؛ آیا پست‌ترین را با بهترین مبادله می‌کنید؟ سیر و پیاز عَفْن را به جای «مَنّ و سَلْوٰی»^۲ می‌نشانید؟ ﴿...تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ﴾؛^۳ به این صحنه‌ی گذرا دل می‌بندید و از عالم دائم البقاء دل بر می‌کنید؟ ﴿مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾؛^۴

چه آفتی به عقلتان خورده است! چگونه داوری می‌نمایید؟

آری این روش که قرآن پیش گرفته است، روش «احیای فکر» و تحریک شعور عالی‌تر انسان است که هم به ارزش وجودی خود پی ببرد و هم بهای مقصد اعلا و قیمت مطلوب اصلی خود را که در وراء این جهان محدود و موقت دنیاست بشناسد.

در این صورت، طبیعی است که «خود» و «مقصد» خود را بی‌نهایت باارزش‌تر از این خواهد دید که قربانی دنیای حقیر و موقت سازد. بلکه در عین حال که دنیا و شئون زندگی مادی را از آن نظر که راه وصول به مقصد است و به منزله‌ی مرکب، بسیار لازم و ضروری می‌داند، ولی مع الوصف بیش از حدّ ضرورت یک مرکب، برای آن ارزشی قائل نمی‌شود و

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۶۱.

۲- اشاره به آیه‌ی ۵۷ تا ۶۱ سوره‌ی بقره است که روش چهل آمیز بنی‌اسرائیل کوتاه‌فکر را تقبیح می‌نماید. «مَنّ و سَلْوٰی» دو نوع غذای مخصوص آسمانی بوده که در دسترس بنی‌اسرائیل قرار داده می‌شده است.

۳- سوره‌ی قیامت، آیات ۲۰ و ۲۱.

۴- سوره‌ی صافات، آیه‌ی ۱۵۴.

تمام امور مادی را از خوراک و پوشاک و مسکن و دیگر چیزها و خلاصه «پول» را در حکم «کاه» و علفی می‌شناسد که برای رفع حاجت خود و پیمودن راه، باید به «آخور» اسب خود بریزد تا از راه نماند.

از امام صادق علیه السلام منقول است که در ضمن حدیثی فرموده:

(إِنَّمَا أَرَادُوا الزُّهْدَ فِي الدُّنْيَا لَتَفْرَغَ قُلُوبُهُمْ لِلْآخِرَةِ)؛^۱

اینکه [پیشوایان] دستور زهد در دنیا داده‌اند، منظورشان این بوده که دل‌های آدمیان برای آخرت فراغت و آمادگی پیدا کند.

مقیاس قرآن برای شناسایی «دنیا»

از مطالب گذشته به دست آمد که «مقیاس» قرآن برای شناسایی دنیای «ممدوح» و «مذموم» مقیاسی است حکیمانه و صحیح و کاملاً مطابق با واقعیت هستی که: «دنیا» تا در مسیر آخرت افتاده و راه نیل به هدف است و مطلوب «بالتبع»، بسیار ممدوح است و لازم التحصیل. اما همین که از مسیر آخرت دور افتاد و جهت «تابعیت» خود را از دست داد و جنبه‌ی «استقلال» در طلب به خود گرفت و «بُت» انسان شد، در آن صورت است که مضر به سعادت انسان است و شدیداً مذموم. بنابراین در مقام «تحدیر» مردم از دنیا و یا «سوق» مردم به دنیا که به عنوان «تعالیم دینی» مورد بحث و گفتگو واقع می‌شود، دقیقاً باید توجه داشت که از این ناحیه انحراف و کجی در افکار مردم به وجود نیاید.

یعنی، نه آنچنان دنیا را تحقیرش کنیم و مطالب «صوفیانه» و تفریطی دور از منطق عادلانه‌ی اسلام - که متأسفانه پاره‌ای از آن مطالب به کتب اخلاق اسلامی ما نیز راه یافته و احیاناً صورت حدیثی هم به خود گرفته است - بار فکر مردم کنیم و نتیجتاً مردمی لاقید و گوشه‌گیر و انزواطلب بسازیم که نه حال کاوش علمی در زمین و آسمان و کوه و دریا و جانوران داشته باشند و نه حوصله‌ی کسب و کار و فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی در شئون مختلف زندگی از خود نشان بدهند.

و هم نه آنچنان دنیا را «عزیز» و «کریم» معرفی کرده و بیش از حد، تجلیل و تزیینش بنماییم که آتش حرص و ولع مردم و شهوات افراطی مرد و زن، پیر و جوان را شعله‌ورتر

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۲۹، حدیث ۵.

سازیم که ریشه‌ی تقوا و فضیلت و معنویت را بسوزانیم.

مانند بسیاری از نویسندگان مزدور شهرت طلب که با شرح ریزه کاری‌های زندگی آلوده و ننگین هوسبازان و تصویر مناظر زیبا و هیجان‌انگیز از صحنه‌های پرعیش و نوش دنیا داران و تبلیغ امتعه و اشیای لوکس تجملاتی فروشگاه‌ها و نظایر آن، دامن به آتش عشق حیوانی و دنیا طلبی مرد و زن می‌زنند و بیچارگان را دیوانه وار از زمین و هوا، خشکی و دریا، به بهانه‌های گوناگون از: ادامه‌ی تحصیل، شرکت در کنفرانس‌های علمی، دیدار از نمایشگاه‌های صنعتی و امثال این مطالب به شرق و غرب می‌دوانند و بینوایان را در لجنزار «مُدپرستی» و «تجمل خواهی» متحیر و سرگردان نموده و سرانجام به فقر و فلاکت و بیماری و انواع سیه‌روزی کشانده و خاک‌نشینشان می‌سازند.

آنگاه انصاف بدهید آیا این چنین مردم مدهوش دل و دین از کف داده‌ی دنیا پرست را چگونه می‌شود تعدیلشان کرد و به راه خدا و آخرت دعوتشان نمود؟

لا ابالی چه کند دفتر دانایی را طاق و عظم نباشد سر سودایی را
آب را قول تو با آتش اگر جمع کند نتواند که کند عشق و شکیبایی را

انس با قرآن، تنها راه نجات از بیماری حب دنیا

پس از آن که پی به ارزش دنیا و آخرت برده و دانستیم که دلبستگی و علاقه‌مندی به دنیا و شئون مادی آن بیش از حد ضرورت و زائد بر قدر کفایت، در واقع یک بیماری بسیار خطرناک مهلکی است که منجر به شقاء و بدبختی انسان در عوالم جاودان پس از مرگ خواهد شد. طبعاً با جدّ تمام به دنبال طبیبی حاذق و دارویی شفافبخش خواهیم شتافت که تا وقت باقی و بیماری مزمن نگشته و ما را از پائینداخته است به علاج و درمان پرداخته و هر چه زودتر راه تخلص از آن را به روی خود بگشاییم.

حال آگاه باشیم و بدانیم که آن طبیب راستین ما، وجود اقدس پیغمبر اکرم ﷺ و امام معصوم منصوب از جانب خداست و آن داروی شفافبخش هم وحی عظیم حق قرآن حکیم است. چنان که امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام در وصف رسول مکرم ﷺ و یا نفس نفیس خودش می‌فرماید:

(طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطَبِيبِهِ قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ وَ أَحْمَى مَوَاسِمَهُ يَضَعُ ذَلِكَ حَيْثُ

الْحَاجَةُ إِلَيْهِ مِنْ قُلُوبٍ عُمِيٍّ وَ آذَانٍ صُمٍّ وَ أَلْسِنَةٍ بُكْمٍ مُتَتَبِعٍ بِدَوَائِهِ
مَوَاضِعِ الْغَفْلَةِ وَ مَوَاطِنِ الْحَيْرَةِ...^۱؛

[نبی اکرم ﷺ یا امام علی (علیه السلام) طبیب [روحانی] سیاری است که [برای بهبودی
بیماران در میان مردم] پیوسته در گردش است در حالتی که مرهم‌های
[شفابخش علوم و معارف] خود را [به منظور معالجه و درمان دردهای روحی
مبتلایان] محکم و آماده ساخته است و ابزار آلات و وسایل [کار] خود را [از
امر به معروف و نهی از منکر و انذار از طریق گفتار و کردار، به آتش ایمان و
اخلاص در عبودیت و بندگی] سرخ کرده و تافته است و هر جا مورد حاجت و
نیاز به درمان پیش آید از دل‌های نابینا [از درک معارف] و گوش‌های ناشنوا [از
شنیدن آوای حق] و زبان‌های لال [از اظهار حقایق]، آن مرهم و ابزار را همانجا
می‌نهد. او بررسی‌کننده‌ای است که با دارو و دوی خود، بیماری‌های غفلت و
حیرت را رسیدگی [و معالجه] می‌نماید.

و همچنین در وصف قرآن شریف می‌فرماید:

(... فَاسْتَشْفُوهُ مِنْ أَذْوَانِكُمْ... فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ وَ هُوَ الْكُفْرُ وَ
النِّفَاقُ وَ الْغَيُّ وَ الضَّلَالُ...)^۲؛

... پس شِفای دردهای [ظاهری و باطنی] خود را از آن [قرآن] بخواهید... زیرا
شفاء از بزرگترین درد که کفر و نفاق و تباهی و گمراهی است، در قرآن است.

خداوند حکیم خود نیز قرآن را به عنوان «شفاء» معرفی فرموده است:

﴿وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ...﴾^۳؛

قرآن را که برای اهل ایمان شفاء و رحمت است نازل می‌کنیم...

امام سجّاد (علیه السلام) می‌فرماید:

(... وَ جَعَلَتْهُ... شِفَاءً لِّمَنْ أَنْصَتَ بِفَهْمِ التَّصَدِيقِ إِلَى اسْتِمَاعِهِ...)^۴؛

۱- شرح نهج البلاغه فیض خطبه‌ی ۱۰۷، قسمت سوّم.

۲- همان، خطبه‌ی ۱۷۵.

۳- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۲.

۴- دعای ۴۲ از صحیفه‌ی سجّادیه.

...و قرار دادی... آن[قرآن] را شفاء برای هر کسی که از سرِ فهم و تصدیق

آن به شنیدنش گوش فرا دهد...

آری اگر راستی انسان دل به قرآن داده و همچون مریضی که در برابر طبیب حاذق دلسوز، زانو بر زمین زده و دستوراتش را با جدّ تمام می گیرد و آنگاه به کار می بندد، در برابر قرآن حکیم این چنین تسلیم گردد و عالی ترین دستورات شفابخش خدا را از این نسخه ی آسمانی و وحی الهی بگیرد و در جان بنشاند، تمام دردهای کشنده ی روحی اش درمان می شود. دنیا در نظرش چنان کوچک و بی مقدار می آید که سزاوار شأن خود نمی بیند که درباره ی اقبال و ادبار آن بیندیشد و از زیاد و کم شدنش شاد و غمین گردد تا چه رسد به این که برای رسیدن به تمتّعات آلوده و چرکین آن پا روی سعادت و خوشبختی جاودانه ی آخرتش بگذارد که قرآن می فرماید:

﴿لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ...﴾^۱

نه بر آنچه که از دست شما رفته است محزون و نه به سبب آنچه که به دست شما داده شده است دلخوش شوید...

(عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَعُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ فَهُمْ وَ الْجَنَّةِ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ وَ هُمْ وَ النَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ.... صَبَرُوا أَيَّامًا قَصِيرَةً أَعْقَبَتْهُمْ رَاحَةً طَوِيلَةً تِجَارَةً مُّرَبِّحَةً يَسْرَهَا لَهُمْ رَبُّهُمْ أَرَادَتْهُمْ الدُّنْيَا فَلَمْ يُرِيدُوهَا وَ أَسْرَتْهُمْ فَفَدَوْا أَنْفُسَهُمْ مِنْهَا أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُونَ أَفْءَامَهُمْ تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يَرْتَلُونَهُ تَرْتِيلًا يُحَزِّنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَ يَسْتَشِيرُونَ بِهِ دَوَاءً دَائِهِمْ فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا وَ تَطَلَّعَتْ نُفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقًا وَ ظَنُّوا أَنَّهَا نَصَبٌ أَعْيُنِهِمْ وَ إِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَحْوِيفٌ أَصْغَوْا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ وَ ظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَ شَهيقَهَا فِي أَصُولِ آذَانِهِمْ...)^۲

خدا در جانشان به عظمت تجلّی کرده و غیر او[هر چه هست که هست] در چشمشان کوچک گردیده است. یقین و باورشان به بهشت[و نعمت های آخرت] مانند

۱- سوره ی حدید، آیه ی ۲۳.

۲- شرح نهج البلاغه ی ابن میثم، ج ۳، خ ۱۸۴ (خطبه ی همام)، ص ۴۱۰.

یقین کسانی است که آن را دیده و [سالها] در آن به خوشی زیسته‌اند و ایمانشان به آتش [دوزخ] همچون ایمان کسانی که آن را دیده و [مدّت‌ها] به عذاب آن مبتلا بوده‌اند چند روز کوتاه [دنیا] را به شکیبایی به سر رسانند تا در پی آن آسایش طولانی [بهشت بی پایان] را دریابند [این صبر تلخ با آن بر شیرین تجارت پر سودی است که پروردگارشان برای آنها میسر نموده است] آنان را هدایت کرده و توفیق نیل به سعادت نصیبشان فرموده است [دنیا به آنان رو آورد، ولی آنان رو به آن ننمودند. دنیا] گرفتارشان ساخت [بند و کمند خود را به سمت آنها انداخت] ولی آنها [با تحمل سختی‌ها و شداید آن] خویشتن را فدا داده و خود را [از بند آن] رها نیدند. اما به هنگام شب پس به پایستاده و [در حال نماز] آیات قرآن را با تأمل در آن می‌خوانند، دل‌های خود را با [اندیشه‌ی در] قرآن محزون می‌سازند. داروی دردهای [روحی] خویش را در [تدبّر] آیات قرآن می‌جویند [با فهمیدن و هم به کار بستن دستورات آسمانی قرآن به علاج بیماری‌های قلبی خود می‌پردازند] پس وقتی به آیه‌ای بر می‌خورند که شوق‌انگیز [و امیدآفرین] است، دل بدان بسته و در آن به اشتیاق تمام می‌اندیشند که گویی تمام وعده‌های [امیدبخش] قرآن در برابر چشم آنان مجسم است و هرگاه به آیه‌ای می‌گذرند که در آن تخویف [از عذاب] آمده است، آن چنان گوش دل به سوی آن می‌گشایند که گویی صدای شعله‌ور گشتن [آتش‌های] جهنّم و شهیق [و فریاد خشم‌آلود] آن در بیخ گوش‌هایشان [بلند است]...

اوج ارادت به قرآن کریم

در طول تاریخ اسلام به نمونه‌هایی از روشندان که مجذوب جمال خدا و شکوه آخرت بوده‌اند و از شیرینی درک معارف قرآن به طرزی عجیب برخوردار می‌شده‌اند، بر می‌خوریم و از مطالعه‌ی حالات اعجاب‌انگیزشان به عمق تربیت قرآن پی برده و از چگونگی انقلاب و دگرگونی که بر اثر ارتباط با این منبع علم و حیات آسمانی در روح و روان انسان‌های آماده و مستعدّ به وجود می‌آید در دریای تعجب فرو رفته و انگشت حیرت

به دندان می‌گزیم. اینک به گوشه‌ای از مظاهر آن تربیت عالی بنگرید.

لشکر اسلام از یکی از جنگ‌ها در رکاب رسول خدا ﷺ فاتح و پیروز باز می‌گشت. در یکی از منازل بین راه به قصد استراحت شبانه بار انداختند. پیغمبر اکرم ﷺ برای مصونیت سربازان از شیبخون لشکر دشمن، دو تن را که یکی عمار بن یاسر بود و دیگری عباد بن بشر، مأمور کشیک و نگهبانی ارتش فرمود. آن دو سرباز باایمان نیز شب را بین خود تقسیم کردند که بیداری نیمه‌ی اوّل به عهده‌ی عباد باشد و نیمه‌ی دوّم آن به عهده‌ی عمار.

عباد بن بشر این فرصت بیداری شب را مغتنم دانسته و با شوقی تمام بی‌اعتنا به خستگی راه و کوفتگی میدان جنگ و نگرانی از تعقیب دشمن به نماز ایستاد. در این موقع یکی از سربازان لشکر دشمن که در کمین نشسته و سوء قصد به رسول خدا ﷺ را داشت از ظلمت شب و در خواب بودن ارتش اسلام استفاده کرد و جلو آمد. در مسیر خود چشمش به عباد افتاد که در حال قیام نماز و سرگرم تلاوت قرآن بود. از دور در تاریکی به نظرش درختی یا حیوان و انسانی آمد. تیری در کمان نهاد و به سمت او رها کرد. تیر به هدف نشست. عباد آن سرباز باایمان از درد به خود پیچید اما تحمل کرد و همچنان به نماز و تلاوت قرآن ادامه داد.

تیر دوّم نیز بر بدن عباد نشست، طبیعی است بدن را سوراخ کرده و آغشته به خونساخت اما او دست از نماز و تلاوت قرآن برنداشت. تیر سوّم آمد و بر بدن مرد مسلمان جا گرفت، او این بار نماز را کوتاه کرد و سلام نماز را داد و عمار را بیدار کرد و با هم به دفع دشمن پرداخته و او را از حریم خود راندند.

سپس عمار از جریان مطلع شد که سه تیر بر بدن رفیقش نشسته و غرق در خون است. از روی عتاب به وی گفت: چرا در همان تیر اوّل مرا بیدار نکردی؟ عباد گفت: در آن موقع به قرائت سوره‌ی کهف اشتغال داشتم و چنان حلاوت قرآن به جانم می‌نشست که مجال رضا به قطع سوره‌ی قرآن نمی‌یافتم! و چنانچه از این نمی‌ترسیدم که با کشته شدن من ممکن است صدمه‌ای به رسول خدا ﷺ برسد و از این راه، اسلام متضرّر گردد در تیر سوّم نیز دست از قرائت قرآن نمی‌کشیدم و نمازم را سبک نمی‌کردم، هر چند این عمل به قیمت جان من تمام می‌شد و در خون خودم می‌غلطیدم. یعنی راضی بودم رگ دلم قطع

گردد ولی سوره‌ی قرآن قطع نشود.^۱

آری این است معنای آشنا شدن ذائقه‌ی جان با حلاوت مخصوص معارف قرآن که در نظر روشنفکران عارف به مزه‌ی مرغ بریان و خورش فسنجان، افسانه است و از تراوشات مغزی خیالبافان است. چه می‌شود کرد. طعمی از غذاهای عالی روحی نچشیده‌ایم و از آن بی‌خبریم آنگاه به آنها هم که چشیده و از خود بیخود گشته‌اند و احیاناً خبری هم به ما داده‌اند با دیده‌ی حیرت و انکار می‌نگریم و غیر از همین غذاهای مألوف خود، غذای دیگری در عالم باور نمی‌داریم. «وَكَفَىٰ بِذَلِكَ جَهْلًا وَغُرُورًا».

حبّذا خوانی نهاده در جهان	لیک از چشم خسیسان بس نهان
گر جهان باغی پر از نعمت شود	قسم مار و مور هم خاکی بود
در میان چوب گوید کرم چوب	مَرِّکرا باشد چنین حلّوای خوب
در میان خاک گوید کرم خُرد	این چنین حلّوا به عالم کس نخورد
کرم سرگین در میان آن حَدَث	در جهان نُقلی نداند جز خَبَث
جز نجاست هیچ نشناسد کلاغ	شد نجاست مَرِّو را چشم و چراغ

آیا کرم‌های خاکی هیچ خبر از سفره‌های رنگارنگ ما دارند؟ آیا بویی از بوقلمون بریان و طعمی از خورش فسنجان ما به ذائقه و شامه‌ی آن کرمک‌های عَفِن که در میان نجاسات و سرگین حیوانات در رفت و آمدند رسیده است؟ حاشا و کلاً. چون مزاجشان نجاستخوار است و طبعشان خاک طلب و لذا جز خاک چیزی نمی‌خواهند و جز نجاست دنبال چیزی نمی‌گردند. حال از یک مشت انسان‌نماهای فرو رفته‌ی در گنداب شهوات بهیمی که به قول یکی از نویسندگان^۲ همگی دهانی هستند که یک مشت روده به دنبال آن چسبیده و به دستگاه تناسلی‌شان ختم می‌شود چه توقع است که حلاوتی از قرآن درک کنند و لذّتی از نماز و عرض نیاز به درگاه خدا دریابند!

خیر، از اینان چنین توقّعی نابعاست. «حَيَّوان را خبر از عالم انسانی نیست».

۱- سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۴۴ و ۱۴۵، ماده‌ی (عبد).

۲- صادق هدایت، به نقل از مجله‌ی مکتب اسلام.

قصه‌ای بس عبرت‌انگیز

می‌گویند مردی که شلغش دباغی یا کَنّاسی بود و شامه‌اش با بوی گند آشنا گشته و با آن خو گرفته بود اتفاقاً روزی به بازار عطر فروشان گذر کرد از بوی عطر که به شامه‌اش رسید و تناسب با مزاجش نداشت حالش به هم خورد و بیهوش بر زمین افتاد. مردم از هر طرف به سویش دویدند، گلاب به صورتش می‌پاشیدند و عطر زیر بینی‌اش می‌گرفتند اما افاقه‌ای حاصل نمی‌شد. تا خردمندی که از شلغش مطلع بود از جریان باخبر گشت و گفت ای امان با وی چنین نکنید؛ عطر و گلاب به او مزیند و دگرگون‌ترش مسازید؛ او را به من واگذارید که درمانش نزد من است.

فوراً دوید و از مزبله‌ای فضله‌ی سگی به دست آورد و آن را خوب به دست خود سایید و آهسته و آرام به بالین او نشست و آن پلیدی را مقابل بینی آن مسکین نهاد و مقداری هم به داخل بینی‌اش پاشید. او همین که بوی آشنا به شامه‌اش رسید، دمی عمیق کشید و ذرات آن نجاست را در رگ و ریشه و اعماق وجودش دوانید.

چونکه بوی آن حَدَث را واکشید مغز زشتش بوی ناخوش را شنید
ناگهان دیدند عجب، مرده به خود جنید و با نشاطی غریب از جا پرید و شتابان دست بر بینی نهاده و از بازار عطر فروشان بیرون دوید.

با حَدَث کرده است عادت سال و ماه بوی عطرش لاجرم دارد تباه
هم از آن سرگین سگ داروی او است که بدان او را همی معتاد خوست
«الْخَبِيثَاتُ الْخَبِيثِينَ» را بخوان روی و پشت این سخن را بازدان
مرخیثان را نسازد طَبِیَّات در خور و لایق نباشد ای ثِقَات
آری مردمی که تا خود را شناخته‌اند از جیفه‌ی دنیا و لذات حیوانی آن کامیاب گشته و با بوی گند شهوات آن مأنوس شده و کاملاً خو گرفته‌اند. در همه جا مظاهر شهوت دیده و از همه سو بانگ شهوت شنیده‌اند. اوتار قلبشان پیوسته با آهنگ‌های شهوت‌انگیز و مُهَيِّج به اهتزاز آمده و خون در عروقشان به یاد هوس‌های شیطانی در جریان افتاده است! اینان چگونه می‌توانند از یاد خدا و آخرت تَلَذُّذی بیابند و به آهنگ‌های روحانی مردان خدا متحرک گشته و در راه تحصیل کمالات معنوی با نشاط و شور و شعف قدمی بردارند.
خیر، اینان نه تنها از سخنان و راه و رسم آنان درک لذتی نمی‌کنند؛ بلکه شدیداً متنفر

از رفتار و گفتار آنان نیز می‌باشند و روشنفکرانه می‌گویند:

﴿...إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَ لَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا عَذَابٌ
أَلِيمٌ﴾^۱

...ما به شما فال بد زده ایم [و شما را شوم می‌دانیم] حال اگر [از این سخنان]

خودداری ننمایید سنگسار تان می‌کنیم و از ما به شما عذاب‌ی دردناک خواهد رسید.

چون ز عطر وحی کثر گشتند و گم	بُـد فغانشان که «تَطَيَّرْنَا بِكُمْ»
رنج و بیماری است ما را این مقال	نیست نیکو وعظتان ما را به فال
گر بیاغازید نُصحی آشکار	ما کنیم این دم شما را سنگسار
ما به لَـهُو و لَـغَب فربه گشته ایم	در نصیحت خویش را نَشْرشته ایم
هست قوت ما دروغ و لَـهُو و لاغ	شورش معده است ما را زین بلاغ

مولوی در دفتر سوم مثنوی داستان دعوت پیغمبران علیهم‌السلام و مردم سبأ را به تبعیت از دین خدا و گفتگویی که آنان با انبیاء علیهم‌السلام داشته‌اند آورده است که از نظر ارائه‌ی طرز تفکر دنیا دوستان در برابر منطق پیغمبران خدا و نوع تضادی که این دو گونه تفکر با هم دارند و تفاوتشان مانند تفاوت انسان سالم با علیل المزاج است از لحاظ درک و عدم درک لذت از غذاهای گوناگون، بسیار جالب است.

ضمن داستان می‌گوید: مردم به پیامبران خدا می‌گفتند این سخنان که شما می‌گویید، در نظر ما سخنانی کهنه است و بی ارزش، جز ملامت و نفرت در روح ما اثری نمی‌بخشد. اگر سخنانی تازه و نو دارید بیاورید و از اینگونه مطالب پیش پا افتاده و مبتذل درگذرید. جوابی که انبیاء علیهم‌السلام می‌دادند این بود:

انبیاء گفتند در دل عِلَّتی است	که از آن، در حقشناسی آفتی است
نعمت از وی جملگی عِلَّت شود	طُعمه در بیمار کی قَوّت شود
پس غذایی که ز وی دل زنده شد	چون بیامد در تن تو گَنده شد
هر خوشی کاید به تو ناخوش شود	آب حیوان گر رسد آتش شود
ور بگیری نکته‌ای بکر و لطیف	بعد درکت گشت بی ذوق و کثیف

چیز دیگر گو به جز آن ای عضد	که من این را بس شنیدم کهنه شد
باز فردا زو شوی زار و نفیر	چیز دیگر تازه و نو گفته گیر
زهرِ آن در جمله خَلقان ساری است	این هم از تأثیر آن بیماری است
که شکر با آن حدث خواهد نمود	دفع آن علت ببايد کرد زود
هر حدیث کهنه پیش از نو شود	دفع علت کن چو علت خو شود

دل‌های سالم و ارواح طیبه‌اند که رابطه‌ی حق با آنان، رابطه‌ی آب با انسان‌های تشنه است که به محض دیدن آب و شنیدن نغمه‌ی امواج آب به هیجان آمده و با شوق تمام به سوی آن می‌شتابند و احياناً اگر بین آنان و جمال حق ایجاد حائلی بنمایند، آنچنان مضطرب گشته و همچون مرغ اسیر در قفس به تکاپو می‌افتند و بال و پر می‌زنند که با کمال آسانی و افتخار تمام، از مال و جان و عزیزان خود در راه رسیدن به حق می‌گذرند.

نمونه‌ای از پرورش یافتگان مکتب قرآن

عبدالله بن حُذافه سَهْمی (ابو حُذافه) که از سابقین در اسلام و صحابی پیغمبر اکرم ﷺ است، با جمعی از مسلمانان به اسارت رومیان افتادند. سردار رومی به او تکلیف تَنْصُر (نصرانی شدن) نمود. او که یک موحد کامل و راسخ در ایمان بود، از اطاعت امر وی سر باز زد و جداً استکفاف کرد. دستور داده شد ظرف بزرگی پر از روغن زیتون را جوشانیدند، سپس یکی از اسرای مسلمان را آورده و از او خواستند که از اسلام برگردد و نصرانی شود، آن مرد مسلمان نیز امتناع ورزید. او را با کمال بیرحمی برهنه کرده و در میان روغن زیتون که در حال جوش و غلیان بود انداختند. طولی نکشید که گوشت‌های بدنش متلاشی گشت و استخوان‌ها به روی روغن جوشان ظاهر شد.

طبیعی است که دیدن این صحنه باید دل عبدالله را بلرزاند و وی را از پا درآورده و تسلیمش سازد. ولی خیر؛ وقتی به او گفتند اگر از اسلام برنگردی و نصرانیت را نپذیری، با تو نیز این چنین معامله خواهد شد. در جواب با کمال قوت قلب و شهامت روح، اظهار ایمان و وفاداری نسبت به اسلام و قرآن نمود و شدیداً تَنْفَر خود را نسبت به تَنْصُر و ارتداد آشکار ساخت. طبعاً دستور افکندن وی در میان دیگ روغن زیتون صادر شد. مأمورین که آماده‌ی اجرای فرمان شدند دیدند عبدالله اشکش می‌ریزد و می‌گرید. گفتند

بازگردانیدش که نادم گشته و آماده‌ی تسلیم است. اما آن مرد موحدی که حلاوت ایمان در جانش نشسته و جز خدا و رضای او همه چیز و همه کس حتی جان خودش در نظرش کوچک و بی ارزش آمده است، در جواب آنان سخنی گفت که تمام حضار مجلس را به حیرت و اعجاب افکند. او گفت:

ای عجب، چه اشتباهی. شما چنین پنداشته‌اید که من از ترس این دیگ روغن جوشان می‌گیرم. نه چنین نیست. بلکه من از بی ارزشی این جان در راه خدا می‌گیرم! من از این نالانم که چرا یک جان بیش ندارم تا در راه دفاع از حریم دین خدا فدا سازم! به خدا دوست می‌دارم که به تعداد موهای بدنم جان می‌داشتم و آنگاه از بهر رضای خدا با تمام جان‌های من این چنین معامله می‌شد. آری:

موحد چه زر ریزی اندر برش و یا تیغ هندی نهی بر سرش
امید و هراسش نباشد ز کس بر این است آیین توحید و بس

در این موقع سردار رومی که شدیداً تحت تأثیر آن قوت ایمان و بزرگی روح یک سرباز مسلمان قرار گرفته و در بحر تعجب فرو رفته بود، به فکر افتاد که حقاً کشتن یک چنین فرد قوی القلب و عظیم الروح از نظر اصول انسانی قبیح است؛ لذا در پی بهانه می‌گشت که رهایش سازد. گفت بیا مرا ببوس تا آزادت کنم. مرد خداپرست موحد که نمی‌توانست تذلل در برابر کافر را به روح اسلامی خود تحمیل کند، تن زیر بار این تکلیف نیز در نداد و گفت این کار را هم نخواهم کرد.

مرد رومی گفت بیا به کیش نصرانیت درآ که من هم دخترم را به تو تزویج می‌کنم و هم مُلک و سلطنت را با تو تقسیم می‌نمایم. ابوحنّاقه آن مرد خدا و بی اعتنای به دنیا گفت: ای عجب! آن کس که در راه حفظ عقیده و ایمان خویش از جان بگذرد، آیا در برابر سلطنت و زن تسلیم می‌شود؟ بزرگ رومیان گفت: پس بیا سر مرا ببوس تا هم تو و هم هشتاد نفر مسلمان را که در اسارت ما هستند آزاد گردانم. ابوحنّاقه گفت بسیار خوب این کار را می‌کنم. به قیمت آزاد ساختن هشتاد مسلمان از بند اسارت کافران که به طور قطع مرضی خداست، سر یک کافر را به قصد تحصیل رضای خدا می‌بوسم. جلو آمد و سر او را بوسید و او هم به وعده وفا کرد و ابوحنّاقه، مرد ایمان و اخلاص را با هشتاد مسلمان آزاد ساخت.^۱

۱- سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۲۸، با انکی تصرّف از نگارنده در نقل به معنی.

این هم گوشه‌ای بود از دیدگاه بسیار رفیع مکتب قرآن که چنان جایگاه انسان را بالا برده و چشم‌اندازی وسیع و درخشان در برابر دیدگانش قرار می‌دهد که انسان مؤمن به قرآن، با تماشای آن جهان سراسر نعمت و سعادت بی‌پایان، به ارزش فوق‌العاده عظیم هدف و غایت سیر خود دست یافته و اصلاً نمی‌تواند دل به این جهان محدود و موقت دنیا داده و خود را سرگرم لذات فناپذیر آن سازد. تا آنجا که به نوعی تخلص از دنیا و افتادن در آغوش آن جهان را که جهان «رضوان الله» است، از صمیم قلب آرزو کرده و آن را باب رحمتی عظیم برای خود می‌شمارد و هر چند راه وصول به آن، سوختن در آتش و غلطیدن در خون خودش باشد، با چهره‌ای باز و روحی بانشاط، طالب آن بوده و جداً به استقبالش می‌شتابد.

فضیلت فوق‌العاده‌ی شناخت خدای تعالی

(عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي فَضْلِ مَعْرِفَةِ اللَّهِ تَعَالَى مَا مَدُّوا أَعْيُنَهُمْ إِلَى مَا مَتَعَ اللَّهُ بِهِ الْأَعْدَاءَ مِنْ زَهْرَةِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ نَعِيمِهَا وَ كَانَتْ دُنْيَاهُمْ أَقْلَ عِنْدَهُمْ مِمَّا يَطْئُونَهُ بِأَرْجُلِهِمْ وَ لَتَعْمُوا بِمَعْرِفَةِ اللَّهِ تَعَالَى وَ تَلَذُّدُوا بِهَا تَلَذُّدَ مَنْ لَمْ يَزَلْ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَانِ مَعَ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ إِنَّ مَعْرِفَةَ اللَّهِ آيَسٌ مِنْ كُلِّ وَحْشَةٍ وَ صَاحِبٌ مِنْ كُلِّ وَحْدَةٍ وَ نُورٌ مِنْ كُلِّ ظُلْمَةٍ وَ قُوَّةٌ مِنْ كُلِّ ضَعْفٍ وَ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ سَقَمٍ؛ ثُمَّ قَالَ وَ قَدْ كَانَ قَبْلَكُمْ قَوْمٌ يُقْتُلُونَ وَ يُحْرِقُونَ وَ يُنْشَرُونَ بِالْمَنَاشِيرِ وَ تَضِيقُ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِرُحْبِهَا.... مَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ فَاسْأَلُوا رَبَّكُمْ دَرَجَاتِهِمْ وَ اصْبِرُوا عَلَى نَوَائِبِ دَهْرِكُمْ)؛^۱

اگر مردم بدانند آنچه را که در «معرفه الله» و خداشناسی هست [از علو روح و کرامت نفس و تنعم به نعماء جاودانی بعد از مرگ] هرگز چشم نمی‌دوزند بدانچه که دشمنان از آن برخوردارند از زندگی [پر زرق و برق] دنیا و نعمت‌های [جالب و دلربای] آنکه همچون شکوفه [و گل‌های بهاری] می‌درخشد و دنیای آنان در نزد اینان کم‌ارج‌تر می‌شود از آنچه که زیر پای خود می‌مانند [و می‌گذرند] و متنعم به معرفت خدا می‌گردند و از آن، لذت‌ها می‌برند مانند

لذّت کسی که همیشه در باغستان‌های بهشت با دوستان خدا بوده است. حقیقت آنکه شناسایی خدا [مایه‌ی] انس از هر وحشتی و یار غم‌گسار در هر [بی‌کسی و] تنهایی و نور در هر ظلمتی و [موجب] قوّت و نیرو در هر ضعفی و شفای از هر دردی است. سپس فرمود: پیش از شما قومی [خداپرست] بودند که به سختی کشته می‌شدند و سوزانده می‌شدند. با مینشارها و اژه‌ها [اعضای بدنشان] بریده می‌شد و زمین پهناور با آن فراخی و وسعت بر آنها تنگ می‌گردید [در صورتی که آنان] جرمی نداشتند جز اینکه به خدای عزیز و حمید اظهار ایمان می‌نمودند. حال [ای یاران] از خدای خود بخواید درجات آنان را و صابر بر نوائب و شدائد روزگار خویشتن باشید [تا به درک مساعی آنان نائل گردید].

روش رسول خدا صلی الله علیه و آله در مبارزه با تجمل پرستی

امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام در خطبه‌ی ۱۵۹ از خطب نهج البلاغه به شرح قسمتی از صفات و حالات رسول اکرم صلی الله علیه و آله پرداخته و ضمن آن می‌فرماید:

(و يَكُونُ السَّتْرُ عَلَى بَابِ بَيْتِهِ فَتَكُونُ فِيهِ التَّصَاوِيرُ فَيَقُولُ يَا فُلَانَةُ لَا حُدَىٰ أَرْوَاجِهِ غَيْبِيهِ عَنِّي فَإِنِّي إِذَا نَظَرْتُ إِلَيْهِ ذَكَرْتُ الدُّنْيَا وَ زَخَارِفَهَا فَأَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا بِقَلْبِهِ وَ أَمَاتَ ذِكْرَهَا مِنْ نَفْسِهِ وَ أَحَبَّ أَنْ تَغِيبَ زِينَتُهَا عَنْ عَيْنِهِ لِكَيْلَا يَتَّخِذَ مِنْهَا رِيَاشًا وَ لَا يَعْتَقِدَهَا قَرَارًا وَ لَا يَرْجُوَ فِيهَا مَقَامًا فَأَخْرَجَهَا مِنَ النَّفْسِ وَ أَشْخَصَهَا عَنِ الْقَلْبِ وَ غَيْبَهَا عَنِ الْبَصَرِ وَ كَذَلِكَ مَنْ أَبْغَضَ شَيْئًا أَبْغَضَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيْهِ وَ أَنْ يُذَكَّرَ عِنْدَهُ)؛

[چنان بود آن حضرت که] بر درب اطافش پرده‌ی نقشداری آویخته بودند. پس به یکی از زنان و همسرانش می‌فرمود: ای فلان [نام زوجه‌اش را می‌برد] این [پرده] را از [چشم] من [دور و] پنهان کن؛ چه آنکه من وقتی به آن می‌نگرم به یاد دنیا و تجملات آن می‌افتم. پس [رسول اعظم حق آنچنان بود که] به صمیم قلب از دنیا اعراض نموده و جداً نفس خود را از توجّه به دنیا خالی کرده بود [آنگونه که اصلاً یاد زخارف دنیا در فضای جان پیامبر، روحی

نداشت و همچون مرده‌ی بی اثر بود]. دوست داشت که زیور آن [نیز] در برابر چشمش نباشد تا از زخارف و جامه‌های فاخر و دیگر زیبایی‌های آن برخوردار نگردیده و آن را جای آرمیدن نداند، توقف و اقامت در آن را طلب ننماید. پس دنیا را از خود دور و [علاقه‌ی به] آن را از دل بیرون نمود و [زینت] آن را از دیده نهان داشت. آری چنین است کسی که چیزی را دشمن دارد، نگاه به آن و بردن نام آن را هم در حضورش دوست نمی‌دارد.

یعنی ای مسلمانان! تبعیت از نبیِّ اَطِیْب و اَظْهَر علیه السلام روشی است که خدا از شما خواسته است:

وَ أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ الْمُتَأَسِّي بِنَبِيِّهِ وَ الْمُقْتَصِّ لِأَثَرِهِ.... وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِينَا إِلَّا حُبُّنَا مَا أَبْغَضَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ تَعَظَّمْنَا مَا صَغَرَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ لَكَفَى بِهِ شِقَاقًا لِلَّهِ وَ مُحَادَّةً عَنْ أَمْرِ اللَّهِ؛

محبوب‌ترین بندگان در نزد خدا کسی است که تابع پیغمبر خود بوده و دنبال نشانه‌ی او برود و اگر نبود هیچ عیب و گناهی در ما [که به زعم خود رشته‌ی اتباع از نبیِّ اَظْهَر علیه السلام را به گردن افکنده و خود را پیرو او دانسته‌ایم، اگر هیچ جرمی نداشتیم] مگر [همین] دوست داشتن ما چیزی را که خدا و رسولش دشمن داشته‌اند و نیز بزرگ شمردن ما چیزی را که خدا و رسولش کوچک شمرده‌اند [یعنی دنیا]. همین بس بود در شقاق و خلاف‌ورزی ما با خدا و ستیزیدن و سرپیچی نمودن از فرمان خدا [همین کافی است که ما را در ردیف طغیان‌کنندگان بر خدا درآورد].

فَيَا اللَّهَ. اَلْمُسْتَعَاثُ بِكَ يَا رَبَّنَا. اِنَّا لِلَّهِ وَ اِنَّا اِلَيْهِ رَاْجِعُونَ.

این چه ندای هول‌انگیزی است که از حلقوم مبارک امام امیرالمؤمنین علیه السلام به عالم انسان پخش گردیده و در گوش هوش زنده‌دلان طنین افکنده است که: ای مردم! مسلمانان بیدار... هوشیار...! این چنین دلبستگی به دنیا و آراستن آن، با تصدیق خدا و رسولش به ختمیت مرگ و حساب و حیات جاودانه‌ی آخرت سازگار نیست.

﴿كَأَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ﴾؛

پیغمبر اکرم و رسول اعظم خدا صلی الله علیه و آله که پیشوای معصوم و رهبر آسمانی شماست با

امر به برداشتن پرده‌ی نقشدار از درب اطاقش، عملاً مبارزه‌ی با تجمل پرستی نموده و به امت اسلامی هشدار داده است که شدیداً مراقب خود باشید و با وارد نمودن اشیای لوکس تجملی به خانه و کاشانه‌ی خود، راه نفوذ و تسلط بر افکار را به روی شیطان فریبنده و مکار نگشایید. آیا راستی شما هیچ نمی‌ترسید که از دیدن پرده‌ی نقش دار مصوّر هوس کنید که فرش و قالی هم به رنگ پرده درآید و از قالی هم کم کم مبل و صندلی تولید گشته و از آن، کاخ و اتومبیل و از آن، مستغلات و هزاران نوع دیگر از تجملات روزافزون و رفته‌رفته دنیا را جای اقامت و آرمیدن دائم بپندارید؟! آنگاه سرمایه‌ی نفیس عمر و آنچه را که در قوه دارید در راه تحصیل مال و تزیین در و دیوار و صدها پرده‌ی عکسدار آنچنان تلف کرده و هیچ و پوچ سازید که ناگهان به بانگ جناب عزرائیل از خواب پریده و قالب تهی کنید و سرانجام با دست خالی از سرمایه‌ی حیات و مملو از موجبات عذاب به خانه‌ی گور و عالم برزخ منتقل گردید. «فَيَالَهَا مِنَ الْحَسْرَةِ وَ النَّدَامَةِ».

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرمایند:

(وَاللّٰهُ لَقَدْ رَقَعْتُ مِدْرَعَتِيْ هَذِهِ حَتّٰى اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَاقِعِهَا وَ لَقَدْ قَالَ لِيْ قَائِلٌ اَلَا تَنْبِذُهَا عَنْكَ فَقُلْتُ اَعْرُبْ عَنِّيْ فَعِنْدَ الصَّبَاحِ يُحْمَدُ الْقَوْمُ السُّرَى)؛^۱

به خدا سوگند! این جبهه‌ی خود را چندان وصله زدم که از وصله زننده و دوزنده‌اش شرمنده شدم. گوینده‌ای به من گفت: آیا آن را [با این همه وصله و پینه] از خود دور نمی‌کنی؟ گفتم: دور شو از من که هنگام بامداد، از مردم شبرو و سیاسگراری می‌شود.

جمله‌ی «فَعِنْدَ الصَّبَاحِ يُحْمَدُ الْقَوْمُ السُّرَى» مثلی است برای کسی که رنج و تعب بر خود هموار می‌سازد تا آسایش بیابد، همچنان که کاروان در گرمای تابستان که می‌داند هوای بیابان گرم است و سوزان، به هنگام شب به راه می‌افتد و رنج بیخوابی را متحمل می‌شود تا صبح که به منزل رسید، از سختی گرما رهایی یابد و در نزد هر شنونده‌ی عاقلی مورد مدح و ثنا واقع شود. یعنی علی علیه السلام داند که پس از مرگ، عالمی پرماجرا در پیش و

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، جمله‌ی آخر خطبه‌ی ۱۵۹.

عَقَبَاتِی صَعْب و صحنه‌هایی سوزان بر سر راه است. لهذا در این شب «دنیا» با رنج و بیخوابی و بهره‌گیری اندک از خوراک و پوشاک می‌سازد تا عَلَی الصَّبَاح «قیامت» که به منزل رسید، از تمام آن مراحل سوزان و مواقف دهشتنا در امان بوده و در مقام محمود «عِنْدَ مَلِیکِ مُقْتَدِر» مسکن بگزیند.

باز هم به سخنی از امیرالمؤمنین علی علیه السلام توجه فرماید:

(و اَیْمُ اللَّهِ یَمِینَا أَسْتَتْنِی فِیْهَا بِمَشِیئَةِ اللَّهِ لَأَرْوِضَنَّ نَفْسِی رِیَاضَةً تَهْشُ مَعَهَا إِلَى الْقَرْصِ إِذَا قَدَرْتُ عَلَیْهِ مَطْعُومًا وَ تَقْنَعُ بِالْمِلْحِ مَادُّومًا وَ لَا دَعَنَّ مُقْلَتِی كَعَیْنِ مَاءٍ نَضَبَ مَعِینُهَا مُسْتَفْرِغَةً دُمُوعَهَا أَتَحْتَلِی السَّائِمَةَ مِنْ رَعِیْهَا فَتَبْرُکَ وَ تَشْبَعُ الرَّبِیضَةُ مِنْ عُشْبِهَا فَتَرِیضُ وَ یَأْكُلُ عَلَیَّ مِنْ زَادِهِ فِیْهِجَعُ قَرَّتْ إِذَا عَیْنُهُ إِذَا افْتَدَى بَعْدَ السَّنَنِ الْمُتَطَاوِلَةِ بِالْبَهِیمَةِ الْهَامِلَةِ وَ السَّائِمَةِ الْمَرْعِیَّةِ طُوبَى لِنَفْسٍ أَدَّتْ إِلَى رَبِّهَا فَرَضَهَا وَ عَرَكَتْ بِجَنْبِهَا بُؤْسَهَا وَ هَجَرَتْ فِی اللَّیْلِ غُمُضَهَا حَتَّى إِذَا غَلَبَ الْكَرَى عَلَیْهَا افْتَرَشَتْ أَرْضَهَا وَ تَوَسَّدَتْ كَفَّهَا فِی مَعْشَرٍ أَسْهَرَ عُیُونَهُمْ خَوْفٌ مَعَادِهِمْ وَ تَجَافَتْ عَنْ مَضَاجِعِهِمْ جُنُوبُهُمْ وَ هَمَّهَمَتْ بِذِکْرِ رَبِّهِمْ شِفَاهُهُمْ وَ تَقَشَّعَتْ بِطُولِ اسْتِغْفَارِهِمْ ذُنُوبُهُمْ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ)؛^۱

به خدا سوگند! با خواست خدا چنان نفس خویش را به ریاضت تربیتش داده و ورزیده‌اش سازم که گرده‌ی نان را با انبساط بپذیرد و از بهر خورش به اندکی نمک قانع گردد [در خلوت شب‌های تار آن قدر بگریم] و کاسه‌ی چشمم را به حال خود بگذارم که از اشک تهی گردد مانند چشمه‌ای که آبش فرو نشسته باشد. آری! [این درست است که] حیوانات چرنده در صحرا چریده و آنگاه از پُری شکم به زانو در آیند و در خوابگاه خود بخُسنند و گله‌ی گوسفندان از علف و گیاه بیابان سیر گشته و در جایگاه خود آرام بگیرند. علی هم از زاد و توشه‌ی خود خورده و [در بستر خویش] آرام بخوابد؟

در این صورت، چشم علی روشن که پس از سال‌های دراز، از چهارپایان رها و

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، نامه‌ی ۴۵، قسمت آخر آن.

از چرندگان صحرا تبعیت کرده است. خوشا حال آن کس که عمل به وظیفه‌ی واجب خود در پیشگاه پروردگارش نموده و بار سنگین شدائد را با صبر و شکیبایی تحمل کند و شب هنگام از خواب، دوری گزیند و آنگاه که سپاه خواب هجوم آور شود، زمین را بستر و دست خود را بالش قرار دهد. در میان جماعتی باشد که ترس روز بازگشت و معاد، خواب از چشمانشان ربوده و در دل شب پهلوی از خوابگاه خود تهی می‌کنند و لب‌هایشان به ذکر پروردگارشان آهسته در حرکت می‌باشد و بر اثر استغفار مداوم [پاره‌های ابر] گناهانشان پراکنده می‌گردد [و از صفحه‌ی آسمان جانسان برطرف می‌شود] اینانند حزب خدا، همانا حزب خدا رستگارانند.

مناجات جانسوز امام علی (ع) در دل شب

از «حَبَّه‌ی عُرنی» نقل است که شبی با «نُوفِ بکالی» که هر دو از اصحاب امیرالمؤمنین (ع) می‌باشند در خواب بودیم، ساعات آخر شب بود که از خواب پریدم و چشمم به امیرالمؤمنین (ع) افتاد، دیدم مانند اشخاص واله و حیران دست بر دیوار و سر به آسمان به تلاوت قرآن مشغول است و این آیه را می‌خواند و تکرار می‌کند:

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ * الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾^۱

پس از مدتی متوجه من شد و فرمود: «أَرَأَيْتَ أَنْتَ يَا حَبَّةُ أُمِّ رَامِقٍ؟» ای حبه تو خوابی یا بیدار؟ گفتم: بیدارم مولای من! اما از کار شما متحیر و سرگردانم. می‌بینم که شما این چنین بی‌قرار و مُنقلبید و ناآرام. پس حال ما (گنهکاران) چگونه خواهد بود. این سخن را که از من شنید، دیدم پلک‌های چشم مبارکش روی هم افتاد و قطرات اشک از دیدگان شریفش به صورتش جاری شد و فرمود:

(يَا حَبَّةُ إِنَّ اللَّهَ مَوْفِقًا يَدِيهِ مَوْفِقًا لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ مِنْ أَعْمَالِنَا، يَا حَبَّةُ

۱- سوره‌ی آل عمران، آیات ۱۹۰ و ۱۹۱.

إِنَّ اللَّهَ أَقْرَبُ إِلَيَّ وَإِلَيْكَ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ يَا حَبَّةُ إِنَّهُ لَا يَخْجُبُنِي وَلَا
إِيَّاكَ عَنِ اللَّهِ شَيْءٌ؛

ای حبه! مسلّم بدان که خدا را موقفی است برای رسیدگی به حساب اعمال
بندگان. در آن موقف به تمام اعمال ما که چیزی از آن بر خدا مخفی نیست
رسیدگی خواهد شد. ای حبه! خدا از رگ گردن به من و تو نزدیکتر است و
چیزی بین ما و خدا حاجب و ساتر نمی باشد.

یعنی ای حبه، علی علیه السلام چگونه آسوده و آرام بخوابد در حالی که می داند چشم بیدار
خدا شاهد اعمال ریز و درشت او می باشد. حبه می گوید در این موقع امام علیه السلام متوجه نوف
شد و فرمود: «أَرَأَيْدُ أَنْتَ يَا نَوْفُ» ای نَوْفُ آیا تو در خوابی؟ عرضه داشت: «لا یا امیرالمؤمنین
ما أَنَا بِرَاقِدٍ وَقَدْ أَطَلْتُ بُكَائِي فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ» نه یا امیرالمؤمنین بیدارم و بر حال خود گریانم.
مرا امشب به گریه بسیار واداشتی. فرمود:

(يَا نَوْفُ إِنَّ طَالَ بُكَائُكَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ مَخَافَةً مِنَ اللَّهِ تَعَالَى قَرَّتْ عَيْنَاكَ
غَدَاً بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، يَا نَوْفُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ قَطْرَةٍ قَطَرَتْ مِنْ عَيْنِ
رَجُلٍ مِنْ حَشِيَّةِ اللَّهِ إِلَّا أَطْفَأَتْ بِحَاراً مِنَ النَّارِ)؛

ای نَوْفُ! اگر از ترس خدا امشب گریه کنی فردا در پیشگاه او شاد و خرم
خواهی بود. ای نَوْفُ، هیچ قطره‌ی اشکی از چشم کسی از خوف خدا
نمی ریزد مگر اینکه در یاهایی از آتش [قهر خدا] را خاموش می سازد.

آنگاه امام مقداری آنان را موعظه کرد و پند و اندرزشان داد و در پایان سخنان خود فرمود:

(فَكُونُوا مِنَ اللَّهِ عَلَى حَذَرٍ فَقَدْ أُنْذَرْتُكُمْ)؛

پس از خدا بترسید و از عذابش بر حذر باشید که من اندارتان کردم [و از
عقبات سنگین پس از مرگ آگاهتان ساختم].

پس امام علیه السلام به راه افتاد و همچنان می رفت و همی گفت:

(لَيْتَ شِعْرِي فِي غَفْلَاتِي أَمُوعِرُضُ أَنْتَ عَنِّي أَمْ نَظَرُ إِلَيَّ؟ وَ لَيْتَ شِعْرِي
فِي طُولِ مَنَامِي وَ قَلَّةِ شُكْرِي فِي نَعْمِكَ عَلَيَّ مَا حَالِي)؛

ای کاش می دانستم [ای پروردگار من] که در اوقات غفلتم آیا تو از من
روگردانی یا نظر لطف و عنایت درباره ام داری؟ کاش می دانستم در آن

ساعات [شب] که به خواب گران فرو رفته‌ام و موقعی که در برابر نعمت‌های
تو به شکر و سپاس اندک اکتفا نموده‌ام چه حالی [و چه موقعیتی در پیشگاه
تو] دارم؟!^۱

حبّه گوید: به خدا قسم، حال علی علیه السلام به همین منوال بود تا سپیده‌ی صبح دمید.^۱
ای به غفلت گذرانیده همه عمر عزیز تا چه بودی و چه کردی غمّلت کو و کدام
توشه‌ی آخرت چیست در این راه دراز که تو را موی سپید از اجل آورده پیام
دل بر این گنبد گردنده‌ی خونخوار مبند که بسی همچو تو دیده است و ببیند ایّام
چون شوی هَمره حوران بهشتی که تو را همه در آب و گیاه است نظر چون اَنعام
وای اگر پرده بیفتد که زبس خَجَلت و شرم همه بر جای عرق خون دل آید ز مَسام
می‌توانی که فرشته شوی از علم و عمل لیکن از هَمّت دون ساخته‌ای با دُذ و دام
فکر آن کن که نمائی ز سعادت محروم کار خود ساز که اینجاد و سه‌روزی است مقام

حال نکبت‌بار فرورفتگان در لذّات نفسانی

آورده‌اند یکی از شاهان برای فرزندش بساط عروسی به پا کرد و در شب زفاف
مجلسی شاهانه آراسته و نوعروس را به حجله آوردند. پسر شاه آن شب بسی شراب خورد و
در حال مستی و از خود بی‌خبری به قصد حجله‌ی زفاف آمد. اما از شدّت مستی که راه از
بیراه نمی‌شناخت از کاخ بیرون شد و همچنان رفت تا به خارج شهر افتاد و همی رفت تا
رسید به جایی که خانه‌ای دید و چراغی، پنداشت که حجله‌ی عروس آنجاست. وارد شد و
جمعی را دید در خوابند. هر چه آواز داد صدایی نشنید. در میان خفتگان دید کسی چادر
سفید نو به خود پیچیده و خوابیده است. آن را عروس و مطلوب خود تصوّر نمود و در
کنارش آرمید و تا به سحر با او سرگرم عیش و بازی بود. از وی رطوبت‌ها به بدنش
می‌رسید و آن را عطر و گلاب می‌پنداشت. تا هوا روشن شد و او به هوش آمد. دید ای
عجب، اینجا دخمه‌ی گبرهاست و آن خفتگان، لاشه‌های اموات و مرده‌های عَفِن و آن
چادر سفید نو نیز جسد پیرزنی زشت و فَرَتوت است که تازه مرده و در آنجا نهاده‌اند و او به
جای عروس، آن شب با آن مرده‌ی سرا پا کثافت و نکبت به عیش و بازی گذرانیده است و

۱- سفینه البحار، ج ۱، ص ۹۵، مادّه‌ی «بکی».

آن رطوبت‌ها که به وی می‌رسیده، نجاست‌های آن پیکر منحوس بوده است. به خود توجه کرد و دید ای وافضیحتاه تمام اندامش فرو رفته در انواع کثافات و نجاسات است. دهان و گلو از مکیدن آب دهان مردار عَفْن، تلخی نامطبوع و مُهْوَعی دارد. در همان حال که از شدت اِشْمِئِزِاز و تَنَفُّر از آن صحنه به خود می‌پیچید و به راه چاره‌ای می‌اندیشید، ناگهان دید پدرش با جمعی از اعیان و رجال مملکت که از غیبت او مضطرب گشته و در طلبش می‌گردند سر رسیدند و او را در آن حال فُضِیْحَت و رسوا دیدند. طبیعی است که آن شاهزاده‌ی بدبخت! آنچنان حالت انفعال و شرمندگی در روحش پدید آمد که آرزو داشت در همان لحظه زمین دهان باز کند و او را در خود فرو کشد تا از آن فضااحت و رسوایی ننگین نجات یابد.^۱

حال این قصّه اگر افسانه هم باشد، در نشان دادن واقع حال فرو رفتگان در لَذّات نَفْسانی و افتادگان در لجنزار شهوات حیوانی، زبانی بس گویا و بلیغ دارد که جدّاً مطلب همین است و زندگی کنونی این بینوایان از همه جا بی خبر، به همین منوال است که از شدت سُکَر و مستی هوس، از مسیر هدف بیرون افتاده و در این دخمه‌ی دنیا به عیش و عشرت با مردارهای عفن پرداخته‌اند.

﴿كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ ۖ وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ﴾؛

واویلا که سپیده‌ی صبح قیامت بدمد و به مفاد ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾^۲ همه جا روشن و همه چیز آشکار گردد. در آن هنگام است که رسوایی‌ها برملا خواهد گشت و ناگهان خود را خواهند دید که سراپا غرق در چرک و خون و کثافتند و هزاران نوع از تبهکاری‌ها و هرزگی‌ها در صحنه‌ی وجودشان به رسواترین صورت در معرض نمایش درآمده است آنچنان که ستر و پوشاندن آن به هیچ وجه امکان‌پذیر نمی‌باشد! از طرفی هم مشاهده می‌کنند که مَلِکُ الْعَرْشِ رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ و جمیع فرشتگان و مقرّبین از انبیاء و اولیاء و صدّیقین و سایر خلایق از اوّلین و آخرین، ناظر این صحنه‌ی ننگین و فضااحت‌بار آن هستند! خدا می‌داند و بس که چه حالی در آن جریان به انسان دست می‌دهد و چه آتش سوزانی از درونش شعله می‌کشد! «أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ ذَلِكِ الْخِزْيِ الْفَضِیْحِ»

۱- کیمیای سعادت، ص ۹۴ و کمال الدّین صدوق، ص ۶۳۱، با اندکی تفاوت.

۲- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۶۹.

﴿وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۱

هوشمندی انسان رشید عاقل در همه‌ی مراحل زندگی

مردم عاقل واقع بین، پیوسته مراقب این هستند که دوران‌های زندگی خود را با هم متناسب و منطبق سازند؛ در مرحله‌ی پیشین، دوران پسین را هم در نظر می‌گیرند و نتیجتاً مشی‌شان در مراحل اولیه‌ی حیات، آنچنان است که مراحل بعدی را به خطر نیفتکند. در دوران طفولیت، کودکان را تحت مراقبت کامل قرار می‌دهند تا مبادا آنان بر اثر اقدام به اعمال ناشایسته‌ای دوران جوانی خویشتن را توأم با اختلالات جسمی و روحی گردانند و هم در روزگار جوانی و ایام شباب، به روزگار پیری و دوران کُهلوت خود، دقیقاً می‌اندیشند و هرگز مرتکب اعمالی نمی‌شوند که در آن زمان مبتلا به انواع مرض‌های پر از درد و رنج و مَحَن گردند و روز روشن خود را تبدیل به شب تار نمایند و عمر عزیز خود را تباه گردانند.

چنانکه می‌گویند از نظر پزشکان، بسیاری از بیماری‌های روانی و اختلالات عصبی، مسبب از لاابالیگری‌های دوران کودکی و جوانی است که مرییان اطفال و راهنمایان جوانان نتوانسته‌اند آنچنان که باید تطبیق میان مراحل حیات آنان را در نظر بگیرند و از هر جهت تمام شئون زندگی آنها را تحت مراقبت قرار دهند.

حال، انسان رشید عاقل نیز از نظر رعایت این قانون محکم و اصل مسلم «تطبیق مراحل حیات» دقیقاً باید در وضع و حال خویشتن ناظر بوده و افکار و اقوال و اعمال خود را تحت مراقبت شدید درآورد تا در این دوره از زندگی دنیوی‌اش کاری نکند که حیات عظیم آخرتش را بر باد دهد و آن را تبدیل به صحنه‌ای پر از سوز و گداز و آه و ناله و افغان نماید. ولی یاللاسف که اکثر مردم به حیات اُخروی خود که اصل حیات است، توجهی ندارند و ابداً به فکر مطابقت دادن بین این دو مرحله‌ی از حیات نمی‌باشند و آن چنان در این دنیا به اِشباع شهوات نفسانی خود دل داده و همت می‌گمارند که یک‌باره، آتش به حیات عقبایی خود افکنده و یک سره رو به جهنم سوزان و سحیر و سحر، رهسپار می‌گردند. چنانکه قرآن حکیم می‌فرماید:

﴿بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى﴾^۱

[آری] شما زندگی دنیا را [بر آخرت] ترجیح می دهید. با آنکه آخرت بهتر و پایدارتر است.

﴿كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ﴾

شما دنیا را دوست می دارید و آخرت را وا می گذارید و نتیجه همان است که در جای دیگر می فرماید:

﴿بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا﴾^۲ إِذَا رَأَوْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغِيْظًا وَ زَفِيرًا^۳ وَ إِذَا أَلْقَوْا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُقَرَّبِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا^۴ لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا وَ اذْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا^۵؛

[آنان] روز رستاخیز را تکذیب کردند و [ما] برای کسانی که تکذیب روز قیامت کنند، آتشی سوزان آماده ساخته ایم. هنگامی که [جهنم و سعیر] از نقطه‌ی دور، آنان را ببینند [آن تیره‌روزان که طعمه‌ی دوزخند]. تَغِيْظٌ وَ زَفِيرٌ^۳ آن را می شنوند و هنگامی که با دست‌های بسته به نقطه‌ی تنگی از آن [آتش دوزخ] افکنده شدند، آنجا آرزوی مرگ و نابودی می کنند [ولی به آنان گفته می شود] امروز تنها یک بار آرزوی [مردن و] نابود گشتن ننمایید، بلکه فراوان [فراوانی و] ثبُور را بکشید و [آرزوی نیست شدن ننمایید]. یعنی آنچه البته به جایی نرسد فریاد است و سودی به حال زارتان نخواهد داشت و آتش جایگاه حتمی شماست [.

دل‌کندن از محبوب‌ها، راه «تکامل» انسان

طبیعی است که انسان در هر مرحله‌ای از مراحل سیر خود، دل به محبوبی بسته و با معشوقی نرد عشق می‌بازد. ولی چه می‌شود کرد که تکویناً راه تکامل او همانا در دل‌کندن از آن محبوب و رها کردن آن معشوق است و شکی نیست در اینکه دل‌کندن از «محبوب»

۱- سوره‌ی اعلیٰ، آیات ۱۶ و ۱۷.

۲- سوره‌ی فرقان، آیات ۱۱ تا ۱۴.

۳- «تَغِيْظٌ» به معنای ابراز غضب و خشم است و «زَفِيرٌ» همان نعره و غُرْش افراد خشمگین است که جهنم با دیدن تبهکاران، به جوش و خروش آمده و از شدت غیظ فریادی خشم‌آلود سر داده و با غُرْشی سهمگین به آنان حمله می‌برد. نعوذ بالله من غضبه.

و جدا گشتن از «معشوق» بسیار رنج آور و جدّاً دردناکیز است. اما چه می دانیم، مصلحت بینی پروردگار حکیم این چنین مقتضی است که باید «تکامل» انسان از این راه انجام پذیرد که هم دل بدهد و هم دل برگیرد. تمام کمالات عالیه و نعمت های فوق حدّ تصوّری که در سر راه انسان مقدّر شده است، طُرّاً تحصیل آن بر اثر انقطاع و دل برداشتن از محبوبات در هر مرحله ای، میسر است.

چون جنین بُد آدمی خونخوار بود بود او را بود از خون تار و پود
از فِطام^۱ خون غذایش شیر شد وز فِطام شیر لقمه گیر شد

تا انسان در مرحله ی جنینی بوده و در رَجِم مادر است، عشق به خون دارد و از خون تمام تار و پود وجودش شکل می گیرد. ولی خون نمی تواند دائماً غذای او باشد و او هم نمی تواند دائماً اکتفاء به خون نماید، بلکه در مرحله ی بعدی احتیاج به غذای عالی تری دارد. اما تا از خون باز گرفته نشود، به غذای عالی که شیر است دست نمی یابد. همچنین تا از شیر و پستان نگذرد و انقلاب و تحوّل در مزاجش پدید نیابد، از لقمه های چرب و شیرین و غذاهای الوان این جهان درک لذّتی نمی نماید. تا عاشق شیر و پستان است، باغ و بوستان نشانش نمی دهند و با سیب و انگور و گلابی آشنایش نمی سازند.

زانکه پستان شد حجاب آن ضعیف از هزاران نعمت و خوان و رَغیف^۲
دایه ای کو طفل شیرآموز را تا به نعمت خو کند تَبْفُوز^۳ را

دایه ی عاقل و مهربان برای اینکه آن کودک ناتوان را به دامن باغ و بوستان بیفکند، شیر و پستان را از دستش می گیرد. ولی آن طفلک نادان برای از دست دادن پستان، ناله ها سر داده و بی تابی ها می نماید، در عالم خود هزاران نفرت و لعنت نثار آن کسی می کند که باعث جدایی وی از شیر و پستان گردیده است. لیک او نادان است و مصلحت خویشتن نمی فهمند. او نمی داند که:

گر ببندد راه یک پستان بر او می گشاید راه صد پستان بر او

اما همین که از پستان برید و به باغ و بوستان رسید، دیگر دل به آن بسته و از هر چه

۱- فطام: باز گرفتن کودک از شیر است.

۲- رَغیف: گرده ی نان.

۳- تَبْفُوز: اطراف دهان، بر وزن لب دوز.

که شیر و پستان است می گذرد، تمام قوه و نیروی خود را به پای باغ و بوستان نثار می کند. حال، این کودک باغ و بوستان دیده و طعم ران مرغ و بوقلمون بریان چشیده را پیامبران خدا ﷺ می خواهند ارتقا بخش دهند و با جَنَّت و رضوان و حیات جاودان آشنایش سازند و برای این کار از در «انفاق» و از خود جدا کردن پاره ای از محبوب های کنونی اش در می آیند و می گویند:

﴿وَأَنْفَقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ...﴾^۱

پیش از اینکه مرگ به سراغتان بیاید، از آنچه که به شما روزی کرده ایم انفاق کنید...

﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ...﴾^۲

ابدأ به خیر و سعادت نخواهید رسید تا از آنچه که دوست می دارید انفاق نمایید...

آری نمایندگان خدا و راهنمایان مهربان بشر می خواهند او را از طریق اراده و اختیار خودش، شاهد عالمی دیگر و حقایقی برتر سازند آنچنان که خود تبدلی در مزاج خویشتن به عمل آورده و طبعاً از جهان دانی (پست) مُنْقَطِع گردد و با شوق و محبتی وافر، رَحَل اقامت در عالم اعلای «قرب» و انس خدا بیفکند و ﴿فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ﴾^۳ استقرار یابد.

شرط تبدیل مزاج آمدن	کمز مزاج بد بود مرگ بدن
چون مزاج آدمی گِلخوار شد	زرد و بدرنگ و سَقیم و زار شد
چون مزاج زشت او تبدیل یافت	رفت زشتی و رخس چون شمع تافت

ولی یاللاسف، بیا و بنگر که این کودک صفتان جاهل و کوتاه نظر، دلدادگان به ترش و شیرین و أَخْضَر و أَصْفَر، به جای عرض ادب به ساحت قدس پیامبران ﷺ عظام و دیگر راهنمایان الهی، چه نعره های سفیهانه می کشند و با جفتک اندازی های بی حساب چه ضَوُضاء و غوغایی عجیب به وجود می آورند که ای فریاد از دست این مُرتجعان! نمی گذارند ما به آسودگی بخوریم و بخوابیم و از زندگی لذتی ببریم، می خواهند این باغ و بوستان و خورش فسنجان را از دست ما بگیرند. درست همانگونه که طفلک شیرخوار از

۱- سوره ی منافقون، آیه ی ۱۰.

۲- سوره ی آل عمران، آیه ی ۹۲.

۳- سوره ی قمر، آیه ی آخر.

دست دایه‌ی مهربان به خاطر پستان می‌نالد، این تَهی مغزان نیز از دست انبیاء و اولیای خدا به خاطر باغ و بوستان دنیا می‌نالند. در حالی که هر دو نادانند و خود نمی‌دانند و راه تکامل خویشتن نمی‌شناسند.

همچنان که آن جَنین را طَمْعِ خون	کان غذای اوست در اوطان دون
از حدیث این جهان محبوب کرد	خون تن را بر دلش محبوب کرد
بر تو هم طَمْعِ خوشیِ این جهان	شد حجاب آن خوشیِ جاودان
چون جنین بُد آدمی خونخوار بود	بود او را بوده از خون تار و پود
از فِطام خون غذایش شیر شد	وز فِطام شیر لقمه گیر شد
وز فِطام لقمه لقمانی شود	طالب مطلوب پنهانی شود
پس حیات ماست موقوف فِطام	اندک اندک جهد کن تَمَّ الکلام

دشواری دل کندن از «دنیا» برای شیفتگان

طبیعی است تا جمال اعلا و شکوه بی پایان «آخرت» در چشم قلب انسان تجلّی ننماید، دل از جمال ادنی و شکوه مشهود «دنیا» بر نخواهد کند. آن دسته بی خبرانی که اصلاً سخن از قرآن و معارف آن به گوششان نخورده و داستان آخرت در نظرشان مانند داستان‌های هزارویک شب به صورت افسانه و اُسطوره‌های گذشتگان جلوه کرده است، بدیهی است که با آنان سخن از زُهد و إعراض از لذائذ دنیا به میان آوردن و آنها را به امید «جَنّت» و «رضوان» خدا دلگرم نمودن، بسیار مُضَحِک و حَقّاً موهوم در موهوم است.

گرسنه‌ای که در تمام مدّت عمرش نه ران مرغی خورده و نه طعم بوقلمون بریان چشیده است، بلکه بیچاره‌ی مسکین تا چشم باز کرده و خود را شناخته است، در محیط زندگی‌اش شلغم دیده و فریاد شلغم فروشان شنیده است که آهای بیا شلغم داغ و مرهم سینه و سر دارم. بیا که لبو و باقلوای تنور همچون شهد و شکر دارم. به چنین آدم اگر بگویند رها کن شلغم بدبو و چغندر آلوده به خاکستر را، بیا به سراغ ران مرغ و سینه‌ی بوقلمون بریان، بسیار روشن است که او هرگز اعتنا به گفتار شما نخواهد کرد سهل است، بلکه شما را یک آدم موهوم پرست خرافی دانسته و فوراً مارک «ارتجاع» و کهنه‌پرستی به پیشانی فکرتان می‌چسباند و لبخند تمسخری هم تحویل‌تان داده و جُفتک زنان به جانب

شلغم و شلغم فروشان می دود که فرموده اند:

(مَنْ لَمْ يَذُقْ لَمْ يَعْرِفْ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْ لَمْ يَشْتَقْ وَ مَنْ لَمْ يَشْتَقْ لَمْ يَطْلُبْ
وَ مَنْ لَمْ يَطْلُبْ لَمْ يَجِدْ)؛

هر که نجشد نشناسد و هر که نشناسد مشتاق نگردد و هر که مشتاق نگردد

دنبال آن نرود و هر که دنبال چیزی نرود آن را نیابد.

در یک دنیایی که عالمان دین و راهنمایان الهی بس افسرده و بال و پر شکسته اند، مراکز تعلیم علوم آسمانی و محافل تدریس و تدرّس قرآنی، بی رونق و در هم ریخته است، نه درسی چنان که باید از اصول عقاید داده می شود نه بحثی از معارف و مبانی اساسی دین با نسل جوان به میان می آید. از آن طرف، جغدهای شوم بی دینی و بی تقوایی از هر سو بر در و دیوار مملکت نشسته و آوای مرگ سر داده اند. از همه جانهای هلاکتبار شیطان و اتباع شیطان به گوش می رسد که به انحاء دسائس و از راههای گوناگون بچه ها و جوانهای سرگردان ما را به وادی های وحشتناک بی ایمانی و از خدا بی خبری سوق می دهند.

این عسل مسموم دنیا و لذّات کشنده ی آن را به گونه هایی فریبنده و دلربا در نظر آنان جلوه داده و بیچارگان را در همه جا به لجنزار شهوات و هوسبازی های نکبت بار مهلک فرو می برند.

جواهر فروشان به گنجی خَموش برآورده شلغم فروشان خروش

آیا در یک چنین دنیای پرغوغا، چگونه ممکن است با آرامش فکر و آسودگی خاطر سخن از خدا و برنامه های دین خدا به میان آورد و «دنیازدگان» را از تبّعات شوم علاقمندی به دنیا و لذّات افراطی آن برحذر داشت؟ جدّاً که در چنین محیط، این سخن به نظر اکثریت مردم موهم می آید و مضحک. این حقیقت را مولوی در کتاب خود (مثنوی) به بیانی لطیف و زیبا آورده است:

گر جنین را کس بگفتی در رَجَم	هست بیرون عالمی بس مُنتَظَم
یک زمین خرّمی با عرض و طول	اندر آن بس نعمت و چندین اُکول
کوه ها و بحر ها و دشت ها	بوستان ها باغ ها و کِشت ها
آسمان بس بلند و پر ضیا	آفتاب و ماهتاب و صد سُها
از شمال و از جنوب و از دَبُور	باغ ها دارد عروسی ها و سور

در صفت نایب عجایب‌های آن تو در این ظلمت چه ای در امتحان
 خون خوری در چار میخ تنگنا در میان حبس آنجاس و عَنا
 او به حُکم حال خود منکر بُدی زین رسالت مُعْرِض و کافر شدی
 کاین محال است و فریبست و غُرور زان که وَهم کور از این معناست دور
 جنس چیزی چون ندید ادراک او نشنود ادراک منکرناک او
 همچنان که خلق عام اندر جهان زان جهان ابدال می گویندشان
 کاین جهان چاهی است بس تاریک و تنگ هست بیرون عالمی بی بو و رنگ
 هیچ در گوش کسی زیشان برفت کاین طمع آمد حجابی ژرف زفت
 گوش را بندد طَمَع از استماع چشم را بندد غرض از اطلاع
 پس طمع کورت کند نیکو بدان پرتو پوشاند یقین را بی گمان
 از طمع بیزار شو چون راستان تانهی پا بر سر آن آستان

بچه در عالم «رحم» اگر درک و شعوری می داشت و می خواست با همان درک آن
 جایی اش به قضاء و داوری درباره‌ی عالم و حقایق هستی پردازد، طبیعی است که منکر
 کلّ مظاهر هستی خارج از رَحِم می گشت و می گفت: فضایی جز فضای رحم و غذایی جز
 غذای خون در عالم محال است و هر که به غیر محتویات رحم به چیزی معتقد گردد و
 درباره‌اش سخنی گوید، دیوانه و یاوه‌سرایی بیش نخواهد بود! آری:

او به حُکم حال خود مُنکر بُدی زین رسالت مُعْرِض و کافر شدی
 کاین محال است و فریب است و غُرور زان که وَهم کور از این معنی است دور
 ﴿...فَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ ۖ أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ
 بَعِيدٌ﴾^۱

... کافران گفتند: این [زنده شدن پس از مرگ] چیز عجیبی است، آیا وقتی
 که مردیم و خاک شدیم [مجدداً زنده می شویم] این باز گشتی است دور [از
 منطق عقل [البته عقل نارسا و کود کانه‌ی خودشان].

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُنْبِئُكُمْ إِذَا مُرِّقْتُمْ كُلَّ مُمَرِّقٍ

إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ ﴿۱﴾ أَفَتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ...؟^۱

کسانی که کافر شده‌اند [از روی تمسخر و استهزاء به مردم] می‌گفتند: آیا می‌خواهید شما را به مردی راهنمایی کنیم که می‌گوید: شما پس از آنکه مُردید و ذرات جسمتان متفَرَّق و پراکنده گردید، از نو زنده خواهید شد؟ آیا او به خدا دروغ می‌بندد یا جنون بر روی عارض شده است؟...

به‌راستی این یک غرور بیجایی است که انسان بخواهد درک دنیای خود را مقیاس تمام حقایق هستی دانسته و خارج از محتویات دنیای محسوس را موهوم بشناسد و منکر گردد. در صورتی که می‌بیند دنیای به این عظمت و زیبایی را در عالم «رحم» به حُکم دَرک و مقیاس آن جایی منکر بوده است و حال اینجا می‌فهمد که آن انکار، انکاری جاهلانه و بی‌اساس بوده و آن هم علّتی جز ضعف نیروی تعقل و انس به آن محیط محدود و مضیق نداشته است.

هَمّت دانی کجا و هَمّت عالی کجا؟

طبع جریان جز این نیست، چه آنکه آن دسته از پاک‌دلان که به ندای پیغمبران علیهم‌السلام به هوش آمده و خود را از حضيض عالم مادّه و حیوانی بالا کشیده‌اند و در اوج آسمان عقل و ایمان و معنویت، دیدی وسیع و همتی عالی به دست آورده و رو به جهانی بی‌نهایت درخشان و سراسر نور و سرور بی‌پایان بال و پر گشوده‌اند، اینان به هیچ وجه نمی‌توانند با کوردلان پست همتی که همچون کرمک‌های عَفَن در لجنزار شهوات بهیمی غوطه‌ورند، دمی انس بگیرند و تفاهمی برقرار نمایند. همچنان که آنان نیز از اینان می‌گیرند، آنچنان که گله‌ی چهارپایان از شیر نر می‌گیرند که خدا می‌فرماید:

﴿فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ ﴿۱﴾ كَأَنَّهُمْ خُمُرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ ﴿۲﴾ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ ﴿۳﴾﴾^۲

پس چه رسیده است به آنان که از وسیله‌ی پند و یادآوری [قرآن] روی گردانند؟
گویی خران [وحشی] رمنده‌ای هستند که از شیر [یا از صیاد] گریخته‌اند؟!

۱- سوره‌ی سبأ، آیات ۷ و ۸.

۲- سوره‌ی مدثر، آیات ۴۹ تا ۵۱.

و عجیب آنکه این دو دسته به هم با دیده‌ی حیرت می‌نگرند و از طرز درک و تفکر یکدیگر به تعجب فرو می‌روند.

آن یکی در مرغزار و جوی آب و آن یکی پهلوی وی آندر عذاب
 او عجب مانده که ذوق این ز چیست وین عجب مانده که این در حبس کیست
 هین چرا خشکی که اینجا چشمه‌هاست هین چرا زردی که اینجا صد دواست
 هین بیا جانا که پایت بسته نیست گویدش نی نی نتانم تو بایست
 ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ ۖ وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ ۖ﴾
 إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّىٰ^۱

قسم به شب، هنگامی که [همه جا را] فرو پوشد، قسم به روز، هنگامی که روشن و آشکار شود، قسم به آن کس که نر و ماده را آفرید، حقیقت آنکه سعی و کار شما پراکنده و گوناگون است.

یکی به راه بهشت و دیگری به راه جهنم می‌رود. دلدادگان به دنیا، یک قدم به سوی خدا نمی‌توانند بردارند و یک درم برای تأمین حیات اخروی نمی‌توانند از خود جدا نمایند. نه انس و الفتی با علمای دین دارند و نه اندک گرایشی به مجالس وعظ و نصیحت در خود می‌یابند.

کیست که اجازه‌ی خروج به تو نمی‌دهد؟

مولوی در این باب مثلی آورده است و می‌گوید:

اندر این معنی بگویم قصه‌ای گوش بگشا تا ببری زان حصه‌ای
 در زمانی بود امیری از کرام بود سُنْقَرُ نام، او را یک غلام

امیری که از هر جهت در رفاه و وسایل عیش و عشرتش فراهم بود و به لذات دنیا کاملاً سرگرم، غلامی داشت سُنْقَرُ نام که مردی باایمان و بنده‌ای از بندگان صالح پروردگار بود و عشقی وافر به نماز و مناجات با خدای خویش داشت. شبی به هنگام سحر، امیر آوازش داد که برخیز و جامه‌ی حمام مرا بردار و به همراهم بیا. غلام برخاست و همراه آقا به راه افتاد. در بین راه مسجدی بود و مؤذن بالای مناره‌ی مسجد بانگ اذان صبح می‌داد و بندگان خدا را به نماز خدا می‌خواند که:

(حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ، حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ، حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ)؛

تا این صدا به گوش آن غلام عاشق نماز رسید، دل او را از جا کند، توان از زانوانش رفت، دلباخته‌ی حق و نماز حق، قدرت رفتار از دست داد و همان‌جا ایستاد و به آقا گفت: ای مولای من! ممکن است چند دقیقه‌ای شما در این مغازه‌ی مقابل مسجد بنشینید تا من داخل مسجد رفته و با ادای فریضه‌ی صبح، اطاعت امر خالق خویشتن نموده و بازگردم؟ مولا هم رضا داد و نشست. غلام با شوق و محبتی تمام به داخل مسجد رفت و به نماز ایستاد. اما نماز و راز و نیازش با خدا به طول انجامید. دیگران از امام و مأوم و نمازگزاران همه رفتند، اما غلام نیامد. امیر از در مسجد صدا زد ای غلام بیا، چرا معطلم کرده‌ای؟ گفت: ای مولای من نمی‌گذارد که بیایم، اندک تأمل فرمایید. بار دوم و سوم و تا هفت بار آقا مقابل در مسجد می‌آمد و می‌گفت ای غلام بیا، چرا به انتظارم نشانده‌ای. در هر بار او می‌گفت آقا چه کنم، نمی‌گذارد که بیایم.

بالاخره مولا با حیرتی تمام گفت: آخر چه کسی نمی‌گذارد که تو بیایی؟ در مسجد کسی نیست تا مانع بیرون آمدن گردد. پس کیست آن کس که دست و پای تو را بسته و از بیرون شدن مانع گشته است؟

گفت آن کو بسته است از برون	بسته است او هم مرا از اندرون
آنکه نگذارد ترا کایی درون	می‌نبدگذازد مرا کآیم برون
آنکه نگذارد کزین سو پانهی	او بدین سو بست پای این رهی

گفت: همان کس که به کیفر اعراض از در خانه‌اش پای تو را در خارج مسجد بسته و حال دعا و نماز و راز و نیاز از دلت برداشته و اهلّیت انس و خلوت با خودش را از جان و روانت سلب کرده است، همان کس پای مرا در داخل مسجد بسته و عشق به نماز و نیاز به درگاهش را در دلم نشانیده و اهلّیت انس با خودش را بدین بنده‌ی ناچیزش عطا فرموده است.

ماهیان را بحر نگذارد برون	خاکیان را بحر نگذارد درون
اصل ماهی زاب و حیوان از گل است	حیله و تدبیر اینجا باطل است
قفل، زَفَت است و گشاینده خدا	دست در تسلیم زن و اندر رضا
گر تو خواهی حُرّی و دل زندگی	بندگی کن بندگی کن بندگی

این نیز امام العابدین سیدالساجدین علیه السلام است که در مناجات خویش عرضه می‌دارد:

(سُبْحَانَكَ مَا أَضْيَقَ الطُّرُقَ عَلَى مَنْ لَمْ تَكُنْ دَلِيلَهُ وَ مَا أَوْضَحَ الْحَقَّ عِنْدَ مَنْ هَدَيْتَهُ سَبِيلَهُ... وَ الْحَقُّنَا بِعِبَادِكَ الَّذِينَ هُمْ بِالْإِدَارِ إِلَيْكَ يُسَارِعُونَ وَ بَابَكَ عَلَى الدَّوَامِ يَطْرُقُونَ... الَّذِينَ صَفَّيْتَ لَهُمُ الْمَشَارِبَ... وَ رَوَّيْتَهُمْ مِنْ صَافِي شَرِبِكَ. فَبِكَ إِلَيَّ لَذِيذُ مُنَاجَاتِكَ وَ صَلُّوا وَ صَلُّوا وَ مِنْكَ أَقْصَى مَقَاصِدِهِمْ حَصَلُوا... أَسْأَلُكَ أَنْ تَجْعَلَنِي مِنْ أَوْفَرِهِمْ مِنْكَ حَظًّا وَ أَغْلَاهُمْ عِنْدَكَ مَنَزِلًا وَ أَجْزَلَهُمْ مِنْ وَدَّكَ قِسْمًا... وَ لَا تَقْطَعْ عَنِّي عَنكَ وَ لَا تُبْعِدْنِي مِنْكَ يَا نَعِيمِي وَ جَنَّتِي وَ يَا دُنْيَايَ وَ آخِرَتِي)؛^۱

منزهی تو خدایا! [از اینکه چیزی بر خلاف مشیتت تحقق پذیرد] چه تنگ و مضیق است راه‌ها [ی نیل به هدف] بر کسی که تو راهنمایش نباشی و چه روشن است حق، به نزد آن کس که تو هدایتش نمایی. پس ملحق کن ما را [ای خدا] به آن دسته از بندگان که بی‌درنگ به سوی تو می‌شتابند و علی‌الدوام در ب‌خانه‌ات را می‌کوبند و روز و شب به عبادت مشغولند. آنان که تو [ای خدای مهربان] راه نیل به آبشخورهای [قرب و وصال خویش] را برایشان صاف و هموار ساخته‌ای [چشم دیدن و پای رفتن به آنها داده‌ای] و از آب زلال [معرفت و محبت] سیرابشان نموده‌ای.

بنابراین به لطف و عنایت تو، آنان توانسته‌اند به لذت مناجات نائل شوند و نهایی‌ترین بهره‌ی خود را از عنایات ذات اقدس تحصیل نمایند. حال از تو می‌خواهم که مرا در زمره‌ی آنان که بهره‌ی بیشتری از ذات اقدس برده و در مرحله‌ی عالی‌تری از قرب جوارت منزل نموده‌اند و به حظّ اوفری از محبت رسیده‌اند درآوری. [ای خدا] از خود جدایم مساز و از [جوار] خویش دورم مکن. ای آرامش و جنت من و ای دنیا و آخرت من.

ای دعا ناکرده از تو مُستجاب داده دل را هر دمی صد فتح باب
چند حرفی نقش کردی از رُقوم سنگ‌ها را عشق آن شد همچو موم

۱- مناجات هشتمین از مناجات «خمس عشرة» منسوب به امام سجاد علیه السلام. مفاتیح الجنان، ص ۱۲۳.

نون اُبرو، صاد چشم و جیم گوش بر نوشتی فتنه‌ی صد عقل و هوش
 زین حروف شد خِرَد باریکِ ریس نَسَخ میکنی ای ادیب خوشنویس
 چون به ما بویی رسانیدی از این سر میند آن مشک را ای ربّ دین
 از تو نوشتند از ذکور و از اناث بی دریغی در عطا یا مستغاث

آری آری ای پروردگار من، همان دست عنایتی که مرا از خاک برداشته و از عالم
 قذارت و نجاست مَنوی بیرونم کشیده و انسانم ساخته است، همان دست عنایت است که
 مجدداً باید به سراغم آمده و از چاه ظلمانی جهل و هوس بیرونم کشیده و بر غرفه‌های
 جَنّت النّعم بنشاندم.

(اللَّهُمَّ وَ إِنَّكَ مِنَ الضَّعْفِ خَلَقْتَنَا، وَ عَلَى الْوَهْنِ بَنَيْتَنَا، وَ مِنْ مَاءٍ مَّهِينٍ
 ابْتَدَأْتَنَا، فَلَا حَوْلَ لَنَا إِلَّا بِقُوَّتِكَ، وَ لَا قُوَّةَ لَنَا إِلَّا بِعَوْنِكَ فَأَيِّدْنَا
 بِتَوْفِيقِكَ، وَ سَدِّدْنَا بِتَسْدِيدِكَ)؛^۱

بارالها! تو ما را از ضعف آفریده و [ساختمان وجود] ما را بر [پایه‌ی] سستی
 نهاده‌ای و خلقت ما را از آبی پست و حقیر آغاز نموده‌ای. بنابراین ما را
 حرکتی جز به نیروی تو و نیرویی جز به یاری تو نمی‌باشد. پس به توفیق خود
 تأییدمان فرما و به تسدید خود استوارمان گردان.

اللَّهُمَّ اخْرِجْ حُبَّ الدُّنْيَا مِنْ قُلُوبِنَا وَ اجْعَلْنَا مِمَّنْ يَسْعَى لِآخِرَتِهِ وَ يَرْجُو
 رَحْمَةَ رَبِّهِ؛

۱- قسمتی از دعای نهم صحیفه‌ی سجّادیّه.

(بخش دهم)

وَوَجَّهْ يَوْمَئِذٍ بِأَسْرَةٍ ﴿٢٤﴾ تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ ﴿٢٥﴾

– توضیحات در معانی «نظر».

– ردّ بر «اشاعره» در اعتقاد به دیده شدن خدا در آخرت.

– تفسیر آیه‌ی شریفه، با استمداد از روایات.

– زیارت رسول اکرم ﷺ زیارت خداست.

– تحقیقی عمیق از علامه طباطبایی در بحث «رؤیت» و «نظر».

– بیانی از «شیخ صدوق» رضوان الله علیه.

– بیانی از «علامه مجلسی» اعلی الله مقامه الشریف.

– گفتار از مرحوم «حاج میرزا جواد آقا ملک» قدس سره.

– نگارنده گوید.

– تلذذ «جسمانی» در بهشت توأم با تلذذ «روحانی».

– بلند پروازی‌های نابجا از گروهی پر مدعا.

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ؛

چهره‌هایی در آن روز [روز قیامت] شاداب و درخشان و خرمند. به [نعمت‌های] پروردگارشان نگرند. [یا] منتظر [ثواب] پروردگارشان می‌باشند.

شرح و تفسیر

«نَضْرَةٌ» و «نَضَارَةٌ» در لغت به معنای شادابی و طراوت و رخسندگی است که در گل‌ها و درختان و یا بر اثر برخورداری از زندگی خوش در چهره‌ی انسان نمودار می‌گردد، چنان که خدا در وصف بهشتیان می‌فرماید:

﴿تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ﴾^۱

طراوت و ناز پروردگی و تنعم از زندگی پرفراهِ را در چهره‌ی آنان می‌شناسی.

و نیز می‌فرماید:

﴿...وَلَقَاهُمْ نَضْرَةٌ وَسُرُورٌ﴾^۲

...شادابی و خوشحالی را به آنان [نیکوکاران] داد [یا] به استقبالشان برد.

«نَظَرٌ» در لغت به معنای متعدد آمده است، از جمله: «نگاه کردن»، «انتظار»،

«اندیشیدن»، «دیدن»^۳ از باب نمونه و شاهد، در این آیات تأمل فرمایید:

نظر به معنی «نگاه کردن»

﴿...يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ...﴾^۴

[دوزخیان] از چشمی پنهان و ضعیف می‌نگرند [که از شدت وحشت، توانایی

۱- سوره‌ی مطففین، آیه‌ی ۲۴.

۲- سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۱۱.

۳- مفردات راغب.

۴- سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۴۵.

نگاه با چشم پر ندارند].

﴿أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ...﴾^۱

آیا به آسمان بالای سرشان نمی‌نگرند؟...

در این دو آیه، چنانکه پیداست «نظر» به معنای نگاه کردن آمده است.

نظر به معنی «انتظار»

﴿...إِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ﴾^۲

من [ملکه‌ی سبأ] به سوی آنان [سلیمان علی‌ه السلام] قومش [هدیه‌ای می‌فرستم، سپس

منتظر می‌شوم که فرستادگان به چه [وضع و حالی] باز می‌گردند.

﴿...انْظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ...﴾^۳

...[اهل کفر و نفاق، در محشر به اهل ایمان می‌گویند] به انتظار ما بایستید [تا به

شما برسیم و] از نورتان پاره‌ای بگیریم [و بهر خود مایه‌ای سازیم]...

در این دو آیه هم مقصود از «نظر»، «انتظار» است.

نظر به معنی «اندیشیدن»

﴿أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾^۴

آیا در ملکوت آسمان‌ها و زمین نمی‌اندیشند؟...

اینجا «نظر» به معنای «تفکر» و اندیشه است.

نظر به معنی «دیدن» و «انتظار»

﴿...يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ...﴾^۵

...در روزی که انسان، آنچه را که پیش فرستاده است [اعمالش را در روز

قیامت] می‌بیند [یا] منتظر [کیفر و پاداش] اعمالش می‌باشد...

در این آیه، «نظر» هم به معنای «انتظار» و هم به معنای «رؤیت» یعنی «دیدن» تفسیر

۱-سوره‌ی ق، آیه‌ی ۶.

۲-سوره‌ی نمل، آیه‌ی ۳۵.

۳-سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۱۳.

۴-سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۸۵.

۵-سوره‌ی نبا، آیه‌ی ۴۰.

شده است.^۱ زیرا اعمال انسان یا جزاء آن در روز قیامت دیده می شود و انسان با رؤیت آن متنعّم و یا معذب می گردد. چنانکه می فرماید:

﴿يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِّيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ ۖ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ۖ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾^۲

در آن روز، مردم [از قبرهای خود] پراکنده [به سوی مَوْقِف] باز می گردند تا اعمالشان به آنان نمایانده شود، پس هر کس به اندازه ی سنگینی ذره ای کار نیک کند، آن را [یا جزای آن را] می بیند و هر کس به قدر سنگینی ذره ای کار زشت انجام دهد، آن را [یا جزای آن را] می بیند.

بعض آقایان مفسّرین گفته اند که «نظر» به معنای «رؤیت» نیامده است. مُسْتَدِلّاً بر اینکه گفته می شود «نَظَرْتُ إِلَى الْهَلَالِ فَلَمْ أَرَهُ» یعنی به ماه نگاه کردم و آن را ندیدم. چه اگر نظر به معنای رؤیت باشد، تناقض در کلام به وجود می آید که رؤیت هلال هم اثبات و هم نفی شده است. این گفتار خیلی صحیح و مُتَقَنّ به نظر نمی رسد، زیرا جمله ی «فَلَمْ أَرَهُ» در اینجا قرینه است بر اینکه مقصود از «نَظَرْتُ إِلَى الْهَلَالِ» نگاه کردن و «تَقْلِيْبُ الْحَدَقَةِ» و چشم چرخاندن در افق برای دیدن ماه است هر چند دیده نشود. ولی این دلیل نمی شود بر اینکه «نظر» بدون قرینه هم به معنای «رؤیت» نیامده باشد. چنانکه از بعض کتب لغت نقل گردید و از قرآن نیز ارائه شاهد شد (در آیه ی «يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ») که ظهور در «رؤیت» عمل دارد و بعض مفسّرین نیز قائل به آن هستند.^۳

ردّ بر «اشاعره» در اعتقاد به دیده شدن خدا در آخرت

جمعی از باحثین در فنّ «عقاید» که به نام «اشاعره» نامیده شده اند، در مقام اثبات عقیده ی نادرست خود که خدا - العیاذ بالله - در عالم آخرت دیده می شود، استدلال به این آیه کرده اند که جمله ی «الی ربّها ناظرة» دلالت دارد بر اینکه اهل ایمان در روز قیامت، خدا را خواهند دید^۴ (العیاذ بالله).

۱- المیزان و مجمع البیان.

۲- سوره ی زلزال، آیات ۶ تا ۸.

۳- به نقل تفسیر مجمع البیان و المیزان ذیل همان آیه در سوره ی نبأ.

۴- تفسیر فخر رازی، ذیل همین آیه.

مفسرین از علمای شیعه در مقام رد استدلال آنان می‌فرمایند: مسأله‌ی «استحاله‌ی رؤیت» و عدم امکان عقلی «دیده شدن» با چشم سر، درباره‌ی ذات اقدس حق (جلّ و علا) در مباحث مربوط به صفات خدا با ادله و براهین روشن به ثبوت رسیده است و برای هیچ انسان عاقل فهمیده‌ای، جای تردید نیست در اینکه دیده شدن با چشم سر و حس «بَصَر» مستلزم «جسمیت» و دارا بودن شکل و رنگ و مکان و جهت و شرایط دیگر مادی می‌باشد و حال آنکه در باب «اثبات صانع عالم» مُبرهن شده است که ذات اقدس مبدأ هستی که واجب الوجود است، منزّه از تمام این نقایص ماده و مادیات بوده و ذاتاً مبرّی از هرگونه «حدّ» و «محدودیت» است و لذا در هیچ عالمی از عوالم هستی، ممکن نیست که وجوب ذاتی اش عوارض امکانی به خود گرفته و در مکانی بگنجد و شکل و رنگ و جسمیت بپذیرد تا آنکه به چشم سر دیده شود. تعالی الله عَمَّا يَقُولُ الْجَاهِلُونَ علوّاً کبیراً.

خود ذات اقدسش می‌فرماید: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ»^۱ چشم‌ها او (خدا) را ادراک نمی‌کنند.

به بینندگان آفریننده را
نیینی مرنجان دو بیننده را

و هم با نفی مؤید در جواب موسای کلیم علیه السلام فرموده است.

﴿لَنْ تَرَانِي﴾؛^۲ ...هرگز مرا نمی‌بینی...

بنابراین، اگر ظواهری از «کتاب» و «سنت» (قرآن و روایات) دلالت بر جواز «رؤیت» داشت، ناچار باید توجیه شود.^۳ یعنی حمل بر معنایی گردد که منافای با حکم مسلم «عقل» و «نقل قطعی» نباشد. چنانکه در آیه‌ی ﴿وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا﴾^۴ یعنی: «آمد پروردگار تو و فرشتگان، صف در صف» چنین توجیهی لازم است و کلمه‌ی «امر» در تقدیر گرفته می‌شود که «جاءَ أمرُ ربِّک» یعنی فرمان خدا صادر گردید. چه آنکه «آمدن» به معنای معهود در اذهان، مناسب با ذات اقدس حق نمی‌باشد و او منزّه از انتقال از مکانی به مکانی است.

کدام یک از معانی لفظ «نظر» صحیح است؟

حال اینجا باید دید آیا کدام یک از معانی لفظ «نظر» متناسب با مقام اقدس اعلای

۱- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۰۳.

۲- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۴۳.

۳- دلایل الضد، ط. مصر، ج ۱، ص ۲۰۵.

۴- سوره‌ی فجر، آیه‌ی ۲۲.

پروردگار (جلّ شأنه العزیز) می‌باشد تا حمل بر همان معنی گردد و اگر دیدیم هیچ‌یک از معانی آن مناسب با مقام اکرم الهی نیست، طبعاً نیازمند به این می‌شویم که لفظ مقدّری در کلام، ملحوظ نماییم تا مفهوم صحیحی از آن به دست آوریم و در تعیین «لفظ مقدّر» نیز ابتدا به آیات دیگر قرآن که مفهوماً مشابه با این آیه‌اند مراجعه می‌کنیم، اگر شاهدی از آن آیات به دست نیامد، به بیان رسول خدا ﷺ و عترت طاهره علیهم‌السلام که به حکم خود قرآن، حجّیت و لزوم بیانشان در شرح و توضیح مبهمات و متشابّهات قرآن قطعی و مسلّم است، رجوع می‌نماییم.

اینکه در آیه‌ی شریفه می‌بینیم هیچ‌یک از معانی معهوده‌ی لفظ «نظر» به طور مستقیم مناسب با ذات اقدس حق نمی‌باشد. چه آنکه عقلاً «نگاه کردن» و «دیدن» و «انتظار» مستقیماً نسبت به ذات سُبُوح خدا (جلّ و علا) محال است و چنانکه اشاره شد مستلزم «جسمیت» و «انتقال» و «حلول در مکان» می‌باشد. (سُبْحانه و تعالی) و همچنین «نظر» به معنای «تفکر» و اندیشیدن نیز، علاوه بر اینکه عقلاً تعلّق به ذات نامحدود خدا (جلّت عَظَمَتُهُ) نمی‌گیرد. از نظر قواعد لفظی هم جایز نیست حمل بر آن معنی گردد. زیرا لفظ «نظر» آنگاه حمل بر معنای «اندیشه» و تفکر می‌شود که با کلمه‌ی «فی» متعدّی شده باشد،^۱ مانند:

﴿أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...؟﴾^۲

آیا در ملکوت آسمان‌ها و زمین نمی‌اندیشند؟...

و اما اینجا که با «الی» متعدّی شده است، دلالت بر «اندیشه» و تفکر ندارد و لذا قهراً به یکی از سه معنای گذشته باید حمل شود (نگاه کردن، دیدن، انتظار) منتهی نه نسبت به ذات خدا بلکه نسبت به آنچه که از «لفظ مقدّر» فهمیده می‌شود و لفظ مقدّر هم در روایات معصومین علیهم‌السلام به عبارت «ثواب» و «رحمت» و «نعمت» تعبیر شده است که:

إِلَى «ثَوَابٍ» رَبِّهَا يَا إِلَى «رَحْمَةٍ» رَبِّهَا يَا إِلَى «نِعْمَةٍ» رَبِّهَا نَاطِرَةٌ: بهشتیان، دائماً با «ثواب‌ها» و پاداش‌هایی که پروردگارشان در ازای اعمالشان مقرر فرموده است مواجه می‌باشند و به هر سو که «می‌نگرند» آثار رحمت حق و نعمت‌های عظیم خدا را می‌بینند و آنچنان خود را مشمول الطاف و عنایات خاصّه و انواع تجلیل و تکریم‌های تازه به تازه و نو به نو مشاهده

۱- المیزان، ج ۱۹، ص ۱۷۷.

۲- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۸۵.

می نمایند که دم به دم «منتظر» انعام های مجدد و موهبت های تازه تر می باشند و لایزال از ناحیه ی ربّ مَنّان، توقّع و «انتظار» بخشش های بی پایان داشته و با قلبی مطمئن و آرام، چشم طمع به عنایات خدایشان دوخته اند آنگاه از جانب پروردگارشان نیز «عَلَى الدَّوام» افاضات بی دریغی گردیده و آنان را غرق در نعمت بی منتهای خویش می دارد و لذا پیوسته شادابی و «نصارت» برخوردارى از نِعَم الهیّه در رخسارشان نمایان است و مبرّی از همه گونه غصّه و اندوه و نگرانی می باشند که:

﴿وَجُوهٌ يُّوَمِّدُ نَاصِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ﴾^۱

پس، بدینگونه که حالت «انتظار» بهشتیان ترسیم شد، دیگر جای اعتراضی نخواهد ماند که کسی بگوید (چنانکه گفته اند)^۱ که: حالِ انتظار در انسان غالباً با نوعی اضطراب و نگرانی و پریشان خاطری همراه است و بدیهی است که حال نگرانی و اضطراب با عالم بهشت و سعادت خالص نمی سازد. چه آنکه اشاره شد که «انتظار» بهشتیان نه از قبیل انتظارهای معمول در دنیا است که شخص منتظر یا سعادت مطلوبش را که الحال احتیاج به آن دارد فاقد است و در انتظار آن رنج می برد و یا هر چند اکنون نیازمند به آن نیست، ولی برای آینده که ظرف احتیاجش فرا می رسد یقین و اطمینان به حصول و وصول آن ندارد و از این نظر نگران است. البتّه چنین حالتِ انتظاری بسیار روشن است که توأم با درد و غصّه و اندوه و پریشان فکری خواهد بود.

اما بهشتیان نه چنینند، بلکه آن رستگاران در عین حال که به تمام سعادات مطلوبه ی خود رسیده اند «لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا»^۲ هر چه بخواهند در آنجا برایشان فراهم است، مع الوصف از آن نظر که خدا را با وعده ی خلف ناپذیر «وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ»^۳ در نزد ماست زیاد نمودن و افزودن شناخته اند و همچنین کرمش را نامتناهی و نِعَمش را بی پایان دیده اند، لهذا حال توقّع و انتظار تجدید مواهب و ازدیاد نعم در روحشان نسبت به خدایشان پیدا شده است در حالتی که یقین و اطمینان کامل به حصول آن نِعَم در آینده ی خود دارند و چنین حال طمأنینه و آرامش جان نسبت به آینده ی درخشان، بدیهی است که بر سرور و سعادت موجوده ی انسان می افزاید و

۱- به تفسیر تبیان و مجمع البیان و فخر رازی رجوع شود.

۲- سوره ی ق، آیه ی ۳۵.

۳- همان.

وی را در همه حال آسوده خاطر و خرم و خوشحال می‌دارد که:

﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ ۖ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾؛

وجه دیگری هم ممکن است گفته شود که این حالت «انتظار» قبل از استقرار در بهشت است. یعنی بهشتیان و دوزخیان در «موقف» به انتظار آینده‌ی روشن و تاریک خود در غم و شادی به سر می‌برند.

جمعی شادمانند و در انتظار نعمت‌های پروردگارشان می‌باشند (وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ) و برخی عبوس و پریشان حالند و می‌دانند یا گمان می‌برند درباره‌ی آنان کار کمرشکنی انجام خواهد یافت. «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بِسِرةٍ تَنْظُرُ أَنْ يَفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ».^۱ البته در بیرون از بهشت اگر حالت اضطراب و نگرانی در بهشتیان نیز باشد، اشکالی نخواهد داشت اعتراض دیگری شده است که لفظ «نظر» در صورتی که با «إِلَى» متعدی شده باشد، دلالت بر «انتظار» نمی‌کند. در جواب آمده است که این سخن، مقبول ما نمی‌باشد چه آنکه شاعر عرب می‌گوید:

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ إِلَىٰ الرَّحْمَنِ يَأْتِي بِالْفَلَاحِ

که کلمه‌ی «ناظرات» در این شعر با «إِلَى» متعدی شده است و در عین حال دلالت بر انتظار دارد. یعنی چهره‌هایی در روز «بدر» انتظار از خدای رحمان داشتند که فلاح و رستگاری برای آنان پیش بیاورد^۲ و هم خواهیم گفت (انشاء الله) که در روایات نیز لفظ «نظر» را در آیه‌ی شریفه تفسیر به «انتظار» فرموده‌اند.

جواب دیگری هم در این مورد داده‌اند و آن اینکه کلمه‌ی «إِلَى» در این آیه‌ی مبارکه، حرف جرّ نیست، بلکه اسم است به معنای «نعمت» که مفرد «آلاء» است به معنای «نعمت‌ها». بنابراین مضمون آیه چنین می‌شود «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ. نِعْمَةٌ رَبِّهَا مُنْتَظَرَةٌ».^۳

نمونه‌ای از روایات در ذیل آیه‌ی شریفه

(قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرَّضَاءِ: فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ

۱- مجمع البیان، به صورت نقل قول و دلائل الصدق، ج ۱، ط مصر، ص ۲۰۶ و ۲۰۷.

۲- تفسیر تبیان و مجمع البیان و گازر و دلائل الصدق، ط مصر، ج ۱، ص ۲۰۶.

۳- تفسیر تبیان و مجمع البیان.

ناظِرَةً إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ يَعْنِي مُشْرِقَةً تَنْتَظِرُ ثَوَابَ رَبِّهَا؛^۱

امام رضا علیه السلام فرموده‌اند: مقصود از آیه‌ی شریفه این است چهره‌هایی آن روز درخشانند [و] منتظر ثواب پروردگارشان می‌باشند.

مجمع البیان در حمل «نظر» بر معنای «انتظار» می‌گوید: وَهُوَ الْمَرْوِيُّ عَنْ عَلِيٍّ علیه السلام، این معنی از علی علیه السلام روایت شده است. ضمن حدیثی از امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که می‌فرماید:

(يَنْتَهِي أَوْلِيَاءُ اللَّهِ بَعْدَ مَا يُفْرَغُ مِنَ الْحِسَابِ إِلَى نَهْرٍ يُسَمَّى الْحَيَوَانَ فَيَعْتَسِلُونَ فِيهِ وَ يَشْرَبُونَ مِنْهُ، فَتَبْيِضُ وُجُوهُهُمْ إِشْرَاقاً فَيَذْهَبُ عَنْهُمْ كُلُّ قَذَىٍّ وَ وَعْثٌ ثُمَّ يُؤْمَرُونَ بِدُخُولِ الْجَنَّةِ فَمِنْ هَذَا الْمَقَامِ يَنْظُرُونَ إِلَى رَبِّهِمْ كَيْفَ يُبَيِّبُهُمْ. قَالَ: فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ وَإِنَّمَا يَعْنِي بِالنَّظَرِ إِلَيْهِ التَّنَظُّرُ إِلَى ثَوَابِهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى)؛^۲

دوستان خدا [که استحقاق دخول جنت دارند] بعد از فراغت از حساب به سوی نه‌ری می‌روند که حیوان نامیده می‌شود [یعنی زنده و ذوالحیة] در آن خود را شستشو داده و از آن می‌آشامند. پس صورت‌هایشان سفید و روشن می‌گردد و هرگونه عیب و آلودگی که داشتند از [جسم و روح] ایشان زائل می‌شود. سپس دستور دخول به جنت درباره‌ی آنان صادر می‌گردد. آنگاه از این مقام به پروردگارشان می‌نگرند که چگونه پاداششان می‌دهد و این است گفتار خدا که «إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» همانا مقصود از نگاه به خدا، نگاه به ثواب و پاداش خدا [تبارک و تعالی] است.

تفسیر علی بن ابراهیم قمی گوید:

(إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ قَالَ يَنْظُرُونَ إِلَى وَجْهِ اللَّهِ أَيْ إِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ وَ نِعْمَتِهِ)؛^۳

مراد از نظر و نگاه به خدا، نگاه به «وجه» خداست و مقصود از وجه خدا هم رحمت و نعمت خداست.

۱- تفسیر نورالثقلین، و صافی و برهان، نقل از عیون الاخبار.

۲- تفسیر صافی، نقل از توحید و احتجاج و تفسیر نورالثقلین، با اندکی اختلاف در نقل.

۳- همان و نورالثقلین.

زیارت رسول اکرم ﷺ زیارت خداست

در اینجا مناسب است حدیثی که سخن از «زیارت خدا» در بهشت به میان آورده و تفسیرش کرده است، نقل و ترجمه گردد تا بر بصیرت و روشنی قلب دوستداران اهل بیت رسالت ﷺ افزوده شود:

عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا تَقُولُ فِي الْحَدِيثِ الَّذِي يَرَوِيهِ أَهْلُ الْحَدِيثِ أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ يُزَوَّرُونَ رَبَّهُمْ مِنْ مَنَازِلِهِمْ فِي الْجَنَّةِ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبَا الصَّلْتِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى، فَضَّلَ نَبِيَّهُ مُحَمَّدًا ﷺ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالْمَلَائِكَةِ وَجَعَلَ طَاعَتَهُ طَاعَتَهُ وَتَتَابَعَتَهُ مُتَابَعَتَهُ وَزِيَارَتَهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ زِيَارَتَهُ، فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ قَالَ: إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ وَ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ مَنْ زَارَنِي فِي حَيَاتِي أَوْ بَعْدَ مَوْتِي فَقَدْ زَارَ اللَّهَ. دَرَجَةُ النَّبِيِّ ﷺ فِي الْجَنَّةِ أَرْفَعُ الدَّرَجَاتِ فَمَنْ زَارَهُ إِلَى دَرَجَتِهِ مِنْ مَنْزِلِهِ فَقَدْ زَارَ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى. قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا مَعْنَى الْخَبَرِ الَّذِي رَوَاهُ إِنَّ ثَوَابَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ النَّظَرُ إِلَى وَجْهِهِ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبَا الصَّلْتِ مَنْ وَصَفَ اللَّهَ بِوَجْهِهِ كَالْوُجُوهِ فَقَدْ كَفَرَ. وَلَكِنْ وَجْهُ اللَّهِ أَنْبِأُهُ وَرُسُلُهُ وَحُجَجُهُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ. هُمُ الَّذِينَ بِهِمْ يَتَوَجَّهُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى دِينِهِ وَ مَعْرِفَتِهِ وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: كُلُّ مَنْ عَلَيْنَهَا فَاِنْ وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ وَ قَالَ عَزَّوَجَلَّ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ فَالْتَّظَرُ إِلَى أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ حُجَجِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي دَرَجَاتِهِمْ ثَوَابٌ عَظِيمٌ لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ قَدْ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ مَنْ أَبْغَضَ أَهْلَ بَيْتِي وَ عِشْرَتِي لَمْ يَزِنِي وَ لَمْ أَرَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ فِيكُمْ مَنْ لَا يَرَانِي بَعْدَ أَنْ يُفَارِقَنِي يَا أَبَا الصَّلْتِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يُوصَفُ بِمَكَانٍ وَ لَا يُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ الْاَوْهَامُ...^۱

از عبد السلام هروی نقل است که می گوید: خدمت امام علی بن

۱- توحید صدوق، ص ۱۱۷، حدیث ۲۱ و تفسیر برهان، ج ۴، ص ۴۰۷.

موسی‌الرضا علیه السلام عرض کردم، یابن رسول الله! چه می‌فرمایید درباره‌ی حدیثی که اهل حدیث آن را نقل می‌کنند که اهل ایمان در منزل‌های بهشتیان پروردگار خود را زیارت می‌کنند؟ امام علیه السلام فرمود: ای اباصلت [کنیه راوی است] حقیقت آنکه خدای تعالی پیغمبر خود محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بر جمیع خلق از پیامبران و فرشتگان برتری داده است و اطاعت امر او را اطاعت امر خود و تبعیت از وی را تبعیت از خود و زیارت او را در دنیا و آخرت زیارت خود قرار داده است و فرموده است: هر که رسول را اطاعت کند به طور مسلم خدا را اطاعت کرده است^۱ و فرموده است: محققاً کسانی که با تو [ای رسول] بیعت می‌کنند، همانا با خدا بیعت می‌کنند، دست خدا بالای دست آنهاست^۲ و نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: هر که مرا در زنده بودم و یا بعد از مرگم زیارت نماید، در حقیقت خدا را زیارت کرده است. درجه‌ی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در بهشت، ارفع درجات و برترین مقامات است، بنابراین کسی که از منزل خود در بهشت، رسول خدا را در درجه‌ی مخصوص به حضرتش زیارت کند، در واقع خدا را زیارت کرده است. راوی گوید گفتم: یابن رسول الله پس معنای این خبر چیست که روایت کرده‌اند ثواب "لا اله الا الله" نگاه به وجه و روی خداست؟ فرمود: ای اباصلت هر که خدا را توصیف کند به صورتی مانند صورت‌ها [برای خدا صورتی مانند صورت انسان معتقد شود] کافر شده است. ولیکن [مقصود از] وجه خدا پیغمبران و رسولان و حجج خدا صلوات الله علیهم می‌باشند. همانان که به سبب ایشان ممکن می‌شود رو به خدا نمود و [در پرتو تعلیمات آنان] با دین خدا و معرفه الله آشنایی می‌توان یافت. خدا فرموده است: هر آنکه بر زمین است فانی است و [تنها] وجه پروردگار تو [مستمرّاً] باقی است^۳ و فرموده همه چیز جز وجه او نابود است.^۴ بنابراین نگاه به انبیاء و

۱- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۸۰.

۲- سوره‌ی فتح، آیه‌ی ۱۰.

۳- سوره‌ی رحمن، آیات ۲۶ و ۲۷.

۴- سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۸۸.

رسولان خدا و حجت‌های خدا ﷺ در درجات [مخصوص به] آنان بهره و حظّ عظیمی است برای اهل ایمان در روز قیامت و [لهذا] پیغمبر اکرم ﷺ فرموده است: هر کس با اهل بیت و عترت من دشمنی ورزد، در روز قیامت مرا نمی‌بیند و من هم او را نمی‌بینم و نیز فرموده است: در میان شما کسانی هستند بعد از اینکه [با مرگ] از من جدا شدند دیگر مرا نمی‌بینند [یعنی از حظّ فوق‌العاده بزرگ و سعادت عظمای آن جهان که زیارت "وجه الله" است، محروم خواهند گشت و جایی در بهشت خدا نخواهند داشت و طبیعی است آن کس که خدا رو به وی نشان ندهد، در ظلمت جاودان به بدبختی بی پایان مبتلا خواهد بود و برای همیشه روی سعادت نخواهد دید. آعَاذَنَا اللهُ مِنْ ذَلِكَ الْجِرْمَانِ وَالْخُسْرَانِ الْعَظِيمِ. ای اباضلت، آنچه مسلم است این است که خدا وصف به مکان نمی‌شود و چشم‌ها و وهم‌ها او را ادراک نمی‌کنند.

تحقیقی از علامه طباطبائی رحمته الله در بحث رؤیت و نظر

علامه طباطبائی (صاحب تفسیر المیزان) در بحث مربوط به «رؤیت» و «النَّظَرُ إِلَى اللَّهِ» بیانی بسیار لطیف و عمیق آورده‌اند که نگارنده را دریغ آمد از آن بگذرد. اینک اشاره‌ای به ماحصل و مُلَخَّص آن بیان:

در میان معلومات ما، یعنی اشیا‌یی که متعلّق علم ما واقع می‌شود و ما نسبت بدانها به‌طور ضروری و روشن واقف می‌شویم، مطالب و حقایقی است که ما نه از طریق ادراک حسی به آنها رسیده‌ایم و نه از راه استدلال فکری و اندیشه به درک آنها نائل شده‌ایم و در عین حال آنچنان برای ما وجود و واقعیتشان واضح و آشکار است که از «علم» خود درباره‌ی آنها تعبیر به «دیدن» می‌کنیم، مانند علم ما به ذات و قوای ذاتی و حالات درونی خودمان.

مثلاً می‌گوییم: من می‌بینم که من، خودم هستم؛ یعنی من ذات خودم را بالعیان می‌یابم و خودم مشهود خودم هستم، بدون اینکه وسیله‌ی ادراکی از حسّ و اندیشه و استدلال در میان باشد، خودم برای خودم مکشوفم و حجابی بین من و ذات من نمی‌باشد و هم می‌گوییم می‌بینم که به فلان چیز محبّت دارم و از فلان چیز متنفرم؛ یعنی واقعیت محبّت و نفرت را در باطن خود بی‌هرگونه وسیله و آلتی می‌یابم.

در این سنخ از معلومات تعبیر به «رؤیت و دیدن» چنانکه می‌دانیم شایع است. در صورتی که بسیاری از معلومات از سنخ دیگری هم داریم که در عین اینکه علماً برای ما در کمال وضوح و روشنی هستند، مع الوصف از دانستن خود نسبت به آنها تعبیر به دیدن نمی‌کنیم. مثلاً با اینکه علم ضروری و قطعی به وجود هندوستان و لندن و مسکو داریم و یقین به وجود شخصیت‌های مسلم تاریخی مانند ابراهیم علیه السلام و اسکندر و کسری در ما هست که از شدت قطعیت یقین، مثل این است که آنها را می‌بینیم. ولی معذک نمی‌گوییم من هندوستان و لندن را می‌بینم یا ابراهیم علیه السلام و اسکندر و کسری را می‌بینم؛ بلکه می‌گوییم من بودن شهری به نام لندن و مسکو را می‌دانم. من به شخصیت‌هایی مانند ابراهیم علیه السلام و اسکندر و کسری که در جهان بوده‌اند علم و یقین دارم و حتی در علم به حقایق کلیه‌ای که از بدیهیات اولیه‌اند از قبیل «یک، نصف دو است» و «عدد چهار، زوج است» اطلاق «دیدن» صحیح نیست، با اینکه علم به آنها از علوم ضروریه است.

پس معلوم می‌شود این طور نیست که به هر نوع از انواع علم ضروری و هرگونه انکشافی اطلاق کلمه‌ی «رؤیت» و «نظر» صحیح باشد، بلکه فقط در نوع خاصی از ضروریات علوم، این تشبیه و این تعبیر صحیح است که گفتیم مانند انکشاف ذات و حالات باطنی انسان برای خودش و در این نوع از علم و انکشاف، آنچنان که پیداست هیچ کدام از زمان و مکان و جهت و سایر حالات و لوازم جسمیت و جسمانیت دخالتی ندارند، نه چشم سر برای تحقق این رؤیت دخیل است و نه پیمودن راه استدلال و اندیشه برای نیل به آن لازم است. صرفاً نوعی «انکشاف» واقعیت است برای «قلب» دراک انسان که از آن تعبیر به «شهود» و «وجدان» نیز می‌شود. در قرآن نیز به آیاتی بر می‌خوریم که لفظ «نظر» و «شبهه» آن مانند «رؤیت» و «لقاء» و «شهود» که مُتَقَارِبُ الْمَعْنَى هستند در آن آیات در موارد خاصه‌ای اطلاق و اثبات شده است که به طور قطع از دیدنی‌های با چشم سر نمی‌باشند، مانند:

﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ ۖ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾^۱

چهره‌هایی در آن روز [قیامت] شاداب و خرمند [که] به پروردگارشان نگرنده‌اند (یا او را بیننده‌اند، بنابراین که «نظر» در لغت به معنای «دیدن» آمده باشد).

﴿مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى﴾^۱

دل [پیغمبر ﷺ] آنچه را که دیده، دروغ ندیده است.

در این آیه، «دیدن» به «دل» نسبت داده شده و دیدن دل هم بدیهی است که دیدن «حسی» نیست.

﴿...فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾^۲

...هر که امید لقاء پروردگار خود دارد، باید عملی که شایسته است انجام داده و احدی را در عبادت پروردگارش شریک نسازد.

﴿...أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ۚ أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرِئَةٍ مِّنْ لِّقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ﴾^۳

...آیا بس نیست در مورد پروردگارت [در مقام ظهور وحدانیت او] که او مشهود بر همه چیز [یا شاهد و حاضر بر همه چیز] است. آگاه باشید که آنان نسبت به لقاء [و دیدار] پروردگارشان در شک و تردیدند، آگاه باشید که او به هر چیزی محیط است.

اینجا هم بنابراین که «شهد» به معنای اسم مفعول و «مشهود» باشد که مناسب با سیاق آیه هم همین است (چون در مقام ارائه وحدانیت خدا و احاطه‌ی مطلقه‌ی او بر اشیاء است) [انسان‌ها را قادر بر «رؤیت» و «شهود» خدا - جلّ جلاله - نشان داده است که اگر کسی بخواهد او را بیابد و به «لقاء» و شهودش برسد، او را در همه جا و محیط بر همه چیز از ظاهر و باطن اشیاء خواهد یافت و شهودش خواهد نمود و البته بدیهی است که اینچنین احاطه‌ی عام و شامل بر ظاهر و باطن اشیاء از همه گونه اتّصاف به «زمان» و «مکان» و «جهت» منزّه بوده و طبعاً «لقاء» و شهودش نیز از سنخ لقاء و شهود «حسی» نخواهد بود.

حال، آنچه که از تأمل در تعبیرات قرآن حکیم با استعانت از بیانات ائمه‌ی معصومین (علیهم‌السلام) در این باب به دست می‌آید و با براهین عقلیه نیز تأیید می‌گردد، همین است

۱- سوره‌ی نجم، آیه‌ی ۱۱.

۲- سوره‌ی کف، آیه‌ی ۱۱۰.

۳- سوره‌ی فصلت، آیات ۵۳ و ۵۴.

که مراد از «رؤیت خدا» و «نظر به خدا» و «لقاء خدا» این قسم از علم ضروری و انکشاف است که ما نیز از آن در محاورات خود تعبیر به «رؤیت» می‌کنیم و آن را دیدن می‌نامیم.

یعنی از قرآن و حدیث استفاده می‌شود که انسان، نسبت به خدا، نوع شعوری دارد غیر آن نوع اعتقادی که به وجود و هستی او (جلّ شأنه العزیز) از طریق تفکر و استدلال و اقامه‌ی برهان دارد و آن وجدان نمودن و یافتنی است بی وساطت هرگونه واسطه‌ی از چشم و فکر! آنچنان که ذات و قوای ذاتی و حالات درونی خود را می‌یابد و وجدان می‌کند در حالتی که نه ذات و حالات باطنی خود را از خوف و رجاء و حبّ و بغض و رضا و سخط، با چشم سر می‌بیند و نه از طریق فکر و استدلال اذعان به وجودشان می‌نماید.

آری این نوع علم، علم ضروری و وجدانی انسان است نسبت به خدا که هرگز زوال‌پذیر نمی‌باشد و از انسان جدا نمی‌گردد. منتهی بر اثر اشتغال انسان به «نفس» و هواهای نفسانی‌اش و آلوده گشتن وی به قذارات معاصی و گناهان، حالت غفلت از خدا به انسان رخ داده و او را از خدایش در حجاب می‌دارد و بی‌خبرش می‌سازد، چنان که قرآن حکیم می‌فرماید:

﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ۝ كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَّحْجُوبُونَ﴾^۱

نه چنین است [آیات روشن ما حق است] بلکه آنچه کرده‌اند [اعمالشان] بر قلوبشان، چرک و زنگ گذارده است [یا خود اعمالشان بر قلبشان چرکی شده است] باز ایستند و چنین نکنند که محققاً در آن روز [قیامت] آنان از پروردگارشان در پرده‌اند [از رحمت و انواع کرامات قرب خدا بی‌بهره‌اند].

از آیه‌ی شریفه چنین فهمیده می‌شود که اگر «رَئین» و چرک گناهان بسان پرده و حجاب بر چهره‌ی قلبشان نمی‌افتاد، دیدار پروردگارشان با چشم قلبشان برایشان میسر می‌بود و هم مطلب دیگری باز از قرآن استفاده می‌شود و آن این است که این علم ضروری انسان نسبت به خدا که به نام «نظر» و «رؤیت» و «لقاء» نامیده شده است، مادامی که انسان در دنیا است و سرگرم تأمین حوائج نفس و بدن می‌باشد و طبق کریمه‌ی ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾^۲ هنوز در حال طیّ طریق و سیر و سلوک

۱- سوره‌ی مطففین، آیات ۱۴ و ۱۵.

۲- سوره‌ی انشقاق، آیه‌ی ۶. یعنی: ای انسان، تو در سعی و تلاش به سوی پروردگارت هستی و سرانجام به دیدار او می‌رسی.

است و به مقصد نرسیده است - تا چنین است - آن نوع از علم ضروری اش نسبت به خدا که «رؤیت» نامیده می شود، در حد نقص است و تمامیت آن، موقوف به «انقطاع» تام از بدن و شواغل دنیوی است که با «مرگ» انجام می پذیرد و در روز قیامت، تجلی کامل آن برای شایسته کاران از اهل ایمان محقق می گردد که ﴿وَجُوهٌ يُّومِنُذِ نَاصِرَةٌ ۖ إِلَىٰ رَبِّهَا نَظَرَةٌ﴾؛ آن روز، چهره هایی بر اثر نظر و رؤیت تام خدا (البته به همان معنای از رؤیت که بیان شد) درخشان و شادانند.

آیهی شریفه چنانکه پیداست، موطن و مقام تشرف به این تشریف عظیم را با قید «یومئذ» منحصر به عالم بعث و روز قیامت دانسته و آن روز را روز «نظر به خدا» و دیدن کامل حق معرفتی فرموده است^۱ و لهذا وقتی حضرت موسی بن عمران علیه السلام از ساحت قدس پروردگار (جل و علا) تمنای «رؤیت» نمود که: ﴿...رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ...﴾؛^۲ خدای من، خود را به من بنمای تا به تو بنگرم. پاسخ شنید که:

﴿...لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي...﴾؛^۳
...هرگز مرا نخواهی دید لیکن به این کوه بنگر که اگر آن، در جای خود
بماند [و فانی نشود] تو مرا خواهی دید...

البته با در نظر داشتن مقام شامخ نبوت حضرت موسی علیه السلام باید تقاضای «رؤیت» توجیه به درخواست همان نوع مخصوص از «علم ضروری» و «انکشاف تام وجدانی» بشود.^۴

۱- البته باید توجه داشت که آیه را بدین گونه تفسیر نمودن مبتنی بر این است که استعمال لفظ نظر (حتی در صورت متعدی شدن با «الی») به معنای رؤیت صحیح باشد چنانکه در بحث لغت در گذشته به این وجه اشاره شد و یا آنکه بگوییم: «نگاه» به سوی چیزی بدون امکان «دیدن» آن لغو است و این، برای بهشتیان که اهل دارالسلامند متصور نمی باشد.

۲- سورهی اعراف، آیهی ۱۴۳.

۳- همان.

۴- تذکر: از امام ابوالحسن علیه السلام منقول است که: تقاضای «رؤیت» از لسان قوم جهول بنی اسرائیل بوده است، زیرا آنان نخست به حضرت کلیم علیه السلام می گفتند: «أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً» خدا را آشکارا به ما بنمای و پس از آنکه به کیفر این کفر و جهالت دچار صاعقه گشته و مردند و سپس به دعای موسی علیه السلام زنده شدند، این بار از حضرت موسی علیه السلام خواستند که تو از خدا بخواه خود را به تو آشکار بنماید و آنگاه از توصیف تو، ما او را آنچنان که تو دیده ای بشناسیم. موسی علیه السلام به خدا عرضه داشت: خدایا تو می دانی چه می گویند، خدا فرمود: آنچه آنها می خواهند تو از من بخواه که تو را به جهل آنان نمی گیرم. اینجا بود که موسی علیه السلام به اذن خدا و از لسان قوم گفت: «رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ» (توحید صدوق، ص ۱۲۱).

ولی علامه طباطبائی (رض) ضمن اشاره به ضعف سند روایت می فرماید: این روایت علاوه بر اینکه با اصول مسلمهای که از اخبار ائمه ای اهل بیت علیهم السلام راجع به واقعیت «تجلی» و «رؤیت قلبیه» در دست داریم موافق نیست، با ظاهر آیهی شریفه و ظاهر حال حضرت کلیم علیه السلام نیز انطباق زیادی ندارد (تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۲۷۰).

و هم با عطف توجّه به آیات مُثَبِّتِی این نوع از «رؤیت» در قیامت (که نمونه‌ای از آن آیات در گذشته ارائه شد) باید نفی «لَنْ» که ظاهر در نفی ابدی است مربوط به عالم دنیا باشد. یعنی مادام که در دنیا هستی هرگز به آن درجه‌ی تامّی از رؤیت من که طالب آن می‌باشی نخواهی رسید تا آن روز که بدن را رها کرده و از این جهان نابود گردی. چنانکه کوه از تجلّی نور ربّ متلاشی گشت و با حفظ موقعیت جسمی خود، طاقت آن تجلّی را نداشت. تو هم با حفظ موقعیت دنیایی خود تاب تحمّل آن درجه‌ی از «رؤیت» را نخواهی داشت و البتّه روشن است که نفی طاقت رؤیت در دنیا (به وجه تامّ آن) منافی با اثبات اصل «رؤیت» در دنیا و کامل آن در آخرت (به همان معنای از رؤیت که بیان شد) نمی‌باشد. پس در واقع مفاد جمله‌ی ﴿...فَإِنْ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي...﴾؛ این نیست که تجلّی خدا و رؤیت موسی علیه السلام به طور مطلق و برای همیشه محال است، بلکه منظور این است که تجلّی من و رؤیت تو (به آن معنی که بیان شد) مشروط به اندکاک وجود جسمانی و اضمحلال شرایط دنیوی است. همچنان که ﴿...فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا...﴾؛^۱ تجلّی ربّ به عمل آمد، اما مقارن آن حال که کوه، استقرار جسمی خود را از دست داد و از هم پاشید و عمرش به سر آمد و موسی علیه السلام بیهوش افتاد.

وَفِي التَّوْحِيدِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام فِي حَدِيثٍ: وَ سَأَلَ مُوسَى وَ جَرَى عَلَى لِسَانِهِ مِنْ حَمْدِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرَ إِلَيْكَ فَكَانَتْ مَسْأَلَتُهُ تِلْكَ أَمْرًا عَظِيمًا وَ سَأَلَ أَمْرًا جَسِيمًا فَعَوَّبَ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: لَنْ تَرَانِي فِي الدُّنْيَا حَتَّى تَمُوتَ فَتَرَانِي فِي الْآخِرَةِ وَلَكِنْ إِنْ أَرَدْتَ أَنْ تَرَانِي فَأَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنْ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي...؛^۲

در کتاب توحید از علی علیه السلام ضمن حدیثی است که موسی علیه السلام بر سبیل حمد خدا به زبانش جاری شد و تقاضا نمود: خدای من [خود را] به من بنما تا ببینمت و چون چنین تقاضا از وی امری عظیم و درخواستی بزرگ بود، از جانب حق مورد عتاب واقع شد که هرگز مرا در دنیا نخواهی دید تا آنگاه که بمیری، پس مرا در آخرت می‌بینی. ولیکن اگر خواستی مرا ببینی، پس به این کوه نگاه

۱- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۴۳، یعنی: همین که پروردگار او بر کوه تجلّی کرد، آن را منکّ و متلاشی ساخت و موسی علیه السلام بیهوش افتاد.

۲- المیزان، ج ۸، ص ۲۶۸.

کن اگر استقرار در جای خود داشت مرا خواهی دید...

از این حدیث استفاده می شود که:

اولاً تقاضای موسی علیه السلام «رؤیت قلبیه» بوده است نه رؤیت حسیه که در مورد ذات خداوند متعال از محالات عقلیه است.

ثانیاً نفی رؤیت و ردّ تقاضا هم مربوط به دنیا و قبل از مرگ است نه مربوط به آخرت. چنانکه ضمن حدیث می فرماید: (لَنْ تَرَانِي فِي الدُّنْيَا حَتَّى تَمُوتَ فَتَرَانِي فِي الْآخِرَةِ)؛ تا در دنیا هستی مرا نمی بینی تا آنگاه که بمیری، پس در آخرت مرا خواهی دید.

(و فِي تَفْسِيرِ الدُّرِّ الْمَنْشُورِ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: تَلَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ هَذِهِ الْآيَةَ: رَبِّ ارْنِي أَنْظُرُ إِلَيْكَ قَالَ: قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: يَا مُوسَى إِنَّهُ لَا يَرَانِي حَتَّى إِلَّا مَاتَ وَلَا يَابِسَ إِلَّا تَذْهَدَهُ وَلَا رَطْبٌ إِلَّا تَفَرَّقَ وَإِنَّمَا يَرَانِي أَهْلُ الْجَنَّةِ الَّذِينَ لَا تَمُوتُ أَعْيُنُهُمْ وَلَا تَبْلَى أَجْسَادُهُمْ)؛

از ابن عباس منقول است که رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت کرد (رَبِّ ارْنِي أَنْظُرُ إِلَيْكَ) سپس فرمود: خدای عز و جلّ به موسی علیه السلام فرمود: ای موسی! حقیقت آنکه هیچ زنده ای مرا نبیند مگر اینکه بمیرد و هیچ خشکی مگر اینکه از جا کنده شود و هیچ تری مگر اینکه از هم پاشیده گردد. همانا اهل بهشت مرا می بینند آنان که نه چشمشان می میرد و نه جسمشان می پوسد.

(و فِي الْمَعَانِي بِإِسْنَادِهِ عَنْ هِشَامٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ مُعَاوِيَةُ بْنُ وَهَبٍ عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ أَعْيَنَ، فَقَالَ لَهُ مُعَاوِيَةُ بْنُ وَهَبٍ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا تَقُولُ فِي الْخَبَرِ الْمَرْوِيِّ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَأَى رَبَّهُ عَلَى أَى صُورَةٍ رَأَاهُ؟ وَفِي الْخَبَرِ الَّذِي رَوَاهُ أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ يَرَوْنَ رَبَّهُمْ فِي الْجَنَّةِ عَلَى أَى صُورَةٍ يَرُونَهُ؟ فَتَبَسَّمَ ثُمَّ قَالَ: يَا مُعَاوِيَةُ مَا أَقْبَحَ بِالرَّجُلِ يَأْتِي عَلَيْهِ سَبْعُونَ سَنَةً وَثَمَانُونَ سَنَةً يَعِيشُ فِي مُلْكِ اللَّهِ وَيَأْكُلُ مِنْ نِعَمِهِ، ثُمَّ لَا يَعْرِفُ اللَّهَ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ، ثُمَّ قَالَ: يَا مُعَاوِيَةُ إِنَّ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله لَمْ يَرَ الرَّبَّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِمُشَاهَدَةِ الْعِيَانِ وَإِنَّ

الرُّؤْيَا عَلَى وَجْهَيْنِ رُؤْيَا الْقَلْبِ وَ رُؤْيَا الْبَصَرِ، فَمَنْ عَنِ رُؤْيَا الْقَلْبِ فَهُوَ مُصِيبٌ وَ مَنْ عَنِ رُؤْيَا الْبَصَرِ فَقَدْ كَذَّبَ وَ كَفَرَ بِاللَّهِ وَ آيَاتِهِ لِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَنْ شَبَّهَ اللَّهَ بِخَلْقِهِ فَقَدْ كَفَرَ؛^۱

در [کتاب] معانی^۲ به اسناد خود از هشام نقل کرده است که: حضور امام صادق علیه السلام بودم، معاویه بن وهب و عبدالملک بن اعین وارد شدند، معاویه بن وهب به امام عرض کرد یا بن رسول الله! چه می فرمایید درباره ی خبری که روایت شده است که رسول خدا ﷺ پروردگار خود را دیده است، آیا به چه صورتی خدا را دیده است و [چه می فرمایید] درباره ی این خبر که اهل ایمان در بهشت پروردگار خود را می بینند، آیا به چه صورتی خدا را می بینند؟ پس [امام علیه السلام] تبسمی کرد و سپس فرمود: ای معاویه! چقدر زشت است که مرد، هفتاد سال و هشتاد سال از عمرش بگذرد در حالی که [تمام این مدت] در ملک خدا زندگی کرده و از نعمت های خدا برخوردار شود و با این وصف، آنچنان که باید خدا را نشناسد! آنگاه فرمود: ای معاویه حقیقت آنکه محمد ﷺ پروردگار را [تبارک و تعالی] به مشاهده ی عیان [با چشم سر] ندیده است و دیدن بر دو نوع است: دیدن قلب و دیدن چشم. پس هر که مقصودش از دیدن [درباره ی خدا] دیدن قلب است، او درست فهمیده و در اعتقادش، مصیب است و برخوردار به واقع کرده است و هر کس دیدن با چشم سر را اراده کرده، به طور حتم، دروغ گفته و نسبت به خدا و آیات خدا کافر شده است. چه آنکه رسول خدا ﷺ فرموده: هر که خدا را تشبیه به خلقش کند تحقیقاً کافر است. (وَلَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقِيلَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَخَا رَسُولِ اللَّهِ هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ؟ فَقَالَ: لَمْ أَعْبُدْ رَبًّا لَمْ أَرَهُ، لَمْ تَرَهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعَيَانِ وَلَكِنْ تَرَاهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ...)^۳

۱- المیزان، ج ۸، ص ۲۶۷.

۲- مراد کتاب معانی الاخبار صدوق (علیه الرحمه) است.

۳- دنباله ی همان روایت در همان مصدر.

[امام صادق علیه السلام به دنبال گفتار خود فرمودند:] و پدرم از پدرش از حسین بن علی علیه السلام برای من نقل حدیث کرد که از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال شد ای برادر رسول خدا! آیا پروردگار خود را دیده‌ای؟ فرمود: عبادت نکرده‌ام پروردگاری را که او را ندیده‌ام. ندیده است او را چشم‌ها به طور عیان، ولی می‌بیند او را دل‌ها به حقایق ایمان.

این چنین گفتند سالاران ره
 نَحْنُ لَمْ نَعْبُدِ الْهَاءَ لَمْ نَرَهُ
 (وَفِي التَّوْحِيدِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام هَلْ رَأَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله رَبَّهُ عَزَّوَجَلَّ؟ فَقَالَ: نَعَمْ بِقَلْبِهِ رَأَهُ. أَمَا سَمِعْتَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى، لَمْ يَرَهُ بِالْبَصَرِ وَلَكِنْ رَأَاهُ بِالْفُؤَادِ)؛^۱

در [کتاب] توحید، از محمد بن فضیل نقل کرده است که از ابوالحسن [امام کاظم] علیه السلام پرسیدم آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله پروردگار خود را دیده است؟ فرمود: آری به قلب خود او را دیده است. مگر نشیدی که خدا [عزوجل] می‌فرماید: دل [پیغمبر] آنچه را که دیده دروغ ندیده است. او را با چشم ندیده ولیکن با دل دیده است.

(وَفِي التَّوْحِيدِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ هَلْ يَرَاهُ الْمُؤْمِنُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: نَعَمْ وَقَدْ رَأَوْهُ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ. قُلْتُ: مَتَى؟ قَالَ: حِينَ قَالَ لَهُمُ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قَالُوا بَلَى، ثُمَّ سَكَتَ سَاعَةً، ثُمَّ قَالَ: وَإِنَّ الْمُؤْمِنِينَ لَيَرَوْنَهُ فِي الدُّنْيَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، أَلَسْتُ تَرَاهُ فِي وَفْتِكَ هَذَا؟ قُلْتُ: فَأَحَدْتُ بِهَذَا عَنْكَ؟ فَقَالَ: لَا، فَإِنَّكَ إِذَا حَدَّثْتَ بِهِ فَأَنْكَرَهُ مُنْكَرٌ جَاهِلٌ بِمَعْنَى مَا تَقُولُهُ ثُمَّ قَدَّرَ أَنَّ ذَلِكَ تَشْبِيهُ كَفَرٍ وَ لَيْسَتْ الرُّؤْيَةُ بِالْقَلْبِ كَالرُّؤْيَةِ بِالْعَيْنِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَصِفُهُ الْمُشَبِّهُونَ وَ الْمُلْحِدُونَ)؛^۲

در [کتاب] توحید از ابوبصیر نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا

۱- المیزان، ج ۸، ص ۲۷۷.

۲- همان، ص ۲۷۶.

اهل ایمان در روز قیامت خدا را می بینند؟ فرمود: آری، پیش از روز قیامت هم او را دیده اند؟ گفتم: کی؟ فرمود: در آن موقع که به آنها فرمود: آیا نیستم پروردگار شما؟ گفتند: بلی [هستی]. سپس [امام علیه السلام] لختی ساکت شد و آنگاه فرمود: حقیقت آنکه اهل ایمان، خدا را در دنیا پیش از روز قیامت می بینند. آیا تو مگر هم اکنون او را نمی بینی؟ گفتم: آیا این سخن را از شما نقل کنم؟ فرمود: نه، چه آنکه ممکن است شخص نادانی که پی به مقصود تو از این سخن نمی برد آن را شنیده و تشبیه بپندارد و در نتیجه کافر شود و حال آنکه دیدن با [چشم] دل مانند دیدن با چشم سر نمی باشد. خدا برتر از این است که تشبیه کنندگان و مُلجِدان و صفش کنند.

ظاهر این روایت نیز نشان می دهد که رؤیتی که انسان نسبت به خدا دارد، از سنخ اعتقاد و ایمانی نیست که از طریق تفکر و استدلال و برهان به دست آمده باشد، همچنان که از سنخ رؤیت حسی و بصری نیز نمی باشد. بلکه چنانکه گفته شد، از نوع شعور وجدانی است که برای انسان به طور علم ضروری حاصل است، منتهی در دنیا به صورت نقص و در آخرت در حد کمال است و هم از لسان حدیث استفاده می شود که چون به کار بردن لفظ «رؤیت» در مورد ذات اقدس حق (جلّ جلاله) و اشاعه‌ی این استعمال در میان عامه‌ی مردم، موجب اشتباه در اذهان بوده و افکار را آلوده به «تشبیه» می سازد و در نظرهای ناقص «رؤیت حسیه» را مجسم می کند، فلذا امام علیه السلام راوی را از نقل حدیث متضمن موضوع رؤیت منع فرموده اند و گرنه اصل حقیقت «رؤیت» به همان معنای صحیحی که بیان شد در لسان آیات و روایات، ثابت است و هیچگونه منافاتی با ادله‌ی نافی‌ه‌ی «رؤیت حسیه» ندارد.^۱

شیخ صدوق (رض) می فرماید:

(وَمَعْنَى الرُّؤْيَا الْوَارِدَةِ فِي الْأَخْبَارِ الْعِلْمُ وَ ذَلِكَ أَنَّ الدُّنْيَا دَارُ شُكُوكٍ وَ
اِزْتِيَابٍ وَ خَطَرَاتٍ، فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ كُشِفَ لِلْعِبَادِ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَ
أُمُورِهِ فِي ثَوَابِهِ وَ عِقَابِهِ مَا يَزُولُ بِهِ الشُّكُوكُ وَ يُعْلَمُ حَقِيقَةُ قُدْرَةِ اللَّهِ
عَزَّ وَجَلَّ وَ تَصْدِيقُ ذَلِكَ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَقَدْ كُنْتُ فِي غَفْلَةٍ مِنْ

۱- این بود تلخیص و محضی از بیان «علامه طباطبایی» که در بحث «نظر» و «رؤیت» آورده اند. خواستاران اصل بیان به تفسیر المیزان، جلد ۸، از صفحه ۲۴۸ تا ۲۷۷ رجوع نمایند.

هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ فَمَعْنَى مَا رَوَى فِي الْحَدِيثِ أَنَّهُ عَزَّوَجَلَّ يُرَى أَيْ يُعْلَمُ عِلْمًا يَقِينًا؛^۱

رؤیت که در اخبار آمده است [در مورد ذات اقدس خدا در روز قیامت] به معنای علم است. چون دنیا محلّ عروض شک و ریب و خواطر نفسانی است [طبعاً در دنیا علم خالص روشن نصیب انسان نمی‌شود] اما روز قیامت [که تمام حُجُب برکنار است] آیات و نشانه‌های حق و دیگر امور از ثواب و عقاب خدا برای بندگان، طوری مکشوف می‌گردد که تمام شکوک از بین رفته و حقیقت قدرت خدا عزّوجلّ معلوم می‌شود و شاهد این مطلب در کتاب خداست [که می‌فرماید: «لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا...»]^۲ به راستی تو از این [واقعیت] در غفلت بودی و اینک کشفِ غطاء از تو نمودیم [برده از پیش تو برداشتیم] و چشم تو امروز تیزبین است [که می‌بینی و در آن شک نمی‌کنی]. پس معنای آنچه در حدیث آمده که خداوند عزّوجلّ دیده می‌شود این است که خدا به طور یقینی معلوم می‌گردد.

علامه مجلسی (اعلی الله مقامه) می‌فرماید:

(وَأَمَّا مَا اشْتَمَلَ عَلَيْهِ الْأَخْبَارُ مِنْ ذِكْرِ الرُّؤْيَا فَقَدْ مَرَّ تَأْوِيلُهَا فِي كِتَابِ التَّوْحِيدِ وَغَيْرِهِ وَالْمُرَادُ إِذَا مَشَاهِدَةٌ نُورٍ مِنْ أَنْوَارِهِ الْمَخْلُوقَةِ لَهُ أَوِ النَّبِيِّ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الَّذِينَ جَعَلَ رُؤْيَاهُمْ بِمَنْزِلَةِ رُؤْيَا بَيْتِهِ؛ أَوْ غَايَةُ الْمَعْرِفَةِ الَّتِي يُعْبَرُ عَنْهَا بِالرُّؤْيَا)؛^۳

موضوع رؤیت که ذکر آن در اخبار آمده است، بارها در کتاب توحید و غیر آن به تأویل آن پرداخته‌ایم و مراد از آن یا مشاهده‌ی نوری از انوار مخلوقه‌ی پروردگار است و یا مقصود، دیدن پیغمبر و اهل بیت او علیهم السلام است که خدا رؤیت آنهارا به منزله‌ی رؤیت خود قرار داده است و یا معنای رؤیت درجه‌ی نهایی معرفت و شناسایی خداست که از شدت انکشاف و تبیین، تعبیر به رؤیت می‌شود.

۱- توحید، ص ۱۲۰.

۲- سوره‌ی ق، آیه‌ی ۲۲.

۳- بحار الانوار، ج ۸، ص ۲۲۱.

عالم ربّانی مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی (قَدَسَ اللهُ سِرَّهُ) می‌فرماید: در قرآن مجید زیاده از بیست جا عبارت «لقاء الله» و «نظر» بر خداوند وارد شده و هکذا در تعبیرات انبیاء و ائمه علیهم‌السلام و از این طرف هم در اخبار در «تنزیه» حق جَلَّ جَلَّاهُ کلماتی وارد شده است که ظاهرش تنزیه صرف است از همه‌ی مراتب معرفت.

علمای شیعه (رضوان الله علیهم) را هم در این باب مذاق‌های مختلف است، عمده‌ی آن دو مذاق است: تنزیه صرف، حتّی آنکه معرفت، همان فهمیدن این است که باید خداوند را تنزیه صرف نمود و آیات و اخباری که در معرفت و در لقاء الله وارد شده است آنها را تأویل نمود. مثلاً تمام آیات و اخبار «لقاء الله» را معنی می‌کنند بر «مرگ» و لقاء ثواب و عقاب و فرقه‌ی دیگر را مذاق این است که اخباری که در «تنزیه» وارد شده است، باید جمع میان آنها و اخبار «تشبیه» و اخباری که ظاهر در امکان «معرفت و وصول» است، به این طور نمود که اخبار تنزیه صرف را حمل کرد به معرفت از طریق رؤیت به این چشم ظاهر و به معرفت کنه ذات اقدس الهی و اخبار تشبیه و لقاء و وصول و معرفت را حمل کرد به معرفت اجمالی و معرفت اسماء و صفات الهی و تجلّی مراتب ذات و اسماء و صفات حق تعالی به آن میزان که برای ممکن، ممکن است.

و به عبارتِ آخری، کشف حُجب ظُلُماتیه و نورانیّه که برای «عبد» شد، آن وقت معرفت بر ذات حق تعالی و اسماء و صفات او پیدا می‌کند که آن معرفت، از جنس معرفت قبل از آن کشف نیست... اگرچه بعد از این همه مراتب کشف سُبُحات جلال و تجلّی انوار جمال و «فناء فی الله و بقاء بالله» باز حاصل این معرفت، این خواهد شد که از روی حقیقت، از وصول به کُنه معرفت ذات، عجز خود را بِالْعِیَانِ و الْکَشْفِ خواهد دید.

بلی، این هم عجز از معرفت است و عجز سایر ناس هم عجز از معرفت است، لیکن این کجا و آن کجا؟ بلی «جماد» هم عاجز از معرفت است، انسان هم. ولی...

باری قطعاً تفاوت مراتب عجز حضرت اَعْلَمُ خَلْقِ الله مُحَمَّدِنَ عَبْدِ الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با سایر ناس و بلکه با علمای اَمّت، زیادتر از عجز جماد با انسان است...^۱
باز هم ایشان در قسمت دیگری از کلام خود می‌فرمایند:

۱- لقاء الله، ص ۵ تا ۳.

«...و کسانی که دعوای معرفت و امکان معرفت می نمایند، غیر از این نمی گویند که این معانی اجمالیّه از اَسْمَاء و صفات الهیّه جَلَّ جَلالُه که شما در عقد قلبی به آن اعتقاد دارید، ما به طریق کشف و شهود دیده ایم و حقایق آنها را به همین قیود تنزیهیه رسیده ایم و همان حقایق که به ما منکشف شده، مطابق همان است که محققین متکلمین امامیه رضوان الله علیهم در عالم تصوّر و عقد قلبی دارند. فرقی همان «تصوّر وجدان» است نظیر فرق آنکه انسان، معنای شیرینی را علماً مطابق واقعش بداند که عبارت از کیفیت ملائمی که از وصول کیفیت بعضی از اجسام به اغشیهی منتشره‌ی به سطح دهان حاصل می شود و اینکه شیرینی را بخورد. این دو مطلب را به یک لحاظ می شود گفت که عین همدو و به یک لحاظ می شود گفت ابداً به یکدیگر ربط ندارند...»^۱

نگارنده گوید

گذشته از تحقیقات متین بزرگان، مطلبی که اجمالاً به صورت یک واقعیت قطعی و مسلّم باید تصدیقش کرد این حقیقت است که:

قرآن کریم با بیانات مؤکد و قاطعش منتهی الیه سیر انسان را تحت عنوان خاصی نشان داده و آن را کمال نهایی وی معرفی می نماید که فعلاً درک کُنّه و حقیقت آن عنوان (به طور کامل و درک وجدانی تام) برای ما که در شرایط حیات دنیوی هستیم مقدور و میسر نمی باشد و آن عبارت از عنوان «رجوع الی الله» و «لقاء الله» و «النَّظَر الی الله» است که می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾^۲

ای انسان تو به طور حتم با رنج مستمرّ خود در تلاش به سوی پروردگارت

می باشی و سرانجام به دیدار او می رسی.

﴿قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ...﴾^۳

به طور مسلّم زیان کرده اند آنان که لقاء و دیدار خدا را تکذیب نموده اند[آن

را بی اساس و دورغ انگاشته اند]...

۱- لقاء الله، ص ۱۷ و ۱۸.

۲- سورهی انشقاق، آیهی ۶.

۳- سورهی انعام، آیهی ۳۱.

﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾^۱

آیا گمان بردید که شمارا بیهوده آفریدیم و شما به سوی ما باز گشت داده نمی شوید؟

﴿...إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۲

...ما حَقّاً متعلّق به خدا ایم و محَقّقاً ما به سوی او باز می گردیم.

﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ﴾^۳

چهره‌هایی در آن روز شادابند و به پروردگارشان نظر کننده‌اند.

البته چنانکه ضمن نقل آراء بزرگان اشاره شد، جمعی از دانشمندان تفسیر و عقاید، موضوع «لقاء الله» و «رجوع إلى الله» و «نظر إلى الله» را به معنای مرگ و ثواب و عقاب خدا دانسته‌اند. اما جمع دیگری که قلبی بس روشن و روحی وقاد در درک معارف الهیه دارند، می گویند این برای ما قابل باور نیست که مقصود از این همه تعبیرات خاصه‌ی قرآن حکیم، آن هم به طور مکرر و مؤکد که قطعاً نکات و لطائفی در خصوص اینگونه تعبیرات حکیمانه و تکرار و تأکید آن ملحوظ است و همچنین بیانات ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام مخصوصاً در دعاها و مناجات‌های شورانگیزشان که به عنوان یک شرف و سعادت فوق‌العاده عظیم برای خویش از خدا طلب می نموده‌اند.

آری باورمان نمی شود که مقصود از تمام اینها همان مرگ و یا مطلق ثواب و عقاب باشد که مثلاً چنانکه در مناجات شعبانیه است بگویند:

﴿وَ أَرِنَا أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بَضِيَاءَ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّىٰ تَخْرِقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ

النُّورِ فَتَصِلَ إِلَىٰ مَعْدِنِ الْعَظْمَةِ وَ تَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ﴾^۴

[خدایا] چشم‌های دل‌های ما را به روشنائی دیدارت منور کن تا چنان شود که

دیدهای قلوب، پرده‌های نور را بشکافند و خود را به معدن عظمت برسانند تا

آنجا که جان‌های ما به عزّ قدس تو آویخته گردند.

و همچنین در ثواب «سجده‌ی شکر» رسیده است که بعد از تمام خیرات و عنایاتی

۱- سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی ۱۱۵.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۶.

۳- سوره‌ی قیامت، آیات ۲۲ و ۲۳.

۴- مفاتیح الجنان، اعمال مشترکه ماه شعبان، ص ۱۵۸ و ۱۵۹.

که تفضّل می شود، خدا می فرماید:

(لَا شُكْرَ لَهُ كَمَا شَكَرْتَنِي وَ أَقْبِلْ عَلَيْهِ بِفَضْلِي وَ أَرِيهِ وَجْهِي)؛^۱

هر آینه از او [بنده‌ای که سجده‌ی شکر آورده است] سپاسگزاری می کنم

همچنان که او از من سپاسگزاری کرد و با فضل خود به او رو می آورم و رویم

را نشان می دهم.

به فرموده‌ی یکی از اعاظم^۲ مگر می شود اینچنین تعبیرات را به سبب و گلابی خوردن

و حورالعین دیدن در بهشت توجیه کرد؟ چه مناسبت دارد این معنی با این تعبیرات!

از بعضی علماء نقل است که:

(إِنَّ الْمَعْرِفَةَ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا بِذُرِّ الْمُشَاهَدَةِ فِي الْآخِرَةِ وَ اللَّذَّةِ الْكَامِلَةِ

مُتَوَقِّفَةٌ عَلَى الْمُشَاهَدَةِ)؛^۳

معرفت در این دنیا بذرِ شهود در آخرت است که کمال لذّت نیز در مشاهده است.

ابن میثم^۴ (ره) در شرح جمله‌ی «دَرَجَاتٌ مُتَقَابِلَاتٌ وَ مَنَازِلٌ مُتَقَابِلَاتٌ» از کلام امام

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می گوید:

(إِعْلَمَنَّ أَنَّ الدِّمَارَ الْجَنَّةِ هِيَ الْمَعَارِفُ الْإِلَهِيَّةُ بِالنَّظَرِ إِلَى وَجْهِ اللَّهِ ذِي

الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ)؛^۴

بدان که لذّت بخش ترین میوه‌های بهشت همانا شناسایی و معرفت نسبت به

شئون الهیه است از طریق نظر به وجه خدا که صاحب جلالت و اکرام است.

در روایت میهمانی اهل بهشت آمده است که: پس از تنعم به انواع نعمت‌های بهشتی، از

میزبان کریم و ذوالاحسان خود، تقاضای استماع کلام ذات اقدسش می نمایند، تفضّل

می گردد و از لذّت استماع از خود بیخود می شوند و سپس می گویند: ای سید و مولای ما،

شنیدیم و لذّت بردیم از منطق و کلام تو، حال ارائه کن به ما «وجه کریم» خود را!

پس تجلّی نماید نور حضرت حق (سبحانه و تعالی) برای اهل بهشت، آن چنانکه

۱- لقاء الله، ص ۴۰ و ۴۱.

۲- عالم ربّانی حاج میرزا جواد آقای ملکی (طاب ثراه) در کتاب لقاء الله، ص ۸.

۳- علم الیقین فیض، ص ۲۳۰، پایین صفحه.

۴- شرح نهج البلاغه، ابن میثم، ج ۲، ص ۲۷۷.

مالک نفس خود نتواند شد و جملگی به رو می افتند و می گویند:

(سُبْحَانَكَ مَا عِبْدُكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ يَا عَظِيمٌ)^۱

خلاصه آنکه ما اجمالاً می فهمیم مرتبه‌ای از کمال فوق العاده عظیم و درخشان برای انسان در نظر است که فعلاً ما با این اوضاع و احوال و شرایطی که در مرحله‌ی کنونی خود در دنیا داریم و در حال سیر و تکامل می‌باشیم از درک حقیقت آن مرتبه‌ی نهایی سیر خود عاجزیم و لازمه‌ی «سیر تکاملی» نیز همین است.

آیا ما در آن موقع که در رحم مادر نطفه‌ای بودیم، هیچ اهلیت این معنی در ما بود که بتوانیم موقعیت فعلی خود را که انسان مثلاً چهل ساله‌ای هستیم بفهمیم؟ آیا نطفه می‌تواند درک کند که انسان چهل ساله یعنی چه و در چه شرایطی هست و چه نیروهایی دارد و سنخ تلذذات و تألماتش از چه قبیل است؟ مسلم و بدیهی است که شرایط فهم و درک این مطالب برای او در رحم فراهم نیست. با آنکه همان نطفه است که سیر کرده و اکنون انسان چهل ساله شده است، ولی تا به این مرحله‌ی از سیر خود نرسیده بود از درک معنای انسان چهل ساله عاجز بود.

حال انسان دنیا هم با انسان قیامت در واقع نسبتی همچون نسبت نطفه‌ی رحم با انسان چهل ساله‌ی دنیا دارد و تا به آن مرحله‌ی از سیر خود نرسیده است، از درک موقعیت خود در آن مرحله کاملاً ناتوان است و لذا ما که اکنون در دنیا هستیم، از چگونگی‌های آینده‌ی جوهر خود در عالم «بعث» بی‌خبریم و هیچ نمی‌فهمیم؛ آیا آنجا به چه صورتی خواهیم درآمد و چه نیروهایی در ما متکون خواهد گشت و نوع تلذذات و ادراکات حسی یا معنوی ما در آن جهان از چه قبیل است و میزان حساسیت ما در آن نشأه چه می‌زانی است. آری نمی‌فهمیم و نمی‌شود هم که بفهمیم، زیرا مقتضای «تکامل در مراتب هستی» همین است «حال پخته، در نیابد هیچ خام».

آنجا که ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ﴾^۲؛ دگرگونی در سراسر عالم، پدید خواهد شد، طوری که آسمان، غیر این آسمان و زمین غیر این زمین خواهد گشت، طبیعی است که انسان هم به تبعیت از مجموعه‌ی عالم، تبدل و تحوّل عجیب، به خود

۱- کفایة الموحدين، ج ۴، ص ۳۹۹ و ۴۰۰ و بحار الانوار، ج ۸، ص ۲۱۵ و لقاء الله، صفحه ۴۱.

۲- سوره‌ی ابراهيم، آیه‌ی ۴۸، یعنی: در روزی که زمین به غیر این زمین تبدیل می‌گردد و [همچنین] آسمان‌ها.

خواهد گرفت، آنچنان تحوّل می‌دهد که به نقل از رسول خدا ﷺ نامه از جانب خدا به وسیله فرشته به دست «انسان بهشتی» می‌رسد که در آن نوشته است:

(أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي أَقُولُ لِلشَّيْءِ: كُنْ فَيَكُونُ، فَقَدْ جَعَلْتُكَ الْيَوْمَ تَقُولُ لِلشَّيْءِ: كُنْ فَيَكُونُ. قَالَ ﷺ: فَلَا يَقُولُ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ لِلشَّيْءِ: كُنْ إِلَّا وَ يَكُونُ)؛^۱

من [که خدا هستم] به هر چه بگویم موجود شو، موجود می‌شود. تو را هم امروز به این درجه‌ای از کمال رسانده‌ام که به هر چه بگویی موجود شو، موجود می‌شود [سپس رسول خدا ﷺ فرمود: از این روست که احدی از بهشتیان، به چیزی نمی‌گوید: موجود شو، مگر اینکه موجود می‌شود.

یعنی خواست و مشیت انسان بهشتی، برای حصول مقاصدش سببیت تامّه پیدا می‌کند که در تأثیر و تکوین، نه نیازمند به شرایط دیگری می‌باشد و نه ممنوع به مانعی می‌گردد. در صورتی که همین انسان در دنیا برای نیل به مقاصدش، نیاز به هزاران شرایط خارج از اختیار خود داشت و هزاران مانع نیروشکن بر سر راهش پیدا می‌شد و نقشه‌های او را نقش بر آب می‌نمود و در نتیجه او به یکی از هزارها خواسته‌ی خویش نمی‌رسید. اما اکنون که «تکامل» یافته و «انسان بهشتی» شده است، به اذن ربّ عزیز علیم، اراده‌اش قهّار و خواستش خواسته آفرین گشته است. آنچنان که ابداً چیزی، از مشیت و فرمان وی تخلف نمی‌کند.

بنابراین پیدا است که تحوّل انسان در آن سرا فوق‌العاده عجیب خواهد شد. منتهی ما فعلاً خامیم و طبعاً از حدّ پختگی خود بی‌خبریم و چنانکه باید درک نمی‌کنیم که آیا ﴿إِنَّا لِلّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ یعنی چه، بازگشت به سوی خدا و رجوع الی الله چه معنی دارد. حتماً به این سادگی نیست که مثلاً من از سفر به خانه بازگردم و سرباز فراری به سربازخانه عودت داده شود! مطلب، بسیار عمیق و عظیم است و جدّاً فوق این مفاهیمی است که ما اکنون در ذهن خود داریم. بس و کافی است در دلالت بر «احتجاب» و پوشیده بودن حقایق زندگی آینده‌ی انسان در مرحله‌ی حیات دنیایی وی، این آیه‌ی از قرآن که روز قیامت به انسان گفته می‌شود:

﴿لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾^۱

حقیقت آنکه تو [در دنیا] در غفلت از این [وقایع محشر] بودی. حال از تو

پرده‌ات را برداشتیم و لذا چشم تو امروز، تیزبین است.

از آیه‌ی شریفه چنین فهمیده می‌شود که نیروی درک انسان «قیامت» تیزی و جدّت فوق‌العاده‌ای پیدا می‌کند پرده‌ها و حجاب‌ها بر اثر «تکامل» و سیر تکوینی وی بر کنار رفته و دیدش بسیار نافذ و دیدگاهش وسیع می‌گردد که تا اعماق هستی نفوذ کرده و در نتیجه جمال و جلالی مشاهده می‌نماید و می‌یابد که فعلاً تا در دنیا است، حتّی از تعقّل و تصوّر آن نیز عاجز است (وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ)^۲ جمال‌های آن عالم، برتر از این است که در این عالم بر قلب انسان بگذرد.

﴿فَلَا تَغْلُمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ...﴾^۳

کسی نمی‌داند که چه موجبات روشنی چشم [و سرور] برای آنان [شب

زنده‌داران به تَهَجُّد] نهان داشته شده است [مشهودات بهشتی فعلاً در نهان بوده

و از صلاحیت داران خود نیز در حال اختفاء است]...

اما آنجا که قیامت است: ﴿وُجُوهٌ يُّؤْمِنُونَ نَاضِرَةٌ ۖ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾؛ آن روز که روز

تحوّل عالی انسان و تکامل یافتن نیروها و قوای دراکه‌ی آدمیان است چهره‌هایی به خدای خویشان می‌نگرند و شادابی و طراوت می‌یابند.

(وَحَقُّ لَهَا أَنْ تَنْظُرَ وَ هِيَ إِلَىٰ رَبِّهَا تَنْظُرُ)؛^۴

مؤمن همچو «باز» است

قطعه‌ای از مفسّری به دستم رسید که اینجا آن را خالی از تناسب ندیده و آوردم، می‌گوید:

مَثَلُ مُؤْمِنٍ مَثَلُ بَازٍ است. باز را چون بگیرند و خواهند که شایسته‌ی دست شاه

گردانند، مدّتی چشم او بدوزند، بندی بر پایش بنهند، در خانه‌ی تاریکش باز دارند، از

جفتش جدا کنند، یک چندی به گرسنگی‌اش مبتلا کنند تا ضعیف و نحیف گردد و وطن

۱- سوره‌ی ق، آیه‌ی ۲۲.

۲- یک قسمت از حدیثی است که در بخش نهم ذکر شده است.

۳- سوره‌ی سجده، آیه‌ی ۱۷.

۴- تفسیر روح البیان.

خویش فراموش کند. آنگه به عاقبت چشمش بگشایند، شمعی پیش وی بیفروزند، طبلی از به روی بزنند، طعمه‌ی گوشت پیش وی نهند و دست شاه مقرر وی سازند. با خود گوید در کلّ عالم که را بود این کرامت که مرا است؟ شمع پیش دیده‌ی من، آواز طبل نوای من، گوشت مرغ طعمه‌ی من، دست شاه جای من! بر مثال این حال، چون خواهند که بنده‌ی مؤمن را حُلّه‌ی خَلّت پوشانند و شراب محبّت نوشانند، با وی همین معاملت کنند! مدّتی در چهار دیوار لُحْد باز دارند، گیرایی از دست و روایی از قدم بستانند، بینایی از دیده بردارند، روزگاری بر این صفت بگذارند. آنگه ناگهان طبل قیامت بزنند، بنده از خاک لُحْد سر برآرد، چشم بگشاید، نور بهشت ببیند، دنیا فراموش کند، شراب وصل نوش کند، بر مائده‌ی حُلْد بنشیند.

چنانکه آن باز، چشم باز کند، خود را بر دست شاه ببیند، بنده‌ی مؤمن چشم باز کند خود را در «مَقْعَدِ صِدْق»^۱ ببیند، سلام مَلِک شنود، دیدار مَلِک ببیند. میان طُوبی و زُلْفی و حُسْنی، شادان و نازان در جلال و جمال حق، نگران. این است که ربّ العالمین گفت:

﴿وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ ۖ اِلٰى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾^۲

آدمی وقتی به این واقعیت پی برد که در حال حرکت و سیر است و منتهی الیه سیرش نیز «لقاءالله» است، قهراً در این مقام بر می‌آید که برنامه‌ی کارش را مطابق و مناسب با «هدف» تنظیم نموده و راه و مسیرش را رو به هدف توجیه کند.

مسلم شما که فرضاً قصد سفر حجّ دارید، می‌کشید همه چیز خود را متناسب با مگّه و کعبه بسازید، لباس مناسب با هوای حجاز بردارید و غذای مناسب با سرزمین حجاز، رفیق موافق با سفر حجّ و کتاب مطابق با وضع و حال این سفر تهیه کنید.

اما اگر مسافر اروپا و آمریکا باشید و هدف خوشگذرانی در آن دیار، البته بدیهی است که همه چیزتان عوض می‌شود، لباس و غذا و رفیق و کتاب، همه موافق و متناسب با اوضاع و احوال آن سفر خواهد شد. انسان نیز وقتی باورش شد که در حال سیر است و روزی حتماً به دیدار خدا خواهد رسید و «وَجَدَ اللّٰهُ عِنْدَهُ فَوْقَیْهِ حِسَابَهُ»^۲ طبعاً می‌کوشد تا همه چیزش متناسب با خدا باشد، لباس و خوراکش، خواب و بیداری‌اش، کسب و کار و

۱- اشاره به این آیات است: اِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ ﴿۱﴾ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِکٍ مُّقْتَدِرٍ (سوره‌ی قمر، آیات ۵۴ و ۵۵).

۲- سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۹. یعنی: خدا را نزد آن یابد که حسابش را به تمام رساند [و جزایش را به کمال عطا نماید].

از دوا جش، زندگی فردی و اجتماعی اش.

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ...﴾^۱

نباشید مانند کسانی که خدا را از یاد بردند، نتیجه آن شد که [غایت خلقت] خود

را فراموش کردند] و از نیل به سعادت و کمال خویشتن محروم گردیدند]...

خلاصه کاری نکنیم که فردا فریادمان به «یا حسرتا علی ما فرطت فی جنبِ الله»^۲ بلند شود که: ای حسرت و اندوه و پشیمانی من که در جنب خدا تفریط نمودم (و آن بهره و حظی را که می توانستم از جانب ربّ خودم بگیرم، چه به قیمت ناچیز موقت زودگذری از دست دادم! و اوایلا از این جهالت و نادانی و واحسرتا بر آن عزّ و شرف جاودانی).

روزِ آخر که مرگ مردم خوار	کند از خواب غفلتش بیدار
یادش آید که در جوار خدای	سال ها زد به جرم و عصیان وای
هر چه در شصت سال یا هفتاد	کرده از خیر و شرّ پیش افتاد
یک به یک پیش چشم او آرند	آشکارا به روی او دارند
بگذرانند ز گنبد والا	بانگ واحسرتا و اوایلا
حسرت از جان او برآرد دود	وان زمان حسرتش ندارد سود

پاسخ به یک اعتراض

باز هم به بحث اصلی خود در تفسیر آیه ی «وَجُودٌ یَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاضِرَةٌ» باز

می گردیم:

برخی اعتراض کرده اند: تقدیم «الی ربّها» بر «ناظرة» دلالت بر انحصار دارد، یعنی آن چهره های درخشان در بهشت تنها به «خدا» می نگرند و فقط «خدا» می بینند و بس و حال آنکه چنین نیست، زیرا به طور حتم بهشتیان نعمت های دیگر بهشتی را هم می بینند و به اشیاء دیگری هم که غیر خداست می نگرند. در جواب فرموده اند: انسان های «خدا بین» تمام عالم را «مرآت» و آینه ی جمال خدا دانسته، و در چهره ی هر موجودی از موجودات جهان، نور خدا می بینند و لذا در بهشت خدا نیز به هر چیز و به هر سو که می نگرند، از آن نظر که

۱- سوره ی حشر، آیه ی ۱۹.

۲- سوره ی زمر، آیه ی ۵۶.

تمام نعماء بهشتی را، آیتی از آیات انعام و احسان خدای خویش شناخته‌اند و بدیهی است که نگاه به آیت از آن نظر که آیت است و نشان دهنده‌ی «ذوالآیة» در حقیقت نگاه به ذوالآیة محسوب می‌شود. پس بهشتیان، در واقع به چیزی جز خدا نمی‌نگرند و در بهشت خدا چیزی جز خدا نمی‌بینند.^۱

تلذذ جسمانی در بهشت توأم با تلذذ روحانی

از بعض بزرگان نقل شده است که طبقه‌ی ممتازی از «بندگان مُخْلِص» که عبادتشان در دنیا بر اساس «مَحَبَّت» بوده است نه به داعی «رَغْبَت» در بهشت، اینان در عالم آخرت نیز از لذائذ جسمانی جَنَّت برکنارند و کامیابی‌ها و تلذذاتشان منحصرأ در جنبه‌های روحانی و معنوی می‌باشد. یعنی آن مقربان درگاه، شأنشان ارفع از این است که از سیب و انگور و حور و قصور بهشتی مثلاً متلذذ و برخوردار گردند و احساس رغبتی نسبت به آن امور از خود بنمایند. خیر، آنها گویند: دوست، ما را و همه نعمت فردوس شما را.

ولی این سخن با ظواهر آیات و روایات مأثوره از اهل بیت علیهم‌السلام ملائمتی چندان ندارد. زیرا قرآن و حدیث به طور اطلاق و عموم، بندگان مؤمن صالح العمل را از «مقربین» و «اصحاب الیمین» با تمام اختلاف طبقاتشان، همه را در «جَنَّت النِّعَم» متلذذ و کامیاب از جمیع نِعَماء بهشت از «سُرُر مَرْفُوعَة» و «أَكْوَاب مَوْضُوعَة» و «خُور عِین كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُون» و «وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ» نشان می‌دهد^۲ و صریحاً در روایات کثیره، برای انبیاء و اوصیاء و بالاخص برای محمد و آل محمد علیهم‌السلام غرفه‌ها و قصرها و نه‌های «كوثر» و «تسنیم» و درخت «طوبی» و دیگر نعمت‌های «حسی» فراوان نشان داده شده است.

از باب نمونه به این روایت توجه فرمایید:

(دَخَلَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ وَمَعَهُ جَمَاعَةٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيْنَ شَجَرَةُ طُوبَى؟ فَقَالَ فِي دَارِي فِي الْجَنَّةِ، قَالَ: ثُمَّ سَأَلَهُ آخَرُ فَقَالَ: فِي دَارِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَام فِي الْجَنَّةِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ سَأَلْنَاكَ إِنْفَاءً فَقُلْتَ فِي دَارِي، ثُمَّ قُلْتَ: فِي دَارِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ فَقَالَ لَهُ: إِنَّ دَارِي وَدَارُهُ فِي

۱- اقتباس از تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۱۹۸.

۲- از باب نمونه به سوره‌های: واقعه، رحمن، دهر و غاشیه رجوع شود.

الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فِي مَكَانٍ وَاحِدٍ إِلَّا إِذَا هَمَمْنَا بِالنِّسَاءِ اسْتَنْزَنَّا بِالْبَيْتِ)؛^۱
 مردی از اصحاب نبی اکرم ﷺ با جماعتی بر آن حضرت وارد شد و گفت:
 ای رسول خدا، درخت طوبی [درخت بهشتی] در کجاست؟ فرمود: در خانه‌ی
 من در بهشت. پس از آن، شخص دیگری همین سؤال را کرد، آن حضرت
 فرمود: در خانه‌ی علی بن ابیطالب علیه السلام در بهشت. گفت: ای رسول خدا، قبلاً که
 پرسیدیم فرمودید در خانه‌ی من، بعد از آن فرمودید در خانه‌ی علی بن ابیطالب
 است! فرمود: حقیقت آنکه خانه‌ی من و خانه‌ی او [علی علیه السلام] در دنیا و آخرت
 در مکان واحد [در یک جا] است. منتهی هر زمان که قصد آمیزش با زنان خود
 داشتیم، به وسیله‌ی اطاق‌ها از هم مستور می‌شویم.

این حدیث با کمال وضوح اثبات «خانه» و «زن» در بهشت برای رسول اکرم ﷺ و
 امیرالمؤمنین علیه السلام می‌نماید. البته به این نکته هم باید توجه داشت که هیچگونه منافاتی بین
 این دو مطلب نیست که عباد مخلصین و مقربین در عین حالی که در دنیا عبادتشان بر
 اساس محبت بوده و اصلاً بهشت و نعماء آن کمترین داعی و انگیزگی در امر عبادت
 آنان نداشته است. مع ذلک کُلّه همان بندگان مخلص عالی همت، در عالم آخرت به تمام
 نعمت‌های بهشت و لذائذ مادی آن تمایل و رغبت داشته باشند و از جمیع آنچه که از
 جانب ایزد مَنان برای پذیرایی از صلحاء بندگان فراهم گردیده است با اشتیاق تمام متلذذ و
 برخوردار شوند. منتهای امر از این نکته نباید غافل بود و کاملاً باید توجه داشت که تلذذ از
 مُلذّات جسمانی و کامیابی از نعمت‌های حسیّه بر حسب اختلاف حالات روحی انسان‌ها از
 نظر معرفت و محبت نسبت به «نعمت» و «مُنعم» مختلف می‌باشد. نخست برای روشن شدن
 مطلب، مقتضی است به این مثال ساده عنایت شود:

سلطانی کریم بساط ضیافت شاهانه‌ای گسترده و جمع کثیری از طبقات مختلف
 اُمّت را بر سر خوان نعمت خود دعوت کرده است؛ طبیعی است که حاضرشوندگان در
 مجلس سلطان، بر حسب اختلاف در طرز تفکر و ادراک و شعور عالی و دانی خود، دو
 دسته خواهند بود:

۱- بحار الانوار، ج ۸، ص ۱۹۶، حدیث ۱۸۵.

دسته‌ای شکمخواره و حیوان صفت که همی جز اشباع شکم و برخوردار از طعام‌های لذیذ و نوشیدنی‌های گوارا ندارند، به طوری که هر جا چنین سفره‌ای پهن شود در نظر اینان محبوب و مطلوب است و به سوی آن شتابان می‌روند، اگرچه آن در غیر محفل سلطان و در هر کوخ و بیابان باشد. پس در واقع این دسته از مهمانان، نوکران شکم می‌باشند نه عاشقان سلطان.

منتهی چون در کاخ شاهان بهتر به هدف می‌رسند آنجا سریعتر می‌روند. اما دسته‌ی دیگر رفعت شأن و علو هم‌تشان بالاتر از این است که غذاهای الوان و خورش‌های رنگارنگ، آنان را به حرکت درآورده و رو به جانب سفره‌ی سلطان بکشاند. بلکه از آن نظر که این سفره، انتساب به ملک دارد و روشنگر الطاف و عنایات شاهانه‌ی وی درباره‌ی دعوت شدگان می‌باشد، از این جهت است که خوان سلطان در نظرشان فوق‌العاده عظیم و ارزنده می‌آید و جداً برای حضور در کنار آن بسیار می‌کوشند و خود را به رنج و تعب می‌افکنند و احياناً برای به دست آوردن یک سیب از دست سلطان، حاضر می‌شوند که صدها باغ و بوستان پر از انهار و اشجار فراوان از خود بذل نمایند تا موفق به گرفتن یک سیب از دست ملک گردیده و از این راه به مقربیت حضرت خاقان نائل شوند.

آری، اینان دل‌باختگان محفل انس و حضورند و شیفتگان لطف و عنایت سلطاند. اگرچه به صورت در کنار خوان پر از نعمت نشسته‌اند و با اشتها تمام از جمیع غذاهای الوان برخوردارند، ولی در واقع بر لب جویبار رحمت مُنعم آرمیده‌اند و از لذت قرب و وصال سلطان و ملاحظات او سرخوش و خرم دل و خوشحالند.

این بلند هم‌تان، غذا را برای «سلطان» می‌خواهند نه سلطان را برای «غذا». بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟!۱

حال، انسان‌های «مقرب» و بندگان «مخلص» حضرت «رب» که «عَبَدَ وَاللهَ عَزَّ وَجَلَّ حُبًّا لَهُ»^۱ در بهشت، چنین وضعی دارند که «جَنَّاتِ عَالِيه» را نه از آن نظر که جایی خوش برای تلذذات نفسانی است می‌طلبند و از آن بهره می‌برند، بلکه از آن جهت که «مَظْهَرِ الطَّافِ وَ عِنَايَاتِ «رَبِّ الْعَالَمِينَ» وَ دَارِ الضِّيَافَةِ وَ الْإِحْسَانِ «أَجُودُ الْأَجُودِينَ» است خواهند. آنجا که

۱- قسمتی از روایتی است از امام صادق (علیه السلام)، یعنی: خدا را بر اساس محبت پرستیده‌اند. (اصول کافی، ج ۲، ص ۸۴، حدیث ۵).

خود ذات اقدسش با اعلان دعوت عمومی خویش از جمیع بندگان خواسته است تا با تحصیل شرایط ویژه‌ای در آن تجلی گاه انوار جمال بی مثل و نظیرش شرکت جویند که:

﴿سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ ذَلِك فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾^۱

سبقت و پیشی گیرید به سوی آمرزش پروردگارتان و بهشتی که پهنای آن مانند پهنای آسمان و زمین است. آماده شده است برای کسانی که ایمان به خدا و رسولانش دارند. این، فضل خداست، آن را به هر که خواهد می‌دهد و خدا صاحب فضل عظیم است.

و همانجاست که إِمَامُ الْكَمَلِينَ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ امیرالمؤمنین (علیه السلام) در وصف حال پراشتیاق «متقین» نسبت به آن می‌فرماید:

(وَلَوْ لَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرَفَةً عَيْنٍ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ...) ^۲

اگر نبود آن مدت مقررّی که خدا برای آنان [بندگان صالح متقی] نوشته و تقدیر اجل فرموده است [که مدت معینی باید در دنیا بمانند] از شدت اشتیاقشان به ثواب [بهشت خدا] به قدر یک چشم به هم زدن، روحشان در کالبدشان نمی‌آرمید و مستقرّ نمی‌گردید.

آری آنجا که نوازشگاه ربّ و دود و عطوف است، بندگان از هر گلی، بوی «لطف» او می‌جویند و از هر میوه‌ای طعم «رحمت» او می‌چشند. در هر قصری از قصور بهشتی که مسکن گیرند، آرامش در بستر «امن» وی می‌جویند و با پوشیدن جامه‌های «سُنْدُس» و «استبرق» خود را آراسته به «خلعت» حضرت مَنّان می‌یابند و خلاصه آنکه در همه جا و در همه چیز، انوار رأفت و رحمت حق می‌بینند و لذا از جمیع نعماء بهشت احساس لذّت و بهجت می‌نمایند. در عین تلذّذ به لذائذ جسمانی «جَنّت»، کاملاً جانشان سرشار از لذائذ «روحانی» بوده و از حلاوت «قرب» خدا دلخوش و شاداب می‌باشند. آری:

۱- سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۲۱.

۲- شرح نهج البلاغه‌ی فیض الاسلام، خطبه‌ی ۱۸۴.

﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ﴾؛

بلند پروازی‌های نابجا، از گروهی پر مُدعا

بنابراین، صحیح به نظر نمی‌رسد، بلکه شاید بشود گفت که نوعی رعونت و گستاخی است که کسی «فلندران» بگوید:

نه جَنّت جویم و نه حور نه آنهار می‌خواهم

به تو ارزانی ای زاهد که من خود یار می‌خواهم

شهان مملکت فردوس را باری به دست آرید

که من درویش عالی همتم دیدار می‌خواهم

یا بگوید:

تو و طوبی و ما و قامت دوست فکر هر کس به قدر همت اوست

این مغروران خودبین، گویی که بهشتیان را آب و علف خواران بی خبر از «خدا» می‌پندارند و یا (العیاذ بالله) به بهشت موعود خدا با نظر تحقیر و توهین می‌نگرند. با آنکه بهشتیان به حکم کریمه‌ی قرآن:

﴿...فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾^۱

...هر کس که امید لقاء خدایش دارد باید عمل صالح انجام داده و احدی را

شریک در عبادت پروردگارش نسازد.

همگی چون «موحد صالح العمل» بوده‌اند، طالب دیدار و لقاء خدا بوده و بر اساس همین مطلب، به راه بندگی افتاده و امتثالاً لِلْأَمْرِ وَ تَقَرُّباً إِلَى اللَّهِ انجام وظایف نموده‌اند و سرانجام به «داراللقاء» و زیارتگاه خدا رسیده‌اند و گرنه آب و علف طلبان بی خبر از خدا را که به جایگاه خداجویان نمی‌برند که می‌فرماید:

﴿وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ﴾ هذا ما تُوعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيفٍ ﴿مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبَ وَ جَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ﴾^۲

۱- سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۱۱۰.

۲- سوره‌ی ق، آیات ۳۱ تا ۳۳.

بهشت را برای متقیان نزدیک گردانند [آنچنان که منازل و درجات خود را مشاهده نمایند و از چشم اندازشان دور نباشد] و سپس گویند: [این همان است که شما را وعده می‌دادند، برای هر باز آینده‌ی خود نگهداری] که رو به خدا آید و خود را از گناه باز دارد. آن کس که در نهان از خداوند رحمان ترسیده و [آخر الامر] با دلی باز گردنده و تائب [به سوی خدا] آمده است.

وجود اختلاف درجات برای بهشتیان

البته ما هم معترفیم و هرگز جای تردیدی نیست که «خداجویان صالح العمل» نیز از نظر اختلاف در مراتب معرفت و محبتشان نسبت به حضرت «مُنعم» و معبود جمیل (عَزَّوَجَلَّ) تلذذات و کامیابی‌هایشان از نعمت‌ها و لذائذِ رضوان و جنان گوناگون است؛ همچنان که عبادتشان نیز در دنیا از لحاظ انگیزه و داعی مختلف بوده است که امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

(إِنَّ الْعِبَادَ ثَلَاثَةٌ قَوْمٌ عِبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَوْفًا فِتْلِكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَ قَوْمٌ عِبَدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى طَلَبَ الثَّوَابِ فِتْلِكَ عِبَادَةُ الْأَجْرَاءِ وَ قَوْمٌ عِبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ حُبًّا لَهُ فِتْلِكَ عِبَادَةُ الْأَخْرَارِ وَ هِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ؛^۱

عبادت کنندگان سه گروهند: گروهی خدا را از ترس می‌پرستند؛ این عبادت بنده‌هاست [که از ترس عقاب، اطاعت امر مولی می‌نمایند] و جمعی خدا را به طمع ثواب می‌پرستند؛ این عبادت مزدوران است [که برای به دست آوردن مزد، اقدام به کاری می‌کنند] و قومی خدا را برای اینکه دوستش دارند عبادت می‌کنند؛ این، عبادت آزادگان است و آن بهترین نوع عبادت است.

البته این حقیقتی است غیر قابل انکار. اما نه آنچنان که نتیجه آن شود که جمعی در بهشت، تنها به حور و قصور و اکل ثمار و لحم طیور پردازند و به کلی مُنْعَزَل از خدا و جمع دیگری محضاً به تلذذ «روحی» مشغول شوند و از لذائذ «حسی» مطلقاً برکنار! بلکه چنانکه ارائه‌ی شاهد گردید، تمام بهشتیان با اختلاف مراتب معرفت و محبتشان از جمیع لذائذ «حسی» و «روحی» جنان متلذذ و کامیاب می‌باشند.

سخنی از شیخ مفید (رحمة الله علیه) نقل شده است که می گوید:

(و لَيْسَ فِي الْجَنَّةِ مِنَ الْبَشَرِ مَنْ يَلْتَذُّ بِغَيْرِ مَأْكَلٍ وَ مَشْرَبٍ مَا تُدْرِكُهُ الْحَوَاشُ مِنَ الْمُلَذَّاتِ وَ قَوْلُ مَنْ زَعَمَ أَنَّ فِي الْجَنَّةِ بَشَرًا يَلْتَذُّ بِالتَّسْبِيحِ وَ التَّقْدِيسِ مِنْ دُونِ الْأَكْلِ وَ الشُّرْبِ، قَوْلٌ شَاذٌّ عَنْ دِينِ الْإِسْلَامِ وَ هُوَ مَا خُوذَ مِنْ مَذْهَبِ النَّصَارَى الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّ الْمُطِيعِينَ فِي الدُّنْيَا يَصِيرُونَ فِي الْجَنَّةِ مَلَائِكَةً لَا يَطْعَمُونَ وَ لَا يَشْرَبُونَ وَ لَا يَنْكِحُونَ وَ قَدْ أَكْذَبَ اللَّهُ هَذَا الْقَوْلَ فِي كِتَابِهِ بِمَا رَغَّبَ الْعَالَمِينَ فِيهِ مِنَ الْأَكْلِ وَ الشُّرْبِ وَ التَّكَاحِ فَقَالَ تَعَالَى: أَكُلْهَا دَائِمًا، فِيهَا أَنْهَارٌ... خُورْ مَقْصُورَاتٌ... خُورْ عَيْنَ، أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ... وَ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْآيَاتِ...)^۱

در بهشت، بشری نیست که بدون خوردن و آشامیدن و سایر لذات حتی متلذذ از نعماء بهشتی گردد و کسی که چنین معتقد است و می گوید: ممکن است بشری در بهشت، تنها لذت‌آذش به تسبیح و تقدیس بوده و از تلذذات جسمانی بر کنار باشد، در گفتار خود، دوری از منطق اسلام جسته و از مذهب نصاری تبعیت کرده است که می گویند: طاعتکاران در دنیا، در بهشت ملک می شوند، نه می خورند و نه می آشامند و نه آمیزش با زنان می نمایند و حال آنکه خدا در کتاب خود تکذیب این سخن نموده بدانچه ترغیب فرموده عالمیان را از خوردن و آشامیدن و آمیزش با زنان در بهشت.

(جَعَلَنَا اللَّهُ مِنْ أَصْحَابِ جَنَّتِهِ وَ رَزَقَنَا مِنْ كُلِّ مَا أَعَدَّ لِلْمُتَّقِينَ مِنْ عِبَادِهِ);

(بخش یازدهم)

وَوُجُوهُ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ ﴿٢٤﴾ تَظُنُّ أَنْ يَفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ ﴿٢٥﴾

- توضیحی راجع به مفردات آیه‌ی شریفه.
- گوشه‌ای از حالات و عذاب دوزخیان.
- انواع عقوبت و عذاب دوزخیان.
- عذاب‌های جسمی.
- عذاب‌های روحی.
- چگونگی ارتباط «مجازات اخروی» با «اعمال دنیوی».
- تجسّم «اعمال».
- تفاوت کیفر «دنیا» با کیفر «آخرت».
- آیاتی از قرآن در «تجسّم عمل».
- تعبیر جالب قرآن درباره‌ی «عمل» انسان.
- چهار فصل دوره‌ی «عمل» انسان.
- نمونه‌ای از روایات در تجسّم اعمال.
- تجسّم اعمال با بهشت و جهنّم کنونی منافات ندارد.
- جاودانگی عذاب کفّار و منافقین.

وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بِاسِرَةٍ ﴿٦٦﴾ تَطَّظَّنُّ أَنْ يَفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ؛

و چهره‌هایی در آن روز [روز قیامت] عبوس و پریشان حالند. می‌دانند که درباره‌ی آنان کار کمرشکنی انجام خواهد یافت [یا] بینی آنان به وسیله‌ی آتش، داغ نهاده خواهد شد.

شرح و تفسیر

«ظن» در اینجا به معنای «علم» و «یقین» تفسیر شده است.^۱

(الْفَاقِرَةُ الدَّاهِيَةُ الشَّدِيدَةُ فَكَانَتْهَا تَكْسِيرُ فَقَرِ الظَّهْرِ)؛^۲

فاقره یعنی حادثه‌ی سختی که در شدت و سختی چنان است که گویی استخوان پشت را در هم می‌شکند.

(وَقِيلَ مَنْ فَقَرْتُ الْبَعِيرَ إِذَا وَسَمْتُ أَنْفَهُ بِالتَّارِ)؛^۳

و گفته شده است که فاقره مشتق از «فَقَرْتُ الْبَعِيرَ» است، یعنی بینی شتر را با آتش، داغ نهادم.

و به هر یک از دو معنی که بگیریم، کنایه از «عذاب شدید» است که در نهایت درجه‌ی شدت بوده و عادتاً برای انسان، طاقت فرسا و غیر قابل تحمل می‌باشد. ممکن است این حال دهشت و اضطراب و نگرانی برای تبهکاران، پیش از استقرار آنان در جایگاه دوزخیشان باشد که از دیدن اوضاع و احوال و قرائن محشر، پی به قطعیت حلول شدائد سنگین بر خودشان می‌برند و از ترس و وحشت، تغییر قیافه داده و حالشان دگرگون می‌گردد و هم محتمل است، مقصود این باشد که جهنمیان در جایگاه‌های آتشین خود دائماً با غصه و اندوه و دلهره به سر می‌برند و پیوسته منتظرند که عذاب‌های سخت تازه‌تری بر آنها هجوم

۱- المنجد.

۲- تفسیر المیزان و مجمع البیان و فخررازی.

۳- تفسیر المیزان.

آورده و داغ‌های آتشین سوزنده‌تری بر پیکرشان نهاده شود. درست نقطه‌ی مقابل بهشتیان که لایزال «انتظار» تجدید مواهب و نعمت‌های فراوان دارند و عَلَى الدَّوام ناظر انواع مَرَاجِم و الطاف ربِّ کریم خود می‌باشند و نیز احتمال آن می‌رود که به حکم تقابل با آیه‌ی پیشین، مراد از «فاقره» و عذاب کمرشکن، محرومیت از لذت «دیدار» و «لقاء» و «نظر» باشد که بهشتیان به مفاد آیه‌ی شریفه‌ی ﴿وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ ۖ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ﴾؛ مستغرق در نعمت عظمای دیدار بوده و شادابی و نصارت چهره‌هایشان نیز مرهون همان موهبت علیا می‌باشد. ولی دوزخیان واژگون اقبال، از درد و رنج محرومیت از لذت «دیدار» که امّ المصائب است و ریشه‌ی کلِّ بلاها و تیره‌روزی‌ها است، دائماً در سوز و گداز از آتش فراقند که از فراق بتر در جهان بلایی نیست و لذا امام العارفین امیرالمؤمنین علیه السلام به پیشگاه معبود محبوبش عرضه می‌دارد:

فَهَبْنِي يَا إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ وَ رَبِّي صَبْرْتُ عَلَىٰ عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَىٰ فِرَاقِكَ؟ وَ هَبْنِي يَا إِلَهِي صَبْرْتُ عَلَىٰ حَرِّ نَارِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَنِ النَّظَرِ إِلَيَّ كَرَامَتِكَ؛^۱

چنانم فرض کن ای معبود و آقا و مولا و پروردگار من که صبر بر عذابت کردم، ولی چگونه صبر بر فراقت کنم؟ و چنین به حسابم بیاور ای خدای من که صبر بر حرارت آتشت نمودم، ولی چگونه از دیدن کرم و بزرگواریت چشم‌پیوشم [و آتش سوزان بی‌اعتنایی‌ات را تحمل نمایم].

گوشه‌ای از حالات و عذاب دوزخیان

اگرچه همچنان که در فصل توصیف «نعمت‌های بهشت» و حالات «بهشتیان» گفتیم، اصل درک حقایق عالم پس از مرگ و شناخت گُنه «نعمت» و «عذاب» بهشت و جهنم و چگونگی‌ها و خصوصیات «آلام» و «لذات» آن جهان برای ما تا در این نشأه دنیا هستیم مقدور نمی‌باشد. ما چگونه می‌توانیم حقیقت آن آتشی را درک کنیم که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: (إِنَّ نَارَكُمْ هَذِهِ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءًا مِنْ نَارِ جَهَنَّمَ وَ قَدْ أُطْفِئَتْ سَبْعِينَ مَرَّةً بِالْمَاءِ، ثُمَّ اُلْتَهَبَتْ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ مَا اسْتَطَاعَ آدَمِيُّ أَنْ يُطِيقَهَا) بِطُفْئِهَا

۱- قسمتی از دعای کمیل.

(خ ل -) وَ إِنَّهُ لَيُؤْتِي بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى تُوَضَعَ عَلَى النَّارِ فَتَصْرَحُ صَرْخَةً لَا يَبْقَى مَلَكٌ مُّقْرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُّرْسَلٌ إِلَّا جَثَا عَلَى رُكْبَتَيْهِ فَرَغاً مِنْ صَرْخَتِهَا؛^۱

حقیقت آنکه این آتش شما [که در دنیا است] جزئی از هفتاد جزء آتش جهنم است که هفتاد بار با آب خاموش شده و سپس شعله‌ور گشته [تابه این حد از سوزندگی و حرارت تنزل یافته است] و گرنه هیچ انسانی تاب تماس با آن را نداشت [یا احدی در دنیا قادر بر خاموش کردن آن نمی‌شد] و روز قیامت که فرار رسد، آتش دنیا هم بر آتش آخرت نهاده شود، آنگاه آتش فریادی سر دهد که هیچ ملک مقرب و نبی مرسلی نماند، مگر آنکه از وحشت آن فریاد به زانو در آید.

و هم از آن حضرت منقول است که:

(إِنَّ أَهْوَنَ النَّاسِ عَذَاباً يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَرَجُلٌ فِي ضَحْضَاحٍ مِنْ نَارٍ، عَلَيْهِ نَغْلَانٍ مِنْ نَارٍ وَ شَرَاكَانِ مِنْ نَارٍ، يَغْلِي مِنْهَا دِمَاغُهُ كَمَا يَغْلِي الْمَرْجُلُ مَا يَرَى أَنَّ فِي النَّارِ أَحَدًا أَشَدَّ عَذَاباً مِنْهُ وَ مَا فِي النَّارِ أَحَدٌ أَهْوَنُ عَذَاباً مِنْهُ)؛^۲

سبک عذابترین مردم در روز قیامت، مردی است که میان آتشی اندک و کم عمق^۳ [از آتش‌های دوزخ] قرار گرفته و یک جفت کفش بنددار آتشین بپا دارد که بر اثر آن، مغز سرش می‌جوشد؛ آنچنان که دیگ مسی می‌جوشد و او چنین می‌پندارد که میان جهنم کسی سخت‌تر از وی نمی‌باشد، در حالی که کسی سبک‌تر از او در میان جهنم وجود ندارد.

و از رسول خدا ﷺ ضمن حدیث مفصّلی مأثور است که:

(وَلَوْ أَنَّ صَبَّ مِنْ غَسْلِينَ فِي مَطْلَعِ الشَّمْسِ لَغَلَتْ مِنْهُ جَمَاعٌ مِّنْ فِي مَعْرِبِهَا)؛^۴
اگر چنانچه دلوئی از غسّیلین [از مایعات آتشین جهنم که از شکم دوزخیان

۱- بحار الانوار، ج ۸، ص ۲۸۸، حدیث ۲۱.

۲- همان، ص ۲۹۵، قسمت آخر حدیث ۴۴.

۳- «ضحضاح» آب کمی را گویند بر روی زمین که وقتی پا در آن گذارند درست روی پا را نپوشاند (مجمع البحرین) و در این حدیث بر سبیل «استعاره» به معنای آتش اندک آمده است (لسان العرب).

۴- مجموعه‌ی وزام، ج ۲، ص ۵۸.

بیرون می‌آید]^۱ در مشرق عالم ریخته شود، هر آینه جُمُله‌ها [جایگاه مغز سر] از کسانی که در مغرب عالم هستند به جوش می‌آیند. [أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْهَا].

آری، اگرچه ما تا در این جهانیم، از درک حقایق آن جهان چنانکه در واقع هست، عاجز و ناتوانیم. اَمَّا (مع ذلک کَلَّه) تا آنجا که قرآن حکیم با بیان اعجازآمیز خود، پرده از روی آن حقایق پنهان برداشته و ما را با همین درک ناقصی که فعلاً داریم موظف به «تدبّر» در محتوای بیانات آسمانی خود فرموده است، پیش می‌رویم و در پرتو نور «وحی» و مشعل فروزان «قرآن» که تنها منبع آگاه و خبیر از مطالب مربوط به عوالم پس از مرگ است، به تماشای قسمت‌هایی از آن صحنه‌ی رعب‌انگیز دهشتبار که سطوت آن، ملائکه‌ی مقرب و پیامبران مرسل را به هراس افکنده و مدهوششان می‌سازد، می‌پردازیم:

انواع عقوبت و عذاب دوزخیان

عقوبت‌ها و عذاب‌های اهل جهنم به مفاد آیات کریمه‌ی قرآن و روایات مأثوره‌ی از اهل بیت عصمت علیهم‌السلام بعضی «جسمانی» و بعضی دیگر «روحانی» است.

الف: عذاب‌های جسمی

این قسم از عقوبات آنان به صورت‌های گوناگون نشان داده شده است و اینک شرح آن:

۱- عقوبت مسکن

قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿۸۴﴾ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ﴾^۲

به طور حتم، جهنم موعد آنان است [محلّ وفا به وعده‌ی عذابی است که به اتباع شیطان داده شده است] برای آن هفت باب است که برای هر باب، قسمتی از آنان [تبهکاران بر حسب اختلاف در استحقاق نوع عذاب] مشخص گردیده است.

از امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام منقول است که: جهنم، مشتمل بر طبقات روی هم قرار گرفته

۱- مجمع البحرین و مفردات راغب.

۲- سوره‌ی حجر، آیات ۴۳ و ۴۴.

است، بعضی فوق بعضی (و دست مبارک خود را روی دست دیگر نهاد و فرمود: این چنین است) و اَسْفَلَ دَرَكَاتِ آن، جهنم است و بالای آن «لَظَى» و روی آن «حُطْمَه» و روی آن «سَقَر» فوق آن، «جَحِيم» و فوق آن «سَعِير» و بالاتر از همه «هاویه» است و در روایت دیگر است که: اَسْفَلَ آن، «هاویه» و اعلاى آن «جهنم» است^۱ و به هر تقدیر، اسفل درکات آتش، جایگاه «منافقین» است که: ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ...﴾؛^۲ و جای گنهکاران از اهل توحید که امید نجات و شفاعت درباره‌ی آنها هست، طبقه‌ی بالای آتش است.^۳

آری، آن دسته از بدسگالانی که پلیدی کفر و نفاق، آنچنان به اعماق جانشان راه یافته و راسخ در روحشان گشته است که کمترین خضوع در برابر حق از خود نشان نداده‌اند، طبیعی است که اینان تناسبی جز با طبقه‌ی زیرین آتش و اسفل اعماق جهنم نخواهند داشت.

اما فریب خوردگان نادانی که تنها سطح وجودشان بر اثر ضعف نیروی ایمان و غلبه‌ی شهوات نفس، آلودگی‌هایی پیدا کرده است، ولی قلباً لجاج و عنادی با حق نداشته‌اند، طبقه‌ی روین جهنم با اینها مناسب است که آتش آن نفوذی به عمق جانشان ننماید و تنها اثرش زدودن تیرگی‌ها از ظاهر جسم و روحشان باشد. باز هم به آیات دیگری که عقوبت مسکن را ارائه می‌دهد توجه فرمایید:

﴿وَ إِذَا أُلْقُوا مِنْهَا مَكَانًا ضَبَقًا مُّقَرَّنِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا﴾؛^۴

هنگامی که دست بسته به تنگنای آن [جهنم] انداخته شوند، در آنجا آرزوی هلاکت و نابودی نمایند.

﴿إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهيقًا وَ هِيَ تَفُورُ ۖ تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ...﴾؛^۵

وقتی که در آن [جهنم] افکنده شوند، نعره‌ی خشم آلود آن را در حالی که می‌جوشد می‌شنوند که نزدیک است از شدت غیظ و غضب پاره شود...

﴿كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطْمَةِ ۖ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطْمَةُ ۖ نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ ۖ

۱- مجمع البیان، سوره‌ی حجر، ذیل آیه‌ی ۴۳.

۲- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۴۵، یعنی: به طور حتم منافقان، در پایین‌ترین طبقات از آتشند...

۳- کفایة الموحدين، ج ۴، ص ۴۱۰.

۴- سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۱۳.

۵- سوره‌ی ملک، آیات ۷ و ۸.

الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْنِدَةِ ﴿١﴾ إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ ﴿٢﴾ فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ ﴿٣﴾^۱؛
 نه چنان است [که ثروت اندوز نادان پنداشته است] هر آینه قطعاً در حُطْمه
 انداخته می شود و چه دانی که چیست حُطْمه؟ آتش افروخته‌ی [از خشم]
 خداست، چنان آتشی که بردل‌ها سرکشد [و جان‌ها را فرا گیرد] به طور حتم آن
 آتش بر آنان محیط و ملازم گردد [که هرگز از آنها جدا نشود] در ستون‌هایی
 کشیده [و یازنجیرهایی به دست و پا بسته که قادر بر تخلص از آن نباشند].

۲- جامه‌های آتشین

﴿وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ ﴿١﴾ سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطَرَانٍ وَ
 تَعْشَىٰ وَجُوهُهُم النَّارُ ﴿٢﴾﴾^۲

بینی تو گنهکاران را در آن روز که هر یک با قرینی به زنجیر بسته شده‌اند [یا]
 در حالتی که دست‌ها مغلول به گردن‌هاست، در بند و زنجیرند. پیراهن‌هایشان
 از قطران است [روغنی سیاه و بدبو که به شترهای مبتلا به بیماری گَز می‌مالند]
 و آتش، چهره‌های آنها را می‌پوشاند.

﴿هَٰذَا خِصْمَانِ اخْتَصَمَا فِي رَبِّهِمْ فَأَلْذَيْنَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ
 نَارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ ﴿١﴾ يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَ
 الْجُلُودُ ﴿٢﴾ وَ لَهُمْ مَقَامِعٌ مِنْ حَدِيدٍ ﴿٣﴾ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ
 أُعِيدُوا فِيهَا وَ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿٤﴾﴾^۳

کسانی که کافرنده، برایشان جامه‌هایی از آتش بریده شده و از بالای سرشان
 آب جوشان ریخته می‌شود که پوست‌ها و اجزای درونیشان بر اثر آن گداخته
 می‌گردد و برای [کوبیدن] آنان، گُرزهای آهنین [مُهِتَا] است. هر دم که
 بخواهند از شدت اندوه و مِحَن [خود را برهانند و] از میان جهنم به در آیند، به
 جهنم برگردانده می‌شوند و [به آنان گفته می‌شود] بجشید عذاب سوزان را.

﴿خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ﴿١﴾ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ ﴿٢﴾ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا

۱- سوره‌ی همزه، آیات ۹۴.

۲- سوره‌ی ابراهیم، آیات ۴۹ و ۵۰.

۳- سوره‌ی حج، آیات ۱۹ تا ۲۲.

فَاسْأَلُكُوهُ^۱؛

بگیریدش و مغلولش کنید، سپس میان جهنمش در آورید، آنگاه او را به زنجیری که طول آن هفتاد ذراع است در کشید.

﴿سَأْصَلِيهِ سَقَرَ﴾ وَ مَا أَذْرَاكَ مَا سَقَرُ ﴿ لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ ﴾ لَوَاحٍ لِّلْبَشْرِ ﴿ عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ ﴾^۲؛

به زودی [یا] به طور حتم، او را به سقر در آورم و چه دانی که چیست سقر؟ نه باقی گذارد و نی رها کند. دگرگون کننده و سوزنده است مر پوست بدن را، بر آن نوزده [فرشته] نگهبانند.

﴿إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ﴾ فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ^۳؛

وقتی در حالتی که غل‌ها و زنجیرها به گردن دارند، در آب جوشان کشیده شوند و سپس به آتش افکنده شده و آتش گیره‌ی جهنم گردند.

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا كَلَّمًا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بِدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ...﴾^۴؛

کسانی که به آیات ما کافر شده‌اند، به زودی آنها را در آتشی وارد می‌کنیم که هرگاه پوست‌های تنشان [به سبب آن] بریان گردد [و بسوزد] پوست‌های دیگر به جای آن به آنها می‌دهیم تا عذاب را بچشند...

۳- خوراک از درخت زقوم

﴿لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ﴾^۵

نیست برای آنان طعامی جز ضریع [چیزی است در جهنم شبیه به خار که تلخ‌تر از «صبر»^۶ و بدبوتر از مردار و داغ‌تر از آتش است].^۷

۱- سوره‌ی حاقه، آیات ۳۰ تا ۳۲.

۲- سوره‌ی مدثر، آیات ۲۶ تا ۳۰.

۳- سوره‌ی مؤمن، آیات ۷۱ و ۷۲.

۴- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۵۶.

۵- سوره‌ی غاشیه، آیه‌ی ۶.

۶- «صبر» عصاره‌ی درخت تلخی است (المنجد).

۷- تفسیر مجمع البیان در سوره‌ی غاشیه، نقل از رسول خدا ﷺ.

﴿لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ﴾؛^۱

نه فربه کند و نه از گرسنگی جلو گیرد.

﴿إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَ جَحِيمًا ۖ وَ طَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَ عَذَابًا أَلِيمًا﴾؛^۲

حتماً نزد ما [در روز جزاء] قید و بندهایی شدید و آتشی افروخته و طعامی گلوگیر [که نه از حلق فرو می‌رود و نه به خارج بر می‌گردد] و عذابی دردناک است.

﴿إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ ۖ طَعَامُ الْأَثِيمِ ۖ كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ ۖ كَغَلْيِ الْحَمِيمِ﴾؛^۳

حقاً که درخت زَقُّوم خوراک گنهکار است. همچون مس [یا هر نوع فلز] گداخته است، در شکم‌ها [ی دوزخیان] می‌جوشد مانند جوشیدن آب داغ جوشان. ﴿ثُمَّ إِنَّكُمْ أَنتَهِهَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ ۖ لَا كِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّومٍ ۖ فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ﴾؛^۴

سپس شما ای گمراهان مکذب [که تکذیب آیات خدا و گفتار انبیاء نموده‌اید] به طور حتم، از درخت زَقُّوم خواهید خورد و شکم‌ها از آن پر خواهید ساخت.

۴- آشامیدنی از چرک و خون

﴿...و سَقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءُهُمْ﴾؛^۵

... آب جوشانی به آنها بنوشانند که امعائشان را پاره پاره گردانند.

﴿مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَ يُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ ۖ يَتَجَرَّعُهُ وَ لَا يَكَادُ يُسِيغُهُ وَ يَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَ مَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَ مِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ﴾؛^۶

[انسان جبار عنید] جهنم در پیش دارد و از آبی که چرک و خون است [و از

۱- سوره‌ی غاشیه، آیه‌ی ۷.

۲- سوره‌ی مزمل، آیات ۱۲ و ۱۳.

۳- سوره‌ی دخان، آیات ۴۳ تا ۴۶.

۴- سوره‌ی واقعه، آیات ۵۱ تا ۵۳.

۵- سوره‌ی محمد، آیه‌ی ۱۵.

۶- سوره‌ی ابراهیم، آیات ۱۶ و ۱۷.

شکم و جراحات دوزخیان بیرون آید] به او بنوشانند، در حالتی که [از شدت سوزندگی و نفرت انگیزی] نمی تواند آن را از حلق خود فرو برد [ملزم است که] جرعه جرعه و پی در پی آن را بیاشامد. مرگ از هر سو به او روی آورد و حال آنکه او مردن نخواهد داشت و غیر از آن نیز غذایی دشوار و سخت دارد. ﴿...إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَ سَاءَتْ مُرْتَقَقًا﴾^۱

حقیقت آنکه ما، آتشی برای ستمکاران مهیا کرده ایم که سرا پرده های آن محیط بر آنان گردد و اگر [از شدت تشنگی] فریادرس بطلبند با آبی چون مس گداخته کمک داده شوند که چهره ها را بریان نماید [آه] چه بد نوشابه ای است [آن آب] و چه جایگاهی است [آن آتش].

ب: عذاب های روحی

این قسم از عذاب که برای انسان بسی دشوارتر از عذاب جسمانی است نیز انواع مختلف دارد و ما به قسمتی از آن اشاره می کنیم:

۱- تحسّر (حسرت خوردن از اتلاف عمر خود)

یعنی هجوم حالات اندوه و ندامت و حسرت که می بینند عمر گرانمایه و نیروهای عظیم و عزیز از دستشان رفته و محرومیت بی پایان و خسران غیر قابل جبران نصیبشان شده است که خداوند متعال می فرماید:

﴿وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا﴾^۲ يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا^۳

روزی که ستمگر [از روی ندامت] دست های خود را به دندان بگزد، گوید: ای کاش به همراه پیامبر، راه حق پیش می گرفتم وای بر من، کاش فلان [آدم گمراه کن] را به دوستی بر نمی گزیدم.

﴿أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ

۱- سوره ی کهف، آیه ۲۹.

۲- سوره ی فرقان، آیات ۲۷ و ۲۸.

السَّاحِرِينَ^۱؛

[هشیار که مباد، این چنین وضعی پیش آید در روز قیامت] که کسی از شما بگوید: ای افسوس و ندامت بر آنچه که در جانب حق از دست دادم و تقصیر در امر بندگی خدا نمودم، به راستی که من [از شدت جهل و سفاهت] در زمره‌ی مسخره کاران بودم [با سعادت خود بازی کرده و حق را به استهزاء و تمسخر گرفتم].

﴿وَجِئَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى ۖ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي﴾^۲

آن روز، جهنم آورده شود [بر دوزخیان مکشوف و هویدا گردد] آن روز، انسان پند پذیرد [و به حقیقت آنچه که در دنیا از زبان پیامبران خدا راجع به قیامت شنیده بود توجه یابد و اعتراف نماید، ولی] کجاست برای او پندپذیری؟ [یعنی دیگر تذکر در آنجا چه نفعی به حال او خواهد داشت که مدت جبران و تدارک گذشته و دنیا که جای توبه و اصلاح عمل بوده سپری گشته است] می گوید: ای کاش برای زندگی ام [که اکنون تحقق یافته و حیات جاودانه ام آغاز گردیده است، اعمال صالحه‌ای] پیش فرستاده بودم.

۲- احساس حقارت و ذلت

اهل جهنم در برابر مأمورین عذاب و موکلین دوزخ، مقارن با شکنجه و تعذیب، انواع سخنان توهین آمیز از زبان آنان می شنوند و به طرق گوناگون مورد تحقیر و سرزنش واقع می شوند، چنانکه می فرماید:

﴿وَنَادَوْا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رُبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَا تُكُونُ﴾^۳

[جهنمیان] ندا می کنند ای مالک [نگهبان آتش]! بخواه از خدایت تا بر ما حکم کن [به مرگ، یا تخلص از عذاب] می گوید: شما ماندنی هستید.

از ابن عباس منقول است: مالک دوزخ، بعد از هزار سال که آنان ندا و التماس

۱- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۵۶.

۲- سوره‌ی فجر، آیات ۲۳ و ۲۴.

۳- سوره‌ی زخرف، آیه‌ی ۷۷.

می کنند، جواب می دهد: «اِنَّكُمْ مَا كُتُّونَ».^۱

﴿خُذُوهُ فَاعْتِلُوهُ إِلَىٰ سَوَاءِ الْجَحِيمِ ۖ ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ ۖ ذُقْ إِنَّكَ أَنتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ﴾؛^۲

بگیرید و او را در میان جهنم بشکید، آنگاه از عذاب آب جوشان بر سرش ریزید [و به او بگویید] بجش [این عذاب را] که تو همان نیرومند کریم [بزرگ شخصیت عالی مقام قوم خود] هستی.

و روشن است که اینگونه خطاب، از باب تحقیر و استخفاف به آن متکبر نادان است که در دنیا به خود می بالید و شأن خود را اعزّ و اکرم از این می دید که اذعان به حق نموده و تسلیم انبیاء علیهم السلام گردد و لذا معنای این سخن در واقع چنین است: «ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الذَّلِيلُ الْمَهِينُ».

﴿قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ ۖ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ﴾ قال أحسوا فيها ولا تكلمون؛^۳

[دوزخیان] گویند: پروردگارا! بدبختی [ناشی از گناهان و خُبث سریرت] بر ما غالب آمد و ما قومی گمراه بوده ایم [حال] ای خدای ما، ما را از آتش بیرون آر، اگر [بعد از این، به کفر و گناه] باز گشتیم آنگاه ما ستمگرانیم [و به اذعان خود در خور عذابیم]. [خدا] گوید: دور باشید و ساکت و [دیگر] با من سخن مگویید.

کلمه ی «أَحْسُوا» برای راندن سگ و دور ساختن آن به کار می رود و لذا وقتی در مورد انسان استعمال شد، دلیل بر وجود یک نوع ذلّت و منفوریتی است در وی که مستحقّ «طرد» و «زجر» بوده و به هیچ وجه اهلّیت اعتنا و توجه و شایستگی ابقاء در حضور را ندارد و همچنین جمله ی «لَا تُكَلِّمُون» در جایی گفته می شود که «مخاطب» به منتهی درجه ی پستی و خواری افتاده است و شدیداً مبغوض «متکلم» بوده و اصلاً قابلیت برای سخن گفتن و طرح سؤال و جواب به هیچ عنوان در او باقی نمانده است و لذا نقل شده است که این، آخرین کلام اهل آتش می باشد و بعد از آن نعره ای همچون نعره ی الاغ از خود سر می دهند.^۴ «نَسْتَجِيرُ بِاللّٰهِ مِنْ ذٰلِكَ الْخِزْيِ وَ الْفَضِيحَةِ».

۱- مجمع البیان، سوره ی زخرف.

۲- سوره ی دخان، آیات ۴۷ تا ۴۹.

۳- سوره ی مؤمنون، آیات ۱۰۶ تا ۱۰۸.

۴- مجمع البیان، سوره ی مؤمنون.

۳- سرزنش و استهزاء از بهشتیان

سرزنش و استهزایی که از رفتار و گفتار بهشتیان می‌بینند و می‌شنوند و این هم عذاب روحی دیگری است که به دوزخیان می‌رسد.

آری، آن قوم تبه‌کارِ رذالت‌مآبی که در دنیا به طرق گوناگون در مقام استهزاء و تمسخر اهل ایمان بر می‌آمدند و با سخنان نیشدار خود زجر شدید روحی به آنان می‌دادند و به فرموده‌ی قرآن کریم:

﴿إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ ﴿۱﴾ وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ ﴿۲﴾ وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ ﴿۳﴾ وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ ﴿۴﴾﴾^۱

مجرمان [و گنه پیشگان در دنیا] به اهل ایمان می‌خندیدند [آنان را به مسخره و استهزاء می‌گرفتند] و هرگاه مرورشان بر آنها می‌افتاد [از روی طعن و تمسخر] به یکدیگر چشمک می‌زدند و هنگام بازگشت به سوی خانواده [و یا هم کیشان‌شان] با خوشحالی [از کردار زشت خود] باز می‌گشتند [ممکن است معنی چنین باشد که فکاهت و خوشمزه‌گویی آنان در محافل آنشان بازگو کردن اعمال مسخره‌آمیزشان با اهل ایمان بود]^۲ و هر وقت آنها را می‌دیدند می‌گفتند: به طور قطع، اینان گمراهان و به خطا افتادگانند.

آری این هوجیگران مسخره، باید در روز جزاء علاوه بر کیفر سایر اعمال و جرائمشان، به تناسب این سنخ از افعال زشتشان که به سبب آن، دل‌ها را مُحترق می‌ساخته‌اند، معذب به عذاب روحی فوق‌العاده شدیدی گردند تا قانون «عدل» خدا به تمام معنای کلمه‌اش جاری شود و هرگونه رذیلت و هر نوع گناهی به کیفر مناسب خود منتهی گردد و لذا می‌فرماید:

﴿فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ ﴿۱﴾ عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ ﴿۲﴾ هَلْ تُؤْتِبُ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿۳﴾﴾^۳

۱- سوره‌ی مطففین، آیات ۲۹ تا ۳۲.

۲- المیزان، ج ۲۰، ص ۳۵۵.

۳- سوره‌ی مطففین، آیات ۳۴ تا ۳۶.

پس امروز [روز رستاخیز] اهل ایمان به کافران می‌خندند [از غرفه‌های بهشت در حالی که] بالای تخت‌ها [تکیه داده و آرمیده‌اند] می‌نگرند که آیا کافران به سزای آنچه که [در دنیا] مرتکب می‌شدند، رسیده‌اند؟

استهزاگران دنیا را می‌بینند که در درکات جهنم به چه بدبختی‌ها و عقوبت‌های گوناگون مبتلا شده‌اند، بعضی در نیش‌های افعی‌ها و چنگال درندگان جهنم معذبند، برخی در زیر تازیانه‌های آتشین مأمورین عذاب نعره می‌زنند، جمعی در «حَمِيم» و قومی در «غَسَلِين» و گروهی در «عَسَاق» و جمعیت‌های دیگر به انواع دیگر از عذاب مبتلایند. در این حال، اهل ایمان که با ناز و «نَضَارَت» خاصی تکیه بر تخت‌های بهشتی داده‌اند و منتعم به انواع نِعَم و عَطِیَّات الهی می‌باشند، در مقام توییخ و تمسخر آن دورشدگان از جوار رحمت حق بر می‌آیند و آن مطرودان از بابِ کَرَم و عنایت ربّانی را که به امر خدا محکوم به تحمّل عذاب روحی از جانب «مؤمنان» شده‌اند تا جبران شکنجه‌های روحی دنیایی آنان گردد، مخاطب قرار داده و می‌گویند:

ای فلان و ای فلان (به اسم، آنها را می‌خوانند) چه شده است شما را که در مواقع ذلّت درنگ کرده‌اید، بشتابید و به سوی ما بیایید، این درهای بهشت است که به روی شما باز، چرا نمی‌جنبید، اینک بنگرید و ابواب «جَنان» را مفتوح و آماده ببینید!

آن سیه‌روزان بینوا نیز از این سخن تطمیع می‌شوند و سر بالا نموده و درهای بهشت را گشوده می‌بینند، با شوق تمام از جا پریده و افتان و خیزان در میان دریای آتش سوزان به سوی ابواب جنان می‌دوند، در حالتی که مأمورین عذاب با عمودهای آتشین و تازیانه‌های دردآور و سوزانگیز بر سر و پیکرشان می‌کوبند تا بدان نقطه‌ای که پنداشته‌اند درهای بهشت است می‌رسند؛ اما ناگهان با درهای بسته مواجه گشته و شرمنده و با کمال خجلت و انفعال از این درماندگی، بار دیگر زیر ضربات کوبنده و آتشین نگهبانان جهنم به جایگاه اوّل خود باز می‌گردند. در این موقع است که بهشتیان خرم‌دل و شادان، به این چنین رسوایی ذلّت بار آن نگون‌بختان و امانده و حیران می‌خندند و سزای خنده و استهزای دنیایی آنان را در روز جزا، به آنان می‌دهند. این است گفتار خدا در قرآن که می‌فرماید:

﴿فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ...﴾^۱

۱- کفایة الموحّدين، ج ۴، ص ۴۲۰، با تلخیص و نقل به مضمون از نگارنده و بحارالانوار، ج ۸، ص ۲۹۸، حدیث ۵۲.

۴- مطروودیت از مقام قرب

ساقط گشتن از چشم و لطف حضرت معبود و دور گشتن از مقام قرب، حَقّاً نزد ارباب «معرفت» و اهل «محبت»، طرد از «حضور» و «دورباش» از محبوب، اعظم عقوبات جانسوز و شدیدترین عذاب‌های روحی انسان است که بالعیان مشاهده می‌نماید، تخلف از فرامین خدا و ارتکاب گناهان، چه آلودگی ننگینی در روح وی پدید آورده و او را مستحق محرومیت از لذت «دیدار» و «لقاء» خدا کرده است و اهلّیت اینکه حضرت معبود جلّ جلاله از روی عنایت و رحمت، نظری به او افکند و از راه کرم با وی سخنی گوید، در او باقی نگذاشته است، چنانکه می‌فرماید:

﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَّحْجُوبُونَ ۖ ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ﴾^۱

باز ایستند و چنین نکنند که محققاً در آن روز، آنان از پروردگارشان در حجابند و سپس آنان به آتش سوزان داخل شونده و با آن ملازمند.

و نیز می‌فرماید:

﴿...أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ...﴾^۲

...آنان، نصیبی [از رحمت و مکرمت] در آخرت ندارند و خدا با ایشان سخن نمی‌گوید در روز قیامت، و نظر [لطف و کرم] به آنان نمی‌نماید...

آه از آن دم که محبوب جمیل از انسان رو برگرداند، نه گوشه‌ی چشمی به سوی او افکنده و نه با وی سخنی گوید، بلکه واو یلتاه و یا حسرتاه که ندا به گوشش رسد:

﴿...الْيَوْمَ نُنْصَاكُمُ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا...﴾^۳

...امروز [که روز دیدار و لقاء است] ما، شما را فراموش می‌کنیم [مورد بی‌مهری خود قرارتان می‌دهیم] آنچنان که شما [در دنیا] برخورد با چنین روزی را فراموش کردید [و اعتنایی به شأن آن ننمودید]...

﴿...إِنَّا نَسِينَاكُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^۴

۱- سوره‌ی مطففین، آیات ۱۵ و ۱۶.

۲- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۷۷.

۳- سوره‌ی جائیه، آیه‌ی ۳۴.

۴- سوره‌ی سجده، آیه‌ی ۱۴.

...حقیقت آنکه ما، فراموشتان کردیم [لطف خود از شما بریدیم] و [اینک]

بجشید عذاب دائم را به سبب آنچه که در دنیا مرتکب می شدید.

﴿فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا﴾^۱

اینک بجشید [عذاب را] که جز عذاب، هرگز چیزی بر شما نخواهیم افزود.

این آیه، با نفی مؤبد (کلمه‌ی کن) برای همیشه و تا ابد، در رحمت را به روی دوزخیان (البته آنها که محکوم به خلود در آتشند) بسته و آنان را به عذاب مجدد و نو به نو، وعید فرموده است و لذا به گفته‌ی بعض مفسرین، نقل از رسول خدا ﷺ شده است که:

(هَذِهِ الْآيَةُ أَشَدُّ مَا فِي الْقُرْآنِ عَلَى أَهْلِ النَّارِ)^۲

این آیه سخت‌ترین آیاتی است در قرآن که [وعده‌ی عذاب] برای اهل آتش داده است.

حضرت امام باقر علیه السلام در وصف مُخَلَّدین در آتش می‌فرماید که: بسته می‌شود بر روی ایشان ابواب جهنم به قسمی که داخل نشود بر ایشان ابداً روح و راحتی و شنیده نمی‌شود از ایشان کلامی مگر شَهَقَه‌ی بغال (شیهه‌ی آستران) و نَهَقَه‌ای مانند نَهَقَه‌ی حمار (عَرَعَر خَرَان) و صدایی مانند صدای کلاب (عَوَعُو سگان) و خارج نشود از ایشان هموم و غموم ابداً و نباشد از برای ایشان از ملائکه شفیع و نه از اهل جنت صدیقی «وَيُسَاهَهُمُ الرَّبُّ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى» (رب کریم فراموششان نماید) و «نَسِيًّا مِّنْهُمْ» خواهند بود در نزد پروردگار، یعنی ابداً رحمتی از جانب خدای تعالی برای ایشان نباشد.^۳

(وَ نَعُوذُ بِكَ يَا رَبَّنَا مِنَ الْحَسْرَةِ الْعَظْمَى، وَ الْمُصِيبَةِ الْكُبْرَى، وَ أَشَقَى

الشَّقَاءِ، وَ سُوءِ الْمَأَبِ، وَ حِرْمَانِ الثَّوَابِ، وَ حُلُولِ الْعِقَابِ)^۴

پناه به تو می‌آوریم [ای خدا] از عظیم‌ترین حسرت و بزرگ‌ترین مصیبت و بدترین بدبختی و از بدی عاقبت و نومیدی از ثواب و نزول عقاب، به جاه محمّد و آلش [صلوات الله علیهم اجمعین] ما را به چنین عذاب الیم مبتلا مگردان. آمین یا رب العالمین

۱- سوره‌ی نبأ، آیه‌ی ۳۰.

۲- تفسیر کشاف و صافی (سوره‌ی نبأ).

۳- کفایة الموحّدين، ج ۴، ص ۴۲۱.

۴- قسمتی از دعای هشتم صحیفه‌ی سجّادیه.

توصیف حالات جهنمیان از لسان امام امیرالمؤمنین (علیه السلام)

(...وَأَمَّا أَهْلُ الْمَعْصِيَةِ فَاُنْزِلَهُمْ شَرَّ دَارٍ وَ غُلَّ الْأَيْدِي إِلَى الْأَعْنَاقِ وَ قَرَنَ النَّوَاصِيَ بِالْأَقْدَامِ وَ أَلْبَسَهُمْ سَرَابِيلَ الْقَطِرَانِ وَ مَقْطَعَاتِ النَّيِّرَانِ فِي عَذَابٍ قَدْ اشْتَدَّ حَرُّهُ وَ بَابٍ قَدْ أُطِيقَ عَلَى أَهْلِهِ فِي نَارٍ لَهَا كَلْبٌ وَ لَجَبٌ وَ لَهَبٌ سَاطِعٌ وَ قَصِيفٌ هَائِلٌ لَا يَظْعَنُ مُقِيمُهَا وَ لَا يُفَادِي أَسِيرُهَا وَ لَا تُفْصَمُ كُبُولُهَا لَا مُدَّةَ لِلدَّارِ فَتَفْنَى وَ لَا أَجَلَ لِلْقَوْمِ فَيَقْتَضَى)^۱

و اما [کیفر] اهل معصیت [چنین است] که خدا، آنان را در بدترین جایی وارد سازد، در حالتی که دست‌ها را به گردن‌ها بسته و موهای پیشانی را به قدم‌ها پیوسته و پیراهن‌هایی از قَطِران [روغنی است بسیار بدبو] و [جامه‌های] بُریش شده‌ی از آتش سوزان به آنان پوشانده است. در عذابی باشند که گرمی آن در نهایت درجه‌ی شدت است و [خانه‌ای که] در آن به روی اهلش بسته شده [و راه تخلص از آن ندارند]. در آتشی هستند بس سوزان و پرغوغا که زبانه‌ی آن، بلند گشته و صدایی ترساننده و موحش دارد. مقیم در آن نمی‌تواند تغییر مکان دهد [و از آن بیرون رود] و اسیر آن ممکن نیست که با فدیة رها شود [چه آنکه انسان جهنمی نه مالی دارد که فدای خود سازد و نه بر فرض داشتن مال، از وی می‌پذیرند] و غُل‌ها و بندهای آن شکسته نمی‌شود؛ نه برای آن خانه، مدتی است که به آخر رسد و نه برای آن قوم [تبهکار] اجل و زمان معینی است که سر آید و بگذرد [درد و عذابی است بی پایان و عذاب خانه‌ای است جاودان].

در دنیا هر چه هم که بر انسان فشار آید و زندگی سخت شود، در سیاه چال زندان و زیر شکنجه و آزار هم که باشد، مع هذا یک دلخوشی بسیار مهم آرام‌بخش جان دارد که «می‌گذرد» شب سمور «می‌گذرد» و لب تنور هم «می‌گذرد».^۲

احیاناً لوحی نوشته و بر دیوار خانه‌ی خود می‌آویزیم که: «این نیز بگذرد» و هر دم که از فشار ناملايمات جهان به ستوه آمديم، بدان «لوح» می‌نگریم و از گذشت زمان دلخوش

۱- شرح نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه‌ی ۱۰۸، آخر قسمت چهارم.

۲- «سمور» بر وزن «تنور»، جانوری است معروف که از پوست آن پوستین سازند (برهان قاطع). و اینجا کنایه از تنعم و خوشگذرانی است.

می‌شویم و آرام می‌گیریم.

امّا، «وَاغَوَاةً، ثُمَّ وَاغَوَاةً» از آن سرا که مظهر خشم خدای شَدِيدُ الْأَخْذِ وَالْعِقَابِ است. آنجاست که از در و دیوار و زیر و بالای آن به چشم می‌خورد که: «لَا مُدَّةَ لِلدَّارِ فَتَفَنِّي وَلَا أَجَلَ لِلْقَوْمِ فَيَقْضَى»؛ این خانه، ویران شدن ندارد و این قوم، آزاد شدن ندارند.

﴿...أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۱

...اینان یاران آتشند و برای همیشه در آن ساکنند.

﴿...وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ﴾^۲

...آنان از آتش، بیرون شدنی نیستند.

أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْهَا بِرَحْمَتِهِ السَّابِقَةِ غَضَبِهِ

عقوبات جهنم در مناجات امام سجّاد علیه السلام

از دعای شبانه‌ی آن حضرت علیه السلام که پس از فراغ از «تَهَجُّد» در حالی که هنوز سپیده‌ی صبح ندیده و خروس سحری، بانگ بر نداشته است، حجت پروردگار، زین العابدین و سید السّاجدین علیه السلام دست به دعا برداشته و لب به تضرّع گشوده که:

(اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ نَارٍ تَغْلَظَتْ بِهَا عَلَى مَنْ عَصَاكَ، وَتَوَعَّدَتْ بِهَا مَنْ صَدَفَ عَنْ رِضَاكَ، وَ مِنْ نَارٍ نُورَهَا ظُلْمَةٌ، وَ هَيَّئْهَا أَلِيمٌ، وَ بَعِيدُهَا قَرِيبٌ، وَ مِنْ نَارٍ يَأْكُلُ بَعْضُهَا بَعْضٌ، وَ يَصُولُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ وَ مِنْ نَارٍ تَذَرُ الْعِظَامَ رَمِيمًا، وَ تَسْقِي أَهْلَهَا حَمِيمًا، وَ مِنْ نَارٍ لَا تُبْقَى عَلَى مَنْ تَضَرَّعَ إِلَيْهَا، وَ لَا تَرْحَمُ مَنْ اسْتَغْطَفَهَا، وَ لَا تَقْدِرُ عَلَى التَّخْفِيفِ عَمَّنْ خَشَعَ لَهَا وَ اسْتَسَلَّمَ إِلَيْهَا تَلَقَّى سُكَّانَهَا بِأَحَرٍّ مَا لَدَيْهَا مِنْ أَلِيمِ النَّكَالِ وَ شَدِيدِ الْوَبَالِ وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِقَابِهَا الْفَاغِرَةِ أَفْوَاهُهَا، وَ حَيَاتِهَا الصَّالِقَةِ بِأَثْيَابِهَا، وَ شَرَابِهَا الَّذِي يَقْطَعُ أَمْعَاءَ وَ أَفْعِدَّةَ سُكَّانِهَا، وَ يَنْزِعُ قُلُوبَهُمْ، وَ أَسْتَهِدِّيكَ لِمَا بَاعَدَ مِنْهَا، وَ أَخَّرَ عَنْهَا. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ أَجْزِنِي مِنْهَا بِفَضْلِ رَحْمَتِكَ...)^۳

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۵۷.

۲- همان، آیه‌ی ۱۶۷.

۳- قسمتی از دعای ۳۲ صحیفه‌ی سجّادیه.

بارالها! من به تو پناه می‌آورم از آتشی که به وسیله‌ی آن بر هر که تو را عصبیان کرده است سخت گرفته‌ای و هر که را که از رضای تو اعراض نموده است وعده‌ی عذاب داده‌ای و از آتشی که نورش [بر اثر شدت درجه‌ی حرارت] تاریکی است و آسایش دردناک و دورش نزدیک است [که از دور هم می‌سوزاند] و از آتشی که قسمتی از آن، قسمت دیگر را می‌خورد و پاره‌ای از آن بر پاره‌ی دیگرش حمله می‌برد [شعله‌های سوزان، مانند دریایی موج، جوشان و خروشان به روی هم می‌غلطند] و از آتشی که استخوان‌ها را می‌پوساند و ساکنان خود را از آب جوشان می‌خوراند و از آتشی که بر زاری کنندگانش ابقاء نمی‌نماید و بر عطوفت طلبانش رحم نمی‌آورد و بر تخفیف [عذاب] از کسی که برایش خشوع کند و در برابرش تسلیم شود، توانا نمی‌باشد، ساکنین خود را با گرمترین عقاب دردناک خود و با گرفتاری سخت دیدار می‌کند و پناه می‌آورم به تو از کژدم‌های دهان گشوده و مارهای نیش‌زننده‌اش و از آشامیدنی‌اش که آمعاء و آحشاء ساکنینش را پاره پاره می‌سازد و دل‌هایشان را بر می‌کند و از تو هدایت می‌طلبم به آنچه که از آن دور سازد و واپس دارد. بارالها! بر محمد و آلش درود فرست و مرا به فضل رحمت از آن [آتش] پناه ده.

هراس بزرگان از عذاب سوزان قیامت

ما می‌بینیم واقع‌بینان جهان، آنها که با علم و حکمت خود دنیا را لرزانیده اند، از تصوّر و تذکر آتش سوزان قیامت، بر خود لرزیده‌اند.

امام امیرالمؤمنین علی و فرزندان معصومش علیهم‌السلام که (به فرض محال و العیاذبالله) اگر به رهبری و امامتشان هم قائل نباشیم به طور مسلم به عقل و درایت و حکمتشان معترف هستیم. نه تنها ما، بلکه تمام حکماء و اندیشمندان جهان که تماس با مقامات علمی آن معادن علم خدا پیدا کرده‌اند، در برابر عظمت فکر و رقاء عقلی آنان خاضع گشته و سر فرود آورده‌اند. آری، همان «علی» علیم و حکیم (ارواح العالمین له الفداء) و فرزندان کرام و عظامش علیهم‌السلام که هر یک در هر زمان، راهنمای جامعه‌ی انسان در مسیر سعادت و قافله

سالار کاروان علوم و حکم بوده‌اند و هستند، در مقام توجه به اوضاع «محشر» و یادآوری صحنه‌های هول‌انگیز «قیامت» دیدگانی اشکبار و قلبی لرزان و هراسان داشته‌اند و جداً مانند انسان مارگزیده، به خود پیچیده و در دل شب‌های تار، اشک‌ها ریخته‌اند!

حال، آیا بس نیست که همین ندهای آسمانی مردان خدا که از عمق روح طیب و طاهرشان برخاسته است، تکان در جان ما افکنده و این دل‌های خفته‌ی ما را بیدار کند تا به آینده‌ی بسیار خطرناک خود بیندیشیم و از عواقب شوم غفلت و بی‌خبری بپرهیزیم! «اللَّهُمَّ وَفِّقْنَا لِلْهُدَىٰ وَلَا تَكِلْنَا إِلَىٰ أَنْفُسِنَا طَرَفَةً عَيْنٍ أَبَدًا».

غزالی گوید: ایمان به روز قیامت در صمیم قلب اکثر مردم وارد نگشته و در سؤیدای جانشان ننشسته است. شاهد این حرف آنکه می‌بینیم مردم برای مصونیت از گرمای تابستان و سرمای زمستان، با جدّ تمام می‌کوشند و با تهیّه‌ی اسباب و وسایل گوناگون، خود را مجهّز به جهازات لازم می‌نمایند.

و اما نسبت به حرارت سوزان جهنّم و زمهریر آن، با تمام سختی‌ها و انواع مصاعبی که دارد با دیده‌ی سهل‌انگاری می‌نگرند و صعوبت‌های آن را سست و سبک می‌شمارند. آری، از معاد و قیامت اگر مورد سؤال واقع شوند، اقرار زبانی دارند، اما قلباً در حال غفلت از حقیقت «بعث» و بی‌توجه نسبت به واقعیت آن می‌باشند. اگر به کسی بگویید: این غذا که پیش‌روی خود داری مسموم است. او هم به زبان تصدیق کرده و بگوید: راست گفתי مسموم است، ولی در عین حال دست برای خوردن آن دراز کند. بدیهی است که این آدم، به زبان تصدیق «مُخبر» کرده و در «عمل» تکذیب او نموده است و روشن است که تکذیب عملی، رساتر از تکذیب لسانی می‌باشد.^۱

یعنی ای مسلمانان که به «زبان» شهادت به رسالت پیغمبر اکرم ﷺ می‌دهید و او را در تمام آنچه که «اخبار» نموده است صادق می‌شناسید، اما «عملاً» طوری رفتار می‌کنید که گویی نه معاد و حسابی در کار است و نه پاداش و عقابی برقرار. بنابراین شما لساناً مصدّق پیغمبر اکرم ﷺ بوده و عملاً مکذّب آن حضرت می‌باشید! پناه بر خدا که چنین ضعف عقیده و سستی ایمان گریبانگیر ما شده باشد.

حیف از این عمر گرنامه‌یه!

به هوش باش ای انسان عزیز! اندکی به خود بیا و تأمل کن که چگونه در روح شریفیت، توانایی پرواز و اوج گرفتن در آسمان قرب و رسیدن به اعلا درجات شرف «فی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُّقْتَدِرٍ»^۱ نهاده‌اند.

آنچنان که فرشتگان مقرب به هنگام ورود به «جَنَّت» تبریک و خوشامد گفته و با عرض احترام و ادب بگویند: ﴿...سَلَامٌ عَلَیْکُمْ طِبُّنُمْ فَاذْخُلُوْهَا خَالِدِیْنَ﴾؛^۲ و پس از استقرار در عُرفات «تُحَلَّدُ بَرِین» سلام و تحیت مخصوص از جانب حضرت رَبِّ الْعِزَّةِ وَالْکَرَمِ (جلّ جلاله) برسد که: «سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِیْمٍ».^۳

آیا انصافاً حیف نیست که چنین استعداد فوق‌العاده گرنامه‌یه و این اهلّیت بی‌نهایت ارزنده را به خاطر اشیاع شهوات ننگین و ارضاء تمّنّیات پست حیوانی در این چند روزه و عمر موقت دنیا به لجن کشیده و عالی‌ترین شرف را فدای پست‌ترین هوس بسازی و چنان شخصیت والای خود را انحطاط داده و بی ارزش نمایی که از فرشتگان موکل، به جای احترام و ادب، بس سخنان وَهَن‌آور شنیده و اعمال تحقیرآمیز بینی که گاه از سر استهزاء بگویند: ﴿ذُقْ إِنَّکَ اَنْتَ الْعَزِیْزُ الْکَرِیْمُ﴾؛^۴ و گاه از جانب مالک دوزخ بانگ خشونت توأم با اهانت در فضای جهنم بیچد که: ﴿...اِنَّکُمْ مَّا کُنْتُمْ﴾؛^۵ و از همه جانسوزتر آنکه، از جانب خالق مَنّان به جای تحیت و سلام، این ندا آید که:

﴿...اَحْسُوا فِیْهَا وَ لَا تُکَلِّمُوْنَ﴾؛^۶

...دور باشید و با من سخن مگویید!

آه...آه...آه...واویلا...واثُوراه...وافضیحتاه...ای خدای مهربان من! هر کس مرا از دَرِ خود براند، می‌گویم سهل است، خدا دارم، ربّ رحیم و خالق مهربان دارم. ولی وای بر بدبختی من! گر تو از درِ خود برانیم که دیگر چه دارم ای یگانه ملجأ و ملتجای من؟ به

۱- سوره‌ی قمر، آیه‌ی ۵۵، یعنی: در جایگاهی راستین، در نزد شاهی توانا.

۲- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۷۳.

۳- سوره‌ی یس، آیه‌ی ۵۸.

۴- سوره‌ی دخان، آیه‌ی ۴۹.

۵- سوره‌ی زخرف، آیه‌ی ۷۷.

۶- سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی ۱۰۸.

کجاء پناه برم ای تنها پناهگاه و مُستَجار من؟ ای خدای مهربان من!
 (فَإِنْ طَرَدْتَنِي مِنْ بَابِكَ فَيَمَنْ أَلُودُ؟ وَإِنْ رَدَدْتَنِي عَنْ جَنَابِكَ فَيَمَنْ
 أَعُودُ؟ فَوَا أَسْفَاهُ مِنْ خَجَلْتِي وَافْتِضَاحِي وَوَالْهَفَاهُ مِنْ سُوءِ عَمَلِي وَ
 اجْتِرَاحِي)؛^۱

بارالها! چه آفت مُهلکی به عقل آدم می‌رسد و چه سفاهتی اسفناک گریانش را
 می‌گیرد که با آنکه می‌تواند رو به «خدا» و کمال لایتناهی رفته و مالک «عُرْفُ مِنْ فَوْقِهَا
 عُرْفُ مَبْنِيَّة» شود.^۲ ولی در عین این استعداد، آنچنان به اعوجاج و انحراف از مسیر اصلی
 خود می‌افتد که پشت به «خدا» و کمال مطلق کرده و رو به درکات «جحیم» و «شقا» می‌رود
 تا خود را در منتهی‌الیه این سیر معکوس می‌بیند که:

﴿لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ...﴾؛^۳

از بالای سرشان طبقات آتش و از زیر پایشان طبقات آتش...

﴿...ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ...﴾؛^۴

﴿...أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾؛^۵

و لذا فرموده‌اند:

﴿فَلَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَتَّبِعُوهَا بَغَيْرِهَا﴾؛^۶

برای جان‌های شما جز بهشت، بهایی نیست، پس [بیدار باشید] و خود را به غیر
 آن نفروشید.

تو به قیمت و رای هر دو جهانی چه کنم قدر خود نمی‌دانی

چگونگی ارتباط «مجازات اخروی» با «اعمال دنیوی»

معمولاً در مواردی که سخن از «مجازات اخروی» به میان می‌آید و انواع عقوبت‌های
 شدید و طویل المدّة و احیاناً «خلود در عذاب» برای گنهکاران مورد بحث واقع می‌شود، در

۱- قسمتی از مناجات التائبین از مناجات خمس عشرة (مفاتیح الجنان، ص ۱۱۸).

۲- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۲۰، یعنی: غرفه‌هایی که بالای آن، غرفه‌هایی بنا شده است.

۳- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۱۶.

۴- سوره‌ی نور، آیه‌ی ۴۰.

۵- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۱۵.

۶- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۰۶ (از امام کاظم علیه السلام).

بسیاری از آذهان مردم مخصوصاً نسل نوخاسته‌ای که آشنایی کامل با معارف عالی‌ه‌ی اسلامی ندارند و با منطق بسیار بلند قرآن مأنوس نگشته‌اند، شُبّهات و ابهاماتی به وجود می‌آید و جداً هضم مطلب بر هاضمه‌ی فکرشان دشوار می‌گردد. تا آنجا که گاهی ممکن است در اصل لزوم مجازات گنهکاران در عالم آخرت دچار تردید گردیده و بگویند اصلاً چه نتیجه‌ای دارد در عالم پس از مرگ که همه چیز تمام شده است، نه دیگر دنیایی وجود دارد و نه زمینه‌ی عصیانی در کار است، آنجا یک گنهکار خطاکاری را کیفر دادن و در آتش سوزاندن و چه فایده‌ای بر آن مترتب خواهد شد؟

آخر نه مگر مجازات و کیفر دادن به یک انسان گنهکار و مُجرم، برای تحقیق بخشیدن به این نتایج و غایات است؟

۱- تنبیه مجرم برای جلوگیری از تکرار گناه از ناحیه‌ی وی.

۲- عبرت گرفتن دیگران تا کسی جرأت اقدام بر عصیان ننماید و از طریق تأسی به مجرم، میدان فساد در اجتماع گسترش نیابد.

۳- تَشَفُّی قلب کیفردهنده و یا ستمدیدگان، بر اساس حس انتقامجویی و عقده‌گشایی.

و البته پر روشن است که ترتب این نتایج و غایات در این دنیا بر کیفر مجرمین، بسیار صحیح است و کاملاً طبیعی و عقلانی است.

اما در عالم آخرت که تمام نظامات حیات دنیوی بر هم خورده و آسمان و زمین، نوع دیگر گشته و اجزاء جهان از هر جهت تحولات مخصوصی یافته و اوضاع دیگری به خود گرفته‌اند، طبیعی است که کیفر گنهکاران نیز در آنجا نتایج معهوده‌ی در دنیا را نخواهد داشت. زیرا نه دیگر بشری به دنیا بر می‌گردد تا اجتماعات نوینی تشکیل داده و از دیدن عذاب‌های شدید قیامت، تنبّه و عبرتی گرفته باشد و بار دیگر دست به گناه و جنایت نزند و نه هم در آن جهان، زمینه‌ی تکرار گناه از ناحیه‌ی مجرم و تأسی به مجرم از جانب دیگران در کار است که با کیفر دادن جانیان، پیشگیری از عصیان به عمل آید و نه مسأله‌ی تَشَفُّی قلب و تسلی خاطر نسبت به کیفردهنده در آنجا مفهوم صحیحی دارد.

زیرا کیفردهنده در عالم آخرت خداست و او (جلّ شأنه العزیز) منزّه از کینه‌توزی و انتقام‌جویی است که (العیاذ بالله) مانند یک انسان ناتوان در یک بُرهه‌ی از زمان بر اثر عجز

از دفاع از حقّ خود، مورد اجحاف و ستم واقع شده باشد و آنگاه در بُرهه‌ی دیگری که به قدرت رسیده است، به انتقام از ظالم برخاسته و با کیفر دادن وی عقیده‌ی دل خالی نموده و قلب مجروح خویش را شفا بخشد و خاطر آزرده‌اش را تسلیت دهد. «تعالی الله عن ذلک علّواً کبیراً».

او، در همه جا و در همه حال، عالم و قادر بر هر کار و قاهر بر بندگان است. نه شائبه‌ی عجز و نقص به ساحت قدس او راه می‌یابد و نه از گناه بندگان به او صدمه‌ای می‌رسد. گر جمله‌ی کائنات کافر گردند بر دامن کبریاش ننشیند گرد و اما کیفر مجرم به منظور تشفّی قلب ستم‌دیدگان نیز اگر چه تا حدّی ممکن است در آن جهان دارای معنای صحیحی باشد که مظلومان از دیدن کیفر ظالمان، تسلی خاطر یابند و بر مسرت روحیشان افزوده شود (چنانکه در نوع سوّم از انواع عذاب دوزخیان گفته شد). ولی مع الوصف اکثر آن ستم‌دیدگان در آن نشأه چنان مشغول گرفتاری‌ها و عذاب‌های ناشی از اعمال زشت خود (اگر بدکار باشند) و یا چنان مجذوب نعم و لذّات فوق تصوّر ناشی از اعمال نیکشان (اگر صالح العمل باشند) خواهند بود که اصلاً مجال اندیشه‌ی در محرومیت‌های دنیایی خویشتن نخواهند داشت تا با آرامش خاطری تمام، به فکر تشفّی قلب از تماشای کیفر ظلم کنندگان در حقّشان بیفتند و مستقیماً به همین جهت تقاضای کیفر آنها را از خدا بنمایند و خدا هم فقط بر حسب تقاضای مظلومان، دستور کیفر ظالمان را صادر فرماید تا تشفّی قلب ستم‌دیدگان حاصل شود و بس. به طوری که دیگر هیچ موجبی برای مجازات گنهکاران در عالم آخرت نباشد جز همین تشفّی قلب ستم‌دیدگان! البته خوشحالی مظلومان از دیدن کیفر و عقاب ظالمان در جای خود درست و مقبول است، اما سبب اصلی بودن آن برای مجازات گنهکاران در عالم آخرت توجیه صحیحی ندارد و عقلاً نامقبول است.

مخصوصاً با توجّه به اینکه می‌دانیم که تمام جرائم مجرمین، محصور در موارد «حقّ النَّاس» و تعدّی به حقوق دیگران نیست تا تنها غرض از عذاب آخرت، تشفّی قلب ستم‌دیدگان و تحصیل رضایت خاطر آنان باشد. چه آنکه قسمت بسیار مهمّی از گناهان در مورد «حقّ الله» است و صرفاً به عنوان تجاوز از مرز «عبودیت» و اعراض از مسیر بندگی است، از قبیل کفر و شرک و نفاق، ترک واجبات از نماز و روزه و حجّ و ارتکاب محرّمات

از شُرب خمر و استماع غناء و یأس از رحمت خدا و اُمن از مکر خدا و دیگر گناهان از آنچه که محضاً بین خدا و انسان است و ربطی به حقوق آدمیان ندارد.

بنابراین، مجازات و کیفر دادن گنهکاران در عالم آخرت، نه فایده‌ی تنبیه و عبرت دارد و نه می‌توان تشفی قلب کیفردهنده و یا تسلی خاطر ستمدیدگان را غایت اصلی آن معرفی کرد. پس آیا برای عذاب آن جهان، چه اثر و چه خاصیتی را می‌شود تصوّر نمود تا با حکمت پروردگار حکیم منطبق گردد؟

وانگهی بر فرض لزوم اصل مجازات از نظر قانون «عدل خدا» که مطیع و متخلف باید مساوی نباشند، بلکه یکی مستحقّ پاداش و دیگری باید محکوم به کیفر گردد. ولی باز جای این اشکال باقی است که آیا مگر نه آن است که به حکم همان ناموس «عدل» الهی و انسانی، لازم است تناسب بین گناه و کیفر، رعایت شود یعنی دزد یک کاسه و یا یک استکان مثلاً، در دنیا محکوم به کیفر هست، اما نه به اعدام و حبس ابد بلکه به قدر وزن گناهش مستحقّ عذاب می‌باشد. در صورتی که می‌بینیم این «تناسب» بین گناه و عذاب در مجازات‌های اخروی رعایت نشده است. زیرا چنانکه می‌دانیم به حکم آیات قرآن و روایات معصومین علیهم‌السلام چه عقوبت‌های فوق‌العاده شدید طاعت فرسا، طیّ مدّت‌های بسیار طولانی و خارج از حدّ عادی احصاء، برای گناهانی مانند دروغ و غیبت و قتل نفس و زنا و نظایر اینها مقرر شده است و مخصوصاً کُفّار و منافقین به جرم کفر و نفاقشان محکوم به «خلود» در عذاب گردیده‌اند. با اینکه انسان کافر مُلحد در نهایت درجه‌ی کفر و الحاد هم که باشد، در دنیا مدّت طغیانش محدود است که حداکثر (۱۰۰ یا ۱۲۰) سال مثلاً دوران عصیانش بوده است.

حال، آیا کیفر نامحدود در ازای کفر و گناه محدود، در سطح «عدل» خدا با هم منافی و ناسازگار نمی‌باشند؟ اینها شُبّهات و اشکالات - به ظاهر - پیچیده‌ای است که در مسائل مربوط به «عذاب» و «خلود» آخرت، در بعض اذهان پیدا می‌شود و ریشه‌ی آن در حقیقت، تنها یک انحراف فکری است که از مقیاس قراردادن برنامه‌ها و نظامات این جهان، برای درک نظامات آن جهان به وجود می‌آید و همین انحراف فکری است که منشأ پیدایش شکّ و تردید در بسیاری از معتقدات مربوط به آخرت می‌گردد و تنها راه حلّ آن نیز همین است که ببندیشند و بدانند آن جهان، نظامی مخصوص به خود دارد کاملاً ممتاز

از نظام اين جهان و کيفر و پاداش آن سرا هم، جريان خاصی را واجد است، جدا از جريان مجازات اين سرا. قرآن و سنت^۱ که يگانه منبع مُتَقَن و مرجع اصيل در مسائل مربوط به عوالم پس از مرگند، راه حلّ اين مشکل را به روی انسان باز کرده و او را با مجاری اعمال و شکل مجازات آن در آخرت با بيانی بدیع آشنا می سازند.

تجسّم اعمال

اجمالاً قرآن کریم و احاديث معصومين عليه السلام نشان می دهند که سِنخ «مجازات عمل» در آخرت از سنخ مجازات های دنیوی نیست تا سخن از «فائده» و «خاصيت» و «اثر» آن به میان بيايد و يا زمينه ای برای طرح بحث تناسب بين کيفر و گناه باقی بماند. بلکه «مجازات آخرت» در واقع عين «اعمال دنیوی» انسان است که در آن جهان به صورت تحوّل یافته ای متصور گردیده و در اشکال گوناگون از آتش های سوزان و قیافه های هولناک و درندگان و گزندگان موجب مجسم می شوند و از همه جانب بر آدمی هجوم آورده و آن تيره بخت جهنمی را در بر می گیرند. همچنان که اعمال نیک و افکار درخشان نیز آنجا به صورت هایی لذت بخش و نشاط انگیز تجسم می يابند و انسان نیک بخت بهشتی را از همه سو احاطه کرده و او را غرق در سرور و شعف می سازند.

تفاوت کيفر «دنيا» با کيفر «آخرت»

در دنيا - چنانکه می دانيم - «مجازات» غير «جنایت» است و فاعل مجازات هم غير فاعل جنایت است؛ مثلاً: زید، دزدی می کند و عمرو که مأمور اجرای قانون است (از باب مَثَل) دست دزد را قطع می کند. دزدی کردن کاری است و دست دزد بریدن، کار دیگری است. عامل دزدی، زید است، اما عامل دست بریدن، عمرو است.

حال، البته در اين زمينه طبعی است که بايد برای مجازات دزد فائده و خاصيتی در نظر گرفت از قبيل عبرت ديگران و تنبيه مجرم برای پيشگيري از تکرار گناه و تشفی قلب ستمديدگان و امثال اين امور و هم در اين مورد است که بايد «تناسب» بين «جرم» و «جریمه» را رعايت نمود و کَم و کيف کيفر را با کَم و کيف گناه از نظر اثرگذاری در اختلال نظم اجتماع و ديگر جهات، انطباق داد تا چنان نشود که مثلاً آفتابه دُردها محکوم به «اعدام»

۱- منظور از سنت در اینجا بیانات رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه ی هدی عليه السلام است.

شوند، اما آدمکش‌ها با یک هفته زندان در منطقه‌ی خوش آب و هوا از جرم خود «تبرئه» گردند! این، نظام جاری در دنیاست.

ولی در عالم آخرت، «مجازات» عین «جنایت» است؛ یعنی همان عمل دنیا و کار سرقت است که در جهان پس از مرگ، به صورت زنجیرهای آتشین درآمده و بر دست و گردن سارق پیچیده می‌شود و تا مغز استخوان سراپای وجودش را می‌سوزاند. منتهی «عمل» در دنیا مانند «بذر» است که به صورت حرکات دست و پا و چشم از انسان صادر گشته و در این قسمت از زمین جهان وجود، افشاند می‌شود و زنجیرهای آتشین به منزله‌ی محصول میوه‌ی آن بذر است که در قسمت دیگر از این جهان هستی روییده و عائد «بذرافشان» که همان انسان جنایتکار است می‌گردد.

در این صورت، دیگر جای گِلّه و شکایت از کسی باقی نمی‌ماند که بگوید: ای خدای مهربان! در این جهان از سوزاندن من، چه فایده‌ای حاصل خواهد شد؟ یا بگوید ای امان! در ازای صد تومان دزدی مثلاً چرا باید این زنجیرهای آتشین جگرسوز، این چنین به دست و پای من پیچیده شود؟

در جواب به او می‌گویند اینجا کسی مسئول امر جزایی نیست جز ذات تو ای انسان تبه‌کار! این زنجیری که هم اکنون به دست و پا و گردنت پیچیده است، محصول همان بذر سرقت است که خود در دنیا افشاند و اینک به میوه‌ی تلخ آن نائل گشته و طعم زهرآگین آن را می‌چشی! این، قانون عالم بوده و ما هم تو را از وجود آن قانون باخبر ساخته و اندارت نموده‌ایم. حال اگر بذر خویش افشاندات میوه‌ی تلخ و سوزان به بار آورده و آتش به جانت ریخته است به کسی چه مربوط است! هم گناه از توست و هم جزاء از تو! اینجا «جرم» و «جریمه» یک چیز است و عامل «گناه» و «کیفر» یک شخص است. ذات آتش افروز در عقب، همان نفس گناه انگیز در دنیاست! اینجا نه دو «عمل» در کار است و نه پای دو «عامل» در میان، تا بین آن دو عمل مقایسه و سنجش به میان آید و بحث «تناسب» پیش کشیده شود یا از آن عامل دیگر که متصدی مجازات است، گله و شکایتی صحیح و موجه باشد و لذا الآن جز اینکه بر سر و صورت خود کوبیده و فریاد «واویل» و «واُثبور» از خود سر بدهی چاره‌ای نخواهی داشت.

گر به خاری خسته‌ای خود کشته‌ای و ر حریر و قزّ ذری خود رشته‌ای

از تو رُستست آر نکویست آر بد است ناخوش و خوش هم ضمیرت از خود است
زانچه می کاری همه روز بنوش زانچه می بافی همه روزه بیپوش



چون عمل کردی شَجَر بنشاندی اندر آخر حرف اوّل خواندی
گرچه شاخ و برگ و بیخش اوّل است آن همه از بهر میوهی مُرْسَل است
میوه‌ها در فکر دل اوّل بود در عمل ظاهر به آخر می‌شود
اوّل فکر آخر آمد در عمل^۱ بُئِیتِ عالم چنان دان از اَزَل
این جهان و آن جهان زاید اَبَد هر سبب مَادَرِ اَثَر از وی وَلَد
این عَرَض با جوهر آن بیضه است وطیر این از آن و آن از این زاید به سیر
چاکرت شاها اگر خائن بُود آن عَرَض زنجیر و زندان می‌شود
وقت محشر هر عَرَض را صورتی است صورت هر یک عَرَض را نوبتی است
عالم اوّل جهان امتحان عالم ثانی جزای این و آن^۲

آیاتی از قرآن در «تجسم عمل»

﴿فَالْيَوْمَ لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾؛^۳

پس امروز [روز قیامت] به کسی هیچ ستمی نمی‌شود و جز آنچه که [در دنیا] انجام می‌دادید، جزا داده نمی‌شوید.

﴿يَوْمَ يَغْشَاهُمْ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَيَقُولُ ذُقُوا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾؛^۴

روزی که فراگیرد آنها را عذاب از بالای [سر]شان و از زیر پاهایشان و بگوید [خدا] بچشید آنچه را که [در دنیا] انجام می‌دادید.
﴿...وَتُوقَى كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾؛^۵

۱- اشاره به قاعده‌ی مقرّره‌ی حکماست که فرموده‌اند: «أَوَّلُ الْفِكْرِ آخِرُ الْعَمَلِ».

۲- مثنوی مولوی، با تقدیم و تأخیر ابیات از نگارنده.

۳- سوره‌ی یس، آیه‌ی ۵۴.

۴- سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۵۵.

۵- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۱۱۱.

...به هر کسی آنچه که کرده و انجام داده است، تماماً پرداخت می گردد و آنان مورد ستم واقع نمی شوند.

«تَوْفِيهِ» که به معنای اعطاء کامل حق است،^۱ تعلق به «مَا عَمِلْتُمْ» گرفته و با وضوح تمام دلالت بر این دارد که عین «عمل» به عنوان حَقّ «جزاء» به انسان داده می شود و به همین جهت است که راه تصوّر هرگونه ستم مسدود می گردد و لذا می فرماید: «وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» چون عادلانه ترین نوع جزاء، بازگرداندن عین «عمل» به «عامل» است.

﴿...وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا﴾^۲

...و آنچه را که انجام داده اند [اعمال دنیوی را] حاضر می یابند و پروردگار تو، به آحَدی ستم نمی کند.

﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَ مَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا...﴾^۳

روزی که هر کسی هر کار نیکویی که کرده است آن را احضار شده [در نزد خود] بیابد و هر کار بدی که کرده است، آرزو می کند که ای کاش بین او و آن کار بدش مسافت دوری فاصله می شد.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^۴

ای کسانی که کافر شده اید، امروز [کفر و عصیان خود را] توجیه نکنید و عذری نتراشید، [زیرا حقیقت] جز این نیست که آنچه [در دنیا] می کرده اید [امروز] جزا داده می شوید.

یعنی وقتی واقعیّت جریان این شد که عین «اعمال» شما به صورت «عذاب» بارز گشته و گریبانگیر شما شده است، دیگر مجال و محلی برای عُذر و توجیه و رفع عذاب باقی نمی ماند. زیرا رفع عذاب، بسته به رفع عمل است، آن هم که همچون بذری در عالم دنیا به زمین جانتان افتاده و اینک میوه ی تلخ خود را داده و آتشی بس عظیم در سراپای وجودتان

۱- مفردات راغب.

۲- سوره ی کهف، آیه ی ۴۹.

۳- سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۰، توضیحی راجع به این آیه در بخش هفتم گذشت.

۴- سوره ی تحریم، آیه ی ۷.

افروخته است. در این آیات شریفه، چنانکه می‌بینیم عین «اعمال» انسان به صورت «تجسم» یافته‌ای در عالم آخرت به عنوان «جزاء» انسان معرفی شده است! نه اینکه چیز دیگری در ازای «عمل» به عنوان «جزای عمل» مقرر شده باشد (درست در تعبیرات آیات دقت فرمایید). البته ممکن است در تمام این آیات و همچنین آیاتی که بعداً نقل خواهد شد (ان شاء الله) باب توجیه و تفسیر را باز کرد و با ارتکاب «تقدیر» و «مجاز» (آنچنان که بعضی بزرگان فرموده‌اند)^۱ آنها را حمل بر این معنی کنیم که خدا عذاب‌ها و نعمت‌هایی را در ازای اعمال انسان خلق می‌کند و انسان آنها را می‌بیند و می‌یابد و دریافت می‌دارد و به وسیله‌ی آنها متنعّم و یا معذب می‌گردد.

منتهی «مجازاً» در آیات شریفه، «دیده شدن» و «پرداخت گردیدن» مثلاً به «عمل» نسبت داده شده است و چنین مجازی شایع در کلام می‌باشد. بنابراین «دیدن عمل» به معنای دیدن «کیفر» و «پاداش» عمل است، نه نفس «عمل». البته چنین توجیهی در آیات مزبور و نظایر آنها ممکن هست. اما آنچه مسلم است این است که ارتکاب «تقدیر» و «مجاز» در کلام، بدون اینکه ضرورت عقلی ایجاب کند و بدون اینکه قرینه و شاهی در کلام، ما را وادار بر حمل بر «مجاز» گرداند، قطعاً بر خلاف «ظاهر» آیات می‌باشد و ارتکاب خلاف «ظاهر» لفظ، بی موجب عقلی و نقلی در کلام هیچ متکلمی روا نیست و گرنه هیچ «نصّ» و «ظاهری» به قوّت و استحکام خود باقی نخواهد ماند و اعتماد از تمام «نصوص» و «ظواهر» الفاظ سلب خواهد شد.

پس «ظواهر» آیات شریفه دلالت بر «تجسم» اعمال انسان در روز قیامت دارد و روایات بسیاری هم که در این زمینه رسیده است و بعداً به یاری خدا (ان شاء الله) نمونه‌ای از آنها را می‌آوریم، مؤید این «ظواهر» بوده و باب هرگونه توجیه خلاف «ظاهر» را به روی ما می‌بندند و با کمال وضوح نشان می‌دهند که کردار و گفتار انسان از نیک و بدش، در روز جزاء مجسم خواهد گردید و همان نفس «عمل» کیفر و پاداش وی خواهد شد.

تعبیر به «جزاء» منافات با «تجسم» ندارد.

آری اینجا ممکن است اعتراضی به میان آید و طرح اشکالی شود و آن اینکه در

۱- علامه مجلسی (رضوان الله علیه)، در بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۲۹ و ۲۳۰.

بعضی از آیات قرآن کریم تعبیرات طوری آمده است که دلالت بر «مغایرت» بین «جزاء» و «عمل» دارد. مثلاً می‌فرماید: «جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۱ [بهشت برای مقرّبین] به عنوان پاداش است در مقابل آنچه که انجام می‌دادند و هم می‌فرماید: «وَمَا لَهُمْ بِهِمْ جَهَنَّمَ جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»^۲ [جهنّم جایگاه آنان] [بدکاران] است به عنوان کیفر در ازای آنچه که بدست می‌آوردند. «باء» مقابله در اینگونه از آیات، دلیل بر «تقابل» و «دوئیت» جزاء و عمل می‌باشد یا می‌فرماید: «مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا»^۳ هر که کار بد کند، کیفر داده نمی‌شود مگر «مثل» کار بدش را.

اینجا هم «کیفر» مماثل با «عمل» نشان داده شده است، نه عین عمل و هکذا در آیهی دیگر فرموده است: «جَزَاءٌ وَفَاقًا»^۴ [جهنّم برای طاغیان] کیفری است موافق [با اعمالشان]. موافقت هم مقتضی است که بین دو چیز باشد.

نظایر این تعبیرات در قرآن زیاد است و اساساً لفظ «جزاء» و «مجازات» از نظر معنای خود کلمه نیز اقتضای مغایرت با «عمل» دارد. یعنی به چیزی پاداش و کیفر گفته می‌شود که در قبال عمل و کاری که غیر آن می‌باشد واقع شده باشد. بنابراین آیا نمی‌شود گفت که این دسته از آیات، قرینه و شاهی است برای جواز ارتکاب «تقدیر» و «مجاز» در دسته‌ی اوّل از آیات که مراد از «رؤیت» عمل مثلاً رؤیت «جزاء» عمل باشد نه نفس عمل؟

در جواب می‌گوییم اگر پای تفسیر و توجیه به میان آید، توجیه آیات دسته‌ی دوّم به طوری که قابل جمع با آیات دسته‌ی اوّل باشد، بسی آسانتر و کم مؤونه‌تر از توجیه آیات اوّل خواهد بود.

زیرا می‌توانیم آیات دوّم را بدون ارتکاب «تقدیر» و «مجاز»، این چنین معنی کنیم که غرض اصلی در این آیات، توجّه دادن مردم است به وجود اصل قانون «مجازات» در عالم آخرت که به حکم «عدل» مسلّم حق، هیچ عملی از اعمال انسان از نیک و بد آن، بی کیفر و پاداش نخواهد ماند. امّا کیفیت و چگونگی «جزای اخروی» در این آیات اصلاً مورد نظر

۱- سوره‌ی واقعه، آیه‌ی ۲۴.

۲- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۹۵.

۳- سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۴۰.

۴- سوره‌ی نبا، آیه‌ی ۲۶.

واقع نشده و راجع به آن بیانی به میان نیامده است، بلکه تنها مُسَلِّمَتِ اصل «مجازات» را نشان داده و از چگونگی آن ساکت مانده‌اند. ولی در آیات اوّل به طور مستقیم، بیان و نظر رفته است روی کیفیت و چگونگی مُجازات اُخروی که به «نَفْسِ عَمَل» خواهد بود نه غیر آن و در واقع آیات اوّل به منزله‌ی «بیان» است برای آیات دوّم.^۱

و اما تعبیر به لفظ «جزاء» و «مِثْل» و «وفاق» که در طرح اشکال مزبور، استدلال به آن شده است برای اثبات مغایرت بین «جزاء» و «عمل». در مقام دفع شبهه و ردّ استدلال به آن می‌گوییم: این نوع تعبیرات طوری نیست که صریحاً بر مغایرت عینی و ذاتی بوده و «اِثْنِیْنِیَّت» و «دوئِیَّت» واقعی «عمل» و «جزاء» را اثبات نماید، بلکه مغایرت به «وجهی» نیز هر چند از حیث شکل و صورت ظاهری باشد، کافی است برای صَحّت این سنخ از تعبیرات. از باب مَثَل، ما بذری در میان خاک می‌افشانیم و پس از مدّتی گلبرگ‌های زیبا و معطر، یا میوه‌های شیرین و خوش‌رنگ از همان بذر می‌چینیم. البتّه روشن است که آن گلبرگ معطر و آن میوه شیرین عین همان بذر در دل خاک رفته است و هر دو از نظر تحقّق عینی، دارای حقیقت واحدند، اما مع هذا در دو صورت متمایز از هم متجلی شده‌اند. زیرا صورت «بذری» نه لطافت دارد و نه بوی خوش، نه حلاوت دارد و نه رنگ زیبا، اما «میوه» و «گل» تمام این صفات را واجدند. بنابراین میوه و بذر در عین وحدت «ذاتی»، مغایرت «صوری» با یکدیگر دارند و بر اساس همین نوع از مغایرت، تعبیر به «مِثْل» و «وفاق» صحیح است که بگوییم: این میوه شیرین، «مُمِثِّل» و «موافق» با آن بذر نیکوست از لحاظ طبیعت نیک داشتن و نافع به حال بشر بودن و این میوه تلخ و زهرآگین، مُمِثِّل و موافق با آن بذر بدطبع است، از نظر نامطبوع بودن و زیان به حال بشر داشتن و همچنین به لحاظ اینکه ما با بذرافشانی خود کاری انجام داده‌ایم و هر کاری در این عالم به دنبال خود جزایی دارد و لذا اگر از آن میوه تلخ یا شیرین که به دست آورده‌ایم تعبیر به «جزاء» کرده و آن را «پاداش» یا «کیفر» بذرافشانی خود بدانیم، تعبیری بجا و صحیح آورده‌ایم. هر چند اگر خود بذر و میوه را در نظر آورده و شیء واحدی را در دو صورت مختلف ببینیم، موضوع «جزاء» و کیفر و پاداشی در کار نخواهد بود، بلکه تحوّل موجودی است از

۱- مجدداً در هر دو در سته از آیات شریفه، دقیقاً تأمل فرمایید.

مرحله‌ای به مرحله‌ی دیگری.

حال، «اعمال» انسان نیز در دو عالم «دنیا» و «آخرت» درست به همین منوال است. حقیقت واحده‌ای است که در دو صورت متمایز از هم جلوه گر می‌شود. صورتی در دنیا دارد به نام «عمل» (از طاعت و عصیان) و صورتی در عُقبا دارد به نام «جزاء» (ثواب باشد یا عقاب) که هم صحیح است از آن صورت عقابیی، تعبیر به «نفس عمل» کنیم از آن نظر که واقعیت آن، مرتبه‌ی تکامل یافته‌ی اصل «عمل» است و هم صحیح است تعبیر به «جزاء» کنیم از آن نظر که با صورتی مغایر با صورت «عمل» به «عامل» بر می‌گردد و روشنگر حال تخلف یا اطاعت وی بوده و آثار «عدل» خدا را که مقتضی اعطاء کیفر و پاداش است در آن جهان ظاهر می‌سازد و از همین نظر نیز «مِثْل» و «وِفَاق» بودن آن با اصل «عمل» در محبوبیت و منفوریت بارز می‌شود و شاهد روشن بر اینکه تعبیر به «مثل» دلیل بر مغایرت ذاتی و عینی نمی‌باشد این است که قرآن حکیم از انسان‌های «محشور» در آخرت تعبیر به «مثل» انسان‌های دنیوی فرموده است. آنجا که می‌فرماید:

﴿أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ...﴾^۱

آیا آن کسی که آسمان‌ها و زمین را آفریده است، توانای بر این نیست که مثل آنها [انسان‌های دنیوی] را بیافریند...

با اینکه از مسلمات قرآنی است (چنانکه در بخش چهارم کتاب به طور مستوفی گذشت) که «انسان محشور در آخرت، عین انسان مکلف در دنیا است»؛ منتهی چون انسان محشوری به تناسب ملکات نفسانیته‌اش متشکل به اشکالی می‌شود که مغایر با شکل دنیوی است، از این نظر ممکن است تعبیر به «مثل» شده باشد.

باز هم آیات دیگری از قرآن در «تجسم عمل»

﴿يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾^۲

از تو [ای رسول ما] تعجیل در عذاب می‌طلبند و حال آنکه محققاً دوزخ، پیرامون کافران را فرا گرفته است.

۱- سوره‌ی یس، آیه‌ی ۸۱.

۲- سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۵۴.

ظاهر آیه نشان می‌دهد که هم اکنون جهنّم بر کافران محیط است و توجیه اینکه در آینده و جهان پس از مرگ احاطه خواهد داشت، خلاف ظاهر است و احاطه‌ی فعلی آن نیز جز از طریق احاطه‌ی «عمل» نخواهد بود. پس نتیجه این می‌شود که به حکم آیه‌ی شریفه، اعمال زشت کفّار، عیناً جهنّم و کیفر آنان می‌باشد که اکنون به صورت «سیئات» بر آنها محیط است و در آخرت به صورت جهنّم سوزان پیرامون آنها را خواهد گرفت.

اصل کینه دوزخ است و کین تو جزء آن کُلّ است و خصم دین تو
چون تو جزء دوزخی هین هوشدار جزء سوی کُلّ خود گیرد قرار
وَر تو جزء جَنَّتِ ای نامدار عیش تو باشد چو جَنّت پایدار
تلخ با تلخان یقین ملحق شود کی دم باطل قرین حق شود

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ
سَيَصْلُونَ سَعِيرًا﴾^۱

آنانکه اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، جز این نیست که در شکم‌های خویش آتش می‌خورند و به زودی آتش افروخته را به خود می‌یابند. یعنی مال یتیم خوردن، در واقع عین آتش خوردن است که هم اکنون خورندگان اموال یتیمان، آتش می‌خورند، منتهی فعلاً در مرتبه‌ی «بذر» است و صورت دنیایی آن به صورت لقمه‌های چرب و نرم و شیرین است؛ اما هنگامی که به سر حدّ میوه شدن رسید و چهره‌ی آخری آن نمودار شد، در آن مرحله، آتشی افروخته و سوزان است.

﴿...أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ...﴾^۲

...اینان [که حق را به بهای اندکی می‌فروشند] جز آتش چیزی نمی‌خورند...
یعنی هم اکنون که در دنیا هستند و مال حرام می‌خورند چیزی می‌خورند که همان در آخرت تبدیل به آتش خواهد شد.

﴿...سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ...﴾^۳

...به زودی، اموالی که بخیلان نسبت به آن بخل ورزیدند [روی هم انباشته و

۱- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۰.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۷۴.

۳- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۸۰.

انفاق نمودند] در روز قیامت طوق گردنشان خواهد شد...

یعنی عین اموال دنیوی و بُخل بخیلان، در عالم آخرت با چهره‌ی دیگری طوق عذاب بر گردنشان خواهد بود.

﴿يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِّيُرَوْا أَعْمَالُهُمْ﴾ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾^۱

در آن روز مردم [از قبرهای خود به سوی موقوف^۲ یا از موقوف حساب به منازل بهشتی یا دوزخی خود]^۳ باز می گردند، در حالتی که پراکنده‌اند [از مؤمنین و کفار و منافقین]^۴ تا اعمالشان به آنان نمایانده شود. پس هر کس به وزن ذره‌ای کار نیک کند، آن را می بیند و هر کس به وزن ذره‌ای کار بد کند، آن را می بیند.

در این آیات نیز چنانکه می بینیم، عین اعمال انسان، قابل «رؤیت» معرفی گردیده است و نشان می دهد که انسان‌ها در روز جزاء، نیک و بد اعمال دنیایی خود را اگرچه به قدر ذره‌ای باشد خواهند دید و به همانها به عنوان مجازات عمل خواهند رسید.

﴿لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾^۵
[در روز قیامت به انسان می گویند:]^۶ حقیقت آنکه تو [در دنیا] از این [صحنه‌های ثواب و عقاب آخرت]^۷ در حال غفلت بودی؛ اینک ما پرده‌ات را از تو برداشتیم و لذا امروز چشم تو تیزبین است [و این صحنه‌ها را بالعیان مشاهده می نمایی].

ما هر چند در گذشته راجع به این آیه توضیحی دادیم،^۸ اما اینجا هم به تناسب مقام

۱- سوره‌ی زلزال، آیات ۶ تا ۸.

۲- تفسیر صافی.

۳- مجمع البیان، نقل از ابن عباس.

۴- تفسیر قمی به نقل صافی.

۵- سوره‌ی ق، آیه‌ی ۲۲.

۶- آیه‌ی شریفه، به حکم سیاق و محفوف بودن آن به آیات مربوط به قیامت، ظهور در خطاب به انسان قیامتی دارد (تفسیر

المیزان، ج ۱۸، ص ۳۷۹).

۷- مجمع البیان، کشاف، المیزان.

۸- به بخش هفتم مراجعه شود.

از دادن توضیح بیشتر ناگزیریم.

در این آیه‌ی شریفه سه مطلب شایان دقّت است:

۱- «آخرت» در دنیا «مَغْفُولٌ عَنْهُ» بوده و انسان، نسبت به آن در حال غفلت و بی‌خبری است.

۲- «آخرت» در دنیا «پشت پرده» بوده و علائق دنیوی همچون پرده‌ای بر روی آن افتاده است.

۳- «آخرت» در دنیا، از شعاع دید انسان «خارج» بوده و حدّت و تیزی چشم وی تا آن اندازه نیست که بتواند در آن نفوذ نماید.

و روشن است تا چیزی موجود در محلّی نباشد (البته به صورت مناسب با آن محلّ) تعبیر به اینکه آن چیز در آنجا «مَغْفُولٌ عَنْهُ» و یا «مُغْطًی» و پشت پرده است، صحیح نخواهد بود و همچنین گفتن اینکه چشم انسان نسبت به آن «تیزبین» و نافذ نمی‌باشد، درست نمی‌آید. بلکه تمام این تعبیرات وقتی صحیح است که آن چیز در آن محلّ، به صورت مناسب با آن محلّ موجود و حاضر باشد، منتهی بر اثر علل و موجباتی در پس پرده بوده و انسان نسبت به آن در حال غفلت و بی‌خبری و چشم او از نفوذ در آن، ناتوان باشد.

بنابراین، از آیه‌ی شریفه چنین به دست می‌آید که ثواب و عقاب آخرت، در دنیا به صورتی که مناسب با دنیا است، هم اکنون موجود و حاضر است. نهایت امر آنکه نسبت به انسان بر اثر اشتغال وی به جهات دنیوی و توجّه نداشتن او به قانون «تحول» و تطوّر شیء واحد به أطوار و صُور گوناگون، در پس «پرده» و «مَغْفُولٌ عَنْهُ» است و از مرز «حدّت چشم» و نفوذ دید او خارج است و باز هم روشن است که وجود داشتن «ثواب و عقاب آخرت» در حومه‌ی وجود انسان در دنیا، تنها از طریق «سیّئات» و «حسنات» تصوّر دارد.

پس سیّئات و حسنات انسان در دنیا، چهره‌های «ملکی» صحنه‌های ثواب و عقاب آخرت می‌باشد که در اینجا به این صورت است و در آنجا به صورت دیگری در خواهد آمد و آدمی را متنعم و یا معذب خواهد ساخت.^۱

ظهور عذاب از درون جان تبّه‌کاران

تمام شاخ و برگ و خوشه‌های خرما و رنگ و بو و طعمش در هسته‌ی خرما موجود

۱- در توضیح و تفسیر آیه‌ی شریفه، از تفسیر المیزان اقتباس شده است (ج ۱، ص ۹۱ و ۹۲ و ج ۱۸، ص ۳۷۹ و ۳۸۰).

است؛ اما صورت هسته‌ای پرده‌ای است روی آنها افتاده و مستورشان کرده است. تدریجاً رو به رشد و نمو می‌گذارد و پرده‌ی اجمال و هسته‌ای از بین می‌رود، درخت تنومند خرما با شاخ و برگ و میوه‌اش نمایان می‌گردد. آنجا درست است که بگوییم تمام این برگ‌ها و شاخه‌ها و خوشه‌ها در دل هسته بوده است، اما در پرده‌ی استتار و شما از آن در حال غفلت بوده‌اید و نه آنچنان قدرت دید داشته‌اید که بتوانید از پشت حجاب «هسته»، خوشه‌های خرما را ببینید.

ولی اکنون با از بین رفتن صورت اولیه و آمدن صورت فعلی، پرده بر کنار رفته و آنچه را که در کُمُون ذات «هسته» پنهان بود، الآن به صورت میوه می‌بینید. مخصوصاً با تدبّر در لفظ «غطاء ک» که اضافه به «کاف» خطاب شده است، این معنی به وجه روشن تری به دست می‌آید که حقیقت «ذات انسان» با تمام محتویات وجودش فعلاً در «غطاء» است و صورت اصلی او که منتهی الیه سیر تکاملی‌اش به آن صورت تجلّی خواهد کرد، اکنون در زیر پرده است، آن هم پرده‌ای که از خود انسان به وجود آمده و چهره‌ی وی را پوشانده است.

تو خود، حجاب خودی حافظ از میان برخیز.

آری صورت دنیوی انسان پرده‌ای است که فعلاً بر چهره‌ی اخروی وی افتاده و محجوبش ساخته است. ولی آنجا که «آخرت» است و نقطه‌ی نهایی سیر اوست، به حکم «فَكَشَفْنَا» «عَنكَ»! «غِطاء ك»! از ذات انسان، پرده‌ی خود انسان برداشته می‌شود. در آن صورت، تجلّی انسان، تجلّی دیگری می‌گردد یا منبع نوری از انوار بهشتی می‌شود که:

﴿يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَىٰ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ...﴾^۱

روزی که مردان و زنان با ایمان را می‌بینی که نورشان در پیش رو و سمت

راستشان حرکت می‌کند...

و یا هیزمی از هیزم‌های آتش افروز جهنّم می‌گردد که:

﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾^۲

منحرفین از صراط حق [خودشان] هیزم جهنّم می‌باشند.

﴿...فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ...﴾^۳

۱- سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۱۲.

۲- سوره‌ی جن، آیه‌ی ۱۵.

۳- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۴.

... پس بپرهیزید از آتشی که آتش گیره‌اش مردمند و سنگ‌ها [که معبودهای

دروغین باطلکاران بوده‌اند]...

از این دو آیه به خوبی استفاده می‌شود که آتش و عذاب جهنّم از درون جان تبه‌کاران برمی‌خیزد و آنها را می‌سوزاند و این همان موضوع «تجسّم اعمال» است که «سیئات» در عالم آخرت تغییر صورت داده و در قیافه‌ی آتش و شعله‌های سوزان جهنّم بارز می‌شوند.

دستگاه ضبط و پرورش «عمل» در عالم خلقت

آری این جهان آفرینش در سازمان وسیع و دامنه‌دار خود، دستگاه «ضبط» و «پرورش» اعمال دارد، هرگونه فکری که از مغز بشر بجوشد و هر نوع عملی که از وی صادر شود، دستگاه ضبط جهان آن را می‌گیرد و در دامن خود پرورشش می‌دهد تا آنکه همان را در صحنه‌ی آخرت در صورت انواع نغماء بهشتی یا در قیافه‌ی آنحاء عقوبات جهنّم به عامل آن فکر و عمل بر می‌گرداند.

از باب مَثَل در ذات و وجود خود دَقّت کنیم آیا نه مگر ما در آغاز ذرّه‌ی خاکی یا قطره‌ی آبی بوده‌ایم که به دامن این جهان افتاده‌ایم؟ و این جهان ما را بدون اینکه خود توجّهی داشته باشیم در دامن خود پرورشمان داده و از نُطْفَه و عَلَقَه و مُضْغَه بودن تبدیل به مراحل دیگری نموده است، تا به این شکل و صورتی که الآن هستیم، مرد یا زن، پیر یا جوان، سفید یا سیاه، زشت و یا زیبا، رسانده است؟ حال، همین جهان و همین دستگاه است که به اقتضای جریان تکوینی خود، تمام اعمال و افکار زشت و زیبای ما را همچون بذری یا نطفه‌ای در رحم و دامن خود می‌گیرد و بی آنکه ما متوجّه باشیم آنها را می‌پروراند و عاقبت در یک مرحله‌ی دیگری از همین جهان که به نام «آخرت» است، در قیافه‌ها و اشکالی نشاط‌انگیز یا عذاب‌آور به ما بر می‌گرداند. چنانکه در حدیثی از رسول خدا ﷺ رسیده است:

(إِنَّمَا هِيَ أَعْمَالُكُمْ تُرَدُّ إِلَيْكُمْ)؛^۱

همانا آن [نعمت‌ها و یا عذاب‌های آخرت] اعمال شماست که به شما

۱- علم‌الیقین فیض (ره)، ص ۱۹۶.

برگردانده می‌شود.

از تو رُسته است آر نکویست آر بد است
چون سجودی یا رکوعی مرد کشت
چونکه پرید از دهانش حمد حق
چون ز دستت رُست ایثار و زکات
چون ز دستت زخم بر مظلوم رُست
چون ز خشم آتش تو در دلها زدی
آتش اینجا چو مردم سوز بود
این سخنهای چو مار و کژدُمَت
خشم تو تخم سَعیر دوزخ است
کشتن این نار نَبُود جز بنور
ناخوش و خوش هم ضمیرت از خود است
شد سجود او در آن عالم بهشت
مرغ جَنَّت ساختش ربُّ الفَلَق
گشت ایندست آنطرف نَحْل و نبات
آن، درختی گشت از آن، زَقُوم رُست
مایه‌ی نار جهنم آمدی
آنچه از وی زاد مرد افروز بود
مار و کژدم گردد و گیرد دُمَت
هین بکش این دوزخ را کاین فَخ است
نُورِکْ اَطْفَأ نارَنَا نَحْنُ الشُّکُور^۱

تعبیر جالب قرآن درباره‌ی عمل انسان

روشن‌ترین تعبیر از نظر نشان دادن واقعیت «عمل» انسان و کیفیت ارتباط آن با کيفر و پاداشش، تعبیری است که در این آیه از قرآن حکیم آمده است:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَ مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ﴾^۲

هر کس کشت آخرت را بخواهد، در کشت او می‌افزاییم و هر کس کشت دنیا را بخواهد، از آن به وی می‌دهیم. ولی در آخرت بهره‌ای برای او نخواهد بود.

تعبیر از «عمل» و فعّالیت انسان به «حرث: کشت» و قرین آوردن «کشت» آخرت با کشت دنیا، نمایانگر این واقعیت است که انسان، در سرای «جزاء» آنچه می‌بیند از «نعمت» و «نقمت»، چیزی جز محصول «کشت» خودش نمی‌باشد. چنانکه در کشت و زرع دنیا نیز جز آنچه را که کاشته است بر نمی‌دارد.

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر کای نور دیده‌ام بجز از کشته نَدروی

۱- قطعه‌ای منتخب از مثنوی مولوی.

۲- سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۲۰.

رسول خدا ﷺ نیز این حقیقت قرآنی را به بیانی لطیف و جامع، القاء فرموده است:
(الَّذِينَ مَزَعَهُ الْآخِرَةُ)^۱؛ دنیا کشتزار آخرت است.

از امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل است که:

(الْعَمَلُ الصَّالِحُ حَرْثُ الْآخِرَةِ)^۲؛ عمل شایسته، کشت آخرت است.

خلاصه آنکه نظام عالم بر اساس «تَبْدُلُ صُور» است و قانون خلقت، قانون جزاء است و تَرْتُّب آثار. آن قانونی که «بذر» را «میوه» کرده و «نطفه» را «انسان» می‌سازد، همان قانون است که «دنیا» را تبدیل به «آخرت» نموده و «اعمال» زشت و زیبا را حرکت داده و تبدیل به «نعمت‌های بهشت» و «عذاب‌های جهنم» می‌گرداند.

این بهار نوز بعد برگ ریز	هست بُرهان بر وجود رستخیز
آتش و باد ابر و آب و آفتاب	رازها را می‌برآرند از تُراب
در بهار آن رازها پیدا شود	هر چه خورداست این زمین رُسا شود
بَرَدَمَد آن از دهان و از لَبَش	تا پدید آید ضمیر و مذهبش
سر بیخ هر درختی و خورش	جملگی پیدا شود آن بر سرش ^۳

چهار فصل دوره‌ی «عمل» انسان

مجموع ادواری که عمل انسان در دنیا و برزخ و محشر و نقطه‌ی نهایی سیرش که بهشت یا جهنم است می‌پیماید، در واقع همانند چهار فصل دوره‌ی سال است که برای بذرافشانی و محصول برداری از مزارع دنیا در جریان است.

همچنان که ما در این جهان گذرا، فصل پاییز و زمستان و بهار و تابستان داریم که به فصل پاییز، کشاورزان در میان خاک‌های بیابان بذر می‌افشانند و آبیاری می‌کنند و در فصل زمستان بذرها در دل خاک‌های مستور از برف آرمیده‌اند و یک نوع حال تساوی و یکنواختی بر همه جا حکمفرماست و نقطه‌ای از نقطه‌ی دیگر ممتاز نیست؛ نه گلزار از شوره‌زار امتیازی دارد و نه تخم خار و گل از هم شناخته می‌شوند.

اما فصل ربیع و بهاری که رسید تکان در تمام نقاط زمین پدید آمده و جنبش و

۱- مجموعه‌ی وزام، ج ۱، ص ۱۸۳.

۲- شرح نهج البلاغه‌ی فیض الاسلام، جمله‌ای از خطبه‌ی ۲۳.

۳- از مثنوی مولوی.

اهتزاز عجب در دشت و دمن نمودار می گردد و محشری برپا می شود. بذره‌های نهفته در دل خاک از هر طرف به شکل و گونه‌ای سر می کشند و اسرار مکنونی در کُمون خود را بارز می سازند. در آن هنگام می فهمیم عجب تفاوتی بین قطعات زمین بوده که الحال آشکار و عیان گردیده است، یکجا گلستان و جای دگر خارستان است. بذری به شکل بوته‌ای از گل خوشبو و لطیف بر لب جوی آب روان جلوه‌گری کرده است. بذر دگر به صورت علف و گیاهی تیره و نامطبوع از گوشه‌ی مرداب عَفِن سرکشیده است، درختی شاداب پر از شکوفه‌های رنگارنگ و زیبا، درختی خشک و خالی از هرگونه برگ و نوا.

سپس به دنبال این فصل «نشور» و اهتزاز بهاری، فصل تابستان فرا می رسد. در این فصل است که بذرافشانان و دهقانان به بهره‌برداری از کشته‌های خود می پردازند و هر کس به تناسب هر بذری که کاشته است ثمرات گوناگون از زمین خویشتن به دست آورده و در منزل و مأوای خود به اعاشه و امرار زندگی مشغول می گردد.

همچنین در جهان «عمل» نیز چهار دور مخصوص به آن در جریان است:

۱- دوران «بذرافشانی» که همین عمر موقت «دنیا» است و به منزله‌ی فصل پاییز است و ما هم مانند کشاورزان، بی هرگونه توقف به افشاندن بذر «عمل» مشغولیم از طاعات و معاصی تا همت عالی و دانی هر کدام از ما چه اقتضایی بنماید و در زمین جان و حیات خویش چه بذری بیفشانیم.

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ﴾^۱

هر کس کشت آخرت را بخواهد، در کشت او می افزاییم و هر کس کشت دنیا را بخواهد، از آن به وی می دهیم، اما در آخرت بهره‌ای نخواهد داشت.

۲- دوران «برزخی» که دوران «استتار» و «اختفاء» است و به منزله‌ی فصل زمستان است که گذشتگان از ما، فصل بذرافشانی خود را به پایان رسانده و اکنون سر به سینه‌ی خاک کشیده و همچون بذره‌های زمستانی زیر برف «کَفَن» آرمیده‌اند و ظاهراً یک نوع حال تساوی و یکنواختی بر سراسر قبرها و در دل خاک خوابیده‌ها حکومت دارد (البته نسبت به ما و از

۱- سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۲۰.

لحاظ درک ما) مؤمن و کافر، از هم ممتاز نمی‌باشند، فاسق و متقی یکسان می‌نمایند.

﴿...وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾^۱

...و از پیش ایشان^۲ برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند.

۳- دوران «بعث» و «نشور» است و سر از خاک برداشتن و زنده شدن که فصل «بهار»

کون کبیر است و هنگام شکوفایی بذر «عمل».

﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ﴾^۳

و در صور دمیده شود، پس به ناگاه آنان از قبرها به سوی پروردگارشان بشتابند.

﴿يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ﴾^۴

روزی که صیحه [فریاد صور اسرافیل] را به حق بشنوید، آن روز، روز خارج

شدن [از قبرها] است.

عالم آفسرده است و نام او جماد جامد آفسرده بود ای اوستاد

باش تا خورشید حشر آید عیان تا بینی جنبش جسم جهان

مردگان با چهره‌ها و حالات گوناگون از قبرها برمی‌خیزند!

﴿وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ ۖ ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ ۖ وَ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيَّهَا

غَبْرَةٌ ۖ تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ﴾^۵

چهره‌هایی در آن روز درخشانند. خندان و شادانند و چهره‌هایی در آن روز

غبار آلود [و اندوهبار] اند. در حالتی که [پرده‌ای از] سیاهی و ظلمت آنها را

فرا می‌گیرد.

﴿وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ ۖ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ۖ وَ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ ۖ تَظُنُّ

أَن يَفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ﴾^۶

۱- سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی ۱۰۰.

۲- کلمه‌ی «وراء» هم به معنای «خلف: پشت سر» و هم به معنای «قُدام: پیش رو» آمده است (مفردات راغب) و اینجا به معنای پیش است.

۳- سوره‌ی یس، آیه‌ی ۵۱.

۴- سوره‌ی ق، آیه‌ی ۴۲.

۵- سوره‌ی عبس، آیات ۳۸ تا ۴۱.

۶- سوره‌ی قیامت، آیات ۲۲ تا ۲۵.

صورت‌هایی آن روز، شاداب و خرمند. در انتظار ثواب‌های پروردگارشان می‌باشند و صورت‌هایی آن روز، عبوس و پریشان‌حالند. می‌دانند که درباره‌ی آنان کار کمرشکنی انجام خواهد یافت.

آنجا، گل و خار از هم جدا می‌شوند. درختان بی‌ثمر از درختان ثمردار فاصله می‌گیرند.

﴿وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُومِنُدِّ يَتَفَرَّقُونَ﴾^۱

روزی که قیامت برپا شود، در آن روز [انسان‌ها] فرقه‌فرقه می‌شوند.

۴- دوران «نتیجه‌گیری» و محصول برداری از «بذر اعمال» است که جمعی در غرفه‌های «فردوس برین» مسکن‌گزیده و با سروری تمام به کامیابی از نتایج شیرین اعمال نیک خود می‌پردازند و جمع دیگری در دَرَکات آتشین «جهنم» با عواقب شوم اعمال زشت خود تا ابد دست به گریبان گردیده و از همه‌جانب به عذاب‌های گوناگون مبتلا می‌شوند.

﴿...فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ﴾^۲

...گروهی در بهشت و گروهی در دوزخند.

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ﴾^۳ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ﴾^۴

اما آنان که ایمان داشته و کارهای نیکو کرده‌اند، ایشان در باغی [از بهشت جاودان] مسرور و مکرم باشند و اما آنان که کافر بوده و آیات ما و دیدار آخرت را تکذیب نموده‌اند، اینان در عذاب [جهنم] احضار شوند.

﴿فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ... فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ ﴿۱﴾ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ﴿۲﴾ قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ ﴿۳﴾ كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ ﴿۴﴾ وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ... خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ﴿۵﴾ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ ﴿۶﴾ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ﴾^۴

اما کسی که نامه‌ی [اعمال] او به دست راستش داده شود پس او در زندگانی

۱- سوره‌ی روم، آیه‌ی ۱۴.

۲- سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۷.

۳- سوره‌ی روم، آیات ۱۵ و ۱۶.

۴- سوره‌ی حاقه، آیات ۱۹ تا ۳۲.

خوش و پسندیده و مطبوعی وارد شود؛ در بهشتی در سطح عالی که میوه‌های آن [به جمیع حالات انسان] در دسترس باشد. [خطاب لطف از جانب خدای رسد که] بخورید و بنوشید [از این طعام‌ها و نوشابه‌ها] گوارا باد بر شما [که این همه نعمت] در ازای چیزی [اعمالی] است که در ایام گذشته [دنیا] پیش افکنده‌اید و اما کسی که نامه‌ی [اعمال] او به دست چپش داده شود [خطاب قهر از جانب خدا به فرشتگان عذاب رسد که] بگیریید او را و بندش نھید. آنگاه در میان آتش سوزانش در آورید و ملازم آتشش گردانید. سپس وی را به زنجیری که طول آن هفتاد ذراع است در کشید.

بی خبران از «دَوْرِ عَمَل» حقّ داوری ندارند.

اگر فرضاً کسانی از وضع «چهار فصل» زمین و زمینیان بی‌خبر بوده و هیچگونه آگاهی از نظام «کشت» و «درو» نداشته باشند، وقتی بینند کشاورزان در فصل پاییز زحمات فراوان کشیده و قسمت‌هایی از زمین را شخم می‌زنند و سپس مقدار مُتَنَابِه‌ی از گندم و جو را مثلاً که با رنج و تعب به دست آورده‌اند در دل خاک می‌ریزند و آب روی آن می‌بندند و سرماهای سوزان پاییز و زمستان را در راه مراقبت و آبیاری از آن مزرعه‌ها متحمل می‌شوند؛ طبعاً این ناآگاهان از جریان کشت و زرع، به وضع کار برزگران می‌خندند و از جهل و نادانی آنان متأسف می‌شوند که بینوایان را ببین! به جای اینکه مانند ما خردمندان روشن!! در اطاق‌های گرم و روی تخت‌های نرم لمیده و آنچه را که در دست دارند با کیف و لذتی تمام بخورند و خوش باشند، چگونه با سفاقتی عجیب موادّ خوراکی خود را می‌برند و در میان خاک‌های بیابان می‌پاشند و خود در رنج و تعب می‌افتند!

اما چندی نمی‌گذرد که دوران سخت زمستان با همه چیزش سپری می‌شود و طلیعه‌ی فصل «بهار» با شکوه تمام آشکار می‌گردد؛ در آن موقع است که دهان پر خنده‌ی «مُتَرَفِّین» ناگهان بسته می‌شود! چه آنکه می‌بینند ای عجب، برزگران چه مردمی عاقل و دانا و این بی‌خبران چه افراد جاهل و نادانی بوده‌اند! زیرا آنان با افشاندن فرضاً دو سه من گندم و جو در میان خاک و تحمّل ایامی چند از سرمای زمستان، الآن به چه ثروتی سرشار و بهره‌ای فراوان رسیده‌اند. صدها من گندم از همان دو سه من گندم در خاک پاشیده‌ی خویش به دست آورده‌اند. اما این نابخردان بی‌اطلاع از وضع جهان، به همان لمیدن در اطاق‌های گرم و

خوردن لقمه‌های نرم زمستانی اکتفا کرده و دلخوش شده‌اند و اکنون که فصل بهره‌برداری رسیده است، از همه جهت تهی دست و فقیر و بی‌بهره مانده‌اند و جز گزیدن انگشت ندامت به دندان حسرت، چاره‌ای نمی‌بینند. به همین منوال است حال آن گروه غفلت زده‌ی بی‌خبری که اصلاً از وضع جهان «عمل» و کیفیت رشد و ارتباط آن با عوالم پس از مرگ و تحولات گوناگونی که در آن رُخ خواهد داد، هیچگونه اطلاعی ندارند.

اینان وقتی می‌بینند که جمعی به نام اهل ایمان، بر اساس اعتقاد به آثار عظیم «عمل» در مدّت عمر موقت دنیا، عجیب به تقلاً و تلاش افتاده‌اند، دست به اعمالی حیرت‌انگیز می‌زنند و از مال و جان خود در راه دفاع از عقیده و ایمان خود می‌گذرند و مانند همان برزگران، بسیاری از دارایی و اموالی را که با رنج و تعب به دست آورده‌اند، به عنوان «انفاق در راه خدا» از خود جدا می‌سازند و به دیگران می‌بخشند. در سرما و گرما و دیگر سختی‌ها، به عنوان «نماز» و «روزه» و «حجّ» و «جهاد»، تحمّل انواع مشقّات و شدائد نموده و تشنگی‌ها و گرسنگی‌ها و بیخوابی‌ها را با شوق و نشاطی تمام بر خود می‌پسندند. طبعاً توده‌ی بی‌اطلاع کوتاه‌بین، از دیدن وضع و حال آن دسته‌ی با خبر آخرین می‌خندند و آنان را به باد توبیخ و ملامت می‌گیرند که آخر، این چه رنجی است به خود می‌دهید؟ از دارایی و محصول دسترنج خود چرا می‌گذرید؟ از گلوی خود بریده و در شکم دیگران چرا می‌ریزید؟ این چه سفاهتی است که به آن مبتلا گشته‌اید؟ از مال و جان و فکر و وقت خود مایه می‌گذارید و سپس فراآورده‌های عمر خود را به خاک می‌پاشید و بر باد فنا می‌دهید.

این ماییم که روشنفکران جهانیم و اصلاً وقعی به این سخنان نمی‌گذاریم و دارایی خود را در خاک نمی‌ریزیم و ذره‌ای از لذّات و کامجویی‌های خود را نمی‌کاهیم.

آری، این کوتاه‌نظران بی‌اطلاع از وضع نظام «عمل» در عالم انسان، به همین منوال ادامه‌ی زندگی می‌دهند. نه بذری می‌افشانند و نه به آینده‌ی خود می‌اندیشند تا ناگهان فصل «بهار» عالم انسان فرا رسیده و دوران بروز و رویش بذر «عمل» نمودار می‌گردد. در آن موقع است که این غفلت زدگان بینوا، پی به سیه‌روزی و بدبختی خود می‌برند و اهل ایمان را در نهایت درجه‌ی عزّ و شرف و خوشبختی بی‌پایان مشاهده می‌نمایند که بر «ارائک» جنت تکیه داده و در مَهْد نَعیم آرمیده‌اند و از آنچه که در دنیا کاشته‌اند، اکنون به اَضْعاف مُضاعف بهره می‌برند. آنجاست که این خاک نشینان مسکین به آن کاخ نشینان

برین اظهار حاجت نموده و دست‌گذاری به سوی آنان دراز می‌کنند.

﴿يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا...﴾^۱

روزی که مردان و زنان منافق [گروه بی‌ایمان] به کسانی که ایمان آورده‌اند می‌گویند در انتظار ما بایستید تا از نورتان بهره‌ای گیریم [به آنها] گفته می‌شود به پشت سر خود [دنیا] برگردید و آنگاه تحصیل نوری بنمایید...

یعنی این نور کنونی ما، همان بذر «اعمال» دنیایی ماست که شما هم می‌توانستید آن بذر را در «دنیا» بیفشانید و این «نور» را در اینجا به دست آورید. اما یالاسف که آنجا بذر «صالحی» نکاشته‌اید، طبعاً اینجا هم میوه‌ی نفعی نخواهید چید.^۲

چه عالی گفته است سعدی:

«خرما» نتوان خورد از این «خار» که کِشْتیم	دیبا نتوان بافت از این پشم که رِشْتیم
بر لوح معاصی خط عذری نکشیدیم	پهلوی کبائر حَسَناتی ننوشتیم
افسوس بر این عمر گرانمایه که بگذشت	ما از سر تقصیر و خطا در نگذشتیم
پیری و جوانی چو شب و روز برآمد	ما شب شد و روز آمد و بیدار نگشتیم
ما را عجب آر پشت و پناهی بود آن روز	کامروز کسی را نه پناهی و نه پشتیم
باشد که عنایت برسد ورنه مپندار	با این عمل دوزخیان گاهل بهشتیم
گر خواجه شفاعت نکند روز قیامت	شاید که ز مشاطه نَرنجیم که زشتیم
«سعدی» مگر از خرمن اقبال بزرگان	یک خوشه ببخشند که ما تخم نکشتیم

به این هشدار امام امیرالمؤمنین علیه السلام عرض ادب بنماییم:

(عِبَادَ اللَّهِ الْآنَ فَاعْلَمُوا وَ الْأَلْسُنُ مُطْلَقَةٌ وَ الْأَبْدَانُ صَحِيحَةٌ وَ الْأَعْضَاءُ لَذَنَةٌ وَ الْمُتَقَلَّبُ فَسِيحٌ وَ الْمَجَالُ عَرِيضٌ قَبْلَ إِزْهَاقِ الْفُوتِ وَ حُلُولِ الْمَوْتِ فَحَقِّقُوا عَلَيْكُمْ نُزُولَهُ وَ لَا تَتَنَظَّرُوا قُدُومَهُ)^۳

۱- سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۱۳.

۲- در تشبیه «دور عمل» به «چهار فصل سال» از کتاب «تجسم عمل یا تبدل نیرو به ماده»، تألیف آقای امین رضوی سُلدوزی، استفاده و اقتباس شده است.

۳- شرح نهج البلاغه‌ی فیض الاسلام، خطبه‌ی ۱۸۷.

ای بندگان خدا! هم اکنون که زبان‌ها باز و بدن‌ها تندرست، اعضای بدن نرم [و] مطیع فرمان [جای آمد و شد فراخ و فرصت باقی است، کار کنید] در انجام وظایف و عبادت حق ساعی باشید [پیش از آنکه نیستی سبقت جوید و مرگ فرارسد. پس فرود آمدن مرگ را بر خوشتن محقق بدانید] آن را آمده بشمارید و مانند کسی که به انتظار آینده‌ی نامعلومی به بیکاری و سهل انگاری می‌گراید [منتظر آن ننشینید.

نمونه‌ای از روایات در «تجسّم اعمال»

۱- از امام امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است: انسان در حال «احتضار» اگر از دوستان خداست، شخصی را می‌بیند که زیباترین و خوشبوترین مردم است و به او بشارت جنّت می‌دهد. از اومی پرسد تو چه کسی هستی؟ می‌گوید: من عمل نیک تو هستم.^۱ شیخ بهایی (رضوان الله علیه) ضمن شرح حدیث مزبور می‌گوید:

(رَوَى فِي الْكَافِي فِي حَدِيثٍ آخَرَ عَنِ الْإِمَامِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عليه السلام يَقُولُ: أَنَا رَأَيْتُكَ الْحَسَنَ الَّذِي كُنْتَ عَلَيْهِ وَ عَمَلُكَ الصَّالِحِ الَّذِي كُنْتَ تَعْمَلُهُ؛

در [کتاب] کافی در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام روایت شده است که [آن شخص زیبا و خوشبو که به سراغ محتضر آمده است] می‌گوید: من آن عقیده‌ی نیک [و ایمان] تو هستم که بر آن بودی و عمل شایسته‌ات هستم که انجام می‌دادی.

بعد، شیخ بهایی (علیه الرحمه) می‌گوید:

(و هَذَا صَرِيحٌ فِي تَجَسُّمِ الْإِعْتِقَادِ أَيْضاً فِي تِلْكَ النَّشْأَةِ؛

این حدیث، صریح در این است که علاوه بر عمل، اعتقاد نیز در آن نشأه تجسّم می‌یابد.

۲- قیس بن عاصم که از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله است، می‌گوید: با جمعی از «بنی تمیم» به حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شدیم و گفتیم: یا رسول الله! ما در صحرا

۱- اربعین شیخ بهایی، حدیث ۳۹ و علم الیقین فیض، ص ۱۹۵.

زندگی می‌کنیم و کمتر می‌توانیم از برکات محضر شما برخوردار گردیم. ما را موعظه‌ای بفرمایید تا به آن بهره‌مند باشیم. پس رسول اکرم ﷺ به موعظه و نصیحت آنان پرداخته و ضمن مواعظ عالیه‌اش چنین فرمود:

(وَ إِنَّهُ لَا يُدُّ لَكَ يَا قَيْسُ مِنْ قَرِينٍ يُدْفِنُ مَعَكَ وَ هُوَ حَيٌّ وَ تُدْفِنُ مَعَهُ وَ أَنْتَ مَيِّتٌ، فَإِنْ كَانَ كَرِيماً أَكْرَمَكَ وَ إِنْ كَانَ لَثِيماً أَسْلَمَكَ، ثُمَّ لَا يُخْشَرُ إِلَّا مَعَكَ وَ لَا تُخْشَرُ إِلَّا مَعَهُ وَ لَا تُسْأَلُ إِلَّا عَنْهُ وَ لَا تَجْعَلُهُ إِلَّا صَالِحاً، فَإِنَّهُ إِنْ صَلَحَ أَنْسَتَ بِهِ وَ إِنْ فَسَدَ لَا تَسْتَوْحِشُ إِلَّا مِنْهُ وَ هُوَ فِعْلُكَ)؛

حقیقت آنکه ناگزیر از برای تو ای قیس، قرین و همنشینی خواهد بود [که همیشه با تو ملازم بوده و از تو جدا نخواهد شد] با تو دفن می‌گردد در حالی که زنده است و با او دفن می‌شوی در حالی که مرده‌ای. حال، آن قرین و همنشین تو اگر [موجودی] شریف و کریم باشد، تو را محترم و گرامی خواهد داشت و اگر پست و لثیم باشد، تو را تسلیم [حوادث رنجبار] خواهد ساخت و او جز تو با کسی محشور نمی‌گردد و تو جز او با کسی محشور نمی‌گردد و [در رستاخیز] جز درباره‌ی او مورد بازخواست از چیزی واقع نمی‌شوی. بنابراین مراقب باش که قرین خویش را صالح گردانی، چه آنکه اگر او صالح [و نیک] باشد، مایه‌ی انس و آرامش روح تو خواهد بود و اگر فاسد [و بد] باشد، موجب ترس و وحشت [و ناآرامی جان] تو خواهد شد و آن [قرین و یار ملازم تو] عمل و کردار توست.

آنگاه قیس عرضه داشت یا رسول الله! من دوست دارم این سخنان به صورت اشعاری درآید تا ذخیره و مایه‌ی افتخار ما گردد. رسول اکرم ﷺ در پی «حسان بن ثابت» شاعر معروف آن زمان فرستادند، ولی قبل از اینکه او بیاید، خود قیس (یا دیگری از حضار مجلس) در این زمینه اشعاری سرود و به حضرت عرضه داشت و آن اشعار این است:

تَخَيَّرَ خَلِيطاً مِنْ فَعَالِكَ إِنَّمَا	قَرِينُ الْقَتَى فِي الْقَبْرِ مَا كَانَ يَفْعَلُ
وَلَا يُدُّ بَعْدَ الْمَوْتِ مِنْ أَنْ تَعِدَّهُ	لِيَوْمٍ يُنَادَى الْمَرْءُ فِيهِ فَيُقْبَلُ
فَإِنْ كُنْتَ مَشْغُولاً بِشَيْءٍ فَلَا تَكُنْ	بِغَيْرِ الَّذِي يَرْضَى بِهِ اللَّهُ تَشْغَلُ
فَلَنْ يَصْحَبَ الْإِنْسَانُ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِ	وَمِنْ قَبْلِهِ إِلَّا الَّذِي كَانَ يَعْمَلُ

أَلَا إِنَّمَا الْإِنْسَانَ ضَعِيفٌ لَّاهِلٌ يَقِيمُ قَلِيلًا بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَرْحَلُ^۱

از کردار خود، دوستی برای خویشتن برگزین که قرین انسان در قبر همان است که انجام می‌دهد. چاره‌ای جز مهیتا نمودن آن قرین، برای عالم پس از مرگ و روز ندا نمی‌باشد. حال اگر بناست سرگرم به چیزی گردی، مراقب باش که به غیر آنچه خدا می‌پسندد سرگرم نباشی. زیرا آنچه که انسان پیش از مرگ و پس از مرگ خود با آن مصاحب و همراه است، جز عملش چیز دیگری نمی‌باشد. هان که انسان در میان کسانش میهمانی بیش نیست که اندکی در میانشان درنگ کرده و آنگاه کوچ می‌کند.

۳- از رسول خدا ﷺ منقول است:

(الْجَنَّةُ قِيَعَانُ وَإِنَّ غِرَاسَهَا سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ)^۲

بهشت، زمین‌هایی است هموار [خالی از کشت و زرع] و همانا درخت‌های آن [ذکر] سبحان الله و بحمده می‌باشد [که گفتن آن در دنیا، کاشتن درخت در بهشت است].

۴- از رسول خدا ﷺ نقل است:

(لَمَّا أُسْرِى إِلَى السَّمَاءِ دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَرَأَيْتُ فِيهَا قِيَعَانًا وَرَأَيْتُ فِيهَا مَلَائِكَةً يَبْنُونَ لَبَنَةً مِنْ ذَهَبٍ وَ لَبَنَةً مِنْ فِضَّةٍ وَ رُبَّمَا أَمْسَكُوا، فَقُلْتُ لَهُمْ: مَا بِالْكُمْ قَدْ أَمْسَكْتُمْ؟ فَقَالُوا: حَتَّى تَجِيئَنَا النَّفَقَةُ، فَقُلْتُ: وَ مَا نَفَقَتُكُمْ؟ قَالُوا: قَوْلُ الْمُؤْمِنِينَ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ فَإِذَا قَالَ، بَيْنَنَا وَ إِذَا أَمْسَكَ أَمْسَكْنَا)^۳

شبی که مرا به آسمان بردند، داخل بهشت شدم؛ در آن، زمین‌هایی هموار دیدم که فرشتگانی در آنها مشغول بنا هستند [ساختمان‌هایی را] با خشتی از طلا و خشتی از نقره می‌سازند و گاهی هم دست از کار می‌کشند. به ایشان گفتم:

۱- روضة الواعظین فتال نیشابوری، مجلس ۹۰، ص ۵۶۱ و بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۸۸ و ج ۷۷، ص ۱۷۶ و اربعین شیخ بهایی، خاتمه‌ی حدیث ۳۹ و خصال صدوق، باب الثلاثة، شماره‌ی ۸۱، با اندک اختلاف در نقل و ما از روضة الواعظین نقل کردیم.

۲- اربعین شیخ بهایی، خاتمه‌ی حدیث ۳۹.

۳- بحار الانوار، ج ۸، ص ۱۷۷.

کار شما چگونه است که گاه افساک کرده و دست نگه می‌دارید؟ گفتند: [منتظر می‌شویم] تا مصالح ساختمانی به ما برسد. پرسیدم: مصالح [بتأیی] شما چیست؟ گفتند: سخن مؤمن [که در دنیا می‌گوید: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر].

پس هر وقت او این ذکر را بگوید، ما [این ساختمان را] می‌سازیم و هر زمان که او [زبان] نگه دارد، ما هم [دست] نگه می‌داریم.
 ۵- از امام باقر علیه السلام منقول است:

(قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَنْ قَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ، غَرَسَ اللَّهُ لَهُ بِهَا شَجَرَةً فِي الْجَنَّةِ وَمَنْ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ، غَرَسَ اللَّهُ لَهُ بِهَا شَجَرَةً فِي الْجَنَّةِ وَمَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، غَرَسَ اللَّهُ لَهُ بِهَا شَجَرَةً فِي الْجَنَّةِ وَمَنْ قَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ، غَرَسَ اللَّهُ لَهُ بِهَا شَجَرَةً فِي الْجَنَّةِ. فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ شَجَرَنَا فِي الْجَنَّةِ لَكَثِيرٌ! قَالَ: نَعَمْ، وَلَكِنْ إِيَّاكُمْ أَنْ تُرْسِلُوا عَلَيْهَا نِيرَانًا فَتَحْرِقُوهَا وَذَلِكَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ)؛^۱

رسول خدا ﷺ فرمود: هر که بگوید سبحان الله خدا با آن، درختی برای او در بهشت می‌کارد و هر که بگوید الحمد لله خدا با آن، درختی در بهشت برای او می‌کارد و هر که بگوید لا اله الا الله خدا با آن درختی در بهشت برای او می‌نشانند و هر که بگوید الله اکبر خدا با آن برای او در بهشت درختی می‌نشانند. مردی از قریش عرضه داشت: یا رسول الله! [بنابر این] درخت‌های ما در بهشت بسیار است، فرمود: آری، اما بپرهیزید از اینکه آتش‌هایی بفرستید و آنها را بسوزانید! و این همان است که خدا می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و اعمال خود را باطل مسازید.^۲

از این حدیث، موضوع «تجسم» اعمال نیک و بد انسان در بهشت و جهنم با کمال وضوح استفاده می‌شود و هم ملاحظه می‌فرمایید که رسول مکرم ﷺ با چه بیانی لطیف،

۱- ثواب الاعمال صدوق، ص ۲۶، حدیث ۳.

۲- سوره‌ی محمد ﷺ، آیه‌ی ۳۳.

این حقیقت را تذکر داده و از «حَبِطُ» حسنات به وسیله‌ی سیئات تحذیر می‌فرماید که مراقب باشید همچنان که «بهشت سازی» برای شما آسان است و می‌توانید با گفتن چند جمله‌ی کوتاه (البته با هماهنگی قلب و توجه روح و ظهور در مقام عمل) انواع درخت‌های بهشتی، به وجود آورده و آنجا مالک باغستان‌ها بشوید. همچنین «بهشت سوزی» هم به آسانی ممکن است از شما صادر شود که با یک جمله‌ی «غیبت» کوتاه و یک کلمه‌ی نیشدار دل آزار و یک کار کوچک هتک‌آمیز نسبت به شخصی محترم، حریقی عظیم به وجود آورده و آنچه را که با اذکار فراوان کاشته‌اید با گفتار و کردار اندک، بسوزانید و از بیخ و بن برکنید.

-۶-

(أَبُو أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيُّ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِي مَرَّ بِي إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: مُرَأْمَتُكَ أَنْ يَكْثُرُوا مِنْ غَرْسِ الْجَنَّةِ فَإِنْ أَرْضَهَا وَاسِعَةٌ وَ تُرْبَتُهَا طَيِّبَةٌ، قُلْتُ: وَ مَا غَرْسُ الْجَنَّةِ؟ قَالَ: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ)؛^۱

ابوایوب از رسول خدا ﷺ نقل کرده است: شبی که مرا به آسمان بردند، ابراهیم علیه السلام بر من گذشت و گفت: اَمّت خود را امر کن کشت و کار بهشتی، زیاد انجام بدهند [یا] در بهشت درخت فراوان بکارند که زمینش پهناور و خاکش نیکوست. گفتم: کشت بهشت [یا] درخت بهشت چیست؟ گفت: لا حول و لا قوّة الا بالله [یعنی گفتن این ذکر مبارک با اعتقاد قلبی و اظهار عملی، کشت بهشت و درخت نشانی در بهشت است].

۷- از امام صادق علیه السلام منقول است:

(إِنَّ الْعَمَلَ الصَّالِحَ لِيَذْهَبَ إِلَى الْجَنَّةِ فَيَمَهَّدُ لِصَاحِبِهِ كَمَا يَبْعَثُ الرَّجُلُ غُلَامًا فَيَقْرُسُ لَهُ، ثُمَّ قَرَأَ: أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَا تَنْفُسُهُمْ يَمُهَّدُونَ)؛^۲

به‌راستی که عمل صالح به بهشت می‌رود و آنجا را برای صاحبش آماده می‌سازد، همچنان که مرد، غلامی را می‌فرستد که برای او فرش کند (محل رفاه آماده نماید) آنگاه [امام علیه السلام] قرائت فرمود: أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا

۱- بحار الانوار، ج ۸، ص ۱۴۹، حدیث ۸۳.

۲- همان، ص ۱۹۷، حدیث ۱۸۹.

الصَّالِحَاتِ فَلَا تَنْفُسُهُمْ يَهْدُون^۱؛ کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام می دهند، برای خودشان مهتّا می کنند [موجبات رفاه آماده می سازند].

۸- از رسول خدا ﷺ منقول است:

(قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَا مِنْ صَلَاةٍ تَخْضُرُ وَقْتُهَا إِلَّا نَادَىٰ مَلَكٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيِ النَّاسِ: قُومُوا إِلَيَّ نِيرَانَكُمْ الَّتِي أَوْقَدْتُمُوهَا عَلَىٰ ظُهُورِكُمْ فَأَطْفِئُوهَا بِصَلَاتِكُمْ)^۲؛

نمازی نیست که وقتش برسد مگر اینکه فرشته‌ای از پیش روی مردم بانگ می زند: برخیزید به سوی آتش‌هایتان که [با اعمال زشت خود] بر پشت‌های خود افروخته‌اید و آنها را با نماز خود، خاموش سازید.

در این حدیث اعمال بد، به صورت آتش‌های شعله‌ور و نماز هم به صورت عامل خاموش کننده‌ی آتش ارائه شده است.

۹-

(قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: الشَّارِبُ فِي آنِيَةِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ إِنَّمَا يُجْرَجُ فِي بَطْنِهِ نَارَ جَهَنَّمَ)^۳؛

پیامبر اکرم ﷺ فرموده‌اند: کسی که در ظرف طلا و نقره می آشامد، همانا آتش دوزخ در شکمش می ریزد.

۱۰- ضمن حدیث مفصلی که از رسول خدا ﷺ رسیده است می فرماید: در شب

معراج که جبرئیل به امر خدا قصرهای بهشتی را به من عرضه می داشت، دیدم بعضی از قصور جنان، دارای «شُرْفه»^۴ و بعضی بی شُرْفه است. از جبرئیل از سرّ این تفاوت پرسیدم، گفت:

(يَا مُحَمَّدُ ﷺ هَذِهِ قُصُورُ الْمُصَلِّينَ فَرَأَيْتَهُمُ الَّذِينَ يَكْسُلُونَ عَنِ الصَّلَاةِ عَلَيْكَ وَ عَلَىٰ إِلَيْكَ بَعْدَهَا، فَإِنْ بَعَثَ مَادَّةً لِبِنَاءِ الشُّرْفِ مِنْ

۱- آیه‌ای که در قرآن کریم متضمن این مضمون است آیه ۴۴ از سوره ی روم و بدین صورت است: «وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلَا نَفْسَهُ يَهْدُون» و شاید در روایت به طور نقل به معنی آمده است.

۲- روضة الواعظین فتال نیشابوری، مجلس ۴۰، ص ۳۷۴.

۳- سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۰، کلمه‌ی «انا» و علم الیقین فیض، ص ۱۹۶، پایین صفحه، با انک تفاوت در نقل.

۴- قسمت جلو آمده طبقه‌ی فوقانی ساختمان را گویند و به اصطلاح ما بالکن یا مهتابی.

الصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ بَنِيَتْ لَهُ الشُّرْفُ وَإِلَّا بَقِيَتْ هَكَذَا...»^۱
 ای محمد این قصرهای بی شرفه از آن نماز گزارانی است که پس از
 نمازهای واجبشان، از صلوات بر تو و بر آل تو سستی نموده‌اند. حال
 اگر [نماز گزار] با صلوات بر محمد و آل طیبینش مواد ساختمانی شرفی قصر
 خود را فرستاد، برای او ساخته می‌شود و گرنه به همین حال می‌ماند.

تجسم اعمال با بهشت و جهنم کنونی منافات ندارد.

اگرچه مسأله‌ی موجود بودن کنونی «بهشت و جهنم» مورد اختلاف نظر در میان
 دانشمندان اسلامی است؛^۲ ولی اکثریت آنان با استظهار از آیات و روایات، اثبات وجود
 فعلی آن دو را نموده‌اند. تا آنجا که شیخ صدوق (رضوان الله علیه) با عبارتی که ظهور در اجماع
 «امامیه» دارد می‌گوید:

(وَإِعْتِقَادُنَا فِي الْجَنَّةِ وَ النَّارِ أَنَّهُمَا مَخْلُوقَتَانِ وَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَدْ دَخَلَ
 الْجَنَّةَ وَ رَأَى النَّارَ حِينَ عُرِجَ بِهِ)؛^۳

اعتقاد ما [شیعه‌ی اثناعشریه] درباره‌ی بهشت و جهنم این است که آن دو
 مخلوقند و پیغمبر اکرم ﷺ وقتی که به معراج برده شد، داخل بهشت
 گردیده و آتش را هم دیده است.

حال ممکن است این توهم پیش بیاید که اگر بناست طبق مباحث گذشته در
 موضوع «تجسم عمل» ثواب و عقاب اخروی، با اعمال نیک و بد دنیوی تحقق یابد، پس
 چگونه ممکن است قبلاً بهشت و جهنمی جدا از اعمال انسان مخلوق و موجود شده باشد؟
 در جواب ممکن است گفته شود: منتهای مطلبی که از ادله‌ی مربوط به تجسم عمل
 به دست می‌آید این است که آنچه به عنوان «جزاء» و کیفر و پاداش به انسان در عالم
 آخرت می‌رسد، همانا اعمال نیک و بدش می‌باشد. اما آیا بهشت و جهنم که «محل»
 مجازات و کیفر و پاداش است با قطع نظر از «عمل» انسان، تحقق خارجی دارد یا خیر؟ و
 همچنین آیا نعمت‌های بهشت و عذاب‌های جهنم، منحصر به همانهاست که به عنوان

۱- بحار الانوار، ج ۸، ص ۱۸۰، پایین صفحه و مصابیح الانوار، ج ۲، ص ۹۳.

۲- شرح تجرید علامه، ص ۲۷۰.

۳- رساله‌ی اعتقادات صدوق، ص ۹۱.

«جزاء» از اعمال انسان به وجود می‌آید یا نه؟

این دو مطلب، نفیاً و اثباتاً از قلمرو دلالت ادله‌ی «تجسم عمل» بیرون است و باید از ظواهر آیات و روایات دیگر استفاده شود. بنابراین، چه اشکالی دارد که بگوییم: از آیات و روایاتی که اثبات وجود کنونی بهشت و جهنم را با قطع نظر از «عمل» انسان می‌نمایند استفاده می‌شود که «محل» مجازات آخرت به نام «دوزخ» و «جنت» با قسمتی از «آتش» و «نعمت»، بر اساس مصلحتی که خدای حکیم می‌داند، آفریده شده است و هم اکنون موجود است.

و اما آنچه که به عنوان «مجازات» عمل باید به انسان برسد، طبق ادله‌ی تجسم عمل ریشه از دنیا و اعمال انسان می‌گیرد و در آنجا به شکل عذاب و نعمت در می‌آید. چنانکه این معنی از بعض روایاتی که در بحث «تجسم عمل» آورده‌ایم به خوبی فهمیده می‌شود.^۱

جاودانگی عذاب کفار و منافقین

موضوع «خلود» و جاودانگی عذاب برای «کفار» و «منافقین» (البته گروه معاند با حق) از مسلمات منصوبه‌ی در قرآن کریم است. از باب نمونه به این آیات توجه فرمایید:

﴿بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۲

آری، کسانی که مرتکب گناهی گردیده و آثار شوم آن، تمام وجود آنها را احاطه کرده است، در این صورت آنان یاران آتشند و به طور خلود و همیشگی در آن می‌مانند.

مُشتفاد از آیه‌ی مبارکه این است که بر اثر ارتکاب «سیئات» و فرورفتگی در لجنزار گناهان، تیرگی و قذارت خاصی (خطیئه) در روح انسان پدید می‌آید و کم‌کم به عمق وجودش ریشه دوانیده و عاقبت سراسر جانش را در احاطه‌ی خود در می‌آورد تا آنجا که تمام روزنه‌های تابش نور صلاح و ایمان به حق، به روی او بسته می‌شود، طوری که گویی وجود او مبدل به یک چشمه‌ی فساد و منبع عصیان می‌گردد که تمام تراوشات مغزی و

۱- به روایات شماره‌ی ۳ تا ۷ و ۱۰ رجوع شود.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۸۱.

روحی‌اش با عناد با حق و ستیزگی با فضیلت و تقوا و ریشه‌کن نمودن هر چه که مربوط به خداست، می‌باشد.

البته این چنین کانون فساد، در عالم آخرت، تبدیل به کانون عذاب گردیده و به‌راستی یک کوره‌ی آتشفشان می‌شود که ابداً راه نجات از سویی به روی خود باز نمی‌بیند و لایزال خود را در سوز و گداز در میان آتش سوزان مشاهده می‌نماید. چنانکه می‌فرماید:

﴿...وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ﴾^۱

...آنان، بیرون شوندگان از آتش نمی‌باشند.

و هم می‌فرماید:

﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُخْرِجُوا مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ﴾^۲

می‌خواهند از آتش بیرون بروند [و راه تخلص از عذاب بیابند، ولی ممکن نخواهد شد] و آنان بیرون شوندگان از آتش نمی‌باشند و برای آنان عذابی ثابت و پابرجاست.

باز هم می‌فرماید:

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهيقٌ ۖ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ...﴾^۳

اما کسانی که شقی شده‌اند، در آتشند، برای آنان در میان آن، ناله و فریادی است، مادام که آسمان‌ها و زمین برپاست [البته آسمان و زمین تبدل یافته‌ی اخروی و محتمل است که کنایه از دوام و ثبات باشد] آنها به طور همیشه و جاودان در آن می‌مانند، مگر آنکه پروردگار تو بخواهد...

همچنان که درباره‌ی اهل سعادت می‌فرماید:

﴿وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُوذٍ﴾^۴

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۶۷.

۲- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳۷.

۳- سوره‌ی هود، آیات ۱۰۶ و ۱۰۷.

۴- همان، آیه‌ی ۱۰۸.

و اما کسانی که سعادتمند شده‌اند، در بهشتند، مادام که آسمان‌ها و زمین باقی است. در آن، برای همیشه و جاودان می‌مانند، مگر آنکه پروردگار تو بخواهد [این] بخشی نامقطوع [و دائمی] است.

البته باید توجه داشت جمله‌ی «استثناء» که در آخر این دو آیه‌ی اخیر آمده (الا ما شاء ربُّک؛ مگر آنکه خدای تو بخواهد) توجیهات عدیده‌ای را محتمل است و تفسیر «مجمع البیان» تا ده وجه آورده است. اما آنچه مسلم است این جمله، به معنای انقطاع کیفر و پاداش از اهل بهشت و جهنم نمی‌باشد. چنانکه جمله‌ی «عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُوذٍ» بخشی است قطع نشدنی، شاهد روشن بر مطلب است. بلکه غرض، اثبات بقاء سلطنت خدا و عدم زوال قدرت مطلقه‌ی پروردگار است در همه حال اگر چه بعد از صدور حکم خلود در بهشت و جهنم باشد.

یعنی تَوْهَم این معنی نشود که با مُخَلَّد شدن بهشتیان در بهشت و جهنمیان در جهنم، زمام اختیار از دست خدا خارج می‌شود و دیگر خدا هم (العیاذ بالله) قادر بر اخراج آنان از دوزخ و جَنَّت نمی‌باشد! خیر، این چنین نیست، بلکه به هر حال و در هرگونه شرایط و در هر عالمی از عوالم، مالکیت مطلقه از آن خداست و در هر لحظه که خواست و مشیت او تعلّق بگیرد، توانای بر قطع کیفر و پاداش از اهل بهشت و جهنم می‌باشد. هر چند بنا بر وعده‌ای که داده و «خلود» و بقاء همیشگی در عذاب و نعمت را درباره‌ی بهشتیان و جمعی از دوزخیان، به طور حتم مقرر فرموده است، تخلف از وعده‌ی حتمی نخواهد نمود و کیفر و پاداش آنان را قطع نخواهد کرد. اما روشن است که خُلف وعده ننمودن در کاری، غیر قادر نبودن بر آن کار است.

پس نتیجه آنکه «سُعْدَاء» عموماً در بهشت جاودان، مُتَنَعِّم و عده‌ای از «أَشْقِيَاء» سزاوار خلود (کَفَّار و منافقین مُعَانِد حق) دائماً در جهنم معذب خواهند بود و خلود هر دو دسته هم بر اساس مشیت و خواست خدا می‌باشد.

مستضعفین استثناء شده‌اند.

تذکر این قسمت لازم است که قرآن کریم، جمعی از بی‌خبران از معارف و احکام دین را از مرددان و زنان و کودکان که توانایی اخذ حقایق دین را از مآخذ مربوطه ندارند

(البته عدم توانایی به معنای اعم از اینکه به علت عجز از تغییر محیط زندگی باشد یا به سبب قصور درک و موجبات دیگر، توجه ذهنی به مسائل دینی پیدا نکرده باشند) تحت عنوان «مُسْتَضعِفین» از حکم استحقاق عذاب استثناء فرموده است و می‌فرماید:

﴿...فَأُولَئِكَ مَا وَاهُمُ جَهَنَّمُ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا ۖ إِلَّا الْمُسْتَضعِفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ الْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَ لَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا ۖ فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَغْفُو عَنْهُمْ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا ۝﴾^۱

پس آنان[که از روی علم و عمد، عاصی بوده و ظلم بر خود نموده‌اند] جایگاهشان جهنم است و [جهنم] بد بازگشتگاهی است، مگر مستضعفین و بیچارگان از مردان و زنان و کودکانی که توانایی بر چاره‌اندیشی [در رسیدن به مطالب دینی] ندارند و راه به جایی نمی‌برند. لذا امید است خدا آنان را مورد عفو قرار دهد و خدا عفوکننده و آمرزنده است.^۲

بعض دانشمندان از «فلاسفه» و ارباب «عرفان» روی مبانی خاص به خودشان، در مسأله‌ی «خلود عذاب» تردید کرده و طبعاً دست به توجیه آیات قرآن زده‌اند؛ ولی ما در مقابل «نص» قرآن حکیم که نمونه‌ای از آن ارائه گردید، نیازی به ذکر سخنان و توجیهات آن بزرگان نداریم.^۳

«تناسب» بین کیفر و گناه

احیاناً در بعض اذهان بسیط (آن هم در نظر ابتدایی) مسأله‌ی «عدم تناسب بین کیفر آخرت و گناه انسان» طرح گشته و از نظر «عدل خدا» تولید شبهه می‌نماید. ولی چنانکه قبلاً گفتیم،^۴ اساساً طرح این مسأله، مولود عدم تأمل در «مجازات آخرت» در منطق قرآن کریم بوده و بر اثر یک مقایسه‌ی نابجا بین مجازات‌های دنیوی و مجازات اخروی به وجود می‌آید و ما با شرح و تفصیلی که ذیل عنوان «تفاوت کیفر دنیا با کیفر آخرت» و استدلال بر

۱- سوره‌ی نساء، آیات ۹۷ تا ۹۹.

۲- برای اطلاع بیشتر از این بحث به کتاب «عدل الهی» تألیف استاد شهید مطهری رجوع شود، ص ۳۳۶ تا ۳۵۰.

۳- برای اطلاع از گفتار آنان به کتاب «اسفار» طبع قدیم، ص ۹۱۹ رجوع شود و هم برای روشن شدن بطلان آن سخنان به کتاب «مصابیح الانوار» مرحوم شبر، ج ۱، ص ۲۲۵ تا ۲۵۴ و «کفایة الموحدين»، ج ۴، ص ۴۳۱ مراجعه شود.

۴- قبلاً در این مورد به طور مشروح بحث کرده‌ایم.

«تجشّم عمل» در بحث گذشته آوردیم مسأله را کاملاً روشن نموده و نشان دادیم که موضوع «مجازات اخروی» طوری است که اساساً زمینه‌ای برای طرح مسأله‌ی «تناسب و عدم تناسب» باقی نمی‌ماند و مَعَ الوصف، اینجا مجدداً توضیحی در این باره می‌دهیم و نخست برای تقریب مطلب به ذهن خواننده‌ی محترم، مثال ساده و روشنی می‌آوریم:

فرض کنیم مثلاً «زید» به «عمرو» اسائه‌ی ادب نموده و دشنامی به او داد، عمرو هم برای مجازات آن شخص بدزبان، کارد کشید و شکم او را درید. البته این شکم دریدن، به ازای یک فحش شنیدن، بدیهی است که از نظر عقل و انصاف آدمی ظلم است؛ زیرا کیفر یک دشنام مثلاً دشنامی است مانند آن یا فرضاً یک سیلی به صورت وی نواختن یا خیلی که شدیدش کنیم ده یا بیست ضربه شلاق زدن است؛ نه شکم دریدن و او را کشتن!

اما اگر طیبی حاذق و متخصص در فنّ پزشکی، به زید گفت: اگر فلان مادّه‌ی غذایی را بخوری، به طور قطع در مزاجت تأثیر سوء کرده و غدّه‌ای از آن در معده‌ات تولید می‌شود و در نتیجه منجر به عمل جراحی می‌گردد. آنگاه او با اینکه ایمان به حُسن تشخیص و حذاقت آن طیب داشت، مَعَ الوصف پیشگیری از شهوت نفس خود نکرد و اقدام به خوردن آن غذا نمود و همچنان که طیب گفته بود، در مزاج وی تبدیل به غدّه‌ی معده گردید و سرانجام منجر به عمل جراحی شد. حال، آیا در آن ساعتی که پزشک جراح، اقدام به «عمل» کرده و شکم آن بیمار شکمخواره‌ی بی‌بندوبار را دریده و او زیر ابزار بُرنده‌ی جراحی می‌نالد و احساس درد و رنج شدید (بنابراین که تخدیرش نکرده باشند) می‌نماید، در آن ساعت آیا مقصّر اصلی که عامل این رنج و تعب شده است و باید توبیخ و ملامت شود، کیست، طیب یا بیمار؟

آیا کار آن پزشک جراح در حین عمل که شکم پاره کردن است، ظلم است یا عدل؟ آیا هیچ جای این شکایت و اعتراض هست که کسی بگوید: ای امان، آخر این چه بی‌عدالتی است؟ کیفر یک لقمه غذای بد خوردن که شکم دریدن نمی‌باشد!

بسیار روشن است که ظالم، خود بیمار شکمخواره است که با علم و عمد و توجّه، اقدام به خوردن آن غذای مضرّ نموده و کارش منجر به پاره شدن شکم گردیده است و کار طیب، با آن شرایط که ناپرهیزی بیمار پیش آورده، عین عدالت و محض حکمت است که یگانه راه نجات او از مرگ و هلاکت است و هم بحث عدم تناسب بین «شکم پاره

کردن» و «یک لقمه غذای بد خوردن» بحثی جاهلانه و نابخردانه محسوب می‌شود؛ چه آنکه تولید غده و دنبالش درد و سپس اقتضاء پاره کردن شکم، معلول طبیعی خوردن آن غذای مضر است؛ نه اینکه کسی این چنین قراردادی کرده و وضع قانونی نموده باشد تا مورد اعتراض قرار گیرد و واضح است در جریان اموری که میانشان رابطه‌ی تکوینی و «علّی و معلولی» برقرار است، اعتراض و گله و شکوای نمودن و سخن از ظلم و عدم آن به میان آوردن، نامعقول است. زیرا این سخنان مربوط به امور اعتباری و قراردادی در نظامات اجتماعی است، نه در نظامات طبیعی و تکوینی که بر اساس قانون مسلّم «علّیت» و یا ناموس عظیم «تکامل» در جریان است.

البته شکم دریدن عمرو، در ازای یک فحش شنیدن از زید، ظلم است که کیفری نامناسب با گناه است، اما شکم دریدن طیب برای اصلاح معده‌ی مبتلا به غده‌ی پیدا شده‌ی از ناپرهیزی بیمار، عین عدل است که اثر و نتیجه‌ی «کار» خود بیمار است. پس آنچه که در نظام طبیعت و تکوین، بر آدمی لازم است این است که نخست از مجاری امور و نوامیس جهان باخبر گردد و آنگاه اعمال و احوال خود را با آن نوامیس لایتنغیر عالم تطبیق داده و بر وفق آن نظام به حرکت درآید تا به سعادت مطلوب از خلقت خویش نائل گردد و گرنه سر از عواقب شوم عذاب انگیز غیر قابل جبران خواهد درآورد و در آن صورت، تصدیق و اذعان خواهد نمود که:

﴿... مَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾^۱

...خدا در باره‌ی آنان ستم نکرده است، ولیکن خودشان نسبت به خود ستم نموده‌اند.

حال، وقتی بنا شد در نظام تکوینی عالم بر اساس حکمت بالغه‌ی الهیه، چنین قانونی مقرر شده باشد که «کفر» و «شرک» و «نفاق» در زمین وجود انسان مانند بذری رو به رشد و نمو بگذارد و طبق جریان قهری و سیر طبیعی عالم، پرورش یافته و در صحنه‌ی آخرت تبدیل به عذاب جاودان گردد و این قانون نیز به اطلاع انسان رسیده و کاملاً آگاه از جریان شده باشد. ولی در عین حال از روی «علم» و «عمد» و توجه، بذر کفر و نفاق را در زمین جان خویش افشانده و آبیاری کند تا عاقبت در منتهی الیه سیر جهان، خود را در لابه‌لای

شکنجه‌ها و عذاب‌های جاودان مشاهده نماید.

آیا انصافاً در این زمینه و با این شرایط، دیگر جای این هست که کسی بگوید: ای واعدا لاه! آخر چرا باید در ازای کفر و گناه «محدود»، این چنین کیفر و عذاب «نامحدود» به انسان داده شود یا چرا مردم کافر و ملحدی که در دنیا مثلاً خدماتی به بشر کرده و در تأمین موجبات رفاه انسان‌ها صرف نیروهای فکری و جسمی نموده و اختراعات و اکتشافاتی به وجود آورده‌اند، تنها به جرم کفر و الحادشان باید محکوم به عذاب خالد گردیده و هیچ حظی از سعادت و جنت آخرت نداشته باشند و هکذا امثال این «چراها» به زبان آورده و آنها را به زعم خود، ناسازگار با «عدل» خدا بدانند!

در صورتی که در گذشته روشن شد که کیفر آخرت، تجلیات اعمال و احوال دنیوی انسان است که آنچه در گُمون «بذر عمل» است آنجا به صورت زنده و جاندار آشکار گردیده و عامل را متعم و یا معذب به عذاب جاودان می‌سازد و گرنه چیزی از خارج به انسان تحمیل نمی‌گردد تا روی آن، بحث و چون و چرا به میان بیاید و راجع به ظالمانه یا عادلانه بودن آن سخنی گفته شود.

هر که مزروع خود بخورد خَوید^۱ وقت خِرْمَنش خوشه باید چید
ای تَهی دست رفته در بازار ترسمت بر نیآوری دستار

طبیعی است که بذر صالح در زمین صالح که واجد هرگونه شرایط حاصل خیزی است رشد کرده و محصول می‌دهد. حال اگر کسی بذر صالح در زمین شوره‌زار بیفشاند و آن بذر روی طبع ناصالح آن زمین، پوسیده و محصولی ندهد، آیا صحیح است که آن بذرافشان متخلف از قانون زراعت در موقع بهره‌برداری و خرمن، فریاد «وَاعُوْثَا» برآورده و اعتراض نماید که ای خدا، بر من ظلم شد! به بذر صالح من میوه و محصولی داده نشد. خیر، ابتداً صحیح نیست و مسلم مردم عاقل، او را مورد ذم و نکوهش قرار داده و می‌گویند: ای خیره سر نادان، ظالم تو خود هستی که بذر در زمین شوره‌زار افکنده و کار خود را تباه نموده‌ای! این قانون حتمی عالم است که زمین شوره‌زار و خاک نامناسب، بهترین بذر را هم که در آن بیفشانند، می‌پوساند و محصولی نمی‌دهد؛ تو چرا تبعیت از

۱- خَوید بر وزن دَوید: گندم و جوی است که سبز شده باشد، ولی هنوز خوشه‌ی آن نرسیده باشد (برهان قاطع).

قانون ننموده‌ای تا امروز از کشت و زرع خویش بهره‌های فراوان برگیری؟
 آری، خالق و آفریدگار جهان، برای پرورش و رشد و نمو اعمال صالح و کارهای
 نیک، قانون معین کرده و انسان‌ها را نیز از آن قانون باخبر ساخته است که آگاه باشید آن
 انسانی زمین جانش برای پرورش اعمال نیک آماده است که دارای مایه‌ی ایمان به مبدأ و
 معاد عالم باشد.

﴿وَالْعَصْرِ ۝ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ۝ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ۝﴾
 قسم به عصر [به معانی گوناگونش] تمام افراد انسان در زیانند، جز آن کسانی
 که ایمان داشته و کارهای شایسته به جا آورند.

یعنی مردم کافر بی‌ایمان که منقطع از خدا و رسول و بی اعتقاد به روز حساب و جزا
 می‌باشند زمین قلبشان برای اعمال خیر (از هر قبیل که باشد) پسان خاک شور و زمین ناپاک
 است که هر عمل نیکی را بی اثر کرده و در سرای دیگر که جلوه گاه آثار ایمانی است
 بهره‌ای نخواهند داشت.

﴿مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ
 عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَىٰ شَيْءٍ ۚ ذَٰلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ ۝﴾^۱
 مثل کسانی که به پروردگارشان کافر شده‌اند چنین است که اعمالشان مانند
 توده‌ی خاکستری است که در یک روز طوفانی دستخوش بادی تند و شدید
 گردد [که قهراً] بر چیزی از آنچه فراهم نموده‌اند دست نمی‌بایند؛ این همان
 گمراهی دور و عمیق است.

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا
 جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا... ۝﴾^۲

کسانی که کافرند، اعمالشان مانند سرابی است در زمین صافی که شخص تشنه
 آن را آب پندارد تا وقتی که نزد آن آید، آن را چیزی نیابد...

و اما از این طرف:

﴿وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ

۱- سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۱۸.

۲- سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۹.

مَشْكُورًا^۱؛

کسانی که خواهان آخرت بوده و برای [نیل به خیرات] آن سعی و کوشش شایسته‌ی آن را به جا آورند در حالتی که آنان مؤمن [به حساب و جزای آخرت] باشند، در این صورت است که کوشش آنان مورد قدردانی و سپاس واقع می‌شود.

این مطلب بسی تعجب آور است که مردم باورشان می‌شود درخت خرما و بوته‌ی گل، رویدن میوه و گل دادنش قانون معین و شرایط مخصوصی دارد؛ اما گویی باورشان نمی‌شود که رویدن و میوه دادن درخت «طوبی» و باغستان‌های «جَنَّةُ الْمَأْوٰی» نیز قانون معین و شرایط مخصوص دارد که باید از صاحب آن باغستان‌ها و پرورش دهنده‌ی درخت طوبی پرسید تا بیان کند که قانون و شرایط آن چیست؟

اگر بگوییم فلان مرد کشاورز، چون درخت گلابی را در جای نامناسبی کاشت، در نتیجه میوه نداد، هیچ تعجبی نمی‌کنند و اعتراضی نمی‌نمایند. اما اگر بگوییم مردم کافر، چون اعمال نیکشان منبعث از جان بی ایمانشان بوده و آنان، بذر عمل را در زمین قلب کفر آلود افشاندند و پلیدی «کفر» آفتی است که ریشه‌ی «درخت اعمال» را می‌پوساند، لذا در عالم آخرت، چیزی از کارهای نیکشان دستگیرشان نمی‌گردد، تعجب می‌کنند و زبان به اعتراض می‌گشایند.

راستی عجیب است مردم، چیدن یک گلابی از درخت گلابی را مشروط به شرایطی می‌دانند، اما رسیدن به بهشت جاودان و برخوردار گشتن از ثمرات «جَنان» را مشروط به هیچ شرط و قیدی نمی‌دانند.

«سَن»^۲ و «ملخ» را آفت درخت و زرع می‌شناسند و به انواع وسایل می‌کوشند که این آفات را از بین ببرند تا از مزارع خود محصول بردارند. اما هرگز نمی‌خواهند بفهمند و باور کنند که کفر و شرک و نفاق هم آفات اعمال سعادت‌انگیز ابدی است و باید در مقام از بین بردن آن آفات از زمین جان خود برآیند تا بتوانند از کشته‌های خود در آن جهان برخوردار گردند و گرنه جز شکنجه‌ها و عذاب‌های بی‌پایان و آتش‌های سوزان نصیبی

۱- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۱۹.

۲- سَن بر وزن «من» گیاهی است که بر درخت‌ها پیچد و آن را به عربی «عَشَقَه» خوانند (برهان قاطع).

نخواهند داشت که قرآن حکیم می‌فرماید:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزَيَّنَّتْهَا نُوفٌّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالُهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ ۖ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَ حَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۱

کسانی که خواهان زندگی دنیا و آرایش آن باشند، در همین دنیا [نتایج] اعمالشان را به آنها می‌پردازیم و آنان در آن، ناقص نمی‌گردند [از حقشان در دنیا کم داده نمی‌شود] - البته تا آنجا که اسباب و شرایط دیگر نیز مساعد در آید-. اینان کسانی هستند که در آخرت جز آتش چیزی برایشان نیست و آنچه در دنیا انجام داده‌اند [از کارهای نیک] از ارزش افتاده است و باطل [بی‌فایده] است آنچه در دنیا می‌کرده‌اند.

مولوی در این باب بیانی بس بدیع آورده است و می‌گوید:

بیشه‌ای آمد وجود آدمی	بر حذر شو زین وجود آر آدمی
سیرتی کاندل وجودت غالب است	هم بر آن تصویر خشرت واجب است
خُشَرِ پر حرص خُش مُردار خوار	صورت خوکی بود روز شمار
خُکُم آن خورا است کان غالبتر است	چونکه زر بیش از مس آمد آن زر است
در وجود ما هزاران گرگ و خوگ	صالح و ناصالح و خوب و خشوک
ساعتی گرگی در آید در بشر	ساعتی یوسف رخی همچون قمر
ای دریده پوستین یوسفان	گرگ برخیزی از این خواب گران
گشته گرگان یک به یک خواهی تو	می‌درانند از غضب اعضای تو

اینجا با نقل یک حدیث از امام صادق علیه السلام به بحث خود در مسأله‌ی «خلود» خاتمه می‌دهیم:

(عَنْ أَبِي هَاشِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الْخُلُودِ فِي الْجَنَّةِ وَ النَّارِ فَقَالَ: إِنَّمَا خُلِدَ أَهْلُ النَّارِ فِي النَّارِ لِأَنَّنِيَاتِهِمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا لَوْ خُلِدُوا فِيهَا أَنْ يَعْصُوا اللَّهَ أَبَدًا وَ إِنَّمَا خُلِدَ أَهْلُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ لِأَنَّنِيَاتِهِمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا لَوْ بَقُوا أَنْ يُطِيعُوا اللَّهَ أَبَدًا مَا بَقُوا. فَالْنِّيَاتُ تُخْلِدُ هَؤُلَاءِ وَ

هُؤُلَاءِ، ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ تَعَالَى: قُلْ كُلُّ يَعْمَلْ عَلَى شَاكِلَتِهِ، قَالَ: عَلَى نَيْتِهِ؛^۱
 ابوهاشم می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم از [سر] خلود در بهشت و آتش؟
 فرمود: علت اینکه [جمعی از] اهل آتش، مخلد در آتش می باشند این است که
 نیت آنها در دنیا این بوده که اگر برای همیشه در دنیا بمانند، الی الابد معصیت
 خدا کنند و [همچنین] اهل بهشت از آن جهت دائماً و به طور جاودان در بهشت
 می مانند که قصد و نیتشان در دنیا این بوده که اگر بمانند، الی الابد تا هستند
 اطاعت فرمان خدا نمایند. بنابراین، نیت هاست که این دسته و آن دسته را مخلد
 و جاودان می سازد. آنگاه امام علیه السلام این آیه و گفتار خدا را تلاوت فرمود: «قُلْ
 كُلُّ يَعْمَلْ عَلَى شَاكِلَتِهِ»^۲ بگو هر کسی بر اساس شاکیله اش کار می کند. فرمود:
 یعنی بر اساس نیتش.

باید توجه داشت که با در نظر گرفتن اینکه «خلود» در عذاب بر حسب استفاده‌ی از
 نصوص قرآن کریم و روایات معصومین علیهم السلام مخصوص آن دسته از گنهکارانی است که
 «مُعانَد» با حق بوده‌اند و از اینرو پلیدی کفر و نفاق، آنچنان در اعماق روحشان ریشه دوانیده
 و ظلمت اعراض از خدا، آنگونه بر سراپای جانشان مُسَیْطِر و غالب شده است که گناه‌انگیزی
 و عصیانگری همچون طبیعت ثانویه‌ای برای آنان گردیده و از ذات آلوده و طغیان خیزشان
 جز تصمیم گناه و عزم عصیان چیزی بر نمی خیزد، تمایل و گرایش جز به شر و فساد از
 طبعشان نمودار نمی گردد. با در نظر گرفتن این مطلب، مقصود حدیث از اینکه می فرماید:
 نیت هاست که هر دو دسته را مخلد می سازد، روشن می شود که مقصود این است که
 مطلق «نیت» و قصد گناه، ایجاب عذاب و یا خلود در عذاب می نماید! بلکه از قرائن آیات و
 روایات دیگر این باب، به دست می آید که مقصود از «نیت» در این حدیث، همان «طبیعت
 ثانویه» و خصیصه‌ی راسخه‌ی «گناه‌انگیزی» است که در روح آلوده به عناد انسان کافر و
 منافق، پدید آمده و او را «دائم العزم» بر عصیان نموده است و طبیعی است که چنین روح
 «فسادانگیز» دنیایی، جز ذات «آتش افروز» عُقبایی، صورت دیگر نخواهد داشت!

۱- بحار الانوار، ج ۸، ص ۳۴۷، حدیث ۵ و کفایة الموحدين، ج ۴، ص ۴۳۰.

۲- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۴.

چهره‌ی اخروی اعمال بد انسان!

از باب تتمیم سخن در موضوع «تجسم عمل» و تأکید اینکه «کیفر» و «گناه» از نظر «ذات» و واقعیت عینی، متحد می‌باشند، ولی از نظر شکل و صورت تغایر دارند، به تعبیر آیاتی چند از آیات مربوط به این باب اشاره‌ای کرده و با توضیح کوتاهی بحث را پایان می‌دهیم:

﴿...كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ...﴾^۱

...اینگونه خدا، اعمال آنان [کافران] را [در قیامت] به صورت حسرت‌زا،

نشان‌شان می‌دهد...

واضح است که اعمال زشت در دنیا را به صورت حسرت‌زا و غم‌انگیز نمی‌باشند و گرنه گنهکاران تمایلی به گناه از خود نشان نمی‌دادند و از ارتکاب آن لذتی نمی‌بردند.

آری آن صورت، صورت عُقبایی اعمال است؛ یعنی همان گناهان لذت‌زای دنیایی است که در آن عالم به صورت‌های غم‌انگیز و حشتر مجسم می‌شوند و تبه‌کاران هم آنها را می‌بینند و هم از دیدنشان در آتش حسرت می‌سوزند که چرا عمر گرانمایه و امکانات فراوان از دست داده‌اند و نتیجتاً جهانی آتشین برای خود به‌وجود آورده‌اند.

﴿...وَمَا عَمِلْتُمْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا...﴾^۲

[در روز قیامت هر کسی] آرزو می‌کند: ای کاش بین او و کار بدش مسافت

دوری فاصله می‌شد...

این آیه هم نشان می‌دهد که انسان تبه‌کار از دیدن کار بدش در روز حشر، آنچنان نفرت و انزجار شدید در خودش می‌یابد که دوست می‌دارد و آرزو می‌کند: ای کاش بین او و آن عمل فاصله‌ی زمانی^۳ یا مکانی^۴ دوری به‌وجود می‌آمد!

یاللعجب، این عمل نفرت‌انگیز قیامت همان گناه لذت بخش دنیاست که همین آدم، برای رسیدن به آن، چه اشتیاق فراوان از خود نشان می‌داد و وسیله انگیزی‌ها تا حد بذل مال و جان می‌نمود، از آبرو و شرف و تشخصات گوناگون خود می‌گذشت! اینک

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۶۷.

۲- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۳۰.

۳- مفردات راغب.

۴- تفسیر کشاف.

چگونه است که تا این حدّ انزجارآور و وحشتبار شده است که نمی‌خواهد حتی یک لحظه هم آن را ببیند و آن چهره را منسوب به خودش بشناسد، بلکه فاصله‌ی مکانی یا زمانی بسیار دور و «آمد بعید» که هیچگاه احتمال نزدیک شدن هم ندهد،^۱ بین آن و خود آرزو می‌کند. پس معلوم می‌شود صورت اخروی عمل غیر از صورت دنیوی آن است. زیرا اگر همان صورت دنیوی بود، طبعاً نشاط انگیز و مسرت بخش می‌بود و آنجا هم انسان، مشتاق وصال آن می‌گردید نه آرزومند فراقش! ولی خیر، آن صورت غیر این صورت و آن چهره غیر این چهره است «بَيْنَهُمَا بَوْنٌ بَعِيدٌ»!

مثلاً در اینجا سخنی خیلی روان در مجمع انس یاران به زبان شخص جاری می‌گردد و تَمْوُجی در هوا به وجود آمده و «غیبتی» از شخصی تحقّق می‌پذیرد و یا فرد محترمی به باد «استهزاء» و تمسخر گرفته می‌شود و طبعاً نشاطی به مجلس داده و موجی از خنده و شادی، محفل انس دوستان را در بر می‌گیرد و سپس در لابه‌لای سایر امواج انواع سخن محو می‌شود و ظاهراً از بین می‌رود!

آری، این چهره‌ی دنیوی «غیبت» است؛ امّا آنجا که «قیامت» است، همین سخن و همین تَمْوُج ناچیز نشاط انگیز در فضای دنیا را می‌بیند که چهره‌ی دیگری به خود گرفته و عینیت خارجی پیدا کرده و در قیافه‌ی یک مردار عَفِن درآمده است و او با اکراه تمام آن را می‌جود و با اجبار از گلو پایین می‌دهد.^۲

یا آن تمسخر نیشدار جانسوز، آنجا مبدّل به یک مار گزنده و افعی لُدّاعی شده است که آتش به سراپای وجودش کشیده است.

این سخن‌های چو مار و کژدمت
مار و کژدم گردد و گیرد دُمت
آن غذای چرب و نرم و لذیذی که یک آدم جبار و ستمگر از مال یتیمان در دنیا می‌خورد، در آن جهان تحوّل صورت یافته و تبدیل به آتش سوزان شده و از شکمش شعله می‌کشد که خدا می‌فرماید:

۱- اگر انسان با یک حادثه‌ای فاصله‌ی زمانی بگیرد، مثلاً هزار سال از آن دور شود، طبیعی است که دیگر آن را نخواهد دید و به آن نزدیک نخواهد شد. بر خلاف فاصله‌ی مکانی که باز احتمال نزدیک شدن می‌رود.
۲- اشاره به آیه‌ی غیبت است (سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۱۲).

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا...﴾^۱

این آیه با صراحت تمام، اتحاد کیفر و گناه را از نظر «ذات و واقعیت عینی» و اختلاف آن دو را از نظر «صورت و شکل ظاهری» نشان می‌دهد و رابطه‌ی عینیت بین «جزاء» و «عمل»، یعنی یگانگی واقعیت مشهوده‌ی در قیامت و عمل صادر شده‌ی در دنیا را اثبات می‌نماید که:

«مال یتیم» خوردن از طریق ستم، عین «آتش خوردن» است! منتهی صورت «ملکی» و چهره‌ی دنیوی آن «عمل» لقمه‌های چرب و نرم و لذیذ است؛ اما صورت «ملکوتی» و چهره‌ی اخروی آن، پاره‌های آتش سوزان و عذاب سعیر است.

آری ظالم تا در دنیا است از مال کار خود در حجاب است و سرگرم صورت لذت‌بخش این لقمه‌های ترش و شیرین است؛ اما همین که پرده کنار رفت و آن جهان با ارائه‌ی چهره‌های واقعی اعمال آدمیان نمودار گردید، آنجاست که ظالمان شکم‌خواره، در شکم آتش فرو می‌روند و لقمه‌های آتشین در شکم‌های خود می‌ریزند که خدا فرموده است:

﴿ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيْهَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ ۖ لَا تَكُلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زُقُومٍ ۖ فَمَالِؤُنَّ مِنْهَا الْبُطُونَ﴾^۲

سپس شما ای گمراهان مکذب، به طور حتم خورندگان از درخت زقوم بوده و شکم‌ها را از آن پر خواهید کرد.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾^۳

ای ایمان داران، از خدا پروا نمایید [مقررات او و نوامیس خلقت را به تسامح و سهل‌انگاری مگیرید] و هر کسی باید [دقیقاً] بنگرد که برای فردا [قیامت] چه چیز [اعمال نیک و بد] پیش فرستاده است و از خدا پروا کنید که خدا محققاً به آنچه می‌کنید آگاه است.

یعنی ای خردمندان دوراندیش، کاملاً چشم خود را باز کنید و اعمال خود را دقیقاً

۱- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۰ (ترجمه و توضیح آیه در همین بخش گذشت).

۲- سوره‌ی واقعه، آیات ۵۱ تا ۵۳.

۳- سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۱۸.

بررسی نمایید که فردای قیامت، جز همین اعمال امروزی خود چیزی نمی‌بینید و بر چیزی وارد نمی‌شوید. هم اکنون در آینه‌ی اعمال خود، چهره‌ی زشت و زیبای آینده‌ی خود را ببینید و در اصلاحش بکوشید. دانه‌های بسیار ریز و سر بسته‌ی اعمال و اقوال شماست که فردا مبدل به درخت‌های پر از انواع ثمرهای تلخ و شیرین خواهد گشت. درخت «طوبی» یا «شجره‌ی زقوم» از همین گفتار و کردار شما خواهد رویید!

(اللَّهُمَّ اَلْهِمَّنَا الْخَيْرَ وَ الْعَمَلَ بِهِ وَاجْعَلْنَا مِمَّنْ يَسْعَى لآخِرَتِهِ وَ يَرْجُو رَحْمَةً رَبِّهِ
بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ اَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ اَجْمَعِينَ)؛

(بخش دوازدهم)

كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ ﴿٢٦﴾ وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ ﴿٢٧﴾ وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ ﴿٢٨﴾
وَالْتَفَتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ ﴿٢٩﴾ إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ ﴿٣٠﴾

- توضیح مفردات آیات.
- حاصل تفسیر آنکه:
- «استقلال روح و بقای آن» از نظر قرآن.
- آیات مربوط به عالم «برزخ» دلیلی روشن بر «بقای روح».
- تذکر لازم.
- شذائذ حالات انسان به هنگام مرگ.
- مجهول بودن حقیقت «مرگ».
- خلاصه آنکه:
- مرگ، انقطاع تصرف روح از جسد.
- توضیحی کوتاه درباره‌ی «جسم مثالی».
- حضور رسول اکرم ﷺ و امامان علیهم السلام در کنار «مُحْتَضَر».
- حدیث «حارث همدانی».
- چگونگی حضور معصومین علیهم السلام بر بالین محتضر.

كَلاَّ إِذَا بَلَغَتِ النَّرَاقِيَّ ❀ وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ ❀ وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ ❀ وَالتَّفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ ❀
إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ؛

باز ایستید[نه چنان است دنیای فانی در جنب آخرت باقی سزاوار ترجیح و دلبستگی نمی باشد]
وقتی جان به بالای سینه و چنبر گردن برسد و گفته شود: کیست علاج کننده[یا کیست
بالابرنده] و یقین کند[مُحْتَضِر] که آن هنگام فراق است و ساق به ساق در پیچد. در آن روز،
سوق [بازگشت دادن] به سوی پروردگار تو می باشد.

شرح و تفسیر:

«تراقی» جمع «ترقوه» به معنای «گلو» است که در لغت می گویند «ترقوه». قسمت پیشین
حلق است از بالای سینه که نَفَس در وقت مرگ از آن بالا می رود^۱ و هم می گویند «ترقوه»
استخوانی است بین گودی حلق و کتف از دو طرف^۲ (چنبر گردن) و ضمیر در «بَلَغَتْ» به
«نَفَس» یا «روح» بر می گردد که از مقام و موقعیت کلام، مفهوم می شود و نیازی به ذکر
صریح در کلام ندارد و رسیدن جان به گلو یا استخوان سینه و چنبر گردن، کنایه از حالت
اشراف به مرگ و پایان مدّت حیات است.

«راقی» اسم فاعل از «رَقِيَ» است و احتمال دو معنی دارد:

- ۱- به کار بردن چیزی که در آن نتیجه‌ی شفاء و تَخَلُّص از بلا باشد^۳ چه از راه طبیعی
مانند «طَبِّ» و چه از راه فوق طبیعی مانند «تَعْوِیذ» و افسون که به آن «رُقِیَّه» می گویند.
 - ۲- به معنای ارتقاء دادن و بالا بردن (رَقِيَ إِلَى الشَّيْءِ: صَعِدَ وَ رَقِيَ غَيْرُهُ)^۴؛
- «ظَنَّ» در اینجا نیز به معنای «علم» و «یقین» تفسیر شده است^۵ و شاید سرّ تعبیر به «ظَنَّ»

۱- مجمع البیان و مفردات راغب با اندک تفاوت.

۲- لسان العرب، ج ۱۰، کلمه‌ی «ترق».

۳- همان، ج ۱۴، کلمه‌ی «رقاء».

۴- همان.

۵- مجمع البیان و المیزان.

این باشد که انسان دنیادوست تا روح از بدنش منقطع نشده، امید حیات دارد که گویی هنوز هم با وجود علائم و نشانه‌های قطعی اشراف به مرگ، باورش نشده است که در حال فراق از دنیا و جدا گشتن از محبوبات و مشتهیات خود می‌باشد!^۱

مفسرین در تفسیر آیه‌ی «والتَّقَاتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ» وجوهی ذکر کرده‌اند از این قرار:

۱- انسان در حال «احتضار» از سختی جان کندن، دو ساق پای خود را به هم بمالد آنچنان که به هم پیچیده شوند یا بر اثر اضطراب، پیوسته یک پا را دراز و پای دیگر را جمع کند یا ساق‌ها به سبب فقدان حیات، همچون پوستی شوند که اجزایش به هم پیچیده باشد و یا هر دو ساق میت در کف پیچانده شوند (این معانی، بنا بر این است که مراد از «ساق» همان عضو معروف از بدن باشد).

۲- «کار دنیا» به «کار آخرت» متصل گردد.

۳- حال مرگ با حال حیات در هم شود.

۴- شدت سكرات مرگ، با شدت «هول مُطَّلَع»^۲ آمیخته شوند.

۵- وحشت مفارقت دنیا با دهشت اقبال به عالم برزخ، به هم درآمیزند.

و حاصل معنی آنکه سختی بر سختی افزایش و رنج بر رنج اضافه گردد. هنوز از شدتی بیرون نیامده، شدتی عظیم‌تر بر او وارد شود.^۳

این معانی هم بنابراین است که مراد از «ساق» امری سخت و دشوار باشد، بدان مناسبت که هنگام هجوم شدائد و سختی‌ها، انسان جامه از ساق پا بالا کشیده و آماده‌ی میدان کار می‌گردد. چنانکه می‌گویند: (قَامَتِ الْحَرْبُ عَلَى سَاقٍ)؛ جنگ به نهایت شدت رسید و همچنین در قرآن کریم از روز قیامت تعبیر شده است به:

﴿يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ...﴾^۴

روزی که کار، بی نهایت دشوار می‌گردد.^۵

«مَسَاق» مصدر میمی است به معنای «سوق: راندن» که مراد «رجوع» و بازگشت خلائی

۱- تفسیر فخررازی.

۲- یعنی ترس و فشار هنگام ورود به برزخ که عالمی نامأنوس و آینده‌ای نامعلوم است.

۳- مجمع البیان و میزان و فخررازی.

۴- سوره‌ی قلم، آیه‌ی ۴۲.

۵- تفسیر فخررازی.

به سوی خداست و در این تعبیر، اشاره‌ای است به اینکه انسان در این مرحله از سیر و رجوع خود به خدا اختیاری ندارد، بلکه از حین مرگ که «يَوْمُ الْمَسَاقِ» است تا روز قیامت که «يَوْمُ الْإِسْتِقْرَارِ» می‌باشد، در حال «رانده شدن» و «بردن» است که او را می‌رانند و می‌برند تا به جایگاه و مستقرش برسانند.^۱

حاصل تفسیر آنکه از دنیاگرایی افراطی که منجر به رها کردن و واگذاشتن حیات ابدی و سعادت جاودان اخروی گردد بپرهیزد، از فنای دنیا و زوال نعمت‌های آن، هرگز غافل مباشید. درباره‌ی مرگی که سرانجام به طور مسلم به سراغتان خواهد آمد بیندیشید. آن ساعتی را در نظر بیاورید که جان به گلو رسیده و اعضای بدن نیروی حیات را از دست داده و از هر طرف شدائد و سختی‌ها به انسان هجوم آورده است.

سختی جان‌کندن و افتادن در سَکرات مرگ از یک طرف، فراق عزیزان و جدا گشتن از مال و جاه و مشتهیات عمرانه‌ی نفس از سوی دگر و مخصوصاً ورود به عالمی نامأنوس و دیدن صحنه‌ها و قیافه‌هایی هول‌انگیز و بی‌خبر بودن از پایان کار و منتهی الیه سیر عمل، روح «مُحْتَضَر» را در تنگنایی بس شدید افکنده است تا آنجا که خود وی یقین به فرا رسیدن هنگام فراق از همه چیز و همه کس پیدا کرده.

در حدیث آمده است که چون بنده در سَکرات مرگ افتد، اعضای بدن وی، بعضی بر بعضی سلام می‌کنند و می‌گویند:

(عَلَيْكَ السَّلَامُ تُفَارِقُنِي وَأُفَارِقُكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ)؛

دیگر تا روز قیامت تو از من و من از تو جدا می‌شوم.^۲

کوس رحلت به کوفت دست آجل	ای دو چشم وداع سر بکنید
ای کف و دست و ساعد و بازو	همه تودیع یکدیگر بکنید
بر من افتاده مرگ دشمن کام	آخرای دوستان گذر بکنید
روزگارم بشد به نادانی	من نکردم شما حذر بکنید ^۳

در آن موقع، گوینده‌ای یا گویندگانی می‌گویند: کیست نجات دهنده‌ی این مُحْتَضَر؟

۱- تفسیر المیزان.

۲- بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۵۰ و تفسیر گازر و مجمع البیان.

۳- سعدی.

بنا بر معنای اوّل از دو معنای محتمل که ذیل این آیه (و قیلَ مَنْ راقٍ) آوردیم گوینده‌ی این کلام ممکن است خود «مُحْتَضَر» باشد، چنانکه در روایت آمده است^۱ که تقاضای طیب می‌کند و محتمل است اطرافیان و حضار در کنار محضر باشند^۲ که با اضطرابی شدید به جستجوی طیب و درمان شتافته و جدّاً به تکاپو می‌افتند و با بی‌صبری تمام از یکدیگر می‌پرسند آیا کسی هست که با «دارو» و یا با «تعویذ» و افسون به نجات عزیز ما بشتابد و هم ممکن است این جمله را آنان از روی «یأس» و ناامیدی از حیات وی بگویند،^۳ یعنی دیگر کار گذشته است و آدم مُشْرِف به مرگ را چه کسی می‌تواند دوباره به حال حیات آورد! چنانکه همین مضمون از آیه‌ی ذیل استفاده می‌شود:

﴿فَلَوْ لَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ.... تَرْجِعُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۴

یعنی اگر راست می‌گویید و مالک امر خود می‌باشید، جان به حلقوم رسیده‌ی مُحْتَضَر را به بدن بازگردانید! اما نخواهید توانست و جز یأس از حیات وی چیزی در خود نمی‌یابید.

وَإِذَا الْمَنِيَّةُ آنَسَبَتْ أَطْفَارَهَا أَلْقَيْتُ كُلَّ تَمِيمَةٍ لَا تَنْفَعُ^۵

و اما بنا بر معنای محتمل دوّم در «و قیلَ مَنْ راقٍ» گوینده‌ی این سخن «ملائکه» می‌باشند که آماده‌ی بردن روح «محضر» هستند.^۶

و آنان که دو گروهند از فرشتگان «رحمت» و «عذاب»، با هم به گفتگو می‌پردازند که آیا این روح «مقبوض» و منقطع از بدن، مربوط به فرشتگان «رحمت» است و باید به جایگاه «تنعم» منتقل گردد و یا در زمره‌ی وابستگان به فرشتگان «عذاب» است و باید به محلّ شکنجه و دوزخ برزخی سوق داده شود!

تن چو مادر طفل جان را حامله	مرگ درد زادن است و زلزله
جمله جان‌های گذشته منتظر	تا چگونه زاید این جان بَطِر
چون بزاید در جهان جان وجود	بس نماید اختلاف بیض و سُود

۱- تفسیر برهان و نورالقلین و المیزان.

۲- تفسیر تبیان و مجمع البیان.

۳- تفسیر المیزان.

۴- سوره‌ی واقعه، آیات ۸۳ تا ۸۷.

۵- یعنی: هنگامی که مرگ، چنگال خود را در آدمی بند کند، دیگر هیچ چاره و تعویذی نافع به حال او نخواهد بود.

۶- تفسیر تبیان و مجمع البیان و المیزان.

فاش گردد که تو کاهی یا که کوه
 هندویی یا تُرک پیش هر گروه
 زنگیان گویند خود از ماست او
 رومیان گویند بس زیباست او
 گر بود زنگی برنش زنگیان
 روم را رومی برده‌ام از میان^۱
 این کلام از ضحاک^۲ منقول است:

(أَهْلُ الدُّنْيَا يُجَهِّزُونَ الْبَدَنَ وَ أَهْلُ الْآخِرَةِ يُجَهِّزُونَ الرُّوحَ)؛^۳

اهل دنیا به تجهیز بدن میت می‌پردازند [تا به قبرش برسانند] و اهل آخرت
 [فرشتگان] به تجهیز روح وی مشغول می‌شوند [تا به جنت یا دوزخ برزخی‌اش
 منتقل گردانند].^۴

﴿إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ﴾؛

آری در آن روز، سوق روح انسان به سوی خدا خواهد بود تا درباره‌اش چه حکمی
 فرماید و در کدام ناحیه از نواحی برزخ جایش بدهند. یعنی دیگر از دنیا و مال و جاه آن
 منقطع گشته و جز خشم و رضای خدا هیچ چیز مؤثر در سرنوشت نیک و بدش نخواهد
 بود. خشم و رضای خدا هم، چنانکه می‌دانیم بسته به عقاید و اعمال دنیوی‌اش می‌باشد.
 حال ای دوراندیشان، به خود آید و در عقاید و اعمال خود دقیقاً تجدید نظر نموده و در
 اصلاح مفاسد آن سعی بلیغ نماید.

استقلال روح و بقای آن از نظر قرآن

اگرچه مسأله‌ی «روح» از مسائل بسیار عمیق و دامنه‌دار علمی و فلسفی است که از
 زمان‌های دیرین، افکار دانشمندان بشری را به خود مشغول ساخته و آنان را به بحث و
 تحقیق‌های دقیق و موشکافی‌های عجیب واداشته و طبعاً آراء و نظریه‌های گوناگون در
 ابعاد مختلف آن به ظهور رسیده است و لذا ناگفته پیداست که طور این کتاب از جهات
 عدیده، گنجایش ورود در آن مطالب پیچیده و مشکل را ندارد. ولی مَعَ الْوَصْفِ از آن نظر
 که قرآن کریم ضمن آیات مربوط به خلقت انسان و مرگ او و حیات وی در عالم برزخ و

۱- از مثنوی مولوی.

۲- مراد ضحاک بن مُزاحم تابعی است که در زمره‌ی مفسرین نام وی ذکر شده است.

۳- بحارالانوار، ج ۶، ص ۱۵۰ و مجمع البیان و تبیان، ذیل همین آیه.

۴- این جمله را به معنای دیگر هم که لطیف‌تر از این معنی است می‌شود حمل کرد.

رستاخیز قیامت، تصریحاً و یا تلویحاً به مسأله‌ی روح و «بقاء» و «استقلال» آن توجّهی نموده و اشاره‌ای فرموده است. به خصوص در همین آیاتی که فعلاً مورد بحث و تفسیر ماست و سخن از جریان «مرگ» انسان و «رسیدن جان به گلو» و سپس گفتگوی فرشتگان برای «بالا بردن روح مقبوض از بدن» و عاقبت «سوق او به سوی خدا» به میان آمده است.

بسیار مقتضی است که ما هم به تناسب جری سخن، بحث کوتاهی پیرامون این مسأله آن هم به صورت «بحث قرآنی» نه به صورت «بحث فلسفی» به میان آورده و تنها راجع به دو موضوع مربوط به آن، مختصر توضیحی داده و بگذریم و آن دو موضوع عبارتند از:

۱- استقلال روح از بدن.

۲- بقاء روح پس از مرگ بدن.

مقصود از «استقلال روح» این است که در وجود انسان، علاوه بر قسمت بدن که متشکل از اعضاء و جوارح مشهود و محسوس می‌باشد، جوهری مخصوص و حقیقتی ممتاز و مستقلّ دیگر موجود است که هم از لحاظ ساختمان و سنخ وجود و هم از لحاظ طرز کار و عمل با بدن مغایرت دارد و این همان حقیقتی است که در قسمت نامحسوس وجود ما، منشأ پیدایش حیات و فکر و اراده و تصمیم می‌باشد و ما از آن تعبیر به «مَن» می‌کنیم و جمله‌ی افعال خود را به آن نسبت می‌دهیم که «مَن» فکر می‌کنم و می‌فهمم، «مَن» تصمیم می‌گیرم و سخن می‌گویم، «مَن» می‌بینم و می‌شنوم، «مَن» می‌خندم و می‌گریم، «مَن» محزون می‌گردم و شادان می‌شوم، «مَن» محبّت می‌ورزم و نفرت می‌کنم.

البته هیچ تردیدی نیست در اینکه این حالات از فکر و اراده و تصمیم، بینایی و شنوایی، غم و شادی، محبّت و نفرت، در وجود ما هست و به طور حتم از سنخ بدن هم نیست. زیرا بر خلاف بدن، نه قابل ادراک با حواسّ ظاهری است و نه شایسته‌ی انقسام و تجزّی با آلات و وسایل مادی است. این، یک واقعیّتی است غیر قابل انکار و مورد تسالم بین تمام دانشمندان از مادّیین و الهیّین و امّا آنچه که مورد اختلاف بین دو گروه از دانشمندان مادی و روحی است این مطلب است که آیا این پدیده‌های نامحسوس و به اصطلاح «روانی» در وجود انسان، معلول ترکیب خاصّ اجزای بدن و خاصّیت فعل و انفعالات مخصوص «اعصاب» و «سلول‌های مغز» می‌باشند که با پیدایش مغز و اعصاب، به وجود می‌آیند و با مرگ بدن و مختلّ گشتن سلسله‌ی اعصاب، محو و نابود می‌شوند.

یا خیر، این همه فعالیت‌های عجیب روانی نامحسوس، پدیدآمده از یک گوهر نامحسوس دیگری است که وجوداً برتر از عالم ماده و خاصیت ماده است. نه عرض و طول و عمق دارد، نه تحت شرایط زمان و مکان در می‌آید و نه با آلات و ادوات مادی قابل تجزیه و تشریح می‌باشد! تنها رابطه‌اش با بدن، رابطه‌ی «تدبیر» و «استخدام» است در مقام «عمل». یعنی به هنگام فعالیت و «کار»، از اعضای بدن، به صورت «ابزار کار» استفاده می‌کند، با چشم بدن می‌بیند و با گوش بدن می‌شنود، دست و پا و زبان را برای سخن گفتن و راه رفتن و انواع گوناگون «کار» استخدام می‌کند و در مقام اندیشه و تفکر نیز از ماده‌ی خاکستری رنگ «مغز» و اعصاب بهره‌برداری می‌نماید. بنابراین، درست است که بدون سلول‌های مغز و اعصاب، انجام کار تفکر و انحاء پدیده‌های روانی، امکان‌پذیر نمی‌باشد. ولی این دلیل بر آن نمی‌شود که به وجود آورنده‌ی اندیشه و تصمیم و اراده و خشم و رضا، همان سلول‌های مغز و سلسله‌ی اعصاب است! بلکه بیش از این نشان نمی‌دهد که یک نوع ارتباط قوی و مستحکم میان سلول‌های مغز و ادراکات انسان برقرار است و آن ارتباط نیز چنانکه گفتیم ارتباط «کار» است با «ابزار کار» نه ارتباط «کار» با «انجام دهنده‌ی کار».

از باب مثل، آیا فرستنده و گیرنده‌ی دستگاه «تلفن» خودش گوینده و شنونده است یا خیر، ابزار کار و وسیله است برای ایصال امواج سخن بین دو فرد انسان؟ شکی نیست در اینکه «تلفن» وسیله و ابزار است، نه «فاعل» و انجام دهنده‌ی کار گفتن و شنیدن و در عین حال، اگر اختلالی در یکی از اجزاء آن پیدا شود، کار تبادل سخن تعطیل می‌گردد، با آنکه طرفین گفتگو که یکی مثلاً در تهران و دیگری در مشهد است، هر دو زنده و سالم و گویا و شنوا هستند اما چون ابزار کار اختلال پیدا کرده است، آنها نیز از کار خود و مانده‌اند.

آری، بدن و اجزای بدن از ماده‌ی خاکستری رنگ مغز و اعصاب گرفته تا قسمت‌های دیگر بدن، هر چه که هست جملگی مانند همان دستگاه تلفن، وسیله و ابزار کارند. آنچه که «فاعل» کار است و اندیشنده و درک کننده و تصمیم گیرنده و اقدام کننده‌ی به هرگونه عمل، همانا آن جوهر مستقل و مجرد از ماده و مادیت است که از آن در لسان دانشمندان و ارباب حکمت و عرفان تعبیر می‌شود به روح، نفس، جان، دل یا جوهر قدسی یا لطیفه‌ی ربانیه و امثال این تعبیرات و به قول شاعر:

عباراتُنَا شَتَّى وَ حُسْنُکَ وَاجِدٌ وَ کُلُّ إِلَى ذَاکَ الْجَمَالِ يُشِيرُ

و طبیعی است که اختلال نظم اعصاب و مرگ بدن، موجب اختلال کار اندیشه و تصمیم و اراده و دیگر فعالیت‌های انسان می‌گردد؛ اما نه از آن نظر که مرگ بدن، مرگ «فاعل» و انجام دهنده‌ی کار است، بلکه از آن جهت که مرگ بدن، به معنای اختلال «ابزار کار» است و گرنه «روح» که سرچشمه‌ی فعالیت‌های حیاتی انسان است و بعد از خلق بدن و پیدایش استعداد پذیرش گوهر حیات، تعلق تدبیری به بدن پیدا کرده و بدن را به استخدام خود درآورده است، برای همیشه زنده و فعال می‌باشد و بعد از مرگ بدن نیز در عالم دیگری با ابزار مخصوص دیگری که به نام «قالب مثالی» نامیده می‌شود، شروع به کار می‌نماید.

تشبیهاً نحوه‌ی ارتباط «روح» با «بدن»، نحوه‌ی ارتباط راننده است با اتومبیل و ناخدا با کشتی و خلبان با هواپیما که خرابی دستگاه اتومبیل و کشتی و هواپیما، لطمه‌ای به حیات و بقاء راننده و ناخدا و خلبان نمی‌زند، بلکه او مجدداً با استخدام وسیله و ابزار دیگری به کار و فعالیت خود ادامه می‌دهد.

حال، این دو نظریه‌ی مختلف از جانب دو گروه از دانشمندان مادی و روحی اظهار شده است و هر یک نیز در مقام اثبات مدعای خود تمسک به ادله و براهینی جسته‌اند که فعلاً ما در صدد نقل استدلال‌ات آنان نیستیم.^۱

بلکه مطلبی که ما اینجا به تناسب بحث خود در نظر گرفته‌ایم این است که ثابت کنیم قرآن کریم نیز ضمن بیانات عالیه‌اش اشاره به «استقلال» روح و «بقاء» آن پس از مرگ بدن دارد و اینکه به نقل نمونه‌هایی از آیات شریفه‌ی قرآن می‌پردازیم:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ۖ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ۖ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ۖ ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾^۲

محققاً ما انسان را از خلاصه‌ای از گِل آفریدیم، سپس او را نطفه‌ای قرار دادیم در محلی آرام، سپس نطفه را خون بسته‌ای کردیم، پس خون بسته را مُضْغَه

۱- برای اطلاع از چگونگی استدلال‌ات، به کتاب «اسفار» طبع قدیم، ج ۴، ص ۷۹۱ و بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۰۵ تا ۲۱۳ و ج ۶، ص ۲۸ تا ۲۸ و ص ۱۰۶ تا ۱۰۶ رجوع شود و فارسی زبان‌ها به کتاب «معاد و جهاد پس از مرگ» تألیف آقای مکارم، ص ۲۳۹ تا ۳۰۹ و کتاب «به سوی جهان ابدی» تألیف آقای قربانی، ص ۲۳ تا ۲۳۰ رجوع نمایند.

۲- سوره‌ی مؤمنون، آیات ۱۲ تا ۱۴.

[همچون گوشت جویده] گردانیدیم، آنگاه مضغه را استخوان‌ها ساختیم. پس استخوان‌ها را گوشت پوشانیدیم. پس از آن او را به صورت خلق دیگری ایجاد نمودیم. پس بلند مقام و دائم البرکات است خدا که بهترین آفریدگاران است. در این آیه، چنانکه ملاحظه می‌فرمایید، نخست تطورات بدن را که از خاک آغاز گردیده و آخرالامر به صورت یک پیکر انسان تامُّ الْخَلْقَه در می‌آید به گونه‌ی «تدریج» و تحوّل از حالی به حال دیگر ارائه می‌نماید و جالب اینکه هیچ طوری از اطوار گوناگون آن را با تمام اختلاف و تمایزی که با هم دارند، به عنوان «خَلْقی آخر و آفرینشی دیگر» تعبیر نمی‌کند، بلکه همه را تحولات پی در پی در هم یک سنخ خلقت و یک نوع آفرینش واحد ترسیم می‌فرماید و اگر می‌بینیم در اثناء کلام از تحوّل «نطفه» و «علقه» و «مضغه» تعبیر به «خَلَقْنَا» شده است، توجه داریم که مقصود از این «خَلَق» معنای «جعل» و «تصویر»^۱ است، یعنی «گردانیدن» و تبدیل نمودن، نه آفرینش تازه و نو انجام دادن!

ولی در پایان کار که می‌خواهد به پیدایش «روح» و «نفس» انسانی که منشأ حیات و فکر و اراده و تصمیم است اشاره نماید، تعبیر را تغییر داده و آن مرحله‌ی از وجود آدمی را به عنوان «انشاء خَلْقِ آخَر» یعنی ایجاد بی سابقه‌ی یک نوع آفرینش دیگر، و خلقت تازه و نو که مغایر با نوع آفرینش پیشین است بیان می‌کند و همچنین در جای دیگر می‌فرماید:

﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۲

پس چون او را [بشر خاکی را] تسویه کردم [پیکرش را کامل و معتدل ساختم] و از روح خود، در وی دمیدم، در آن صورت [شما فرشتگان] برای او به سجده بیفتید.

اینجا هم ملاحظه می‌فرمایید که در مقام بیان کیفیت آفرینش انسان، ابتدا موضوع «تسویه» که به معنای تکمیل و تعدیل خلقت است مورد بحث واقع شده و بعد از آن مستقلاً سخن از ایجاد «روح» به میان آمده است! آن هم اولاً تعبیر به «نَفَخ» شده که حاکی از «دفعیت» در ایجاد و «نامحسوس» بودن جوهر روح می‌باشد و ثانیاً مضاف به ضمیر متکلم (ذات اقدس حق جلّ شأنه العزیز) گردیده و از این طریق (یعنی تعبیر به «روحی») امتیاز گوهر عالی «روح» از بدن به سبب «تشریف» آن به شرف انتسابش به «خدای حیّ لا یَمُوت»

۱- تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۸، ص ۱۲۷.

۲- سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۲۹ و سوره‌ی ص، آیه‌ی ۷۲.

اثبات شده است و در واقع اینگونه بیان، اشاره‌ی لطیفی است بر «استدلال» حقیقت «روح» و تجرّد آن از خصائص «ماده» که سنخ وجود و کیفیت آفرینش آن برخلاف «بدن» نه بر سبیل تدریج زمانی بوده و نه محسوس به حواسّ ظاهری است؛ بلکه ایجاد آن به گونه‌ی «دمیدن» که کنایه از «انشاء دفعی» است بوده و سنخ وجود آن، منزّه از خواصّ عمومی ماده و بدن می‌باشد و از همین جهت شایسته‌ی آن شده است که منسوب و مضاف به خدای «مجرّد نامحسوس» گردد و او (جَلّ جلاله) بفرماید: «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي: از روح خود در او دمیدم» و نیز بفرماید:

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي...﴾^۱

از تو [ای پیامبر ﷺ] راجع به روح می‌پرسند، بگو: روح از امر پروردگار من است.

در صورتی که «بدن» را منسوب به عالم «خاک» و «گل» دانسته و می‌گوید:

﴿...إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ ۖ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۲

...حقیقت آنکه من، بشری از گل می‌آفرینم. پس از آنکه از لحاظ بدن، تسویه و تعدیلش نمودم و آنگاه از جوهر شریف روح [که از شدت شرافت سنخ وجود، انتساب به من دارد و رُوح من^۳ محسوب می‌شود] در وی دمیدم [شما فرشتگان] برایش سجده کنید!

حال آنکه اگر راستی، حقیقت «روح» و پدیده‌های روحی، مسبب از فعل و انفعالات بدن و تراوش شده از «ماده» بود، دیگر وجه صحیحی برای ذکر مستقلّ آن به طور جداگانه و ممتاز از تسویه‌ی بدن به نظر نمی‌رسید، آن هم مخصوصاً با تغییر در کیفیت تعبیر (نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي). زیرا بنا به فرض «مادیّت روح» بسیار روشن است که آن نیز از لوازم و تبعات قهری «تسویه‌ی بدن» خواهد بود و اصلاً بدون پیدایش آن، موضوع «تسویه‌ی بدن» تحقق کامل نخواهد یافت و لذا کافی بود که گفته شود: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» یعنی وقتی

۱- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۵.

۲- سوره‌ی ص، آیات ۷۱ و ۷۲.

۳- اضافه در «روحی» اضافه‌ی تشریفیه است، مانند اضافه در «بیتی»، (سوره‌ی حج، آیه‌ی ۲۶) و مانند اضافه در «نَاقَةُ اللَّهِ»، (سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۷۳).

او را به طور کامل ساختم (از ماده و خواص ماده، بدن و تبعات عمومی بدن از پدیده‌های روحی و غیر آن) پس شما فرشتگان در برابر او به سجده درآیید و شاید هم مناسب‌تر این می‌شد که بفرماید: «فَإِذَا سَوَّيْتُ بَشْرِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» یعنی وقتی (بشر خودم) را ساختم برایش سجده کنید! چه آنکه با فرض «مادّیت روح» منشأ اصلی برای پیدایش روح و پدیده‌های روحی «بدن» می‌باشد و بس.

بدیهی است که نسبت دادن منشأ اصلی به خدا، سزاوارتر است از نسبت دادن تبعات و تراوشات آن به او (تبارک و تعالی)^۱ و اگر گفته شود ممکن است شدت اهتمام به پدیده‌ی «روح» ایجاب اختصاص به ذکر کرده باشد.

می‌گوییم البته این ممکن است، ولی هرگز شدت اهتمام، ایجاب تغییر در کیفیت تعبیر که مُفْهِم معنای مهمّ دیگری باشد نمی‌کند، بلکه کافی بود بفرماید: «فَإِذَا سَوَّيْتُهٗ وَ أَحْيَيْتُهُ فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» یعنی وقتی او را به طور کامل ساختم و زنده‌اش کردم، برایش سجده کنید و به عبارت دیگر این توجیه، جدّاً خلاف ظاهر کلام است و نزد اهل انصاف عارف به اسلوب کلام عرب، بسیار روشن است که آیه‌ی شریفه، ظهور کامل در «مغایرت» روح و بدن دارد (بار دیگر در تعبیر به «نفخ» و «اضافه‌ی روح به خدا» و واقع شدنش به دنبال «انّی خالق بشرّاً من طین» تأمل بیشتری فرمایید).

آیه‌ی دیگر:

﴿اللّٰهُ يَتَوَفّٰى الْاَنْفُسَ حِيْنَ مَوْتِهَا وَ الَّتِي لَمْ تَمُتْ فِى مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتٰى قَضٰى عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْاُخْرٰى اِلٰى اَجَلٍ مُّسَمًّى...﴾^۲

خدا، جان‌ها را به هنگام مرگشان و جان‌هایی را که نمرده‌اند در وقت خوابشان می‌گیرد، سپس روحی را که [به وقت خواب اخذ کرده و] مرگ را بر وی مقدّر نموده است، نگه می‌دارد و روح دیگر را [که حکم مرگش صادر نشده است] رها می‌کند [به بدنش باز می‌گرداند] تا مدّت نامزد شده [عمرش منقضی گردد]... در این آیه‌ی شریفه سخن از «تَوَفّٰى» یعنی اخذ و گرفتن جان‌ها و آنگاه «نگه داشتن» بعضی و «رها کردن» بعض دیگر به میان آمده است و نشان می‌دهد که در وجود انسان

۱- تذکر: در قرآن کریم، هر جاکه جنبه‌ی «بدن» انسان ملحوظ است، از وی تعبیر به لفظ «بشر» شده است (مفردات راغب، لغت «بشر»).

۲- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۴۲.

علاوه بر «بدن» چیز دیگری هم هست به نام «نفس» یا «روح» و جان که به هنگام «مرگ» و «خواب» به «قبض» و «اخذ» خدا در می آید و سپس کار رها کردن یا نگه داشتن درباره اش عملی می شود! وگرنه بدن که وضعش روشن است، با مردن متلاشی می گردد و در حال خواب هم در نقطه ای می افتد و هرگز تغییری به صورت «گرفتن» و «بازگرداندن» به او راه نمی یابد و لذا اصلاً تعبیراتی که در این آیه آمده است از «توفی» و «امساک» و «ارسال» هیچگونه تناسبی با وضع «بدن» ندارد و قطعاً باید تعلق به یک حقیقت دیگری غیر بدن بگیرد و آن، همان جوهر عالی «روح» است که وجوداً مستقل از «بدن» است؛ شبیه این تعبیر در آیات دیگری نیز دیده می شود و از آن قبیل است این آیه ی شریفه:

﴿وَقَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ ﴿۱﴾ قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ ﴿۲﴾﴾

[منکرین روز قیامت] گفتند: آیا ما وقتی [مردیم و] در لابه لای اجزای زمین گم شدیم [و نابود گردیدیم] آیا [مجدداً] ما در آفرینش تازه ای خواهیم در آمد؟! ... بگو [ای رسول ما] فرشته ی مرگ که مأمور [قبض] شماست [روح] شما را می گیرد، پس از آن به سوی پروردگارتان بازگشت داده می شوید.

یعنی آنچه که با مردن متلاشی گشته و در میان اجزای زمین ناپدید می شود، بدن های شماست ولی شما که «ارواح» هستید و گوهرهای نامردنی، پس از انقطاع از بدن به قبض فرشته ی مرگ در می آید و از گم گشتن و نابود شدن محفوظ می ماند.

آیات مربوط به عالم «برزخ» دلیلی روشن بر «بقای روح»

از جمله آیاتی که دلالت روشن بر استقلال روح و بقای آن پس از مرگ بدن دارند آیات مربوط به عالم «برزخ» است که تفسیر و توجیه آن آیات بدون ابتناء بر استقلال روح از بدن به راستی خالی از تکلف نمی باشد. اینک نمونه ای از آن آیات:

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أحيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿۱﴾﴾

۱- سوره ی سجد، آیات ۱۰ و ۱۱.

۲- سوره ی بقره، آیه ی ۱۵۴.

به کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند مگوئید که مرده‌اند [نابود و فانی شده‌اند] بلکه زنده‌اند، ولی شما [زنده بودن آنها را با حواس ظاهری خود] درک نمی‌نمایید.

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ ﴿فَرَجِينِ﴾ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ وَ فَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ﴾؛^۱

البته گمان مبر [ای پیغمبر ﷺ] کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند مرده‌اند، بلکه زنده‌اند، در نزد پروردگار خویش [در مقام قرب حق] روزی داده می‌شوند، در حالی که از آنچه خدا از فضل خود به ایشان داده است خوشحالند و از [حال] کسانی [از مؤمنین] که به دنبالشان هستند و هنوز به ایشان ملحق نشده‌اند، شاد و خرم می‌باشند [که آنان نیز به راه اینان می‌روند] که هیچگونه ترس و اندوهی برایشان نیست. مسرور و شادمانند به نعمت و فضلی از خدا [که به وصف در نمی‌آید] و اینکه خدا اجر و پاداش مؤمنان را ضایع و تباه نمی‌سازد. این دو آیه‌ی شریفه با وضوح تمام، دلالت بر این دارند که ارواح «شهداء» و کشته‌شدگان در راه خدا، پس از مرگ و انقطاع از بدن، زنده و باقی هستند و مُتَّعَم به نعمت‌های خاصه‌ی آن عالم و مرزوق در نزد خدای خود می‌باشند.

از طرفی هم می‌دانیم موضوع زنده بودن در برزخ پس از اینکه مسلم شد، مخصوص شهیدان راه خدا نیست، زیرا ارواح از نظر احکام «تجرّد» و «مادّیت» در سطح مساوی هستند. یعنی اگر «روح» یک پدیده‌ی مادّی است و با مرگ بدن می‌میرد، پس در همه کس باید بمیرد و اگر جوهری است مجرد و مستقلّ و باقی، پس در همه کس چنین است و اگر می‌بینیم این دو آیه‌ی شریفه تنها از حال «شهداء» سخن می‌گویند، برای این است که بعد از وقوع «غزوه‌ی بدر» آنچه که در بین مردم «مسأله‌ی روز» شده بود و بیشتر بحث و گفتگوها پیرامون آن دور می‌زد، همانا وضع و حال «شهدای بدر» و کشته‌شدگان در میدان

اولین غزوه‌ی اسلامی بود که مردم از یکدیگر می‌پرسیدند: آیا آنان چه شدند، بعد از مردن و کشته گشتن نابود شده و از بین رفتند؟ یا خیر آنچنان که رسول خدا ﷺ می‌گوید، زنده‌اند و مشمول رحمت پروردگارند؟

آری، در این شرایط و اوضاع و احوال بود که از جانب پروردگار حکیم این آیه‌ی کریمه نازل گردید و مردم را از وضع و حال شهیدان راه خدا مطلع گردانید؛ همچنان که آیه‌ی دیگر به تناسب مورد دربارهی «قوم نوح» می‌فرماید:

﴿...أَغْرِقُوا فَأَذِلُّوا نَارًا...﴾^۱

...آنها را [در آب] غرق کردند پس به آتش واردشان نمودند...

«فَاءِ تَعْقِيبِ» و «صِغَةِ ماضی» دلالت بر تحقق دخول در آتش به دنبال غرق شدن در آب دارد که همان آتش برزخی است و دربارهی «آل فرعون» نیز می‌فرماید:

﴿وَوَ حَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ ۝ النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا ۚ وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾^۲

...عذاب شدید به آل فرعون فرود آمد و آنها را در بر گرفت [و هم اکنون در عالم قبر و برزخ] صبح و شام بر آتش عرضه می‌شوند و روزی که قیامت برپا شود [دستور داده خواهد شد] که آل فرعون را در سخت‌ترین عذاب وارد کنید.

از اینکه در آیه‌ی شریفه «عرض بر آتش» با قید صبح و شام آمده است و می‌دانیم در عالم قیامت، صبح و شامی در کار نیست،^۳ پی می‌بریم عالمی که اکنون آل فرعون در آنجا به آتش عرضه می‌شوند غیر از عالم قیامت است و همچنین می‌بینیم بعد از ذکر عذاب «عرض بر آتش» در هر صبح و شام سخن از برپا شدن قیامت و «أَشَدَّ عَذَابِ» به میان آمده است، می‌فهمیم که آل فرعون در عالم پس از مرگ، محکوم به دو نوع عذاب می‌باشند، یک نوع عذاب خفیف به صورت «عرضه بر آتش» آن هم نه به طور مداوم، بلکه به هنگام صبح و وقت

۱- سوره‌ی نوح، آیه‌ی ۲۵.

۲- سوره‌ی غافر، آیات ۴۵ و ۴۶.

۳- اگر در بعض موارد قرآن، بهشت قیامت نیز به صورت «صبح و شام» ارائه شده است مانند این آیه: «جَنَّاتُ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ... وَ لَهُمْ فِيهَا بُكْرَةٌ وَعَشِيًّا» (سوره‌ی مریم، آیات ۶۱ و ۶۲) باید توجه داشت که آنجا به دلالت قرینه‌ی «جَنَّات عدن» حمل بر معنای مجازی یعنی «متوالی و دائم بودن» می‌شود و چون در آیه‌ی مورد بحث، قرینه‌ای نیست، لذا به همان معنای حقیقی «صبح و شام» باید حمل گردد.

شام و نوع دیگر «عذاب اشد» در روز قیامت به صورت دخول و ورود در عذاب.

پس آن عذاب خفیف صبح و شامی، باید در روزی غیر روز قیامت باشد و آن، همان روز «برزخ» و عالم «قبر» است. باز هم متذکر می‌شویم که هر چند این آیه درباره‌ی آل فرعون است، ولی به طور مسلم می‌دانیم که عذاب برزخی پس از ثبوت و قطعیتش اختصاصی به این گروه معدود از تبهکاران و ستمگران ندارد و نیز در آیه‌ی دیگری می‌فرماید:

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ۖ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾^۱

آنگاه که مرگ یکی از ایشان فرا رسد [تضرع کنان] گوید: بار خدایا مرا [به دنیا] برگردانید، شاید در آنچه که از خود باقی گذاشته‌ام [از مال و تمکُن دنیوی] کار شایسته‌ای انجام دهم [گذشته‌ها را جبران نمایم] نه چنین است [هرگز بازگشت به دنیا نخواهد داشت] این سخنی است که وی گوینده‌ی آن است [یعنی از آن سخن، جز تلفظ به آن بهره‌ای نمی‌برد و خواستش به اجابت نمی‌رسد] و از پیش روی آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند.

اگرچه بعضی گفته‌اند: برزخ در این آیه به معنای «مانع» و «حاجب» از بازگشت به دنیاست، نه عالمی متوسط بین دنیا و آخرت. ولی علاوه بر اینکه جمعی از مفسرین از همین آیه‌ی کریمه استظهار وجود عالم برزخ کرده‌اند و آن را به معنای «حیات متوسط بین دنیا و آخرت» تفسیر نموده‌اند،^۳ آیات دیگری که قبلاً آوردیم و روایات کثیره‌ای که از طریق شیعه و سنی رسیده و صریحاً دلالت بر وجود «عالم برزخ» و ثواب و عقاب آن دارند، برای اثبات مطلب کافی می‌باشند.^۴

در آیات مورد تفسیر از سوره‌ی قیامت (۲۶ تا ۳۰) نیز بنا بر معنای دوم از آیه‌ی «وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ» که فرشتگان رحمت و عذاب برای بالا بردن «روح مقبوض از بدن» به گفتگو

۱- سوره‌ی مؤمنون، آیات ۹۹ و ۱۰۰.

۲- کلمه‌ی «وراء» هم به معنای «قَدَام» پیش رو آمده است و هم به معنای «خَلْف» پشت سر. (مفردات راغب) و در این آیه به معنای «قَدَام» است یعنی: پیش رو.

۳- تفسیر: تبیان، مجمع البیان، صافی، المیزان، نورالثقلین و برهان.

۴- برای اطلاع از روایات مربوط به عالم برزخ به: بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۱۴ تا ۲۷۰ و تفسیر برهان و نورالثقلین، ذیل آیه‌ی ۱۰۰ سوره‌ی مؤمنون رجوع شود.

می‌پردازند، دلالت بر «استقلال روح» و مغایرت آن با بدن و بقای آن پس از مرگ کاملاً مشهود است.

تذکر لازم

به این نکته هم باید توجه داشت که قرآن کریم با اینکه به حکم ظواهر آیاتش چنانکه گذشت، «روح» را جوهری «مستقل» و «باقی» پس از مرگ نشان می‌دهد، ولی مع الوصف در مسأله «معاد» و اثبات لزوم «قیامت» تکیه بر موضوع «استقلال» روح و بقاء آن ننموده است! یعنی نوع استدلالات قرآن برای حتمیت معاد و بعث انسان در روز قیامت طوری است که با فرض مادی بودن روح و فناء آن با مرگ بدن نیز به قوت خود باقی است و هیچگونه تلازم بین «معاد قرآن» و «بقاء و تجرد روح انسان» نمی‌باشد. زیرا معادی که قرآن ثابت می‌کند، چیزی جز «احیاء مجدد انسان دنیوی» نیست و لذا به هر نحوی که انسان در دنیا واجد روح و پدیده‌های روحی شده است (اعم از اینکه آن روح جوهری مستقل و مجرد از بدن و یا خاصیتی از خواص ماده و از تبعات ترکیب مخصوص بدن باشد) در آخرت نیز به همین نحو اجزای پراکنده بدن مجدداً ترکیب و تنظیم گردیده و از نو واجد روح و حیات انسانی خواهد شد.

حال اگر در عالم دنیا دارای روحی مجرد و مستقل بوده و در حین مرگ از وی جدا شده و باقی‌مانده است، در روز رستاخیز آن روح مجرد و باقی مجدداً به بدن نو ساخته‌ی از اجزای مُتَشَتَّتِ تعلّق می‌گیرد و عین همان انسان دنیوی می‌شود و اگر هم در دنیا فقط بدنی بوده است با خواص و ویژه‌ی مادی به نام پدیده‌های روحی که به وقت مرگ کلاً متلاشی گشته و هر چه بوده از بدن و خواص بدن نابود شده و از بین رفته است و تنها ذرات پراکنده‌ای از آن در لابه‌لای اجزای زمین و امواج هوا باقی‌مانده است، باز هم به هنگام «حشر» همان اجزاء و ذرات پراکنده را جمع و ترکیب نموده و همچنان که در دنیا بوده زنده‌اش می‌سازند و به تناسب اعمالش که به گونه‌ای خاص در دستگاهی مخصوص ضبط شده و در حفظ خدا باقی است به کیفر و پاداشش می‌رسانند.

آری قرآن حکیم اگرچه اثبات «معاد» را مبتنی بر اصل تجرد و استقلال و بقاء روح نمی‌داند، ولی مع هذا چنانکه دیدیم از خلال آیات شریفه‌اش موضوع استقلال روح و بقاء آن پس از مرگ بدن با کمال وضوح استفاده می‌شود!

شدائد حالات انسان به هنگام «مرگ»

اینجا مناسب است به نمونه‌ای از روایات در باب «سکرات مرگ» توجه کنیم شاید (انشاء الله) تنبّهی حاصل گردد و ما را برای آن منزل فوق العاده مخوف و هراس انگیز، آماده سازد. چه آنکه انسان عاقل نمی تواند درباره‌ی واقعه‌ای بس سهمگین و خطرناک که به طور حتم در پیش دارد تغافل ورزیده و نسبت به آن بی تفاوت و سهل انگار بماند. از رسول خدا ﷺ سؤال شد: عاقل ترین یا هشیارترین مردم و گرامی ترین آنان کیست؟ فرمود:

(أَكْثَرُهُمْ ذِكْرًا لِلْمَوْتِ وَأَشَدَّهُمْ إِسْتِعْدَادًا لَهُ، أُولَئِكَ هُمُ الْكَفِيُّوسُ ذَهَبُوا بِشَرَفِ الدُّنْيَا وَكَرَامَةِ الْآخِرَةِ)؛^۱

آنان که بیش از همه به یاد مرگند و جدّی تر از همه در آماده ساختن خود برای آن می کوشند، اینان همان هوشمندان و زیرکانند که هم شرافت دنیا و هم کرامت آخرت را به دست آورده‌اند.

روزی آن حضرت وارد مسجد شد و جمعی را دید می گویند و می خندند، فرمود:

(أَذْكُرُوا الْمَوْتَ أَمَا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلًا وَ لَبَكَيْتُمْ كَثِيرًا)؛^۲

یاد مرگ کنید، سوگند به کسی که جانم به دست اوست، اگر می دانستید آنچه را که من می دانم [از مرگ و شدائد آن] هر آینه کم می خندیدید و بسیار می گریستید.

امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

(...وَأَوْصِيكُمْ بِذِكْرِ الْمَوْتِ وَإِقْلَالِ الْعُقُلَةِ عَنْهُ وَ كَيْفَ غَفَلْتُمْ عَمَّا لَيْسَ يُغْفَلُكُمْ وَ طَمَعُكُمْ فِيمَنْ لَيْسَ يُمَهِّلُكُمْ...)؛^۳

... شما را سفارش می کنم به یاد مرگ بودن و از غفلت خود درباره‌ی آن

کاستن و چگونه سزاوار است که غافل باشید از چیزی که آن از شما غافل

نمی باشد و طمع کنید در کسی [مَلِكُ الْمَوْتِ] که او به شما مهلت نمی دهد؟

لقمان حکیم به فرزندش می گفت:

۱- المحجّة البيضاء، ج ۸، ص ۲۴۱.

۲- همان.

۳- شرح نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه‌ی ۲۳۰.

(يَا بَنِي أَمْرٌ لَا تَذَرُنِي يُلْقَاكَ إِسْتَعِدَّ لَهُ قَبْلَ أَنْ يَفْجَأَكَ)؛^۱

فرزندم، حادثه‌ای که نمی‌دانی کی به سراغت خواهد آمد، درباره‌اش بیندیش و پیش از اینکه آن بر تو هجوم آورده و غافلگیرت نماید، تو خود را برای آن مهیا کن.

دیگری از حکماء گفته است:

(كَرْبٌ يَبْدِي سَوَاكَ لَا تَذَرُنِي مَتَى يَغْشَاكَ)؛^۲

[مرگ] گرفتاری اندوهباری است که اختیارش به دست دیگری است، نمی‌دانی چه وقت تو را فرا خواهد گرفت!

غزالی می‌گوید: درد شدیدی که به هنگام «نزع» و جان کندن به انسان عارض می‌شود، تا کسی آن را نچشیده است قادر بر شناخت حقیقت آن نخواهد بود و لذا هر چه بگوید، توصیفی است با مقیاس دردهای مشهود در حال حیات که به بعض اجزای بدن می‌رسد آن هم به طور سطحی و غیر عمیق. البته پر روشن است که این درد، قابل نسبت نمی‌باشد با دردی که سراپای وجود انسان را فرا گیرد، درون و برونش را به رنج و آلمی شدید که الحال از تصوّر آن ناتوان هستیم بیفکند.

چه آنکه قطع حیات از بدن، به منزله‌ی این است که یک‌یک از رگ‌های ریز و درشت بدن کشیده شود، اعصاب از هم گسیخته و مفاصل در هم شکسته گردد تا آنجا که (حدساً) گفته‌اند قطعه قطعه ساختن بدن با ضربات شمشیر و پاره پاره کردن آن با اژه‌ها و بریدن آن با مقراض‌ها، آسانتر از سختی جان دادن است!^۳

حالات «مُخْتَصَر» در بیان امام امیرالمؤمنین (علیه السلام)

(كَيْفَ نَزَلَ بِهِمْ مَا كَانُوا يَجْهَلُونَ وَ جَاءَهُمْ مِنْ فِرَاقِ الدُّنْيَا مَا كَانُوا يَأْمَنُونَ وَ قَدِمُوا مِنَ الْآخِرَةِ عَلَى مَا كَانُوا يُوعَدُونَ فَغَيَّرَ مَوْصُوفٍ مَا نَزَلَ

۱- المحجة البيضاء، ج ۸، ص ۲۵۲.

۲- همان.

۳- تلخیصی از گفتار غزالی (المحجة البيضاء، ج ۸، ص ۲۵۲) و البته این قسمت از کلام که به طور نقل آورده شد خاص کسانی است که سراپا شیفته‌ی دنیا و باهمه‌ی وجود دل بدان بسته‌اند و لذا برای آنها دل کندن از محبوبشان بسیار سنگین است چنانکه در حدیث آمده است. اما برای خداجویانی که به سوی هدف خدایی خویش گام بر می‌دارند، جان دادن «أَحْلَى مِنَ الْعُسَل» می‌باشد یعنی از عسل شیرین تر است.

بِهِمْ اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِمْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ وَ حَسْرَةُ الْفَوْتِ فَفَتَرَتْ لَهَا أَطْرَافُهُمْ وَ تَغَيَّرَتْ لَهَا أَلْوَانُهُمْ ثُمَّ اِزْدَادَ الْمَوْتُ فِيهِمْ وَلُجْأً فَحِيلَ بَيْنَ أَحَدِهِمْ وَ بَيْنَ مَنْطِقِهِ وَ إِنَّهُ لَبَيْنَ أَهْلِهِ يَنْظُرُ بِبَصَرِهِ وَ يَسْمَعُ بِأُذُنِهِ عَلَى صِحَّةٍ مِنْ عَقْلِهِ وَ بَقَاءٍ مِنْ لُبِّهِ يُفَكِّرُ فِيهِمْ أَفْنَى عُمْرِهِ وَ فِيهِمْ أَذْهَبَ دَهْرُهُ وَ يَتَذَكَّرُ أَمْوَالاً جَمَعَهَا أَغْمَضَ فِي مَطَالِبِهَا وَ أَخَذَهَا مِنْ مُصَرَّحَاتِهَا وَ مُشْتَبِهَاتِهَا قَدْ لَزِمَتْهُ تَبَعَاتُ جَمْعِهَا وَ أَشْرَفَ عَلَى فِرَاقِهَا تَبَتَّى لِمَنْ وَرَاءَهُ يُنْعَمُونَ فِيهَا وَ يَتَمَنَّوْنَ بِهَا فَيَكُونُ الْمَهْنَأُ لِعَيْرِهِ وَ الْعَبَاءُ عَلَى ظَهْرِهِ وَ الْمَرْءُ قَدْ غَلِقَتْ رُحُونُهُ بِهَا فَهُوَ يَعْصُ يَدَهُ نَدَامَةً عَلَى مَا أَصْحَرَ لَهُ عِنْدَ الْمَوْتِ مِنْ أَمْرِهِ وَ يَرْهَدُ فِيمَا كَانَ يَرْعَبُ فِيهِ أَيَّامَ عُمْرِهِ وَ يَتَمَنَّى أَنَّ الَّذِي كَانَ يُعْطِيهَا بِهَا وَ يَخْسُدُهُ عَلَيْهَا قَدْ حَازَهَا دُونَهُ فَلَمْ يَزَلِ الْمَوْتُ يُبَالِغُ فِي جَسَدِهِ حَتَّى خَالَطَ لِسَانُهُ سَمْعَهُ فَصَارَ بَيْنَ أَهْلِهِ لَا يَنْطِقُ بِلِسَانِهِ وَ لَا يَسْمَعُ بِسَمْعِهِ يُرَدِّدُ طَرَفَهُ بِالنَّظَرِ فِي وُجُوهِهِمْ يَرَى حَرَكَاتِ السِّنِّتِهِمْ وَ لَا يَسْمَعُ رَجْعَ كَلَامِهِمْ ثُمَّ اِزْدَادَ الْمَوْتُ التَّيَاطُافَ فَقَبِضَ بَصَرَهُ كَمَا قَبِضَ سَمْعَهُ وَ خَرَجَتْ الرُّوحُ مِنْ جَسَدِهِ فَصَارَ جِيفَةً بَيْنَ أَهْلِهِ قَدْ أَوْحَشُوا مِنْ جَانِبِهِ وَ تَبَاعَدُوا مِنْ قُرْبِهِ لَا يُسْعِدُ بَاكِياً وَ لَا يُجِيبُ دَاعِياً ثُمَّ حَمَلُوهُ إِلَى مَحَطٍّ فِي الْأَرْضِ فَأَسْلَمُوهُ فِيهِ إِلَى عَمَلِهِ وَ انْقَطَعُوا عَنْ زُورَتِهِ؛^۱

امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام بعد از ذکر حال مغرورین از اهل دنیا که متعظ به وعظ هیچ واعظی از انبیاء و اولیای خدا نمی شوند، در حالی که با چشم خود می بینند که چگونه صاحبان عزت و سطوت در برابر سلطان مرگ به زانو درآمده و رفته اند، آنچنان که دیگر راه فسخ و رجوع و بازگشتی برای آنها باقی نمانده است که به دنیا بازگردند و جبران مافات نمایند، می فرماید:

چگونه بدیشان نازل شد آنچه که جهل به آن داشتند [از تفصیل مرگ و شدائد هول انگیز آن] و به سراغشان آمد از جدایی دنیا چیزی که از آن [به زعم خود] در امان بودند و وارد آخرت گشتند به همانگونه که قبلاً وعده داده می شدند.

۱- شرح نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ی ۱۰۸، قسمت سوم.

پس سختی‌هایی که برایشان فرود آمد [در هنگام مرگ] به وصف در نمی‌آید، سختی جان دادن و اندوه از دست رفتن [محبوبات]، دست به هم داده و بر آنها هجوم آوردند، در نتیجه اعضاء و جوارحشان سست گردید و رنگ‌هایشان دگرگون شد.

پس از آن، ورود مرگ در آنان رو به ازیاد و شدت نهاد، تا آنکه میان هر یک از آنها و گفتارش حائل گردید [زبان از سخن بازماند] در حالتی که او در بین کسان خویش [افتاده و] با دیده‌اش [به اضطراب آنان] می‌نگرد و با گوشش [آه و ناله‌ی آنها را] می‌شنود، عقلش به جا و درک و شعورش برقرار است. به فکر می‌رود که عمر خود را در چه فنا کرده و روزگار خویش را چسان نابود ساخته است و به یاد می‌آورد اموالی را که جمع کرده و در راه به دست آوردن آنها چشم [از حلال و حرام] بر هم نهاده و آنها را از مأخذی که [بعضاً] حرمت و حرمت آن [آشکار و] بعضی دگر [مشتبیه بوده فراهم نموده است.

طبعاً تبعات و آثار شوم جمع‌آوری آن اموال گریبانگیر وی گردیده و [الحال] اشراف بر فراق آن همه گرد آورده‌ها پیدا کرده است [که باید بگذارد و برود] تمام آن اموال می‌ماند تا دیگران پس از او به خوشگذرانی در میراث وی بپردازند و از آن کام گرفته و برخوردار گردند. نتیجه آنکه گوارایی [و لذت ثروت او] مال دیگران بوده و بار سنگین [آثار شوم آن] بر پشت او باشد؛ در حالی که مرد [مسکین] در گرو آن اموال مانده [از حساب و بازپرسی نسبت به آن رهایی ندارد و راه فک و خلاصی از وبال آن به توبه و اعمال صالحه بر او] بسته شده است. پس بر اثر آنچه که هنگام مرگ بر وی آشکار گشته [از زیان و تهی‌دستی نسبت به سعادت اخروی] و از شدت پشیمانی بر کار خود دست خود را می‌گزد و به آنچه که در ایام عمرش به آن تمایل و رغبت داشت، بی‌رغبت می‌شود [از دنیا و همه چیز آن متنفر می‌گردد] و آرزو می‌کند که ای کاش آن کسی که [وی] در امر دنیا به او رشک می‌برد و به داشتن آن بر او حسد می‌ورزید، همو این اموال را جمع کرده بود، نه این [و] الآن هم بار سنگین و وبال این اموال بر دوش او می‌بود، نه بر دوش این].

پس پیوسته و دمبدم، مرگ در جسدش شدّت می‌یابد و راسخ می‌گردد، تا آنکه گوش او هم مانند زبانش از کار می‌افتد [دیگر صدا و سخنی هم نمی‌شنود] و در میان کسانش چنان می‌شود که نه با زبانش سخن می‌گوید و نه با گوشش می‌شنود [تنها] چشم خود را به نظر کردن در چهره‌های آنان می‌چرخاند، حرکات زبان آنها را می‌بیند [ولی] کلام آنها را نمی‌شنود.

باز هم شدّت اِلْتِصَاق و چسبندگی مرگ بیشتر می‌شود تا آنکه چشمش را هم می‌گیرد، چنانکه گوشش را گرفته بود [دیگر چیزی را نمی‌بیند] و جان از جسدش خارج می‌گردد [در آن حال] او مُرداری می‌شود در میان کسانش که از وی وحشت می‌نمایند و از نزدیک شدن به او دوری می‌کنند! نه گریه کننده‌ای را همراهی می‌نماید و نه خواننده‌ای را پاسخ می‌دهد. پس از آن [جنازه‌ی] او را حمل می‌کنند به سوی شکافی یا محلی از زمین [قبر] می‌آورند و او را در آن [تنها گذارده و] به عملش می‌سپارند و از دیدارش دست می‌کشند...

مرگ یا «قیامت صغری»!

«غزالی» در یک قسمت دیگر از کلامش مقایسه‌ای بین «مرگ» و «قیامت» به عمل آورده و از «مرگ» تعبیر به «قیامت صغری» کرده است با استناد به این حدیث که:

(قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ مَاتَ فَقَدْ قَامَتْ قِيَامَتُهُ)^۱

هر کس بمیرد، در واقع قیامتش برپا می‌شود.

لذا می‌گوید: تمام آنچه که در «قیامت کبری» تحقّق خواهد یافت و تحولات و دگرگونی‌های جهانی و شدائد هول‌انگیز و وقایع موّحش، شبیه و نظیر آن در موقع مرگ که قیامت صغری است برای انسان محقّق می‌گردد؛ با این تفاوت که تحولات «محشر» همگانی است و مشهود عموم آدمیان است، ولی تحولات هنگام «مرگ» فردی است و تنها مشهود شخص «میت» می‌باشد و بس.

سپس توضیح می‌دهد که هر چه در عالم کون کبیر هست از زمین و آسمان، ماه و خورشید و ستارگان، دریا و کوه و درختان، نمونه‌ای از آن در ساختمان وجود انسان

۱- المحجّة البیضاء، ج ۷، ص ۱۱۲ و ج ۸، ص ۲۹۷، با انکی تفاوت و بحار الانوار، ج ۶۱، ص ۷.

که «عالم صغیر» است قرار داده شده است. «زمین» این عالم کوچک، بدن او و سرش آسمان و قلبش آفتاب است؛ چشم و گوش و دیگر نیروهای درک و مشاعرش شبیه ستارگان و استخوان‌های بدن، مانند کوه‌ها و مجراهای عرق، بسان دریاها و دست‌ها و پاها و انگشتان و موهای بدن به منزله‌ی اشجار و نباتات این زمین می‌باشند و همچنین سایر اجزاء و خصوصیات آنها که نیازی به شرح مفصل آن در نشان دادن اصل غرض نمی‌بینیم.

بنابراین وقتی بر اثر هجوم «لشکر مرگ» بر «کشور تن»، تمام ارکان بدن تکان خورد و فرو ریخت، در واقع «زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا»^۱ زلزله‌ی کبری قیامت درباره‌اش تحقق می‌یابد و آن وحشت و دهشتی که آن روز از زلزله‌ی سرتاسری زمین، عارض وی خواهد گشت، هم اکنون بر اثر زلزله‌ی ارض بدن بر او عارض می‌گردد؛ چه آنکه لطمه‌ی هر فرد از زلزله‌ی عالم، همان است که بر بدن یا مسکن خاص به او می‌رسد و گرنه چنانچه تمام عالم بلرزد، ولی خانه‌ی او نلرزد او از زلزله صدمه‌ای ندیده است، اما اگر خانه‌ی او بلرزد و هیچ جای دیگر عالم نلرزد، بدیهی است که او از زلزله آفت دیده است و هرگز سالم ماندن تمام عالم، به حال او نفعی نخواهد داشت و همچنین با از هم گسستن استخوان‌ها و متلاشی گشتن گوشت‌های بدن «حُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً»^۲ کوه‌ها و زمین از جا برداشته شده و در هم کوبیده گشته‌اند و با پوسیدن استخوان‌ها «إِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ»^۳ تحقق یافته و کوه‌ها از جا کنده شده و خاک گردیده و بر باد رفته‌اند.

از کار افتادن قلب و از دست دادن وی نور حیات را، نشان دهنده‌ی این صحنه است که «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ»^۴ دگرگونی چشم و گوش و دیگر نیروهای حساسه‌اش مظهر این آیت است: «وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ»^۵. جریان عرق بر بدن، نشان از «وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ»^۶ دارد. انشقاق «مغز» و شکافتگی آسمان «سَر» یعنی «إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ»^۷ و «إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ»^۸. به

۱- سوره‌ی زلزال، آیه‌ی ۱.

۲- سوره‌ی حافه، آیه‌ی ۱۴.

۳- سوره‌ی مرسلات، آیه‌ی ۱۰.

۴- سوره‌ی تکویر، آیه‌ی ۱.

۵- همان، آیه‌ی ۲.

۶- سوره‌ی انفطار، آیه‌ی ۳.

۷- سوره‌ی انشقاق، آیه‌ی ۱.

۸- سوره‌ی انفطار، آیه‌ی ۱.

هم پیچیدن و از کار ماندن پاها که مرکب انسانند، نشان دهنده‌ی این حقیقت است که: «وَ إِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ»^۱ و سرانجام با مُفَارَقَت روح از جسد دیده می‌شود که: «وَ إِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ وَ أَلْقَتْ مَا فِيهَا وَ تَخَلَّتْ»^۲ زمین، مُسَطَّح و هموار گردید، پست و بلندی‌هایش فرو ریخت و آنچه در دل داشت بیرون افکند و خالی شد.

خلاصه آنکه با پیش آمدن داهیه‌ی عظمای «مرگ» تمام وقایع هول‌انگیز «قیامت» در نظر انسان مجسم می‌گردد و آنچه را که باید در محشر عظیم با همگان ببیند، در موقع جان دادن برای اولین بار به تنهایی می‌بیند.

آری، در همان موقع که دیگران با بدنی سالم و فکری آرام بر روی زمینی مستقر و زیر آسمانی روشن در کنار بستر وی نشسته‌اند، او مشاهده می‌کند که زمین لرزید، سقف فرود آمد، آسمان شکافت، ماه گرفت، خورشید مُنْكَسِف گشت، ستارگان فرو ریختند، زمین و آسمان به هم پیچید و جهان یکباره دگرگون شد.

﴿فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ ۖ وَ حَسَفَ الْقَمَرُ ۖ وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ﴾^۳

اگرچه این جریانات را دیگران نمی‌بینند و همه چیز برای آنان بر جای خود باقی است، اما بقای جهان برای دیگران چه نفعی به حال کسی دارد که بر اثر فرو ریختن ارکان تنش و از کار افتادن ابزار و وسایل ادراکش، از تمام مُدْرَکات جهان بی‌خبر افتاده و همه چیز در حقّ او باطل گشته و از بین رفته است که آدم نابینا، شب و روز برای او یکسان است و انجلاء و انکساف خورشید در نظرش مساوی است.

این، نمونه‌ای از «قیامت کبری» است که به هنگام برپا شدن «قیامت صغری» یعنی «مرگ» برای انسان نمودار می‌گردد و نسبتش با قیامت کبری و رستاخیز عمومی مانند نسبت «رحم مادر» است با فضای وسیع «دنیا» (البته این نسبت گیری و تشبیه نیز از باب تقریب به اذهان است).

حال ای مسکین (که جملگی همان مسکینیم) بیندیش در این شدائد و سختی‌های عظیم که بر سر راه خود داری و مباش از غفلت‌زدگانی که نه از عروض مرض به خود

۱- سوره‌ی تکویر، آیه‌ی ۴.

۲- سوره‌ی انشقاق، آیات ۳ و ۴.

۳- سوره‌ی قیامت، آیات ۷ تا ۹.

می آیند و نه از سفیدی موهای صورت و سر بیدار می شوند: ﴿يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾^۱؛ به راستی که گویی مصداق این آیه ی روشن شده ایم: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ﴾^۲؛

چشم باز و گوش باز و این عمی حیرتم از چشم بندی خدا

﴿وَسَاءَ عَلَيْهِمْ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۳

تا اینجا قسمتی از گفتار «غزالی» بود که پس از اندک تصرفی از جانب نگارنده و تلخیص و تنقیح آن، ترجمه شد.^۴

مجهول بودن حقیقت «مرگ»

البته بشری که هنوز از حقیقت «حیات» که هم اکنون واجد آن است و در پرتو آن به تمتّع و برخورداری از شئون زندگی مشغول است، اطلاع درستی در دست ندارد، طبیعی است که از حقیقت «مرگ» که هنوز به آن نرسیده و طعم آن را نچشیده است، اطلاع صحیحی نخواهد داشت. در همین «بدن» که قرن هاست دانشمندان بشری روی آن کار می کنند و با وسایل و ابزار دقیق فنی به مطالعات و موشکافی های عمیق علمی پرداخته و در اعماق آن فرو رفته اند. مع الوصف به بسیاری از اسرار آن نتوانسته اند پی ببرند و رمز غروض بسیاری از امراض و راه علاج آن بر آنان مجهول مانده است.

شاهد روشن آن، پیگیری های مداوم دانشمندان برای تحقیقات بیشتر طبّی و توسعه ی تأسیسات مربوط به تشریح بدن و علم وظائف الأعضاء است. حال، آیا بشر با این جهل وسیعی که نسبت به دقائق اسرار بدن دارد، چگونه می تواند در مقام شناسایی حقیقت روح که طورش وراء طور بدن می باشد و به فرموده ی قرآن کریم: ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَاْ خَلْقًا آخَرَ﴾^۵ که نشان می دهد سَنخ آفرینش آن، سنخی دیگر است و طرز انشاء آن طرزی مخصوص. چگونه می تواند در این باب اظهار علم و اطلاع قاطعی بنماید تا رسد به اینکه درباره ی مرگ که

۱- سوره ی یس، آیه ی ۳۰.

۲- همان، آیه ی ۹.

۳- همان، آیه ی ۱۰.

۴- المحجّة البيضاء، ج ۷، ص ۱۱۲ تا ۱۱۴.

۵- سوره ی مؤمنون، آیه ی ۱۴.

یکی از آثارش جدایی روح از بدن است تفسیری صحیح و جامع الاطراف بیاورد.

ما، یک قسمت مُعظمی از عمر خود را در خواب به سر می‌بریم و بسا در عالم خواب با صحنه‌ها و رؤیاهایی سرور انگیز و یا هراس آور روبه‌رو می‌شویم و احياناً حوادثی را که هنوز واقع نشده و در آینده به وقوع خواهد پیوست در خواب می‌بینیم و سپس به همانگونه که در خواب دیده‌ایم در بیداری مشاهده می‌نماییم؛ آنگاه به فکر فرو می‌رویم و با خود می‌اندیشیم که راستی حقیقت «خواب» چیست و خواب دیدن یعنی چه. انسان چگونه می‌شود که در خواب از وقایع آینده‌ی عمرش باخبر می‌گردد و آنچه را که هنوز واقع نشده است در خواب می‌بیند، آیا وسیله‌ی ارتباط بین انسان خواب رفته و آن حادثه‌ی آینده چیست و کیفیت این ارتباط از چه قبیل است؟

اینها مسائلی است که نه تنها ما، بلکه متفکرترین مغزها و کاوشگران علمی نیز از دادن یک جواب قاطع و محکم بدینگونه مسائل پیچیده و مبهم می‌پرهیزند و آنچه که گفته‌اند و می‌گویند تئوری‌ها و فرضیه‌هایی است که تا به حال ارزش یک مطلب تحقیقی ثابت شده‌ی علمی را به دست نیاورده‌اند و تضادی که خود این نظریه‌ها با یکدیگر دارند دلیل روشنی است بر اینکه «چون ندیدند حقیقت، ره افسانه زدند». تا آنجا که بنا بر نقل یکی از نویسندگان معاصر تاکنون در حدود چهارصد نظریه‌ی مختلف درباره‌ی حقیقت خواب و رؤیا ابراز شده است^۱ و ما برای رعایت وضع کتاب و خودداری از اطاله‌ی سخن، به نقل آن نظریه‌ها نمی‌پردازیم و خواستاران اطلاع بیشتر را به کتاب‌های نامبرده شده در پاورقی ارجاع می‌نماییم.^۲

غرض این است بشری که در مدت عمر خود دائماً با خواب و خواب دیدن سر و کار دارد و مع ذلک از حقیقت آن بی‌خبر است؛ آیا او چگونه می‌تواند درباره‌ی حقیقت مرگ که به هیچ عنوان در مدت عمرش تماس با آن نگرفته و در حومه‌ی وجود خود نشانی از آن نیافته است، نظری قاطع و صائب بدهد و یا در مقام نفی و اثبات وقایع بعد از مرگ اظهار

۱- «خواب و خوراک»، دکتر غیاث الدین جزائری، ص ۱۷، به نقل از «به سوی جهان ابدی»، ص ۱۹۱.

۲- «اصول روانکاوی فروید»، ص ۱۲۴ تا ۱۴۷. «خواب دیدن و خواب کردن یا هیپنوتیزم»، مقدمه ابن خلدون، فصل ۱۲. «اسرار مرگ» کامیل فلاماریون. «عالم ارواح یا مرز جهان ناپیدا»، «بشر از نظر مادی»، «تفسیر المیزان»، ج ۱۱، ص ۲۹۵ تا ۳۰۰. «گفتار فلسفی - آیه الکرسی»، ص ۱۵۳ تا ۱۶۴. «به سوی جهان ابدی»، ص ۱۹۱ تا ۲۱۳. «معاد و جهان پس از مرگ»، ص ۲۸۵ تا ۲۹۷. «خواب و خوراک» دکتر جزائری.

فهم و درایتی بنماید؟ ما چه می‌دانیم که با مُردن، چه حالی به ما دست می‌دهد و چه احساس و ادراکی در ما پدید می‌آید. درست مانند آن لحظه‌ای که از مادر متولد می‌شدیم که چند لحظه‌ی قبل از ولادت، هیچ نمی‌دانستیم ولادت یعنی چه و با متولد گشتن چه می‌شویم و سر از چه عالمی در می‌آوریم و با چه اوضاع و احوال و اشخاصی روبه‌رو می‌گردیم و روی دست چه نوع افرادی قرار می‌گیریم.

آیا قابله‌ای مهربان و خویشانی با محبت از خواهران و عزیزان به انتظار ورود ما نشسته‌اند که به محض خروج از رحم، ما را می‌گیرند و با مدارا شستشو می‌دهند و در میان لفافه‌ای نرم و لطیف پیچیده و در آغوش پر مهر خود می‌خوابانند یا خیر، افرادی خشمگین از تَکَوْن و تولّد این نوزاد بینوا منتظرند که به محض خروج از رحم با خشونت و نفرتی عجیب او را در خرّقه‌ای زبر و خشن پیچند و در گودالی افکنده و نابودش کنند.

آری، انسان هم که در حال احتضار است و سرگرم جان دادن، در آن موقع هیچ نمی‌فهمد که چند لحظه‌ی بعد چه وضعی خواهد داشت و چشم به چه عالمی خواهد گشود و روی دست چه کسانی قرار خواهد گرفت.

تن چو مادر، طفل جان را حامله	مرگ، درد زادن است و زلزله
جمله جان‌های گذشته منتظر	تا چگونه زاید این جان بَطِر
تا نژاد او مشکلات عالم است	آنکه نازاده شناسد او کم است
فاش گردد که تو کاهی یا که کوه	نک شقیّی یا سعید باشکوه

حضرت قابضُ الأرواح علیه السلام با أعوان و أنصارش منتظر و آماده‌ی «اخذ» روح نوزاده‌ی از شکم «دنیا» هستند که به محض انقطاع از بدن او را می‌گیرند. حال آیا وی را تحویل ملائکه‌ی رأفت و رحمت می‌دهند و یا در اختیار فرشتگان غلاظ و شدادش می‌گذارند. پاسخ این سؤال را از قرآن بشنوید که می‌فرماید:

﴿فَأَمَّا إِن كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ ۖ فَرَوْحٌ وَ رِيحَانٌ وَ جَنَّةُ نَعِيمٍ ۖ وَ أَمَّا إِن كَانَ مِنَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ۖ فَسَلَامٌ لَّكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ۖ وَ أَمَّا إِن كَانَ مِنَ الْمُكَذَّبِينَ ۖ الضَّالِّينَ ۖ فَتَزُلْ مِنْ حِمِيمٍ ۖ وَ تَصْلِيَةُ جَحِيمٍ ۖ﴾^۱

اگر از مقرّبان و نزدیک شدگان [به خدا] باشد [برای او] راحتی از هر رنج و برخورد آرام بخش و بهشت پر نعمت خواهد بود و اما اگر از تکذیب کنندگان [دین] و گمراهان باشد، پذیرایی از او و خوراکش با آب داغ و افکندن در آتش سوزان خواهد بود.

آدمی که از معده‌ی خود بی خبر است، چه می فهمد که در معده‌ی این جهان عظیم هستی چه خبر است و در درون این عالم فوق العاده بزرگ آفرینش چه می گذرد! او که جز این چیزی به فکرش نمی رسد که این سو و آن سو بدود و لقمه‌هایی چرب و نرم و ترش و شیرین به دست آورده و در معده‌اش جا بدهد. دیگر هیچ نمی فهمد چگونه می شود که قسمتی از این لقمه‌ها تبدیل به خون شده و سرانجام مبدّل به نور چشم و قوّه‌ی سمع و فکر و هوش می گردد و رو به اعلای اعضای بدن بالا می رود و قسمت دیگر آن به صورت قاذورات پُرگند و عفّن درآمده و در مُستراح‌ها و مَزبله‌ها ریخته می شود.

آری این چنین موجود بی خبر از رمز تحولات گوناگون غذا در داخل معده و روده‌ی خود، چه می داند و از کجا و چگونه می تواند بفهمد که این افراد به ظاهر متشابه انسانی که هر یک لقمه‌ای هستند و در دهانه‌ی «قبر» وارد می شوند و در معده‌ی «عالم برزخ» فرو می روند، چه می شود و چه تحولاتی به میان می آید که بعضی از آنها تبدیل به انسان‌های بهشتی گردیده و رو به طبقات اعلای وجود ارتقاء می یابند و به «أَعْلَى عِلِّین» جَنان، مسکن می گزینند.

و اما بعض دیگر از آنها دوزخیانی می شوند محروم از جمیع سعادات و لذّات بی پایان که به «أَسْفَل دَرَکات» جهنّم سقوط کرده و همچون نخاله‌هایی فاقد هرگونه ارزش و احترام، به مستراح‌های پُرگند و عفونت «سَعیر» و «سَقَر» ریخته می شوند. آیا انسان، برای پی بردن به اینگونه مطالب پنهان، راهی جز گفتار خدا و رسولان معصوم خدا دارد؟ پر روشن است که خیر، راهی جز این ندارد که باید در برابر انبیاء و اولیای خدا ﷺ که به فضل خدا چشمی تیزبین و گوشی تیز شنو دارند و حقایق عالیّه‌ای را که از ما پنهان است، آن بندگان مقرب حق با چشم و گوش دیگری می بینند و می شنوند. ناچار انسان باید در برابر آنان تسلیم و سراپا گوش باشد، تا آنچه را که آن برگزیدگان خالق و منصوبین از جانب آفریدگار جهان در اختیارش می گذارند دریابد و در مرکز اعتقادش بنشاند و در مجرای عمل درآورد. حال، اندکی توجّه که بینایان و دانایان، در این زمینه چه گفته‌اند:

توصیف حالت «مرگ» به بیان امام امیرالمؤمنین علیه السلام

(عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْجَوَادِ عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام قَالَ: قِيلَ لَأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: صِفْ لَنَا الْمَوْتَ فَقَالَ: عَلَى الْخَبِيرِ سَقَطْتُمْ، هُوَ أَخَذَ ثَلَاثَةَ أُمُورٍ يَرُدُّ عَلَيْه: أَمَّا بَشَارَةُ بِنَعِيمِ الْآبِدِ وَ أَمَّا بَشَارَةُ بِعَذَابِ الْآبِدِ وَ أَمَّا تَحْزِينٌ وَ تَهْوِيلٌ وَ أَمْرُهُ مُبْهِمٌ لَا يَدْرِي مِنْ أَى الْفَرْقِ هُوَ. فَأَمَّا وَلَيْثُنَا الْمُطِيعُ لَا مَرِنَا فَهُوَ الْمُبَشِّرُ بِنَعِيمِ الْآبِدِ وَ أَمَّا عَدُوُّنَا الْمُخَالِفُ عَلَيْنَا فَهُوَ الْمُبَشِّرُ بِعَذَابِ الْآبِدِ وَ أَمَّا الْمُبْهِمُ أَمْرُهُ الَّذِي لَا يَدْرِي مَا حَالُهُ فَهُوَ الْمُؤْمِنُ الْمُسْرِفُ عَلَى نَفْسِهِ لَا يَدْرِي مَا يَوُؤُلُ إِلَيْهِ حَالُهُ، يَأْتِيهِ الْخَبَرُ مُبْهِمًا مَخُوفًا ثُمَّ لَنْ يُسَوِّيَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِأَعْدَائِنَا لَكِنْ يُخْرِجُهُ مِنَ النَّارِ بِشَفَاعَتِنَا فَاعْمَلُوا وَ أَطِيعُوا وَ لَا تَتَكَلَّمُوا وَ لَا تَسْتَصْغِرُوا عُقُوبَةَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَإِنَّ مِنَ الْمُسْرِفِينَ مَنْ لَا تَلَحُّقَهُ شَفَاعَتُنَا إِلَّا بَعْدَ عَذَابٍ ثَلَاثِمِائَةِ أَلْفِ سَنَةٍ)؛^۱

امام جواد علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام نقل فرموده که به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض شد مرگ را برای ما توصیف کن، فرمود: به شخص آگاه رسیده‌اید [سؤال از شخص مطلع نموده‌اید] آن [مرگ] یکی از سه چیز است که بر او [انسان] وارد می‌شود: یا بشارتی است به زندگی خوش و حیات سرشار از نعمت جاویدان و یا گزارشی است از شکنجه و عذاب بی پایان و یا به صورت امر مبهمی است موجب اندوه و هول و هراس فراوان که نمی‌داند از کدامین آن گروه‌ها خواهد بود. اما ولی ما و مطیع امر ما، پس او همان بشارت داده شده‌ی به زندگی خوش و نعیم ابدی است و اما دشمن ما و مخالف [با امر و نهی] ما، پس او همان خبر داده شده‌ی به عذاب جاودان است و اما آن کس که امرش مبهم است و نمی‌داند چه حالی خواهد داشت، پس او آن فرد باایمانی است که بر خود اسراف نموده [با داشتن ایمان، گناهای مرتکب شده و خود را آلوده ساخته است] و نمی‌داند عاقبت کار او چه خواهد شد. گزارش به صورت مبهم و ترسناک به وی می‌رسد. آنگاه [آنچه مسلم است اینکه] خداوند

عزّوجلّ هرگز او را با دشمنان ما برابر و یکسان قرار نمی‌دهد[که به عذاب خالد و کيفر جاودان معذبش سازد] بلکه وی را به شفاعت ما از آتش بیرون می‌آورد، پس [بنابراین] کار کنید و اطاعت نمایید و اِثْکال [بر ایمان تنها] نداشته باشید [که بی پروای در امر معصیت باشید] و عقوبت خدا [عزّوجلّ] را کوچک نشمارید، چه آنکه از گنهکاران [مؤمن] کسانی هستند که شفاعت ما به آنان نمی‌رسد مگر بعد از سیصد هزار سال معذب بودن.

این روایت، تهدید بسیار لرزاننده‌ای دارد درباره‌ی جمع کثیری که به دستاویز «تشیع» و دلگرم بودن به «شفاعت» اولیای خدا و اِثْکال به مقام «ولایت» امیرالمؤمنین (علیه السلام) امر معصیت و تخلف از فرامین خدا و بی‌پروایی در گناه را سبک می‌شمارند و عقوبات الهیه را به فرموده‌ی امام (علیه السلام) «استصغار» می‌نمایند و کوچک و ناچیز تلقی می‌کنند! این گروه مغرور نادان، لازم است در این گفتار امام (علیه السلام) با دقت بیندیشند تا خوب آگاه گردند و بدانند همان آقا و مولایی که ما چشم امید به دست کرم و شفاعت مقبوله‌اش داریم، می‌فرماید:

درست است، دوستداران من در ردیف دشمنان من نخواهند بود که دچار عذاب مخلّد گردند، بلکه سرانجام مشمول شفاعت ما واقع گشته و از آتش و عذاب بیرون می‌روند، ولی مع الوصف، از نظر آلودگی‌هایی که بر اثر گناهکاری‌ها در صفحه‌ی جانشان به وجود آمده است، به نسبت‌های مختلفی که دارند از حیث عمیق و سطحی بودن آثار گناهان. استحقاق عذاب به درجات گوناگون خواهند داشت تا پس از پیدایش شایستگی خاص و تناسب لازم، بتوانند در معرض شفاعت ما قرار گیرند و لذا بعضی آنچنان جرم کدورت روح و قساوت قلبشان متراکم است که بعد از سیصد هزار سال توقّف در عذابگاه جهنّم، مستحقّ شفاعت ما می‌گردند و به همین جهت است که می‌فرماید:

(فَاعْمَلُوا وَ اطِيعُوا وَ لَا تَتَكَلَّمُوا وَ لَا تَسْتَصْغِرُوا عِقَابَةَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ)؛

امام مجتبی (علیه السلام) چه می‌فرماید؟

(وَ سِئَلِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام): مَا الْمَوْتُ الَّذِي جَهِلُوهُ؟ قَالَ: أَعْظَمُ سُؤْرٍ يَرِدُّ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذَا نُقِلُوا عَنْ دَارِ النَّكَدِ إِلَى نَعِيمٍ الْأَبَدِ وَ أَعْظَمُ ثُبُورٍ يَرِدُّ عَلَى الْكَافِرِينَ إِذَا نُقِلُوا عَنْ جَنَّتِهِمْ إِلَى نَارٍ لَا تَبِيدُ وَ لَا تَنْفَدُ)؛

از امام حسن مجتبیٰ علیه السلام سؤال شد: مرگی که [مردم] جهل به آن دارند چیست؟ فرمود: بزرگترین سرور و خوشحالی است که بر اهل ایمان وارد می شود در وقتی که از سرای کم بهره و دشوار به زندگی پر نعمت جاودان منتقل می گردند و عظیم ترین هلاکت و بدبختی است برای کافران در آن موقعی که از بهشتشان [که دنیا است] منتقل می شوند به آتشی که نه نابود می گردد و نه پایان می پذیرد.

موقعیت «مرگ» از نظر امام حسین علیه السلام

از امام سجّاد علیه السلام منقول است که روز «عاشورا» در آن لحظات بُحرانی که کار بر حسین بن علی علیه السلام سخت شده بود، در آن موقع که دل ها از یاد مرگ فرو می ریخت و رنگ ها دگرگون گشته و لرزه بر بدن ها افتاده بود، آن حضرت علیه السلام با بعضی از همراهانش چهره ای درخشان و جوارحی آرام و قلبی در کمال سکون و اطمینان داشتند که بعضی به بعض دیگر می گفت: بنگرید از مرگ باکی ندارد! در آن ساعت دشوار به یارانش می فرمود:

(صَبْرًا بَنِي الْكِرَامِ، فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ يَغْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَالضَّرَاءِ إِلَى الْجَنَانِ الْوَاسِعَةِ وَ النَّعِيمِ الدَّائِمَةِ فَأَيُّكُمْ يَكْرَهُ أَنْ يَنْتَقِلَ مِنْ سِجْنٍ إِلَى قَصْرِ وَ مَا هُوَ إِلَّا عَدَائِكُمْ إِلَّا كَمَنْ يَنْتَقِلُ مِنْ قَصْرِ إِلَى سِجْنٍ وَ عَذَابٍ إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِنَّ الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ وَ الْمَوْتُ جِسْرٌ هُوَ لَاءٍ إِلَى جَنَانِهِمْ وَ جِسْرٌ هُوَ لَاءٍ إِلَى جَحِيمِهِمْ مَا كَذَبْتُ وَ لَا كُذِّبْتُ)؛^۱

شکیبا باشید ای بزرگزادگان، مرگ نیست مگر پُلّی که شما را از سرای شدائد و سختی ها عبورتان داده و به بهشت های پهناور و زندگی خوش جاوید می رساند! پس کدام یک از شماست که نخواهد از زندان به قصر منتقل گردد؟ و نیست مرگ برای دشمنانتان مگر مانند کسی که از قصر به زندان و عذاب منتقل شود! پدرم به من خبر داد از رسول خدا ﷺ که فرمود: به راستی که دنیا زندان مؤمن است و بهشت کافر و مرگ، پل این گروه است

۱- نَفْسُ الْمَهْمُومِ، ص ۱۵۲، نقل از معانی الاخبار.

به سوی بهشت هایشان و پل آن گروه است به سوی دوزخشان! دروغ نگفتم و دروغ خبر داده نشدم.

تفاوت مرگ مؤمن با مرگ کافر

عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قِيلَ لِلصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: صِفْ لَنَا الْمَوْتَ، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِلْمُؤْمِنِ كَأَطْيَبِ رِيحٍ يَشُمُّهُ فَيَنْعَسُ لِطَيِّبِهِ وَ يَنْقَطِعُ التَّعَبُ وَ الْأَلَمُ كُلُّهُ عَنْهُ وَ لِلْكَافِرِ كَلْسَعِ الْأَفَاعِي وَ لَدَغِ الْعَقَارِبِ أَوْ أَشَدُّ. قِيلَ: فَإِنَّ قَوْمًا يَقُولُونَ: إِنَّهُ أَشَدُّ مِنْ نَشْرِ بِالْمَنَاشِيرِ وَ قَرْضِ بِالْمَقَارِيطِ وَ رَضَخِ بِالْأَحْجَارِ وَ تَدْوِيرِ قُطْبِ الْأَرْحِيَةِ عَلَى الْأَحْدَاقِ! قَالَ: كَذَلِكَ هُوَ عَلَى بَعْضِ الْكَافِرِينَ وَ الْفَاجِرِينَ...^۱

حضرت امام عسکری علیه السلام به نقل از پدران بزرگوارش فرمود: به امام صادق علیه السلام عرض شد مرگ را برای ما توصیف کن، فرمود: برای شخص با ایمان، مثل خوشبوترین چیزی است که بویید و از بوی خوشش حالتی شبیه خواب بر وی عارض شود و تمام درد و رنج از او برطرف گردد و برای [انسان] کافر، بسان گزیدن آفعی ها و نیش زدن عقرب ها و بلکه شدیدتر از اینهاست! گفته شد: قومی می گویند مرگ، شدیدتر از آزه کردن با میثارها و بریدن با میقراض ها و کوبیدن با سنگ ها و چرخاندن میله های وسط سنگ های آسیاب بر چشم هاست! فرمود: بر بعضی از کفار و فجّار چنین است.

«مرگ» شستشوی جان از آلودگی های گناهان

حضرت امام هادی علیه السلام به عیادت یکی از اصحابش که مریض بود تشریف فرما شد، در حالتی که او از ترس مرگ گریه و بی تاب می نمود! امام علیه السلام فرمود: ای بنده ی خدا! تو از مرگ از آن جهت می ترسی که آن را نمی شناسی؛ بگو بینم آیا تو اگر به انواع کثافات، آلوده و چرکین باشی و از هر طرف دُمل ها و عوارض جلدی بر بدنت احاطه کرده باشند و شدیداً تو را بیازارند و بدانی که تنها راه تخلص از این نکبت ها و شدائد دخول به حمام است و شستشوی بدن و جز این راه علاجی نیست، آیا در این صورت، دوست داری که

۱- بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۵۲، حدیث ۶.

داخل حمام رفته و خود را شستشو دهی یا خیر، از دخول به حمام استنکاف نموده و همچنان می‌خواهی در میان این نکبات و عُفونات افتاده و از چرک و دُم‌ل بنالی؟

گفت: آری یابن رسول الله! دلم می‌خواهد داخل حمام رفته و خود را شستشو بدهم.

فرمود: «فَذَلِكَ الْمَوْتُ هُوَ ذَلِكَ الْحَمَامُ»؛ حال، این مرگ همان حمام است و این آخرین وسیله‌ای است که با آن، تیرگی‌های گناهان از تو زائل می‌گردد و آلودگی‌های سیئات از صفحه‌ی جانت برطرف می‌شود. همین که تو وارد بر مرگ گردیده و در مجاورت آن قرار گیری از هر غم و اندوه و دل‌آزردگی نجات می‌یابی و به هرگونه سرور و فرح نائل می‌شوی! مرد از شنیدن این سخنان امیدبخش امام علیه السلام آرام شد و خرم گردید و از اضطراب افتاد؛ چشم بر هم نهاد و به خوشی و سهولت درگذشت.^۱

خلاصه آنکه «مرگ» برای دنیاطلبان و هواپرستان که محبوبی جز «دنیا» و همی جز نیل به مُشتهیات نفسانی خویشان نداشته‌اند، حادثه‌ای بس سنگین و واقعه‌ای فوق‌العاده دردآور و وحشتناک خواهد بود؛ زیرا مرگ درباره‌ی آنان موجب «فراق» است و آنها را از محبوبان جدا می‌سازد و آنچه را که یک عمر در طلبش شب و روز آرام نداشته‌اند از دستشان می‌گیرد. چنانکه قرآن می‌فرماید:

﴿وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ...﴾^۲

جدایی انداخته شد بینشان و بین آنچه که می‌خواهند [از لذات دنیا]...

بدیهی است که جدا گشتن از «محبوب» برای انسان، دردآور و سوزنده است؛ اما خدادوستان که جز «خدا» دل به چیزی نبسته‌اند و همی جر نیل به «قرب» او و تحصیل رضای او نداشته‌اند و دنیا را همچون حجابی بین خود و خدا می‌دیده‌اند، اینک که با آمدن «مرگ» آن پرده و حجاب برداشته شده و ارتباطشان با محبوبشان نزدیکتر و روشن‌تر می‌گردد،

۱- بحارالانوار، ج ۶، ص ۱۵۶، حدیث ۱۳ که نقل به معنی شد.

تذکر: البته باید توجه داشت که این مرد سعادتمند از کسانی بوده که از نظر امام علیه السلام آلودگی‌ها و قذارات روحی‌اش سطحی بوده است! همچون بیماری‌های جلدی که بر اثر فشار «سکرات مرگ» از صفحه‌ی جانش برطرف گردیده است. وگرنه کسانی که جرائم و گناهانشان عمیق بوده و از سنخ تضییع حقوق الناس و ارتکاب «کبائر موبقه» است، طبق آیات و روایاتی که در دست داریم و نمونه‌ای از آن در گذشته ارائه شد، تنها با سکرات مرگ اصلاح شدنی نیستند! بلکه آنان مستحق انواع عقوبت‌های شدید در مراحل بعدی (برزخ و محشر) می‌باشند تا پس از تصفیه و تطهیر، اهلیت استفاده از قانون «عفو و شفاعت» در جانشان پیدا شود!

۲- سوره‌ی سبأ، آیه‌ی ۵۴.

طبیعی است که در آن حال، فَرَح و سروری بر روحشان غالب می شود که جَدًّا قلم و زبان از توصیف آن ناتوان است. در آن دم به زبان حال خویشتن مَتَرَنِم به این مقال می گردند:

حجاب چهره‌ی جان می شود غبار تنم خوشا دمی که از این چهره پرده برفکنم
چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانی است روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم



خرَم آن روز کز این منزل ویران بروم راحت جان طلبم و ز پی جانان بروم

خرَم آن روز که پرواز کنم تا بر دوست به هوای سر کویش پر و بالی بزنم



مرگ اگر مرد است گو نزد من آی تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ
من از او روحی ستانم جاودان او ز من جسمی ستاند رنگ رنگ

بدیهی است که «مرگ» برای این روشندان واقع بین، نه تنها سنگین و وحشتبار نمی باشد، بلکه حَقًّا پیک بشارت است و حامل پیام لطف از جانب حضرت محبوب و رساننده‌ی آنان به «وصال» آنچه که عُمری مشتاقانه منتظرش بوده اند از «لقاء» ربِّ کریم خویش و آرمیدن در روضه‌ی رضوان خدای مهربان خود که می فرماید:

﴿...وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ﴾^۱

...آنان در آنچه که دلشان می خواهد و نَفْسشان می طلبد [از همه گونه لذت و راحت بی پایان] مُخَلَّد و جاودان می باشند.

پس همچنان که «مرگ» برای دوستداران دنیا «یَوْمُ الْفِرَاقِ» است و اوّل سوز و گداز است، برعکس برای دوستداران خدا «یَوْمُ الْوِصَالِ» است و آغاز فرح و سرور و ورود به عالم راز و نیاز است.

«مولوی» ضمن داستان وفات «بلال» (رض) این نشاط روحی هنگام مرگ را به بیانی لطیف آورده است و می گوید:

چون بلال از ضعف شد همچون هلال رنگ مرگ افتاد بر روی بَلال

جفت او دیدش بگفتا وَاَحْرَبْ^۱ پس بالالش گفت نی نی واطرب
تاکنون اندر حرب بودم نه زیست تو چه دانی مرگ چه عیش است و چیست
این همی گفت و رُخش در عین گفت نرگس و گلبرگ و لاله می شکفت
تاب رو و چشم پرانوار او می گواهی داد بر گفتار او
گفت جفتش الفراق ای خوش خصال گفت نی نی الوصال است الوصال
گفت جفت امشب غریبی می روی از تبار و خویش غائب می شوی
گفت نی نی بلکه امشب جان من می رسد خوش از غریبی در وطن
گفت ای جان و دلم وَاَحْسَرْتَاه گفت نی نی جان من وا دولتاه
گفت آن رویت کجا بینیم ما گفت اندر حلقه‌ی خاص خدا

«مرگ»، انقطاع تصرف روح از جسد

در گذشته بیان شد که حقیقت «مرگ» از دسترس ادراک بشر بیرون است و لذا صاحب‌نظران در مقام ارائه‌ی حقیقت آن، نظریه‌های مختلف داده‌اند:
بعضی آن را امر عدمی دانسته‌اند که تقابل با «حیات» دارد^۲ و برخی گفته‌اند: امر طبیعی است و نتیجه‌ی تکامل جوهر وجود انسان است^۳ و جمع دیگری هم می‌گویند: مرگ، امر وجودی و پدیده‌ی مستقلی است مانند: خلق و رزق و عطاء که فعلی از افعال الله است و به مشیت خدا در انسان تحقق می‌یابد و از آثارش زوال حیات و تعطیل حواس است و انقطاع تصرف روح از جسد.^۴

چنانکه قرآن کریم نیز آن را در ردیف «حیات» آورده و هر دو را متعلق «خلق» و آفرینش قرار داده است و می‌فرماید:

﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ...﴾^۵

[خدا] آن کسی است که مرگ و حیات را آفریده است...

۱- کلمه‌ای است که مصیبت زدگان در مقام اظهار تأسف می‌گویند (المنجد).

۲- جمعی از متکلمین.

۳- صدر المتألهین در اسفار، طبع قدیم، ج ۴، ص ۸۸۹.

۴- کفایة الموحدين، ج ۴، ص ۲۰۲.

۵- سوره‌ی ملک، آیه‌ی ۲.

از بیان امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز که قبلاً نقل شد این معنی که آن امر وجودی نازل بر انسان است استفاده می شود، در آنجا که می فرماید:

«فَلَمْ يَزَلِ الْمَوْتُ يُبَالِغُ فِي جَسَدِهِ» و جمله‌ی دیگر: «ثُمَّ أَزْدَادَ الْمَوْتُ فِيهِمْ وُلُوجاً».

و چنانکه ملاحظه می فرمایید در روایات نیز سخن از حقیقت مرگ به میان نیامده است، بلکه هر چه هست تعریف به آثار است و اشاره به حالاتی است که بر اثر مرگ در انسان به وجود می آید و به هر حال آنچه مسلم است این است که انسان با مردن نابود نمی شود، بلکه روح که همان حقیقت اصیل انسانی است از بدن مُفَارَقَت نموده و در عالم دیگری که از حَسّ ما پنهان است و در لسان قرآن و حدیث به عالم «برزخ» نامیده شده است، با قوایی درآک تر از حال دنیوی اش به حیات خویش ادامه می دهد و معنای «مُفَارَقَت روح از بدن» نیز جز این نمی باشد که جسد از صلاحیت ابزار کار بودن برای روح خارج می شود و لذا ابزار دیگری لازم است که در اختیار روح قرار داده شود تا با آن وسیله و آن ابزار جدید به کار و فَعَالِیَّت خویش بپردازد. تشبیهاً مانند نجاری که تیشه اش کُند گشته و آن را می افکند و تیشه‌ی دیگری به دست گرفته و با آن مشغول کار می گردد.

اختلال بدن، مُسْتَلَزِمِ نابودی روح نیست.

در این تردیدی نیست که اعضای بدن، آلات و ادوات کار روح بوده و هر یک مُعَدَّ و مُهَيَّأ برای کار مخصوص می باشند و با مُخْتَلِّ شدن هر کدام از آنها، طبیعی است که روح از انجام کار مخصوص به آن عضو باز می ماند، ولی معدوم نمی گردد. دست، شل می شود و پا، پُحْلَاق و چشم، نابینا و گوش، ناشنوا و زبان، لال می گردد؛ در تمام این حالات، انسان موجود است، اما نمی بیند و نمی شنود، سخن نمی گوید و راه نمی رود، داد و ستد نمی کند، زیرا این ادوات در این حالات، آفت دیده و از صلاحیت ابزار کار بودن افتاده اند و طبیعی است که انسان، با چشم و گوش آفت دیده و دست و پای فلج شده اش نمی تواند دیدن و شنیدن، نشستن و برخاستن، نهادن و برداشتن را انجام بدهد.

آری اگر رفع عِلَّت گردد و اعضای فلج، بار دیگر به صَحَّت گرایند، انسان مجدداً در کار خود توانا گشته و از نو شروع به کار می کند و لذا به چنین انسانی که اعضای بینایی و

۱- «وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»، سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی ۱۰۰.

شنوایی و گویایی اش از کار افتاده، ولیکن قلبش در حال ضربان است نمی گوئیم معدوم شده است، بلکه می گوئیم موجود است اما کور و کر و چُلاق است و شُل است؛ تا آن موقعی که قلبش نیز از کار بیفتد، در آن موقع می گوئیم مُرده است. یعنی دیگر تمام اعضاء و جوارحش از صلاحیت ابزار کار وی بودن افتاده است. اگرچه خودش در عین حال موجود بوده و نیازمند به ابزار دیگر است و آن ابزار، همان قالب (جسم) مثالی است که «روح» پس از مرگ، آن را در اختیار گرفته و با آن به حیات برزخی اش ادامه می دهد.

توضیحی کوتاه درباره‌ی «جسم مثالی»

از روایات معتبر این مطلب به دست می آید که روح انسانی پس از مفارقت از «بدن مادی» به جسم لطیفی تعلّق می گیرد که از هر جهت تماثل با این بدن دنیوی دارد و تنها امتیاز آن نداشتن غلظت جِرمانی است. یعنی از نظر صورت مانند این بدن است، آنچنان که هر کس آن را ببیند، می گوید این همان شخص دنیایی است و در عین حال فاقد ماده و جِرمیتی می باشد که در دنیا واجد آن بوده است. تقریباً مانند صورتی که از انسان در آینه و اجسام صیقلی مشاهده می گردد و تا «روح» در عالم «برزخ» است، با همین جسم لطیف و قالب مثالی که مُماثل با کالبد دنیایی اوست زندگی می کند و تمام تلذّذات یا تَلَمّات برزخی را با همان «جسم مثالی» ادراک می نماید تا عالم «حشر» و قیامت کبری فرا رسد که مجدداً به بدن مادی و جسد عنصری اوّلیه اش برگردد.

اینک نمونه‌ای از روایات در این باب:

(عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ.... فَإِذَا قَبَضَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ صَيَّرَ تِلْكَ الرُّوحَ فِي قَالِبٍ كَقَالِبِهِ فِي الدُّنْيَا فَيَأْكُلُونَ وَيَشْرَبُونَ فَإِذَا قَدِمَ عَلَيْهِمُ الْقَادِمُ عَرَفُوهُ بِتِلْكَ الصُّورَةِ الَّتِي كَانَتْ فِي الدُّنْيَا)؛^۱

یونس بن ظبیان می گوید: در محضر امام صادق علیه السلام بودم، سخن از ارواح مؤمنین به میان آمد، تا اینکه امام علیه السلام فرمود:.... وقتی که خدا روح آدمی را گرفت، او را در قالبی مانند قالب دنیایی وی قرار می دهد. پس [ارواح، با آن بدن] می خورند و می آشامند و هنگامی که کسی بر آنها وارد شود، او را با

همان صورت و شکلی که در دنیا داشت می‌شناسند.

ضمن روایت دیگری از امام صادق علیه السلام در همین باب رسیده است که فرمود:

(...وَلَكِنْ فِي أَبْدَانٍ كَأَبْدَانِهِمْ)^۱

...[ارواح مؤمنین در عالم برزخ] در بدن‌هایی شبیه بدن‌هایشان [که در دنیا

داشته‌اند] می‌باشند.

از «حَبَّه‌ی عُرْنِی» نقل است که: در ملازمت امام امیرالمؤمنین علیه السلام به خارج کوفه رفتم، آن حضرت در «وادی السَّلام» مانند کسی که با جمعی به گفتگو مشغول شود، ایستاد آن قدر که من خسته شدم و نشستم. بار دیگر ایستاده و از خستگی نشستم و عاقبت برخاستم و ردا از دوش خود گرفته و روی زمین پهن کردم و گفتم یا امیرالمؤمنین اندکی استراحت کرده و رفع خستگی بنماید. فرمود:

(يَا حَبَّةُ إِنَّهُ هُوَ إِلَّا مُحَادَثَةُ مُؤْمِنٍ أَوْ مُؤَانَسَتُهُ)؛

ای حبه، این، جز سخن گفتن با مؤمنی یا انس گرفتن با او چیز دیگری نیست [یعنی

من با مؤمنین عالم برزخ، مأنوس گشته و با آنان مشغول سخن بودم].

گفتم یا امیرالمؤمنین! آیا آنها نیز با هم مأنوس و هم سخن می‌شوند؟ فرمود:

(نَعَمْ وَلَوْ كُشِفَ لَكَ، لَرَأَيْتَهُمْ حَلَقًا مُحْتَبِينَ)؛

آری، اگر پرده از برای تو برداشته شود، آنها را خواهی دید که حلقه حلقه به

روی پا نشسته‌اند و با هم مشغول گفتگو هستند.^۲

و این قالب مثالی بنا به گفته‌ی بعضی بزرگان، در حال حیات دنیوی نیز موجود است و در باطن این بدن، بسان «مغز» در باطن «پوست» تحت تصرّف مستقیم نفس انسانی قرار گرفته است که «نَفْس»، اولاً و بلاواسطه در آن تصرّف نموده و ثانیاً و مع‌الواسطه در بدن متصرّف می‌باشد و این همان بدنی است که آدمی خود یا دیگران را در عالم خواب با آن مشاهده می‌نماید.^۳

بعضی هم می‌گویند: این قالب بعد از مرگ از زوائد و یا از اجزاء اصلیه بدن

۱- همان، ص ۲۴۴، حدیث ۱.

۲- کافی، ج ۳، ص ۲۴۳، حدیث ۱.

۳- علم الیقین فیض، ص ۱۹۴.

آفریده شده و مورد تعلّق «روح» قرار می‌گیرد^۱ و به هر حال بنا بر قول به «تجرّد» روح (چنانکه در محلّ خود به ثبوت و اثبات رسیده است) و هم بنا بر این که «نفس انسانی» در مقام «فعل» و عمل نیازمند به «بدن» می‌باشد، چاره‌ای جز تعلّق به یک چنین بدن برزخی و «قالب مثالی» نخواهد داشت، چنانکه از روایات منقولّه هم به دست آمد.

حضور رسول خدا ﷺ و امامان علیّه در کنار مُحْتَضِر

چون آیات شریفه‌ی مورد بحث و تفسیر از «سوره‌ی قیامت» (۲۶ تا ۳۰)، مربوط به حال «احتضار» انسان و لحظات آخر عُمر آدمیان است، تناسب بحث مقتضی است که «تَيَمُّناً» بلکه «تَرَجُّياً» نمونه‌ای از روایات راجع به حضور اهل بیت اطهار علیهم‌السلام مخصوصاً امام امیرالمؤمنین علی علیهم‌السلام در بالین «محتضر» آورده شود که «خَتَامُهُ الْمِشْكُ» گردیده و روح امید در جان دوستانشان بدمد.

(عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ حَدَّثَنِي مَنْ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مِنْكُمْ وَ اللَّهُ يُقْبَلُ وَ لَكُمْ وَ اللَّهُ يُغْفَرُ إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ أَحَدِكُمْ وَ بَيْنَ أَنْ يَغْتَبِطَ وَ يَرَى السُّرُورَ وَ قُرَّةَ الْعَيْنِ إِلَّا أَنْ تَبْلُغَ نَفْسُهُ هَاهُنَا وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى حَلْقِهِ ثُمَّ قَالَ: إِنَّهُ إِذَا كَانَ ذَلِكَ وَ اخْتَضَرَ حَضْرَهُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ جَبْرِئِيلُ وَ مَلَكُ الْمَوْتِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَدْنُو مِنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ هَذَا كَانَ يُحِبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَأَحِبَّهُ وَ يَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَا جَبْرِئِيلُ إِنَّ هَذَا كَانَ يُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ أَهْلَ بَيْتِ رَسُولِهِ فَأَحِبَّهُ وَ يَقُولُ جَبْرِئِيلُ لِمَلَكِ الْمَوْتِ إِنَّ هَذَا كَانَ يُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ أَهْلَ بَيْتِ رَسُولِهِ فَأَحِبَّهُ وَ ارْتَفَقَ بِهِ فَيَدْنُو مِنْهُ مَلَكُ الْمَوْتِ فَيَقُولُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ أَخَذْتَ فَكَأَكْ رَقَبَتِكَ أَخَذْتَ أَمَانَ بَرَاءَتِكَ تَمَسَّكَتَ بِالْعِصْمَةِ الْكُبْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا قَالَ: فَيُوفِّقُهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَيَقُولُ: نَعَمْ فَيَقُولُ: وَ مَا ذَلِكَ فَيَقُولُ وَلَا يَهُ عَلَيْهِ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَقُولُ صَدَقْتَ أَمَّا الَّذِي كُنْتَ تَحَذِّرُهُ فَقَدْ أَمَنَكَ اللَّهُ مِنْهُ

وَأَمَّا الَّذِي كُنْتَ تَرْجُوهُ فَقَدْ أَدْرَكْتَهُ، أَبْشِرْ بِالسَّلَفِ الصَّالِحِ مُرَافَقَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ثُمَّ يَسْأَلُ نَفْسَهُ سَلًّا رَفِيقًا؛^۱

از عتارین مروان نقل شده است که گفت: حدیث کرد برای من کسی که از امام صادق علیه السلام شنیده بود که می فرمود: به خدا سوگند، تنها از شما [شیعه] قبول می شود [حَسَنَات] و تنها از شما آمرزیده می گردد [سَيِّئَات]. حقیقت آنکه بین هر یک از شما و رسیدنش به حال خوش و سرور فرح، فاصله ای نمی باشد جز اینکه جانش به اینجا برسد [و با دست خود اشاره به حلق خود نمود]. آنگاه فرمود: در آن لحظه که این حال پیش آید و او محتضر گردد، رسول خدا ﷺ و علی علیه السلام و جبرئیل و مَلَكُ الْمَوْتِ علیه السلام در نزد وی حاضر شوند. سپس علی علیه السلام به او نزدیک گشته و می گوید: یا رسول الله، این [مُحْتَضَر]، ما خاندان نبوت را دوست می داشت، او را دوست بدار. رسول خدا ﷺ می فرماید: ای جبرئیل، این به راستی خدا و رسول خدا و اهل بیت رسول خدا را دوست می داشت، او را دوست بدار. پس جبرئیل می گوید: ای مَلَكُ الْمَوْتِ، این شخص چنین بود که خدا و رسول خدا و اهل بیت رسول خدا را دوست می داشت، پس [تو هم] او را دوست بدار و با وی مدارا نما. آنگاه ملک الموت به او نزدیک می شود و می گوید: ای بنده ی خدا، آیا برات آزادی از عذاب و آمان از شدائد این عالم را به دست آورده ای؟ آیا در زندگی دنیا تمسک به عصمت کبری داشته ای [که از مرز این جهان به سلامت بگذری]. در آن موقع توفیق خدا شامل حالش شده و می گوید: بلی [من نامه ی امان و برائت از عذاب آورده ام]. ملک الموت می پرسد، آن چیست و کدام است؟ جواب می دهد: [آن] ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام است! فرشته ی مرگ می گوید: راست گفتی! حال، از آنچه که می ترسیدی خدا امانت داد و به آنچه که آرزو مند آن بودی رسیدی! بشارت باد تو را به [دیدار] پیشینیان شایسته، همنشینی با رسول خدا ﷺ و علی و فاطمه علیهما السلام. پس در این هنگام مَلَكُ الْمَوْتِ به قبض روح وی می پردازد و او را با

رفقی تمام از بدن مُنْقَطَعش می‌سازد.^۱

(عَنْ عَقْبَةَ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا وَقَعَتْ نَفْسُهُ فِي صَدْرِهِ يَرَى قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ مَا يَرَى قَالَ يَرَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَيَقُولُ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ أَنَا رَسُولُ اللَّهِ أَبْشِرْ ثُمَّ يَرَى عَلِيَّ بْنَ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَقُولُ أَنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ الَّذِي كُنْتُ تُحِبُّهُ تُحِبُّ أَنْ أَنْفَعَكَ الْيَوْمَ قَالَ قُلْتُ لَهُ أَيْكُونُ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ يَرَى هَذَا ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى الدُّنْيَا قَالَ: لَا إِذَا رَأَى هَذَا أَبَدًا مَاتَ وَ أَعْظَمَ ذَلِكَ قَالَ: وَ ذَلِكَ فِي الْقُرْآنِ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ. لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ»^۲؛^۳

از عقبه [اسم راوی است] نقل شده است که از امام صادق علیه السلام شنید که می‌فرمود: انسان، وقتی جان به سینه‌اش رسید، می‌بیند. گفتیم: قربانت شوم چه می‌بیند. فرمود: رسول خدا ﷺ را می‌بیند و آن حضرت به او می‌گوید: من، رسول خدا هستم، دل خوشدار. سپس علی بن ابیطالب علیه السلام را می‌بیند و آن حضرت به او می‌گوید: من علی بن ابیطالب هستم، همان کسی که دوستش می‌داشتی، امروز دوست داری که نافع به حالت باشم؟ راوی می‌گوید: به امام عرض کردم آیا می‌شود کسی از مردم این جریان را ببیند و آنگاه به دنیا برگردد؟ فرمود: نه، همین که این را دید می‌میرد و آن را بزرگ می‌شمارد [و رجوع به دنیا را در جنب آن نعمت عظمی کوچک می‌یابد]. فرمود: این در قرآن است گفتار خداوند عز و جل: کسانی که ایمان آورده و جانب تقوا رعایت کرده‌اند، برای آنان در زندگی دنیا و آخرت، بشارت [و مژده‌ی سعادت] است. در کلمات خدا تغییر نمی‌باشد [اشاره به حتمیت رستگاری اهل ایمان است].

(عَنْ سَدِيرِ الصَّيْرِفِيِّ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا ابْنَ

۱- حدیث دنباله دارد، آن مقدار که مورد حاجت بود در اینجا آورده شد.

۲- سوره‌ی یونس، آیات ۶۳ و ۶۴.

۳- کافی، ج ۳، ص ۱۳۳، حدیث ۸.

رَسُولُ اللَّهِ هَلْ يَكْرَهُ الْمُؤْمِنُ عَلَى قَبْضِ رُوحِهِ قَالَ لَا وَاللَّهِ إِنَّهُ إِذَا أَتَاهُ
 مَلَكُ الْمَوْتِ لَقَبِضَ رُوحَهُ جَزَعٌ عِنْدَ ذَلِكَ فَيَقُولُ لَهُ مَلَكُ الْمَوْتِ يَا وَلِيَّ
 اللَّهِ لَا تَجْزَعْ فَوَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ لَأَنَا أَبْرُّ بِكَ وَ أَشَفَقُ عَلَيْكَ
 مِنْ وَالِدٍ رَحِيمٍ لَوْ حَضَرَكَ افْتَحَ عَيْنَكَ فَانْظُرْ قَالَ وَ يُمَثِّلُ لَهُ
 رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْأَيْمَةُ
 مِنْ ذُرِّيَّتِهِمْ ﷺ فَيَقَالُ لَهُ هَذَا رَسُولُ اللَّهِ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ فَاطِمَةُ وَ
 الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْأَيْمَةُ ﷺ رُفَقَاؤُكَ قَالَ فَيَفْتَحُ عَيْنَهُ فَيَنْظُرُ فَيُنَادِي
 رُوحَهُ مُنَادٍ مِنْ قَبْلِ رَبِّ الْعِزَّةِ فَيَقُولُ: «يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ (إِلَى
 مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ) ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً (بِالْوِلَايَةِ) مَرْضِيَّةً
 (بِالثَّوَابِ) فَادْخُلِي فِي عِبَادِي (يَعْنِي مُحَمَّدًا وَ أَهْلَ بَيْتِهِ) وَ ادْخُلِي
 جَنَّتِي»^۱ فَمَا شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ اسْتِلَالِ رُوحِهِ وَ اللَّحُوقِ بِالْمُنَادِي؛^۲

از سدید صیرفی منقول است که خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: قربانت
 شوم باین رسول الله، آیا مؤمن را با کراهت و بی میلی قبض روحش می کنند؟
 فرمود: نه به خدا قسم! وقتی ملک الموت برای قبض روح مؤمن می آید، او در
 آن حال اظهار بی تابی می نماید. فرشته‌ی مرگ می گوید: ای دوست خدا جَزَع
 مکن. سوگند به کسی که محمد ﷺ را برانگیخته است، من به تو از پدری
 مهربان که در کنارت باشد، دلسوز تر و مهربانتر می باشم! چشم باز کن و بنگر!
 [امام علی علیه السلام] فرمود: در آن موقع، رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین و فاطمه و
 حسن و حسین و امامان از ذریه‌ی آنان ﷺ برای او مُمَثَّل می شوند. پس به او
 گفته می شود: این رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و
 امامان ﷺ اند که رُفَقَاؤُ تو هستند! او چشم باز کرده و می نگرد، در آن لحظه
 منادی از جانب [رَبِّ الْعِزَّةِ] ندا کرده و به روح محتضر می گوید: ای روح آرام
 گرفته [به دیدار محمد ﷺ و اهل بیت وی] باز گرد به سوی پروردگارت، در
 حالتی که هم، راضی [به ولایت] بوده و هم مرضی [به ثواب] گشته‌ای. پس در

۱- سوره‌ی فجر، آیات ۲۷ تا ۳۰.

۲- کافی، ج. ۳، ص. ۱۲۷.

زمره‌ی بندگانم [محمد ﷺ و اهل بیت او] در آی و در بهشت من داخل شو و لذا در آن حال، برای او [شخص مُحْتَضَر] هیچ چیز محبوبتر از قبض روح و محقق شدنش به منادی نخواهد بود.

حدیث حارث همدانی^۱

حدیث «حارث همدانی» از احادیث معروف و مشهور است و ضمن آن حدیث، امام امیرالمؤمنین علیه السلام به حارث که مقام و منزلتی بس عظیم در نزد امام علیه السلام داشته است می‌فرماید: (وَأُبَشِّرُكَ يَا حَارِثُ، لَيَعْرِفُنِي - وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ - وَلِيَّيْ وَ عَدُوِّي فِي مَوَاطِنَ شَتَّى، لَيَعْرِفُنِي عِنْدَ الْمَمَاتِ وَ عِنْدَ الصَّرَاطِ وَ عِنْدَ الْمُقَاسِمَةِ، فَقَالَ: وَ مَا الْمُقَاسِمَةُ يَا مَوْلَايَ؟ قَالَ: مُقَاسِمَةُ النَّارِ، أَقَاسِمُهَا قِسْمَةً صِحَاحًا، أَقُولُ: هَذَا وَلِيِّي وَ هَذَا عَدُوِّي)^۲

بشارت دهم به تو ای حارث - قسم به کسی که دانه را شکافته و انسان را آفریده است - دوست و دشمن من، مرا در مواطن چندی خواهد شناخت: دم مرگ و نزد صراط و هنگام مقاسمه و تقسیم. راوی گفت: مقاسمه چیست ای مولای من؟ فرمود: تقسیم نمودن آتش است [در میان افراد بشر]. من آن را به گونه‌ای صحیح و درست تقسیم می‌نمایم! می‌گویم: این، دوست من است و این، دشمن من [یعنی بهره‌ی هر فردی از افراد آدمیان را از آتش دوزخ من تعیین می‌کنم و دوزخیان را از بهشتیان من جدا می‌سازم و ملاک جهنمی بودن و بهشتی بودن نیز، عداوت و محبت من می‌باشد].

و همین مضمون را «سید حمیری» به نظم آورده است و می‌گوید:

قَوْلُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِحَارِثٍ عَجَبٌ	كَمْ تَمَّ أَعْجُوبَةٌ لَهُ حَمَلًا
يَا حَارِثُ هَمْدَانُ مَنْ يَمُتُّ يَرْنِي	مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ قُبُلًا
يَعْرِفُنِي طَرَفُهُ وَاعْرِفُهُ	بِنَعْيِهِ وَاسْمِهِ وَ مَا فَعَلَا
وَ أَنْتَ عِنْدَ الصَّرَاطِ تَعْرِفُنِي	فَلَا تَخَفْ عَثْرَةً وَ لَا زَلًّا

۱- همدان (به سکون میم) اسم قبیله‌ای است از یمن (لسان العرب و مجمع البحرین در لغت همد).

۲- بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۲۳۹ و ۲۴۰، نقل از امالی ابن الشیخ.

أَسْقِيكَ مِنْ بَارِدٍ عَلَى ظَمَأٍ تُخَالُهُ فِي الْحَالَوَةِ الْعَسَلَا
أَقُولُ لِلنَّارِ حِينَ تُعْرَضُ لِلْعَرَضِ دَعِيهِ لَا تَقْبَلِي الرَّجُلَا
دَعِيهِ لَا تَقْرَبِيهِ إِنَّ لَهُ حَبْلًا بِحَبْلِ الْوَصِيِّ مُتَّصِلَا

خلاصه‌ی مضمون این ابیات آنکه از امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام به حارث همدانی گفتاری عجیب القاء شده و فرموده است:

ای حارث همدان، موقع مردن هر که هست از منافق و مؤمن مرا خواهد دید، آنچنان که هم او مرا بشناسد و هم من او را به اسم و وصف و عمل می‌شناسم [در روایات آمده است که درباره‌ی مؤمن دستور رفق و مدارا صادر نموده و درباره‌ی منافق و کافر امر به اخذ شدید و خشونت در رفتار می‌فرمایند].^۱ تو مرا در کنار صراط دیده و خواهی شناخت و از دست من شربت خنک که در حلاوت همچون عسل است خواهی نوشید. بنابراین ترس از سقوط و لغزش از صراط به دل خویش راه مده. من، به هنگام عرض آدمیان به آتش خواهم گفت: ای آتش، رها کن این مرد را و نزدیکش مشو، چه آنکه او رشته‌ی ایمان و محبتش به علی علیه السلام متصل است.

ای که گفتی «فَمَنْ يَمُتْ يَرْنِي» جان فدای کلام دلجویت
کاش روزی هزار مرتبه من مُرَدَمی تا بیدیدی رویت

(اللَّهُمَّ يَا رَبَّ زِدْنِي حُبَّ مَوْلَايَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ أَبْنَائِهِ
الْإِمَّةِ الْمُعْصومِينَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ وَ لَا تُفَرِّقْ بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ طُرْفَةً
عَيْنٍ أَبَدًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ بِفَضْلِكَ وَ كَرَمِكَ يَا أَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ. قَالَ
رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا عَلِيُّ إِنَّ مُحِبِّبِكَ يَفْرَحُونَ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاطِنَ:
عِنْدَ خُرُوجِ أَنْفُسِهِمْ وَ أَنْتَ هُنَاكَ تَشْهَدُهُمْ وَ عِنْدَ الْمُسَاءَلَةِ فِي الْقُبُورِ وَ
أَنْتَ هُنَاكَ تُلَقِّتُهُمْ وَ عِنْدَ الْعَرَضِ عَلَى اللَّهِ وَ أَنْتَ هُنَاكَ تُعَرِّفُهُمْ)^۲

رسول خدا ﷺ به علی علیه السلام فرمود: ای علی! دوستداران تو در سه موطن

۱- بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۲۴۱.

۲- کافی، ج ۳، ص ۱۳۱ و ۱۳۲.

۳- بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۰۰.

خوشحال می‌شوند: وقت بیرون رفتن جانشان و تو آنجا شاهد آنان می‌باشی و هنگام پرسش در قبرها و تو آنجا به آنان تلقین [عقاید] می‌نمایی و موقع عَرْض بر خدا و تو آنجا آنها را معرفی می‌کنی.

چگونگی حضور معصومین علیهم‌السلام بر بالین محتضر

ممکن است در مسأله‌ی «حضور معصومین علیهم‌السلام بر بالین محتضر» شبهه‌ای در بعضی اذهان پیدا شود و بگویند: این چگونه متصور است که به بالین هر مُحْتَضَری امامان علیهم‌السلام حاضر شوند با اینکه امکان دارد در ساعت واحدی در مکان‌های متعددی از عالم، هزاران انسان در حال احتضار باشند و عقلاً مُسْتَبَعِد و یا مُمْتَنِع است که شخص واحد در آن واحد در امکانی بسیاری حاضر گردد؟

دفع شبهه به این است که این جریان در ردیف جریانات عادی عالم طبع نیست تا با موازین عالم اجسام و طبیعت، تقدیر و اندازه‌گیری شود، بلکه یک امر خارق‌العاده و از سنخ مُعْجَزَاتِ انبیاء و کرامات اولیای خدا می‌باشد و دور از شعاع درک ما انسان‌های مُحْصُور در تنگنای نظامات محدوددهی دنیاست و لذا پس از پذیرفتن و اذعان به امکان صدور «معجزات» از مقرّبان درگاه خدا، تردید در قبول این مطلب بسیار نابجا و دور از منطق اهل سداد و صفاست. اگرچه بعضی بزرگان توجیهاتی کرده‌اند از قبیل: امکان تصرف نفْس قوی در ابدان مُتکَثِّرَه و قدرت بر ایجاد هزاران بدن در آن واحد در امکانی مُتَعَدِّده و یا تَمَثُّل آن بزرگواران با اجساد مثالیه و یا ارتسام صورتشان در حَسّ مشترک مُحْتَضَر و نظایر اینها.^۱ ولی حقّ سخن همان است که بعضی محققین فرموده‌اند:

(فَلَا يَجِبُ عَلَيْنَا التَّفَحُّصُ عَنْ نَحْوِ حُضُورِهِمْ أَنَّهُ كَيْفَ يَكُونُ ذَلِكَ... بَلِ
اللَّازِمُ هُوَ التَّصَدِيقُ بِمَضَامِينِهَا) يَعْنِي الْأَخْبَارَ الْمَأْثُورَةَ الْمَشْهُورَةَ فِي
الْبَابِ (عَلَى نَحْوِ الْأَجْمَالِ وَ وُكُوفُ الْعِلْمِ بِتَفْصِيلِهَا إِلَيْهِمْ صَلَوَاتُ اللَّهِ
عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ)^۲

یعنی بر ما واجب نیست تفحص و تحقیق از چگونگی و کیفیت حضورشان در

۱- به بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۰۱ رجوع شود.

۲- کفایة الموحّدين، ج ۴، ص ۲۲۱.

باین اشخاص مُحْتَضَر. بلکه آنچه بر ما لازم است، همان تصدیق اجمالی به

مضامین اخبار کثیره‌ای است که در این باب از منابع وحی خدا به ما رسیده است

و سپس تفویض علم به تفصیل آن، به خودشان صلوات الله علیهم اجمعین.

نظیر این بیان را «علامه مجلسی» هم فرموده‌اند.^۱ این جمله را هم علامه مجلسی (اعلی الله

مقامه الشریف) در پایان بحث مربوط به «میزان» می‌فرماید:

(فَنَحْنُ نُؤْمِنُ بِالْمِيزَانِ وَ نَرُدُّ عِلْمَهُ إِلَى حَمَلَةِ الْقُرْآنِ وَ لَا نَتَكَلَّفُ عِلْمَ مَا

لَمْ يُوضَحْ لَنَا بِصَرِيحِ الْبَيَانِ)؛^۲

ما، به وجود میزان و دستگاه سنجش عمل در روز قیامت ایمان آورده و معتقد

می‌شویم. ولی علم به حقیقت و کیفیت آن را به صاحبان علم قرآن [عترت

طاهره علیهم‌السلام] وا می‌گذاریم و رنج دانستن آنچه را که با بیان روشن برای ما

واضح نساخته‌اند بر خود تحمیل نمی‌کنیم.

مهمترین کار، مبارزه با عوامل و سوسه‌انگیز

«غزالی» می‌گوید:

(وَ الَّذِي أَوْصِيكَ بِهِ أَنْ لَا تُكْثِرَ نَظَرَكَ فِي تَفْصِيلِ ذَلِكَ وَ لَا تَشْتَغِلَ

بِمَعْرِفَتِهِ بَلِ اشْتَغِلْ بِالتَّدْبِيرِ فِي دَفْعِ الْعَذَابِ كَيْفَ مَا كَانَ.... فَقَدْ عُلِمَ

عَلَى الْقَطْعِ أَنَّ الْعَبْدَ بَعْدَ الْمَوْتِ لَا يَخْلُو عَنْ عَذَابٍ عَظِيمٍ أَوْ عَنْ نَعِيمٍ

مُقِيمٍ فَيَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الْإِسْتِعْدَادُ لَهُ فَأَمَّا الْبَحْثُ عَنْ تَفْصِيلِ الْعِقَابِ وَ

الثَّوَابِ فَقُضُولٌ مَخْضُ وَ تَضْيِيعُ زَمَانٍ)؛^۳

آنچه که درباره‌ی آن تو را سفارش می‌کنم این است که در مقام پی بردن به

جزئیات و تفصیل مسائل مربوط به مرگ و وقایع بعد از مرگ اندیشه و تفکر

بسیار مَتَمَا و خود را به رنج و تلاش در شناسایی کیفیات آن مطالب می‌فکن.

بلکه به اندیشه و تدبیر دفع عذاب و جلوگیری از موجبات عقاب بپرداز. چه

آنکه محققاً مرگ می‌آید و انسان به دنبال آن یا به عذاب عظیم مبتلا می‌گردد

۱- بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۰۲، سطر ۶.

۲- همان، ج ۷، ص ۲۵۳، سطر ۴.

۳- المحجة البيضاء، ج ۸، ص ۳۰۸ و ۳۰۹.

و یا به نعیم مقیم متنعم می شود. پس سزاوار آن است که آدمی خود را چنان بسازد که به نعمت جاوید متنعم گشته و از عذاب ابد در امان باشد و گرنه بحث در سنخ ثواب و عقاب و شکل و چگونگی های آن، فضول محض است و تزییع وقت مسلم.

و نیز وی در جای دیگر از سخنش پس از شرح علائم و نشانه های وسوسه ی شیطان در نیت و فکر انسان می گوید:

حال اگر کسی پس از روشن شدن این مطالب به جای مبارزه با عوامل وسوسه انگیز و طرد ابلیس از حومه ی قلب خود در این مقام برآید که ذات و ماهیت شیطان را بشناسد و با جدّ تمام بیندیشد که آیا شیطان چه سنخ وجودی دارد و شکل و قیافه اش چگونه است؟ آیا جسم است یا غیر جسم و اگر جسم است به چه کیفیت در بدن انسان داخل گردیده و در فکرش اثر می گذارد و امثال این امور که به هیچ وجه ارتباطی با وظیفه ی کنونی وی که دفع وسوسه شیطان از جانش و مهیا ساختن خویش برای آن عالم می باشد، ندارد!

درست مثل این آدم، مثل کسی است که عقرب و یا مار کشنده ای در لابه لای جامه های تنش داخل گشته و هر لحظه احتمال مرگ و هلاکت درباره اش می رود و او که پیش از همه چیز باید در مقام دفع خطر برآید و هر چه زودتر آن حیوان مهلک را از جامه و جان خود دور سازد و خود را از مرگ حتمی برهاند. به جای همه ی اینها بنشیند و با اهتمام شدید به این بحث پردازد که آیا این مار و عقرب مهلک که در جامه ی من داخل شده است، چه شکل و رنگی دارد و عرض و طولش چه مقدار است، از کجا آمده و به چه کیفیت در جامه ی من رفته و نحوه ی نیش زدنش چگونه است و....؟

آری، این عمل در نزد عقلاء عین جهل است و سفاقت و نتیجه ای جز مرگ و هلاکت نخواهد داشت.^۱

حال، انسانی هم که از روی ادله ی روشن به دست آورده و یقین نموده است که به هنگام «احتضار» و پس از مرگ، با جریاناتی بس عجیب از مناظر زشت و زیبا، هول انگیز و بهجت زا مواجه خواهد شد و در نتیجه یا معذب به عذاب شدید و یا متنعم به نعیم مقیم

۱- المحجة البيضاء، ج ۵، ص ۵۲، نقل به معنی شد.

خواهد گشت. طبیعی است که به حکم خرد در مقام دفع بلا و جلب نِعَم باید برآید و جدّاً از بحث در کیفیات و چگونگی‌ها و جزئیات آن بلا و نعمت درگذرد که نه سود کثیری به حال او خواهد داشت و نه راه مورد اعتمادی برای نیل به تفصیل آن به دست او خواهد رسید و لذا جز تضييع وقت و از دست رفتن فرصت تحصیل سعادت، نتیجه‌ای عائد وی نخواهد شد.

(بخش سیزدهم)

فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى ﴿٣١﴾ وَلَكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى ﴿٣٢﴾ ثُمَّ ذَهَبَ إِلَى أَهْلِهِ يَتَمَطَّى ﴿٣٣﴾
أَوَّلَى لَكَ فَأَوَّلَى ﴿٣٤﴾ ثُمَّ أَوَّلَى لَكَ فَأَوَّلَى ﴿٣٥﴾

– توضیح مفردات آیات.

– حاصل معنای آیات شریفه.

– لجاجت ابوجهل حتی هنگام هلاکت.

– حضور ابوجهل نشان در هر عصر و دورانی.

فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى ❀ وَلَكِنْ كَذَبَ وَتَوَلَّى ❀ ثُمَّ ذَهَبَ إِلَى أَهْلِهِ يَتَمَطَّى ❀ أُولَى لَكَ
فَأُولَى ❀ ثُمَّ أُولَى لَكَ فَأُولَى

پس نه تصدیق کرد و نه نماز خواند ولیکن تکذیب کرد و رو گردانید. آنگاه به سوی یارانش
[یا کسانش] رفت؛ در حالی که به خود می‌بالید و تبختر می‌نمود. وای بر تو [ای انسان مکذّب]
پس وای بر تو. سپس وای بر تو. پس وای بر تو.

شرح و تفسیر

در کلمه‌ی «صَدَقَ» دو معنی محتمل است:

۱- تصدیق نمودن پیغمبر ﷺ و قرآن.^۱

۲- تصدّق (زکات دادن و انفاق مال).^۲

بنا بر احتمال دوّم، مقدّم شدن «زکات» بر «نماز» شاید از نظر رعایت فواصل آیات باشد.
«يَتَمَطَّى» ممکن است مشتقّ از «تَمَطَّط» به معنای «تَمَدُّد» و کشیدن باشد، یعنی با
قدم‌های کشیده و فاصله‌دار راه می‌رفت که حکایت از تکبّر و افتخار به «عمل» می‌نماید.
بنابر این «طاء» دوّم مبدّل به «ياء» شده است برای پرهیز از اجتماع دو حرف مُماثل در یک
کلمه و محتمل است مشتقّ از «مَطَّأ» باشد که به معنای «پشت» است، چون شخص متکبّر به
هنگام راه رفتن، به پشت و شانه‌ها و کمر پیچشی داده و آنها را می‌جنباند.^۳

تمام «ضمائر» غائب به «انسان» بر می‌گردد که در آیه‌ی «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ لَنْ نَجْمَعَ
عِظَامَهُ» سبق ذکر یافته است و بعضی گفته‌اند مراد «ابوجهل» است و این آیات در ذمّ او نازل
شده است.^۴ جمله‌ی «أُولَى لَكَ» در اینجا به اتفاق آراء مفسّرین، کلمه‌ی «تهدید» و «نفرتین»

۱- مجمع البیان و کشاف.

۲- همان.

۳- همان و فخر رازی.

۴- همان.

است و تکرار آن نیز به منظور «تأکید» در تهدید آمده است که انسان مکذّب حق، بر اساس تکذیب و اعراضش شدیداً مورد تهدید و وعید خدا واقع شده، تا آنجا که چهار بار این جمله مکرّر گردیده است!

و اما از نظر معنای کلام و جهات ادبی آن وجوهی ذکر کرده‌اند از جمله آنکه:

۱- «اولی» به معنای «سزاوارتر و شایسته‌تر» و روی قواعد ادبی، خبر است برای مبتداء محذوف که ضمیر عائده به «حالت» انسانی است که در آیات پیشین آمده است (تکذیب حق و اعراض از طاعت). یعنی آن حالت اعراض و تکذیب برای تو انسان پلید ناپاک از ایمان به حق و عبادت خدا مناسب‌تر است و مادام العمر دامنگیر تو خواهد بود تا به عاقبت شوم آن در عالم آخرت که عذاب ابدی است مبتلا گردی. البته پیدا است که این سخن نماینده‌ی شدّت نفرت و انزجار از چنین آدمی است که به صورت یک فرمان «دورباش از رحمت و محروم باش از سعادت» درباره‌ی وی صادر گشته و محرومیت او را از شرف ایمان و سپس محکومیت وی را به عذاب جاودان اعلام می‌نماید.^۱

۲- برای هر کدام از چهار کلمه‌ی «اولی» مبتدایی مخصوص در تقدیر است به این شرح: سزاوار است تو را «مرگی سخت». پس سزاوار است تو را «عذابی الیم در قبر». پس نیک سزاوار است تو را «هول قیامت». پس به غایت سزاوار است تو را «خلود در دوزخ».^۲

۳- صاحب تفسیر «گازر» می‌گوید: روا بود که معنی این شود که وای بر تو در دنیا از شمشیر مسلمانان روز بدر و کشته گشتن تو (بنابراین که مراد ابوجهل باشد و او در جنگ بدر کشته شد). و وای بر تو چون زنده گردانند از بهر سؤال و عذاب دوزخت (در برزخ) بچشانند. پس وای بر تو آنگه باز بمیرانند و روح به دوزخ (برزخی) رسانند و وای بر تو چون تو را برانگیزند و به عرصات قیامت حاضر گردانند^۳ (این معنی نزدیک به معنای دوم است).

وجوه دیگری هم تفسیر مجمع البیان و تفسیر المیزان نقل کرده‌اند، اما آنچه مناسب‌تر از تمام آن وجوه به نظر می‌رسد همان وجه اول است که قابل انطباق با روایتی است که ذیل همین آیه‌ی شریفه از حضرت امام جواد علیه السلام مأثور است:

۱- تفسیر المیزان.

۲- تفسیر روح البیان، نقل از کاشفی و قریب به این معنی را مجمع البیان نیز نقل کرده است.

۳- تفسیر گازر، ج ۱۰، ص ۲۳۳.

(فِي الْغُيُونِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ الْحَسَنِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ». قَالَ: يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بُعْدًا لَكَ مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا وَبُعْدًا لَكَ مِنْ خَيْرِ الْآخِرَةِ)؛^۱

مرحوم صدوق (ره) در کتاب عیون اخبار الرضا از حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام نقل کرده است که از امام جواد علیه السلام پرسیدم معنای این آیه را «اولی لک فأولی ثم اولی لک فأولی» فرمود: «خداوند عزوجل می فرماید: دور باد از تو خیر دنیا و دور باد از تو خیر آخرت».

حاصل معنای آیات شریفه اینکه: «انسان دنیا دوست ابوجهل صفت که بر اثر حب مفروط و علاقه‌ی شدید به دنیا در مقام انکار تمام حقایق روشن بر می آید، در مقابل دعوت حق رسول خدا ﷺ و قرآن و حتمیت روز جزاء، خاضع و خاشع نگردد. نه از نظر «اعتقاد» تصدیق اصول اساسی دین نمود و نه از لحاظ «عمل» به تبعیت از دستورات عبادی دین که دو رکن اصیل آن، «نماز» و «زکات» است، توجهی کرد. بلکه با کمال لجاج و عناد تکذیب روز بعث و قیامت نمود و از راه و رسم عبودیت و بندگی رو برگردانید و با تبختری تمام به سوی خانواده و اهلش یا به محفل یاران و همفکرانش حرکت کرد در حالی که به این تکذیب و اعراضش می بالید و رو گردانیدن از حق را مایه‌ی فخر و مباهات خود می دانست».

آری، این دسته از مردم نادان ابوجهل منش در هر زمان فراوانند که خفاش صفت با آفتاب حق و حقیقت دائماً در جنگ و ستیز می باشند و به خاطر اشباع هوس های ننگین خود، در مقام هتک مقدسات آیین آسمانی اسلام برآمده و در این راه از هیچ جنایت و تهمت و افترا بی نسبت به اسلام و مسلمین خودداری نمی نمایند و برای اضلال و اغوای ساده دلان و بی خبران، دست به هر نوع از انواع تبلیغات فساد انگیز از گفتنی ها و نوشتنی ها می زنند.

و عجیب آنکه با کمال وقاحت و بی شرمی، همین خیانت به عالم انسان و راهزنی کردن و غارت نمودن سرمایه های عز و سعادت آدمیان را مایه‌ی افتخار و شرف برای خود دانسته و روز و شب با گردنی افراشته و بادی به غیغب انداخته، رجز خوانی ها می کنند و مت ها بر سر مردم مظلوم و ستم دیده می گذارند و آن غارت زدگان از هستی ساقط شده را

۱- تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۲۰۵ و تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۴۶۶.

به اظهار تشکر و امتنان از جنایتکاران خائن وای می دارند. اینجاست که قرآن حکیم بالحنی کوبنده و تهدید آمیز می فرماید:

﴿أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ﴾

وای بر تو [ای انسان مُکذَّب] پس وای بر تو، سپس وای بر تو و باز هم وای بر تو! در روایت آمده است که رسول خدا ﷺ دست ابوجهل را گرفت و بالحنی شدید و محکم به او فرمود: ﴿أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ﴾؛ ابوجهل گفت: مرا از چه می ترسانی و تهدیدم می کنی؟ نه تو و نه خدای تو نمی توانی درباره‌ی من اقدامی نموده و کاری از پیش ببری که من قوی ترین مردم این سرزمینم! در آن موقع، خدا همانگونه که رسولش فرموده بود، این آیات را نازل نمود ﴿أُولَىٰ لَكَ...﴾ آری، یک گوشه‌ی این تهدید دامن ابوجهل، آن انسان مکذَّب را در روز «بدر» گرفت و به بدترین وضعی کشته شد!

لجاجة ابوجهل حتی هنگام هلاکت

عبدالله بن مسعود که پیری ناتوان بود و از عهده‌ی جنگ با گردنکشان بر نمی آمد، در میدان جنگ، گرد کشته شدگان از کفار می گشت و هر که را که در وی رمقی می یافت (تَقَرَّبًا إِلَى اللَّهِ) کاردی بر گلویش می کشید و به حیاتش خاتمه می داد. او می گوید: در میدان بدر بالای سر ابوجهل رسیدم. دیدم در خون خود دست و پا می زند و خود را در میان کشته‌ها پنهان نموده است. پای او را گرفتم و از میان اجساد کشتگان بیرون کشیدم و در وی رمقی یافتم. پای بر پشتش نهادم. به من نگاه کرد و گفت: «يَا رُؤَيْعِي الْغَنَمَ لَقَدْ ارْتَقَيْتَ مُرْتَقًى صَغَبًا»؛ ای شبانک، گام بر جایی بس بلند و دشوار نهاده‌ای.

گفتم: ای ملعون در این موقع نیز تکبر می کنی؟ گفت: می دانم مرا خواهی گشت، بنابراین سه وصیت دارم بدان عمل کن. مُحَمَّدٌ ﷺ را بگو که من در جهان کسی را دشمن تر از تو نداشتم. دیگر آنکه مرا با شمشیر خودم بکش که تیزتر است و وصیت آخر اینکه سرم را از سینه بِبُر تا چون مُحَمَّدٌ ﷺ آن را ببیند، از سطوت من بترسد. گفتم: به خدا سوگند که خدا تو را دشمن تر از آن دارد که تو نسبت به پیامبر او داشتی و باز به خدا سوگند تو را با تیغ گند خودم می کشم تا زجر بیشتری داده باشم و دیگر آنکه سرت را

پایین تر از زنج می‌بُرم تا نزد رسول الله ﷺ از همه‌ی مقتولین، ذلیل تر و حقیرتر به نظر بیایی. ابن مسعود می‌گوید: سرش را بریدم، ولی از سنگینی آن نتوانستم از زمین بردارم. رَسَنی به آن بستم و همچنان به زمین کشیده تا نزد رسول الله ﷺ آوردم. مرا بشارت بهشت داد و من هم شکر خدا نمودم.^۱

حضور ابوجهل منشان در هر عصر و دورانی

حال، این نعره‌ی احمقانه و مضحک نه تنها از حلقوم ابوجهل بی‌خرد برخاسته است، بلکه پیش از او فرعون مصری نیز این چنین نعره‌ای کشیده که:

﴿...يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي...﴾^۲

...ای جماعت مردم، من معبودی جز خودم برای شما نمی‌دانم...

﴿...يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي...﴾^۳

...ای قوم من، نه مگر سلطنت مصر از آن من است و این نهرها از زیر من در

جریان است...

اساساً از این دسته مغروران یاوه‌سرا و ابوجهل‌های بی‌مغز پر از باد هوی در طول تاریخ نهضت انبیاء و در برابر دعوت حق مردان خدا، فراوان به‌وجود آمده‌اند و همچون کرمک‌های عفن در میان لجنزار شهوات حیوانی سری تکان داده و دُمی جنبانیده‌اند که: آهای! ما قوی‌دستان جهانیم و روشن‌بینان زمان! همه جا در قبضه‌ی قدرت ما و همه کس بنده‌ی زرخرد ماست! دَم مَزَید و نَفَس نکشید... آهای... باز هم آهای...!

ناگهان در همان لحظه‌ی اوج سطوت بی‌پایه و سُستشان، دست قدرت قهاره‌ی حضرت حق به گلولی پُر بادشان فشار آورده و آنچنان مستأصل و بیچاره‌شان نموده است که به‌راستی ناتوانتر از یک پشه و عاجزتر از یک مگس به زمین غلطیده و از نفس افتاده‌اند؛ چنانکه قرآن کریم می‌فرماید:

﴿قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَى اللَّهَ بُنْيَانُهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ

۱- تفسیر گازر، ج ۱۰، ص ۲۳۳ و ۲۳۴، با اندک تصرّف در عبارات از نگارنده.

۲- سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۳۸.

۳- سوره‌ی زخرف، آیه‌ی ۵۱.

السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ أَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ^۱؛

آنانکه پیش از اینان بودند] در راه مبارزه‌ی با حق [نقشه‌های پنهانی کشیدند؛ اما
کاخ مکرشان به اراده‌ی حق از پایه فرو ریخت و سقف از بالای سرشان بر
سرشان خوابید و عذاب از راهی که به فکرشان نمی‌رسید آنها را در کام خود
فرو کشید.

اما کو عقلی سالم و کو قلبی بیدار تا از این همه اوضاع عبرت‌انگیز جهان، عبرت
گیرد و حدّ خود بشناسد. از بیراهه و کجروی برگردد و راه مستقیم سعادت در پیش گیرد.
نَبِّهْنَا اللَّهُ مِنْ نَوْمِ الْعَقْلَةِ وَ أَلْهَمْنَا ذِكْرَهُ؛

۱- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۲۶.

(بخش چهاردهم)

أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى ﴿٣٦﴾ أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُُمْنَى ﴿٣٧﴾
 ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى ﴿٣٨﴾ فَعَمَلَ مِنْهُ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى ﴿٣٩﴾
 أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَدِرٍ عَلَيَّ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى ﴿٤٠﴾

– توضیح مفردات آیات.

– «نطفه» نشانه‌ای بزرگ از حکمت پروردگار.

– اثبات حتمیت «معاد» به طور مستدل.

– تذکار.

ای آواز آن پوستین را یاد آر.

– إِنَّا لِلَّهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ.

– پایان کتاب.

أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى ﴿١﴾ أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُْمْنَىٰ ﴿٢﴾ ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّىٰ ﴿٣﴾ فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ ﴿٤﴾ أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُخَيِّبَ الْمُوتَىٰ؛ أَيَا انسان گمان می برد که بیهوده و مُهْمَل و اگذاشته می شود [بی تکلیف و جزاء به حال خود رها می گردد] آیا او نطفه ای نبود از منی که [در رحم] ریخته می شود [یا] از آن به خلقت انسان اندازه داده می شود. سپس خون بسته ای گردید و [خدا] او را آفرید [شکل و صورتی مخصوص به او داد] و کامل و معتدلش گردانید [تناسب بین اعضاء و جوارحش مقرر ساخت] و از وی دو جفت نر و ماده قرار داد. آیا این [آفریننده ی توانا] قادر بر این نیست که مرده ها را زنده کند؟

شرح و تفسیر

یکی از معانی «نُطْفَه» در لغت «آبی اندک»^۱ است که مناسب با مورد آیه ی شریفه همین معنی است. کلمه ی «يُمْنَى» ممکن است مشتق از «مَنَى يَمْنَى» باشد که به معنای «تقدیر» و اندازه گیری است. از آن نظر که آفرینش انسان و دیگر حیوانات از آب «مَنَى» آغاز و تقدیر می گردد و محتمل است از باب «أَمْنَى يَمْنَى» بوده و به معنای «ریخته می شود» ترجمه گردد.^۲

نطفه نشانه ای بزرگ از حکمت پروردگار

قرآن مجید در دوازده مورد^۳ سخن از «نطفه» به میان آورده و موضوع تَکْوَن انسان را از نطفه به عنوان آیت و نشانه ای بزرگ از قدرت و حکمت خالق حکیم معرّفی فرموده است و راستی یکی از مَجاری بسیار روشن برای تفکّر در باب خداشناسی، همین «نطفه» و منشأ بودن آن برای پیدایش انسان است که چگونه تمام بدن انسان از اجزای داخلی و خارجی و تفصیل اعضاء و جوارح آن، با آن همه اختلاف و تفاوت بین که در میانشان مشهود است

۱- لسان العرب و المنجد.

۲- تفسیر مجمع البیان و فخررازی.

۳- الْمُعْجَمُ الْمُفَهَّرَس.

از گوشت و پوست و استخوان‌های ریز و درشت و جهازات هضم و تنفس و گردش خون، مراکز ادراک و حواس و سلسله‌ی اعصاب و عروق و هزاران پیچیدگی‌های مغز و دستگاه‌های بینایی و شنوایی که بس اعجاب‌انگیز و محیرالعقول می‌باشند، همه از یک قطره‌ی «آب» به وجود آمده‌اند.^۱

در حالی که در تاریک خانه‌ی «رحم» به غیر نطفه و مقداری خون که اطراف آن را فرا گرفته است، چیز دیگری وجود نداشته است. آیا در آن محیط تاریک کدام دست‌ماهر نقاش، این چنین نقش‌های بدیع ابداع نموده و با چه مقیاسی حساس، این تقدیرها و اندازه‌گیری‌ها را به عمل آورده است تا آنجا که مژه‌ها را در کنار پلک‌ها و ناخن‌ها را بر سر انگشتان و خطوط بسیار ریز و باریک کف دست‌ها را با حسابی دقیق به جای خود تنظیم نموده است؟

دکتر الکسیس کارل دانشمند زیست‌شناس معروف فرانسوی می‌گوید: گرچه همان‌طوری که خانه از آجرها بالا رفته، بدن نیز از سلول‌ها ساخته شده است، ولی برای مقایسه‌ی این دو با هم باید خانه‌ای را فرض کنیم که تنها از یک آجر ساخته شده باشد. منتها آجری که توانسته است با استفاده‌ی از آب رودخانه و نمک‌های معدنی آن و گازهای هوای جو، آجرهای زیاد دیگری بسازد و بعد، آنها را بدون نقشه و معمار و حضور بنا روی هم بگذارد و دیوارها را بالا ببرد و سپس همانها را به صورت شیشه برای پنجره‌ها و سفال‌ها برای سقف‌ها و زغال برای گرمخانه و آب برای دستشویی‌ها و آشپزخانه در بیاورد^۲ و عجیب‌تر اینکه بر اساس تحقیقات علمی دانشمندان جنین‌شناس به دست آمده است که همین نطفه و قطره‌ی آب به موجب قانون «وراثت» که یکی از قوانین مهم در جهان موجودات زنده است، تمام خصائص جسمی و حالات روحی والدین و بلکه جمیع خصوصیات نژادی آباء و اجداد قرون گذشته را از شکل و قیافه و رنگ بدن، تا جنس و شجاعت و بخل و سخا و دیگر

۱- سابقاً به «نطفه» که خمیره‌ی اصلی وجود انسان است به نظر سطحی نگاه می‌کردند، ولی پیشرفت تحقیقات علمی ثابت کرد که حقیقت مطلب بسیار مهم است و در یک سانتی‌متر نطفه‌ی مرد تعداد صد تا دویست میلیون جاندار ذره‌بینی شناور می‌باشند و اینها به قدری ریز و ذره‌بینی هستند که یکی از دانشمندان می‌گوید: اگر مجموع مقدار آن را که باعث پیدایش نسل فعلی بشر از همه‌ی رنگ‌ها و نژادها که بر روی کره‌ی زمین زندگی می‌کنند در یک جا جمع کنند به اندازه‌ی ظرفیت یک انگشتانه هم نمی‌شود. (انسان و جهان، ص ۱۰۲ و ۱۰۳)

۲- انسان، موجود ناشناخته، ص ۱۲۲.

صفات روحی، در خود ذخیره کرده است و بدون اینکه توجّهی به این ذخائر خود داشته یا کوچکترین فعّالیت اختیاری در فراگرفتن این صفات از خود نشان داده باشد، تکون پیدا می‌کند.^۱ و تعجب انسان وقتی به شدّت می‌رسد که بداند طبق مشاهدات میکروسکوپی، قطر متوسط «سلول» یک صدم میلیمتر^۲ و قطر «کروموزوم» که در درون آن قرار دارد، یک هزارم میلیمتر و قطر «ژن» که در هسته‌ی کروموزوم قرار گرفته، یک هزارم کروموزوم است^۳ و تمام این نیروها در این ذره‌ی بی‌مقدار ذخیره شده است.

اینجاست که عظمت و شکوه بیان قرآن در توصیف «مَنیّ» به «یُمَنیّ» که به معنای «اندازه‌گیری» است و همچنین قید «فَسَوّی» بعد از کلمه‌ی «فَخَلَقَ» که اشاره به تعدیل و ایجاد تناسب بین اعضاء است روشن می‌شود. زیرا از میان آن همه صفات و خصائص بی‌شمار که در این ذره‌ی بی‌مقدار انباشته شده است، صفات ویژه و معدودی را مشخص نمودن و آنگاه با دقتی عجیب به هر عضوی از اعضای بدن در داخل و خارج آن، شکل متناسب دادن و رنگ مناسب زدن که حتّی خطوط چهره و انگشتان و بلند و کوتاه بودن قد و اندازه‌های معین چشم و بینی و لب که با تمام جزئیات کمّ و کیف و رنگ و لطافتشان در نطفه‌ی متشابه الاجزاء به صورت اندماج وجود دارند، همگی با حسابی عجیب تحت «تقدیر» و تفصیل درآیند و نتیجتاً بدنی معتدل و اندامی موزون و از هر جهت دارای تناسب به وجود آید و مخصوصاً که همان نطفه و قطره‌ی آب، بعضی به صورت مرد و برخی به شکل زن درآیند.

آری تمام این شاهکارهای بدیع صنّع، از نظر ارباب قلوب و خردمندان، نشانه‌هایی است بسیار بزرگ از تدبیر حکیمانه و قدرت نامحدود خالق سبحان که با تأمل در این آثار عظیمه‌ی حکمت او (جَلَّ شَأْنُهُ الْعَزِيزُ) صمیمانه و از پرده‌ی دل می‌گویند:

﴿...فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾

خدایی که مشک آفریند ز خون	ز سنگ آتش لعل آرد برون
ز ابر افکند قطره‌ای سوی یم	ز صُلب آورد نطفه‌ای در شکم

۱- انسان، موجود نانشناخته، ص ۲۸۲ تا ۲۸۵ و ص ۲۹۵.

۲- میلیمتر، یک هزارم متر است.

۳- انسان و جهان، ص ۱۰۵.

از آن قطره لؤلؤی لالا کنند و زین قامت سرو بالا کند
 دهد نطفه را صورتی چون پری که کرده است در آب صورتگری
 جز او کیست کز خاک آدم سرشت بر آب این چنین نقش داند نوشت؟
 همو آفریند ز یک قطره آب گهرهای روشن تر از آفتاب

حال قرآن کریم از انصاف هر انسان عاقل با وجدان که سلامت فطرت خویش را از دست نداده است داوری می‌طلبد که: ﴿أَلَيْسَ ذَٰلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ؟﴾ آیا این خدای توانا که قطره‌ی آب پست بی‌ارزشی را که سزاوار «امناء» و ریختن و از خود دور ساختن است، تبدیل به انسانی ارزنده و آراسته‌ی به جهازات عظیم جسمی و روحی گردانیده است، توانای بر این نمی‌باشد که همین انسان را پس از مردن و تبدیل به خاک گشتن بار دیگر به صورت اولیّه‌اش برگرداند و از نو انسانش بسازد؟ آیا آن کس که از قطره‌ی «آب» انسان می‌سازد، نمی‌تواند از ذره‌ی «خاک» انسان بسازد؟ چرا، ای آفریدگار بزرگ، کاملاً قادر بر «احیاء موتی» و زنده کردن مردگان می‌باشی! سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ بلی.^۱

اثبات حتمیت «معاد» به طور مستدل

این آیات شریفه در مقام اثبات حتمیت «معاد»، استدلال به دو ناموس از نوامیس مسلم خلقت نموده‌اند:

۱- ناموس تکامل.

۲- عموم قدرت حق (جَلَّتْ عَظَمَتُهُ).

و به عبارت دیگر از دو راه اقامه‌ی حجت فرموده‌اند:

۱- از راه «علت غایی» و لزوم هدف برای یک حرکت و سیری که از ذات کائنات، اقتضاء گرفته و رو به کمال و مراتب آن پیش می‌رود.

۲- از طریق «علت فاعلی» و شمول قدرت نامحدود خدا نسبت به هر نوع از انواع ایجاد (اعم از ابداع و تکوین^۲ و اعم از ابتداء و اعاده)، درباره‌ی هر قسم از اقسام ممکنات (اعم از مادیات و مجردات) آن هم با در نظر داشتن «حکمت» او (عزوجل) که منزّه از لغو و

۱- روایت شده است که رسول خدا ﷺ هرگاه این سوره را قرائت می‌نمود و به این آیه می‌رسید، می‌فرمود: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ بلی»

یعنی: منزه‌ی تو از هر عیب و نقص ای خدا! آری می‌توانی مرده‌ها را زنده نمایی (تفسیر المیزان، ذیل همین آیه).

۲- «ابداع» یعنی ایجاد شیء بدون اینکه از ماده‌ای بوده و در ماده‌ای واقع شود، تکوین یعنی ایجاد از ماده و در ماده.

عبث کاری بوده و افعالش مُعَلَّل به اغراض و غایات حکیمانه می‌باشد.

بنابراین چگونه ممکن است کسی که هم حکیم است (یعنی تا کار خود را به هدف و غایت مطلوبه‌اش نرساند دست بر نمی‌دارد) و هم قادر است (یعنی توانای بر اعطاء هرگونه کمال و ایجاد هر نوع از انواع ممکنات می‌باشد) چگونه ممکن است آن حکیم توانا، آدمی را که با آن همه تجهیزات عظیم و استعدادهای قوی، از عالم خاک و نطفه‌ی ناقص حرکت داده و رو به کمال آورده است، در نیمه‌ی راه و بدون ایصال به غایت مطلوبه‌اش رها کرده و تسلیم عوامل ضد کمالش سازد. تعالی الله عَمَّا يَحْسَبُهُ الْجَاهِلُونَ عُلوًّا کَبِيراً.

لذا با لحن توبیخ آمیز در قیافه‌ی استفهام می‌فرماید: ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾ که اشاره به قانون «تکامل» و احتجاج به «عَلَّتْ غَايَةُ» خلقت است و نیز می‌فرماید: أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يُخْيِيَ الْمَوْتَى؟؛ که این آیه هم اشاره به «قدرت عامه‌ی حق» و استدلال به «عَلَّتْ فَاعِلِي» عالم است و آیات واقعه‌ی بین این دو آیه نیز، هم به مراحل از تکامل انسان اشاره کرده و هم مظهري از مظاهر قدرت مطلقه‌ی خدا را نشان می‌دهند.

تذکار

ما، چون در گذشته بحث مربوط به «تکامل» و «عموم قدرت حق» را در مورد اثبات «معاد» به طور مشروح و مفصل آورده‌ایم،^۱ اینجا از تکرار آن خودداری نموده و توجه خوانندگان محترم را به تناسب آیات مورد تفسیر، به مباحث پیشین معطوف می‌سازیم و تنها برای متمیم بحث، اشاره به نکته‌ای کرده و ختم سخن می‌نماییم:

ای آیاز، آن پوستین را یاد آر!

تردید نیست در اینکه انسان طبعاً خودخواه است و همین طبع خودخواهی است که وی را به رذیله‌ی تکبر و خودبزرگ بینی می‌آلاید و لازمه‌ی تکبر هم، طغیان است و تعدی به حقوق دیگران و سرانجام، تباه ساختن استعدادهای ارزنده‌ی انسانی و افتادن در درکات جحیم و لحوق به اسفل السافلین که خدا می‌فرماید:

﴿ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ﴾^۲

۱- به بخش دوم و بخش چهارم رجوع شود.

۲- سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۷۶.

داخل ابواب [درکات] جهنّم شوید، در حالی که برای همیشه باید در آن بمانید، پس بد جایگاهی است جایگاه متکبران.

امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید:

(أَمْ هَذَا الَّذِي أُنْشِأَ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْحَامِ وَ شُغِفِ الْأَسْتَارِ نُطْفَةً دِهَاقًا وَ عَلَقَةً مُحَاقًا.... حَتَّى إِذَا قَامَ اعْتِدَالُهُ وَ اسْتَوَى مِثَالُهُ نَفَرَ مُسْتَكْبِرًا وَ حَبِطَ سَادِرًا...)^۱

یا این کسی [انسانی] که خدا او را در تاریکی های ارحام و غلاف های پرده ها آفرید در حالی که نطفه ای بود ریخته شده و علقه ای ناقص و دور از برکات... تا وقتی به حدّ کمال رسید و قامتش افراشته و پیکرش محکم و استوار گردید، تکبرکنان [از حق] دوری گزیده و بی باکانه به گمراهی افتاد.

و لهذا از جانب علمای اخلاق، برای علاج این بیماری مهلک کبر و نخوت دستورها رسیده و راه ها نشان داده شده است. ولی از نظر قرآن کریم، یکی از طرق بسیار مؤثر و نافذ، توجّه دادن انسان است به حقارت و ناچیزی خلقتش و برای این منظور، گاهی او را به ماده ی اولیه ی خلقتش که «نطفه» است متذکّر می سازد تا سوّرت نخوتش شکسته شود و گاهی هم جهان فوق العاده عظیم «سماوات» را به رُخش می کشد تا به کوچکی و حقارت خلقت خویش پی ببرد و نتیجتاً در برابر آن قدرت قهّاره ای که قطره ی «آب» قَدِر را تبدیل به «انسان» نموده و از مشتی «گاز» و دخان، تشکیل عالم «آسمان» داده است، خاضع گردد. آری قرآن حکیم در خلال بیانات حکیمانه و پندآمیزش گاهی پس گردن آدم خودخواه متکبر می زند و سرش را به پایین وجودش خم می کند که ای عالیجناب به آغاز خلقتت توجّه کن و از نخستین مایه ی پیدایشت سراغی بگیر و خجالت بکش و این قدر سر بالا و با بینی پر باد حرکت مکن.

﴿أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُُمْنَى ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً﴾

ای ایاز، آن پوستین را یاد آر از «منی» بودی منی را واگذار و گاهی هم به زیر چانه ی انسان گردنکش مغرور می زند و کله اش را به سمت

۱- شرح نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ی ۸۲، قسمت ششم (فی صفة خَلْقِ الْإِنْسَانِ).

آسمان رفیع و عظیم می چرخاند که آهای ذره‌ی بی مقدار! اندکی به عالم بالا بنگر و از ضعف و ناچیزی خویش شرمی بنما.

﴿أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا ۖ رَفَعَ سَمُكَهَا فَسَوَّاهَا﴾^۱

آیا شما [آدمیان] از لحاظ آفرینش، شدیدتر و محکم‌ترید یا آسمان که [خدا]

آن را بنا کرد، سقفش را برافراشت، سپس آن را تعدیل و تکمیل نمود؟

آیا تو از نظر ساختمان خلقت، استوارتری که یک قطره آب در گلولیت گیر کند بیچاره می‌شوی! یک پشه‌ی ناتوان نیشت بزند ناله سر می‌دهی! چند روز دیگر هم به زیر خاک، از هم پاشیده و خوراک مار و مور می‌گردد! آیا تو محکم‌تری یا این کرات معلق در فضا که میلیون‌ها سال است در این فضا می‌چرخند و می‌گردند و هنوز آن چنان شدیداً الخلق و استوارند که سستی و فتوری محسوس از خود نشان نداده‌اند!

﴿...فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَىٰ مِنْ فُطُورٍ ۖ ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ﴾^۲

...چشم باز گردان [نگاه با دقت کن] آیا هیچ اختلال و کجی [در عالم] می‌بینی؟
باز هم چشم باز گردان، نگاه مکرر کن [که به جای خلل یابی] چشم به سوی تو باز می‌گردد در حال ذلت و واماندگی!

آنگاه از این نظام دقیق آفرینش «نطفه» و «آسمان» پی ببر که این مقدمه را ذی‌المقدمه‌ای در کار است و این سیر تکاملی عالم رو به مقصدی بی‌نهایت عظیم و وسیع و درخشان در جریان است و آن سازنده‌ی قادر و حکیم را هدف و غایتی بس بزرگ و جاودان در نظر است که می‌گوید:

﴿وَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَعْيَ بِخَلْقِهِنَّ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ بَلَىٰ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۳

آیا ندیده‌اید [تفکر ننموده‌اید] آن خدایی که آسمان‌ها و زمین را آفریده و از آفرینش آنها عاجز نبوده است [به طور حتم] قادر بر این هست که مرده‌ها را

۱- سوره‌ی نازعات، آیات ۲۷ و ۲۸.

۲- سوره‌ی ملک، آیات ۳ و ۴.

۳- سوره‌ی احقاف، آیه‌ی ۳۳.

زنده کند! آری او محققاً بر هر چیزی تواناست.

همچنان که از حلقه‌ی «گاز» و توده‌ی «بخار»^۱ این سازمان‌های عجیب «سماوات» را تشکیل داده است. همچنین، استخوان‌های پوسیده و ذرات خاک شده‌ی بدن را انسانی خواهد ساخت و از «افکار» و «اعمال» نعمت‌ها و عذاب‌ها خواهد پرداخت. «بَلَىٰ أَنَّهُ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» و نیز از زبان انسان‌های «صابر» در مصائب می‌فرماید:

﴿...إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۲

...محققاً ما از آن خداییم و محققاً ما به سوی او باز می‌گردیم.

پایان کتاب

اینجا گفتار ما با جمله‌ی نورانی ﴿...إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾؛ به پایان رسید و «خَتَامُهُ مُشَكَّ» گردید.

بار خدایا! به مقرران درگاهت ما را چنان کن که خود را ملک تو و از آن تو بشناسیم و روز «بازگشت» به سوی تو، مشمول رحمت و عُفْرانت گردیده و در دارالسلام، «عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ» مسکن گزینیم «إِنَّكَ أَنْتَ الرَّبُّ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ».

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَالسَّلَامُ
عَلٰی مَنْ اتَّبَعَ الْهُدٰى مِنْ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ؛

روز پانزدهم رجب ۱۳۹۸ هجری قمری

خرداد ماه ۱۳۵۷ شمسی

سید محمد ضیاء آبادی

۱- بنا بر فرضیه‌ی «لا پلاس» دانشمند مشهور فرانسوی، ماده‌ی نخستین منظومه‌ی شمسی، توده‌ی «گاز» پراکنده‌ی در فضا بوده است (از جهان‌های دور، ص ۵۶۳) که احتمالاً ممکن است تعبیر قرآن کریم به «دخان» نیز اشاره‌ی به آن باشد (سوره‌ی فصلت، آیه‌ی ۱۱).

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۶.